بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

الحمدُ للهِ رَبِّ الْعالَمين وَصَلَّى اللهُ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبين الطاهرين الْمَعْصُومين، ولعنة الله عَلى أعدائهم أجمعين الىٰ يَومِ الدِّين.

«**اصول دین**» چیزی است که اگر کسی بدان معتقد نباشد کافر است و ذبیحهٔ او حلال نیست و اگر بدان اعتقاد داشته باشد، مسلمان است و ذبیحهٔ او حلال.

اصول دین سه چیز است:

اول: «توحید»، **دوم:** «نبوت»، **سوم:** «معاد»، و «اصول مذهب» اعتقاد به چیزی است که شخص به واسطهٔ آن شیعهٔ جعفری مذهب می‌شود و در قیامت در جهنّم مخلّد و ماندگار نمی‌شود و آن دو چیز است: **اول:** «امامت»، **دوم:** «عدل» و بنابر معروف، بدین ترتیب گویند که اصول دین پنج است اول: توحید، دوم: عدل، سوم: نبوّت، چهارم: امامت، پنجم: معاد.

توحید: یعنی خداوند عالم، که صانع موجودات می‌باشد، یکی است و شریک و نظیر ندارد و به چشم دیده نمی‌شود، نه در دنیا و نه در آخرت. او واجب الوجود است و صاحب جمیع صفات کمال و منزّه است از جمیع صفات نقص و صفات ذاتیهٔ او عین ذات اوست؛ یعنی علاوه بر ذات، چیز دیگری نیست؛ مثل صفت مخلوق که غیر ذات اوست. فرق بین صفات ذات و صفات فعل آن است که

هر صفتی از صفات خداوند تعالی بدون نقیض است؛ مثل علم و قدرت. اینها صفات ذات هستند و هر صفتی که با نقیض باشد، به آن صفت فعل گفته می‌شود؛ مثل ارادهٔ خداوند تعالی و مشیت او و صفات دیگری مانند اینها.

بدان که صفات ثبوتیهٔ خداوند تبارک و تعالی در این بیت آمده است:

«عالم» و «قادر و «وحیّ» است و «مرید» و «مدرک»
هم «قدیم و «ازلی» هم «متکلّمِ صادق»

و صفات سلبیهٔ پروردگار در این بیت جمع است:

نه «مرکب» بود و نه «جسم نه «مرئیّ» نه «محل»
بی‌شریک است و معانی[1] تو غنی دان خالق

باید دانست که صفات الله و اسماء الحُسنی منحصر در مواردی نیست که در شعر آمده، بلکه اسماء الحسنی و صفات الله تعالی بیش از هزار است که از جانب شارع مقدس به نحو توصیف و توقیف رسیده است:

بعضی از آنها صفات ذاتند؛ مثل «عظیم»، «حکیم»، «قویّ»، «غنیّ»، «علی»، «کبیر»، «رفیع»، «حقّ»، «مبین»، «مجید»، «عزیز»، و....

و بعضی و بلکه بیشتر آنها صفات فعلند؛ مانند «غفور»، «صبور»، «رحیم»، «رحمٰن»، «مصوّر»، «مدبّر»، «خالق»، «رازق»، و غیر آنها که مضامین جوشن کبیر است و مرجعشان به سه صفت بر می‌گردد؛ «قدرت» و «علم» و «حیات».

عدل: یعنی خداوند عادل است و ظالم نیست و به این معنی است که ذات باری از فعل قبیح، هر قبیح که باشد، منزّه است و از اخلال به واجب، هر واجبی که باشد منزه می‌باشد.

۱ـ معانی: یعنی معانی و احوال منتفی است از خداوند تبارک و تعالی یعنی عالم به علم نیست و قادر به قدرت نیست، بلکه عالم بذات است و قادر به ذات است و صفات زاید بر ذات در وجود خداوند تبارک و تعالی وجود ندارد.

نبوّت: که معتقد شدن به نبوّت[۱] خاصّه است؛ یعنی خداوند تبارک و تعالی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر فرستاد و همهٔ آنها بر حقّند و آخر آنها خاتم النبیّین پیغمبر ﷺ است و بعد از او پیغمبر نیامده و نخواهد آمد. پس هر کس بعد از آن حضرت ادّعای پیغمبری کند کافر و کاذب است. نام مبارک آن حضرت محمّد ﷺ و اسم پدر بزرگوارش عبدالله و اسم مادرش آمنه بنت وهب بن عبد مناف است و عمر شریفش شصت و دو سال و یازده ماه و یازده روز می‌باشد و مدت نبوّتش بیست و دو سال و هفت ماه و یک و یا سه روز بوده است.

محمّد بن عبدالله بن عبدالمطّلب بن هاشم در عام الفیل، روز هفدهم ربیع الأول در مکه دیده به جهان گشود و در سال دهم هجرت، در بیست و هشتم صفر، در شصت و سه سالگی، در مدینه وفات یافت.

قبر شریفش در خانهٔ خود در جنب مسجد است. جمعی مدفنش را داخل مسجد می‌دانند.

حضرت صدّیقهٔ طاهره علیها السلام یکی از معصومین و دخت آن بزرگوار است که نام مبارکش فاطمه علیها السلام و مادرش خدیجه و سن مبارکشان نزدیک به هیجده سال می‌باشد.

امامت: ریاست الهیهٔ عامّه در امور دین و دنیا بر شخص، بر وجه نیابت از نبیّ اکرم ﷺ می‌باشد و آن شخص باید معصوم باشد، همچنین منصوب و منصوص از طرف خداوند تعالی، این امامت منحصر است در دوازده نفر ائمّهٔ اطهار علیهم السلام و اسامی ایشان از این قرار است:

۱ـ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام اسم پدرش ابو طالب و اسم مادرش

۱ـ نبوت خاصّه: یعنی نبوّت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم عبدمناف ﷺ که خاتم انبیا است و اکمل و افضل از همه پیغمبران است و شریعت او تا ابد باقی است و مبعوث بر تمام انس و جنّ است.

فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف پس او، هم از طرف پدر و هم از طرف مادر منسوب به هاشم است و ولادت با سعادتش در خانهٔ کعبه در سیزدهم ماه رجب، سی سال بعد از تولد پیامبر رخ داد. و در روز هیجدهم ذی الحجّة، سال دهم هجرت، به خلافت منصوب شد و مدت امامت او بعد از نبوت، پیغمبر صلی الله علیه و آله سی سال بوده است. و شهادت آن حضرت در سال چهل هجرت واقع شده و قبر شریفش در نجف اشرف است.

۲ـ امام حسن مجتبی علیه السلام، پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیه السلام، مادرش فاطمهٔ زهرا علیها السلام دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله است. و تولد او در نیمهٔ رمضان سال سوم هجرت و شهادتش در سال پنجاه هجرت واقع شد.

مدفنش در بقیع و مدّت امامتش ده سال می‌باشد.

۳ـ امام حسین علیه السلام، پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیه السلام و مادرش فاطمهٔ زهرا علیها السلام دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله است. تولّدش در سال چهارم هجرت و شهادتش در سال شصت و یک هجرت واقع شد.

مدفنش کربلای معلاّ و مدّت اماتش یازده سال بود.

۴ـ امام زین العابدین علیه السلام، نام شریفش علی، پدرش بزرگوارش امام حسین، نام مادرش شاه زنان دختر شیرویه، پادشاه عجم، تولدش سی و هشت سال بعد از هجرت، شهادتش در سنهٔ ۹۵ هجری، قبر شریفش در بقیع و مدّت امامتش سی و چهار سال بوده است.

۵ـ امام محمّد باقر علیه السلام، اسم مبارکش محمد، پدرش حضرت زین العابدین علیه السلام، مادرش بنا به قول معروف فاطمه دختر امام حسن علیه السلام [1] وتولّدش سوم ماه صفر و یا غرّه رجب سال ۵۷ بعد از هجرت شهادتش هفتم ذیحجهٔ سال ۱۱۴

۱ـ ولی سید اسماعیل طبرسی نوری رحمه الله در کفایة الموحدین می‌گوید: مادرش امّ عبدالله دختر محمد بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است.

بعد از هجرت بوده و قبر شریفش در بقیع است و مدت امامتش نوزده سال می‌باشد.

۶ـ امام جعفر صادق علیه‌السلام، پدرش امام محمد باقر علیه‌السلام و مادرش فاطمه معروف به امّ فروه است و تولدش در مدینه در هفدهم ربیع الأول سال ۸۳ هجری و وفاتش در ماه شوال سال ۱۴۸ هجری بوده و قبر شریفش در بقیع و مدت امامتش ۳۴ سال بوده است.

۷ـ امام موسی کاظم علیه‌السلام، اسم مبارکش موسی، پدرش حضرت امام صادق علیه‌السلام مادرش حمیدهٔ بربریه است. تولدش هفتم صفر سال ۱۲۸ هجری و شهادتش ۲۵ رجب سال ۱۸۳ هجری می‌باشد. قبر شریفش در بغداد، مدت امامتش ۳۴ سال و نه ماه و کسری می‌باشد.

۸ـ امام رضا علیه‌السلام، اسم شریفش علی، پدر بزرگوارش امام موسی کاظم علیه‌السلام، مادرش امّ ولد بوده است. به او امّ البنین نیز می‌گفتند. در مدینه در یازدهم ذیقعده، سال ۱۴۸ هجری در مدینه چشم به جهان گشود، و در صفر سال ۲۰۳ هجری به سم‌مأمون الرشید ملعون به شهادت رسید. قبر شریفش در طوس، نزد قبر هارون الرشید است.

۹ـ امام محمد تقی و لقبش جواد علیه‌السلام، پدر بزرگوارش امام رضا علیه‌السلام مادرش خیزران، تولدش در مدینه (بنا بر قول معروف) در ۱۰ رجب و یا در ماه مبارک رمضان سال ۱۹۵ هجری می‌باشد. قبر شریفش درکاظمین است و مدت امامتشان ۱۷ سال و نه ماه بوده است و شهادتش در آخر ذیقعدهٔ سال ۲۲۰ هجری و عمر شریفشان به هنگام شهادت، بیست و پنج سال بوده است.

۱۰ـ حضرت امام علی النّقی و لقبش الهادی علیه‌السلام، پدر بزرگوارش امام محمد تقی علیه‌السلام و مادرش امّ ولد بوده که‌اورا سمانه [1] می‌گفتند و تولدش دوم‌رجب و نیمهٔ ذی الحجّه

۱ـ سمانه اسم مادر امام علی النقی علیه‌السلام بود.

سال ۲۱۲ هم گفته شده و عمر مبارکشان ۴۱ سال و ۹ ماه بوده و مدت امامتشان سی و سه سال و هفت ماه و سه روز به طول انجامید.

شهادتش در سوم رجب، سال ۲۵۴ قمری در سُرَ مَنْ ر أی بوده است.

۱۱ـ امام حسن عسکری علیه السلام، پدرش امام علی النّقی علیه السلام، مادرش امّ ولد به نام حَدیث و تولّدش در مدینه هشتم ربیع الثانی سال ۲۳۲ هجری و وفاتش در هشتم ربیع الأول سال ۲۶۰ هجری در سرّ من رأی و عمر شریفش ۲۸ سال و مدت امامتش شش سال بوده است و قبر شریفشان در سامرّاء است.

۱۲ـ امام محمد بن الحسن المهدی صاحب الزمان ـ عجّل الله تعالی فرجه الشریف و صلوات الله وسلامه علیه ـ پدر بزرگوارشان امام حسن عسکری علیه السلام و مادرشان نرجس خاتون که به وی ریحانه نیز می‌گفتند. و تولّدش در شب نیمهٔ شعبان و به احتمالی هشتم شعبان سال ۲۵۵ و یا ۲۵۶ هجری می‌باشد و آن حضرت زنده است و همه را می‌بیند. کسی اورا نمی‌شناسد و از نظرها غایب است. او روزی ظهور خواهد کرد و دنیا را پر از عدل و داد خواهد ساخت، البته آنگاه که دنیا پر شده باشد از ظلم و جور. صاحب الزمان علیه السلام در هشتم ربیع الأول ۲۶۰ هجری که سال وفات پدر بزرگوار او است، تا مدت شصت و نه سال از مردم کناره گرفت و در این مدّت چهار نفر نوّاب خاص قرار داد که واسطهٔ بین او و شیعیان باشند و آنها عبارت بودند از: «عثمان بن سعید»، «محمد بن عثمان»، «حسین بن روح»، «علی بن محمد سمری» و بعد از علی بن محمد سمری را غیبت کبری می‌نامند. و عثمان بن سعید را که اولین نایب بود، امام حسن عسکری در موقع وفات منصوب کرده بود. و خود عثمان در وقت وفات این نیابت را به پسرش محمد بن عثمان سپرد و او هم در وقت وفات به حسین بن روح سپرد و او هم این وکالت را به علی بن سمری واگذارکرد و در وقت وفات از وصیت او در مورد نیابت پرسیدند

که گفت: «**لله أمر هو بالغه**»[1].

معاد: معاد جسمانی یعنی آنگاه که روح از بدن بیرون می‌رود، بار دیگر به بدن بر می‌گردد؛ یکی در شب اول قبر، برای سؤال و جواب نکیرین چنانکه در روایات به آن اشاره شده است و یک بار دیگر در روز قیامت برای حساب و کتاب. و آن روزی که همهٔ انسان‌ها جزای عمل خود را می‌بینند؛ چه اهل ثواب باشند. چه اهل گناه. در آن روز حتی به ذرّه‌ای نیکی و بدی، جزا داده می‌شود.

بدانکه از جملهٔ ضروریات دین اسلام، اعتقاد داشتن به حقیقت میزان و صراط و سؤال و حساب در مظالم بندگان است. و نیز اعتقاد داشتن به حقیقت صراط و حقیقت بهشت و دوزخ و عقاب که پس از سؤال و جواب، اهل ایمان را به بهشت جسمانِی گذشته از روحانی می‌برند و اهل عذاب را به جهنّم جسمانی گذشته از روحانی می‌برند و عذاب می‌کنند.

۱ـ بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۴۷.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحـــمد لله ربّ العـالمين وصـلّى الله عـلى مـحمّد وآله الطـيّبين الطـاهرين المعصومين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين.

احکام تقلید

(مسأله ۱) شخص مسلمان باید باصول دیـن از روی دلیـل اعـتقاد کـند و نمیتواند در اصول دین تقلید نماید یعنی بدون سوال از دلیل گفته کسی را قبول کند. ولی در احکام دین در غیر ضروریات و قطعیات باید یا مجتهد باشد که بتواند احکام را از روی دلیل بدست آورد یا از مجتهد تقلید کند یعنی بدون سوال از دلیل بدستور او رفتار نماید یااز راه احتیاط طوری بوظیفه خود عمل نماید، که یقین کند تکلیف خود را انجام داده است مثلا اگر عده‌ای از مجتهدین عملی را حرام میدانند و عده دیگر می‌گویند حرام نیست، آن عمل را انجام ندهد و اگر عملی را بعضی واجب و بعضی مستحب می‌دانند آنرا بجا آورد. پس کسانیکه مجتهد نیستند و نـمیتوانـند باحتیاط عمل کنند واجب است از مجتهد تقلید نمایند.

(مسأله ۲) تقلید در احکام، عمل کردن به دستور مجتهد است.و از مجتهدی باید تقلیدکرد که مرد و بالغ و عاقل و شیعه دوازده امامی و حلال‌زاده و زنده و عادل باشد.و عادل کسی است که کارهایی راکه بر او واجب است بجا آورد و کارهایی را که بر او حرام است ترک کند و نشانه عدالت اینست که در ظاهر شخص خـوبی باشد،که اگر از اهل محل یا همسایگان او یا کسانیکه با او معاشرت دارند حال او را بپرسند خوبی او را تصدیق نمایند.و در صورتی که اختلاف فتواء بین مجتهدین در مسائل محل ابتلاء ولواجمالا معلوم باشد لازم است مجتهدی که انسان از او تقلید می‌کند، بنابر احتیاط اعلم باشد؛یعنی در فهمیدن حکم خدا از تمام مـجتهدهای زمان خود بهتر باشد.

(مسأله ۳) مجتهد و اعلم را از سه راه میتوان شناخت:

(اول) آنکه خود انسان یقین کند مثل آنکه از اهل علم باشد و بتواند مجتهد و اعلم را بشناسد.

(دوم) آنکه دو نفر عالم و عادل، که میتوانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند، مجتهد بودن یا اعلم بودن کسی را تصدیق کنند، بشرط آنکه دو نفر عالم و عادل دیگر باگفته آنان مخالفت ننمایند.

(سوم) آنکه عده‌ای از اهل علم‌که میتوانند مجتهد و اعلم را تشخیص دهند، و ازگفته آنان اطمینان پیدا میشود، مجتهد بودن یا اعلم بودن را تصدیق کنند.

(مسأله ۴) اگر اختلاف بین مجتهدین ولو اجمالاً معلوم، و شناختن اعلم مشکل باشد؛از مجتهدی که اورع است تقلید می‌کند و احتیاط، لازم نیست و می‌تواند از کسی تقلید کند که به اعلم بودن دیگران از آن یقین نداشته باشد و یا مخالفت فتوای او با فتوای اعلم معلوم نباشد.

(مسأله ۵) بدست آوردن فتوی یعنی دستور مجتهد چهار راه دارد:

(اول) شنیدن از خود مجتهد.

(دوم) شنیدن از دو نفر عادل که فتوای مجتهد را نقل کنند.

(سوم) شنیدن از کسیکه انسان بگفته او اطمینان دارد.

(چهارم) دیدن در رسالهٔ مجتهد در صورتیکه انسان بدرستی آن رساله اطمینان داشته باشد.

(مسأله ۶) تا انسان یقین نکند که فتوای مجتهد عوض شده است، میتواند بآنچه در رسالهٔ او نوشته شده عمل نماید، و اگر احتمال دهد که فتوای او عوض شده جستجو لازم نیست.

(مسأله ۷) اگر مجتهد اعلم در مسأله‌ای فتوی دهد، مقلد آن مجتهد یعنی کسیکه از او تقلید می‌کند نمیتواند در آن مسأله بفتوای مجتهد دیگر عمل کند ولی اگر فتوی ندهد و بفرماید احتیاط آنستکه فلان طور عمل شود، مثلا بفرماید احتیاط

آنستکه در رکعت اول و دوم نماز، بعد از سورهٔ حمد یک سورهٔ تمام بخواند مقلد باید، یا به این احتیاط که احتیاط واجبش میگویند عمل کند و یا بفتوای مجتهد دیگری که تقلیدش جائز است عمل نماید، پس اگر او فقط سورهٔ حمد را کافی بداند میتواند سوره را ترک کند، و همچنین است اگر مجتهد اعلم بفرماید مساله محل تأمل یا محل اشکال است.

(مسأله ۸) اگر مجتهد اعلم بعد از آنکه در مسألهای فتوی داده یا پیش از آن احتیاط کند، مثلا بفرماید ظرف نجس را که یکمرتبه در آب کر بشویند پاک میشود، اگرچه احتیاط آنستکه سه مرتبه بشویند، مقلد او میتواند عمل باین احتیاط را ترک نماید و این را احتیاط مستحب مینامند.

(مسأله ۹) اگر مجتهدی که انسان از او تقلید میکند؛از دنیا برود، در صورتیکه فتوای او در نظر مقلد بوده و عمل هم کرده باشد و فراموش نکرده باشد، می‌تواند باقی بر میت بماند و اگر فتوای او را یاد نگرفته بود و یا عمل نکرده بود و یا اینکه فعلا فراموش کرده، لازم است به مجتهد زنده رجوع کند.

(مسأله ۱۰) اگر در مسألهای فتوای مجتهدی را یادگرفته، و بعد از مردن او در همان مسأله بر حسب وظیفهاش از مجتهد زنده تقلید نماید، دوباره نمیتواند آنرا مطابق فتوای مجتهدی که از دنیا رفته است انجام دهد.

(مسأله ۱۱) مسائلی را که انسان غالبا بآنها احتیاج دارد واجب است یاد بگیرد.

(مسأله ۱۲) اگر برای انسان مسألهای پیش آید که حکم آنرا نمیداند لازم است که احتیاط کند، یا اینکه با شرائطی که ذکر شد تقلید نماید، ولی چنانچه مخالفت غیر اعلم با اعلم را اجمالا بداند و تأخیر واقعه و احتیاط ممکن نباشد و دستش بأعلم نرسد جائز است از غیر اعلم تقلید نماید.

(مسأله ۱۳) اگر کسی فتوای مجتهدی را به دیگری بگوید، چنانچه فتوای آن مجتهد عوض شود، لازم است به او خبر دهد که فتوای آن مجتهد عوض شده،

و اگر بعد ازگفتن فتواء بفهمد اشتباه‌کرده، در صورتیکه ممکن باشد، باید اشتباه را بر طرف کند.

(مسأله ۱۴) اگر مکلف مدتی اعمال خودر را بدون تقلید انجام دهد، سپس از مجتهدی تقلید نماید در صورتیکه آن مجتهد به صحت اعمال گذشته حکم نماید، و یا اینکه اعمالش را مطابق واقع انجام داده باشد و یا اینکه مطابق فتوای مجتهدی باشد که در آن زمانی که تقلید نمی‌کرده، بر او لازم بوده که از آن مجتهد تقلید کند، آن اعمال صحیح است والا محکوم ببطلان است.

احکام طهارت

آب مطلق و مضاف

(مسأله ۱۵) آب یا مطلق است یا مضاف: آب مضاف آبیست که آنرا از چیزی بگیرند، مثل آب هندوانه و گلاب، یا با چیزی مخلوط باشد: مثل آبیکه بقدری باگل و مانند آن مخلوط شود، که دیگر بآن آب نگویند، و غیر اینها آب مطلق است و آن بر پنج قسم است: (اول) آب کر (دوم) آب قلیل (سوم) آب جاری (چهارم) آب باران (پنجم) آب چاه.

۱ـ آب کر

(مسأله ۱۶) آب کر مقدار آبی است که اگر در ظرفی که درازا و پهنا و گودی آن، هر یک سه وجب و نیم علی الاحوط، است بریزند، آن ظرف را پر کند و وزن آن از صدوبیست‌وهشت من تبریز، بیست مثقال کمتر است، که تقریبا ۳۷۷ کیلوگرم می‌شود.

(مسأله ۱۷) اگر عین نجس مانند بول و خون، یا چیزی که نجس شده است مانند لباس نجس، بآب کر برسد. چنانچه آن آب، بویا رنگ یا مزهٔ نجاست را بگیرد، نجس میشود. و اگر تغییر نکند نجس نمیشود.

(مسأله ۱۸) اگر بویا رنگ یا مزهٔ آب کر بواسطهٔ غیر نجاست تغییر کند نجس نمی‌شود.

(مسأله ۱۹) اگر عین نجس مانند خون، بآبیکه بیشتر از کر است برسد و بو یا

رنگ یا مزه قسمتی از آنرا تغییر دهد، چنانچه مقداری که تغییر نکرده کمتر از کر باشد تمام آب نجس میشود. و اگر باندازهٔ کر یا بیشتر باشد. مقداری که بو یا رنگ یا مزهٔ آن تغییر کرده نجس است.

(مسأله ۲۰) آب فواره اگر متصل بکر باشد، آب نجس را پاک میکند ولی اگر قطره قطره روی آب نجس بریزد، آنرا پاک نمیکند، مگر آنکه چیزی روی فواره بگیرند، تا آب آن قبل از قطره قطره شدن بآب نجس متصل شود و بهتر این است که آب فواره با آن آب نجس مخلوط گردد.

(مسأله ۲۱) اگر چیز نجس را زیر شیری که متصل بکر است بشویند آبیکه از آنچیز میریزد اگر متصل بکر باشد و بو یا رنگ یا مزهٔ نجاست نگرفته باشد و عین نجاست هم در آن نباشد پاک است.

(مسأله ۲۲) اگر مقداری از آب کر یخ ببندد و باقی آن بقدرکر نباشد چنانچه نجاست بآن برسد نجس میشود، و هر مقدار از یخ هم آب شود نجس است.

(مسأله ۲۳) آبیکه باندازهٔ کر بوده، اگر انسان شک کند ازکر کمتر شده یا نه مثل آب کر است، یعنی نجاست را پاک می‌کند و اگر نجاستی هم بآن برسد نجس نمیشود. و آبیکه کمتر ازکر بوده و انسان شک دارد بمقدارکر شده یا نه حکم آب کمتر ازکر را دارد.

(مسأله ۲۴) کر بودن آب، به دو صورت ثابت می‌شود.اول: آنکه خود انسان یقین کند.دوم: آنکه دو مرد عادل خبر دهند.و بعید نیست که قول یک مرد عادل، اگر اطمینان حاصل شود از قول او، و بلکه قول کسی که مورد وثوق و اطمینان است، نیز کافی باشد.

۲ـ آب قلیل

(مسأله ۲۵) آب قلیل آبیست که از زمین نجوشد و ازکر کمتر باشد.

(مسأله ۲۶) اگر آب قلیل روی چیز نجس بریزد، یا چیز نجس بآن برسد

نجس میشود. ولی اگر بافشار روی چیز نجس بریزد، مقداری که به آن چیز میرسد نجس است و مقداری که بآن چیز نرسیده پاک است.

(مسأله ۲۷) آب قلیلی که برای برطرف کردن عین نجاست روی چیز نجس ریخته شود و از آن جداگردد نجس است، و آب قلیلی که بعد از بر طرف شدن عین نجاست، برای آب کشیدن چیز نجس روی آن می‌ریزند و از آن جدا می‌شود بنابر احتیاط واجب باید از آن اجتناب کرد.خواه از چیزهایی باشد که یکمرتبه شستن کافی است مثل خون و یا از چیزهایی باشدکه دو مرتبه شستن می‌خواهد مثل بول، و بعد از تمام شدن شستن، غساله‌های بعدی پاک است.

(مسأله ۲۸) آبیکه با آن مخرج بول و غائط را می‌شویند با پنج شرط پاک است. (اوّل) ـ آنکه بو یا رنگ یا مزهٔ نجاست نگرفته باشد. (دوّم) ـ نجاستی از خارج بآن نرسیده باشد. (سوّم) ـ نجاست دیگری مثل خون یا بول یا غائط بیرون نیامده باشد. (چهارم) ـ ذره‌های غائط در آب پیدا نباشد. (پنجم) ـ بیشتر از مقدار معمول نجاست به اطراف مخرج نرسیده باشد.

۳ـ آب جاری

آب جاری آبیست که از زمین بجوشد و جریان داشته باشد مانند آب چشمه و قنات.

(مسأله ۲۹) آب جاری اگر چه کمتر ازکر باشد، چنانچه نجاست بآن برسد تا وقتی که بو یا رنگ یا مزهٔ آن بواسطهٔ نجاست تغییر نکرده پاک است.

(مسأله ۳۰) اگر نجاستی بآب جاری برسد، مقداری از آن که بو یا رنگ یا مزه‌اش بواسطهٔ نجاست تغییرکرده نجس است. و طرفیکه متصل بچشمه است اگر چه کمتر ازکر باشد پاک است. و آبهای طرف دیگر نهر اگر باندازهٔکر باشد یا بواسطهٔ

آبیکه تغییر نکرده بآب طرف چشمه متصل باشد، پاک وگرنه نجس است.

(مسأله ۳۱) آب چشمه‌ای که جاری نیست ولی طوریست کـه اگـر از آن بردارند باز می‌جوشد، حکم آب جاری را دارد، یعنی اگر نجاست بآن برسد تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه‌اش بواسطهٔ نجاست تغییر نکرده، پاکست.

(مسأله ۳۲) آبیکه کنار نهر ایستاده و متصل بآب جاری است، در صورتی که بملاقات نجس بو یا رنگ یا مزه‌اش تغییر نکند نجس نمیشود.

(مسأله ۳۳) چشمه‌ایکه مثلاً در زمستان میجوشد و در تابستان از جوشش میافتد، فقط وقتیکه میجوشد حکم آب جاری را دارد.

(مسأله ۳۴) آب حوضچهٔ حمام اگر کمتر از کر باشد، چنانچه بخزینه‌ای که آبش بضمیمه آب حوض باندازه کر است متصل باشد و بملاقات نجس بو یا رنگ یا مزه آن تغییر نکند نجس نمیشود.

(مسأله ۳۵) آب لوله‌های حمام و عمارات که از شیرها و دوشها میریزد اگر بضمیمهٔ حوضی که متصل بآن است بقدر کر باشد حکم کر را دارد.

(مسأله ۳۶) آبیکه روی زمین جریان دارد ولی از زمین نمیجوشد، چنانچه کمتر از کر باشد و نجاست بآن برسد نجس میشود. اما اگر با فشار جاری باشد و مثلاً نجاست بپائین آن برسد طرف بالای آن نجس نمیشود.

۴ـ آب باران

(مسأله ۳۷) چیزی که نجس است و عین نجاست در آن نیست بهرجای آن یکمرتبه باران برسد پاک میشود. و در فرش و لباس و مانند اینها فشار لازم نیست ولی باریدن دو سه قطره فائده ندارد، بلکه باید طوری باشد که بگویند باران می‌آید.

(مسأله ۳۸) اگر باران، بر عین نجس ببارد و به جای دیگر ترشح کند، چنانچه عین نجاست همراه آن نباشد، و بو یا رنگ و یا مزهٔ نجاست را نگرفته باشد، و باران هم بصورت تقاطر و پیوسته باشد و بصورت یک قطره یا دو قطره نباشد، در این

صورت پاک می‌شود. پس اگر باران بر خون ببارد و ترشح کند، چنانچه ذره‌ای خون در آن باشد، یا آنکه بو یا رنگ و یا مزهٔ خون گرفته باشد، نجس می‌باشد.

(مسأله ۳۹) اگر بر سقف عمارت یا روی بام آن، عین نجاست باشد، تا وقتی باران ببام میبارد، آبیکه بچیز نجس رسیده و از سقف یا ناودان میریزد پاک است. ولی بعد از قطع شدن باران اگر معلوم باشد آبیکه میریزد، بچیز نجس رسیده است نجس میباشد.

(مسأله ۴۰) زمین نجسی که باران بر آن ببارد پاک میشود، و اگر باران بر زمین جاری شود و در حال باریدن بجای نجسی که زیر سقف است برسد، آنرا نیز پاک میکند.

(مسأله ۴۱) خاک نجسی که بواسطهٔ باران گل شود پاک است.

(مسأله ۴۲) هرگاه آب باران در جائی جمع شود، اگر چه کمتر از کر باشد چنانچه موقعیکه باران میآید چیز نجسی را در آن بشویند و آب، بو یا رنگ یا مزهٔ نجاست نگیرد، آن چیز نجس پاک میشود.

(مسأله ۴۳) اگر بر فرش پاکی که روی زمین نجس است باران ببارد، و بر آن زمین نجس جاری شود، فرش نجس نمیشود و زمین هم پاک میگردد.

۵ـ آب چاه

(مسأله ۴۴) آب چاهی که از زمین میجوشد، اگر چه کمتر از کر باشد چنانچه نجاست بآن برسد، تا وقتی که بو یا رنگ یا مزهٔ آن بواسطهٔ نجاست تغییر نکرده پاک است ولی مستحب است پس از رسیدن بعضی از نجاستها، مقداری که در کتابهای مفصل گفته شده از آب آن بکشند.

(مسأله ۴۵) اگر نجاستی در چاه بریزد و بو یا رنگ یا مزهٔ آب آنرا تغییر دهد، چنانچه تغییر آب چاه از بین برود پاک میشود و بهتر اینستکه با آبی که از چاه میجوشد مخلوط گردد.

(مسأله ۴۶) اگر آب باران در گودالی جمع شود و کمتر از کر باشد، پس از قطع شدن باران، برسیدن نجاست بآن نجس میشود.

احکام آبها

(مسأله ۴۷) آب مضاف که معنی آن در مسألهٔ (۱۵) گفته شد، چیز نجس را پاک نمیکند و وضو و غسل هم با آن باطل است.

(مسأله ۴۸) آب مضاف هر قدر زیاد باشد، اگر ذره‌ای نجاست بآن برسد نجس میشود، ولی چنانچه با فشار روی چیز نجس بریزد، مقداری که بچیز نجس رسیده نجس است و مقداری که نرسیده است پاک میباشد. مثلاً اگر گلاب را از گلابدان روی دست نجس بریزند، آنچه بدست رسیده نجس، و آنچه بدست نرسیده پاک است.

(مسأله ۴۹) اگر آب مضاف نجس، طوری با آب کر یا جاری مخلوط شود، که دیگر آب مضاف بآن نگویند پاک میشود.

(مسأله ۵۰) آبیکه مطلق بوده و معلوم نیست که بحد مضاف شدن رسیده یا نه، مثل آب مطلق است، یعنی چیز نجس را پاک میکند، و وضو و غسل هم با آن صحیح است. و آبیکه مضاف بوده و معلوم نیست مطلق شده یا نه مثل آب مضاف است، یعنی چیز نجس را پاک نمیکند، و وضو و غسل هم با آن باطل است.

(مسأله ۵۱) آبی که معلوم نیست مطلق است یا مضاف، و معلوم نیست که قبلا مطلق یا مضاف بوده، نجاست را پاک نمی‌کند و وضو و غسل هم با آن باطل است و چنانچه نجاستی به آن برسد، نجس می‌شود و بنابر احتیاط واجب، اگر چه به اندازه کر باشد، باید اجتناب کرد.

(مسأله ۵۲) آبیکه عین نجاست مثل خون و بول بآن برسد و بو یا رنگ یا مزه آنرا تغییر دهد، اگر چه کر یا جاری باشد نجس میشود ولی اگر بو یا رنگ یا مزهٔ آب، بواسطه نجاستی که بیرون آنست عوض شود، مثلا مرداری که پهلوی آبست بوی

آنرا تغییر دهد، نجس نمیشود.

(مسأله ۵۳) آبیکه عین نجاست مثل خون و بول در آن ریخته و بو یا رنگ یا مزهٔ آنرا تغییر داده، چنانچه به‌کر یا جاری متصل شود، یا باران بر آن ببارد یا باد باران را در آن بریزد، یا آب باران از ناودان هنگام باریدن در آن جاری شود در تمام این صور چنانچه تغییر آن از بین برود پاک میشود. ولی بنابر احتیاط مستحب باید آب باران یا کر یا جاری با آن مخلوط گردد.

(مسأله ۵۴) اگر چیز نجسی را درکر یا جاری تطهیر نمایند، در شستنی‌که با آن پاک میگردد، آبیکه بعد از بیرون آوردن از آن میریزد پاک است.

(مسأله ۵۵) آبیکه پاک بوده و معلوم نیست نجس شده یا نه پاک است، و آبیکه نجس بوده و معلوم نیست پاک شده یا نه نجس است.

(مسأله ۵۶) نیمخوردهٔ سگ و خوک و کافر غیر کتابی بلکه کتابی نیز بنابر احتیاط واجب نجس و خوردن آن حرام است. و نیمخوردهٔ حیوانات حرام‌گوشت پاک، و خوردن آن نسبت بغیر گربه مکروه میباشد.

احکام تخلی

(مسأله ۵۷) واجب است انسان وقت تخلی و مواقع دیگر، عورت خود را از کسانیکه مکلفند، اگر چه مثل خواهر و مادر با او محرم باشند، و همچنین از دیوانه و بچه‌های ممیّز ـ که خوب و بد را میفهمند ـ بپوشاند، ولی زن و شوهر و کسانیکه در حکم آنها هستند مثل کنیز و مالکش، لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند.

(مسأله ۵۸) لازم نیست با چیز مخصوصی عورت خود را بپوشاند؛ و اگر مثلا با دست هم آنرا بپوشاند کافیست.

(مسأله ۵۹) موقع تخلی باید طرف جلوی بدن یعنی شکم و سینه رو بقبله و پشت بقبله نباشد.

(مسأله ۶۰) اگر موقع تخلی، طرف جلوی بدن کسی رو بقبله یا پشت بقبله باشد، و عورت خود را از قبله بگرداند کفایت نمیکند، و اگر جلو بدن او رو بقبله یا پشت بقبله نباشد، احتیاط واجب آنستکه عورت را رو بقبله یا پشت بقبله ننماید.

(مسأله ۶۱) احتیاط مستحب آنستکه طرف جلوی بدن در موقع استبراء که احکام آن بعداً گفته میشود، وموقع تطهیر مخرج بول و غائط، رو بقبله و پشت بقبله نباشد.

(مسأله ۶۲) اگر برای آنکه نامحرم او را نبیند، مجبور شود، رو بقبله یا پشت بقبله بنشیند، باید رو بقبله یا پشت بقبله بنشیند. و نیز اگر از راه دیگر ناچار باشد که رو بقبله یا پشت بقبله بنشیند مانعی ندارد.

(مسأله ۶۳) احتیاط واجب آنستکه بچه را در وقت تخلی رو بقبله یا پشت بقبله ننشانند. ولی اگر خود بچه بنشیند، جلوگیری از او واجب نیست.

(مسأله ۶۴) در چهار جا تخلی حرام است:

(اوّل) در کوچه‌های بن بست در صورتیکه صاحبانش اجازه نداده باشند.

(دوّم) در ملک کسی که اجازه تخلی نداده است.

(سوم) در جائیکه برای عده مخصوصی وقف شده است مثل بعضی از مدرسه‌ها.

(چهارم) روی قبر مؤمنین در صورتیکه بی احترامی بآنان باشد و هم چنین هر جائی که تخلی موجب هتک حرمت یکی از مقدسات دین یا مذهب شود.

(مسأله ۶۵) در سه صورت، مخرج غائط فقط با آب پاک میشود:

(اوّل) آنکه با غائط، نجاست دیگری مثل خون بیرون آمده باشد.

(دوّم) آنکه نجاستی از خارج بمخرج غائط رسیده باشد.

(سوم) آنکه اطراف مخرج بیشتر از مقدار معمول آلوده شده باشد، و در غیر این سه صورت میتوان مخرج را با آب شست و یا بدستوریکه بعداً گفته میشود، با پارچه و سنگ و مانند اینها پاک کرد، اگر چه شستن با آب بهتر است.

(مسأله ۶۶) مخرج بول با غیر آب پاک نمیشود. و درکر و جاری اگر بعد از بر طرف شدن بول یکمرتبه بشویند کافیست، ولی با آب قلیل بنابر احتیاط واجب باید دو مرتبه شست و بهتر آنستکه سه مرتبه شسته شود.

(مسأله ۶۷) اگر مخرج غائط را با آب بشویند، باید چیزی از غائط در آن نماند. ولی باقی ماندن رنگ و بوی آن مانعی ندارد و اگر در دفعهٔ اول طوری شسته شود که ذره‌ای از غائط در آن نماند، دوباره شستن لازم نیست.

(مسأله ۶۸) با سنگ و کلوخ و پارچه و مانند اینها اگر خشک و پاک باشند میشود مخرج غائط را تطهیر کرد، و چنانچه رطوبت کمی داشته باشد که بمخرج نرسد اشکال ندارد.

(مسأله ۶۹) احتیاط واجب آنست که سنگ و کلوخ یا پارچه‌ای که غائط را با آن بر طرف میکنند، سه قطعه باشد، و اگر با سه قطعه بر طرف نشود، باید بقدری اضافه نمایند تا مخرج کاملا پاکیزه شود، ولی باقی ماندن ذره‌های کوچکی که دیده نمیشود اشکال ندارد.

(مسأله ۷۰) پاک کردن مخرج غائط با چیزهائیکه احترام آنها لازم است مانند کاغذی که اسم خدا و پیغمبران بر آن نوشته شده حرام است و پاک شدن مخرج با استخوان و سرگین محل اشکال است.

(مسأله ۷۱) اگر شک کند که مخرج را تطهیر کرده یا نه، لازم است تطهیر نماید اگر چه عادتاً همیشه بعد از بول یا غائط فوراً تطهیر میکرده است.

(مسأله ۷۲) اگر بعد از نماز شک کند که قبل از نماز، مخرج را تطهیر کرده یا نه، نمازی که خوانده، صحیح است؛ولی برای نمازهای بعدی باید تطهیر کند.

استبراء

(مسأله ۷۳) استبراء عمل مستحبی است که مردها بعد از بیرون آمدن بول انجام میدهند، برای آنکه یقین کنند بول در مجری نمانده است. و آن دارای

اقسامیست و بهترین آنها اینست که بعد از قطع شدن بول، اگر مخرج غائط نجس شده، اول آنرا تطهیر کنند، بعد سه دفعه با انگشت میانه دست چپ از مخرج غائط تا بیخ آلت بکشند، و بعد انگشت شست را روی آلت و انگشت پهلوی شست را زیر آن بگذارند و سه مرتبه تا ختنه گاه بکشند و پس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهند.

(مسأله ۷۴) آبیکه گاهی بعد از ملاعبه و بازی کردن با زن از انسان خارج میشود و بآن (مذی) میگویند پاک است، و نیز آبیکه گاهی بعد از منی بیرون میآید و بآن (وذی) گفته میشود، و آبیکه گاهی بعد از بول بیرون میآید و بآن (ودی) میگویند اگر بول به آن نرسیده باشد پاک است. و چنانچه انسان بعد از بول استبراء کند و بعد آبی از او خارج شود، و شک کند که بول است یا یکی از این سه آب، پاک میباشد.

(مسأله ۷۵) اگر انسان شک کند که استبراء کرده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه، نجس میباشد. و چنانچه وضو گرفته باشد باطل میشود ولی اگر شک کند استبرائی که کرده درست بوده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه پاک میباشد و وضو را هم باطل نمیکند.

(مسأله ۷۶) کسیکه استبراء نکرده اگر بواسطه آنکه مدتی از بول کردن او گذشته، یقین کند بول در مجری نمانده است و رطوبتی ببیند و شک کند که پاک است یا نه، آن رطوبت پاک میباشد و وضو را هم باطل نمیکند.

(مسأله ۷۷) اگر انسان بعد از بول استبراء کند و وضو بگیرد، چنانچه بعد از وضو رطوبتی ببیند که بداند یا بول است یا منی، واجب است احتیاطاً غسل کند و وضو هم بگیرد ولی اگر وضو نگرفته باشد، فقط گرفتن وضو کافیست.

(مسأله ۷۸) برای زن استبراء از بول نیست و اگر رطوبتی ببیند و شک کند که بول است یا نه، پاک میباشد، و وضو و غسل او را هم باطل نمیکند.

مستحبات و مکروهات تخلی

(مسأله ۷۹) مستحب است در موقع تخلی جائی بنشیند که کسی او را نبیند و موقع وارد شدن به مکان تخلی اول پای چپ، و موقع بیرون آمدن، اول پای راست را بگذارد، و همچنین مستحب است در حال تخلی سر را بپوشاند و سنگینی بدن را بر پای چپ بیندازد.

(مسأله ۸۰) نشستن روبروی خورشید و ماه در موقع تخلی مکروه است ولی اگر عورت خود را بوسیله‌ای بپوشاند مکروه نیست. و نیز در موقع تخلی نشستن روبروی باد و در جاده و خیابان و کوچه و درب خانه و زیر درختی که میوه میدهد و چیز خوردن و توقف زیاد و تطهیر کردن با دست راست مکروه میباشد. و همچنین است حرف زدن در حال تخلّی، ولی اگر ناچار باشد یا ذکر خدا بگوید اشکال ندارد.

(مسأله ۸۱) ایستاده بول کردن و بول کردن در زمین سخت و سوراخ جانوران و در آب، خصوصاً آب ایستاده مکروه است.

(مسأله ۸۲) خودداری کردن از بول و غائط مکروه است، و اگر برای بدن ضرر کلی داشته باشد حرام است.

(مسأله ۸۳) مستحب است انسان پیش از نماز و پیش از خواب و پیش از جماع و بعد از بیرون آمدن منی بول کند.

نجاسات

(مسأله ۸۴) نجاسات ده چیز است: اول بول، دوم غائط، سوم منی، چهارم مردار، پنجم خون، ششم و هفتم سگ و خوک، هشتم کافر، نهم شراب، دهم فقاع.

۱ـ ۲ بول و غائط

(مسأله ۸۵) بول و غائط انسان و هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد یعنی اگر رگ آنرا ببرند، خون از آن جستن می‌کند، نجس است و بول و غائط حیوان حرام گوشتی که خون آن جستن نمی‌کند مثل ماهی حرام‌گوشت و همچنین فضله حیوانات کوچک مثل پشه و مگس که گوشت ندارند پاک است.

(مسأله ۸۶) بول و فضله پرندگان حرام گوشت، بجز خفاش که بنابر احتیاط واجب باید از بول آن اجتناب کرد، پاک است و بهتر آن است که از آنها اجتناب شود.

(مسأله ۸۷) بول و غائط حیوان نجاستخوار نجس است و همچنین است بول و غائط گوسفندی که شیر خوک خورده به تفصیلی که خواهد آمد یا حیوانی که انسان با آن نزدیکی نموده است.

۳ـ منی

(مسأله ۸۸) منی انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد نجس است.

۴ـ مردار

(مسأله ۸۹) مردار انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد نجس است چه خودش مرده باشد، یا بغیر دستوری که در شرع معین شده آنرا کشته باشند. و ماهی چون خون جهنده ندارد، اگر چه در آب بمیرد پاک است.

(مسأله ۹۰) چیزهائیکه از مردار مثل پشم و مو وکرک و استخوان و دندان که روح ندارند پاک است.

(مسأله ۹۱) اگر از بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد در حالیکه زنده است گوشت یا چیز دیگری راکه روح دارد جدا کنند نجس است.

(مسأله ۹۲) اگر پوستهای مختصر لب و جاهای دیگر بدن را بکنند پاک است.

(مسأله ۹۳) تخم مرغ که از شکم مرغ مرده بیرون میآید، اگر پوست روی آن سفت شده باشد پاک است، ولی ظاهر آنرا باید آب کشید.

(مسأله ۹۴) اگر بره و بزغاله پیش از آنکه علفخوار شوند بمیرند، پنیر مایه‌ای که در شیردان آنها میباشد پاک است. ولی ظاهر آن را باید آب کشید.

(مسأله ۹۵) دواجات روان و عطر و روغن و واکس و صابون که از ممالک خارجی میآورند، اگر انسان یقین بنجاست آنها نداشته باشد پاک است.

(مسأله ۹۶) گوشت و پیه و چرمی که احتمال آن برود که از حیوانی است که بدستور شرع کشته شده پاک است، ولی اگر از دست کافر گرفته شود یا این که دست مسلمانی باشد که از کافر گرفته و رسیدگی نکرده که از حیوانیست که بدستور شرع کشته شده یا نه، خوردن آن گوشت و پیه حرام است، و نماز در آن چرم جائز نیست و اما آنچه از بازار مسلمانها یا از مسلمانی گرفته شود و معلوم نباشد که از کافر گرفته شده، یا اینکه احتمال آن برود که تحقیق کرده اگر چه از کافر گرفته باشد نماز خواندن در آن چرم و خوردن آن گوشت و پیه نیز جائز است.

۵ـ خون

(مسأله ۹۷) خون انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد یعنی حیوانیکه اگر رگ آنرا ببرند خون از آن جستن می‌کند نجس است، پس خون حیوانی که مانند ماهی و پشه خون جهنده ندارد پاک میباشد.

(مسأله ۹۸) اگر حیوان حلال گوشت را بدستوری که در شرع معین شده بکشند و خون آن بمقدار معمول بیرون آید خونی که در بدنش میماند پاک است ولی اگر بعلت نفس کشیدن یا بواسطه اینکه سر حیوان در جای بلند بوده خون ببدن حیوان برگردد، آن خون نجس است.

(مسأله ۹۹) بنابر احتیاط واجب از تخم مرغی که ذره‌ای خون در آنست باید اجتناب کرد. ولی اگر خون مثلا در زرده باشد تا پوست نازک روی آن پاره نشده، سفیده پاک میباشد.

(مسأله ۱۰۰) خونی که گاهی موقع دوشیدن شیر دیده میشود نجس است و شیر را نجس می‌کند.

(مسأله ۱۰۱) اگر خونی که از لای دندانها می‌آید، بواسطهٔ مخلوط شدن با آب دهان از بین برود اجتناب از آب دهان لازم نیست.

(مسأله ۱۰۲) خونی که بواسطهٔ کوبیده شدن، زیر ناخن یا زیر پوست میمیرد اگر طوری شود که دیگر بآن خون نگویند پاک و اگر بآن خون بگویند نجس است، و در این صورت چنانچه ناخن یا پوست سوراخ شود اگر بیرون آوردن خون و تطهیر محل جهت وضو یا غسل مشقت زیاد دارد باید تیمم نماید.

(مسأله ۱۰۳) اگر انسان نداند که خون زیر پوست مرده یا گوشت بواسطهٔ کوبیده شدن بآن حالت در آمده پاکست.

(مسأله ۱۰۴) اگر موقع جوشیدن غذا ذره‌ای خون در آن بیفتد، تمام غذا و ظرف آن نجس میشود. و جوشیدن وحرارت و آتش پاک کننده نیست.

(مسأله ۱۰۵) زردابه‌ای که در حال بهبودی زخم در اطراف آن پیدا میشود اگر معلوم نباشد که با خون مخلوط است، پاک میباشد.

۶ و ۷ـ سگ و خوک

(مسأله ۱۰۶) سگ و خوکی که در خشکی زندگی می‌کنند حتی مو و استخوان و پنجه و ناخن و رطوبتهای آنها نجس است، ولی سگ و خوک دریائی پاک است.

۸ـ کافر

(مسأله ۱۰۷) کافر یعنی کسی که منکر خدا یا معاد است، یا برای خدا شریک قرار میدهد، و همچنین غلاة (یعنی آنهائی که یکی از ائمه علیهم السلام را خدا خوانده یا بگویند خدا در او حلول کرده است) و خوارج و نواصب (یعنی آنهائی که بائمه علیهم السلام اظهار دشمنی مینمایند) نجسند، و همچنین است کسی که بنبوت یا یکی از ضروری دین چیزی راکه مثل نماز و روزه مسلمانان جزء دین اسلام میدانند چنانچه بداند آن چیز ضروری دین است منکر شود. وأما أهل کتاب (یعنی یهود و نصاری) که پیغمبری حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله را قبول ندارند نیز بنابر مشهور نجس میباشند، و این قول موافق احتیاط است، پس اجتناب از آنها نیز لازم است.

(مسأله ۱۰۸) تمام بدن کافر حتی مو و ناخن و رطوبتهای او نجس است.

(مسأله ۱۰۹) اگر پدر و مادر و جد و جده بچهٔ نابالغ کافر باشند آن بچه هم نجس است، مگر در صورتی که ممیز و مظهر اسلام باشد، و اگر یکی از اینها مسلمان باشد بچه پاک است.

(مسأله ۱۱۰) کسی که معلوم نیست مسلمان است یا نه، پاک میباشد، ولی احکام دیگر مسلمان را ندارد، مثلا نمیتواند زن مسلمان بگیرد و باید در قبرستان

مسلمانان دفن نشود.

(مسأله ۱۱۱) شخصی که بیکی از دوازده امام علیهم السلام از روی دشمنی دشنام دهد نجس است.

۹ـ شراب

(مسأله ۱۱۲) شراب و نبیذی که مسکر است، نجس است و هم چنین هر چیزی که انسان را مست می‌کند، چناچه بخودی خود روان باشد، نیز نجس است؛ و اگر مثل بنگ و حشیش روان نباشد، پاک است اگر چه چیزی در آن بریزند که روان شود. ولکن خودرنش حرام است.

(مسأله ۱۱۳) الکل صنعتی که برای رنگ کردن درب و میز و صندلی و مانند اینها بکار می‌برند، اگر از اهل خبره وثوق آمد که مست کننده است و اصالتا مایع باشد، و یا از چیزی مست کننده و روان درست کرده‌اند احتیاط واجب اجتناب است.

(مسأله ۱۱۴) اگر انگور و آب انگور، به خودی خود و یا به واسطهٔ پختن جوش بیاید، با رفتن خوردن آن حرام است، و از لحاظ پاک بودن، بنابر احتیاط واجب اجتناب است، خصوصا اگر به خودی خود جوش بیاید؛ و اگر به واسطهٔ پختن جوش بیاید، رفتن دو ثلث آن، پاک و حلال است و اگر خود به خود جوش بیاید، رفتن دو ثلث آن فایده ندارد و با سرکه شدن پاک شود.

(مسأله ۱۱۵) خرما و مویز و کشمش و آب آنها اگر چه جوش بیایند پاک و خوردن آنها حلال است. آب مویز و کشمش اگر بجوشد پاک است و لی خوردنش جایز نیست ولی گذشتن آنها در مثل برنج و غیر آن اشکال ندارد و آب خرما حلال و پاک است و در غذا پختنی اشکال ندارد.

۱۰ـ فقاع

(مسأله ۱۱۶) فقاع که از جو گرفته میشود و بآن آبجو میگویند نجس است و غیر فقاع مانند آبی که بدستور طبیب از جو میگیرند، و بآن ماء الشعیر میگویند پاک

میباشد.

مساله۱۱۷) عرق جنب از حرام پاک است، و بنابر احتیاط مستحب، نماز با آن نخوانند و نزدیکی با زن در حال حیض، هر چند که حرام است، لکن در حکم جنابت از حرام نمی‌باشد.

(مسأله ۱۱۸) اگر انسان در اوقاتی که نزدیکی با زن حرام است ـ مثلا در روز ماه رمضان، با زن خود نزدیکی کند ـ عرق او حکم عرق جنب از حرام را ندارد.

(مسأله ۱۱۹) اگر جنب از حرام عوض غسل تیمم نماید، و بعد از تیمم عرق کند، حکم آن عرق حکم عرق قبل از تیمم است.

(مسأله ۱۲۰) اگر کسی از حرام جنب شود، و بعد با حلال خود نزدیکی کند، احتیاط مستحب آن است که در نماز از عرق خود اجتناب نماید؛و چنانچه ابتداء با حلال خود نزدیکی کند و بعد مرتکب حرام شود، عرق او بنابر احتیاط حکم عرق جنب از حرام را دارد.

(مسأله ۱۲۱) بنابر احتیاط واجب، باید از عرق شتر نجاستخوار اجتناب کرد و بنابر احتیاط مستحب، از عرق سایر حیوانات نجاست خوار اجتناب کرد.

راه ثابت شدن نجاست

(مسأله ۱۲۲) نجاست هر چیزی از سه راه ثابت میشود:

«اول» آنکه خود انسان یقین کند که آن چیز نجس است، و اگر گمان داشته باشد چیزی نجس است لازم نیست از آن اجتناب نماید. بنابر این غذا خوردن در قهوه خانه‌ها و میهمانخانه هائی که مردمان لاابالی و کسانی که پاکی و نجسی را مراعات نمیکنند در آنها غذا میخورند، اگر انسان یقین نداشته باشد، غذائی را که برای او آورده‌اند نجس است اشکال ندارد.

«دوم» آنکه کسی که چیزی در اختیار او است بگوید آنچیز نجس است، مثلا همسر یا نوکر یا کلفت انسان نسبت به ظرف یا چیز دیگری که در اختیار او است

بگوید نجس میباشد.

«سوم»: آنکه دو مرد عادل بگویند چیزی نجس است، و نیز اگر یک نفر عادل و بلکه یک شخص موثق ـ اگر چه عادل نباشد ـ بگوید چیزی نجس است، بنابر احتیاط واجب باید از آن چیز اجتناب کرد.

(مسأله ۱۲۳) اگر بواسطهٔ ندانستن مسأله نجس بودن و پاک بودن چیزی را نداند، مثلا نداند، فضلهٔ موش پاک است یا نه، باید مسأله را بپرسد، ولی اگر با اینکه مسأله را میداند، در چیزی شک کند که پاک است یا نه، مثلا شک کند آنچیز خون است یا نه، یا نداند که خون پشه است یا خون انسان، پاک میباشد، و وارسی کردن یا پرسیدن لازم نیست.

(مسأله ۱۲۴) چیز نجسی که انسان شک دارد پاک شده یا نه، نجس است، و چیز پاک را اگر شک کند نجس شده یا نه، پاک است. و اگر هم بتواند نجس بودن یا پاک بودن آنرا بفهمد لازم نیست وارسی کند.

(مسأله ۱۲۵) اگر بداند یکی از دو ظرف یا دو لباسی که از هر دوی آنها استفاده میکند نجس شده و نداند کدام است، باید از هر دو اجتناب کند ولی اگر مثلا نمی‌داند لباس خودش نجس شده یا لباسی که از تصرف او خارج بوده و مال دیگری میباشد، لازم نیست از لباس خودش اجتناب نماید.

چیز پاک چگونه نجس می‌شود

(مسأله ۱۲۶) اگر چیز پاک به چیز نجس برسد و هر دو یا یکی از آنها به طوری‌تر باشد که‌تری یکی به دیگری برسد، چیز پاک نیز نجس می‌شود و اگر تری بقدری کم باشد که به دیگری نرسد چیزی که پاک بوده نجس نمی‌شود و مراد این است که تری کم باشد یعنی رطوبت مسریه نباشد که أجزاء مائیه به دیگری که پاک بوده نرسد.

(مسأله ۱۲۷) اگر چیز پاکی بچیز نجس برسد، و انسان شک کند که هر دو یا

یکی از آنهاتر بوده یا نه، آنچیز پاک نجس نمیشود.

(مسأله ۱۲۸) دو چیزی که انسان نمیداند کدام پاک و کدام نجس است اگر چیز پاکی با رطوبت بعدا بیکی از آنها برسد نجس نمیشود.

(مسأله ۱۲۹) زمین و پارچه و مانند اینها اگر رطوبت داشته باشد، هر قسمتی که نجاست بآن برسد نجس میشود، و جاهای دیگر آن پاک است و همچنین است خیار و خربزه و مانند اینها.

(مسأله ۱۳۰) هرگاه شیره و روغن و مانند اینها طوری باشد که اگر مقداری از آنرا بردارند جای آن خالی نمی‌ماند، همینکه یکنقطهٔ از آن نجس شد، تمام آن نجس میشود. ولی اگر طوری باشد که جای آن در موقع برداشتن خالی بماند اگرچه بعد پر شود، فقط جائی که نجاست بآن رسیده نجس میباشد پس اگر فضلهٔ موش در آن بیفتد جائی که فضله افتاده نجس و بقیه پاک است.

(مسأله ۱۳۱) اگر مگس یا حیوانی مانند آن روی چیز نجسی که‌تر است بنشیند، و بعد روی چیز پاکی که آنهم‌تر است بنشیند، چنانچه انسان بداند نجاست همراه آن حیوان بوده، چیز پاک نجس میشود، و اگر نداند پاک است.

(مسأله ۱۳۲) اگر جائی از بدن که عرق دارد نجس شود و عرق از آنجا بجای دیگر برود، هر جا که عرق بآن برسد نجس میشود، واگر عرق بجای دیگر نرود جاهای دیگر بدن پاک است.

(مسأله ۱۳۳) اخلاطی که از بینی یاگلو می‌آید، اگر خون داشته باشد جائی که خون دارد نجس و بقیه آن پاک است. پس اگر به بیرون دهان یا بینی برسد مقداری راکه انسان یقین دارد جای نجس اخلاط بآن رسیده نجس است، و محلی راکه شک دارد جای نجس بآن رسیده یا نه پاک میباشد.

(مسأله ۱۳۴) اگر آفتابه‌ای راکه ته آن سوراخ است روی زمین نجس بگذارند چنانچه از جریان بیفتد و آب زیر آن جمع گردد که با آب آفتابه یکی حساب شود آب آفتابه نجس میشود، ولی اگر آب آفتابه جریان داشته باشد نجس نمیشود.

(مسأله ۱۳۵) اگر چیزی داخل بدن شود و به نجاست برسد، در صورتیکه بعد از بیرون آمدن، آلوده به نجاست نباشد پاک بودن آن محل اشکال است، ولی اگر یقین حاصل نشود که به نجاست رسیده، پاک است.پس اگر اسباب اماله یا آب آن در مخرج غائط وارد شود، یا سوزن و چاقو و مانند اینها در بدن فرو رود و بعد از بیرون آمدن به نجاست آلوده نباشد اگر یقین حاصل نشود که به نجاست رسیده، پاک است و هم چنین است آب دهان و بینی اگر در داخل به خون برسد و بعد از بیرون آمدن به خون آلوده نباشد.

احکام نجاسات

(مسأله ۱۳۶) نجس کردن خط و ورق قرآن در صورتی که مستلزم هتک باشد، بی اشکال حرام است، و اگر نجس شود باید آن را آب بکشند.بلکه بنابر اقوی در غیر فرض هتک نیز، نجس کردن آن حرام و آب کشیدن، واجب است.

(مسأله ۱۳۷) اگر جلد قرآن نجس شود در صورتی که بی احترامی بقرآن باشد باید آنرا آب بکشند.

(مسأله ۱۳۸) گذاشتن قرآن روی عین نجس مانند خون و مردار، اگر چه آن عین نجس خشک باشد حکم نجس کردن آنرا دارد.

(مسأله ۱۳۹) نوشتن قرآن با مرکب نجس اگر چه یک حرف آن باشد حکم نجس کردن آنرا دارد، و اگر نوشته شود باید آنرا آب بکشند، یا بواسطه تراشیدن و مانند آن کاری کنند که از بین برود.

(مسأله ۱۴۰) در صورتی که دادن قرآن به کافر مستلزم هتک باشد حرام و گرفتن قرآن از او واجب است.

(مسأله ۱۴۱) اگر ورق قرآن یا چیزی که احترام آن لازم است، مثل کاغذی که اسم خدا یا پیغمبر یاامام برآن نوشته شده، در مستراح بیفتد، بیرون آوردن و آب کشیدن آن اگر چه خرج داشته باشد واجب است. واگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید بآن مستراح نروند تا یقین کنند آن ورق پوسیده است، ونیز اگر تربت در

مستراح بیفتد و بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید تا وقتی که یقین نکرده‌اند، که بکلی از بین رفته بآن مستراح نروند.

(مسأله ۱۴۲) خوردن و آشامیدن چیز متنجس حرام است و هم چنین است، خوراندن آن به دیگری و در خوراندن آن به طفل یا دیوانه، احتیاط مستحب، ترک آن است و اگر خود طفل یا دیوانه غذای نجس را بخورد؛یا با دست نجس غذا را نجس کند و بخورد، بی اشکال لازم نیست از او جلوگیری کنند.

(مسأله ۱۴۳) فروختن و عاریه دادن چیز نجسی که میشود آنرا آب کشید، اگر نجس بودن آنرا بطرف بگویند اگر چه از قسم خوراکی باشد اشکال ندارد.

(مسأله ۱۴۴) اگر انسان ببیند کسی چیز نجس را می‌خورد یا می‌آشامد، بنابر احتیاط واجب، لازم است که به او بگوید، اما اگر ببیند که کسی با لباس نجس نماز می‌خواند، لازم نیست که به او بگوید.

(مسأله ۱۴۵) اگر جائی از خانه یا فرش کسی نجس باشد؛و ببیند بدن یا لباس یا چیز دیگر کسانی که وارد خانه او می‌شوند، با رطوبت به جای نجس رسیده است، بنابر احتیاط واجب باید به آنان بگوید.

مساله ۱۴۶) اگر صاحب خانه در بین غذا خوردن بفهمد غذا نجس است، باید به مهمانها بگوید، اما اگر یکی از مهمانها بفهمد، بنابر احتیاط لازم، اگر محذوری نباشد، به دیگران خبر دهد. و اگر چنانچه طوری با آنان معاشرت دارد که ممکن است بواسطهٔ نجس بودن آنان، خود او هم نجس شود باید بعد از غذا به آنان بگوید.

(مسأله ۱۴۷) اگر چیزی راکه عاریه کرده نجس شود، چناچه صاحبش آن چیز را درکاری که شرط پاکی است استعمال می‌کند، مانند ظروفی که در خوردن و آشامیدن استعمال می‌شود، واجب است نجس شدن آن را به او گوید و اما مثل لباس، نجس شدن او را بنابر احتیاط لازم است بگوید؛اگر بداند صاحبش با آن نماز می‌خواند.

(مسأله ۱۴۸) اگر بچه بگوید چیزی نجس است، یا چیزی را آب کشیده نباید حرف او را قبول کرد. ولی بچه‌ای که تکلیفش نزدیک است اگر بگوید چیزی را آب کشیدم، در صورتیکه آن چیز در تصرف او باشد یا آن بچه مورد اطمینان باشد حرف او قبول میشود، و همچنین اگر بگوید چیزی نجس است.

مطهرات

(مسأله ۱۴۹) دوازده چیز نجاست را پاک می‌کند، و آنها را مطهرات گویند: «اول» آب «دوم» زمین «سوم» آفتاب «چهارم» استحاله «پنجم» انقلاب «ششم» انتقال «هفتم» اسلام «هشتم» تبعیت «نهم» برطرف شدن عین نجاست «دهم» استبراء حیوان نجاستخوار «یازدهم» غائب شدن مسلمان «دوازدهم» خارج شدن خون متعارف از ذبیحه، و احکام اینها بطور تفصیل در مسائل آینده گفته میشود.

۱ـ آب

(مسأله ۱۵۰) آب با چهار شرط چیز نجس را پاک میکند:

«اول» آنکه مطلق باشد، پس آب مضاف مانندگلاب و عرق بید چیز نجس را پاک نمیکند.

«دوم» آنکه پاک باشد.

«سوم»: انکه وقتی چیز نجس را می‌شویند آب مضاف نشود و تغییر پیدا نکند، و این عدم تغییر باید در تمام مراحل شستن لحاظ شود، چه دفعه اول و چه دفعه دوم و در غیر این صورت اشکال دارد.

«چهارم» آن‌که بعد از آب کشیدن چیز نجس عین نجاست در آن نباشد. و پاک شدن چیز نجس بآب قلیل یعنی آب کمتر از کر شرطهای دیگری هم داردکه بعدا گفته میشود.

(مسأله ۱۵۱) ظرف نجس را با آب قلیل باید سه مرتبه شست، و در کر و

جاری یکمرتبه کافی است، ولی ظرفی راکه سگ از آن آب یا چیز روان دیگر خورده باید اول با خاک باریختن مقداری آب پاک خاک مالی کرد، و بنابر احتیاط خاک باید پاک باشد. سپس آب بریزید که خاک او زائل شود و بعد یکمرتبه درکرّیا جاری یا دو مرتبه با آب قلیل شست. و همچنین ظرفی راکه سگ لیسیده بنابر احتیاط واجب باید پیش از شستن خاک مالی کرد. و اگر آب دهان سگ در ظرفی بریزد خاک مالی لازم نیست.

(مسأله ۱۵۲) اگر دهانهٔ ظرفی که سگ دهن زده، تنگ باشد باید خاک را در آن بریزند و مقداری آب ریخته با شدت حرکت دهنده تا خاک به همهٔ آن ظرف برسد. و بعد بترتیبی که ذکر شد بشویند.

(مسأله ۱۵۳) ظرفی راکه خوک بلیسد یا از آن چیز روانی بخورد، یا اینکه در او موش صحرائی مرده باشد، با آب قلیل باید هفت مرتبه شست و با آب کر و جاری، یک مرتبه کافی است و ۷ مرتبه شستن بنابر احتیاط است و در هر دو صورت خاک مالی کردن لازم نیست.

(مسأله ۱۵۴) ظرفی راکه به شراب نجس شده است، با آب قلیل باید سه مرتبه شسته شود و با آب کر و جاری یک مرتبه کافی است و سه مرتبه شستن بنابر احتیاط است.

(مسأله ۱۵۵) کوزه‌ای که از گِل نجس ساخته شده و یا آب نجس در آن فرو رفته اگر در آب کر یا جاری بگذارند، بهرجای آن که آب برسد پاک می‌شود و اگر ظرف رطوبتی داشته باشد که از رسیدن آب بباطن آن مانع باشد باید خشکش نمایند، و بعدا در آب کر یا جاری بگذارند.

(مسأله ۱۵۶) ظرف نجس را با آب قلیل دو قسم میشود آب کشید: یکی آنکه سه مرتبه پر کنند و خالی کنند، دیگر آنکه سه دفعه قدری آب در آن بریزند و در هر دفعه آب را طوری در آن بگردانند که بجاهای نجس آن برسد و بیرون بریزند.

(مسأله ۱۵۷) اگر ظرف بزرگی مثل پاتیل و خمره نجس شود، چنانچه سه

مرتبه آنرا از آب پر کنند و خالی کنند پاک میشود. و همچنین است اگر سه مرتبه از بالا آب در آن بریزند، بطوری که تمام اطراف آنرا بگیرد و در هر دفعه آبی که ته آن جمع میشود بیرون آورند و واجب است که در مرتبه دوم و سوم ظرفی را که با آن آبها را بیرون میآورند آب بکشند.

(مسأله ۱۵۸) اگر مس و مانند آن را آب کنند و آب بکشند، ظاهرش پاک میشود.

(مسأله ۱۵۹) تنوری که ببول نجس شده است، اگر دو مرتبه از بالا آب در آن بریزند، بطوری که تمام اطراف آنرا بگیرد پاک میشود، و در غیر بول اگر با برطرف شدن نجاست یکمرتبه بدستوری که گفته شد آب در آن بریزند کافی است. و بهتر است که گودالی ته آن بکنند تا آبها در آن جمع شود و بیرون بیاورند بعد انگودال را با خاک پاک پر کنند.

(مسأله ۱۶۰) اگر چیز نجس را یک مرتبه در آب کر یا جاری فرو برند که آب به تمام جاهای نجس آن برسد، پاک می‌شود و در فرش و لباس و مانند اینها، فشار یا مانند آن مثل مالیدن پا یا لگدکردن در آب کر و جاری لازم نیست و در صورتی که لباس و مانند آن متنجس به بول باشد: درکر یک مرتبه شستن کافی است.

(مسأله ۱۶۱) اگر بخواهند چیزی را که ببول نجس شده با آب قلیل آب بکشند، چنانچه یکمرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود، در صورتی که بول در آن چیز نمانده باشد، یکمرتبه دیگرکه آب روی آن بریزند پاک میشود، ولی در لباس و فرش و مانند اینها باید بعد از هر دفعه فشار دهند تا غساله آن بیرون آید. (و غساله آبیست که معمولا در وقت شستن و بعد از آن از چیزی که شسته میشود خود بخود یا بوسیله فشار میریزد).

(مسأله ۱۶۲) اگر چیزی ببول پسر شیرخواری که غذا خور نشده نجس شود، چنانچه یکمرتبه آب روی آن بریزند که بتمام جاهای نجس آن برسد پاک میشود، ولی احتیاط مستحب آنستکه یک مرتبه دیگر هم آب روی آن بریزند. و در

لباس و فرش و مانند اینها فشار لازم نیست.

(مسأله ۱۶۳) اگر چیزی بغیر بول نجس شود چنانچه با برطرف کردن نجاست یکمرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود پاک می‌گردد ولی لباس و مانند آنرا باید فشار دهند تا غساله آن بیرون آید.

(مسأله ۱۶۴) اگر حصیر نجس را که با نخ بافته شده بخواهند آب بکشند، باید بهرقسم که ممکن است ـ اگر چه به لگدکردن باید ـ فشار دهند تا غساله آن جدا شود.

(مسأله ۱۶۵) اگر ظاهر گندم و برنج و صابون و مانند اینها نجس شود، بفرو بردن درکر و جاری پاک میگردد، و اگر باطن آنها نجس شود تطهیر آنها مثل تطهیر کوزه نجس است که در مسأله (۱۵۵) گذشت.

(مسأله ۱۶۶) اگر انسان شک کند که آب نجس بباطن صابون رسیده یا نه، باطن آن پاک است.

(مسأله ۱۶۷) اگر ظاهر برنج وگوشت یا چیزی مانند اینها نجس شده باشد چنانچه آنرا درکاسه و مانند آن بگذارند و سه مرتبه آب روی آن بریزند و خالی کنند پاک میشود، و آن ظرف هم پاک میگردد ولی اگر بخواهند لباس یا چیزی راکه فشار لازم دارد در ظرفی بگذارند و آب بکشند، باید در هر مرتبه‌ای که آب روی آن میریزند آن را فشار دهند و ظرف را کج کنند تا غساله‌ای که در آن جمع شده بیرون بریزد.

(مسأله ۱۶۸) لباس نجسی راکه به نیل و مانند آن رنگ شده، اگر در آب کر یا جاری فرو برند یا با آب قلیل بشویند اگر آب پیش از آنکه مضاف شود، به تمام آن برسد، آن لباس پاک می‌شود اگر چه موقع فشار دادن آب مضاف و رنگین از آن بیرون آید.

(مسأله ۱۶۹) اگر لباس را درکر یا جاری آب بکشند و بعد مثلا لجن آب در آن ببینند، چنانچه احتمال ندهند که جلوگیری از رسیدن آب کرده آن لباس پاک

است.

(مسأله ۱۷۰) اگر بعد از آب کشیدن لباس و مانند آن خورده گل یا اشنان در آن دیده شود پاک است، ولی اگر آب نجس بباطن گل یا اشنان رسیده باشد ظاهر گل و اشنان پاک و باطن آنها نجس است.

(مسأله ۱۷۱) هر چیز نجس، تا عین نجاست را از آن برطرف نکنند پاک نمی‌شود، ولی اگر بو یا رنگ نجاست در آن مانده باشداشکال ندارد، پس اگر خون را از لباس برطرف کنند و لباس را آب بکشند و رنگ خون در آن بماند پاک می‌باشد، اما چنانچه به واسطه بو یا رنگ یقین کند یا احتمال دهند که ذره‌های نجاست در آن چیز مانده نجس است.

(مسأله ۱۷۲) اگر نجاست بدن را در آب کر یا جاری برطرف کنند بدن پاک می‌شود و بیرون آمدن و دو مرتبه در آب رفتن لازم نیست.

(مسأله ۱۷۳) غذای نجسی که لای دندآنها مانده، اگر آب در دهان بگردانند و به تمام غذای نجس برسد پاک می‌شود.

(مسأله ۱۷۴) اگر موی سر و صورت را با آب قلیل آب بکشند، لازم نیست فشار دهند که غسالهٔ آن جدا شود.

(مسأله ۱۷۵) اگر جائی از بدن یا لباس را با آب قلیل آب بکشند، اطراف آنجاکه متصل به آن است و معمولا موقع آب کشیدن به آنها سرایت می‌کند، با پاک شدن جای نجس پاک می‌شود. به این معنی که آب کشیدن اطراف مستقلا لازم نیست بلکه اطراف و محل نجس به آب کشیدن با هم پاک می‌شوند، و همچنین است اگر چیز پاکی را پهلوی چیز نجس بگذارند و روی هر دو آب بریزند. پس اگر برای آب کشیدن یک انگشت نجس، روی همهٔ انگشتها آب بریزند و آب نجس به همهٔ آنهابرسد، بعد از پاک شدن انگشت نجس تمام انگشتها پاک می‌شود.

(مسأله ۱۷۶) گوشت و دنبه‌ای که نجس شده، مثل چیزهای دیگر آب کشیده می‌شود. و همچنین است اگر بدن یا لباس، چربی کمی داشته باشد که از

رسیدن آب به آنها جلوگیری نکند.

(مسأله ۱۷۷) اگر ظرف یا بدن نجس باشد، و بعد به طوری چرب شود که جلوگیری از رسیدن آب به آنها کند، چنانچه بخواهند ظرف و بدن را آب بکشند، باید چربی را برطرف کنند تا آب به آنها برسد.

(مسأله ۱۷۸) آب شیری که متصل بکر است حکم کر را دارد.

(مسأله ۱۷۹) اگر چیزی را آب بکشد و یقین کند پاک شده و بعد شک کند که عین نجاست را از آن برطرف کرده یا نه، باید دوباره آن را آب بکشد و یقین کند که عین نجاست برطرف شده است.

(مسأله ۱۸۰) زمینی که آب در او فرو می‌رود مثل زمینی که روی آن شن یا ریگ باشد، اگر نجس شود با آب قلیل نیز پاک می‌شود.

(مسأله ۱۸۱) زمین سنگ فرش و آجر فرش و زمین سختی که آب در آن فرو نمی‌رود، اگر نجس شود با آب قلیل پاک می‌گردد، ولی باید به قدری آب روی آن بریزند که جاری شود.

(مسأله ۱۸۲) اگر ظاهر نمک سنگ و مانند آن نجس شود، با آب کمتر از کر هم پاک می‌شود.

(مسأله ۱۸۳) اگر شکر نجس آب شده را قند بسازند و در آب کر یا جاری بگذارند پاک نمی‌شود.

۲ـ زمین

(مسأله ۱۸۴) زمین با سه شرط کف پا و ته کفش را که به راه رفتن نجس شده پاک می‌کند: «اول» آن که زمین پاک باشد «دوم» آن که خشک باشد «سوم» آن که اگر عین نجس مثل خون و بول، یا متنجس مثل گلی که نجس شده درکف پا و ته کفش باشد، به واسطهٔ راه رفتن یا مالیدن پا به زمین بر طرف شود و نیز زمین باید خاک یا سنگ یا آجر فرش و مانند اینها باشد، و با راه رفتن روی فرش و حصیر و سبزه، کف

پا و ته کفش نجس پاک نمی‌شود.

(مسأله ۱۸۵) پاک شدن کف پا و ته کفش نجس، به واسطه راه رفتن روی آسفالت و روی زمینی که با چوب فرش شده محل اشکال است.

(مسأله ۱۸۶) برای پاک شدن کف پا و ته کفش بهتر است مقدار پانزده ذراع دست یا بیشتر راه بروند، اگر چه به کمتر از پانزده ذراع یا مالیدن پا به زمین نجاست بر طرف شود.

(مسأله ۱۸۷) لازم نیست کف پا یا ته کفش نجس‌تر باشد، بلکه اگر خشک هم باشد به راه رفتن پاک می‌شود.

(مسأله ۱۸۸) بعد از آن که کف پا یا ته کفش نجس به راه رفتن پاک شد، مقداری از اطراف آن هم که معمولاً به گل آلوده می‌شود پاک می‌گردد.

(مسأله ۱۸۹) کسی که با دست و زانو راه می‌رود، اگر کف دست یا زانوی او نجس شود، پاک شدن آن با راه رفتن محل اشکالست. و همچنین است ته عصا و ته پای مصنوعی و نعل چهار پایان و چرخ اتومبیل و درشکه و مانند اینها.

(مسأله ۱۹۰) اگر بعد از راه رفتن، بو یا رنگ یا ذره‌های کوچکی از نجاست که دیده نمی‌شود، در کف پا یا ته کفش بماند اشکال ندارد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که به قدری راه بروند که آنها هم بر طرف شوند.

(مسأله ۱۹۱) توی کفش به واسطهٔ راه رفتن پاک نمی‌شود. و پاک شدن کف جوراب به واسطهٔ راه رفتن محل اشکال است.

۳ـ آفتاب

(مسأله ۱۹۲) آفتاب زمین و ساختمان و چیزهائی که مانند در و پنجره در ساختمان به کار برده شده، و همچنین میخی را که به دیوار کوبیده‌اند با پنج شرط پاک می‌کند: «اول» آن که چیز نجس تر باشد، پس اگر خشک باشد باید به وسیله‌ای آن را تر کنند تا آفتاب خشک کند. «دوم» آن که اگر عین نجاست در آن چیز باشد

پیش از خشک شدن بتابیدن آفتاب آن را برطرف کند. «سوم» آن که چیزی از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند، پس اگر آفتاب از پشت پرده یا ابر و مانند اینها بتابد: چیز نجس را خشک کند، آن چیز پاک نمی‌شود، ولی اگر ابر به قدری نازک باشد که از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند، اشکال ندارد. «چهارم» آن که آفتاب به تنهائی چیز نجس را خشک کند، پس اگر مثلاً چیز نجس به واسطه باد و آفتاب خشک شود پاک نمی‌گردد، ولی اگر باد به بقدری کم باشد که نگویند به خشک شدن چیز نجس کمک کرده اشکال ندارد. «پنجم» آن که آفتاب مقداری از بنا و ساختمان را که نجاست به آن فرو رفته یک مرتبه خشک کند. پس اگر یک مرتبه بر زمین و ساختمان نجس بتابد و روی آن را خشک کند و دفعهٔ دیگر زیر آن را خشک نماید فقط روی آن پاک می‌شود و زیر آن نجس می‌ماند.

(مسأله ۱۹۳) پاک کردن آفتاب حصیر نجس را محل اشکال است، و اما درخت و گیاه که در زمین است پیش از چیدن آن به واسطهٔ آفتاب پاک می‌شود.

(مسأله ۱۹۴) اگر آفتاب به زمین نجس بتابد، بعد انسان شک کند که زمین موقع تابیدن آفتاب تر بوده یا نه، یا تری آن به واسطه آفتاب خشک شده یا نه آن زمین نجس است و همچنین است اگر شک کند که پیش از تابش آفتاب عین نجاست از آن بر طرف شده یا نه، یا شک کند که چیزی مانع تابش آفتاب بوده یا نه.

(مسأله ۱۹۵) اگر آفتاب به یک طرف دیوار نجس بتابد، و به وسیلهٔ آن طرفی که آفتاب به آن نتابیده نیز خشک شود، پاک شدن طرفی که آفتاب به آن نتابیده، محل اشکال‌است.

۴ـ استحاله

(مسأله ۱۹۶) اگر جنس چیز نجس به طوری عوض شود که به صورت چیز پاکی در آید پاک می‌شود، مثل آن‌که چوب نجس بسوزد و خاکستر گردد، یا سگ در نمکزار فرو رود و نمک شود، ولی اگر جنس آن عوض نشود، مثل آن که گندم نجس

را آرد کنند یا نان بپزند پاک نمی‌شود.

(مسأله ۱۹۷)کوزهٔ گلی و مانند آن که از گل نجس ساخته شده و ذغالی که از چوب نجس درست شده نجس است.

(مسأله ۱۹۸) چیز نجسی که معلوم نیست استحاله شده یا نه، نجس است.

۵ـ انقلاب

(مسأله ۱۹۹) اگر شراب به خودی خود یا به واسطهٔ ریختن چیزی مثل سرکه و نمک در آن سرکه شود، پاک می‌گردد.

(مسأله ۲۰۰) شرابی که از انگور نجس و مانند آن درست کنند، چنانچه در ظرف دیگری که پاک باشد بریزند سرکه شود، بنابر احتیاط واجب پاک نمی‌شود و هم چنین اگر نجاست دیگری به شراب برسد و مستهلک شود، در صورتی که به ظرف نرسیده باشد، بعد از سرکه شده ، بنابر احتیاط واجب پاک نمی‌شود.

(مسأله ۲۰۱) سرکه‌ای که از انگور و کشمش و خرمای نجس درست کنند نجس است.

(مسأله ۲۰۲) اگر پوشال ریز انگور یا خرما داخل آنها باشد و سرکه بریزند ضرر ندارد و بنابر احتیاط واجب، تا وقتی که خرما و کشمش وانگور سرکه نشده خیار و بادنجان و مانند آنها در آن نریزند و ریختن چیزی که بواسطه آن سرکه می‌شود و مستهلک می‌شود، مثل نمک و سرکه، اشکال ندارد.

(مسأله ۲۰۳) آب انگوری که به آتش یا به خودی خود جوش بیاید، حرام می‌شود و اگر آن قدر با آتش بجوشد که ثلثان شود، یعنی دو قسمت آن کم شود و یک قسمت آن بماند، حلال می‌شود، و در مساله ۱۱۴ ذکر شد که اگر آب انگور به جوش آید، بنابر احتیاط واجب نجس است.

(مسأله ۲۰۴) اگر دو قسمت آب انگور بدون جوش آمدن کم شود چنانچه باقیماندهٔ آن جوش بیاید حرام است و بنابر احتیاط واجب نجس است.

(مسأله ۲۰۵) آب انگوری که معلوم نیست جوش آمده یا نه حلال است ولی اگر جوش بیاید تا انسان یقین نکند که دو قسمت آن کم شده، حلال نمی‌شود.

(مسأله ۲۰۶) اگر مثلا در یک خوشه غوره یکدانه یا دو دانه یا بیشتر انگور باشد، چنانچه به آبی که از آن خوشه گرفته می‌شود، آب انگور نگویند و بجوشد، خوردن آن حلال است.

(مسأله ۲۰۷) اگر یکدانه انگور در چیزی که بـه آتش مـی‌جوشد بـیفتد و بجوشد بنابر احتیاط واجب باید از جمیع آن اجتناب کرد.

(مسأله ۲۰۸) اگر بخواهند در چند دیگ شیره بپزند، کفگیری راکه در دیگ جوش آمده زده‌اند، بنابر احتیاط واجب، در دیگی که جوش نیامده نزنند.

(مسأله ۲۰۹) چیزی که معلوم نیست غوره است یا انگور، اگر جوش بیاید حلال است.

۶ـ انتقال

(مسأله ۲۱۰) اگر خون بدن انسان یا خون حیوانی که خون جهنده دارد ـ یعنی حیوانی که وقتی رگ آن را ببرند خون از آن جستن می‌کند ـ به بدن حیوانی که خون جهنده ندارد برود، و خون آن حیوان حساب شود پاک می‌گردد و این را انتقال گویند. و همچنین است حکم در سائر نجاسات، و امـا خـونی کـه زالو از انسـان می‌مکد چون خون زالو به آن گفته نمی‌شود و می‌گویند خون انسان است نـجس می‌باشد.

(مسأله ۲۱۱) اگر کسی پشه‌ای راکه به بدنش نشسته بکشد، و نداند خونی که از پشه بیرون آمده از او مکیده یا از خود پشه می‌باشد، پاک است، و همچنین است اگر بداند از او مکیده ولی جزء بدن پشه حساب شود، اما اگر فـاصلهٔ بـین مکیدن خون وکشتن پشه به قدری کم باشد، که بگویند خون انسان است یا معلوم نباشد که می‌گویند خون پشه است یا خون انسان، نجس می‌باشد.

۷ـ اسلام

(مسأله ۲۱۲) اگر کافر شهادتین بگوید یعنی به یگانگی خدا و نبوت خاتم الانبیاء شهادت بدهد، به هر لغتی که باشد مسلمان می‌شود. و بعد از مسلمان شدن، بدن و آب دهان و بینی و عرق او پاک است، ولی اگر موقع مسلمان شدن، عین نجاست به بدن او بوده، باید بر طرف کند و جای آن را آب بکشد، بلکه اگر پیش از مسلمان شدن عین نجاست بر طرف شده باشد، احتیاط واجب آن است که جای آن را آب بکشد.

(مسأله ۲۱۳) اگر موقعی که کافر بوده لباس او با رطوبت به بدنش رسیده باشد و آن لباس در موقع مسلمان شدن در بدن او نباشد نجس است، بلکه اگر در بدن او هم باشد، بنابر احتیاط واجب باید از آن اجتناب کند.

(مسأله ۲۱۴) اگر کافر شهادتین بگوید، و انسان نداند قلبا مسلمان شده یا نه، پاک است، اما اگر بداند که قلبا مسلمان نشده است، در این صورت بنابراحتیاط واجب اجتناب کند.

۸ـ تبعیت

(مسأله ۲۱۵) تبعیت آن است که چیز نجسی به واسطه پاکی چیز دیگر پاک شود.

(مسأله ۲۱۶) اگر شراب سرکه شود، ظرف آن هم تا جائی که شراب موقع جوش آمدن به آنجا رسیده پاک می‌شود. وکهنه و چیزی هم که معمولاً روی آن می‌گذارند اگر با آن نجس شده پاک می‌گردد. ولی اگر پشت ظرف به آن شراب آلوده شود، احتیاط واجب آن است که بعد از سرکه شدن شراب از آن اجتناب کنند.

(مسأله ۲۱۷) بچه کافر به تبعیت در دو مورد پاک می‌شود ۱ـ کافری که مسلمان شود طفل او در پاکی تابع او است، و همچنین اگر جد طفل یا مادر یا جدهٔ

او مسلمان شوند ۲ـ طفل کافری که به دست مسلمانی اسیرگردد، و پدر یا یکی از اجداد او همراه نباشد. در این دو مورد پاکی طفل به تابعیت مشروط به این است که طفل در صورت ممیز بودن اظهار کفر ننماید.

(مسأله ۲۱۸) تخته یا سنگی که روی آن میت را غسل می‌دهند، و پارچه‌ای که با آن عورت میت را می‌پوشانند، و دست کسی که او را غسل می‌دهد تمام این چیزها را با میت شسته شده است بعد از تمام شدن غسل، پاک می‌شود.

(مسأله ۲۱۹) کسی که چیزی را آب می‌کشد، بعد از پاک شدن آن چیز دست او هم که با آن چیز شسته شده پاک می‌شود.

(مسأله ۲۲۰) اگر لباس و مانند آن را با آب قلیل آب بکشند و به اندازه معمول فشار دهند تا آبی که روی آن ریخته‌اند جدا شود، آبی که در آن می‌ماند پاک است.و آبی که از او جدا شده، بنابر احتیاط واجب باید از آن اجتناب کرد؛به تفصیلی که در مساله (۲۷)ذکر شد.

(مسأله ۲۲۱) ظرف نجس راکه با آب قلیل آب می‌کشند، بعد از جدا شدن آبی که برای پاک شدن، روی آن ریخته‌اند؛آب کمی که در آن می‌ماند، پاک است و آبی که از او جدا شده است، بنابر احتیاط واجب، باید از آن اجتناب کرد، به تفصیلی که در مساله ۲۷ ذکر شد.

۹ـ برطرف شدن عین نجاست

(مسأله ۲۲۲) اگر بدن حیوان به عین نجس مثل خون، یا متنجس مثل آب نجس آلوده شود، چنانچه آنها برطرف شود، بدن آن حیوان پاک می‌شود و همچنین است باطن بدن انسان مثل توی دهان و بینی. مثلا اگر خونی از لای دندان بیرون آید و در آب دهان از بین برود، آب کشیدن توی دهان لازم نیست ولی اگر دندان عاریه در دهان نجس شود. باید آن را آب بکشند.

(مسأله ۲۲۳) اگر غذای لای دندان مانده باشد و داخل دهان خون بیاید

چنانچه انسان نداند که خون به غذا رسیده، آن غذا پاک است، و اگر خون به آن برسد نجس می‌شود.

(مسأله ۲۲۴) مقداری از لبها و پلک چشم که موقع بستن روی هم می‌آید، و نیز جائی راکه انسان نمی‌داند از ظاهر بدن است یا باطن آن، اگر نجس شود باید آب بکشد.

(مسأله ۲۲۵) اگر گرد و خاک نجس به لباس و فرش و مانند اینها بنشیند چنانچه طوری آنها را تکان دهند که گرد وخاک نجس از آنها بریزد، و چیزی با رطوبت با آنها ملاقات کند نجس نمی‌شود.

۱۰ـ استبراء حیوان نجاستخوار

(مسأله ۲۲۶) بول و غائط حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده، نجس است.و اگر بخواهند پاک شود، باید آن را استبراء کنند، یعنی تا مدّتی نگذارند نجاست بخورد و غذای پاک به آن بدهند و بعد از آن مدّت دیگر نجاستخوار به آن نگویند، و بنابر اقوی باید از شتر نجاستخوار را بمدت چهل روز، جلوگیری نمایند و در گاو بعید نیست که بیست روز کافی باشد، اما احتیاط در سی روز است و در گوسفند، ده روز کافی است و در مرغابی بعید نیست که پنج روز کافی باشد، اما احتیاط در هفت روز است و در مرغ خانگی سه روز کافی است.و اگر بعد از این مدت، باز هم نجاستخوار به آنها گفته شود، باید تا مدتی که بعد از آن مدت، دیگر نجاستخوار به آنها نگویند، آنها را از خوردن نجاست جلوگیری نمایند.

۱۱ـ غائب شدن مسلمان

(مسأله ۲۲۷) اگر بدن یا لباس مسلمان یا چیز دیگری که مانند ظرف و فرش در اختیار اوست، نجس شود، و آن مسلمان غائب گردد، با شش شرط پاکست.

(اول) آن که آن مسلمان چیزی راکه بدن یا لباسش را نجس کرده نجس بداند.

پس اگر مثلا لباسش با رطوبت به بدن کافر ملاقات کرده و آن را نجس نداند بعد از غائب شدن او نمی‌شود آن لباس را پاک دانست.

(دوم) آن که بداند بدن یا لباسش به چیز نجس رسیده است.

(سوم) آن که انسان ببیند آن چیز را درکاری که شرط آن پاکی است استعمال می‌کند، مثلا ببیند با آن لباس نماز می‌خواند.

(چهارم) آن که احتمال برود که آن مسلمان بداند شرط کاری را که با آن چیز انجام می‌دهد پاکی است، پس اگر مثلا نداند که باید لباس نمازگزار پاک باشد، و با لباسی که نجس شده نماز بخواند، نمی‌شود آن لباس را پاک دانست.

(پنجم) آن که انسان احتمال دهد آن مسلمان چیزی را که نجس شده آب کشیده است، پس اگر یقین داتشه باشد که آب نکشیده، نباید آن چیز را پاک بداند. و نیز اگر نجس و پاک در نظر آن مسلمان فرق نداشته باشد، پاک دانستن آن چیز محل اشکال است.

«ششم»: آنکه بنابر احتیاط واجب بالغ باشد و ممیز بودن آن کافی نمی‌باشد.

(مسأله ۲۲۸) اگر انسان یقین کند که چیزی که نجس بوده پاک شده است؛ یا دو عادل به پاک شدن آن خبر دهند، آن چیز پاک است؛ و هم چنین است اگر کسی که چیز نجس در اختیار او است، بگوید آن چیز پاک شده، یا مسلمانی چیز نجس را آب کشیده باشد، اگر چه معلوم نباشد درست آب کشیده یا نه. و بعید نیست که خبر دادن یک نفر عادل به پاکی آن، در صورتیکه از خبر آن، اطمینان حاصل شود، کفایت کند.

(مسأله ۲۲۹) کسی که وکیل شده است لباس انسان را آب بکشد، اگر بگوید آب کشیدم و انسان به گفته او اطمینان پیداکند آن لباس پاک است.

(مسأله ۲۳۰) اگر انسان حالی دارد که در آب کشیدن چیز نجس یقین پیدا نمی‌کند می‌تواند به گمان اکتفاء نماید.

۱۲ـ رفتن خون متعارف

(مسأله ۲۳۱) خونی که در جوف ذبیحه بعد ازکشتن آن به طریق شـرعی باقی می‌ماند، چنانچه خون به مقدار متعارف خارج شده باشد پاک است، چنانچه در مسأله ۹۸ گذشت.

(مسأله ۲۳۲) حکم سابق مختص به حیوان حلال گوشت است و در حیوان حرام گوشت، بنابر احتیاط واجب جاری نیست، بلکه بنابر احتیاط استحبابی، در أجزاء محرمه از حیوان حلال گوشت نیز، جاری نیست.

احکام ظرف‌ها

(مسأله ۲۳۳) ظرفی که از پوست سگ یا خوک یا مردار ساخته شده، آشامیدن و خوردن چیزی از آن ظرف در صورتی که رطوبتی موجب نجاستش شده باشد حرام است، و نباید آن ظرف را در وضو و غسل و کارهائی که باید با چیز پاک انجام داد استعمال کنند، و احتیاط مستحب آن است که چرم سگ و خوک و مردار ـ را اگرچه ظرف هم نباشد ـ استعمال نکنند.

(مسأله ۲۳۴) خوردن و آشامیدن از ظرف طلا و نقره، بلکه بنابر اقوی مطلق استعمال آن حرام است. و زینت نمودن اتاق و مانند آن و نگاه داشتن آنها، اشکال دارد و هم چنین ساختن ظرف طلا و نقره و خرید و فروش آنها برای زینت نمودن یا نگاه داشتن، همه‌اش اشکال دارد.

(مسأله ۲۳۵) گیره استکان که از طلا یا نقره می‌سازند، اگر بعد از برداشتن استکان، ظرف به آن گفته شود حکم استکان طلا و نقره را دارد و اگر ظرف به آن گفته نشود، بنابر احتیاط واجب، اجتناب از آن لازم است، چون در حکم سینی و ظرف استکان است.

(مسأله ۲۳۶) استعمال ظرفی که روی آن را آب طلا یا آب نقره داده‌اند اشکال ندارد.

(مسأله ۲۳۷) اگر فلزی را با طلا یا نقره مخلوط کنند و ظرف بسازند، چنانچه مقدار آن فلز به قدری باشد که ظرف طلا یا نقره به آن ظرف نگویند استعمال آن

مانعی ندارد.

(مسأله ۲۳۸) اگر انسان غذائی راکه در ظرف طلا یا نقره است به قصد این که چون غذا خوردن در ظرف طلا و نقره حرام می‌باشد، در ظرف دیگر بریزد خوردن غذا از ظرف دوم در صورتی که عرفا نگویند از ظرف طلا و نقره غذا می‌خورد مانعی ندارد.

(مسأله ۲۳۹) استعمال بادگیر قلیان و غلاف شمشیر و کارد و قاب قرآن، اگر از طلا یا نقره باشد، اشکال ندارد.و احتیاط واجب آن است که عطردان و سرمه‌دان و تریاکدان از طلا و نقره را استعمال نکند.

(مسأله ۲۴۰) خوردن و آشامیدن از ظرف طلا یا نقره در حال ناچاری به مقدار دفع ضرورت اشکال ندارد، ولی زیاده بر این مقدار جائز نیست.

(مسأله ۲۴۱) استعمال ظرفی که معلوم نیست از طلا یا نقره است یا از چیز دیگر اشکال ندارد.

وضو

(مسأله ۲۴۲) در وضو واجب است صورت و دستها را بشویند و جلوی سر و روی پاها را مسح کنند.

(مسأله ۲۴۳) درازای صورت را باید از بالای پیشانی جائی که موی سر بیرون می‌آید تا آخر چانه شست، و پهنای آن به مقداری که بین انگشت وسط و شست قرار می‌گیرد باید شسته شود، و اگر مختصری از این مقدار را نشویند وضو باطل است، و برای آن که انسان یقین کند این مقدار کاملا شسته شده باید کمی اطراف آن را هم بشوید.

(مسأله ۲۴۴) اگر صورت یا دست کسی کوچکتر یا بزرگتر از متعارف مردم باشد، باید ملاحظه کند که مردمان متعارف تا کجای صورت خود را می‌شویند، او هم تا همانجا بشوید. و نیز اگر در پیشانی او مو روئیده یا جلو سرش مو ندارد باید به اندازه معمول پیشانی را بشوید.

(مسأله ۲۴۵) اگر احتمال دهد چرک یا چیز دیگری در ابروها و گوشه‌های چشم و لب او هست که نمی‌گذارد آب به آنها برسد، چنانچه احتمال او درنظر مردم بجا باشد، باید پیش از وضو وارسی کند که اگر هست برطرف نماید.

(مسأله ۲۴۶) اگر پوست صورت از لای مو پیدا باشد باید آب را به پوست برساند، و اگر پیدا نباشد شستن مو کافی است، و رساندن آب به زیر آن لازم نیست.

(مسأله ۲۴۷) اگر شک کند پوست صورت از لای مو پیدا است یا نه، بنابر احتیاط واجب باید مو را بشوید و آب را به پوست هم برساند.

(مسأله ۲۴۸) شستن داخل بینی و مقداری از لب و چشم که در وقت بستن دیده نمی‌شود واجب نیست، ولی برای آنکه یقین کند از جاهائی که باید شسته شود چیزی باقی نمانده، واجب است مقداری از آنها را هم بشوید و کسی که نمی‌دانسته باید این مقدار را بشوید، اگر نداند در وضوهائی که گرفته، این مقدار را شسته یا نه، نمازی را که با آن وضو خوانده و وقتش باقی است، صحیح است و اعاده لازم نیست و قضای نمازهایی که وقتش گذشته واجب نیست.

(مسأله ۲۴۹) باید صورت و دستها را از بالا و پائین شست واگر از پائین به بالا بشوید وضو باطل است.

(مسأله ۲۵۰) اگر دست راتر کند و به صورت و دستها بکشد، چنانچه‌تری دست به قدری باشد که به واسطه کشیدن دست، آب کمی بر آنها جاری شود کافیست.

(مسأله ۲۵۱) بعد از شستن صورت باید دست راست و بعد از آن دست چپ را از آرنج تا سر انگشتها بشوید.

(مسأله ۲۵۲) برای آن که یقین کند آرنج راکاملا شسته باید مقداری بالاتر از آرنج را هم بشوید.

(مسأله ۲۵۳) کسی که پیش از شستن صورت دستهای خود را تا مچ شسته، در موقع وضو باید تا سر انگشتان بشوید. و اگر فقط تا مچ بشوید وضوی او باطل است.

(مسأله ۲۵۴) در وضو، شستن صورت و دست‌ها، در مرتبه اول واجب و در مرتبه دوم مستحب است و استحباب آن است که آب در مرتبه دوم، تمام عضو را فراگیرد بقصد مرتبه دوم، و در مرتبه سوم و بیشتر از آن حرام می‌باشد.و اینکه کدام شستن اول یا دوم یا سوم است مربوط به قصد کسی است که وضو می‌گیرد، پس اگر به قصد شستن مرتبه اول مثلا ده مرتبه آب به صورت بریزد اشکال ندارد و همه آنها شستن اول حساب می‌شود، و اگر به قصد این که سه مرتبه بشوید، سه مرتبه آب

بریزد، مرتبه سوم آن حرام است.

(مسأله ۲۵۵) بعد از شستن هر دو دست باید جلوی سر را با تَری آب وضو که در دست مانده، مسح کند، و احتیاط واجب آن است که با کف دست راست مسح نماید و مسح را از بالا به پائین انجام دهد.

(مسأله ۲۵۶) یک قسمت از چهار قسمت سر، که مقابل پیشانی است، جای مسح می‌باشد و مقدار آن در حال اختیار، بنابر احتیاط واجب به اندازه سه انگشت بسته از پهنا و درازا کمتر نباشد و در غیر حال اختیار، مسح کردن کمتر از این مقدار هم کافی است.

(مسأله ۲۵۷) لازم نیست مسح سر بر پوست آن باشد بلکه بر موی جلوی سر هم صحیح است. ولی کسی که موی جلوی سر او به اندازه‌ای بلند است که اگر مثلاً شانه کند به صورتش می‌ریزد، یا به جاهای دیگر سر می‌رسد باید بیخ موها را مسح کند، یا فرق سر را باز کرده پوست سر را مسح نماید. و اگر موهائی را که به صورت می‌ریزد یا به جای دیگر سر، می‌رسد جلوی سر جمع کند و بر آنها مسح نماید، یا بر موی جاهای دیگر سر که جلوی آن آمده مسح کند چنین مسحی باطل است.

(مسأله ۲۵۸) بعد از مسح سر باید با تَری آب وضو که در دست مانده روی پاها را از سر یکی از انگشتها تا برآمدگی روی پا مسح کند، و احتیاط واجب آن است که تا مفصل مسح نماید. کما اینکه احتیاط واجب آن است که پای راست را با دست راست و پای چپ را با دست چپ مسح نماید.

(مسأله ۲۵۹) پهنای مسح پا بنابراحتیاط واجب آن است که به کمتر از سه انگشت بسته نباشد در حال اختیار، ولی در حال غیر اختیار، اگر کمتر باشد اشکالی ندارد.

(مسأله ۲۶۰) احتیاط واجب آن است که در مسح پا، دست را بر سر انشگتها بگذارد و بعد به پشت پا بکشد یا آن که دست را به مفصل گذاشته و تا سر انگشتها

بکشد نه آن که تمام دست را روی پا بگذارد و کمی بکشد.

(مسأله ۲۶۱) در مسح سر و روی پا باید دست را روی آنها بکشد و اگر دست را نگهدارد و سر یا پا را به آن بکشد وضو باطل است، ولی اگر موقعی که دست را می‌کشد سر یا پا مختصری حرکت کند اشکال ندارد.

(مسأله ۲۶۲) جای مسح باید خشک باشد و اگر به قدری‌تر باشد که رطوبت کف دست به آن اثر نکند مسح باطل است، ولی اگرتری آن به قدری کم باشد که رطوبتی که بعد از مسح در آن دیده می‌شود بگویند فقط ازتری کف دست است اشکال ندارد.

(مسأله ۲۶۳) اگر برای مسح، رطوبتی درکف دست نمانده باشد، نمی‌تواند دست را با آب خارج ، تر کند؛بلکه باید از ریش خود رطوبت بگیرد و با آن مسح نماید و اگر از ریش ممکن نباشد، از ابرو و مژگان می‌تواند رطوبت بگیرد.

(مسأله ۲۶۴) اگر رطوبت کف دست فقط باندازه مسح سر باشد سر را با همان رطوبت مسح کند، و برای مسح پاها از ریش خود رطوبت بگیرد.

(مسأله ۲۶۵) مسح کردن از روی جوراب و کفش باطل است، ولی اگر بواسطه سرمای شدید یا ترس از دزد و درنده و مانند اینها نتواند کفش یا جوراب را بیرون آورد تیمم نماید، و اگر تقیه در بین باشد مسح بر جوراب و کفش نموده و تیمم نیز بنماید.

(مسأله ۲۶۶) اگر روی پا نجس باشد و نتواند برای مسح، آن را آب بکشد؛باید تیمم کند و بنابر احتیاط، وضو هم بگیرد و چیز پاکی را روی پا بیندازد و مسح کند.

وضوی ارتماسی

(مسأله ۲۶۷) وضوی ارتماسی آن است که انسان صورت و دست‌ها را به قصد وضو در آب فرو برد، و اگر نیت وضو در وقت فرو بردن بکند، در این صورت

نباید دست چپ را ارتماسی بشوید، بلکه باید با دست راست آن را بشـوید والا مسح او صحیح نمی‌شود.و اگر در وقت بیرون آوردن از آب، نیت وضو کند، باید مراعات کند که در هنگام بیرون آوردن، آب از آرنج به کف دست ریزش نکند، تا مسح او صحیح باشد.

(مسأله ۲۶۸) در وضوی ارتماسی، هم باید صورت و دست‌ها از بالا بپائین شسته شود. پس اگر وقتیکه صورت و دستها را در آب فرو می‌برد قصد وضو کند، باید صورت را از طرف پیشانی و دستها را از طرف آرنج در آب فرو برد.

(مسأله ۲۶۹) اگر وضوی بـعضی از اعـضاء را ارتـماسی و بـعضی را غـیر ارتماسی انجام دهد اشکال ندارد.

دعائی که موقع وضو گرفتن مستحب است

(مسأله ۲۷۰) کسی که وضو می‌گیرد مستحب است موقعی که نگاهش به آب می‌افتد بگوید: (بسم الله وبالله والحمد الله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا) و موقعی که پیش از وضو دست خود را می‌شوید بگوید: (بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین واجـعلنی مـن المـتطهرین) و در وقت مـضمضه کـردن بگوید: (اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی بذکرک) و در وقت اسـتنشاق یعنی آب در بینی کردن بگوید: (اللهم لاتحرم علی ریح الجنه واجعلنی ممن یشم ریحها و روحها وطیبها) وموقع شستن رو بگوید: (اللهم بیض وجـهی یـوم تسـود الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض الوجوه) و موقع شستن دست راست بگـوید: (اللهم اعطنی کتاب بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحـاسبنی حسـابا یسـیرا) وموقع شسستن دست چپ بگوید: (اللهم لاتـعطنی کـتابی بشـمالی ولا مـن وراء ظهری ولا تجعلها مغلولة الی عنقی، واعوذبک من مقطعات النیران) و موقعی که سر را مسح می‌کند، بگوید: (اللهم غشنی برحمتک و برکاتک وعفوک) و در وقت مسح پا بگوید: (اللهم ثبتنی عـلی الصـراط یـوم تـزل فـیه الاقـدام واجـعل سـعیی فـی

مایرضیک عنی یا ذاالجلال والاکرام).

شرائط صحت وضو

شرائط صحیح بودن وضو چند چیز است:

«شرط اول» آنکه آب وضو پاک باشد.

«شرط دوم» آنکه مطلق باشد.

(مسأله ۲۷۱) وضو با آب نجس و آب مضاف باطل است، اگر چه انسان نجس بودن یا مضاف بودن آن را نداند یا فراموش کرده باشد. و اگر با آن وضو نمازی هم خوانده باشد، باید آن نماز را دوباره با وضوی صحیح بخواند.

(مسأله ۲۷۲) اگر غیر از آب گل آلود مضاف، آب دیگری برای وضو ندارد چنانچه وقت نماز تنگ است، باید تیمم کند، واگر وقت دارد، باید صبر کند تا آب صاف شود و وضو بگیرد.

«شرط سوم» آنکه آب وضو و فضائیکه در آن وضو می‌گیرد در حال مسح بلکه بنابر احتیاط واجب در حال شستن نیز مباح باشد.

(مسأله ۲۷۳) وضو با آب غصبی و با آبی که معلوم نیست صاحب آن راضی است یا نه حرام و باطل است. و نیز اگر آب وضو از صورت و دستها در جای غصبی بریزد. چنانچه در غیر آنجا نتواند وضو بگیرد تکلیف او تیمم است، و اگر در غیر آنجا بتواند وضو بگیرد لازم است که در غیر آنجا وضو بگیرد، ولی چنانچه در هر دو صورت معصیت کرده و همانجا وضو بگیرد وضویش صحیح است.

(مسأله ۲۷۴) وضوگرفتن از حوض مدرسه‌ای که انسان نمی‌داند آن حوض را برای همهٔ مردم وقف کرده‌اند یا برای محصلین همان مدرسه، در صورتیکه معمولاً مردم از آن حوض وضو می‌گیرند اشکال ندارد.

(مسأله ۲۷۵) کسی که نمی‌خواهد در مسجدی نماز بخواند، اگر نداند حوض آن را برای همهٔ مردم وقف کرده‌اند یا برای کسانی که در آنجا نماز می‌خوانند

نمی‌تواند از حوض آن مسجد وضو بگیرد، ولی اگر معمولاً کسانی هم که نمی‌خواهند در آنجا نماز بخوانند از آن حوض وضو می‌گیرند، می‌تواند از آن وضو بگیرد.

(مسأله ۲۷۶) وضوگرفتن از حوض تیمچه‌ها و مسافرخانه‌ها و مانند اینها برای کسانیکه ساکن آنجاها نیستند، در صورتی صحیح است که معمولاً کسانی هم که ساکن آنجاها نیستند از آنها وضو بگیرند.

(مسأله ۲۷۷) وضوگرفتن در نهرهای بزرگ اگر چه انسان نداند که صاحب آنها راضی است، اشکال ندارد، ولی اگر صاحب آنها از وضوگرفتن نهی کند، یا این که انسان بداند که مالک راضی نیست، یا اینکه مالک صغیر یا مجنون باشد، یا اینکه آن نهرها در تصرف غاصب باشند، در تمام این چند صورت وضوگرفتن با آب آنها جائز نیست و اما نهرهائی که در دهات و مانند دهات سیرهٔ مردم بر استفادهٔ از آنها جاری است وضوگرفتن و سائر استفاده‌ها از آنها اشکال ندارد اگر چه مالک آنها صغیر یا مجنون باشد و نیز مالک آنها حق منع استفاده مردم را ندارد.

(مسأله ۲۷۸) اگر فراموش کند که آب، غصبی است و با آن وضو بگیرد صحیح است، ولی کسیکه خودش آب را غصب کرده، اگر غصبی بودن آن را فراموش کند و وضو بگیرد؛بنابراحتیاط واجب، وضوی او باطل است.

«شرط چهارم» ـ آنکه ظرف آب وضو مباح باشد.

«شرط پنجم»: آنکه ظرف آب وضو، بنابر اقوی، طلا و نقره نباشد.و تفصیل این دو شرط در مساله بعدی ذکر خواهد شد.

(مسأله ۲۷۹) اگر آب وضو در ظرف غصبی است، و غیر از آن آب دیگری ندارد در صورتی که بتواند بوجه مشروعی آن آب را در ظرف دیگر خالی نماید لازمست خالی کرده و بعداً وضو بگیرد، و چنانچه میسور نباشد باید تیمم کند، و اگر آب دیگری دارد لازم است با آن وضو بگیرد و در هر دو صورت اگر معصیت کرده و با دست و مانند آن آب را بر اعضاء وضو بریزد، و وضو بگیرد وضویش

صحیح است و با این کیفیت اگر از ظرف طلا یا نقره وضو بگیرد وضوی او صحیح است چه آب دیگری داشته یا نداشته باشد، و اگر در ظرف غصبی وضوی ارتماسی بگیرد، وضوی او باطل است چه آب دیگری داشته باشد یا نه، و اما اگر در ظرف طلا و نقره وضوی ارتماسی بگیرد صحت آن محل اشکال است.

(مسأله ۲۸۰) حوضی که مثلاً یک آجر یا یک سنگ آن غـصبی است، در صورتی که برداشتن آب در عرف تصرف در آن آجر یا سنگ نباشد اشکالی ندارد و در صورتی که تصرف باشد برداشتن آب، حرام ولی وضو صحیح است.

(مسأله ۲۸۱) اگر در صحن یکی از امامان یا امامزادگان که سابقاً قبرستان بوده حوض یا نهری بسازند چنانچه انسان نداند که زمین صحن را برای قبرستان وقف کرده‌اند، وضوگرفتن در آن حوض و نهر اشکال ندارد.

«شرط ششم» آنکه اعضاء وضو موقع شستن و مسح کردن پاک باشد.

(مسأله ۲۸۲) اگر پیش از تمام شدن وضو جائی را که شسته یا مسح کرده نجس شود، وضو صحیح است.

(مسأله ۲۸۳) اگر غیر از اعضاء وضو جائی از بدن نجس باشد وضو صحیح است. ولی اگر مخرج را از بول یا غائط تطهیر نکرده باشد احتیاط مستحب آنستکه اول آن را تطهیر کند و بعد وضو بگیرد.

(مسأله ۲۸۴) اگر یکی از اعضاء وضو نجس باشد و بعد از وضو شک کند که پیش از وضو آنجا را آب کشیده یا نه، چنانچه در موقع وضو ملتفت پاک بودن و نجس بودن آنجا نبوده وضو باطل است، و اگر می‌داند ملتفت بوده یا شک دارد که ملتفت بوده یا نه وضو صحیح است، و در هر صورت جائی را که نجس بوده باید آب بکشد.

(مسأله ۲۸۵) اگر در صورت یا دستها بریدگی یا زخمی است که خون آن بند نمی‌آید، و آب برای آن ضرر ندارد، باید بعد از شستن اجزاء صحیحهٔ آن عضو با رعایت ترتیب، موضع زخم یا بریدگی را در آب کر یا جاری فرو برد، و قدری فشار

دهد که خون بند بیاید، و انگشت خود را روی زخم یا بریدگی در زیر آب از بالا به پائین بکشد تا آب بر آن جاری شود و وضو صحیح است.

«شرط هفتم» آنکه وقت برای وضو و نماز کافی باشد.

(مسأله ۲۸۶) هرگاه وقت به قدری تنگ است که اگر وضو بگیرد تمام نماز یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده می‌شود، باید تیمم کند، ولی اگر برای وضو و تیمم یک اندازه وقت لازم است باید وضو بگیرد.

(مسأله ۲۸۷) کسی که در تنگی وقت نماز باید تیمم کند، اگر به قصد قربت یا برای کار مستحبی مثل خواندن قرآن وضو بگیرد صحیح است واگر با علم و عمد فقط برای خواندن آن نماز، وضو بگیرد باطل است.

«شرط هشتم» آنکه به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم وضو بگیرد، و اگر برای خنک شدن یا به قصد دیگری وضو بگیرد باطل است.

(مسأله ۲۸۸) لازم نیست نیت وضو را به زبان بگوید یا از قلب خود بگذارند بلکه اگر تمام افعال وضو بداعی امر خدا بجا آورده شود کفایت می‌کند.

«شرط نهم» آنکه وضو را به ترتیبی که گفته شد بجا آورد، یعنی اول صورت و بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید، و بعد از آن سر و بعد پاها را مسح نماید و باید بنابر احتیاط واجب پای چپ را بعد از پای راست مسح کند. و اگر به این ترتیب وضو نگیرد باطل است.

«شرط دهم» آن که کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد.

(مسأله ۲۸۹) اگر بین کارهای وضو به قدری فاصله شود که وقتی می‌خواهد جائی را بشوید یا مسح کند رطوبت جاهائی که پیش از آن شسته یا مسح کرده خشک شده باشد، وضو باطل است. و اگر فقط رطوبت جائی که جلوتر از محلی است که می‌خواهد بشوید یا مسح کند خشک شده باشد، مثلاً موقعی که می‌خواهد دست چپ را بشوید رطوبت دست راست خشک شده باشد و صورت تر باشد، وضویش صحیح است.

(مسأله ۲۹۰) اگر کارهای وضو را پشت سر هم به جا آورد، ولی به واسطهٔ گرمای هوا یا حرارت زیاد بدن و مانند اینها رطوبت جاهای پیشین خشک شود وضوی او صحیح است.

(مسأله ۲۹۱) راه رفتن در بین وضو اشکال ندارد، پس اگر بعد از شستن صورت و دستها چند قدم راه برود، و بعد سر و پا را مسح کند وضوی او صحیح است.

«شرط یازدهم» آن‌که شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها را خود انسان انجام دهد، و اگر دیگری او را وضو دهد، یا در رساندن آب به صورت و دستها و مسح سر و پاها به او کمک نماید، وضو باطل است.

(مسأله ۲۹۲) کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد باید نائب بگیرد که او را وضو دهد، و چنانچه مزد هم بخواهد، در صورتی که بتواند و مضر به حالش نباشد باید بدهد ولی باید خود او نیت وضو کند، و با دست خود مسح نماید، و اگر نمی‌تواند باید نائبش دست او را بگیرد و به جای مسح او بکشد، و اگر این هم ممکن نیست، باید نائب از دست او رطوبت بگیرد و با آن رطوبت سر و پای او را مسح کند.

(مسأله ۲۹۳) هر کدام از کارهای وضو را که می‌تواند به تنهائی انجام دهد، نباید در آن کمک بگیرد.

«شرط دوازدهم» آن‌که استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد.

(مسأله ۲۹۴) کسی که می‌ترسد که اگر وضو بگیرد، مریض شود یا اگر آب را به مصرف وضو برساند تشنه بماند، نباید وضو بگیرد. ولی اگر نداند که آب برای او ضرر دارد وضو بگیرد، اگر چه بعد بفهمد ضرر داشته ولی ضرر بحدی که شرعا حرام است نبوده باشد، وضوی او صحیح است.

(مسأله ۲۹۵) اگر رساندن آب به صورت و دستها به مقدار کمی که وضو با آن صحیح است ضرر ندارد و بیشتر از آن ضرر دارد، باید با همان مقدار وضو بگیرد.

«شرط سیزدهم» آن‌که در اعضاء وضو مانعی از رسیدن آن نباشد.

(مسأله ۲۹۶) اگر می داند چیزی به اعضاء وضو چسبیده، ولی شک دارد که از رسیدن آب جلوگیری می‌کند یا نه باید آن را برطرف کند، یا آب را بزیر آن برساند.

(مسأله ۲۹۷) اگر زیر ناخن چرک باشد، وضو اشکال ندارد، ولی اگر ناخن را بگیرند باید برای وضو آن چرک را برطرف کنند. و نیز اگر ناخن بیشتر از معمول بلند باشد، باید چرک زیرمقداری را که از معمول بلندتر است برطرف نمایند.

(مسأله ۲۹۸) اگر در صورت و دستها و جلوی سر و روی پاها به واسطه سوختن یا چیز دیگر برآمدگی پیدا شود، شستن و مسح روی آن کافیست و چنانچه سوراخ شود، رساندن آب بزیر پوست لازم نیست، بلکه اگر پوست یک قسمت آن کنده شود، لازم نیست آب را بزیر قسمتی که کنده نشده برساند، ولی چنانچه پوستی که کنده شده گاهی به بدن می‌چسبد و گاهی بلند می‌شود، باید آن را قطع کند یا آب را بزیر آن برساند.

(مسأله ۲۹۹) اگر انسان شک کند که به اعضای وضوی او چیزی چسبیده یانه، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد، مثل آن که بعد از گل کاری شک کند گل به دست او چسبیده یا نه، باید وارسی کند یا به قدری دست بمالد که اطمینان پیدا کند که اگر بوده برطرف شده، یا آب بزیر آن رسیده است.

(مسأله ۳۰۰) اگر جائی را که باید شست یا مسح کرد چرک باشد، ولی چرک آن مانع از رسیدن آب به بدن نباشد اشکال ندارد، و همچنین است اگر بعد از گچ کاری و مانند آن، چیز سفیدی که جلوگیری از رسیدن آب به پوست نمی‌نماید بر دست بماند، ولی اگر شک کند که با بودن آنها آب به بدن می‌رسد یا نه، باید آنها را برطرف کند.

(مسأله ۳۰۱) اگر پیش از وضو بداند که در بعضی از اعضاء وضو، مانعی از رسیدن آب هست، و بعد از وضو شک کند که در موقع وضو آب را بدانجا رسانده یا نه، وضوی او صحیح است.

(مسأله ۳۰۲) اگر در بعضی ازاعضاء وضو مانع باشد که گاهی آب بخودی

خود زیر آن می‌رسد، و گاهی نمی‌رسد، و انسان بعد از وضو شک کند که آب زیر آن رسیده یا نه، چنانچه بداند موقع وضو ملتفت رسیدن آب بزیر آن نبوده، احتیاط واجب آن است که دوباره وضو بگیرد.

(مسأله ۳۰۳) اگر بعد از وضو چیزی که مانع از رسیدن آب است؛ در اعضاء وضو ببیند، و نداند موقع وضو بوده یا بعدا پیدا شده، وضوی او صحیح است. و همچنین اگر بداند که در وقت وضو ملتفت آن مانع نبوده، وضوی او صحیح و احتیاط مستحب آن است که دوباره وضو بگیرد.

(مسأله ۳۰۴) اگر بعد از وضو شک کند چیزی که مانع رسیدن آب است، در اعضاء وضو وجود داشته یا نه، وضوی او صحیح است.

احکام وضو

(مسأله ۳۰۵) کسی که در کارهای وضو و شرائط آن مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن خیلی شک می‌کند، چنانچه به حد وسوسه برسد باید به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۳۰۶) اگر شک کند که وضوی او باطل شده یا نه، بنا می‌گذارد که وضوی او باقیست، ولی اگر بعد از بول استبراء نکرده و وضو گرفته باشد و بعد از وضو رطوبتی از او بیرون آید که نداند بول است یا چیز دیگر وضوی او باطل است.

(مسأله ۳۰۷) کسی که شک دارد وضو گرفته یا نه باید وضو بگیرد.

(مسأله ۳۰۸) کسی که می‌داند وضو گرفته و حدثی هم از او سر زده، مثلا بول کرده، اگر نداندکه کدام جلوتر بوده، چنانچه پیش از نماز است، باید وضو بگیرد، و اگر در بین نماز است، باید نماز را بشکند و وضو بگیرد؛ و اگر بعد از نماز است، نمازی که خوانده صحیح است و برای نمازهای بعدی باید وضو بگیرد.

(مسأله ۳۰۹) اگر بعد از وضو یا در بین آن یقین کند که بعضی جاها را نشسته یا مسح نکرده است، چنانچه رطوبت جاهائی که پیش از آنست به جهت طول

مدت خشک شده، باید دوباره وضو بگیرد، و اگر خشک نشده یا به جهت گرمی هوا و مانند آن خشک شده، باید جائی راکه فراموش کرده و آنچه بعد از آنست بشوید یا مسح کند، و اگر در بین وضو در شستن یا مسح کردن جائی شک کند باید به همین دستور عمل نماید.

(مسأله ۳۱۰) اگر بعد از نماز شک کند که وضو گرفته یا نه، نمازش صحیح است، ولی باید برای نمازهای بعدی وضو بگیرد.

(مسأله ۳۱۱) اگر در بین نماز شک کند که وضو گرفته یا نه، نماز او باطل است و باید وضو بگیرد و نماز را بخواند.

(مسأله ۳۱۲) اگر بعد از نماز بفهمد که وضوی او باطل شده ولی شک کند، که قبل از نماز باطل شده یا بعد از نماز، نمازی که خوانده صحیح است.

(مسأله ۳۱۳) اگر انسان مرضی دارد که بول او قطره قطره می‌ریزد، یا نمی‌تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند، چنانچه یقین دارد که از اول وقت نماز تا آخر آن به مقدار وضوگرفتن و نماز خواندن مهلت پیدا می‌کند، باید نماز را در وقتی که مهلت پیدا می‌کند بخواند، و اگر مهلت او به مقدار کارهای واجب نماز است، باید در وقتی که مهلت دارد، فقط کارهای واجب نماز را بجا آورد و کارهای مستحب مانند اذان و اقامه و قنوت را ترک نماید.

(مسأله ۳۱۴) اگر به مقدار وضو و نماز مهلت پیدا نمی‌کند، و در بین نماز چند دفعه بول یا غائط از او خارج می‌شود، در اینجا اگر وضوگرفتن سخت نباشد، بنابر احتیاط لازم، چه در مبطون و چه در مسلوس، باید ظرفی از آب در کنار خود قرار دهد؛و هرگاه بول یا غائط از او خارج شد، فورا وضو بگیرد و سپس باقی نماز را بخواند.و اولی آن است که بعداً نماز را با یک وضو بخواند.

(مسأله ۳۱۵) کسی که بول یا غائط، طوری پی در پی از او خارج می‌شود که وضوگرفتن بعد از هر دفعه برای او سخت است، برای هر نمازش بدون اشکال یک وضو کفایت می‌کند، و بنابر احتیاط لازم، یک وضو برای چند نماز کافی نمی‌باشد و

باید برای هر نماز یک وضو بگیرد.ولی برای سجده و تشهد قضا شده و نماز احتیاط، وضوی دیگر لازم نیست.

(مسأله ۳۱۶) کسی که بول یا غائط، پی در پی از او خارج می‌شود؛بنابر احتیاط واجب لازم است که بعد از وضو، فوراً نماز را بخواند.

(مسأله ۳۱۷) کسی که بول یا غائط پی در پی از او خارج می‌شود، بعد از وضوگرفتن جائز است که نوشته قرآن را مس نماید، اگر چه در غیر حال نماز باشد.

(مسأله ۳۱۸) کسی که بول او قطره قطره می‌ریزد، بایدبرای نماز به وسیله کیسه‌ای که در آن پنبه یا چیز دیگر است که از رسیدن بول به جاهای دیگر جلوگیری می‌کند، خود را حفظ نماید، و احتیاط واجب آن است که پیش از هر نماز مخرج بول را که نجس شده آب بکشد، و نیز کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن غائط خودداری کند، چنانچه ممکن باشد باید به مقدار نماز از رسیدن غائط به جاهای دیگر جلوگیری نماید. و احتیاط واجب آن است که اگر مشقت ندارد، برای هر نماز مخرج غائط را آب بکشد.

(مسأله ۳۱۹) کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، در صورتی که ممکن باشد به مقدار نماز از خارج شدن بول و غائط جلوگیری نماید، بهتر آن است که جلوگیری نماید، اگر چه خرج داشته باشد، بلکه اگر مرض او به آسانی معالجه شود بهتر آن است که خود را معالجه نماید.

(مسأله ۳۲۰) کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، بعد از آن که مرض او خوب شد، لازم نیست نمازهائی را که در وقت مرض، مطابق وظیفه‌اش خوانده. قضا نماید. ولی اگر در بین وقت نماز مرض او خوب شود، باید نمازی را که در آن وقت خوانده دوباره بخواند.

(مسأله ۳۲۱) اگر کسی مرضی دارد که نمی‌تواند از خارج شدن باد جلوگیری کند، باید به وظیفه کسانی که نمی‌توانند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کنند عمل نماید.

چیزهائی که باید برای آنها وضو گرفت

(مسأله ۳۲۲) بـرای شش چـیز، وضـو گـرفتن واجب است: «اول» بـرای نمازهای واجب غیر از نماز میّت؛ و در نمازهای مستحب، وضـو شـرط صـحت است. «دوم» برای سجده و تشهّد فراموش شده اگر بین آنها و نماز، حـدثی از او سرزده، مثلاً بول کرده باشد و احتیاط واجب آن است که بعد از قـضای تشـهّد و سجده، نماز را اعاده کند، ولی برای سجده سهو، واجب نیست که وضو بگیرد. «سوم» برای طواف واجب خانهٔ خدا؛ «چهارم» اگر نذر یا عهد کرده، یا قسم خورده باشد که وضو بگیرد؛ «پنجم» اگر نذر کرده باشد که جائی از بدن خودرا به خط قرآن برساند. «ششم» برای آب کشیدن قرآنی که نجس شده، یا برای بیرون آوردن آن از مستراح و مانند آن، در صورتی که مجبور باشد دست یا جای دیگر بدن خودرا به خط قرآن برساند، ولی چنانچه عطل شدن به مقدار وضو بی‌احترامی به قرآن باشد، باید بدون اینکه وضو بگیرد، قرآن را از مستراح و مانند آن بیرون آورد، یا اگر نجس شده، آب بکشد.

(مسأله ۳۲۳) مس نمودن خط قرآن، یعنی رساندن جائی از بدن بـه خـط قرآن، برای کسی که وضو ندارد حرام است.ولی اگر قرآن را به زبان فارسی یا به زبان دیگر ترجمه کنند، در غیر اسماء الله و اسماء انبیاء علیهم‌السلام، مس آن اشکال ندارد.

(مسأله ۳۲۴) جلوگیری بچه و دیوانه از مس خط قرآن واجب نیست ولی اگر مس نمودن آنان بی احترامی به قرآن باشد باید آنان را جلوگیری کنند.

(مسأله ۳۲۵) کسی که وضو ندارد، بنابراحـتیاط واجب حـرام است اسـم خداوند متعال و صفات خاصه او را به هر زبانی نوشته شده باشد مَس نماید.و بنابر احتیاط واجب، اسم پیامبر و امام و حضرت زهراء علیهم‌السلام را مس ننماید.

(مسأله ۳۲۶) اگر پیش از وقت نماز به قصد این که با طهارت باشد وضو

بگیرد یا غسل کند صحیح است. و نزدیک وقت نماز هم اگر به قصد مهیا بودن برای نماز وضو بگیرد اشکال ندارد.

(مسأله ۳۲۷) کسی که یقین دارد وقت داخل شده اگر نیت وضوی واجب کند وبعداز وضو بفهمد وقت داخل نشده، وضوی او صحیح است.

(مسأله ۳۲۸) مستحب است انسان برای نماز میت و زیارت اهل قبور و رفتن به مسجد و حرم امامان علیهم السلام و برای همراه داشتن قرآن و خواندن و نوشتن آن، و مس حاشیه قرآن، و برای خوابیدن وضو بگیرد. و نیز مستحب است کسی که وضو دارد دوباره وضو بگیرد، و اگر برای یکی از این کارها وضو بگیرد هر کاری را که باید با وضو انجام داد می‌تواند بجا آورد، مثلا می‌تواند با آن وضو نماز بخواند.

چیزهائی که وضو را باطل می‌کند

(مسأله ۳۲۹) هفت چیز وضو را باطل می‌ند «اول» بود «دوم» غائط «سوم» باد معده و روده که از مخرج غائط خارج شود «چهارم» خرابی که بواسطهٔ آن چشم نبیند و گوش نشود ولی اگر چشم نبیند و گوش بشنود وضو باطل نمی‌شود «پنجم» چیزهای که عقل را از بین می‌برد مانند دیوانگی و مَس و بیهوش «ششم» استحاضهٔ زنان که بعداً گفته می‌شود «هفتم» کاری که برای آن باید غسل کرد، مانند جنابت و حیض و نفاس، اما حکم مس میّت، در محل خود ذکر خواهد شد.

احکام وضوی جبیره

چیزی که با آن زخم و شکسته را می‌بندند و دارویی که روی زخم و مانند آن می‌گذارند، جبیره نامیده می‌شود.

(مسأله ۳۳۰) اگر در یکی از جاهای وضو زخم یادمل یا شکستگی باشد چنانچه روی آن باز است و آب ضرر ندارد، باید به طور معمول وضو گرفت.

(مسأله ۳۳۱) اگر زخم یا دمل یا شکستگی در صورت و دست‌ها است و روی آن باز است، و آب ریختن روی آن ضرر دارد، باید اطراف زخم یا دمل را به نحوی که در وضو گفته شد از بالا به پایین بشوید، و بهتر آن است که چنانچه کشیدن دست‌تر بر آن ضرر ندارد دست‌تر بر آن بکشد و بعد پارچهٔ پاکی روی آن بگذارد و دست‌تر را روی پارچه نیز بکشد و در شکستگی، موارد آن فرق می‌کند.

(مسأله ۳۳۲) اگر زخم یا دمل یا شکستگی در جلوی سر یا روی پاها است و روی آن باز است، چنانچه نتواند آن را مسح کند، به این معنی که زخم مثلاً تمام محل مسح راگرفته باشد. یا آن که از مسح جاهای سالم نیز متمکن نباشد در این صورت لازم است تیمم نماید. و بنابر احتیاط، وضو نیزگرفته و پارچه پاکی روی آن بگذارد، و روی پارچه را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند.

(مسأله ۳۳۳) اگر روی دمل یا زخم یا شکستگی بسته باشد، چنانچه باز کردن آن ممکن است و آب هم برای آن ضرر ندارد، باید باز کند و وضو بگیرد، چه زخم و مانند آن در صورت و دستها باشد، یا جلوی سر و روی پاها باشد.

(مسأله ۳۳۴) اگر زخم یا دمل یا شکستگی که بسته است در صورت یا دستها باشد چنانچه باز کردن و ریختن آب روی آن ضرر دارد باید مقداری را که متمکن است از اطراف شسته و روی جبیره را مسح نماید.

(مسأله ۳۳۵) اگر نمی‌شود روی زخم را باز کرد، ولی زخم و چیزی که روی آن گذاشته شده پاک است، و رساندن آب به زخم ممکن است و ضرر هم ندارد؛باید آب را به روی زخم از بالا به پایین برساند، و اگر زخم یا چیزی که روی آن گذاشته شده نجس است، چنانچه آب کشیدن آن و رساندن آب به روی زخم ممکن باشد، باید آن را آب بکشد و موقع وضو، آب را به زخم برساند.و در صورتی که آب برای زخم ضرر ندارد، ولی رساندن آب به روی زخم ممکن نیست، یا زخم نجس است و نمی‌شود آن را آب کشید، اگر ممکن باشد، پارچه‌ای پاک بر روی آن بگذارد و دست روی آن بکشد، و تیمم هم بکند بنابر احوط.

(مسأله ۳۳۶) اگر جبیره تمام صورت یا تمام یکی از دست‌ها یا تمام هر دو دست را فراگرفته باشد، بنابر احتیاط، باید تیمم نماید و وضوی جبیره‌ای نیز بگیرد، و اگر تمام سر یا پاها مجبور باشد مسح کند بر جبیره‌ای که بر سر یا بر پا است و تیمم نیز بنماید.

(مسأله ۳۳۷) اگر جبیره تمام اعضاء وضو راگرفته باشد، بعید نیست، تیمم کفایت کند، وگرفتن وضو احتیاط است.

(مسأله ۳۳۸) کسی که درکف دست و انگشتها جبیره دارد، و درموقع وضو دست‌تر روی آن کشیده است، سر و پا را با همان رطوبت مسح کند.

(مسأله ۳۳۹) اگر جبیره تمام پهنای روی پا راگرفته، ولی مقداری از طرف انگشتان و مقداری از طرف بالای پا باز است، باید جاهائی که باز است روی پا را و جائی که جبیره است روی جبیره را مسح کند.

(مسأله ۳۴۰) اگر در صورت یا دستها چند جبیره باشد، باید بین آنها را بشوید و اگر جبیره‌ها در سر یا روی پاها باشد، باید بین آنها را مسح کند، و در جاهائی که جبیره است باید به دستور جبیره عمل نماید.

(مسأله ۳۴۱) اگر جبیره بیشتر از معمول، اطراف زخم راگرفته و برداشتن آن ممکن نیست؛باید تیمم نماید و وضوی جبیره‌ای هم بگیرد اگر ممکن باشد.و اگر برداشتن جبیره ممکن است، باید جبیره را بردارد، پس اگر زخم در صورت و دست‌ها است، اطراف آن را بشوید، و اگر در سر یا روی پاها است، اطراف آن را مسح کند و برای جای زخم، به دستور جبیره عمل نماید.

(مسأله ۳۴۲) اگر در جای وضو زخم و جراحت و شکستگی نیست، ولی به جهت دیگری آب برای آن ضرر دارد باید تیمم کند.

(مسأله ۳۴۳) اگر جائی از اعضاء وضو را رگ زده است، و نمی‌تواندآن را آب بکشد یا آب برای آن ضرر دارد، لازم است تیمم کند و بنابر احتیاط واجب وضوی جبیره‌ای نیز بگیرد، در صورتی که امکان داشته باشد.

(مسأله ۳۴۴) اگر در جای وضو یا غسل چیزی چسبیده است که برداشتن آن ممکن نیست، یا به قدری مشقت دارد که نمی‌شود تحمل کرد، وظیفه‌اش تیمم است و بنابر احتیاط واجب به دستور جبیره هم عمل نماید.اگر آن چیز چسبیده، دوا باشد، حکم جبیره را دارد.

(مسأله ۳۴۵) در غیر غسل میت از سائر اغسال، غسل جبیره‌ای مثل وضوی جبیره‌ای است، ولی باید آن را به صورت ترتیبی به جا آورند و بنابر احتیاط واجب، هرگاه که غسل جبیره‌ای انجام دهند، در صورت امکان باید تیمم هم انجام دهند.

اظهر این است که اگر در بدن، زخم یا دمل باشد و محل مجبور باشد، غسل واجب است و بنابر احتیاط، مسح بر جبیره هم نماید و در صورت امکان تیمم هم انجام دهد، و اگر محل مکشوف باشد، مکلف باید غسل و تیمم را انجام دهد و اگر در بدن شکستگی باشد، باید غسل بنماید و احتیاطا روی جبیره را هم مسح کند و در صورت امکان تیمم هم انجام دهد و در صورتی که مسح روی جبیره ممکن نباشد، یا اینکه محل شکسته باز باشد، لازم است تیمم کند.

(مسأله ۳۴۶) کسی که وظیفه او تیمم است، اگر در بعضی از جاهای تیمم او زخم یا دمل یا شکستگی باشد، باید به دستور وضوی جبیره‌ای، تیمم جبیره‌ای نماید.

(مسأله ۳۴۷) کسی که باید با وضو یا غسل جبیره‌ای نماز بخواند چنانچه که تا آخر وقت، عذر او بر طرف نمی‌شود، می‌تواند در اول وقت نماز بخواند.ولی اگر می‌داند که تا آخر وقت عذر او بر طرف می‌شود، بنابر احتیاط واجب، باید صبر کند و چنانچه عذر او بر طرف نشد، در آخر وقت نماز را با وضو یا غسل جبیره‌ای بجا آورد.ولی در صورتی که اول وقت نماز را خواند و تا آخر وقت عذرش بر طرف شد، لازم است وضو گرفته یا غسل کرده و نماز را اعاده نماید.

(مسأله ۳۴۸) اگر انسان برای مرضی که در چشم او است، موی چشم خود

را بچسباند، باید تیمم نماید و بنابر احتیاط واجب، وضو و غسل جبیره‌ای ـ اگر نیاز به غسل داشته باشد ـ نیز انجام دهد.

(مسأله ۳۴۹) کسی که نمی‌داند وظیفه‌اش تیمم است یا وضوی جبیره‌ای، بنابر احتیاط واجب باید هر دو را بجا آورد.

(مسأله ۳۵۰) نمازهائی را که انسان با وضوی جبیره‌ای خوانده و تا آخر وقت عذرش مستمر بوده صحیح است، و می‌تواند با آن وضو نمازهای بعدی را نیز بجا آورد اگر عذر برطرف شود احتیاط لازم تجدید وضوء است.

غسلهای واجب

غسلهای واجب هفت تا است: «اول» غسل جنابت. «دوم» غسل حیض. «سوم» غسل نفاس. «چهارم» غسل استحاضه. «پنجم» غسل مس میت. «ششم» غسل میت. «هفتم» غسلی که به واسطه نذر و قسم و مانند اینها واجب می‌شود.

احکام جنابت

(مسأله ۳۵۱) به دو چیز انسان جنب می‌شود. «اول» جماع «دوم» بیرون آمدن منی، در خواب باشد یا بیداری، کم باشد یا زیاد، با شهوت باشد یا بی شهوت بااختیار باشد یا بی اختیار.

(مسأله ۳۵۲) اگر رطوبتی از انسان خارج شود و نداند منی است یا بول یا غیر اینها، چنانچه با شهوت و یا اینکه با جستن و سستی بدن بعد از آمدن منی، پس اگر هیچ یک از دو نشانه را نداشته باشد حکم منی را ندارد مگر علم یا اطمینان پیدا کند که منی بوده است.

و در مریض لازم نیست با جستن بیرون آمده باشد بلکه با شهوت بیرون آید در حکم منی است.

(مسأله ۳۵۳) اگر از مردی که مریض نیست آبی بیرون آید که یکی از سه نشانه‌ای راکه در مسأله پیش گفته شد داشته باشد، و نداند نشانه‌های دیگر را داشته یا نه، چنانچه پیش از بیرون آمدن آب، وضو داشته می‌تواند به همان وضو اکتفا کند، و اگر وضو نداشته کافی است فقط وضو بگیرد، وغسل بر او لازم نیست.

(مسأله ۳۵۴) مستحب است انسان بعد از بیرون آمدن منی بول کند، و اگر بول نکند و بعد از غسل، رطوبتی از او بیرون آید که نداند منی است یا رطوبت دیگر، حکم منی را دارد.

(مسأله ۳۵۵) اگر انسان با زنی جماع کند و به اندازه ختنه‌گاه یا بیشتر داخل شود، در قبل باشد یا در دبر، بالغ باشند یا نابالغ، اگر چه منی بیرون نیاید هر دو جنب میشوند.

(مسأله ۳۵۶) اگر شک کند که به مقدار ختنه‌گاه داخل شده یا نه غسل بر او واجب نیست.

(مسأله ۳۵۷) اگر نعوذ بالله، با حیوانی نزدیکی نماید و منی از او بیرون آید ، تنهاغسل کافی است؛واگر منی بیرون نیاید چنانچه پیش از وطی وضو داشته، باز هم تنها غسل کافی است، و اگر وضو نداشته ، احتیاط واجب آن است که غسل کند و وضو هم بگیرد.و در نزدیکی نمودن با مرد یا پسر غسل کافی است و نیازی به وضو نمی‌باشد.

(مسأله ۳۵۸) اگر منی از جای خود حرکت کند و بیرون نیاید، یا انسان شک کند که منی از او بیرون آمده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

(مسأله ۳۵۹) کسی که نمی‌تواند غسل کند ولی تیمم برایش ممکن است، بعد از داخل شدن وقت نماز هم می‌تواند با عیال خود نزدیکی کند.

(مسأله ۳۶۰) اگر در لباس خود منی ببیند و بداند که از خود او است و برای آن غسل نکرده، باید غسل کند و نمازهائی راکه یقین دارد بعد از بیرون آمدن منی خوانده قضا کند، ولی نمازهائی راکه احتمال می‌دهد، پیش از بیرون آمدن آن منی خوانده لازم نیست قضا نماید.

چیزهائی که بر جنب حرام است

(مسأله ۳۶۱) «اول»: رساندن جائی از بدن خود به خط قرآن، یا به اسم خدا

ـ بهر لغتی که باشد ـ بنابر احتیاط واجب، به اسم پیغمبران و امامان و حضرت زهرا علیهم السلام نیز نرساند. «دوم» رفتن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اگر چه از یک درب داخل و از درب دیگر خارج شود. «سوم» توقف در مساجد دیگر، و همچنین بنابر احتیاط واجب در حرم امامان علیهم السلام، ولی اگر از یک درب مسجد داخل و از درب دیگر خارج شود، مانعی ندارد. «چهارم» گذاشتن چیزی درمسجد یا داخل شدن در آن برای برداشتن چیزی. «پنجم» خواندن هر یک از آیات سجده واجب و آن در چهار سوره است: «اول» سوره سی و دوم قرآن «الم تنزیل». «دوم» سوره چهل و یکم «حم سجده». «سوم» سوره پنجاه و سوم «والنجم». «چهارم» سوره نود و ششم «اقرأ».

چیزهائی که بر جنب مکروه است

(مسأله ۳۶۲) نه چیز بر جنب مکروه است: «اول و دوم» خوردن و آشامیدن، ولی اگر وضو بگیرد و یا دست و صورت بشوید و استنشاق و مضمضه کند و یا دست‌هارا فقط بشوید، مکروه نیست.

«سوم» خواندن بیشتر از هفت آیه از قرآن که سجده واجب ندارد. «چهارم» رساندن جائی از بدن به جلد و حاشیه و بین خطهای قرآن. «پنجم» همراه داشتن قرآن. «ششم» خوابیدن، ولی اگر وضو بگیرد یا به واسطه نداشتن آب، بدل از غسل تیمم کند مکروه نیست. «هفتم» خضاب کردن بحنا و مانند آن. «هشتم» مالیدن روغن ببدن. «نهم» جماع کردن، بعد از آن که محتلم شده یعنی در خواب منی از او بیرون آمده است.

غسل جنابت

(مسأله ۳۶۳) غسل جنابت به بخودی خود مستحب است و برای خواندن نماز واجب و مانند آن واجب می‌شود. ولی برای نماز میت و سجده سهو و سجده

شکر و سجده‌های واجب قرآن غسل جنابت لازم نیست.

(مسأله ۳۶۴) لازم نیست در وقت غسل، نیت کند که غسل واجب یا مستحب می‌کند، بلکه اگر فقط به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم غسل کند کافیست.

(مسأله ۳۶۵) اگر یقین کند وقت نماز شده و نیت غسل واجب کند بعد معلوم شود که پیش از وقت غسل کرده، غسل او صحیح است.

(مسأله ۳۶۶) غسل را چه واجب و چه مستحب به دو قسم می‌شود انجام دارد ترتیبی و ارتماسی:

غسل ترتیبی

(مسأله ۳۶۷) در غسل ترتیبی باید به نیت غسل، اول سر و گردن، بعد بدن را بشوید و بنابر احتیاط واجب، اول سمت راست، بعد سمت چپ بدن را بشوید و تحقق غسل ترتیبی به حرکت دادن هر یک از اعضاء سه‌گانه زیر آب به قصد غسل، بعید نیست که صحیح باشد، ولی احتیاط آن است که مقداری از بدن، بیرون باشد، بلکه تمام عضو بیرون باشد.و اگر عمدا یااز روی فراموشی یا به واسطه ندانستن مسأله، بدن را قبل از سر بشوید، غسل او باطل است.

(مسأله ۳۶۸) در صورتی که بدن را قبل از سر بشوید.لازم نیست غسل را اعاده کند بلکه چنانچه بدن را دوباره پیش از آن که حدثی از او سر بزند بشوید غسل او صحیح خواهد بود.

(مسأله ۳۶۹) برای آن که یقین کند هر دو قسمت یعنی سر و گردن و بدن را کاملا غسل داده، باید هر قسمتی راکه می‌شوید مقداری از قسمت دیگر را هم با آن قسمت بشوید.

(مسأله ۳۷۰) اگر بعد از غسل بفهمد جائی از بدن را نشسته و نداند کجای بدن است، باید دوباره غسل کند.

(مسأله ۳۷۱) اگر بعد از غسل بفهمد که مقداری از بدن را نشسته، چنانچه از طرف چپ باشد، شستن همان مقدار کافی است، و اگر از طرف راست باشد، احتیاط واجب آن است که بعد از شستن آن مقدار، دوباره طرف چپ را بشوید؛ و اگر از سر و گردن باشد، باید بعد از شستن آن مقدار، دوباره بدن را بشوید.

(مسأله ۳۷۲) اگر پیش از تمام شدن غسل، در شستن مقداری از طرف چپ یا طرف راست، شک کند، لازم است که آن مقدار را بشوید و مراعات ترتیب را بنماید مثلا اگر شک کند در طرف راست، باید آن را بشوید و طرف چپ را هم دوباره بشوید و اگر شک کند در اصل شستن سر و گردن، بنابر احتیاط واجب، باید آن را بشوید و طرف راست و چپ را هم دوباره بشوید؛ اما اگر شک کند که مقداری از سر و گردن را شسته یا نه، اعتناء به شک نکند و غسلش صحیح است.

غسل ارتماسی

(مسأله ۳۷۳) در غسل ارتماسی باید در یک آن آب تمام بدن را فرا بگیرد، پس اگر به نیت غسل ارتماسی در آب فرو رود، چنانچه پای او روی زمین باشد باید از زمین بلند کند.

(مسأله ۳۷۴) در غسل ارتماسی بنابر احتیاط و اولی موقعی نیت کند که مقداری از بدن، بیرون آب باشد.

(مسأله ۳۷۵) اگر بعد از غسل ارتماسی بفهمد که به مقداری از بدن، آب نرسیده جای آن را بداند یا نداند، باید دوباره غسل کند.

(مسأله ۳۷۶) اگر برای غسل ترتیبی وقت ندارد، و برای ارتماسی وقت دارد، باید غسل ارتماسی کند.

(مسأله ۳۷۷) کسی که روزه‌ای گرفته که واجب معین است، یا برای حج یا عمره احرام بسته، نمی‌تواند غسل ارتماسی کند. ولی اگر از روی فراموشی غسل ارتماسی کند غسلش صحیح است.

احکام غسل کردن

(مسأله ۳۷۸) در غسل ارتماسی باید تمام بدن پاک باشد، و بعد غسل کند، مگر آنکه در آب کثیر ارتماسی کند، ولی در غسل ترتیبی، پاک بودن تمام بدن، لازم نیست و اگر تمام بدن نجس باشد و هر قسمتی را پیش از غسل دادن آن قسمت، آب بکشد، کافی است.

(مسأله ۳۷۹) کسی که از حرام جنب شده با آب گرم غسل کند اگر چه عرق می‌کند غسل او صحیح است و احتیاط مستحب آنست که با آب سرد غسل کند.

(مسأله ۳۸۰) اگر در غسل به اندازه سر موئی از بدن نشسته بماند، غسل باطل است. ولی شستن مثل توی گوش و بینی و هر چه از باطن شمرده می‌شود، واجب نیست.

(مسأله ۳۸۱) جائی راکه شک دارد از ظاهر بدن است یا از باطن آن چنانچه قبلا از ظاهر بوده باید بشوید والا واجب نیست.

(مسأله ۳۸۲) اگر سوراخ جای گوشواره و مانند آن به قدری گشاد باشد که داخل آن از ظاهر شمرده شود، باید آن را شست. وگرنه شستن آن لازم نیست.

(مسأله ۳۸۳) چیزی راکه مانع رسیدن آب به بدن است، باید برطرف کند و اگر پیش از آن که یقین کند برطرف شده غسل نماید غسل او باطل است.

(مسأله ۳۸۴) اگر موقع غسل شک کند، چیزی که مانع از رسیدن آب باشد در بدن او هست یا نه، باید وارسی کند تا مطمئن شود که مانعی نیست.

(مسأله ۳۸۵) در غسل باید موهای کوتاهی راکه جزء بدن حساب می‌شود بشوید و شستن موهای بلند واجب نیست. بلکه اگر آب را طوری به پوست برساند که آنهاتر نشود، غسل صحیح است، ولی اگر رساندن آب به پوست بدون شستن آنها ممکن نباشد، باید آنها را بشوید که آب به بدن برسد.

(مسأله ۳۸۶) تمام شرط هائی که برای صحیح بودن وضو گفته شد؛ مثل

پاک بودن آب و غصبی نبودن آن، در صحیح بودن غسل هم شرط است، ولی در غسل لازم نیست بدن را از بالا به پائین بشوید، و نیز در غسل ترتیبی لازم نیست بعد از شستن سر وگردن فورا بدن را بشوید؛ پس اگر بعد از شستن سروگردن صبر کند، و بعد از مدتی بدن را بشوید اشکال ندارد. بلکه لازم نیست تمام سر وگردن یا بدن را به صورت یک مرتبه بشوید پس جائز است مثلا سر را شسته و بعد از مدتی گردن را بشوید، ولی اگر کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، اگر به اندازه‌ای که غسل کرده و نماز بخواند بول و غائط از او بیرون نمی‌آید باید فورا غسل کند و بعد از غسل هم فورا نماز بخواند.

(مسأله ۳۸۷) کسی که پول حمامی را بدون این که بداند حمامی راضی است بخواهد نسیه بگذارد. اگرچه بعد حمامی را راضی کند، غسل او باطل است.

(مسأله ۳۸۸) اگر حمامی راضی باشد که پول حمام نسیه بماند، ولی کسی که غسل می‌کند قصدش این باشد که طلب او را ندهد، یا از مال حرام بدهد غسل او باطل است.

(مسأله ۳۸۹) اگر پولی را که خمس آن را نداده به حمامی بدهد، اگرچه مرتکب حرام شده، ولی ظاهر این است که غسل او صحیح باشد و ذمه‌اش به مستحقین خمس مشغول می‌شود.

(مسأله ۳۹۰) اگر مخرج غائط را در آب خزینه تطهیر کند و پیش از غسل شک کند که چون در خزینه تطهیر کرده حمامی به غسل کردن او راضی است یا نه، غسل او باطل است مگر این که پیش از غسل حمامی را راضی کند.

(مسأله ۳۹۱) اگر شک کند که غسل کرده یا نه، باید غسل کند، ولی اگر بعد از غسل شک کند، که غسل او درست بوده یا نه، شک بعد از غسل اعتبار ندارد و غسل محکوم به صحت است.

(مسأله ۳۹۲) اگر در بین غسل، حدث اصغر از او سر بزند ـ مثلاً بول کند ـ می‌تواند غسل را تمام کند و وضو بگیرد، اگر چه بهتر آن است که غسل را رها کند و

از سر بگیرد به قصد آنچه بر ذمه اوست از اتمام یا اعاده، لکن وضو بعد از غسل، در این صورت هم واجب است.

(مسأله ۳۹۳) اگر از جهت ضیق وقت وظیفه مکلف تیمم بوده، ولی بخیال این که به اندازه غسل و نماز وقت دارد غسل کند، در صورتی که با خود غسل، قصد قربت کرده باشد غسل او صحیح است بلکه اگر برای نماز غسل نموده باشد غسل او نیز صحیح است.

(مسأله ۳۹۴) کسی که جنب شده، اگر شک کند که غسل کرده یا نه، نمازهایی را که خوانده است، صحیح است، ولی برای نمازهای بعدی، باید غسل کند.

(مسأله ۳۹۵) کسی که چند غسل بر او واجب است، می‌تواند به نیت همه آنها، یک غسل بجا آورد و اگر بخواهد یکی از آنها را بصورت معین، قصد کند، آن باید غسل جنابت باشد، در غیر این صورت، باید بنابر احتیاط واجب تمام غسل‌ها را نیت کند.

(مسأله ۳۹۶) اگر برجائی از بدن، آیه قرآن یااسم خداوند متعال نوشته شده باشد، چنانچه بخواهد وضو یا غسل را ترتیبی بجا آورد، باید آب را طوری به بدن برساند که دست او به نوشته نرسد.

(مسأله ۳۹۷) کسی که غسل جنابت کرده، نباید برای نماز وضو بگیرد، اما در مورد سایر غسل‌ها، بنابر احتیاط واجب باید وضو بگیرد.

استحاضه

یکی از خونهایی که از زن خارج می‌شود خون استحاضه است، و زن را در موقع دیدن خون استحاضه، مستحاضه می‌گویند.

(مسأله ۳۹۸) خون استحاضه در بیشتر اوقات زرد رنگ و سرد است و بدون فشار و سوزش بیرون می‌آید و غلیظ هم نیست، ولی ممکن است گاهی سیاه یا سرخ و گرم و غلیظ باشد و با فشار و سوزش بیرون آید.

(مسأله ۳۹۹) استحاضه سه قسم است: قلیله و متوسطه و کثیره، استحاضه قلیله آن است که خون فقط روی پنبه‌ای را که زن با خود برمی دارد آلوده کند و درآن فرو نرود، استحاضه متوسطه آن است که خون در پنبه فرو رود، اگر چه در یک گوشه آن باشد، ولی از پنبه به دستمالی که معمولا زنها برای جلوگیری از خون می‌بندند نرسد، استحاضه کثیره آن است که خون پنبه را فراگرفته و به دستمال برسد.

احکام استحاضه

(مسأله ۴۰۰) در استحاضه قلیله باید زن برای هر نماز یک وضو بگیرد، و بنابر احتیاط پنبه را عوض کند، و باید ظاهر فرج را اگر خون به آن رسیده باشد آب بکشد.

(مسأله ۴۰۱) در استحاضه متوسطه باید زن برای نماز صبح غسل کند و تا صبح دیگر برای نمازهای خود، کارهای استحاضه قلیله را که در مسأله پیش گفته شد انجام دهد و اگر عمدا یا از روی فراموشی برای نماز صبح غسل نکند، باید

برای نماز ظهر و عصر غسل کند. و اگر برای نماز ظهر و عصر غسل نکند، باید پیش از نماز مغرب وعشاء غسل نماید، چه آن خون بیاید یا قطع شده باشد.

(مسأله ۴۰۲) در استحاضهٔ کثیره، علاوه بر کارهای استحاضه متوسطه که در مساله پیش گفته شد، باید برای هر نماز، بنابر احتیاط دستمال را عوض کند، یا آب بکشد، و لازم است یک غسل برای نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مـغرب و عشاء بجا آورد، و بین نماز ظهر و عصر فاصله نیندازد، و اگر فاصله بیندازد، باید برای نماز عصر دوباره غسل کند و نیز اگر بین نماز مغرب و عشاء فاصله بیندازد، باید برای نماز عشاء دوباره غسل نماید، و در استحاضه کثیره، بنابراحتیاط واجب، غسل از وضو کفایت نمی‌کند و باید برای هر نماز وضو بگیرد و بنابراحتیاط، وضو را قبل از غسل انجام دهد.

(مسأله ۴۰۳) اگر خون استحاضه پیش از وقت نماز هم بیاید چنانچه زن برای آن خون، وضو یا غسل بجا نیاورده باشد، باید در موقع نماز وضو یا غسل بجا آورد اگر چه در آن موقع مستحاضه نباشد.

(مسأله ۴۰۴) مستحاضه متوسطه که باید وضو بگیرد و غسل کند هر کدام را اول بجا آورد صحیح است ولی بهتر آن است که اول وضو بگیرد. و مستحاضه کثیره اگر بخواهد وضو بگیرد باید قبل از غسل وضو بگیرد.

(مسأله ۴۰۵) اگر استحاضه قلیله زن بعد از نماز صبح متوسطه شود باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند، و اگر بعد از نماز ظهر و عصر متوسطه شود باید برای نماز مغرب و عشاء غسل نماید.

(مسأله ۴۰۶) اگر استحاضه قلیله یا متوسطه زن بعد از نماز صبح کثیره شود باید برای نماز ظهر و عصر یک غسل و برای نماز مغرب و عشاء غسل دیگری بجا آورد، و اگر بعد از نماز ظهر و عصر کثیره شود، باید برای نماز مغرب و عشاء غسل نماید.

(مسأله ۴۰۷) مستحاضه کثیره یا متوسطه، اگر پیش از داخـل شـده وقت

نماز، برای نماز غسل کند، غسل او باطل است.ولی نزدیک اذان صبح جائز است به قصد رجاء غسل نموده و نماز شب را بخواند، ولی اگر خون آمده باشد، بعد از طلوع فجر برای نماز صبح باید غسل را اعاده کند.

(مسأله ۴۰۸) زن مستحاضه برای هر نمازی ـ غیر از نماز یومیه که حکم آن گذشت ـ چه واجب باشد چه مستحب، باید وضو بگیرد، ولی اگر بخواهد نماز یومیه‌ای را که خوانده احتیاطا دوباره بخواند، یا بخواهد نمازی را که تنها خوانده است دوباره با جماعت بخواند، بایدتمام کارهائی راکه برای استحاضه گفته شد انجام دهد، اما برای خواندن نماز احتیاط و سجده فراموش شده و تشهد فراموش شده، اگر آنها را بعد از نماز فورا بجا آورد و همچنین برای سجده سهو در هر حال، لازم نیست کارهای استحاضه را انجام دهد.

(مسأله ۴۰۹) زن مستحاضه بعد از آن که خونش قطع شد، فقط برای نماز اولی که می‌خواند، باید کارهای استحاضه را انجام دهد، و برای نمازهای بعدی لازم نیست.

(مسأله ۴۱۰) اگر زن نداند استحاضه او چه قسم است، موقعی که می‌خواهد نماز بخواند، باید مقداری پنبه داخل فرج نماید، و کمی صبر کند و بیرون آورد و بعد از آن که فهمید استحاضه او کدام یک از آن سه قسم است کارهائی راکه برای آن قسم دستور داده شده انجام دهد، ولی اگر بداند تا وقتی که می‌خواهد نماز بخواند استحاضه او تغییر نمی‌کند، پیش از داخل شدن وقت هم می‌تواند خود را وارسی کند.

(مسأله ۴۱۱) زن مستحاضه اگر پیش از آن که خود را وارسی کند، مشغول نماز شود، چنانچه قصد قربت داشته و به وظیفه خود عمل کرده مثلا استحاضه‌اش قلیله بوده، و به وظیفه استحاضه قلیله عمل نموده، نماز او صحیح است، و اگر قصد قربت نداشته یا عمل او مطابق وظیفه‌اش نبوده مثل آن که استحاضه او متوسطه بوده و به وظیفه قلیله رفتارکرده، نماز او باطل است.

(مسأله ۴۱۲)زن مستحاضه اگر نتواند خود را وارسی نماید، باید به آنچه مسلّماً وظیفه او است عمل کند، مثلا اگر نمی‌داند استحاضه او قلیله است یا متوسطه، بنابر احتیاط واجب باید کارهای استحاضه متوسطه را انجام دهد، و اگر نمی‌داند متوسطه است یا کثیره، باید کارهای استحاضه کثیره را انجام دهد؛ولی اگر بداند سابقا کدام یک از آن سه قسم بوده، باید به وظیفه همان قسم رفتار نماید.

(مسأله ۴۱۳)اگر خون استحاضه در اول ظهورش در باطن باشد و بیرون نیاید وضو یا غسل راکه زن داشته باطل نمی‌کند، و اگر بیرون بیاید هر چندکم باشد وضو و غسل را باطل می‌کند.

(مسأله ۴۱۴)زن مستحاضه که بعد از وضو یا غسل در اثناء آنها خون دیده اگر بعد از نماز خود را وارسی کند و خون نبیند چنانچه وقت وسعت داشته باشد، بنابر احتیاط لازم است بر حسب وظیفه‌اش وضوگرفته یا غسل نماید و آن نماز را اعاده کند اگرچه بداند دوباره خون می‌آید.

(مسأله ۴۱۵)زن مستحاضه اگر بداند از وقتی که مشغول وضو یاغسل شده خونی از او بیرون نیامده، می‌تواند خواندن نماز را تا وقتی که می‌داند پاک می‌ماند تاخیر بیندازد.

(مسأله ۴۱۶)اگر مستحاضه بداند که پیش ازگذشتن وقت نماز به کلی پاک می‌شود، یا به اندازه خواندن نماز خون بند می‌آید، باید صبر کند و نماز را در وقتی که پاک است بخواند.

(مسأله ۴۱۷)اگر بعد از وضو و غسل، خون در ظاهر قطع شود و مستحاضه بداند که اگر نماز را تاخیر بیندازد، به مقداری که وضو و غسل و نماز را بجا آورد به کلی پاک می‌شود، باید نماز را تاخیر بیاندازد و موقعی که به کلی پاک شد، دوباره وضو و غسل را بجا آورد و نماز را بخواند.و اگر وقت نماز تنگ باشد، لازم نیست وضو و غسل را دوباره بجا آورد، بلکه با وضو و غسلی که دارد می‌تواند نماز بخواند.لکن احتیاط آن است که تیمم هم بدل از غسل و از وضو انجام دهد.

(مسأله ۴۱۸) مستحاضه کثیره و متوسطه وقتی که به کلی از خون پاک شد باید غسل کند، ولی اگر بداند از وقتی که برای نماز پیش مشغول غسل شده دیگر خون نیامده لازم نیست دوباره غسل نماید.

(مسأله ۴۱۹) مستحاضه قلیله بعد از وضو، و مستحاضه متوسطه بعد از غسل و وضو، و مستحاضه کثیره بعد از غسل باید فوراً مشغول نماز شود، ولی گفتن اذان و اقامه قبل از نماز اشکال ندارد. و در نماز هم می‌تواند کارهای مستحب مثل قنوت و غیر آن را بجا آورد.

(مسأله ۴۲۰) زن مستحاضه اگر بین وظیفه‌ای که دارد از وضو یا غسل و نماز فاصله بیندازد، باید مطابق وظیفه‌اش دوباره وضو گرفته یا غسل کند و بلافاصله مشغول نماز شود.

(مسأله ۴۲۱) اگر خون استحاضه زن جریان دارد و قطع نمی‌شود، چنانچه برای او ضرر ندارد، باید بعد از غسل از بیرون آمدن خون جلوگیری نماید، و چنانچه کوتاهی کند و خون بیرون آید، باید دوباره غسل کند، و اگر نماز هم خوانده باید دوباره بخواند.

(مسأله ۴۲۲) اگر در موقع غسل، خون قطع نشود، غسل صحیح است ولی اگر در بین غسل، استحاضه متوسطه، کثیره شود، لازم است که غسل را از سر بگیرد.

(مسأله ۴۲۳) احتیاط مستحب آن است که زن مستحاضه در تمام روزی که روزه است، به مقداری که می‌تواند، از بیرون آمدن خون جلوگیری کند.

(مسأله ۴۲۴) بنابر احتیاط روزهٔ زن مستحاضه کثیره، در صورتی صحیح است که غسل نماز مغرب و عشای شبی که می‌خواهد فردای آن را روزه بگیرد بجا آورد و نیز در روز، غسلهائی را که برای نمازهای روز واجب است انجام دهد ولی اگر مستحاضه متوسطه باشد، بعید نیست که در صحّت روزه‌اش، غسل شرط نباشد.

(مسأله ۴۲۵) اگر بعد از نماز عصر، مستحاضه شود و تا غروب غسل نکند روزه او صحیح است.

(مسأله ۴۲۶) اگر استحاضه قلیله زن پیش از نماز، متوسطه یا کثیره شود باید کارهای متوسطه یا کثیره را که گفته شد انجام دهد، و اگر استحاضه متوسطه، کثیره شود باید کارهای استحاضه کثیره را انجام دهد، و چنانچه برای استحاضه متوسطه غسل کرده باشد فائده ندارد، و باید دوباره برای کثیره غسل کند.

(مسأله ۴۲۷) اگر در بین نماز، استحاضه متوسطه زن، کثیره شود، باید نماز را بشکند، و برای استحاضه کثیره غسل کند، و کارهای دیگر آن را انجام دهد، و همان نماز را بخواند، و بنابر احتیاط واجب، قبل از غسل، وضو بگیرد و اگر برای غسل وقت ندارد، لازم است وضو گرفته و عوض غسل تیمم کند، و اگر برای تیمم نیز وقت ندارد، بنابر احتیاط نماز را نشکند و به همان حال تمام کند، ولی لازم است در خارج وقت قضاء نماید، و همچنین است اگر در بین نماز، استحاضه قلیلهٔ او، متوسطه یا کثیره شود؛ مگر اینکه غسل استحاضه متوسطه کفایت از وضو نمی‌کند چنانچه گذشت.

(مسأله ۴۲۸) اگر در بین نماز خون بند بیاید و مستحاضه نداند که در باطن هم قطع شده یا نه، چنانچه بعد از نماز بفهمد به کلی قطع شده بوده، و وقت وسعت این را داشته باشد که در حال پاکی نماز را دوباره بخواند، لازم است برحسب وظیفه‌اش وضو گرفته یا غسل نموده و نماز را دوباره بجا آورد.

(مسأله ۴۲۹) اگر استحاضه کثیرهٔ زن متوسطه شود، باید برای نمازهای بعدی عمل متوسطه را بجا آورد، مثلا اگر پیش از نماز ظهر استحاضه کثیره، متوسطه شود، باید برای نماز ظهر وضو گرفته و غسل کند، و برای نماز عصر و مغرب و عشاء فقط وضو بگیرد. ولی اگر برای نماز ظهر غسل نکند و فقط به مقدار نماز عصر وقت داشته باشد، باید برای نماز عصر غسل نماید، و اگر برای نماز عصر هم غسل نکند باید برای نماز مغرب غسل کند، و اگر برای آن هم غسل نکند و فقط به مقدار

نماز عشاء وقت داشته باشد، باید برای نماز عشاء غسل نماید.

(مسأله ۴۳۰) اگر پیش از هر نماز خون مستحاضه کثیره قطع شود و دوباره بیاید بنابر احتیاط برای هر نماز باید یک غسل بجا آورد.

(مسأله ۴۳۱) اگر استحاضه کثیره، قلیله شود، باید برای نماز اول، عمل کثیره و برای نمازهای بعدی، عمل قلیله را انجام دهد. و نیز اگر استحاضه متوسطه، قلیله شود، باید برای نماز اول، عمل متوسطه و برای نمازهای بعدی عمل قلیله را بجا آورد.

(مسأله ۴۳۲) اگر مستحاضه، یکی از کارهائی را که بر او واجب می‌باشد ترک کند نمازش باطل است.

(مسأله ۴۳۳) مستحاضه ایکه برای نماز وضوگرفته یا غسل کرده، می‌تواند بدن خود را به خط قرآن برساند، لکن احتیاط مستحب آن است که مسّ خط قرآن نکند مگر در حال اضطرار.

(مسأله ۴۳۴) مستحاضه‌ای که غسل‌های واجب خود را بجا آورده، رفتن او به مسجد و توقف در آن و خواندن آیه‌ای که سجده واجب دارد و نزدیکی شوهر با او حلال است اگر چه کارهای دیگری را که برای نماز انجام می‌داد، مثل عوض کردن پنبه و دستمال، انجام نداده باشد.و احتیاط واجب آن است که این کارها را بدون غسل و وضو ترک نماید.

(مسأله ۴۳۵) اگر زن در استحاضه کثیره یا متوسطه بخواهد پیش از وقت نماز، آیه‌ای را که سجده واجب دارد بخواند یا مسجد برود، بنابر احتیاط واجب باید غسل نماید، و همچنین است اگر شوهرش بخواهد با او نزدیکی کند.

(مسأله ۴۳۶) نماز آیات بر مستحاضه واجب است. و باید برای نماز آیات وضو بگیرد، و بنابر احتیاط، پیش از وضو در استحاضه متوسطه و کثیره، غسل نیز بنماید.

(مسأله ۴۳۷) هرگاه در وقت نماز یومیه، نماز آیات بر مستحاضه واجب

شود، اگر چه بخواهد هر دو را پشت سر هم بجا آورد، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند هر دو را با یک غسل و وضو بخواند.

(مسأله ۴۳۸) اگر زن مستحاضه بخواهد نمازی را که قضای آن مضیق شده بخواند، باید برای هر نماز، کارهائی را که برای نماز ادا بر او واجب است بجا آورد.

(مسأله ۴۳۹) اگر زن بداند خونی که از او خارج می‌شود خون زخم نیست و شرعا حکم حیض و نفاس را ندارد، باید به دستور استحاضه عمل کند بلکه اگر شک داشته باشد که خون استحاضه است یا خونهای دیگر، چنانچه نشانه آنها را نداشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید کارهای استحاضه را انجام دهد.

حیض

حیض خونی است که غالبا درهر ماه چند روزی از رحم زنها خارج می‌شود و زن رادر موقع دیدن خون حیض حائض می‌گویند.

(مسأله ۴۴۰) خون حیض در بیشتر اوقات غلیظ و گرم ورنگ آن، سیاه یا سرخ است و با فشار و کمی سوزش بیرون می‌آید.

مساله ۴۴۱) زنهایی که سیده هستند، بعد از تمام شدن شصت سال، یائسه می‌شوند و زنهای غیر سیده، بعد از تمام شدن پنجاه سال غالبا یائسه می‌شوند و اگر بعد از پنجاه تا شصت سالگی خون ببیند، اگر صفات حیض در آن‌ها وجود داشته باشد، محکوم به حیض است؛اگر چه جمع بین اعمال مستحاضه و تروک حائض، بهتر و موکد و مستحب است و موافق با احتیاط می‌باشد.

(مسأله ۴۴۲) خونی که دختر پیش از تمام شدن نه سال و زن بعد از یائسه شدن می‌بیند حیض نیست.

(مسأله ۴۴۳) زن حامله و زنی که بچه شیر می‌دهد، ممکن است حیض ببیند و حکم زن حامله و غیر حامله یکسان است فقط زن حامله در صورتی که بعد ازگذشتن بیست روز از اول عادتش اگر خونی ببیند که صفات حیض را دارد لازم است بنابر احتیاط، بین تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع نماید.

(مسأله ۴۴۴) دختری که نمی‌دانندنه سالش تمام شده یا نه، اگر خون ببیند، که دارای نشانه‌های حیض داشته باشد حیض است و معلوم می‌شودکه نه سال او تمام شده است و اگر دارای نشانه‌های حیض نباشد، حیض نیست.

(مسأله ۴۴۵) زنی که شک دارد یائسه شده یا نه، اگر خونی ببیند و نداند حیض است یا نه، باید بنا بگذارد که یائسه نشده است.

(مسأله ۴۴۶) مدت حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی‌شود و اگر مختصری هم از سه روز کمتر باشد حیض نیست.

(مسأله ۴۴۷) مدّت حیض که حد اقلّ آن سه روز و حد اکثر آن ده روز است، لازم نیست که پشت سر هم خون ببیند، بلکه اگر سه روز حیض در ضمن ده روز باشد، اگر چه در بین آنها فاصله باشد، در صورتی که صفات حیض در آنها باشد، محکوم به حیض است، و اگر دو روز خون ببیند و یک روز پاک شود و دوباره یک روز خون ببیند، حیض می‌باشد و روزهایی که خون نمی‌بیند، بنابر احتیاط جمع کند بین اعمال طاهره و تروک حائض اگر در باطن پاک شود در روزهایی که خون نمی‌بیند.

(مسأله ۴۴۸) ابتداء حیض لازم است خون بیرون بیاید ولی لازم نیست در تمام سه روز خون بیرون بیاید، بلکه اگر در باطن فرج خون باشد کافی است و چنانچه در بین سه روز مختصری پاک شود به نحوی که در بین زنها تماماً یا بعضاً متعارف است باز هم حیض است.

(مسأله ۴۴۹) لازم نیست که شب اول و شب چهارم را خون ببیند.بلکه اگر در ضمن ده شب باشد، حیض است.

(مسأله ۴۵۰) اگر سه روز پشت سر هم با نشانه‌های حیض یا روزهای عادت، خون ببیند و پاک شود، چنانچه دوباره خونی که دارای نشانه‌های حیض است یا در روزهای عادت است ببیند، این خون‌هارا حیض قرار دهد و در روزهایی که پاک بوده، جمع بین تروک حیض و اعمال طاهر کند.

(مسأله ۴۵۱) اگر خونی ببیند که از سه روز بیشتر و از ده روز کمتر باشد و نداند خون دمل و زخم است یا خون حیض، آن را حیض قرار دهد اگر در ایام حیض باشد و یا صفات حیض در او باشد.

(مسأله ۴۵۲) اگر خونی ببیند که نداند خون زخم است یـا حـیض، بـاید عبادت‌های خود را بجا آورد مگر اینکه حالت سابقه‌اش حیض باشد و یا در ایام حیض باشد در این صورت حیض قرار می‌دهد.

(مسأله ۴۵۳) اگر خونی ببیند و شک کند که خون حیض است یا استحاضه چنانچه شرائط حیض را داشته باشد، باید حیض قرار دهد.

(مسأله ۴۵۴) اگر خونی ببیند که نداند خون حیض است یا خون بکارت، باید خود را وارسی کند، یعنی مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند بعد بیرون آورد پس اگر اطراف آن آلوده باشد، خون بکارت است و اگر بـه هـمه آن رسیده، حیض می‌باشد.

(مسأله ۴۵۵) اگر کمتر از سه روز خون ببیند و پاک شود و بعد سه روز خون در عادت یا با نشانه‌های حیض ببیند، خون دوم حیض است و خون اول هم حیض است، زیرا پشت سر هم بودن لازم نیست و در ایام پاکی، جمع به اعمال طاهر و تروک حیض کند.

احکام حائض

(مسأله ۴۵۶) چند چیز بر حائض حرام است: «اول» عبادتهائی کـه مـانند نماز باید با وضو یا غسل یا تیمم بجا آورده شود، ولی بجا آوردن عبادتهایی که وضو و غسل و تیمم برای آنها لازم نیست، مانند نماز میت مـانعی نـدارد. «دوم» تـمام چیزهائی که بر جنب حرام است و در احکام جنابت گفته شد. «سوم» جماع کردن در فرج، که هم برای مرد حرام است و هم برای زن، اگر چه به مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، بلکه احتیاط واجب آنست که مقدار کمتر از ختنه‌گاه را هم داخل نکند و بنابر احتیاط لازم وطی زن در دبر چه حائض باشد و چه نباشد حرام است.

(مسأله ۴۵۷) جماع کردن در روزهائی هم که حیض زن قطعی نیست ولی شرعا باید برای خود حیض قرار دهد حرام است، پس زنی که بیشتر از ده روز خون

می‌بیند و باید به دستوری که بعدا گفته می‌شود روزهای عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، شوهرش نمی‌تواند در آن روزها بااو نزدیکی نماید.

(مسأله ۴۵۸) اگر مرد با زن خود در حال حیض نزدیکی کند چه از قبل باشد چه از دبر لازم است استغفار کند، و احتیاط مستحب آنست که کفاره بدهد و کفاره آن بعداً بیان می‌شود.

(مسأله ۴۵۹) غیر از نزدیکی کردن با زن حائض سایر استمتاعات مانند بوسیدن و ملاعبه نمودن مانعی ندارد.

(مسأله ۴۶۰) کفاره نزدیکی در حال حیض در قسمت اول آن، هیجده نخود طلای سکه دار و در قسمت دوم، نه نخود، و در قسمت سوم چهار نخود و نیم است. مثلا زنی که شش روز خون حیض می‌بیند، اگر شوهرش در شب یا روز اول و دوم با او جماع کند، هیجده نخود طلا و در شب یا روز سوم و چهارم نه نخود، و در شب یا روز پنجم و ششم چهار نخود و نیم بدهد.

(مسأله ۴۶۱) اگر طلای سکه دار ممکن نباشد، قیمت آن را بدهد و اگر قیمت طلا در وقتی که جماع کرده با وقتی که می‌خواهد به فقیر بدهد فرق کرده باشد، قیمت وقتی را که می‌خواهد به فقیر بدهد حساب کند.

(مسأله ۴۶۲) اگر کسی هم در قسمت اول و هم در قسمت دوم و هم در قسمت سوم حیض با زن خود جماع کند، هر سه کفاره را که روی هم سی و یک نخود و نیم می‌شود بدهد.

(مسأله ۴۶۳) اگر با زن حائض چند مرتبه جماع کند بهتر آنست که برای هر جماع یک کفاره بدهد.

(مسأله ۴۶۴) اگر مرد در حال جماع بفهمد زن حائض شده، باید فورا از او جدا شود و اگر جدا نشود احتیاط مستحب این است که کفاره بدهد.

(مسأله ۴۶۵) اگر مرد با زن حائض زنا کند یا با زن حائض نامحرمی به‌گمان این که عیال خودش است جماع نماید، احتیاط مستحب این است که کفاره بدهد.

(مسأله ۴۶۶) کسی که از روی نادانی یا فراموشی با زن در حال حیض نزدیکی کند کفاره ندارد.

(مسأله ۴۶۷) اگر مرد به اعتقاد این که زن حائض است با او نزدیکی کند و بعدا معلوم شود که حائض نبوده است کفاره ندارد.

(مسأله ۴۶۸) طلاق دادن زن در حال حیض، به طوری که در احکام طلاق گفته می‌شود باطل است.

(مسأله ۴۶۹) اگر زن بگوید حائضم یا از حیض پاک شده‌ام، باید حرف او را قبول کرد.

(مسأله ۴۷۰) اگر زن در بین نماز حائض شود، نمازش باطل است.

(مسأله ۴۷۱) اگر زن در بین نماز شک کند که حائض شده یا نه، نمازش صحیح است. ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز حائض شده، نمازش که خوانده باطل است.

(مسأله ۴۷۲) بعد از آن که زن از خون حیض پاک شد، واجب است برای نماز و عبادتهای دیگری که باید با وضو یا غسل یا تیمم بجا آورده شود غسل کند. و دستور آن مثل غسل جنابت است. و باید بنابر احتیاط واجب وضو هم بگیرد یا قبل از غسل و یا بعد از غسل.

(مسأله ۴۷۳) بعد از آن که زن از خون حیض پاک شد اگر چه غسل نکرده باشد، طلاق او صحیح است، و شوهرش هم می‌تواند با او جماع کند و اولی اینست که جماع پس از شستن فرج باشد، ولی احتیاط مستحب آنست که پیش از غسل از جماع با او خودداری نماید. اما کارهای دیگری که در وقت حیض بر او حرام بوده مانند توقف در مسجد و مس خط قرآن، تا غسل نکند بر او حلال نمی‌شود.

(مسأله ۴۷۴) اگر آب برای وضو و غسل کافی نباشد و به اندازه‌ای باشد که بتواند غسل کند، باید غسل کند و لازم و واجب است که بدل از وضو تیمم نماید؛و اگر فقط برای وضو کافی باشد و به اندازه غسل نباشد، باید وضو بگیرد و عوض

غسل تیمم نماید.و اگر برای هیچ یک از آنها آب ندارد، باید دو تیمم کند، یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو.

(مسأله ۴۷۵) نمازهائی که زن در حال حیض نخوانده قضا ندارد، ولی روزه‌های واجب را که در حال حیض نگرفته باید قضا نماید.

(مسأله ۴۷۶)هرگاه وقت نماز داخل شود و بداند یا احتمال دهد که اگر نماز را تاخیر بیندازد حائض می‌شود، باید فورا نماز بخواند.

(مسأله ۴۷۷) اگر زن نماز را تاخیر بیندازد و از اول وقت به اندازه خواندن یک نماز با تحصیل طهارت از حدث بگذرد و حائض شود، قضای آن نماز بر او واجب است، ولی در تند خواندن و کند خواندن و چیزهای دیگر، باید ملاحظه حال خود را بکند، مثلا زنی که مسافر نیست اگر در اول ظهر نماز نخواند، قضای آن در صورتی واجب می‌شود که به مقدار خواندن چهار رکعت نماز با تحصیل طهارت از حدث از اول ظهر بگذرد و حائض شود، و برای کسی که مسافر است،گذشتن وقت به مقدار خواندن دو رکعت با تحصیل طهارت کافیست.

(مسأله ۴۷۸)اگر زن در آخر وقت نماز، از خون پاک شود و به اندازه غسل و خواندن یک رکعت نماز یا بیشتر از یک رکعت وقت داشته باشد، باید نماز را بخواند و اگر نخواند، باید قضای آن را بجا آورد.

(مسأله ۴۷۹) اگر زن حائض بعد از پاکی به اندازه غسل وقت ندارد، ولی می‌تواند با تیمم نماز را در وقت بخواند، احتیاط واجب آنست که آن نماز را با تیمم بخواند، ولی در صورتی که نخواند قضا بر او واجب نیست، اما اگر گذشته از تنگی وقت، از جهت دیگر تکلیفش تیمم است، مثل آن که آب برایش ضرر دارد، باید تیمم کند و آن نماز را بخواند. و در صورتی که نخواند لازم است قضا نماید.

(مسأله ۴۸۰)اگر زن بعد از پاک شدن از حیض شک کند که برای نماز وقت دارد یا نه، باید نمازش را بخواند.

(مسأله ۴۸۱)اگر به خیال این که به اندازه تهیهٔ مقدمات نماز و خواندن یک

رکعت وقت ندارد، نماز نخواند، و بعد بفهمد وقت داشته، باید قضای آن نماز را بجا آورد.

(مسأله ۴۸۲) مستحب است زن حائض در وقت نماز، خود را از خون پاک نماید، و پنبه و دستمال را عوض کند ووضو بگیرد، و اگر نمی‌تواند وضو بگیرد تیمم نماید و در جای نماز رو به قبله بنشیند و مشغول ذکر و دعا و صلوات شود.

(مسأله ۴۸۳) خواندن و همراه داشتن قرآن و رساندن جائی از بدن را به ما بین خطهای قرآن، و نیز خضاب کردن بحنا (حنا بستن) و مانند آن، برای حائض مکروه است.

اقسام زنهای حایض

(مسأله ۴۸۴) زنهای حایض بر شش قسمند:

«اول» صاحب عادت وقتیه و عددیه، و آن زنی است که دو ماه پشت سرهم در وقت معین خون حیض ببیند و شماره روزهای حیض او هم در هر ماه یک اندازه باشد، مثل آن که دو ماه پشت سر هم از اول ماه تا هفتم خون ببیند.

«دوم» صاحب عادت وقتیه و آن زنیست که دو ماه پشت سرهم در وقت معین خون حیض ببیند، ولی شماره روزهای حیض او در هر دو ماه یک اندازه نباشد، مثلا دو ماه پشت سر هم از روز اول ماه خون ببیند ولی ماه اول، روز هفتم و ماه دوم، روز هشتم از خون پاک شود.

«سوم» صاحب عادت عددیه و آن زنی است که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سرهم به یک اندازه باشد، ولی وقت دیدن آن دو خون یکی نباشد، مثل آن که ماه اول از پنجم تا دهم وماه دوم از دوازدهم تا هفدهم خون ببیند.

«چهارم» مضطربه و آن زنی است که چند ماه خون دیده، ولی عادت معینی پیدا نکرده، یا عادتش بهم خورده و عادت تازه‌ای پیدا نکرده است.

«پنجم» مبتدئه و آن زنی است که دفعه اول خون دیدن او است.

«ششم» ناسیه و آن زنی است که عادت خود را فراموش کرده است. و هـر کدام اینها احکامی دارند که در مسائل آینده گفته می‌شود.

۱ـ صاحب عادت وقتیه و عددیه

(مسأله ۴۸۵) زنهائی که عادت وقتیه و عددیه دارند دو دسته‌اند:

«اول» زنی که دو ماه پشت سرهم در وقت معین خون حیض ببیند و در وقت معین هم پاک شود، مثلا دو ماه پشت سرهم از روز اول ماه خون ببیند و روز هفتم پاک شود، که عادت حیض این زن از اول ماه تا هفتم است.

«دوم»: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند، و بعد از آنکه سه روز یا بیشتر خون دید، یک روز یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و تمام روزهایی که خون دیده، باروزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود، و در هر دو ماه همه روزهائی که خون دیده و در وسط پاک بوده، روی هم یک اندازه باشد که عادت او باندازه تمام روزهائی‌است که خون دیده و در وسط پاک بوده است، و لازم نیست روزهائی که در وسط پاک بوده، در هر دو ماه به یک انـدازه باشد، مثلا اگر در ماه اول از روز اول ماه تا سوم، خون ببیند و سه روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و در ماه دوم بعد از آنکه سه روز خون دید، کمتر از سه یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و روی هم نه روز شود، در این صورت همه نه روز حیض است و عادت این زن نه روز می‌شود. در روزهای پاک باید احتیاطا جمع بین اعمال طاهر و تروک حائض بنماید، و پاکی به طوری باشد که در فرج هم خون نباشد.

(مسأله ۴۸۶) زنی که عادت وقتیه دارد، اگر در وقت عادت، یک یا دو روز جلوتر خون ببیند، اگرچه آن خون نشانه‌های حیض را نداشته باشد، باید باحکامی که برای زن حائض گفته شد عمل کند، و چنانچه بعد بفهمد حیض نبوده مثل اینکه پیش از سه روز پاک شود، باید عبادتهائی را که بجا نیاورده قضا نماید.

(مسأله ۴۸۷) زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد اگر همه روزهای عادت و چند روز با نشانه‌های حیض، پیش از عادت و بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است. و اگر از ده روز بیشتر شود، فقط خونی را که در روزهای عادت خود دیده، حیض است و خونی که پیش از آن و بعد از آن دیده استحاضه میباشد. و باید عبادتهائی راکه در روزهای پیش از عادت و بعد از عادت بجا نیاورده قضا نماید، و اگر همه روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت با نشانه‌های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است، و اگر از ده روز بیشتر شود، فقط روزهای عادت او حیض است، و خونی که جلوتر از آن دیده استحاضه میباشد و چنانچه در آنروزها عبادت نکرده باید قضا نماید. و اگر همه روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت با نشانه‌های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است. و اگر بیشتر شود فقط روزهای عادت، حیض و باقی استحاضه است.

(مسأله ۴۸۸) زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت، با نشانه‌های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است؛و اگر از ده روز بیشتر شود، روزهائی که در عادت خون دیده، چنانچه کمتر از سه روز باشد با چند روز پیش از آن که روی هم به مقدار عادت او شود، حیض، و روزهای اول را استحاضه قرار می دهد.و چنانچه سه روز یا بیشتر باشد آن خون را حیض قرار دهد و همچنین روزهای قبل از زمان عادت را تا به اندازه‌ای که به مقدار عادت برسد را نیز حیض قرار دهد هر چند که که در مورد اخیر احتیاط مستحب است. و اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت با نشانه‌های حیض خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است و اگر بیشتر شود، باید روزهائی که در عادت خون دیده، چنانچه کمتر از سه روز باشد، با چند روز بعد از آن که روی هم به مقدار عادت او شود، حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.و در صورتی که خونی راکه در عادت دیده، سه روز یا بیشتر

باشد، مقدار زیادی تا مقدار عادت نیز حیض است، هر چند که احتیاط هم مستحب است.

(مسأله ۴۸۹) زنی که عادت دارد، اگر بعد از آنکه سه روز یا بیشتر خون دید پاک شود و دوباره خون ببیند و فاصله بین دو خون کمتر از ده روز باشد و همه روزهائی که خون دیده با روزهائیکه در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر باشد، مثل آنکه پنج روز خون ببیند و پنج روز پاک باشد و دوباره پنج روز خون ببیند، چند صورت دارد:

۱ـ آنکه تمام خونی که دفعه اول دیده، در روزهای عادت باشد و خون دوم که بعد از پاک شدن می‌بیند در روزهای عادت نباشد، در این صورت باید همه خون اول را حیض، و خون دوم را استحاضه قرار دهد. و همچنین است اگر مقداری از خون اول را در عادت و مقداری از آن را قبل از عادت بیک یا دو روز ببیند یا اینکه دارای نشانه‌های حیض باشد چه قبل از عادت باشد چه بعد از آن.

۲ـ آنکه خون اول در روزهای عادت نباشد، و تمام خون دوم یا مقداری از آن بطوری که در صورت اول گفته شد در روزهای عادت باشد که باید همه خون دوم را حیض، و خون اول را استحاضه قرار دهد.

۳ـ آنکه مقداری از خون اول و دوم در روزهای عادت باشد و خون اولی که در روزهای عادت بوده، از سه روز کمتر نباشد، در این صورت آن مقدار با پاکی وسط و مقداری از خون دوم که آن هم در روزهای عادت بوده و مجموع از ده روز بیشتر نیست، همه آنها حیض است و در ایام پاکی باید احتیاط کند بین اعمال طاهر و تروک حیض، و مقداری از خون اول که پیش از روزهای عادت بوده و مقداری از خون دوم که بعد از روزهای عادت بوده، استحاضخ است، مثلا اگر عادتش از سوم ماه تا دهم بوده، در صورتیکه یک ماه از اول تا ششم خون ببیند و دو روز پاک شود و بعد تا پانزدهم خون ببیند، از سوم تا دهم حیض است و روز اول و دوم و همچنین از یازدهم تا پانزدهم، استحاضه می‌باشد و در ایام پاکی باید احتیاط کند.

۴ـآنکه مقداری از خون اول و دوم در روزهای عادت باشد، ولی خون اولی که در روزهای عادت بوده از سه روزکمتر باشد، در این صورت تمام خونهای اول و دوم حیض است، این در صورتی است که از ده روز تجاوز نکند، اما اگر از ده روز تجاوز کند ایام عادت، حیض می‌باشد و بعد از ایام عادت، استحاضه می‌باشد.

(مسأله ۴۹۰) زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر در وقت عادت خون نبیند و در غیر آن وقت بشماره روزهای حیضش با نشانه‌های حیض خون ببیند باید همانرا حیض قرار دهد، چه پیش از وقت عادت دیده باشد چه بعد از آن.

(مسأله ۴۹۱) زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر در وقت عادت خود خون ببیند ولی شماره روزهای آن کمتر یا بیشتر از روزهای عادت او باشد و بعد از پاک شدن، دوباره بشماره روزهای عادتی که داشته با نشانه‌های حیض خون ببیند، چنانچه مجموع این دو خون با پاکی ما بین آنها از ده روز بیشتر نشود همه را حیض قرار دهد. و در صورتی که بیشتر شود خونی راکه در عادت دیده حیض و خون دیگر استحاضه است، و چنانچه خون اول بیشتر از عادت بوده و مقدار زیادی نشانه‌های حیض را داشته همه آن خون حیض است.

(مسأله ۴۹۲) زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند، خونی که در روزهای عادت دیده اگر چه نشانه‌های حیض را نداشته باشد حیض است، و خونی که بعداز روزهای عادت دیده اگرچه نشانه‌های حیض را داشته باشد استحاضه است. مثلا زنی که عادت حیض او از اول ماه تا هفتم است، اگر از اول ماه تا دوازدهم خون ببیند، هفت روز اول آن حیض و پنج روز بعد استحاضه میباشد.

۲ـصاحب عادت وقتیه

(مسأله ۴۹۳) زن‌هایی که عادت وقتیه دارند، دو دسته‌اند:(اول): زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند، و بعد از چند روز پاک شود، ولی

شماره روزهای آن در هر دو ماه یک اندازه نباشد، مثلا دو ماه پشت سر هم روز اول ماه خون ببیند، ولی ماه اول روز هفتم و ماه دوم روز هشتم از خون پاک شود، که این زن باید روز اول ماه را عادت حیض خود قرار دهد.(دوم): زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین، سه روز یا بیشتر خون حیض ببیند و بعد پاک شود که در روزهای پاکی باید احتیاطا اعمال طاهر و تروک حائض را انجام دهد و پاکی هم به این است که در فرج خون نباشد.این زن بعد از پاکی دوباره خون ببیند و تمام روزهائی که خون دیده با روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود، ولی ماه دوم کمتر یا بیشتر از ماه اول باشد، مثلا در ماه اول هشت روز و در ماه دوم نه روز باشد که این زن هم باید روز اول ماه را روز اول عادت حیض خود قرار دهد.

(مسأله ۴۹۴) زنی که عادت وقتیه دارد و شماره روزهای او بیک اندازه نیست چنانچه خونی ببیند که مقداری از آن نشانه‌های حیض داشته و مقداری نداشته باشد، در صورتی که خون نشانه دار از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد لازم است آنرا حیض، و خونی که نشانه‌ای حیض ندارد استحاضه قرار دهد، ولی چنانچه در وقت عادتش خون ببیند داشتن نشانه‌های حیض درحیض بودن آن معتبر نیست، پس خونی که در وقت عادتش دیده چنانچه ممکن است حیض باشد لازم است حیض قرار دهد. مثلا در وقت عادت خود سه روز خون دید اگر چه نشانه حیض را نداشته باشد حیض است. و همچنین است اگر در عادت خود، مثلا یکروز و پیش از عادت به دو روز خون ببیند یا اینکه در عادت خود مثلا یک روز و پس از آن با نشانه‌های حیض دو روز خون ببیند در این دو صورت نیز لازم است آن سه روز را حیض قرار دهد پس اگر خون نشانه دار قبل از ده روز از اول خون دیدن قطع شد تمام آن خون حیض است و اگر بعدا نیز خون دید چنانچه آن خون دارای نشانه‌های حیض و فاصلۀ بین آن و آخر خون اول، ده روز یا بیشتر باشد آن خون نیز حیض است و الا استحاضه است.

(مسأله ۴۹۵) زنی که عادت وقتیه دارد، اگر در غیر وقت عادت با نشانه‌های

حیض بیشتر از ده روز خون ببیند و نتواند حیض را بواسطه نشانه‌های آن تشخیص دهد، باید تا شش یا هفت روز را حیض، و بقیه را استحاضه قرار دهد.

(مسأله ۴۹۶) زنی که هر ماه، روز اول ماه مثلا خون میدیده و گاهی روز پنجم وگاهی روز هفتم پاک می‌شده، چنانچه یک ماه دوازده روز خون ببیند و نتواند با نشانه‌های حیض مقدار او را معین نماید، باید از اول ماه تا شش یا هفت روز را حیض و باقی را استحاضه قرار دهد.

(مسأله ۴۹۷) صاحب عادت اگر وسط یا آخر عادت او معلوم است چنانچه خون او از دوازده روز تجاوز کند شش یا هفت روز را طوری قرار دهد که آخر یا وسط آن موافق با آن وقت باشد.

۳ـ صاحب عادت عددیه

(مسأله ۴۹۸) زنهائی که عادت عددیه دارند دو دسته‌اند: «اوّل» زنی که شمارهٔ روزهای حیض او دو ماه پشت سر هم یک اندازه باشد ولی وقت خون دیدن او یکی نباشد که در این صورت هر چند روزی که خون دیده عادت او می‌شود مثلاً اگر ماه اول از روز اول تا پنجم و ماه دوم از یازدهم تا پانزدهم خون ببیند عادت او پنج روز می‌شود. «دوم»: زنی که دو ماه پشت سر هم سه روز یا بیشتر خون ببیند و یک روز یا بیشتر پاک شود و دو مرتبه خون ببیند و وقت دیدن خون، در ماه اول با ماه دوم فرق داشته باشد، که اگر تمام روزهائی که خون دیده و روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود، و شماره روزهای آن هم به یک اندازه باشد، تمام روزهائی که خون دیده با روزهای وسط که پاک بوده، عادت حیض او می‌شود، و لازم نیست روزهائی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشد. مثلا اگر ماه اول از روز اول تا سوم خون ببیند و دو روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و ماه دوم از یازدهم تا سیزدهم خون ببیند و دو روز یا بیشتر یا کمتر پاک شود و دوباره خون ببیند، و روی هم هشت روز شود، عادت او هشت روز می‌شود، و در

ایام پاکی، باید اعمال طاهر و تروک حائض را انجام دهد.و اگر در یک ماه، مثلا هشت روز خون ببیند و در ماه دوم چهار روز خون دیده و پاک شود و دوباره خون ببیند و مجموع ایام خون با پاکی وسط، هشت روز باشد، عادت او هشت روز خواهد بود.

(مسأله ۴۹۹) زنیکه عادت عددیه دارد، اگر بیشتراز شمارهٔ عادت خود خون ببیند و از ده روز بیشتر شود، چنانچه همه خونهایی که دیده یک جور باشد، می‌تواند به شماره روزهای عادتش را، از اول یا وسط، حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر همه خون‌هایی که دیده یک جور نباشد، بلکه چند روز از آن، نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه را داشته باشد، اگر روزهائی که خون، نشانه حیض را دارد با شمارهٔ روزهای عادت او یک اندازه است، باید همان روزها را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر روزهائی که خون، نشانه حیض دارد از روزهای عادت او بیشتر است، به اندازه روزهای عادت را حیض، و بقیه را استحاضه قرار دهد؛و اگر روزهائی که خون، نشانه حیض دارد از روزهای عادت کمتر است، باید آن روزها را با چند روز دیگر که روی هم به اندازه روزهای عادتش شود، حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

۴ـ مضطربه

(مسأله ۵۰۰) مضطربه ـ یعنی زنی که چند ماه خون دیده ولی عادت معینی پیدا نکرده ـ اگر بیش از ده روز خون ببیند و همه خونهائی که دیده دارای نشانه‌های حیض باشد، شش یا هفت روز را حیض قرار دهد و بقیه استحاضه است.

(مسأله ۵۰۱) مضطربه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانهٔ استحاضه دارد، چنانچه خونی که نشانهٔ حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد، همه آن حیض است. و اگر همه آنراکه نشانهٔ حیض دارد نشود حیض قرار دهد، مثل آنکه پنج روز به نشانه‌های حیض و پنج روز

به نشانه‌های استحاضه و پنج روز دوباره به نشانه‌های حیض ببیند، پس اگر آنچه به نشانه‌های حیض است هر کدام را بشود حیض قرار دهد باینکه هر کدام کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد باید در هر دو خون احتیاط کند، و آنچه در وسط است و به نشانه‌های حیض نیست استحاضه قرار دهد و اگر فقط یکی از آنها را بشود حیض قرار داد همان را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

۵ـ مبتدئه

(مسأله ۵۰۲) مبتدئه یعنی زنی که دفعه اول خون دیدن او است، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه خون‌هایی راکه دیده دارای نشانه‌های حیض باشد، باید عادت خویشان خود را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر خویشی نداشته یا عادت خویشانش مختلف باشد، ماه اول را شش یا هفت روز حیض قرار داده و بقیه را استحاضه قرار دهد و در ماه‌های بعدی هم، شش یا هفت روز را حیض، و بقیه را استحاضه قرار دهد. و اگر کمتر از ده روز یا ده روز تمام است، همه را حیض قرار دهد.

(مسأله ۵۰۳) مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانهٔ حیض و چند روز دیگر نشانهٔ استحاضه را داشته باشد، چنانچه خونی که نشانهٔ حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد، همه آن حیض است، ولی اگر پیش ازگذشتن ده روز از خونی که نشانه حیض دارد دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه خون حیض داشته باشد. مثل آنکه پنج روز خون سیاه و نه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سیاه ببیند، باید خون وسطی را استحاضه قرار دهد و در دو طرف آن احتیاط کند چنانکه در مضطربه گذشت.

(مسأله ۵۰۴) مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانهٔ حیض و چند روز دیگر آن نشانه استحاضه داشته باشد، اگر خونی که نشانه حیض دارد، از سه روز کمتر و یا از ده روز بیشتر باشد، به مقدار عادت خویشان خود را

حیض و باقی را استحاضه قرار دهد.

۶ـ ناسیه

(مسأله ۵۰۵) ناسیه یعنی زنی که مقدار عادت خود را فراموش کرده است؛ اگر خونی به نشانه حیض ببیند که کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد آن را حیض قرار دهد و اگر خون بیشتر از ده روز باشد باید خونی که نشانه‌های حیض را دارد حیض قرار دهد و بقیه را استحاضه ولی در صورتی که با نشانه‌ها نتواند حیض را مشخص کند شش و یا هفت روز حیض قرار دهد و بقیّه را استحاضه قرار دهد.

مسائل متفرقه حیض

(مسأله ۵۰۶) مبتدئه و مضطربه و ناسیه و زنی که عادت عددیه دارد، اگر خونی ببینند که نشانه‌های حیض را داشته باشد، باید عبادت را ترک کنند و چنانچه بعد بفهمند حیض نبوده باید عبادتهائی را که بجا نیاورده‌اند قضا نمایند.

(مسأله ۵۰۷) زنی که در حیض عادت دارد چه در وقت حیض عادت داشته باشد چه در عدد حیض، یا هم در وقت و هم در عدد آن، اگر دو ماه پشت سرهم برخلاف عادت خود خونی ببیند که وقت آن یا شماره روزهای آن، یا هم وقت و هم شماره روزهای آن یکی باشد، عادتش برمیگردد بآنچه در این دو ماه دیده است. مثلا اگر از روز اول ماه تا هفتم خون میدیده و پاک می‌شده چنانچه دو ماه از دهم تا هفدهم ماه خون ببیند و پاک شود از دهم تا هفدهم عادت او می‌شود.

(مسأله ۵۰۸) مقصود از یکماه، گذشتن سی روز از ابتدای خون دیدن است نه از روز اول ماه تا آخر ماه.

(مسأله ۵۰۹) زنی که معمولا ماهی یکمرتبه خون می‌بیند، اگر در یکماه دو مرتبه خون ببیند و آن خون نشانه‌های حیض را داشته باشد، چنانچه روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز کمتر نباشد، باید هر دو را حیض قرار دهد.

(مسأله ۵۱۰) اگر سه روز یا بیشتر خون ببیند که نشانه حیض را دارد بعد ده

روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه استحاضه را دارد و دوباره سه روز خونی به نشانه‌های حیض ببیند، باید خون اول و خون آخر را که نشانه‌های حیض داشته حیض قرار دهد.

(مسأله ۵۱۱) اگر زن پیش از ده روز پاک شود و بداند که در باطن خون نیست، باید برای عبادتهای خود غسل کند، اگرچه گمان داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می‌بیند، ولی اگر یقین داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می‌بیند نباید غسل کند.

(مسأله ۵۱۲) اگر زن پیش از ده روز پاک شود و احتمال دهد که در باطن خون هست، باید قدری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد، پس اگر پاک بود، غسل کند و عبادتهای خود را بجا آورد و اگر پاک نبود، چنانچه در حیض عادت ندارد یا عادت او ده روز است، باید صبر کند که اگر پیش از ده روز پاک شد، غسل کند و اگر رأس ده روز پاک شد، یا خون او از ده روزگذشت، رأس ده روز غسل کند، و اگر عادتش کمتراز ده روز است، در صورتی که بداندپیش از تمام شدن ده روز یا رأس ده روز پاک می‌شود، نباید غسل کند.و اگر احتمال دهد که خون او از ده روز می‌گذرد، باید یک روز عبادت را ترک کند، و بعد جائز است اعمال مستحاضه را جاری کند و محرمات حائض را ترک کند؛ و جائز است تا روز دهم عبادت را ترک کند تا ظن حاصل کند که خون از ده روز تجاوز می‌کند؛ ولی احتیاط آن است که تا روز دهم جمع بین تروک حائض و عمل به احکام استحاضه کند. و این حکم مختص زنی است که قبل از عادت، مستمرّة الدم نبوده، والا بعد ازگذشتن عادت، جائز نیست عبادت را ترک کند.

(مسأله ۵۱۳) اگر چند روز را حیض قرار دهد و عبادت نکند، بعد بفهمد حیض نبوده است، باید نماز و روزه‌ای که در آنروزها بجا نیاورده قضا نماید. و اگر چند روز را بگمان اینکه حیض نیست عبادت کند، بعد بفهمد حیض بوده، چنانچه آنروزها را روزه نیزگرفته باشد باید قضا نماید.

نفاس

(مسأله ۵۱۴) از وقتی که اولین جزء بچه از شکم مادر بیرون میآید، خونی که زن می‌بیند، اگر پیش از ده روز یا سرده روز قطع شود، خون نفاس است وزن را در حال نفاس، نفساء میگویند.

(مسأله ۵۱۵) خونی که زن پیش از بیرون آمدن اولین جزء بچه می‌بیند نفاس نیست.

(مسأله ۵۱۶) لازم نیست که خلقت بچه تمام باشد، بلکه اگر ناتمام نیز باشد در صورتی که زائیدن صدق کند، خونی که تا ده روز ببیند خون نفاس است.

(مسأله ۵۱۷) ممکن است خون نفاس یک آن بیشتر نیاید، ولی بیشتر از ده روز نمیشود.

(مسأله ۵۱۸) هرگاه شک کند که چیزی سقط شده یا نه، یا چیزی که سقط شده بچه است یانه، لازم نیست وارسی کند، و خونی که از او خارج میشود شرعا خون نفاس نیست.

(مسأله ۵۱۹) بنابر احتیاط توقف در مسجد و کارهای دیگری که بر حائض حرام است، بر نفساء هم حرام است. و آنچه بر حائض واجب است بر نفساء هم واجب میباشد.

(مسأله ۵۲۰) طلاق داد زنی که در حال نفاس است و نزدیکی کردن با او حرام میباشد، ولی اگر شوهرش با او نزدیکی کند کفاره ندارد ولی احتیاط مستحب است.

(مسأله ۵۲۱) وقتی زن از خون نفاس پاک شد، باید غسل کند، و

عبادت‌های خود را بجا آورد.و اگر دوباره خون ببیند، چنانچه روزهایی را که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده، و روی هم ده روز یا کمتر ازده روز باشد، تمام آن نفاس است؛و احتیاط واجب آن است که در روزهائی که پاک است، آنچه بر نفساء حرام است را ترک کند و عبادت‌ها را نیز بجا آورد.و اگر روزهائی که پاک بوده، روزه نیزگرفته باشد، لازم است قضاء نماید.

(مسأله ۵۲۲) اگر زن از خون نفاس پاک شود واحتمال دهدکه درباطن خون هست، باید مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند،که اگر پاک است، برای عبادتهای خود غسل کند.

(مسأله ۵۲۳) اگر خون نفاس زن از ده روز بگذرد، چنانچه در حیض عادت دارد، به اندازهٔ روزهای عادت او نفاس و بقیه استحاضه است.و اگر عادت ندارد، تا ده روز را نفاس، و باقی را استحاضه قرار دهد.و احتیاط مستحب آن است که کسی که عادت دارد، از روز بعد از عادت و کسی که عادت ندارد بعد از روز دهم تا روز هیجدهم زایمان، کارهای استحاضه را به جا آورد و کارهایی را که بر نفساء حرام است را ترک کند.

(مسأله ۵۲۴) زنی که عادت حیضش کمتر از ده روز است، اگر بیشتر از روزهای عادتش خون ببیند، باید باندازه روزهای عادت خود نفاس قرار دهد، و بعد از آن واجب است یک روز عبادت را ترک نماید، و بعد جائز است احکام مستحاضه را جاری یا اینکه عبادت را تا ده روز ترک نماید، و اگر خون از ده روز بگذرد، باید روزهای بعد از عادت تا روز دهم را هم استحاضه قرار دهد، و عبادتهائی راکه در آنروزها بجا نیاورده قضا نماید، مثلا زنی که عادت او شش روز بوده اگر بیشتر از شش روز خون ببیند، باید شش روز را نفاس قرار دهدو روز هفتم نیز عبادت را ترک کند و در روز هشتم ونهم و دهم مخیر است بین اینکه عبادت را ترک کند یاکارهای استحاضه را بجا آورد، و اگر بیشتر از ده روز خون دید، از روز بعد از عادت او استحاضه می‌باشد.

(مسأله ۵۲۵) زنی که در حیض عادت دارد، اگر بعد از زائیدن تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه پی در پی خون ببیند، باندازه روزهای عادت اونفاس است، وخونی که بعد از نفاس تا ده روز می‌بیند اگرچه در روزهای عادت ماهانه‌اش باشد، استحاضه است، مثلا زنی که عادت حیض او از بیستم هر ماه تا بیست و هفتم آن ماه است، اگر روز دهم ماه زائیده و تا یک ماه یا بیشتر پی در پی خون دید، تا روز هفدهم نفاس است، و از روز هفدهم تا ده روز حتی خونی که در روزهای عادت خود که از بیستم تا بیست و هفتم است می‌بیند، استحاضه میباشد و بعد ازگذشتن ده روز، اگر خونی را که می‌بیند در روزهای عادتش باشد حیض است، چه نشانه‌های حیض را داشته چه نداشته باشد و همچنین است اگر در روزهای عادتش نباشد ولی نشانه‌های حیض را داشته باشد، اما اگر خونی که بعد ازگذشتن ده روز از نفاس می‌بیند، در روزهای عادت حیض او نباشد و نشانه‌های حیض را هم نداشته باشد استحاضه است.

(مسأله ۵۲۶) زنی که در حیض عادت عددیه ندارد، اگر بعد از زایمان تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه خون ببیند، حکم ده روز اول آن در مسأله (۵۲۳) گذشت و ده روز دوم آن استحاضه است. و خونی که بعد از آن می‌بیند، اگر نشانه حیض را داشته باشد یا در وقت عادتش باشد حیض، وگرنه آن هم استحاضه میباشد.

غسل مس میت

(مسأله ۵۲۷) اگر کسی بدن انسان مرده‌ای راکه سرد شده و غسلش نداده‌اند مس کند، یعنی جائی از بدن خود را بآن برساند باید غسل مس میت نماید، چه در خواب مس کند چه در بیداری، با اختیار مس کند یا بی اختیار، حتی اگر ناخن و استخوان او بناخن و استخوان میت برسد باید غسل کند، ولی اگر حیوان مرده‌ای را مس کند غسل بر او واجب نیست.

(مسأله ۵۲۸) برای مس مرده‌ای که تمام بدن او سرد نشده، غسل واجب نیست اگرچه جائی راکه سرد شده مس نماید.

(مسأله ۵۲۹) اگر موی خود را به بدن میت برساند، یا بدن خود را به موی میت یا موی خود را به موی میت برساند، چنانچه مو بحدی بلند باشد که عرفا مس میت بر او صدق نکند، غسل واجب نیست.و در موهای نازک و مویی که خیلی بلند نیست، احتیاط ترک نشود.

(مسأله ۵۳۰) برای مس بچه مرده، حتی بچه سقط شده‌ای که چهارماه او تمام شده غسل مس میت واجب است. بنابراین اگر بچه چهار ماهه‌ای مرده بدنیا بیاید و بدنش سرد شده و ظاهر بدن مادر را مس کند مادر او باید غسل مس میت کند.

(مسأله ۵۳۱) بچه‌ای که بعد از مردن مادر و سرد شدن بدنش بدنیا میآید، چنانچه ظاهر بدن مادر را مس نماید وقتی بالغ شد واجب است غسل مس میت کند.

(مسأله ۵۳۲) اگر انسان، میتی راکه سه غسل او کاملا تمام شده مس نماید غسل بر او واجب نمی‌شود، ولی اگر پیش از آنکه غسل سوم تمام شود جائی از بدن او را مس کند اگرچه غسل سوم آنجا تمام شده باشد، باید غسل مس میت نماید.

(مسأله ۵۳۳) اگر دیوانه یا بچه نابالغی میت را مس کند، بعد از آنکه آن دیوانه، عاقل یا بچه، بالغ شد باید غسل مس میت نماید.

(مسأله ۵۳۴) اگر از بدن زنده یا مرده‌ای که غسلش نداده‌اند، قسمتی که دارای استخوان است، جدا شود، و پیش از آنکه قسمت جدا شده را غسل دهند، انسان آن را مس نماید، باید غسل مس میت کند، ولی اگر قسمتی که جدا شده، استخوان نداشته باشد، برای مسّ آن غسل واجب نیست.

(مسأله ۵۳۵) برای مس استخوانی که گوشت ندارد و آن را غسل نداده‌اند، چه از مرده جدا شده باشد و چه از زنده جدا شده باشد، بنابر احتیاط، غسل واجب است؛و هم چنین برای مس دندانی که از مرده جدا شده است، اما برای دندانی که از زنده جدا شده و گوشت ندارد یاگوشت کمی دارد، غسل واجب نیست.

(مسأله ۵۳۶) غسل مس میت را باید مثل غسل جنابت انجام دهند، ولی کسی که مس میت کرده، اگر بخواهد نماز بخواند، احتیاط واجب آن است که وضو هم بگیرد.

(مسأله ۵۳۷) اگر چند میت را مس کند یا یک میت را چند بار مس نماید یک غسل کافی است.

(مسأله ۵۳۸) برای کسی که بعد از مس میت غسل نکرده است، توقف در مسجد و نزدیکی با زن و خواندن آیه هائی که سجدهٔ واجب دارد، مانعی ندارد ولی برای نماز و مانند آن باید غسل کند.

احکام محتضر

(مسأله ۵۳۹) مسلمانی راکه محتضر است یعنی در حال جان دادن می‌باشد، مرد باشد یا زن، بزرگ باشد یاکوچک، بنابر احتیاط در صورت امکان باید به پشت بخوابانند، بطوری که کف پاهایش بطرف قبله باشد.

(مسأله ۵۴۰) اولی آنست تا وقتی که غسل میت تمام نشده، نیز او را رو بقبله بخوابانند، ولی بعد از آنکه غسلش تمام شد، بهتر آنست که او را مثل حالتی که بر او نماز میخوانند بخوابانند.

(مسأله ۵۴۱) بنابر احتیاط رو به قبله کردن محتضر بر هر مسلمان واجب است و اجازه‌گرفتن از ولی او احوط و اولی است والا جائز است.

(مسأله ۵۴۲) مستحب است شهادتین و اقرار بدوازده امام علیهم السلام و سایر عقائد حقه را بکسی که در حال جان دادن است، طوری تلقین کنند که بفهمد، و نیز مستحب است چیزهائی راکه گفته شد، تا وقت مرگ تکرار کنند.

(مسأله ۵۴۳) مستحب است این دعا را طوری بمحتضر تلقین کنند که بفهمد: «**اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الکَثیرَ مِنْ مَعاصِیْكَ وَاقْبَلْ مِنّیِ الیَسِیْرَ مِنْ طاعَتِكَ یامَنْ یَقْبَلُ الیَسْیرَ وَیَعْفُو عَنِ الکَثِیْرِ اِقْبَلْ مِنّی الیَسِیْرَ وَاعْفُ عنّی الکَثْیرَ اِنَّكَ أنت العَفُوّ الْغَفُوْرُ اَللّهُمَّ اْرحَمْنِی فَاِنَّكَ رَحِیمٌ**».

(مسأله ۵۴۴) مستحب است کسی راکه سخت جان میدهد اگر ناراحت نمیشود بجائی که نماز میخوانده ببرند.

(مسأله ۵۴۵) مستحب است برای راحت شدن محتضر بر بالین او سورهٔ مبارکه یس و صافات و احزاب و آیة الکرسی و آیه پنجاه و چهارم از سورهٔ اعراف و سه آیه آخر سوره بقره را، بلکه هر چه از قرآن ممکن است بخوانند.

(مسأله ۵۴۶) تنهاگذاشتن محتضر وگذاشتن چیزی روی شکم او و بودن جنب و حائض نزد او و همچنین حرف زدن زیاد وگریه‌کردن و تنهاگذاشتن زنها نزد

او مکروه است.

احکام بعد از مرگ

(مسأله ۵۴۷) بعد از مرگ مستحب است چشمها و لبها و چانه میت را ببندند و دست و پای او را دراز کنند و پارچه‌ای روی او بیندازند، و اگر شب مرده است در جائی که مرده چراغ روشن کنند، و برای تشییع جنازه او مومنین راخبر کنند و در دفن او عجله نمایند ولی اگر یقین بمردن او ندارند باید صبر کنند تا معلوم شود، و نیز اگر میت حامله باشد و بچه در شکم او زنده باشد، باید بقدری دفن او عقب بیندازند که پهلوی چپ او را بشکافند و طفل را بیرون آورند و پهلو را بدوزند.

وجوب غسل و کفن و نماز و دفن میت

(مسأله ۵۴۸) غسل و کفن و نماز و دفن مسلمان اگر چه دوازده امامی نباشد، بر هر مکلفی واجب است، و اگر بعضی انجام دهند، از دیگران ساقط میشود، و چنانچه هیچ کسی انجام ندهد، همه معصیت کرده‌اند.

(مسأله ۵۴۹) اگر کسی مشغول کارهای میت شود بر دیگران واجب نیست اقدام نمایند، ولی اگر او عمل را نیمه کاره بگذارد، باید دیگران تمام کنند.

(مسأله ۵۵۰) اگر انسان یقین کند که دیگری مشغول کارهای میت شده، واجب نیست به کارهای میت اقدام کند، ولی اگر شک یا گمان دارد، باید اقدام نماید.

(مسأله ۵۵۱) اگر کسی بداند غسل یا کفن یا نماز یا دفن میت را باطل انجام داده‌اند، باید دوباره انجام دهد، ولی اگر گمان دارد که باطل بوده، یا شک دارد که درست بوده یا نه، لازم نیست اقدام نماید.

(مسأله ۵۵۲) بنابر احتیاط، برای غسل و کفن و نماز و دفن میت، باید از ولی او اجازه بگیرند؛ واین در صورتی است که ممکن باشد والا واجب نیست.

(مسأله ۵۵۳) ولیّ زن، شوهر او است و بعد از او، مردهائی که از میت ارث می‌برند مقدم بر زنهای ایشانند.

(مسأله ۵۵۴) اگر کسی بگوید من ولی میت هستم، یا ولی میت به من اجازه داده که غسل وکفن و دفن میت را انجام دهم یا بگوید راجع به امور تجهیز میت من وصی او می‌باشم، چنانچه به حرف او اطمینان دارند یا میت در تصرف او است یا این که دو نفر عادل بلکه یک نفر شخصی که مورد اطمینان باشد به‌گفته او شهادت دهند، باید حرف او را قبول کرد.

(مسأله ۵۵۵) اگر میت برای غسل وکفن و دفن و نماز خود غیر از ولی کسی دیگری رامعین کند، ولایت این امور بااو است و لازم نیست کسی که میت او را برای انجام این کارها معین کرده، این وصیت را قبول کند، ولی اگر قبول کرد، باید به آن عمل نماید.

کیفیت غسل میت

(مسأله ۵۵۶) واجب است میت را سه غسل بدهند: «اول» با آبی که با سدر مخلوط باشد. «دوم» با آبی که با کافور مخلوط باشد. «سوم» با آب خالص.

(مسأله ۵۵۷) سدر و کافور باید به اندازه‌ای زیاد نباشد، که آب را مضاف کند و به اندازه‌ای هم کم نباشد، که نگویند سدر و کافور با آب مخلوط شده است.

(مسأله ۵۵۸) اگر سدر و کافور به اندازه‌ای که لازم است پیدا نشود، بنابر احتیاط واجب، مقداری که به آن دسترسی دارند در آب بریزند.

(مسأله ۵۵۹) اگر کسی در حال احرام بمیرد، نباید او را با آب کافور غسل دهند، و به جای آن باید با آب خالص غسلش بدهند، اما اگر بعد از تمام کردن طواف باشد، چه در حج و چه در عمره، باید با کافور غسل دهند.

(مسأله ۵۶۰) اگر سدر و کافور و یا یکی از اینها پیدا نشود، یا استعمال آن جائز نباشد، مثل آن که غصبی باشد، باید به جای هر کدام که ممکن نیست، میت را

با آب خالص غسل دهند و احتیاط مستحب آن است که تیمم نیز بدهند.

(مسأله ۵۶۱) کسی که میت را غسل می‌دهد، باید مسلمان دوازده امامی و بالغ و عاقل باشد و مسائل غسل را هم بدانند، البته بعید نیست، کسی که غیر بالغ است و می‌تواند غسل صحیح بدهد، با قصد قربت، غسل او نیز صحیح باشد. و اگر میت مسلمان غیر اثنی عشری را، هم مذهب خودش، بر طبق مذهبش غسل بدهد، تکلیف از مؤمن اثنی عشری ساقط است.

(مسأله ۵۶۲) کسی که میت را غسل می‌دهد، باید قصد قربت داشته باشد، یعنی غسل را برای انجام فرمان خداوند عالم بجا آورد.

(مسأله ۵۶۳) غسل بچه مسلمان اگر چه از زنا باشد، واجب است، و غسل و کفن و دفن کافر و اولاد او، جائز نیست. و کسی که از بچگی دیوانه بوده و به حال دیوانگی بالغ شده، چنانچه محکوم به اسلام بوده، باید او را غسل داد.

(مسأله ۵۶۴) بچه سقط شده را اگر چهار ماه یا بیشتر دارد، باید غسل بدهند، و اگر چهار ماه ندارد، باید بنابر احتیاط در پارچه‌ای بپیچند و بدون غسل دفن کنند.

(مسأله ۵۶۵) حرام است، مرد، زنرا، و زن، مرد را غسل بدهد. ولی زن می‌تواند شوهر خود را غسل دهد، و شوهر هم می‌تواند زن خود را غسل دهد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که زن، شوهر خود و شوهر، زن خود را در حال اختیار غسل ندهد.

(مسأله ۵۶۶) مرد می‌تواند دختر بچه‌ای را که سن او از سه سال بیشتر نیست، غسل دهد، در صورتی که پارچه‌ای روی عورت دختر بگذارد و غسل دهد، لکن احتیاط آن است که غسل دختر بچه، حتی دختر سه ساله، در صورتیکه مماثل وجود داشته باشد، توسط مرد انجام نگیرد.ولی زن می‌تواند پسر بچه‌ای که سه سال بیشتر ندارد را غسل دهد.

مساله۵۶۷) اگر برای غسل دادن میتی که مرد است ، مردی پیدا نشود، زنانی

که با او نسبت دارند و محرمند، مثل مادر، خواهر و عمه و خاله و یا کسانیکه به واسطه شیر خوردن یا ازدواج با او محرم شده‌اند، بنابر احوط از زیر لباس یا چیزی کــه بــدن او را بــپوشاند، غسـلش دهـد و رعـایت سـتر عـورت، لازم و واجب است.همچنین اگر برای غسل میت زن، زن دیگری نباشد، مردهائی که با او نسبت دارند و محرمند، یا به واسطه شیرخوردن یا ازدواج با او محرم شده‌اند، می‌توانند از زیر لباس و مانند آن او را غسل دهند.

(مسأله ۵۶۸) اگر میت و کسی که او را غسل می‌دهد هر دو مرد یا هر دو زن باشند، جائز است که غیر از عورت، جاهای دیگر میت برهنه باشد.

(مسأله ۵۶۹) نگاه کردن به عورت میت حرام است، وکسی که او را غسل می‌دهد اگر نگاه کند معصیت کرده، ولی غسل باطل نمی‌شود.

(مسأله ۵۷۰) اگر جائی از بدن میت نجس باشد، باید پیش از آنکه غسل بدهند، آب بکشند، و اولی آن است که تمام بدن میت، پیش از شروع به غسل، از جهت نجاست‌های دیگر پاک باشد.

(مسأله ۵۷۱) غسل میت مثل غسـل جـنابت است. و احـتیاط واجب آن است که تا غسل ترتیبی ممکن است، میت را غسل ارتماسی ندهند، و در غسل ترتیبی هم لازم است طرف راست را پیش از طرف چپ بشویند، و نیز اگر ممکن است بنابر احتیاط مستحب هر یک از سه قسمت بدن را در آب نبرند، بلکه آب را روی آن بریزند.

(مسأله ۵۷۲) کسی راکه در حال حیض یا در حال جنابت مرده لازم نیست غسل حیض یا غسل جنابت بدهند، بلکه همان غسل میت برای او کافی است.

(مسأله ۵۷۳) مزدگرفتن برای غسل دادن میت حرام است، و اگر کسی برای گرفتن مزد، میت را غسل دهد، آن غسل باطل است، ولی مزدگرفتن برای کارهای مقدماتی غسل حرام نیست.

(مسأله ۵۷۴) اگر آب پیدا نشود، یا استعمال آن مانعی داشته باشد، باید

عوض هر غسل، میت را یک تیمم بدهند، و احتیاط واجب آن است که یک تیمم دیگر هم عوض هر سه غسل بدهند، ولی اگر کسی که تیمم می‌دهد، در یکی از این سه تیمم قصد مافی الذمه نماید، یعنی نیت کند که این تیمم را برای آن که به تکلیف عمل شده باشد، انجام می‌دهم، تیمم چهارم لازم نیست.

(مسأله ۵۷۵) کسی که میت را تیمم می‌دهد. باید دست خود را به زمین بزند، و به صورت و پشت دستهای میت بکشد، و اگر ممکن باشد، احتیاط واجب آن است که با دست میت هم او را تیمم بدهد.

احکام کفن میت

(مسأله ۵۷۶) میت مسلمان را باید با سه پارچه که آنها را لنگ و پیراهن و سرتاسری می‌گویند کفن نمایند.

(مسأله ۵۷۷) لنگ باید از ناف تا زانو، اطراف بدن را بپوشاند. و بهتر آن است که از سینه تا روی پا برسد. و پیراهن باید، از سرشانه تا نصف ساق پا، تمام بدن را بپوشاند و بهتر آن است که تا روی پا برسد. و درازای سرتاسری باید به قدری باشد که بستن دو سر آن ممکن باشد، و پهنای آن باید به اندازه‌ای باشد که یک طرف آن روی طرف دیگر بیاید.

(مسأله ۵۷۸) مقداری از لنگ که ناف تا زانو را می‌پوشاند و مقداری از پیراهن که از شانه تا نصف ساق را می‌پوشاند، مقدار واجب کفن است و آنچه بیشتر از این مقدار در مسأله قبل گفته شد، مقدار مستحب کفن می‌باشد.

(مسأله ۵۷۹) اگر ورثه بالغ باشند و اجازه دهند که بیشتر از مقدار واجب کفن را که در مسأله قبل گفته شد از سهم آنان بردارند، اشکال ندارد و احتیاط واجب آن است که بیشتر از مقدار واجب کفن را از سهم وارثی که بالغ نشده برندارند.

(مسأله ۵۸۰) اگر کسی وصیت کرده باشد که مقدار مستحب کفن را که در دو مسأله قبل گفته شد، از ثلث مال او بردارند. یا وصیت کرده باشد ثلث مال را به

مصرف خود او برسانند، ولی مصرف آن را معین نکرده باشد، یا فقط مصرف مقداری از آن را معین کرده باشد، می‌توانند مقدار مستحب کفن را از ثلث مال او بردارند.

(مسأله ۵۸۱) اگر میت وصیت نکرده باشد که کفن را از ثلث مال او بردارند و بخواهند از اصل مال بردارند، احتیاط واجب آن است که مقدار واجب کفن را با ملاحظه شأن میت به ارزانترین قیمتی که ممکن است تهیه نمایند، ولی اگر کسانی از ورثه که بالغ هستند اجازه بدهند که از سهم آنان بردارند، مقداری را که اجازه داده‌اند، از سهم آنان می‌توان برداشت.

(مسأله ۵۸۲) کفن زن بر شوهر است، اگر چه زن از خود، مال داشته باشد و همچنین اگر زن را به شرحی که در احکام طلاق گفته می‌شود، طلاق رجعی بدهند و پیش از تمام شدن عده بمیرد، شوهرش باید کفن او را بدهد و چنانچه شوهر بالغ نباشد یا دیوانه باشد، ولیّ شوهر، باید از مال او کفن زن را بدهد.

(مسأله ۵۸۳) کفن میت بر خویشان او واجب نیست، اگر چه از کسانی باشد که مخارج او در حال زندگی بر آنان واجب باشد.

(مسأله ۵۸۴) احتیاط واجب آن است که هر یک از سه پارچه کفن به قدری نازک نباشد، که بدن میت از زیر آن پیدا باشد.

(مسأله ۵۸۵) کفن کردن با پوست مردار و چیز غصبی، اگر چه چیز دیگری هم پیدا نشود، جایز نیست. و چنانچه کفن میت غصبی باشد و صاحب آن راضی نباشد باید از تنش بیرون آورند، اگر چه او را دفن کرده باشند.

(مسأله ۵۸۶) کفن کردن میت با چیز نجس و با پارچه ابریشمی خالص، و بنابر احتیاط با پارچه‌ای که با طلا بافته شده جایز نیست، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

(مسأله ۵۸۷) کفن کردن با پارچه‌ای که از پشم یا موی حیوان حرام‌گوشت یا پوست حیوان حلال گوشت تهیه شده، بنابر احتیاط در حال اختیار جایز نیست،

ولی اگر کفن از مو و پشم حیوان حلال گوشت باشد اشکال ندارد اگرچه احتیاط مستحب آن است که با این دو هم کفن ننمایند.

(مسأله ۵۸۸) اگر کفن میت به نجاست خود او، یا به نجاست دیگری نجس شود چنانچه کفن ضایع نمی‌شود، باید مقدار نجس را بشویند یا ببرند اگر چه بعد از گذاشتن در قبر باشد، و اگر شستن یا بریدن آن ممکن نیست، در صورتی که عوض کردن آن ممکن باشد، باید عوض نمایند.

(مسأله ۵۸۹) کسی که برای حج یا عمره احرام بسته اگر بمیرد، باید مثل دیگران کفن شود، و پوشاندن سر و صورتش اشکال ندارد.

(مسأله ۵۹۰) مستحب است انسان در حال سلامتی، کفن و سدر و کافور خود راتهیه کند.

احکام حنوط

(مسأله ۵۹۱) بعد از غسل، واجبست میت را حنوط کنند، یعنی به پیشانی و کف دستها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند. و مستحب است به نوک بینی میت هم کافور بمالند و باید کافور، سائیده و تازه باشد و اگر به واسطه کهنه بودن، عطر او از بین رفته باشد کافی نیست.

(مسأله ۵۹۲) احتیاط مستحب آن است که اول کافور را به پیشانی میت بمالند، ولی در جاهای دیگر ترتیب لازم نیست.

(مسأله ۵۹۳) بهتر آن است که میت را پیش از کفن کردن، حنوط نمایند اگر چه در بین کفن کردن و بعد از آن هم حنوط نمایند مانعی ندارد.

(مسأله ۵۹۴) کسی که برای حج یاعمره احرام بسته است، اگر بمیرد حنوط کردن او جایز نیست، مگر این که در احرام حج، بعد از تمام کردن سعی بمیرد.

(مسأله ۵۹۵) زنی که شوهر او مرده و هنوز عده‌اش تمام نشده، اگر چه حرام است خود را خوشبو کند، ولی چنانچه بمیرد حنوط او واجب است.

(مسأله ۵۹۶) مکروه به کراهت شدید است که، میت را با مشک و عنبر و عود و عطرهای دیگر خوشبو بکنند و نیز آنها را با کافور مخلوط ننمایند.

(مسأله ۵۹۷) مستحب است قدری تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام را با کافور مخلوط کنند، ولی باید از آن کافور به جاهائی که بی احترامی می‌شود نرسانند، و نیز باید تربت به قدری زیاد نباشد، که وقتی با کافور مخلوط شد آن را کافور نگویند.

(مسأله ۵۹۸) اگر کافور پیدا نشود، یا فقط به اندازه غسل باشد، حنوط لازم نیست، و چنانچه از غسل زیاد بیاید ولی به همه هفت عضو نرسد، بنابر احتیاط باید اول پیشانی، و اگر زیاد آمد به جاهای دیگر بمالند.

(مسأله ۵۹۹) مستحب است دو چوب‌تر و تازه در قبر، همراه میت بگذارند.

احکام نماز میت

(مسأله ۶۰۰) نماز خواندن برمیت مسلمان یا بچه‌ای که محکوم به اسلام و شش سال او تمام شده باشد واجب است.

(مسأله ۶۰۱) نماز خواندن بر بچه‌ای که شش سال او تمام نشده رجاءً مانعی ندارد ولی نماز خواندن بر بچه‌ای که مرده به دنیا آمده مستحب نیست.

(مسأله ۶۰۲) نماز میت باید بعد از غسل و حنوط و کفن کردن او خوانده شود، و اگر پیش از این‌ها، یا در بین این‌ها بخوانند، اگرچه از روی فراموشی یا ندانستن مساله باشد کافی نیست.

(مسأله ۶۰۳) کسی که می‌خواهد نماز میت بخواند، لازم نیست با وضو یا غسل یا تیمم باشد، و بدن و لباسش پاک باشد، و اگر لباس او غصبی هم باشد اشکال ندارد، اگرچه بهتر آن است که رعایت کند تمام چیزهایی راکه در نمازهای دیگر لازم است.

(مسأله ۶۰۴) کسی که بر میت نماز می‌خواند باید رو به قبله باشد و نیز واجبست میت را مقابل او به پشت بخوابانند، به طوری که سر اوبه طرف راست نمازگزار و پای او به طرف چپ نمازگزار باشد.

(مسأله ۶۰۵) باید مکان نمازگزار غصبی نباشد، و نیز باید از مکان میت، پست‌تر یا بلندتر نباشد، ولی پستی و بلندی مختصر اشکال ندارد.

(مسأله ۶۰۶) نمازگزار باید از میت دور نباشد، ولی کسی که نماز میت را به جماعت می‌خواند، اگر از میت دور باشد، چنانچه صف ها به یکدیگر متصل باشند

اشکال ندارد.

(مسأله ۶۰۷) نمازگزار باید مقابل میت بایستد، ولی اگر نماز به جماعت خوانده شود و صف جماعت از دو طرف میت بگذرد، نماز کسانی که مقابل میت نیستند اشکال ندارد.

(مسأله ۶۰۸) بین میت و نمازگزار باید پرده و یا دیوار و یا چیزی مانند این‌ها نباشد، ولی اگر میت در تابوت و مانند آن باشد، اشکال ندارد.

(مسأله ۶۰۹) در وقت خواندن نماز باید عورت میت پوشیده باشد و اگر کفن کردن او ممکن نیست، باید عورتش را اگر چه با تخته و آجر و مانند اینها باشد، بپوشانند.

(مسأله ۶۱۰) نماز میت را باید ایستاده و با قصد قربت بخواند، و در موقع نیت میت را معین کند، مثلاً نیت کند نماز می‌خوانم براین میت قربة الی الله.

(مسأله ۶۱۱) اگر کسی نباشد که بتواند نماز میت را ایستاده بخواند می‌شود نشسته بر او نماز خواند.

(مسأله ۶۱۲) اگر میت وصیت کرده باشد که شخص معینی بر او نماز بخواند احتیاط مستحب آن است که آن شخص از ولّی میت اجازه بگیرد.

(مسأله ۶۱۳) مکروه است بر میت چند مرتبه نماز بخوانند، ولی اگر میت اهل علم و تقوی باشد مکروه نیست.

(مسأله ۶۱۴) اگر میت را عمداً یا از روی فراموشی یا به جهت عذری بدون نماز دفن کنند، یا بعد از دفن معلوم شود نمازی که بر او خوانده شده باطل بوده است، تا وقتی جسد او از هم نپاشیده، واجبست با شرطهائی که برای نماز میت گفته شد به قبرش نماز بخوانند.

دستور نماز میت

(مسأله ۶۱۵) نماز میت پنج تکبیر دارد و اگر نمازگزار پنج تکبیر به این

ترتیب بگوید کافی است، بعد از نیت وگفتن تکبیر اول، بگوید: **(اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اللهُ وانَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله)**، و بعد از تکبیر دوم، بگوید: **(اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ)** وبعد از تکبیر سوم، بگوید: «**اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤمِنِينَ وَالْمُؤمِنٰاتِ**» و بعد از تکبیر چهارم، اگر میت مرد است بگوید: «**اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذَا الْمَيِّتِ**» و اگر زن است بگوید: «**اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذِه الْمَيِّتِ**» و بعد تکبیر پنجم را بگوید. و بهتر است بعد از تکبیر اول، بگوید «**اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اللهُ وَحْدَهُ لاٰشَرِيكَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَ نَذِيراً بَيْنَ يَدَيِ السّٰاعَةِ**» و بعد از تکبیر دوم، بگوید «**اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بٰارِكْ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ كَاَفْضَلِ مٰا صَلَّيْتَ وَ بٰارَكْتَ وَ تَرَحَّمْتَ عَلىٰ اِبْرٰهِيمَ وَ آلِ اِبْرٰهِيمَ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وَصَلِّ عَلىٰ جَمِيعِ الْأَنْبِيٰاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، وَالشُّهداءِ وَالصِّدِّيقِينَ، وَجمِيعِ عِبادِ اللهِ الصّالِحِينَ**» و بعد از تکبیر سوم، بگوید: «**اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمٰاتِ الْأَحْيٰاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوٰاتِ تٰابِعْ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَهُمْ بِالْخَيْرٰاتِ اِنَّكَ مُجِيبُ الدَّعَوٰاتِ اِنَّكَ عَلىٰ كُلِّشَيْئٍ قَدِيرٌ**» و بعد از تکبیر چهارم، اگر میت مرد است بگوید: «**اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذٰا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ اَمَتِكَ نَزَلَ بِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ، اَللّٰهُمَّ اِنّٰا لا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلاّٰ خَيْراً وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّٰا، اَللّٰهُمَّ اِنْ كٰانَ مُحْسِناً فَزِدْ في اِحْسٰانِهِ، وَ اِنْ كٰانَ مُسَيئاً فَتَجٰاوَزْ عَنْهُ وَاغْفِر لَهُ، اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ عِنْدَكَ في أَعْلىٰ عِلِّيِينَ وَاخْلُفْ عَلىٰ اَهْلِهِ فِى الْغٰابِرِينَ وَارْحَمْهُ بِرَحْمَتِكَ يٰا اَرْحَمَ الرّٰاحِمِينَ**» و بعد تکبیر پنجم را بگوید. ولی اگر میت زن است بعد از تکبیر چهارم بگوید: «**اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذِهِ اَمَتُكَ وَابْنَةُ عَبْدِكَ وَابنَةُ أَمَتِكَ نَزَلَتْ بِكَ وَ اَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ، اَللّٰهُمَّ اِنّٰا لا نَعْلَمُ مِنْهٰا اِلاّٰ خَيْراً، وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِهٰا مِنّٰا، اَللّٰهُمَّ اِنْ كٰانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدْ في اِحْسٰانِهٰا وَ اِنْ كٰانَتْ مُسيئَةً فَتَجٰاوَزْ عَنْهٰا وَاغْفِرْ لَهٰا، اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهٰا عِنْدَكَ في أَعْلىٰ عِلِّيِينَ وَاخْلُفْ عَلىٰ اَهْلِهٰا فِى الْغٰابِرِينَ، وَارْحَمْهٰا بِرَحْمَتِكَ يٰا اَرْحَمَ الرّٰاحِمِينَ**».

(مسأله ۶۱۶) باید تکبیرها و دعاها را طوری پشت سرهم بخواند، که نماز از صورت خود خارج نشود.

(مسأله ۶۱۷) کسی که نماز میت را به جماعت می‌خواند، اگرچه ماموم باشد، باید تکبیرها و دعاهای آن را هم بخواند.

مستحبات نماز میت

(مسأله ۶۱۸) چند چیز در نماز میت مستحب است: «**اول**» آن که نمازگزار بر میت، با وضو یا غسل یا تیمم باشد. و احتیاط آن است در صورتی تیمم کند که وضو و غسل ممکن نباشد، یابترسد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند به نماز میت نرسد. «**دوم**» اگر میت مرد است، امام جماعت یاکسی که فرادی بر او نماز می‌خواند مقابل وسط قامت او بایستد. و اگر میت زن است مقابل سینه‌اش بایستد. «**سوم**» پابرهنه نماز بخواند. «**چهارم**» در هر تکبیر دست‌ها را بلند کند. «**پنجم**» فاصله اوبا میت به قدری کم باشد، که اگر باد لباسش را حرکت هد به جنازه برسد. «**ششم**» نماز میت را به جماعت بخواند. «**هفتم**» امام جماعت، تکبیر و دعاها را بلند بخواند و کسانی که با او نماز می‌خوانند آهسته بخوانند. «**هشتم**» در جماعت اگر چه مأموم یک نفر باشد، عقب امام بایستد. «**نهم**» نمازگزار، به میت و مؤمنین زیاد دعا کند. «**دهم**» پیش از نماز، در جماعت سه مرتبه بگوید: الصلاة. «**یازدهم**» نماز را در جایی بخواند که مردم برای نماز میت بیشتر به آن جا می روند. «**دوازدهم**» زن حائض اگر نماز میت را به جماعت می‌خواند، تنها بایستد، و در صف نمازگزاران نایستد.

(مسأله ۶۱۹) خواندن نماز میت در مساجد مکروه است ولی در مسجدالحرام مکروه نیست.

احکام دفن

(مسأله ۶۲۰) واجب است میت را طوری در زمین دفن کنند، که بوی او بیرون نیاید. و درندگان هم نتوانند بدنش را بیرون آورند. و اگر ترس آن باشد که جانور بدن او را بیرون آورد، باید قبر را با آجر و مانند آن محکم کنند.

(مسأله ۶۲۱) اگر دفن میت در زمین ممکن نباشد، می‌توانند به جای دفن او را در بنا یا تابوت بگذارند.

(مسأله ۶۲۲) میت را بایددر قبر به پهلوی راست طوری بخوابانند که جلوی بدن او رو به قبله باشد.

(مسأله ۶۲۳) اگر کسی در کشتی بمیرد چنانچه جسد او فاسد نمی‌شود و بودن او در کشتی مانعی ندارد، باید صبر کنند تا به خشکی برسند. و او را در زمین دفن کنند. وگرنه، باید در کشتی غسلش بدهند و حنوط و کفن کنند. و پس از خواندن نماز میت، بنا بر احتیاط در صورت امکان او را در خمره بگذارند، و دربش را ببندند و به دریا بیندازند، والاّ چیز سنگینی به پایش بسته و به دریا بیندازند و اگر ممکن است باید او را در جائی بیندازند که فوراً طعمه ی حیوانات نشود.

(مسأله ۶۲۴) اگر بترسند که دشمن قبر میت را بشکافد و بدن او را بیرون آورد و گوش یا بینی یا اعضای دیگر او را ببرد، چنانچه ممکن باشد باید به طوری که در مسأله ی پیش گفته شد او را به دریا بیندازند.

(مسأله ۶۲۵) مخارج انداختن در دریا و مخارج محکم کردن قبر میت را در صورتی که لازم باشد، باید از اصل مال میت بردارند.

(مسأله ۶۲۶) اگر زن کافره بمیرد و بچه در شکم او مرده باشد، یا هنوز روح به بدن او داخل نشده باشد، چنانچه پدر بچه مسلمان باشد، باید زن را در قبر به پهلوی چپ بخوابانند که روی بچه به طرف قبله باشد.

(مسأله ۶۲۷) دفن مسلمان در قبرستان کفار و دفن کافر در قبرستان مسلمانان جایز نیست.

(مسأله ۶۲۸) دفن مسلمانان در مکانی که بی احترامی به او باشد، مانند مکانی که خاکروبه و کثافت می‌ریزند، جایز نیست.

(مسأله ۶۲۹) دفن میت در جای غصبی و در زمینی که مثل مسجد برای غیر دفن کردن وقف شده، جایز نیست.

(مسأله ۶۳۰) دفن میت در قبر مرده ی دیگر جایز نیست. مگر آن‌که قبر کهنه شده و میت اولی به کلی از بین رفته باشد.

(مسأله ۶۳۱) چیزی که از میت جدا می‌شود، اگر چه مو و ناخن و دندانش باشد، بنابر احتیاط باید با او دفن شود. و دفن ناخن و دندانی که در حال زندگی از انسان جدا می‌شود، مستحب است.

(مسأله ۶۳۲) اگر کسی در چاه بمیرد و بیرون آوردنش ممکن نباشد، باید درب چاه را ببندند و همان چاه را قبر او قرار دهند.

(مسأله ۶۳۳) اگر بچه در شکم مادر بمیرد و ماندنش در رحم برای مادر خطر داشته باشد، باید به آسان‌ترین راه او را بیرون آورند. و چنانچه ناچار شوند که اورا قطعه قطعه کنند اشکال ندارد. ولی باید به وسیله ی شوهرش اگر اهل فن است، یا زنی که اهل فن باشد، او را بیرون بیاورند. و اگر ممکن نیست، مرد محرمی که اهل فن باشد و اگر آن هم ممکن نشود، مرد نامحرمی که اهل فن باشد بچه را بیرون بیاورد. و در صورتی که آن هم پیدا نشود کسی که اهل فن نباشد می‌تواند بچه را بیرون آورد.

(مسأله ۶۳۴) هرگاه مادر بمیرد و بچه در شکمش زنده باشد، اگرچه امید زنده ماندن طفل را نداشته باشند، باید به وسیله ی کسانی که در مسأله ی پیش گفته شد، پهلوی چپ او را بشکافند، و بچه را بیرون آورند و دوباره بدوزند.

مستحبات دفن

(مسأله ۶۳۵) مستحب است قبر را به اندازهٔ قد انسان متوسط، گود کنند و میت را در نزدیکترین قبرستان دفن نمایند مگر آن‌که قبرستان دورتر، از جهتی بهتر باشد. مثل آن‌که مردمان خوب در آن جا دفن شده باشند، یا مردم برای فاتحهٔ اهل قبور بیشتر به آن جا بروند، و نیز مستحب است جنازه را در چند ذراعی قبر، زمین بگذارند و تا سه مرتبه کم کم نزدیک ببرند، و در هر مرتبه زمین بگذارند و بردارند، و

در نوبت چهارم وارد قبر کنند، و اگر میت مرد است در دفعه سوم طوری زمین بگذارند که سر او طرف پایین قبر باشد، و در دفعه چهارم از طرف سر وارد قبر نمایند، و اگر زن است در دفعه سوم طرف قبلهٔ قبر بگذارند و به پهنا وارد قبر کنند و در موقع واردکردن پارچه‌ای روی قبر بگیرند. و نیز مستحب است جنازه را به آرامی از تابوت بگیرند وارد قبر کنند، و دعاهایی که دستور داده شده، پیش از دفن و موقع دفن بخوانند، و بعد از آن که میت را در لحد گذاشتند گره‌های کفن را باز کنند، و صورت میت را روی خاک بگذارند، و بالشی از خاک زیر سر او بسازند، و پشت میت خشت خام یا کلوخی بگذارند که میت به پشت برنگردد، و پیش از آن که لحد را بپوشانند، دست راست را به شانهٔ راست میت بزنند، و دست چپ را به قوّت بر شانه‌ی چپ میت بگذارند و دهان را نزدیک گوش او ببرند، و به شدت حرکتش دهند و سه مرتبه بگویند: «**اِسْمَعْ اِفْهَمْ یا فُلانَ بْنَ فُلانٍ**» و بجای فَلانَ بنَ فُلان اسم میت و پدرش را بگویند، مثلاً اگر اسم او محمّد و اسم پدرش علی است سه مرتبه بگویند: «**اِسْمَعْ اِفْهَمْ یا مُحَمَّد بْنِ عَلِیّ**» پس از آن بگویند:

هَلْ اَنْتَ عَلَی الْعَهْدِ الَّذی فارَقْتَنا عَلَیْهِ مِنْ شَهادَةِ اَنْ لا اِلٰهَ اِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَریكَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ سَیِّدُ النَّبِیّینَ وَ خاتَمُ الْمُرْسَلینَ وَ اَنَّ عَلِیّاً اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ وَ سَیِّدُ الْوَصِیّینَ وَ اِمامٌ افْتَرَضَ اللهُ طاعَتَهُ عَلَی الْعالَمینَ وَ اَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ وَ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَی بْنَ جَعْفَر وَ عَلِیَّ بْنَ مُوسیٰ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ وَ عَلِیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ وَالْقائِمَ الْحُجَّةَ الْمَهْدِیَّ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ اَئِمَّةُ الْمُؤْمِنینَ وَ حُجَجُ اللهِ عَلَی الْخَلْقِ اَجْمَعینَ وَ اَئِمَّتُكَ اَئِمَّةُ هُدیً اَبْرارٌ» یا «فُلانَ بْنَ فُلانٍ» و به جای فلان بن فلان اسم میت و پدرش را بگوید. و بعد بگوید: «**اِذا اَتاكَ الْمَلَكانِ الْمُقَرَّبانِ رَسُولَیْنِ مِنْ عِنْدِاللهِ تَبارَكَ وَ تَعالیٰ وَ سَئَلاكَ عَنْ رَبِّكَ وَ عَنْ نَبِیِّكَ وَ عَنْ دینِكَ وَ عَنْ كِتابِكَ وَ عَنْ قِبْلَتِكَ وَ عَنْ اَئِمَّتِكَ فَلا تَخَفْ وَلا تَحْزَنْ وَقُلْ فی جَوابِهِما اَللّٰهُ جَلَّ جَلالُهُ رَبّی وَ مُحَمَّدٌ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نَبِیّی وَالْاِسْلامُ دینی وَ الْقُرْآنُ كِتابی وَالْكَعْبَةُ**

قِبْلَتي وَ اَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلِيُّ بْنُ اَبيطالِبٍ اِمامي وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْمُجْتَبىٰ اِمامي وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الشَّهيدُ بِكَرْبَلاٰءَ اِمامي وَ عَلِيُّ زَيْنُ الْعابِدينَ اِمامي وَمُحَمَّدٌ الباقِرُ اِمامي وَ جَعْفَرٌ الصّادِقُ اِمامي وَ مُوسَى الْكاظِمُ اِمامي وَ عَلِيٌّ الرِّضا اِمامي وَ مُحَمَّدٌ الْجَوادُ اِمامي وَ عَلِيٌّ الْهادي اِمامي وَ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ اِمامي وَالْحُجَّةُ الْمُنْتَظَرُ اِمامي هٰؤُلاٰءِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ اَئِمَّتي وَ سادَتي وَقادَتي وَ شُفَعاٰئي بِهِمْ اَتَوَلّىٰ وَ مِنْ اَعْداٰئِهِمْ اَتَبَرَّءُ فِي الدُّنْيا وَالْاٰخِرَةِ، ثُمَّ اعْلَمْ يا فُلاٰنَ بْنَ فُلاٰنٍ» و به جای **فُلانَ ابْنَ فُلانٍ** اسم میّت و پدرش را بگوید.

و بعد بگوید: «**اَنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ نِعْمَ الرَّبُّ وَ اَنَّ مُحَمَّداً صَلَّى الله عَلَيْهِ وَ آلِهِ نِعْمَ الرَّسُولُ وَ اَنَّ اَميرَ الْمُؤْمِنينَ عَلِيَّ بْنَ اَبي طالِبٍ وَاَوْلاٰدَهُ المَعْصُومينَ الْاَئِمَّةَ الاِثْني عَشَرَ نِعْمَ الْأَئِمَّةُ وَ اَنَّ ما جاٰءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَقٌّ وَ اَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ سُؤالَ مُنْكَرٍ وَ نَكيرٍ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ وَالْبَعْثَ حَقٌّ وَالنُّشُورَ حَقٌّ وَ الصِّراطَ حَقٌّ وَالْميزانَ حَقٌّ وَ تَطايُرَ الْكُتُبِ حَقٌّ وَالْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النّارَ حَقٌّ وَ اَنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ لاٰرَيْبَ فيها وَ اَنَّ اللهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ**» پس بگوید «**اَفَهِمْتَ يا فُلاٰنُ**» و به جای فلان اسم میت را بگوید پس از آن بگوید: «**ثَبَّتَكَ اللهُ بِالْقَوْلِ الثّابِتِ وهَداكَ اللهُ اِلىٰ صِراطٍ مُسْتَقيمٍ، عَرَّفَ اللهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اَوْلِيائِكَ في مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِهِ**» پس بگوید: «**اَللّٰهُمَّ جافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَاصْعَدْ بِرُوحِهِ اِلَيْكَ وَلَقِّهِ مِنْكَ بُرْهاناً اَللّٰهُمَّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ**».

(مسأله ۶۳۶) مستحب است کسی که میت را در قبر می‌گذارد، با طهارت و سربرهنه و پابرهنه باشد، و از طرف پای میت از قبر بیرون بیاید، و غیر از خویشان میت، کسانی که حاضرند، با پشت دست خاک بریزند و بگویند: «انا للّه و انا الیه راجعون». اگر میت زن است کسی که با او محرم می باشد او را در قبر بگذارد، و اگر محرمی نباشد خویشانش او را در قبر بگذارند.

(مسأله ۶۳۷) مستحب است قبر را مربع یا مربع مستطیل بسازند و به اندازۀ چهار انگشت از زمین بلند کنند و نشانه‌ای روی آن بگذارند که اشتباه نشود. و روی قبر آب بپاشند، و بعد از پاشیدن آب کسانی که حاضرند دست‌ها را بر قبر بگذارند و

انگشت‌ها را باز کرده، در خاک فروبرند، و هفت مرتبه سوره ی مبارکه انا أنزلناه را بخوانند، و برای میت طلب آمرزش کنند و این دعا را بخوانند:

«اَللّٰهُمَّ جٰافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَاصْعَدْ اِلَيْكَ روحَهُ وَلَقِّهِ مِنْكَ رِضْواناً وَأَسْكِنْ قَبرَهُ مِنْ رَحْمَتِكَ ماتُغْنِيهِ بِهِ عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ».

(مسأله ۶۳۸) پس از رفتن کسانی که تشییع جنازه کرده‌اند، مستحب است ولّی یا کسی که از طرف ولّی اجازه دارد، دعاهایی راکه دستور داده شده به میت تلقین کند.

(مسأله ۶۳۹) بعد از دفن، مستحب است صاحبان عزا را سرسلامتی دهند ولی اگر مدتی گذشته است که به واسطه ی سرسلامتی دادن مصیبت یادشان می‌آیدترک آن بهتر است، و نیز مستحب است تا سه روز برای اهل میت غذابفرستند، و غذا خوردن نزد آنان و در منزلشان مکروه است.[۱]

(مسأله ۶۴۰) مستحب است انسان در مرگ خویشان، مخصوصاً در مرگ فرزند صبر کند. و هر وقت میت را یاد می‌کند، انا لله و انا الیه راجعون بگوید.وبرای میت قرآن بخواند، و سر قبر پدر و مادر از خداوند حاجت بخواهد، و قبر را محکم بسازد که زود خراب نشود.

(مسأله ۶۴۱) جائز نیست بنابر احتیاط واجب، انسان در مرگ کسی صورت و بدن خود را بخراشد و سیلی بزند. در بعضی موارد جایز می‌باشد چنانکه در مصائب معصومین علیهم السّلام جائز می‌باشد.

(مسأله ۶۴۲) پاره کردن یقه در مرگ غیر پدر و برادر، بنابر احتیاط واجب جائز نیست.و احتیاط مستحب آن است که در مصیبت آنان هم یقه پاره نکند.

۱ـ در وسائل الشیعة، یک باب در این موضوع قرار داده شده است و روایاتی نقل شده است (وسائل الشیعه، ج۲، ص۸۸۹)؛ ولی مستحب است که انسان وصیّت کند به مالی که در عزای او اطعام دهند و غیر صاحبان عزا به این کار اقدام کنند تا کراهت برداشته شود.

(مسأله ۶۴۳) اگر زن در عزای میت صورت خود را بخراشد و خونین کند، یا موی خود را بکند بنابر احتیاط واجب، یک بنده آزاد کند، یا ده فقیر را طعام دهد و یا بپوشاند.و همچنین است، اگر مرد در مرگ زن یا فرزند، یقه یا لباس خود را پاره کند.

(مسأله ۶۴۴) احتیاط واجب آن است که درگریه برمیت، صدا را خیلی بلند نکند.

نماز وحشت

(مسأله ۶۴۵) سزاوار است در شب اول قبر، دو رکعت نماز وحشت برای میت بخوانند و دستور آن این است که، در رکعت اول بعد از حمد یک مرتبه آیة الکرسی و در رکعت دوم بعد از حمد ده مرتبه سورهٔ إنا انزلنا را بخوانند و بعد از سلام نماز بگویند: «**اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ ثَوٰابَهٰا اِلىٰ قَبْرِ فُلاٰن**» و به جای کلمهٔ فلان اسم میّت را بگویند.[1]

(مسأله ۶۴۶) نماز وحشت را در هر موقع از شب اول قبر می‌شود خواند ولی بهتر است در اول شب، بعد از نماز عشاء خوانده شود.

۱ـ و در حدیث نبویّ سید بن طاوس در فلاح السائل از حذیفه بن الیمانی نقل کرده رحم کنید به اموات خودتان به صدقه اگر میسّر نشد دو رکعت نماز بخوانید در رکعت اوّل حمد و دو مرتبه سوره قل هو الله احد و در رکعت دوّم حمد و سورة الهیکم التکاثر ده مرتبه و بعد از سلام می‌گوئی: اللهم صلّ علی محمّد وآل محمّد وابعث ثوابها الی قبر فلان بن فلان و به جای فلان اسم میت را بگویند پس خداوند می‌فرستد هزار ملک و با هر ملک یک لباس و حلّه‌ای است و توسعه می‌یابد قبرش از تنگی تا روز قیامت و آنکه این نماز را می‌خواند خداوند به شمارهٔ آنچه که آفتاب بر او تابد به او حسنات می‌دهد و چهل درجه مقام اورا بالا می‌برد (مستدرك الوسائل باب استحباب صلاة الهديّة وكيفيّتها ج ۱ ص ۴۶۹) و بهتر است که هر دو نماز بـه خـوانـند شب اوّل میّت.

(مسأله ۶۴۷) اگر بخواهند میت را به شهر دوری ببرند، یابه جهت دیگر دفن او تأخیر بیفتد، باید نماز وحشت را تا شب اول قبر او تأخیر بیندازند.

نبش قبر

(مسأله ۶۴۸) نبش قبر مسلمانان، یعنی شکافتن قبر او اگرچه طفل یا دیوانه باشد حرام است، ولی اگر بدنش از بین رفته و خاک شده باشد اشکال ندارد.

(مسأله ۶۴۹) نبش قبر امامزاده‌ها و شهدا و علما و صلحا اگرچه سال‌ها بر آن گذشته باشد حرام است.

(مسأله ۶۵۰) شکافتن قبر در چند مورد حرام نیست:

اول: آن که میت در زمین غصبی دفن شده باشد ومالک زمین راضی نشود که در آن جا بماند.

دوم: آن که کفن یا چیز دیگری که با میت دفن شده غصبی باشد و صاحب آن راضی نشود که در قبر بماند، وهمچنین است اگر چیزی از مال خود میت که بورثه او رسیده با او دفن شده باشد، و ورثهٔ او راضی نشود که آن چیز در قبر بماند، ولی اگر میت وصیت کرده باشد که دعا یا قرآن یا انگشتری را با او دفن کنند، برای بیرون آوردن این‌ها نمی‌توانند قبر را بشکافند.

سوم: آن که شکافتن قبر موجب هتک حرمت نباشد و میت بی غسل یا بی کفن دفن شده باشد یا بفهمند غسلش باطل بوده یا در قبر، او را رو به قبله نگذاشته‌اند.

چهارم: آن که برای ثابت شدن حقی بخواهند بدن میت را ببینند.

پنجم: آن که میت را در جایی که بی احترامی به او است مثل قبرستان کفار یا جایی که کثافت و خاکروبه می‌ریزند دفن کرده باشند.

ششم– آن که برای یک مطلب شرعی که اهمیت آن از شکافتن قبر بیشتر است، قبر را بشکافند مثلاً بخواهند بچه ی زنده را از شکم زن حامله‌ای که دفنش

کرده‌اند بیرون آورند.

هفتم- آن که بترسند درنده‌ای بدن میّت را پاره کند. یا سیل او را ببرد، یا دشمن بیرون آورد.

هشتم- آن که قسمتی از بدن میت را که با او دفن نشده بخواهند دفن کنند ولی احتیاط واجب آن است که آن قسمت از بدن را طوری در قبر بگذارند که بدن میت دیده نشود.

نهم- آن که میت را بخواهند به مشاهد مشرفه منتقل نمایند بخصوص اگر وصیت کرده باشد.

غسل‌های مستحب

(مسأله ۶۵۱) در شرع مقدس اسلام غسل هایی مستحب است و از آن جمله است:

۱ـ غسل جمعه: و وقت آن بعد از اذان صبح است و بهتر آن است که نزدیک ظهر بجا آورده شود، و اگر تا ظهر انجام ندهد بهتر آن است که بدون نیت ادا و قضا تا غروب بجا آورد. و اگر در روز جمعه غسل نکند مستحب است از صبح شنبه تا غروب، قضای آن را بجا آورد. و کسی که می داند در روز جمعه آب پیدا نخواهد کرد می‌تواند روز پنجشنبه غسل را رجاءً انجام دهد، و مستحب است انسان در موقع غسل جمعه بگوید: **اَشْهَدُ اَنْ لاٰاِلٰـهَ اِلاّٰ اللهُ وَحْدَهُ لاٰ شَرِيكَ لَهُ، وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَللّٰـهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْني مِنَ التَّوّابينَ واجْعَلْني مِنَ المُتَطَهِّرينَ**».

۲ـ غسل شب اول و هفدهم و اول شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم و غسل در شب بیست و چهارم ماه رمضان. و غسل شب بیست و چهرم را بقصد رجاء بکند.

۳ـ غسل روز عید فطر و عید قربان، و وقت آن از اذان صبح است تا ظهر اما بعد از ظهر تا غروب به قصد رجاء بیاورند، و بهتر آن است که آن را پیش از نماز عید به جا آورند.

۴ـ غسل شب عید فطر و وقت آن از اول مغرب است تا اذان صبح و بهتر آن است که در اول شب بجا آورده شود.

۵ـ غسل روز هشتم و نهم ذیحجه و در روز نهم بهتر آن است که آن را نزدیک ظهر بجا آورد.

۶ـ غسل کسی که در موقع گرفتن خورشید و ماه، نماز آیات را عمداً نخوانده، در صورتی که تمام ماه و خورشی گرفته باشد.

۷ـ غسل کسی که جایی از بدنش را به بدن میتی که غسل داده‌اند رسانده باشد.

۸ـ غسل احرام.

۹ـ غسل دخول حرم.

۱۰ـ غسل دخول مکه.

۱۱ـ غسل زیارت خانه کعبه.

۱۲ـ غسل دخول کعبه.

۱۳ـ غسل برای نحر و ذبح و حلق.

۱۴ـ غسل داخل شدن مدینهٔ منوره.

۱۵ـ غسل داخل شدن حرم پیغمبر(ص).

۱۶ـ غسل وداع قبر مطهر پیغمبر صلی الله علیه وآله.

۱۷ـ غسل برای مباهله با خصم.

۱۸ـ غسل دادن بچه‌ای که تازه به دنیا آمده.

۱۹ـ غسل برای استخاره.

۲۰ـ غسل برای استسقاء.

۲۱ـ غسل در وقت احتراق آفتاب در کسوف.

۲۲ـ غسل زیارت سیدالشهداء علیه السلام هر چند از دور باشد.

(مسأله ۶۵۲) فقهاء در بیان اغسال مستحبه، اغسال زیادی نقل فرموده‌اند که از جملهٔ آن‌ها این چند غسل است:

۱ـ غسل تمام شب های طاق ماه رمضان و غسل شب های دههٔ آخر آن، و

غسل دیگری در آخر شب بیست و سوم آن.

۲ـ غسل روز بیست و چهارم ذی الحجه.

۳ـ غسل روز عید نوروز و پانزدهم شعبان و نهم و هفدهم ربیع الاول و روز بیست و پنجم ذی القعده.

۴ـ غسل زنی که برای غیر شوهرش بوی خوش استعمال کرده است.

۵ـ غسل کسی که در حال مستی خوابیده.

۶ـ غسل کسی که برای تماشای دار آویخته رفته و آن را دیده باشد، ولی اگر اتفاقاًیا از روی ناچاری نگاهش بیفتد یا مثلاً برای شهادت دادن رفته باشد، غسل مستحب نیست.

۷ـ غسل برای دخول مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله.

۸ـ غسل برای زیارت معصومین علیه السلام از دور یا نزدیک. ولی احوط این است که این غسل‌ها را به قصد رجاء بجا آورند.

(مسأله ۶۵۳) انسان با غسل‌های مستحبی که برای خود انجام داده و در مساله(۶۵۱)ذکر شد، نمی‌تواندکاری که به وضو نیاز دارد، مانند نماز را انجام دهد و باید وضو بگیرد و هم چنین است، غسل هایی که به قصد رجاء به جا آورده می‌شود، از وضو کفایت نمی‌کند.

(مسأله ۶۵۴)اگر چند غسل بر کسی مستحب باشد و به نیت همه یک غسل بجا آورد کافی است.

تیمم

در هفت مورد به جای وضو و غسل باید تیمم کرد:

اوّل از موارد تیمّم

«اول» آن که تهیّهٔ آب به قدر وضو یا غسل ممکن نباشد.

(مسأله ۶۵۵) اگر انسان در آبادی باشد، باید بنابر احتیاط برای تهیه آب

وضو و غسل، به قدری جستجو کند که از پیدا شدن آن ناامید شود، و اگر در بیابان باشد، چنانچه زمین آن پست و بلند یا به جهت زیادی درختان راه آن دشوار است، باید در هریک از چهار طرف به اندازه پرتاب یک تیر قدیمی که با کمان پرتاب می‌کردند در جستجوی آب بروند والا باید در هر طرف به اندازهٔ پرتاب دو تیر جستجو نماید.

(مسأله ۶۵۶) اگر بعضی از چهار طرف هموار و بعض دیگر پست و بلند باشد، در طرفی که هموار است به اندازه ی پرتاب دو تیر و در طرفی که هموار نیست به اندازه ی پرتاب یک تیر جستجو کند.

(مسأله ۶۵۷) در هر طرفی که یقین دارد آب نیست، در آن طرف جستجو لازم نیست.

(مسأله ۶۵۸) کسی که وقت نماز او تنگ نیست، و برای تهیّهٔ آب وقت دارد، اگر یقین دارد در محلی دورتر از مقداری که باید جستجو کند آب هست باید برای تهیّهٔ آب برود، و اگر گمان دارد آب هست، رفتن به آن محل لازم نیست ولی اگر گمان او قوی و به حد اطمینان باشد، باید برای تهیه آب به آن محل برود.

(مسأله ۶۵۹) لازم نیست خود انسان در جستجوی آب برود، بلکه می‌تواند کسی راکه به‌گفتهٔ او اطمینان دارد بفرستد و در این صورت اگر یک نفر از طرف چند نفر برود کافیست.

(مسأله ۶۶۰) اگر احتمال دهد که داخل بار سفر خود، یا در منزل یا در قافله آب هست، بنابر احتیاط باید به قدری جستجو نماید که به نبودن آب یقین کند، یا از پیداکردن آن ناامید شود.

(مسأله ۶۶۱) اگر پیش از وقت نماز جستجو نماید، و آب پیدا نکند و تا وقت نماز همانجا بماند، چنانچه احتمال دهد که آب پیدا می‌کند، احتیاط مستحب آن است که دوباره در جستجوی آب برود.

(مسأله ۶۶۲) اگر بعد از داخل شدن وقت نماز جستجوکند و آب پیدا نکند

و تا وقت نماز دیگر در همان جا بماند، چنانچه احتمال دهد که آب پیدا می‌شود احتیاط مستحب آن است که دوباره در جستجوی آب برود.

(مسأله ۶۶۳) اگر وقت نماز تنگ باشد یا، از دزد و درنده بترسد، یا جستجوی آب به قدری سخت باشد که نتواند تحمل نماید، جستجو لازم نیست.

(مسأله ۶۶۴) اگر در جستجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود، اگرچه معصیت کرده ولی نمازش با تیمم صحیح است.

(مسأله ۶۶۵) کسی که یقین دارد آب پیدا نمی‌کند، چنانچه دنبال آب نرود و با تیمم نماز بخواند، و بعد از نماز بفهمد که اگر جستجو می‌کرد آب پیدا می‌شد، چنانچه وقت وسعت داشته باشد، لازم است وضو گرفته و نماز را اعاده نماید.

(مسأله ۶۶۶) اگر بعد از جستجو، آب پیدا نکند و با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد، در جایی که جستجو کرده آب بوده، در صورتی که وقت باقی باشد باید وضو گرفته و نماز را دوباره بجا آورد.

(مسأله ۶۶۷) کسی که یقین دارد وقت نماز تنگ است، اگر بدون جستجو با تیمم نماز بخواند وبعد از نماز و پیش ازگذشتن وقت بفهمد که برای جستجو وقت داشته، احتیاط واجب آن است که دوباره نمازش را بخواند.

(مسأله ۶۶۸) اگر بعد از داخل شدن وقت نماز، وضو داشته باشد و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند تهیه آب برای او ممکن نیست یا نمی‌تواند وضو بگیرد، چنانچه بتواند وضوی خود را نگهدارد، نباید آن را باطل نماید.

(مسأله ۶۶۹) اگر پیش از وقت نماز وضو داشته باشد، و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند، تهیه ی آب برای او ممکن نیست، چنانچه بتواند وضوی خود را نگهدارد، احتیاط واجب آن است که آن را باطل نکند.

(مسأله ۶۷۰) کسی که فقط به مقدار غسل آب دارد، و می‌داند که اگر آن را بریزد آب پیدا نمی‌کند، چنانچه وقت نماز داخل شده باشد، ریختن آن حرام است، و احتیاط واجب آن است که پیش از وقت نماز هم آن را نریزد.

(**مسأله ۶۷۱**) کسی که می‌داند آب پیدا نمی‌کند، اگر بعد از داخل شدن وقت نماز، وضوی خود را باطل کند، یا آبی که دارد بریزد معصیت کرده، ولی نمازش با تیمم صحیح است، اگرچه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را نیز بخواند.

دوم از موارد تیمم

(**مسأله ۶۷۲**) اگر به واسطهٔ پیری یا ناتوانی، یا ترس از دزد و جانور و مانند این‌ها یا نداشتن وسیله‌ای که آب از چاه بکشد، دسترسی به آب نداشته باشد، باید تیمم کند. و همچنین است اگر تهیه کردن آب یا استعمال آن به قدری مشقت داشته باشد که مردم آن را تحمل نمی‌کنند، ولی در صورت اخیر چنانچه تیمم ننماید و وضو بگیرد وضوی او صحیح است.

(**مسأله ۶۷۳**) اگر برای کشیدن آب از چاه، دلو و ریسمان و مانند این‌ها لازم دارد، و مجبور است بخرد، یاکرایه نماید، اگرچه قیمت آن چند برابر معمول باشد، باید تهیه کند و همچنین است اگر آب را به چندین برابر قیمتش بفروشند، ولی اگر تهیه آن‌ها به قدری پول می‌خواهد که نسبت به حال او ضرر دارد، واجب نیست تهیّهٔ نماید.

(**مسأله ۶۷۴**) اگر ناچار شود که برای تهیه آب قرض کند، باید قرض نماید ولی کسی که می‌داند یاگمان دارد که نمی‌تواند قرض خود را بدهد، واجب نیست قرض کند.

(**مسأله ۶۷۵**) اگر کندن چاه مشقت زیادی ندارد، باید برای تهیه آب، چاه بکند.

(**مسأله ۶۷۶**) اگر کسی مقداری آب، بی منت به او ببخشد باید قبول کند.

سوم از موارد تیمم

(مسأله ۶۷۷) اگر از استعمال آب بر جان خود بترسد یا بترسد، که به واسطهٔ استعمال آن مرض یا عیبی در او پیدا شود، یا مرضش طول بکشد، یا شدید شود یا به سختی معالجه شود، باید تیمم نماید، ولی اگر آب گرم برای او ضرر ندارد، باید با آب گرم وضو بگیرد و در مواردی که غسل لازم است غسل کند.

(مسأله ۶۷۸) لازم نیست یقین کند که آب برای او ضرر دارد، بلکه اگر احتمال ضرر بدهد، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، و از آن احتمال ترس برای او پیدا شود، باید تیمم کند.

(مسأله ۶۷۹) کسی که مبتلا به درد چشم است، و آب برای او ضرر دارد باید تیمم نماید.

(مسأله ۶۸۰) اگر به واسطهٔ یقین یا ترس ضرر، تیمم کند و پیش از نماز بفهمد که آب برایش ضرر ندارد، تیمم او باطل است. و اگر بعد از نماز بفهمد بنابر احتیاط واجب در صورتی که وقت باقی باشد باید دوباره نماز را با وضو یا غسل بخواند، و اگر وقت گذشته قضا ندارد.

(مسأله ۶۸۱) کسی که می‌داند آب برایش ضرر ندارد، چنانچه غسل کند یا وضو بگیرد و بعد بفهمد که آب برای او ضرر داشته، در صورتیکه ضرر به حدی نباشد که اقدام برای آن شرعا حرام است و هم‌چنین شخصی نداند که برای او ضرر دارد، وضو و غسل او صحیح است.

چهارم از موارد تیمم

(مسأله ۶۸۲) هرگاه بترسد که اگر آب را به مصرف وضو، یا غسل برساند دچار زحمت می‌شود باید تیمم نماید، و جواز تیمم به این جهت در سه صورت است.

۱ـ آن که اگر آب را در وضو یا غسل صرف نماید خودش فعلاً یا بعداً به تشنگی که باعث تلف یا مرضش می‌شود یا تحملش مشقت زیادی دارد مبتلا خواهد شد.

۲ـ آن که برکسانی که حفظشان بر او واجب است بترسد که از تشنگی تلف یا بیمار شوند.

۳ـ آن که برغیر خود "چه انسان باشد یا حیوان" بترسد و تلف یا بیماری یا بیتابیشان بر اوگران باشد، و در غیر این سه صورت با داشتن آب تیمم جائز نیست.

(مسأله ۶۸۳) اگر غیر از آب پاکی که برای وضو یا غسل دارد، آب نجسی هم به مقدار آشامیدن خود و کسانی که با او مربوطند داشته باشد، باید آب پاک را برای آشامیدن بگذرد، و با تیمم نماز بخواند، ولی چنانچه آب را برای حیوانش یا بچه نابالغ بخواهد، در مورد حیوان، باید آب نجس را به آن بدهد و با آب پاک وضو و غسل انجام دهد.اما در مورد بچه نابالغ، بنابر احتیاط واجب آب نجس را به او ندهد.

پنجم از موارد تیمم

(مسأله ۶۸۴) کسی که بدن یا لباسش نجس است و کمی آب دارد که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند، برای آب کشیدن بدن یا لباس او نمی‌ماند در این صورت بنابر احتیاط واجب بدن یا لباس را آب بکشد و با تیمم نماز بخواند، ولی اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمم کند، باید آب را به مصرف وضو یا غسل برساند، و با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

ششم از موارد تیمّم

(مسأله ۶۸۵) اگر غیر از آب یا ظرفی که استعمال آن حرام است، آب یا ظرف دیگری ندارد، مثلا آب یا ظرفش غصبی است، و غیر از آن، آب و ظرف

دیگری ندارد، در صورتی که نتواند از آن ظرف غصبی وضـو و غسـل را تـدریجا بگیرد، به جای وضو و غسل تیمم کند.

هفتم از موارد تیمّم

(مسأله ۶۸۶) هرگاه وقت به قدری تنگ باشد که اگر وضو بگیرد، یا غسل کند تمام نماز، یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده می‌شود، باید تیمم کند.

(مسأله ۶۸۷) اگر عمداً نماز را به قدری تأخیر بیندازد که وقت وضو یا غسل نداشته باشد، معصیت کرده، ولی نماز او با تیمم صحیح است، اگـرچـه احـتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را بخواند.

(مسأله ۶۸۸) کسی که شک دارد که اگر وضو یا غسل کند، وقت برای نماز او می‌ماند یا نه، در صورتی که شک در مقدار وقت نباشد، مثلا اگر بداند که وقت نیم ساعت است، ولی نمی‌داند که در این نیم ساعت، می‌تواند، غسل کند یا نه، باید تیمم کند، اما در صورتیکه شک در مقدار وقت باشد، باید وضو یا غسل را انجام دهد.

(مسأله ۶۸۹) کسی که به واسطه ی تنگی وقت تیمم کرده، و بعد از نـماز می‌توانست وضو بگیرد و نگرفت تا آبی که داشته از دستش رفت، در صورتی که وظیفه‌اش تیمم باشد، باید برای نمازهای بعدی دوباره تیمم نماید، اگرچه تـیمم خود را نشکسته باشد.

(مسأله ۶۹۰) کسی که آب دارد، اگر به واسطه ی تنگی وقت با تیمم مشغول نماز شود، و در بین نماز آبی که داشته از دستش برود، چنانچه وظـیفه‌اش تـیمم باشد، احتیاط واجب آن است که برای نمازهای بعدی دوباره تیمم کند.

(مسأله ۶۹۱) اگر انسان بقدری وقت دارد که می‌تواند وضو بگیرد، یا غسل کند، و نماز را بدون کارهای مستحبی آن مثل اقامه و قنوت بخواند، باید غسل کند یا وضو بگیرد، و نماز را بدون کارهای مستحبی آن بجا آورد، بلکه اگر به اندازه سوره

هم وقت ندارد، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون سوره بخواند.

چیزهایی که تیمم به آن‌ها صحیح است

(مسأله ۶۹۲) تیمم به خاک و ریگ و کلوخ و سنگ صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر خاک ممکن باشد به چیز دیگر تیمم نکند، و اگر خاک نباشد با ریگ یا کلوخ و چنانچه ریگ و کلوخ هم نباشد با سنگ تیمم نماید.

(مسأله ۶۹۳) تیمم بر سنگ گچ و سنگ آهک صحیح است، و بنابر احتیاط واجب در حال اختیار به گچ و آهک پخته و آجر پخته و به سنگ معدن مثل سنگ عقیق تیمم ننمایند.

(مسأله ۶۹۴) اگر خاک و ریگ و کلوخ و سنگ پیدا نشود، باید به گردوغباری که در فرش و لباس و مانند اینها است، تیمم نماید، و چنانچه گرد و غبار پیدا نشود، باید به گِل تیمم کند، و در هر دو صورت، احتیاط واجب آن است که در صورت تمکن به یکی از امورگذشته(گچ، آهک، آجر، سنگ معدن)نیز تیمم کند، و اگر غبار و گِل میسر نشد، فقط به یکی از این امور تیمم نماید، و اگر هیچ یک از اینها پیدا نشود، احتیاط واجب آن است که نماز را بدون تیمم بخواند، و واجب است که بعداً قضای آن را بجا آورد.

(مسأله ۶۹۵) اگر بتواند با تکاندن فرش و مانند آن خاک تهیه کند، تیمم به گرد و غبار باطل است، و همچنین اگر بتواند گِل را خشک کند و از آن خاک تهیه نماید، تیمم به گِل باطل می‌باشد.

(مسأله ۶۹۶) کسی که آب ندارد، اگر برف یا یخ داشته باشد، چنانکه ممکن است باید آن را آب کند، و با آن وضو بگیرد یا غسل نماید و اگر ممکن نیست و چیزی هم که تیمم به آن صحیح است ندارد، بنابر احتیاط واجب نماز را بی تیمم بخواند و بعد قضاء هم بکند و احتیاط واجب آن است که با برف یا یخ، اعضاء وضو یا غسل را نمناک کند و اگر این هم ممکن نیست، با یخ یا برف تیمم نماید، و در

وقت نیز نماز را بخواند.

(مسأله ۶۹۷) اگر با خاک و ریگ چیزی مانند کاه که تیمم به آن باطل است مخلوط شود. نمی‌تواند به آن تیمم کند، ولی اگر آن چیز بقدری کم باشد که در خاک یا ریگ از بین رفته حساب شود، تیمم به آن خاک و ریگ صحیح است.

(مسأله ۶۹۸) اگر چیزی ندارد که بر آن تیمم کند، چنانچه ممکن است باید به خریدن و مانند آن، تهیه نماید.

(مسأله ۶۹۹) تیمم به دیوار گلی صحیح است، و احتیاط مستحب آن است که با بودن زمین یا خاک خشک، به زمین یا خاک نمناک تیمم نکند.

(مسأله ۷۰۰) چیزی که بر آن تیمم می‌کند باید پاک باشد، و اگر چیز پاکی که تیمم به آن صحیح است، ندارد بنابر احتیاط نماز را بی تیمم بخواند و بعد قضاء بکند.

(مسأله ۷۰۱) اگر یقین داشته باشد که تیمم به چیزی صحیح است، و به آن تیمم نماید، بعد بفهمد تیمم با آن باطل بوده، نمازهایی را که با آن تیمّم خوانده باید دوباره بخواند.

(مسأله ۷۰۲) چیزی که بر آن تیمم می کند و مکان آن چیز باید غصبی نباشد پس اگر برخاک غصبی تیمم کند، یا خاکی را که مال خود اوست بی اجازه در ملک دیگری بگذارد، و بر آن تیمم کند تیمم او باطل می‌باشد.

(مسأله ۷۰۳) تیمم در فضای غصبی باطل است، پس اگر در ملک خود دست‌ها را به زمین برند و بی اجازه داخل ملک دیگری شود و دست‌ها را به پیشانی بکشد، بنابر احتیاط واجب تیمم او باطل است.

(مسأله ۷۰۴) تیمم به چیز غصبی، یا در فضای غصبی یا بر چیزی که در ملک غصبی است، درحالی که فراموش کرده یا غفلت داشته باشد صحیح است. ولی اگر چیزی را خودش غصب کند و فراموش کند که غصب کرده و بر آن تیمم کند، یا ملکی را غصب نماید و فراموش کند که غصب کرده، و چیزی را که بر آن

تیمم می‌کند در آن ملک بگذارد، یا در فضای آن ملک تیمم نماید حکم او بنابر احتیاط واجب، حکم عامد است.

(مسأله ۷۰۵) کسی که در جای غصبی حبس است، اگر آب و خاک آن هر دو غصبی است، باید با تیمم نماز بخواند.

(مسأله ۷۰۶) چیزی که بر آن تیمم می‌کند، لازم نیست که گردی داشته تا بر روی دست بماند.

(مسأله ۷۰۷) تیمم به زمین گود و خاک جاده و زمین شوره زار که نمک روی آن نگرفته مکروه است، و اگر نمک روی آن راگرفته باشد باطل است.

دستور تیمم بدل از وضو یا غسل

(مسأله ۷۰۸) در تیمم بدل از وضو یا غسل چهار چیز واجب است: «**اول**» نیت «**دوم**» زدن کف دو دست با هم برچیزی که تیمم به آن صحیح است «**سوم**» کشیدن کف هر دو دست به تمام پیشانی و دو طرف آن، از جایی که موی سر می‌روید، تا ابروها و بالای بینی و احتیاطاً باید دست‌ها روی ابروها هم کشیده شود. «**چهارم**» کشیدن کف دست چپ به تمام پشت دست راست و بعد از آن کشیدن کف دست راست به تمام پشت دست چپ.

(مسأله ۷۰۹) احتیاط مستحب آن است که تیمم راکه بدل از وضو باشد به این ترتیب بجا آورد: یک مرتبه دست‌ها را به زمین بزند و به پیشانی و پشت دست‌ها بکشد و یک مرتبه دیگر به زمین بزند و پشت دست‌ها را مسح کند.و در تیمم بدل از غسل، این احتیاط ترک نشود.

احکام تیمم

(مسأله ۷۱۰) اگر مختصری هم از پیشانی یا پشت دست ها را مسح نکند تیمم باطل است، چه عمداً مسح نکند، یا مسأله را نداند، یا فراموش کرده باشد.

ولی دقت زیاد هم لازم نیست، و همین قدر که بگویند تمام پیشانی و پشت دست‌ها مسح شده کافیست.

(مسأله ۷۱۱) برای آن که یقین کند تمام پشت دست را مسح کرده، باید مقدار بالاتر از مچ را هم مسح نماید، ولی مسح بین انگشتان لازم نیست.

(مسأله ۷۱۲) پیشانی و پشت دست‌ها را بنابر احتیاط باید از بالا به پایین مسح نماید، و کارهای آن را باید پشت سرهم به جا آورد، و اگر بین آن‌ها به قدری فاصله دهد، که نگویند تیمم می‌کند باطل است.

(مسأله ۷۱۳) در موقع نیت باید معین کند که تیمم او بدل از غسل است، یا بدل از وضو، و اگر بدل از غسل باشد باید آن غسل را معین نماید، و چنانچه یک تیمم بر او واجب باشد و قصد نماید که وظیفهٔ فعلی خود را انجام دهد، اگرچه در تشخیص اشتباه کند تیممش صحیح است.

(مسأله ۷۱۴) در تیمم، بنابر احتیاط واجب باید پیشانی و کف دست‌ها و پشت دست‌ها، در صورت امکان پاک باشد.

(مسأله ۷۱۵) انسان باید برای تیمم انگشتر را از دست بیرون آورد و اگر در پیشانی یا پشت دست‌ها یا در کف دست‌ها مانعی باشد، مثلاً چیزی به آن‌ها چسبیده باشد برطرف نماید.

(مسأله ۷۱۶) اگر پیشانی یا پشت دست‌ها زخم است، و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسته نمی‌تواند باز کند، باید دست را روی آن بکشد، و نیز اگر کف دست زخم باشد و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسته نتواند باز کند باید دست را با همان پارچه به چیزی که تیمم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دست‌ها بکشد.

(مسأله ۷۱۷) اگر پیشانی و پشت دست‌ها مو داشته باشد اشکال ندارد ولی اگر موی سر روی پیشانی آمده باشد، باید آن را عقب بزند.

(مسأله ۷۱۸) اگر احتمال دهد که در پیشانی و کف دست‌ها یا پشت

دست‌ها مانعی هست، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، باید جستجو نماید تا یقین یا اطمینان کند که مانعی نیست.

(مسأله ۷۱۹) اگر وظیفه ی او تیمم است و نمی تواند تیمم کند، باید نائب بگیرد و کسی که نائب می‌شود، باید او را با دست خود او تیمم دهد، و اگر ممکن نباشد باید نائب دست خود را به چیزی که تیمم به آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دست‌های او بکشد.

(مسأله ۷۲۰) اگر در بین تیمم شک کند که قسمتی از آن را فراموش کرده یا نه، آن قسمت را با آنچه بعد از آن است را به جا آورد.

(مسأله ۷۲۱) اگر بعد از مسح چپ شک کند که درست تیمم کرده یا نه، تیمم او صحیح است و چنانچه شک او در مسح دست چپ باشد، لازم است او را مسح کند، مگر آن‌که در عملی که مشروط به طهارت است داخل شده و یا موالات فوت شده باشد.

(مسأله ۷۲۲) کسی که وظیفه‌اش تیمم است نمی‌تواند پیش از وقت نماز برای نماز تیمم کند، ولی اگر برای کار واجب یا مستحب دیگری تیمم کند و تا وقت نماز عذر او باقی باشد، می‌تواند با همان تیمم نماز بخواند.

(مسأله ۷۲۳) کسی که وظیفه‌اش تیمم است، اگر بداند تا آخر وقت عذر او باقی می‌ماند، در وسعت وقت می‌تواند با تیمم نماز بخواند، ولی اگر بداند تا آخر وقت عذر او برطرف می‌شود، باید صبر کند و با وضو یا غسل نماز بخواند، و نیز اگر امید دارد که عذرش برطرف شود، احتیاط واجب آن است که صبر کند و با وضو یا غسل نماز بخواند، یا در تنگی وقت با تیمم نماز را به جا آورد.

(مسأله ۷۲۴) کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد، یا غسل کند، اگر یقین کند یا احتمال بدهد که عذرش برطرف نمی‌شود، می‌تواند نمازهای قضای خود را با تیمم بخواند، ولی اگر بعداً عذرش برطرف شد، باید دوباره آن‌ها را با وضو یا غسل بجا آورد.

(مسأله ۷۲۵) کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد یا غسل کند، جایز است نمازهای مستحبی را مثل نافله‌های شبانه روز، که وقت معین دارد با تیمم بخواند، ولی اگر احتمال دهد که تا آخر وقت آن‌ها، عذر او برطرف می‌شود احوط آن است که آن‌ها را در اول وقتشان بجا نیاورد.

(مسأله ۷۲۶) کسی که احتیاطاً غسل جبیره‌ای و تیمم نماید، اگر بعد از غسل و تیمم نماز بخواند، و بعد از نماز حدث اصغری از او سر بزند مثلاً بول کند برای نمازهای بعد، بدل از غسل، احتیاطاً تیمم کند و وضو هم بگیرد و چنانچه حدث پیش از نماز باشد، برای آن نماز نیز وضو گرفته و تیمم نماید.

(مسأله ۷۲۷) اگر به واسطه ی نداشتن آب یا عذر دیگری تیمم کند، بعد از برطرف شدن عذر، تیمم او باطل می‌شود.

(مسأله ۸۲۸) چیزهایی که وضو را باطل می‌کند، تیمم بدل از وضو را هم باطل می‌نماید، تیمم بدل از غسل را هم باطل می‌نماید.

(مسأله ۷۲۹) کسی که نمی‌تواند غسل کند، اگرچند غسل بر اوواجب باشد، جائز است یک تیمم بدل از آن‌ها بنماید و احتیاط مستحب آن است که بدل هر یک از آن‌ها یک تیمم نماید.

(مسأله ۷۳۰) کسی که نمی‌تواند غسل کند، اگر بخواهد عملی را که برای آن، غسل واجب است انجام دهد، باید بدل از غسل تیمم نماید و کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد و بخواهد عملی راکه برای آن وضو واجب است انجام دهد، باید بدل از وضو تیمم نماید.

(مسأله ۷۳۱) اگر بدل از غسل جنابت تیمم کند، لازم نیست برای نماز وضو بگیرد. ولی اگر بدل از غسل‌های دیگر تیمم کند، کفایت از وضو نمی‌نماید، پس اگر نتواند وضو بگیرد باید تیمم دیگری هم بدل از وضو بنماید.

(مسأله ۷۳۲) اگر بدل از غسل جنابت تیمم کند و بعد کاری که وضو را باطل می‌کند برای او پیش آید، چنانچه برای نمازهای بعد نتواند غسل کند، بنابر احتیاط

واجب، بدل از غسل، تیمم نماید، و احتیاط واجب آن است که وضو نیز بگیرد.

(مسأله ۷۳۳) کسی که باید برای انجام عملی مثلاً برای خواندن نماز، بدل از وضو و بدل از غسل تیمم کند اگر در تیمم اول، نیت بدل از وضو یا نیت بدل از غسل نماید، و تیمم دوم را به قصد این که وظیفهٔ خود را انجام داده باشد بجا آورد کفایت می‌کند.

(مسأله ۷۳۴) کسی که وظیفه‌اش تیمم است اگر برای کاری تیمم کند، تا تیمم و عذر او باقی است، کارهایی را که باید با وضو یا غسل انجام داد، می‌تواند بجا آورد. ولی اگر عذرش تنگی وقت بوده، یا با داشتن آب، برای نماز میت یا خوابیدن تیمم کرده، فقط کارهایی را که برای آن تیمم نموده می‌تواند انجام دهد.

(مسأله ۷۳۵) در پنج مورد، نمازهایی را که انسان با تیمم خوانده قضا نماید و آن پنج مورد عبارت است:

اول: آن که از استعمال آب ترس داشته و عمدا خود را جنب کرده و با تیمم نماز خوانده است، در این صورت بهتر است که نماز را قضا نماید.

دوم: آن که می‌دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی‌کند و عمدا خود را جنب کرده و با تیمم نماز خوانده است، در این صورت، بهتر است که نماز را قضا نماید.

سوم: آنکه تا آخر وقت عمدا در جستجوی آب نرود و با تیمم نماز بخواند و بعد بفهمد که اگر جستجو می‌کرده آب پیدا می‌شد، در این صورت، بنابر احتیاط نماز را قضا نماید و ترک نشود.

چهارم: آن که عمدا نماز را تاخیر انداخته و در آخر وقت با تیمم نماز خوانده است، در این صورت بنابر احتیاط، نماز را قضا نماید و ترک نشود.

پنجم: آن که می‌دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی‌شود و آبی را که داشته ریخته و با تیمم نماز خوانده است، در این صورت بنابر احتیاط، نماز را قضا نماید و ترک نشود.

احکام نماز

نماز بهترین اعمال دینی است که اگر قبول درگاه خداوند عالم شود، عبادتهای دیگر هم قبول می‌شود و اگر پذیرفته نشود اعمال دیگ هم قبول نمی‌شود و همان طور که اگر انسان در شبانه روز پنج نوبت در نهر آبی شست‌وشو کند، چرک در بدنش نمی‌ماند، نمازهای پنجگانه هم انسان را از گناهان پاک می‌کند و سزاوار است که انسان نماز را در اول وقت بخواند و کسی که نماز را پست و سبک شمارد، مانند کسی است که نماز نمی‌خواند، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: کسی که به نماز اهمیت ندهد و آن را سبک شمارد سزاوار عذاب آخرت است. روزی حضرت در مسجد تشریف داشتند مردی وارد و مشغول نماز شد، و رکوع و سجودش را کاملاً بجا نیاورد، حضرت فرمودند اگر این مرد در حالی که نمازش این طور است از دنیا برود، به دین من از دنیا نرفته است.

پس انسان باید مواظب باشد که به عجله و شتاب زدگی نماز نخواند، و در حال نماز بیاد خدا و با خضوع و خشوع و وقار باشد، و متوجه باشد که با چه کسی سخن می‌گوید و خودرا در مقابل عظمت و بزرگی خداوند عالم، بسیار پست و ناچیز ببیند، و اگر انسان در موقع نماز کاملاً به این مطلب توجه کند، از خود بی‌خبر می‌شود، چنانکه در حال نماز تیر را از پای مبارک امیر المؤمنین علیه‌السلام بیرون کشیدند و آن حضرت متوجه نشدند، و نیز باید نمازگزار توبه و استغفار نماید، و گناهانی را که مانع قبول شدن نماز است مانند حسد، کبر، غیبت، خوردن حرام، آشامیدن مسکرات، و ندادن خمس و زکاة بلکه هر معصیتی را ترک کند. و همچنین سزاوار

است کارهائی را که ثواب نماز را کم می‌کند بجا نیاورد، مثلاً در حال خواب آلودگی و خودداری از بول به نماز نایستد، و در موقع نماز به آسمان نگاه نکند، و کارهائی را که ثواب نماز را زیاد می‌کند بجا آورد، مثلاً انگشتر عقیق به دست کند و لباس پاکیزه بپوشد و شانه و مسواک کند، و خود را خوشبو نماید.

نمازهای واجب

نمازهای واجب شش عدد است: **اول:** نمازهای روزانه؛ **دوم:** نماز آیات؛ **سوم:** نماز میّت؛ **چهارم:** نماز طواف واجب خانه کعبه؛ **پنجم:** نماز قضای پدر که بر پسر بزرگ‌تر واجب است. و بنابر احتیاط واجب، نماز مادر نیز بر او واجب است؛ **ششم:** نمازی که به واسطهٔ اجاره و نذر و قسم و عهد واجب می‌شود. نماز جمعه از نمازهای روزانه محسوب می‌شود، و اگر در زمان غیبت امام (عج)، نماز جمعه بخواند، بنابر احتیاط واجب نماز ظهر را هم بخواند.

نمازهای واجب روزانه

نمازهای واجب روزانه پنج عدد است: ظهر و عصر، هر کدام چهار رکعت. مغرب سه رکعت. عشا، چهار رکعت. صبح، دو رکعت.

(مسأله ۷۳۶) در سفر باید نمازهای چهار رکعتی را با شرائطی که گفته می‌شود دو رکعت خواند.

وقت نماز ظهر و عصر

(مسأله ۷۳۷) اگر چوب یا چیزی مانند آن را ـ که شاخص می‌گویند ـ راست در زمین هموار فرو برند، صبح که خورشید بیرون می‌آید، سایهٔ آن به طرف مغرب می‌افتد و هر چه آفتاب بالا می‌آید این سایه کم می‌شود، و در شهرهای ما در اول

ظهر شرعی[1] به آخرین درجهٔ کمی می‌رسد، و ظهر که گذشت، سایهٔ آن به طرف مشرق بر می‌گردد و هر چه خورشید رو به مغرب می‌رود سایه زیادتر می‌شود، بنابراین وقتی سایه به آخرین درجهٔ کمی رسید و دو مرتبه رو به زیاد شدن گذاشت معلوم می‌شود ظهر شرعی شده است، ولی در بعضی از شهرها مثل مکه که گاهی موقع ظهر سایه به کلی از بین می‌رود، بعد از آن که سایه دوباره پیدا شد، معلوم می‌شود ظهر شده است.

(مسأله ۷۳۸) وقت نماز ظهر و عصر بعد از زوال تا غروب آفتاب است ولی چنانچه نماز عصر را عمداً قبل از نماز ظهر بخواند باطل است، مگر این که از آخر وقت بیش از آوردن یک نماز مجال نباشد، که در این فرض اگر کسی تا این موقع نماز ظهر را نخوانده، نماز ظهر او قضا است، و باید نماز عصر را بخواند، و اگر کسی پیش از این وقت اشتباهاً تمام نماز عصر را پیش از نماز ظهر بخواند نمازش صحیح است، و احوط اینست که آنرا نماز ظهر قرار داده و چهار رکعت دیگر به قصد مافی الذمه بجا آورد.

(مسأله ۷۳۹) اگر پیش از خواندن نماز ظهر، سهواً مشغول نماز عصر شود، و در بین نماز بفهمد اشتباه کرده است، باید نیت را به نماز ظهر برگرداند یعنی نیت کند که آنچه تا حال خوانده‌ام و آنچه را مشغولم و آنچه بعد می‌خوانم همه نماز ظهر باشد، و بعد از آن که نماز را تمام کرد نماز عصر را بخواند.

۱ـ ظهر شرعی عبارت از گذشتن نصف روز است. مثلاً اگر روز، دوازده ساعت باشد پس از گذشتن شش ساعت از طلوع آفتاب ظهر شرعی است و اگر روز سیزده ساعت باشد پس از گذشتن شش ساعت و نیم از طلوع آفتاب ظهر شرعی است و اگر روز یازده ساعت باشد پس از گذشتن پنج ساعت ونیم از طلوع آفتاب ظهر شرعی است و ظهر شرعی که عبارت از گذشتن نصف از طلوع آفتاب تا غروب آن است در بعضی از مواقع سال، چند دقیقه پیش از ساعت دوازده (بساعت ظهر کوک) و گاهی چند دقیقه بعد از ساعت دوازده است.

نماز جمعه و احکام آن

(مسأله ۷۴۰) نماز جمعه مانند نماز صبح دو رکعت است، و امتیازش از نماز صبح این است که دو خطبه در پیش دارد؛ خواندن نماز جمعه جائز است، ولی کفایت از نماز ظهر، در زمان غیبت امام (عج)، نمی‌کند.

(مسأله ۷۴۱) خواندن نماز جمعه چند شرط دارد:

(اول) داخل شدن وقت، و آن عبارت از زوال آفتاب است، و وقتش تا برابر شدن سایهٔ شاخص است با شاخص بنابر أظهر، پس هرگاه تا برابر شدن سایه با شاخص نماز جمعه را تأخیر انداخت، وقتش خارج شده و نماز ظهر را باید بجا آورد.

(دوم) شمارهٔ افراد، و آن هفت نفر است با امام، و هرگاه هفت نفر از مسلمانان جمع نشوند نماز جمعه واجب نمی‌شود. بلی نماز جمعه از پنج نفری که یکی از آنان امام باشد صحیح است.

(سوم) بودن امام، جامع شرائط امامت: از عدالت و غیر آن از چیزهائی که در امام جماعت معتبر است، همچنان که در بحث نماز جماعت خواهد آمد و بدون آن نماز جمعه را نمی‌توان خواند.

و صحیح بودن نماز جمعه چند شرط دارد:

(اول) جماعت بودن، پس فرادی صحیح نیست و هرگاه مأموم قبل از رکوع رکعت دوم نماز جمعه به امام برسد مجزی خواهد بود، و یک رکعت دیگر به او اضافه می‌کند، و اگر در رکوع امام را درک کند، مجزی بودنش مشکل است، و احتیاط ترک نشود.

(دوم) خواندن دو خطبه پیش از نماز: که در خطبهٔ اول حمد و ثنای الهی را گفته و وصیت به تقوی و پرهیزگاری شود و یک سوره از قرآن بخواند، سپس نشسته و برخیزد، و در خطبه دوم باز هم حمد و ثنای الهی را بجا آورده و بر پیغمبر اکرم و

ائمۀ مسلمین صلوات فرستاده، و برای مؤمنین و مؤمنات استغفار (طلب آمرزش) کند. و لازم است خطبه پیش از نماز باشد، پس اگر نماز را پیش از دو خطبه شروع کرد صحیح نخواهد بود و خواندن خطبه پیش از زوال آفتاب جائز نیست. و لازم است کسی که خطبه را می‌خواند هنگام خطبه ایستاده باشد پس هر گاه خطبه را نشسته بخواند صحیح نخواهد بود و فاصله انداختن بین دو خطبه به بنشستن لازم و واجب است، و لازم است که نشستن، مختصر و خفیف باشد، و لازم است امام جماعت و خطیب (کسی که خطبه می‌خواند) یک نفر باشد. واقوی اینست که در خطبه طهارت شرط نیست، اگر چه اشتراط احوط است. و در مقدار واجب از خطبه عربیت (زبان عربی) معتبر است، و در مازاد بر آن معتبر نیست مگر آن که حاضرین زبان عربی را ندانند، که احوط در این صورت در خصوص وصیت به تقوی جمع بین عربیت و زبان حاضرین است.

(سوم) آن که مسافت بین دو نماز جمعه کمتر از یک فرسخ نباشد، پس هر گاه نماز جمعۀ دیگری در مسافت کمتر از یک فرسخ بر پا باشد، و مقارن هم بودند هر دو باطل می‌شوند، و اگر یکی سبقت بر دیگری داشت هر چند به تکبیرة الاحرام باشد، صحیح است و دومی باطل خواهد بود. و اگر پس از برگزاری نماز جمعه، کشف شد که نماز جمعۀ دیگری بر او سابق یا مقارنش در مسافت کمتر از یک فرسخ بر پا شده بوده، بجا آوردن نماز ظهر واجب خواهد بود، و فرقی نیست بین این که این کشف در وقت یا در خارج وقت باشد و بر پا نمودن نماز جمعه در صورتی مانع از نماز جمعۀ دیگر در مسافت مزبور می‌شود که خود صحیح و جامع شرائط باشد، والاّ در مانع بودنش اشکال است، و اقرب مانع نبودن است.

(مسأله ۷۴۲) چند حکم که به نماز جمعه راجع است از این قرار است:

(اوّل) حرف زدن ـ هنگامی که امام مشغول خطبه خواندن است ـ جائز نیست، و فرقی بین عدد معتبر و بین بیشتر از آن نیست.

(دوّم) گوش دادن به دو خطبه بنابر احتیاط واجبست ولی کسانی که معنای

خطبه را نمی‌فهمند گوش دادن بر آنها واجب نیست.

(سوّم) اذان دوم روز جمعه بدعت است، و این همان اذانی است که در عرف اذان سوم نامیده می‌شود.

(چهارم) وقت خطبه امام، ظاهر این است که حضور واجب نباشد.

وقت نماز مغرب و عشاء

(مسأله ۷۴۳) جایز نیست که قبل از این که سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می‌شود، از بالای سر انسان بگذارد، انسان نماز مغرب را به جا بیاورد.

(مسأله ۷۴۴) وقت نماز مغرب و عشاء تا نیمهٔ شب امتداد دارد، ولی نماز عشاء در صورتی که با التفات، قبل از نماز مغرب خوانده شود باطل است مگر این که از وقت بیش از مقدار اداء نماز عشاء نمانده باشد، که در این صورت لازم است نماز عشاء را قبل از نماز مغرب بخواند.

(مسأله ۷۴۵) اگر کسی اشتباهاً نماز عشاء را پیش از نماز مغرب بخواند، و بعد از نماز ملتفت شود، نمازش صحیح است، و باید نماز مغرب را بعد از آن بجا آورد.

(مسأله ۷۴۶) اگر پیش از خواندن نماز مغرب، سهواً مشغول نماز عشاء شود، و در بین نماز بفهمد که اشتباه کرده، چنانچه به رکوع رکعت چهارم نرفته است، باید نیّت را به نماز مغرب برگرداند، و نماز را تمام کند و بعد نماز عشاء را بخواند، و اگر به رکوع رکعت چهارم رفته است، باید نماز را تمام کند و بعد از آن، نماز مغرب را به جا آورد و نمازش صحیح می‌باشد، اگر چه احتیاط آن است که پس از نماز مغرب، نماز عشاء را دوباره بخواند.

(مسأله ۷۴۷) وقت نماز عشاء و مغرب تا وقت صبح امتداد دارد، ولی بعد از نصف شب، تأخیر آن معصیت دارد و احتیاط آن است که بعد از نصف شب تا

وقت صبح، قصد ما فی الذمه باشد.

شب از اوّل غروب تا اول طلوع فجر صادق می‌باشد و در هنگام حساب کردن نصف شب، برای نافله و نماز مغرب و عشاء، لازم است که احتیاط را مراعات کنند و تا اوّل طلوع فجر صادق قرار دهند برای نماز مغرب و عشاء و تا اوّل طلوع آفتاب حساب کنند برای نافلهٔ شب.

(مسأله ۷۴۸) اگر از روی معصیت، یا به واسطهٔ عذری نماز مغرب یا عشاء را تا نصف شب نخواند، بنابر احتیاط واجب، باید تا قبل از اذان صبح بدون این که نیت ادا و قضا کند آن نماز را بجا آورد.

وقت نماز صبح

(مسأله ۷۴۹) نزدیک اذان صبح از طرف مشرق، سفیده‌ای روبه‌بالا حرکت می‌کند که آن را فجر اول گویند، موقعی که آن سفیده پهن شد، فجر دوم، و اول وقت نماز صبح است. و آخر وقت نماز صبح موقعی است که آفتاب بیرون می‌آید.

احکام وقت نماز

(مسأله ۷۵۰) موقعی انسان می‌تواند مشغول نماز شود که یقین کند، وقت نماز داخل شده است، یا دو مرد عادل به داخل شدن وقت خبر دهند. بلکه به اذان شخصی که وقت شناس و مورد اطمینان باشد یا به خبر دادن او در صورتیکه ازگفته او اطمینان حاصل شود، نیز می‌توان اکتفاء کرد.

(مسأله ۷۵۱) اگر به واسطهٔ ابر یا غبار، نتواند در اول وقت نماز، به داخل شدن وقت یقین کند، چنانچه گمان داشته باشد که وقت داخل شده، می‌تواند مشغول نماز شود، ولی در چیزهائی که نسبت به شناختن وقت، مانع شخصی باشد مثل نابینائی و در زندان بودن، احتیاط واجب آن است که نماز را تأخیر بیندازد تا یقین یا اطمینان کند که وقت داخل شده است.

(مسأله ۷۵۲) اگر به یکی از راه‌های گذشته برای انسان ثابت شود که وقت نماز شده و مشغول نماز شود، و در بین نماز بفهمد که هنوز وقت داخل نشده، نماز او باطل است. و همچنین اگر بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را پیش از وقت خوانده است، نماز او باطل است. اگر در بین نماز بفهمد وقت داخل شده، یا بعد از نماز بفهمد که در بین نماز، وقت داخل شده بود، اعادهٔ نماز واجب نیست ولی احتیاط مستحب آن است که نماز را اعاده کند.

(مسأله ۷۵۳) اگر انسان ملتفت نباشد که باید با یقین به داخل شدن وقت، مشغول نماز شود، چنانچه بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را در وقت خوانده، نماز او صحیح است، و اگر بفهمد نماز را پیش از وقت خوانده یا نفهمد که در وقت خوانده یا پیش از وقت، نمازش باطل است، بلکه اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز، وقت داخل شده است. باید دوباره آن نماز را بخواند.

(مسأله ۷۵۴) اگر یقین کند وقت داخل شده و مشغول نماز شود، و در بین نماز شک کند که وقت داخل شده یا نه، نماز او باطل است. ولی اگر در بین نماز یقین داشته باشد که وقت داخل شده، و شک کند که آنچه از نماز خوانده در وقت بوده یا نه، نمازش صحیح است.

(مسأله ۷۵۵) اگر وقت نماز به قدری تنگ است، که به واسطهٔ بجا آوردن بعضی ازکارهای مستحبّی نماز، مقداری از آن، بعد از وقت خوانده می‌شود باید آن مستحب را بجا نیاورد. مثلاً اگر به واسطهٔ خواندن قنوت مقداری از نماز بعد از وقت خوانده می‌شود، باید قنوت را نخواند.

(مسأله ۷۵۶) کسی که به اندازهٔ خواندن یک رکعت نماز وقت دارد، باید نماز را به نیت ادا بخواند، ولی نباید عمداً نماز را تا این وقت تأخیر بیندازد.

(مسأله ۷۵۷) کسی که مسافر نیست، اگر تا غروب آفتاب به اندازهٔ خواندن پنج رکعت نماز، وقت دارد، باید هر دو نماز ظهر و عصر را بخواند، و اگر کمتر از آن وقت دارد، باید فقط نماز عصر را بخواند، و بعداً نماز ظهر را قضا کند. و همچنین

اگر تا نصف شب به اندازهٔ خواندن پنج رکعت وقت دارد، باید نماز مغرب و عشاء را بخواند و اگر کمتر از آن وقت دارد، نماز مغرب را بخواند و بعد عشاء را بخواند و به قصد ما فی الذمه بخواند، یعنی قصد اداء و قضاء نکند.

(مسأله ۷۵۸) کسی که مسافر است، اگر تا غروب آفتاب به اندازه خواندن سه رکعت نماز، وقت دارد، باید نماز ظهر و عصر را بخواند، و اگر کمتر وقت دارد، باید فقط عصر را بخواند و بعداً نماز ظهر را قضاء کند؛ و اگر تا نصف شب به اندازهٔ خواندن چهار رکعت نماز وقت دارد، باید نماز مغرب و عشاء را بخواند. و اگر کمتر وقت دارد، باید اول مغرب را بخواند و بعد عشاء را بخواند و نیت قضاء و اداء نکند، بلکه به قصد ما فی الذمه بخواند.

(مسأله ۷۵۹) مستحب است انسان نماز را در اول وقت آن بخواند و راجع به آن خیلی سفارش شده است و هر چه به اول وقت نزدیک‌تر باشد بهتر است مگر آن که تأخیر آن از جهتی بهتر باشد، مثلاً صبر کند که نماز را به جماعت بخواند.

(مسأله ۷۶۰) هر گاه انسان عذری دارد که اگر بخواهد در اول وقت نماز را بخواند، ناچار است با تیمم نماز را بخواند، چنانچه بداند عذر او تا آخر وقت باقی است، می‌تواند در اول وقت نماز را بخواند ولی اگر احتمال دهد که عذر او از بین می‌رود، باید صبر کند تا عذرش بر طرف شود و چنانچه عذر او بر طرف نشد، در آخر وقت نماز را بخواند، و لازم نیست به قدری صبر کند که فقط بتواند کارهای واجب نماز را انجام دهد بلکه اگر برای مستحبات نماز نیز مانند اذان و اقامه و قنوت، اگر وقت دارد می‌تواند تیمم کند و نماز را با مستحبات آن بجا آورد و در عذرهای دیگر غیر از موارد تیمم، اگر احتمال بدهد که عذر او باقی باشد جایز است که در اوّل وقت، نماز را بخواند، ولی چنانچه در اثناء وقت عذرش بر طرف گردد، لازم است اعاده نماید.

(مسأله ۷۶۱) کسی که مسائل نماز و شکیات و سهویات را نمی‌داند و احتمال می‌دهد که یکی از اینها در نماز پیش آید، باید برای یادگرفتن اینها نماز را از

اول وقت تأخیر بیندازد، ولی اگر اطمینان دارد که نماز را به طور صحیح تمام می‌کند، می‌تواند در اول وقت مشغول نماز شود، پس اگر در نماز، مسأله‌ای که حکم آن را نمی‌داند پیش نیاید، نماز او صحیح است، و اگر مسأله‌ای که حکم آن را نمی‌داند پیش آید جایز است به یکی از دو طرفی که احتمال می‌دهد عمل نماید و نماز را تمام کند ولی بعد از نماز باید مسأله را بپرسد که اگر نمازش باطل بوده، دوباره بخواند، و اگر صحیح بوده، اعاده لازم نیست.

(مسأله ۷۶۲) اگر وقت نماز وسعت دارد و طلبکار هم طلب خود را مطالبه می‌کند، در صورتی که ممکن است، باید اول قرض خود را بدهد، بعد نماز را بخواند، و همچنین است اگر کار واجب دیگری که باید فوراً آن را بجا آورد پیش آید، مثلاً ببیند مسجد نجس است، باید اول مسجد را تطهیر کند، بعد نماز را بخواند، و چنانچه در هر دو صورت، اول نماز را بخواند معصیت کرده، ولی نماز او صحیح است.

نمازهائی که باید به ترتیب خوانده شود

(مسأله ۷۶۳) انسان باید نماز عصر را بعد از نماز ظهر، و نماز عشاء را بعد از نماز مغرب بخواند و اگر عمداً نماز عصر را پیش از نماز ظهر، و نماز عشاء را پیش از نماز مغرب بخواند باطل است.

(مسأله ۷۶۴) اگر به نیت نماز ظهر مشغول نماز شود، و در بین نماز یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده است، نمی‌تواند نیت را به نماز عصر برگرداند، بلکه باید نماز را بشکند و نماز عصر را بخواند، و همینطور است در نماز مغرب و عشاء.

(مسأله ۷۶۵) اگر در بین نماز عصر یقین کند که نماز ظهر را نخوانده است و نیت را به نماز ظهر برگرداند، چنانچه یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده بوده، باید نیت را به نماز عصر برگرداند و نماز را تمام کند.

(مسأله ۷۶۶) اگر در بین نماز عصر شک کند که نماز ظهر را خوانده یا نه،

باید نیت را به نماز ظهر برگرداند، ولی اگر وقت به قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز، آفتاب غروب می‌کند و برای یک رکعت از نماز هم مجال نیست باید به نیت نماز عصر، نماز را تمام کند.

(مسأله ۷۶۷) اگر در نماز عشاء، پیش از رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه، باید نیت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را سه رکعتی تمام کند و بعد نماز عشاء را بخواند، این فرض، در جایی که تا نصف شب، وقت کم باشد نیز جائز است، چون ذکر کردیم که وقت نماز مغرب و عشاء تا وقت صبح است، لکن تاخیر پس از نصف شب معصیت است.

(مسأله ۷۶۸) اگر در نماز عشاء بعد از رسیدن به رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه، چنانچه وقت کم است، باید نماز عشاء را تمام کند و اگر به مقدار پنج رکعت وقت باشد، باید نماز را بر هم زند و نماز مغرب و عشا را بخواند.

(مسأله ۷۶۹) اگر انسان نمازی را که خوانده احتیاطا دوباره بخواند و در بین نماز یادش بیاید نمازی را که باید پیش از آن بخواند نخوانده است، نمی‌تواند نیت را به آن نماز برگرداند: مثلا موقعی که نماز عصر را احتیاطا می‌خواند، اگر یادش بیاید نماز ظهر را نخوانده است، نمی‌تواند نیت را به نماز ظهر برگرداند.

(مسأله ۷۷۰) برگرداندن نیت از قضا به نماز اداء، و از نماز مستحب به نماز واجب، جایز نیست.

(مسأله ۷۷۱) اگر وقت نماز اداء وسعت داشته باشد، انسان می‌تواند در بین نماز، نیت را به نماز قضا برگرداند، ولی باید برگرداندن نیت به نماز قضاء، ممکن باشد، مثلا اگر مشغول نماز ظهر است، در صورتی می‌تواند نیت را به قضای صبح برگرداند که داخل رکوع رکعت سوم نشده باشد. این مسأله در صورتی جائز است که در هنگام شروع به نماز اداء ـ مثل نماز ظهر ـ غافل باشد از نماز قضاء ـ مثل نماز صبح ـ اما در صورتیکه علم به نماز قضاء دارد و بعد شروع به خواندن نماز اداء

بکند، برگرداندن نیت به نماز قضاء، محل تامل است.

نمازهای مستحب

(مسأله ۷۷۲) نمازهای مستحبی زیاد است و آنها را نافله گویند، و بین نمازهای مستحبی، به خواندن نافله‌های شبانه روزی، بیشتر سفارش شده، و آنها در غیر روز جمعه، سی و چهار رکعت هستند، که هشت رکعت آن نافله ظهر و هشت رکعت، نافله عصر، و چهار رکعت نافله مغرب، و دو رکعت نافله عشاء، و یازده رکعت نافله شب و دو رکعت نافله صبح می‌باشد. و چون نافله عشاء را بنابر احتیاط مستحب باید نشسته بخواند، یک رکعت حساب می‌شود. ولی در روز جمعه بر شانزده رکعت نافله ظهر و عصر، چهار رکعت اضافه می‌شود و بهتر آن است که تمام بیست رکعت را پیش از زوال به جا آورد.

(مسأله ۷۷۳) از یازده رکعت نافله شب، هشت رکعت آن باید به نیّت نافله شب، و دو رکعت آن به نیّت نماز شفع، و یک رکعت آن به نیّت نماز وتر خوانده شود و دستور کامل نافله شب در کتابهای دعاگفته شده است.

(مسأله ۷۷۴) نمازهای نافله را میشود نشسته خواند، ولی بهتر است دو رکعت نماز نافله نشسته را یک رکعت حساب کند، مثلا کسیکه میخواهد نافله ظهر را که هشت رکعت است نشسته بخواند، بهتر است شانزده رکعت بخواند، و اگر میخواهد نماز وتر را نشسته بخواند، دو نماز یک رکعتی نشسته بخواند.

(مسأله ۷۷۵) نافلهٔ ظهر و عصر را در سفر نباید خواند، و نافلهٔ عشاء چنانچه بقصد رجاء خوانده شود مانعی ندارد.

وقت نافله‌های یومیه

(مسأله ۷۷۶) نافله نماز ظهر پیش از نماز ظهر خوانده می‌شود، و وقت فضیلت آن از اول ظهر است تا موقعی که آن مقدار از سایه شاخص که بعد از ظهر

پیدا می‌شود، به اندازهٔ دو هفتم آن شود، مثلا اگر درازای شاخص هفت وجب باشد، هر وقت مقدار سایه‌ای که بعد از ظهر پیدا می‌شود به دو وجب رسید، آخر وقت نافله ظهر است.

(مسأله ۷۷۷) نافلهٔ عصر پیش از نماز عصر خوانده می‌شود، و وقت فضیلت آن تا موقعی است که آن مقدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می‌شود، به چهار هفتم آن برسد. و چنانچه بخواهد نافله ظهر یا نافلهٔ عصر را بعد از وقت آنها بخواند، باید نافله ظهر را بعد از نماز ظهر و نافله عصر را بعد از نماز عصر بخواند، و بنابر احتیاط واجب نیت ادا و قضا نکند.

(مسأله ۷۷۸) وقت فضیلت نافلهٔ مغرب بعد از تمام شدن نماز مغرب است تا وقتی که سرخی طرف مغرب که بعد از غروب کردن آفتاب در آسمان پیدا می‌شود از بین برود.

(مسأله ۷۷۹) وقت نافله عشاء، بعد از تمام شدن نماز عشاء تا صبح امتداد دارد و بهتر است بعد از نماز عشاء، بلافاصله خوانده شود.

(مسأله ۷۸۰) نافلهٔ صبح پیش از نماز صبح خوانده می‌شود، و وقت فضیلت آن بعد از فجر اول است تا وقتی که سرخی طرف مشرق پیدا شود. و نشانهٔ فجر اول در وقت نماز صبح گفته شد. و ممکن است نافلهٔ صبح را بعد از نافلهٔ شب بلافاصله بخوانند.

(مسأله ۷۸۱) وقت نافلهٔ شب از نصف شب است تا اذان صبح، و بهتر آن است که نزدیک اذان صبح خوانده شود.

(مسأله ۷۸۲) مسافر و کسی که برای او سخت است نافلهٔ شب را بعد از نصف شب بخواند می‌تواند آن را در اول شب بجا آورد و بهتر است که نیت تعجیل کند و نه نیت اداء.

نماز غفیله

(مسأله ۷۸۳) نماز غفیله از نمازهای مستحبی مشهور است که بین نماز مغرب و عشاء خوانده می‌شود. و وقت آن بنابر احتیاط پیش از آن است که سرخی طرف مغرب از بین برود. و در رکعت اول آن، بعد از حمد باید به جای سوره، این آیه را بخوانند:

وَذَا ٱلنُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ أَن لَن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَاتِ أَن لاَّ إِلٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ ٱلْغَمِّ وَكَذٰلِكَ نُنْجِي ٱلْمُؤْمِنِينَ

و در رکعت دوم بعد از حمد به جای سوره این آیه را بخوانند:

وَعِندَهُ مَفَاتِحُ ٱلْغَيْبِ لاَ يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلاَ حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ ٱلْأَرْضِ وَلاَ رَطْبٍ وَلاَ يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

و در قنوت آن بگویند:

اَللّٰهُمَّ اِنّی أسئَلُكَ بِمَفاتِحِ الغَيبِ الّتِی لایعلمها إلاّ انتَ أن تُصَلِّی عَلی مُحمَّدٍ وَآلِ مُحمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بی کذا وکذا. وبه جای کلمه کذا و کذا حاجتهای خود را بگویند و بعد بگویند:

اَللّٰهُمَّ أنتَ وَلِیُّ نِعمَتِی وَالقادِرُ عَلی طَلِبَتِی تَعلَمُ حاجَتِی فَأسألُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلیهِ وَعَلَهِمُ السّلام لَمّا قَضیتَها لِی.

احکام قبله

(مسأله ۷۸۴) خانهٔ کعبه که در مکهٔ معظمه می‌باشد قبله است، و باید روبروی آن نماز خواند، ولی کسی که دور است، اگر طوری بایستد که بگویند رو به قبله نماز می‌خواند کافیست. و همچنین است کارهای دیگر ـ مانند سر بریدن حیوانات ـ که باید رو به قبله انجام گیرد.

(مسأله ۷۸۵) کسی که نماز واجب را ایستاده می‌خواند، باید صورت و سینه و شکم او رو به قبله باشد، و احتیاط مستحب آن است که انگشتان پای او هم رو به قبله باشد.

(مسأله ۷۸۶) کسی که باید نشسته نماز بخواند، باید در موقع نماز، صورت و سینه و شکم او، رو به قبله باشد.

(مسأله ۷۸۷) کسی که نمی‌تواند نشسته نماز بخواند، باید در حال نماز به پهلوی راست طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد، و اگر ممکن نیست باید به پهلوی چپ طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد، و اگر این را هم نتواند باید به پشت بخوابد به طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

(مسأله ۷۸۸) نماز احتیاط و سجده و تشهد فراموش شده را باید رو به قبله به جا آورد و بنابر احتیاط واجب سجده سهو را نیز رو به قبله به جا آورد.

(مسأله ۷۸۹) نماز مستحبی را می‌شود در حال راه رفتن و سواری خواند و اگر انسان در این دو حال نماز مستحبی بخواند، لازم نیست رو به قبله باشد.

(مسأله ۷۹۰) کسی که می‌خواهد نماز بخواند، باید برای پیدا کردن قبله کوشش نماید، تا یقین یا چیزی که در حکم یقین است پیدا کند که قبله کدام طرف است، و اگر نتواند باید به گمانی که از محراب مسجد مسلمانان یا قبرهای آنان یااز راههای دیگر پیدا می‌شود عمل نماید، حتی اگر از گفته فاسق یاکافری که به واسطه قواعد علمی قبله را می‌شناسد گمان به قبله پیدا کند کافیست.

(مسأله ۷۹۱) کسی که گمان به قبله دارد، اگر بتواند گمان قویتری پیدا کند نمی‌تواند به گمان خود عمل نماید. مثلا اگر میهمان از گفته صاحب خانه گمان به قبله پیدا کند، ولی بتواند از راه دیگر گمان قویتری پیدا کند. نباید به حرف او عمل نماید.

(مسأله ۷۹۲) اگر برای پیدا کردن قبله وسیله‌ای ندارد یا با اینکه کوشش کرده، گمانش به طرفی نمی‌رود، احتیاط واجب آن است که چنانچه وقت نماز

وسعت دارد، چهار نماز به چهار طرف بخواند.

(مسأله ۷۹۳) اگر یقین یا گمان کند که قبله در یکی از دو طرف است باید به هر دو طرف نماز بخواند.

(مسأله ۷۹۴) کسی که بخواهد به چند طرف نماز بخواند، اگر بخواهد دو نماز بخواند که مثل نماز ظهر و عصر باید یکی بعد از دیگری خوانده شود، احتیاط مستحب آن است که نماز اول را به آن چند طرف بخواند بعد نماز دوم را شروع کند.

(مسأله ۷۹۵) کسی که یقین به قبله ندارد، اگر بخواهد غیر از نماز کاری کند که باید رو به قبله انجام دهد، مثلا بخواهد سر حیوانی را ببرد، باید به گمان عمل کند و اگر گمان ممکن نیست و هم چنین در حالی باشد که اضطرار به کشتن آن حیوان داشته باشد اگر چه اضطرار ناشی از ترس مردن حیوان باشد، به هر طرف که انجام دهد صحیح است.

پوشانیدن بدن در نماز

(مسأله ۷۹۶) مرد باید در حال نماز اگر چه کسی او را نمی‌بیند، عورتین خود را بپوشاند، و بهتر آن است که از ناف تا زانو را هم بپوشاند.

(مسأله ۷۹۷) زن باید در موقع نماز، تمام بدن حتی سر و موی خود را بپوشاند، و احتیاط آن است که پوشاندن کف پاها ترک نشود، ولی پوشاندن صورت به مقداری که در وضو شسته می‌شود و دست‌ها تا مچ و روی پاها تا مچ پا لازم نیست. اما برای آن که واجب پوشانده شود، باید مقداری از اطراف صورت و قدری پایین‌تر از مچها را هم بپوشاند تا یقین حاصل شود.

(مسأله ۷۹۸) موقعی که انسان قضای سجدهٔ فراموش شده یا تشهد فراموش شده را به جا می‌آورد، باید خود را مثل موقع نماز بپوشاند و احتیاط واجب آن است که در موقع به جا آوردن سجدهٔ سهو نیز خود را بپوشاند.

(مسأله ۷۹۹) اگر انسان عمدا از روی تقصیر، عورتش را در نماز نپوشاند،

نمازش باطل است و اگر از روی ندانستن مساله باشد، احتیاط واجب آن است که نمازش را اعاده و یا قضاء کند.

(مسأله ۸۰۰) اگر شخصی در بین نماز بفهمد که عورت او پیدا است، اظهر این است که نمازش صحیح است، ولی احتیاط آن است که اعاده نماید، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در نماز عورت او پیدا بوده، نمازش صحیح است و هم چنین اگر در اثناء نماز بفهمد که قبلا پیدا بوده و فعلا پوشیده است، نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۰۱) اگر لباس در حال ایستادن عورت را می‌پوشاند، ولی ممکن است در حال دیگر، مثلا در حال رکوع و سجود نپوشاند، چنانچه موقعی که عورت او پیدا می‌شود، به وسیله‌ای آن را بپوشاند، نماز او صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که با آن لباس نماز نخواند.

(مسأله ۸۰۲) انسان موقعی که پوشاک ندارد می‌تواند در نماز، خود را با علف و برگ درختان بپوشاند.

(مسأله ۸۰۳) انسان در حال ناچاری می‌تواند در نماز، خود را با گل بپوشاند.

(مسأله ۸۰۴) اگر چیزی ندارد که در نماز خود را با آن بپوشاند، چنانچه احتمال دهد که پیدا می‌کند، بهتر آن است که نماز خود را تأخیر بیندازد، و اگر چیزی پیدا نکرد، در آخر وقت مطابق وظیفه‌اش نماز را بخواند.

(مسأله ۸۰۵) کسی که می‌خواهد نماز بخواند، اگر برای پوشاندن خود حتی برگ درخت و علف و گل و لجن نداشته باشد، و احتمال ندهد که تا آخر وقت چیزی پیدا کند که خود را با آن بپوشاند، در صورتی که احتمال بدهد که نامحرم او را می‌بیند، باید نشسته نماز بخواند، و اگر اطمینان دارد که نامحرم او را نمی‌بیند، ایستاده نماز بخواند، و بنابر احتیاط دست را بر عورت خود بگذارد، و در هر دو حال، رکوع و سجود را با اشاره بجا آورد، و بنابر احتیاط استحبابی اشاره سجود را بیشتر نماید.

شرائط لباس نمازگزار

(مسأله ۸۰۶) لباس نمازگزار شش شرط دارد: «اول» آن که پاک باشد. «دوم» آن که مباح باشد. «سوم» آن که از اجزاء مردار نباشد. «چهارم» آن که از حیوان حرام گوشت نباشد. «پنجم و ششم» آن که اگر نمازگزار مرد است، لباس او ابریشم خالص و طلا بافت نباشد. و تفصیل اینها در مسائل آینده گفته می‌شود.

(مسأله ۸۰۷) «شرط اول»: لباس نمازگزار باید پاک باشد، و اگر کسی در حال اختیار، با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل است.

(مسأله ۸۰۸) کسی که نمی‌داند ـ چه از روی تقصیر و یا از غیر تقصیر ـ که با بدن و لباس نجس، نماز باطل است، اگر با بدن و یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل می‌شود.

(مسأله ۸۰۹) اگر به واسطه ندانستن مساله ـ از روی تقصیر و یا غیر تقصیر ـ چیز نجس را نداند که نجس است، مثلاً نداند که عرق کافر نجس است، و با آن نماز بخواند، نمازش باطل است.

(مسأله ۸۱۰) اگر نداند که بدن یا لباسش نجس است و بعد از نماز بفهمد نجس بوده، نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۱۱) اگر فراموش کند که بدن یا لباسش نجس است، و در بین نماز یا بعد از آن یادش بیاید، نماز را دوباره بخواند، و اگر وقت گذشته باشد، قضا نماید.

(مسأله ۸۱۲) کسی که در وسعت وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز بدن یا لباسش نجس شود، و پیش از آنکه چیزی از نماز را با نجاست بخواند، ملتفت شود که نجس شده یا بفهمد بدن یا لباسش نجس است، و شک کند که همان وقت نجس شده، یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن یا لباس، یا عوض کردن لباس یا بیرون آوردن آن، نماز را بهم نمی‌زند، در بین نماز بدن یا لباس را آب بکشد، یا لباس را عوض نماید، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده، لباس

را بیرون آورد. ولی چنانچه طوری باشد که اگر بدن یا لباس را آب بکشد، یا لباس راعوض کند یا بیرون آورد، نماز بهم می‌خورد یا اگر لباس را بیرون آورد برهنه می‌ماند، باید نماز را بشکند و با بدن و لباس پاک نماز بخواند.

(مسأله ۸۱۳) کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز لباس او نجس شود، و پیش از آن‌که چیزی از نماز را با نجاست بخواند، بفهمد که نجس شده یا بفهمد که لباس او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یاز پیش نجس شده، در صورتی که آب کشیدن یا عوض کردن یا بیرون آوردن لباس، نماز را بهم نمی‌زند، و می‌تواند لباس را بیرون آورد باید لباس را آب بکشد یا عوض کند، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده لباس را بیرون آورد و نماز را تمام کند، اما اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده و لباس را هم نمی‌تواند آب بکشد یا عوض کند، باید با همان لباس نجس نماز را تمام کند.

(مسأله ۸۱۴) کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز بدن او نجس شود، و پیش از آن‌که چیزی از نماز را با نجاست بخواند، ملتفت شود که نجس شده، یا بفهمد بدن او نجس است و شک کند که همان وقت نجس شده یا از پیش نجس بوده، در صورتی که آب کشیدن بدن نماز را بهم نمی‌زند، بدن را آب بکشد و اگر نماز را بهم می‌زند، باید با همان حال نماز را تمام کند، و نماز او صحیح است.

(مسأله ۸۱۵) کسی که در پاک بودن بدن یا لباس خود شک دارد، چنانچه نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که بدن یا لباسش نجس بوده، نماز او صحیح است.

(مسأله ۸۱۶) اگر لباس را آب بکشد و یقین کند که پاک شده است و با آن نماز بخواند، و بعد از نماز بفهمد پاک نشده، نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۱۷) اگر خونی در بدن یا لباس خود ببیند و یقین کند که از خونهای نجس نیست، مثلا یقین کند که خون پشه است، چنانچه بعد از نماز بفهمد از خونهائی بوده که نمی‌شود با آن نماز خواند، نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۱۸) اگر یقین کند خونی که در بدن یا لباس او است خون نجسی است که نماز با آن صحیح است، مثلا یقین کند خون زخم و دمل است چنانچه بعد از نماز بفهمد خونی بوده که نماز با آن باطل است، نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۱۹) اگر نجس بودن چیزی را فراموش کند و بدن یا لباسش با رطوبت به آن برسد، و در حال فراموشی نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید نمازش صحیح است. ولی اگر بدنش با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و بدون این که خود را آب بکشد، غسل کند و نماز بخواند، غسل و نمازش باطل است. مگر این که طوری باشد که با غسل نمودن، بدن نیز پاک شود، و نیز اگر جائی از اعضاء وضو با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و پیش از آن که آنجا را آب بکشد، وضو بگیرد و نماز بخواند، وضو و نمازش باطل می‌باشد، مگر این که طوری باشد که با وضو گرفتن، اعضاء وضو نیز پاک شود.

(مسأله ۸۲۰) کسی که یک لباس دارد، اگر بدن و لباسش نجس شود و به اندازهٔ آب کشیدن یکی از آنها آب داشته باشد، اُولیٰ این است که بدن را آب کشیده و با لباس نجس نماز بخواند، و هم‌چنین جائز است که لباس را آب کشیده و با بدن نجس نماز بخواند، ولی در صورتی که نجاست یکی از آنها بیشتر باشد، لازم است آن را آب بکشد.

(مسأله ۸۲۱) کسی که غیر از لباس نجس، لباس دیگری ندارد، باید با لباس نجس نماز بخواند و نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۲۲) کسی که دو لباس دارد، اگر بداند یکی از آنها نجس است و نداند کدام یک از آنها نجس است، چنانچه وقت دارد، باید با هر دو لباس نماز بخواند، مثلاً اگر می‌خواهد نماز ظهر و عصر بخواند، باید با هر کدام یک نماز ظهر و یک نماز عصر بخواند، ولی اگر وقت تنگ است، با هر کدام نماز بخواند کافی است.

(مسأله ۸۲۳) «شرط دوم»: لباس نمازگزار باید مباح باشد، و کسی که می‌داند

پوشیدن لباس غصبی حرام است و یا اینکه حکم مسأله را نمی‌داند، چه مقصّر باشد ـ یعنی از روی تقصیر، حکم مسأله را نمی‌داند ـ و چه قاصر باشد ـ یعنی جهل او به حکم مسأله از روی تقصیر نباشد ـ در صورتیکه با لباس غصبی نماز بخوانند، نمازشان باطل است. و چیزهایی که نمازگزار نپوشیده و همراه خود دارد، مانند دستمال بزرگ یا لنگی که در جیب گذاشته می‌شود، اگر چه ساتر عورت باشند، و هم‌چنین چیزهایی که نمی‌توان عورت را با آنها پوشانید و هم‌چنین چیزهایی که پوشیده، لکن ساتر عورت، چیز دیگری که مباح است می‌باشد، در صورتیکه این‌ها مباح نباشند، بنابر احتیاط واجب، ترک شوند.

(مسأله ۸۲۴) کسی که می‌داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، ولی نمی‌داند نماز را باطل می‌کند، اگر عمدا با لباس غصبی نماز بخواند، به تفصیلی که در مساله قبل گفته شد، بنابر احتیاط واجب، نمازش باطل است.

(مسأله ۸۲۵) اگر نداند که لباس او غصبی است یا فراموش کند، در صورتی که خود غاصب نباشد و با آن لباس نماز بخواند، نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۲۶) اگر نداند، یا فراموش کند که لباس او غصبی است و در بین نماز بفهمد، چنانچه چیز دیگری عورت او را پوشانده است و می‌تواند فورا یا بدون این که موالات (یعنی پی در پی بودن نماز) بهم بخورد، لباس غصبی را بیرون آورد، باید آن را بیرون آورد، و اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده، یا نمی‌تواند لباس غصبی را فورا بیرون آورد، یا اگر بیرون آورد پی در پی بودن نماز بهم می‌خورد، در صورتی که به مقدار یک رکعت هم وقت داشته باشد، باید نماز را بشکند، و با لباس غیر غصبی نماز بخواند، و اگر به این مقدار وقت ندارد، باید در حال نماز لباس را بیرون آورد و به دستور نماز برهنگان، نماز را تمام نماید.

(مسأله ۸۲۷) اگر کسی برای حفظ جانش با لباس غصبی نماز بخواند، یا مثلا برای این که دزد لباس غصبی را نبرد با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۲۸) اگر با عین پولی که خمس آن را نداده لباس بخرد، حکم نماز

خواندن در آن لباس، حکم نماز خواندن در لباس غصبی است.

(مسأله ۸۲۹) «شرط سوم»: لباس نمازگزار باید از اجزاء حیوان مرده‌ای که خون جهنده دارد، یعنی حیوانی که اگر رگش را ببرند خون از آن جستن می‌کند، نباشد. و اگر از حیوان مرده‌ای که مانند ماهی و مار خون جهنده ندارد، لباس تهیه کند، احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخواند.

(مسأله ۸۳۰) احتیاط واجب آن است که چیزی از مردار ـ مانند گوشت و پوست آن که روح داشته ـ همراه نمازگزار نباشد.

(مسأله ۸۳۱) اگر چیزی از مردار حلال گوشت ـ مانند مو و پشم که روح ندارد ـ همراه نمازگزار باشد، یا با لباسی که از آنها تهیه کرده‌اند، نماز بخواند نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۳۲) «شرط چهارم»: لباس نمازگزار باید از حیوان حرام گوشت نباشد، و اگر موئی از آن همراه نمازگزار باشد، نماز او باطل است.

(مسأله ۸۳۳) اگر آب دهان یا بینی یا رطوبت دیگری از حیوان حرام گوشت، مانندگربه، بر بدن یا لباس نمازگزار باشد، چنانچه تر باشد، نماز باطل است و اگر خشک شده و عین آن برطرف شده باشد، نماز صحیح است.

(مسأله ۸۳۴) اگر مو و عرق و آب دهان کسی بر بدن یا لباس نمازگزار باشد، اشکال ندارد و همچنین است اگر مروارید و موم و عسل همراه او باشد.

(مسأله ۸۳۵) اگر شک داشته باشد که لباس از حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت، چه در داخله تهیه شده باشد چه در خارجه، جائز است که با آن نماز بخواند.

(مسأله ۸۳۶) ظاهرا صدف، غلافی است که در آن حیوان تربیت می‌شود و از اجزاء حیوان نمی‌باشد، پس جائز است که انسان با آن نماز بخواند.

(مسأله ۸۳۷) پوشیدن خز خالص و هم چنین سنجاب در نماز اشکال ندارد، ولی احتیاط مستحب آن است که با پوست سنجاب نماز نخوانند.

(مسأله ۸۳۸) اگر با لباسی که نمی‌داند یا فراموش کرده که از حیوان حرام گوشت است نماز بخواند، بنابر احتیاط مستحب آن نماز را دوباره بخواند.

(مسأله ۸۳۹) «شرط پنجم»: پوشیدن لباس طلا بافت برای مردان حرام است و نماز با آن باطل است، ولی برای زنان در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

(مسأله ۸۴۰) پوشیدن طلا، مثل آویختن زنجیر طلا به سینه و انگشتری طلا به دست کردن و بستن ساعت مچی طلا به دست، و عینک طلاگذاشتن برای مرد حرام، و نماز خواندن با آنها باطل است، ولی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

(مسأله ۸۴۱) اگر مردی نداند یا فراموش کند که انگشتری یا لباس او از طلا است، یاشک داشته باشد و با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۴۲) «شرط ششم»: لباس مرد نمازگزار حتی عرقچین و بند شلوار او بنابر احتیاط، باید ابریشم خالص نباشد و در غیر نماز هم، پوشیدن آن برای مردان حرام است.

(مسأله ۸۴۳) اگر تمام آستر لباس، یامقداری از آن، ابریشم خالص باشد، پوشیدن آن برای مرد حرام، و نماز در آن باطل است.

(مسأله ۸۴۴) لباسی راکه نمیداند از ابریشم خالص است یا چیز دیگر، جائز است بپوشد، و نماز در آن نیز اشکال ندارد.

(مسأله ۸۴۵) دستمال ابریشمی و مانند آن، اگر در جیب مرد باشد اشکال ندارد، و نماز را باطل نمیکند.

(مسأله ۸۴۶) پوشیدن لباس ابریشمی برای زن، در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

(مسأله ۸۴۷) پوشیدن لباس غصبی و ابریشمی خالص و طلا بافت، در حال ناچاری مانعی ندارد. و نیز کسی که ناچار است لباس بپوشد و لباس دیگری غیر از اینها ندارد، میتواند با این لباسها نماز بخواند.

(مسأله ۸۴۸) اگر غیر از لباس غصبی و لباسی که از مردار تهیه شده، لباس دیگری ندارد، و ناچار نیست لباس بپوشد، باید بدستوری که برای برهنگان گفته شد، نماز بخواند.

(مسأله ۸۴۹) اگر غیر از لباسی که از حیوان حرام‌گوشت تهیه شده، لباس دیگری ندارد، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار باشد، میتواند با همان لباس نماز بخواند و اگر ناچار نباشد، باید بدستوری که برای برهنگان گفته شد، نماز را بجا آورد.

(مسأله ۸۵۰) اگر مرد غیر از لباس ابریشمی خالص یا طلا بافت، لباس دیگری نداشته باشد، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار نباشد، باید بدستوری که برای برهنگان گفته شد، نماز بخواند.

(مسأله ۸۵۱) اگر چیزی ندارد که در نماز عورت خود را با آن بپوشاند، واجب است اگر چه به‌کرایه‌کردن یا خریداری باشد، تهیه نماید. ولی اگر تهیه آن بقدری پول لازم دارد که نسبت بدارائی او زیاد است، یا طوری است که اگر پول را بمصرف لباس برساند، بحال او ضرر دارد، باید بدستوری که برای برهنگان گفته شد، نماز بخواند.

(مسأله ۸۵۲) کسی که لباس ندارد، اگر دیگری لباس باو ببخشد، یا عاریه دهد، چنانچه قبول‌کردن آن برای او مشقت نداشته باشد باید قبول کند، بلکه اگر عاریه‌کردن یا طلب بخشش برای او سخت نیست، باید از کسی که لباس دارد، طلب بخشش یا عاریه نماید.

(مسأله ۸۵۳) پوشیدن لباسی که پارچه یا رنگ یا دوخت آن برای کسی که می‌خواهد آن را بپوشد معمول نیست، مثل آنکه اهل علم لباس نظامی بپوشد، در صورتی که موجب هتک حرمت باشد، حرام است، و در صورتیکه با آن لباس نماز بخواند و ساترش آن باشد، نماز با آن صحیح است.

(مسأله ۸۵۴) اگر مرد لباس زنانه، و زن لباس مردانه بپوشد، در صورتی که

زیّ خود قرار دهد، بنابر احتیاط حرام است، ولی نماز خواندن با آن صحیح است.

(مسأله ۸۵۵) کسی که باید خوابیده نماز بخواند، اگر لحافش از اجزاء حیوان حرام گوشت باشد، نماز در آن جائز نیست هر چند برهنه نباشد، و اگر نجس یا ابریشم باشد، در صورتی که پوشیدن بر آن صدق کند، نماز در آن نیز جائز نیست. ولی مجرد روی خود کشیدن آن عیبی ندارد و ضرر بنماز نمیرساند، و اما تشک بهرحال عیب ندارد، مگر اینکه مقداری از آنرا بپیچد که در عرف پوشیدن گفته شود، در این صورت حکم آن حکم لحاف است.

مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد

(مسأله ۸۵۶) در سه صورت که تفصیل آنها بعداً گفته میشود، اگر بدن یا لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است، «اول»: آنکه بواسطهٔ زخم یا جراحت یا دملی که در بدن او است، لباس یا بدنش بخون آلوده شده باشد. «دوم»: آنکه بدن یا لباس او به مقدار کمتر از درهم (که تقریبا باندازه بند سرانگشت سبابه ـ شهادت ـ میشود) بخون آلوده باشد. «سوم»: آنکه ناچار باشد با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، و نیز در یک صورت اگر لباس نمازگزار نجس باشد نماز او صحیح است: و آن صورت آنست که لباسهای کوچک او، مانند جوراب و عرقچین، نجس باشد. و احکام این چهار صورت مفصلا در مسائل بعد گفته میشود.

(مسأله ۸۵۷) اگر در بدن یا لباس نمازگزار، خون زخم یا جراحت یا دمل باشد، چنانچه طوری است که آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس برای بیشتر مردم سخت است، تا وقتی که زخم یا جراحت یا دمل خوب نشده است، میتواند با آن خون نماز بخواند. و هم چنین است اگر چرکی که با خون بیرون آمده، یا دوائی که روی زخم گذاشته‌اند و نجس شده، در بدن یا لباس او باشد.

(مسأله ۸۵۸) اگر خون بریدگی و زخمی که بزودی خوب میشود و شستن آن آسان است، در بدن یا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است.

(مسأله ۸۵۹) اگر جائی از بدن یا لباس که با زخم فاصله دارد، به رطوبت زخم نجس شود، جایز نیست با آن نماز بخواند. ولی اگر مقداری از بدن یا لباس که معمولاً به رطوبت زخم آلوده میشود، به رطوبت آن نجس شود نماز خواندن با آن مانعی ندارد.

(مسأله ۸۶۰) اگر از بواسیر که دانه‌های آن بیرون نباشد، یا زخمی که داخل دهان و بینی و مانند اینها است، خونی به بدن یا لباس برسد، در صورتیکه عسر و حرج داشته باشد، ظاهر آن است که می‌تواند با آن نماز بخواند. اما اگر عسر و حرج نداشته باشد، بنابر احتیاط لازم باید آب بکشد و سپس نمازگزارد. اما خون بواسیری که دانه‌های آن بیرون است، بدون اشکال، نماز خواندن با آن جائز است.

(مسأله ۸۶۱) کسی که بدنش زخم است، اگر در بدن یا لباس خود، خونی که بیشتر از درهم است ببیند، و نداند از زخم است یا خون دیگر، بنابر احتیاط واجب با آن نماز نخواند.

(مسأله ۸۶۲) اگر چند زخم در بدن باشد و بطوری نزدیک هم باشند که یک زخم حساب شود، تا وقتی همه خوب نشده‌اند، نماز خواندن با خون آنها اشکال ندارد ولی اگر بقدری از هم دور باشند که هر کدام یک زخم حساب شود، هر کدام که خوب شد، باید برای نماز، بدن و لباس را از خون آن آب بکشد.

(مسأله ۸۶۳) اگر سر سوزنی خون در بدن یا لباس نمازگزار باشد، در صورتی که خون حیض باشد، بنابر اقوی نماز باطل است و در صورتی که خون نجس العین یا حرام‌گوشت و یا نفاس یا استحاضه باشد، بنابر احتیاط واجب، نماز باطل است. ولی خون‌های دیگر مثل خون بدن انسان یا خون حیوان حلال‌گوشت، اگر چه در چند جای بدن و لباس باشد، در صورتی که روی هم کمتر از درهم باشد، نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

(مسأله ۸۶۴) خونی که به لباس بی آستر بریزد و به پشت آن برسد، یک خون حساب می‌شود، ولی اگر پشت آن، بصورت جداگانه، خونی شود، در صورتی

که به هم نرسد باید هر کدام را جداگانه حساب نمود، پس اگر خونی که در پشت و روی لباس است، روی هم، کم‌تر از درهم باشد، نماز با آن صحیح، و اگر بیشتر باشد، نماز با آن باطل است، و در صورتی که به هم برسند، بناء بر احتیاط همین حکم را دارند.

(مسأله ۸۶۵) اگر خون روی لباسی که آستر دارد بریزد و به آستر آن برسد، یا به آستر بریزد و روی لباس خونی شود، باید هر کدام را جدا حساب نمود، پس اگر خون روی لباس و آستر کمتر از درهم باشد، نماز با آن صحیح، و اگر بیشتر باشد نماز با آن باطل است.

(مسأله ۸۶۶) اگر خون بدن یا لباس کمتر از درهم باشد، و رطوبتی به آن برسد که اطراف آن را آلوده کند، نماز با آن باطل است، اگر چه خون و رطوبتی که به آن رسیده به اندازه درهم نباشد؛ ولی اگر رطوبت فقط به خون برسد و اطراف آن را آلوده نکند، اگر مجموع آن به اندازه درهم نباشد، ظاهراً اشکال ندارد.

(مسأله ۸۶۷) اگر بدن یا لباس خونی نشود، ولی بواسطهٔ رسیدن رطوبت بخون، نجس شود، اگر چه مقداری که نجس شده کمتر از درهم باشد، نمیشود با آن نماز خواند.

(مسأله ۸۶۸) اگر خونی که در بدن یا لباس است کمتر از درهم باشد، و نجاست دیگری به آن برسد، مثلاً یک قطره بول روی آن بریزد، در صورتی که به بدن یا لباس برسد، نماز خواندن با آن جایز نیست.

(مسأله ۸۶۹) اگر لباسهای کوچک نمازگزار مثل عرقچین و جوراب که نمیشود با آنها عورت را پوشانید نجس باشد، چنانچه از مردار و حیوان حرام گوشت درست نشده باشد، نماز با آن صحیح است، و نیز اگر با انگشتری نجس، نماز بخواند اشکال ندارد.

(مسأله ۸۷۰) چیز نجس مانند دستمال و کلید و چاقوی نجس، جائز است که همراه نمازگزار باشد، و بعید نیست که مطلق لباس نجس که ساتر عورت نیست

و همراه اوست، ضرری به نماز نرساند.

(مسأله ۸۷۱) اگر میداند که خونی که در بدن یا لباس اوست کمتر از درهم است، ولی احتمال میدهد که از خونهائی باشد که عفو در آنها نیست، جائز است که با آن خون نماز بخواند و شستن آن لازم نیست.

(مسأله ۸۷۲) اگر خونی که در لباس یا بدن است کمتر از درهم باشد و نداند که از خونهائی است که عفو در آنها نیست، و نماز بخواند و بعد معلوم شود که از خونهائی بوده که عفو در آنها نیست، اعادهٔ نماز لازم نیست. و همچنین است اگر یقین نماید که کمتر از درهم است و نماز بخواند، و بعد معلوم شود که به مقدار درهم یا بیشتر بوده، در این صورت نیز اعاده لازم نیست.

چیزهائی که در لباس نمازگزار مستحب است

(مسأله ۸۷۳) چند چیز در لباس نمازگزار مستحب است که از آن جمله است: عمامه با تحت الحنک، پوشیدن عبا، و لباس سفید، و پاکیزه‌ترین لباسها، و استعمال بوی خوش، و دست کردن انگشتری عقیق.

چیزهائی که در لباس نمازگزار مکروه است

(مسأله ۸۷۴) چند چیز در لباس نمازگزار مکروه است، و از آن جمله است: پوشیدن لباس سیاه، و چرک، و تنگ، و لباس شرابخوار، و لباس کسی که از نجاست پرهیز نمیکند، و لباسی که نقش صورت دارد، و نیز باز بودن تکمه‌های لباس، و دست کردن انگشتری که نقش صورت دارد، مکروه میباشد.

مکان نمازگزار

مکان نمازگزار هفت شرط دارد: «**شرط اول**»: آنکه مباح باشد.

(مسأله ۸۷۵) کسی که در ملک غصبی نماز می‌خواند، اگر چه روی فرش و

تخت و مانند این‌ها باشد، نمازش باطل است، ولی نماز خواندن در زیر سقف غصبی و خیمه غصبی مانعی ندارد.

(مسأله ۸۷۶) نماز خواندن در ملکی که منفعت آن مال دیگری است، بدون اجازهٔ کسی که منفعت ملک مال او میباشد باطل است، مثلاً در خانهٔ اجاره‌ای اگر صاحب خانه یا دیگری بدون اجازه کسی که آن خانه را اجاره کرده نماز بخواند، نمازش باطل است، و اگر میت وصیت کرده باشد که ثلث مال او را بـه مـصرفی برسانند، در صورتی که عمل به وصیّت نشده باشد، نمیشود در ملک او نماز خواند.

(مسأله ۸۷۷) کسی که در مسجد نشسته، اگر دیگری جای او را غصب کند و در آن جا نماز بخواند، در صحّت نمازش اشکال است.

(مسأله ۸۷۸) اگر در جائی که غصبی بودن آن را فراموش کرده نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید، نماز او صحیح است، ولی کسی که خودش جائی را غصب کرده، اگر فراموش کند و در آنجا نماز بخواند نمازش باطل است. و اگر در جائی که نمی داند غصبی است، نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که محل سجده‌اش غصبی بوده، نمازش صحیح است.

(مسأله ۸۷۹) اگر بداند جائی غصبی است، ولی نداند که در جای غصبی نماز باطل است و در آنجا نماز بخواند، نماز او باطل میباشد.

(مسأله ۸۸۰) کسی که ناچار است نماز واجب را سواره بخواند، چـنانچه حیوان سواری یا زین آن غصبی باشد، نماز او باطل است و در صورتی که نعل آن غصبی باشد، بنابر احتیاط، نماز او باطل است. و هم چنین است در صورتی کـه بخواهد نماز مستحبی بر آن حیوان بخواند.

(مسأله ۸۸۱) کسی که در ملکی با دیگری شریک است اگر سهم او جـدا نباشد، بدون اجازهٔ شریکش نمیتواند در آن ملک تصرف کند و نماز بخواند.

(مسأله ۸۸۲) اگر با عین پولی که خمس و زکاة آنـرا نـداده مـلکی بـخرد، تصرف او در آن ملک حرام و نمازش در آن باطل است.

(مسأله ۸۸۳) اگر صاحب ملک به زبان، اجازهٔ نماز خواندن بدهد، و انسان بداند که قلباً راضی نیست، نماز خواندن در ملک او باطل است، و اگر اجازه ندهد و انسان یقین کند که قلباً راضی است نماز او صحیح است.

(مسأله ۸۸۴) تصرف در ملک میّتی که خمس یا زکات، بدهکار است، حرام و نماز در آن باطل است ولی اگر بدهی او را بدهند اشکال ندارد؛ و اگر ضامن شوند که بدهی او را بدهند، تصرف در ملک او در حدّی جائز است که بمقدار خمس یا زکات از اموال میّت باقی بماند.

(مسأله ۸۸۵) تصرف در ملک میتی که بمردم بدهکار است، در صورتی که ورثه بنای اداء قرض را بدون مسامحه نداشته باشند، حرام و نماز در آن باطل است.

(مسأله ۸۸۶) اگر میت قرض نداشته باشد، ولی بعضی از ورثهٔ او صغیر یا دیوانه یا غائب باشند، تصرف در ملک او بدون اجازهٔ ولیّ آنها حرام، و نماز در آن باطل است.

(مسأله ۸۸۷) نماز خواندن در مسافرخانه و حمام و مانند اینها که برای واردین آماده است اشکال ندارد، ولی در غیر این قبیل جاها، در صورتی میشود نماز خواند که مالک آن اجازه بدهد، یا حرفی بزند که معلوم شود، برای نماز خواندن اذن داده است. مثل اینکه به کسی اجازه بدهد در ملک او بنشیند و بخوابد که از اینها فهمیده میشود برای نماز خواندن هم اذن داده است.

(مسأله ۸۸۸) در زمین بسیار وسیعی که برای بیشتر مردم مشکل است موقع نماز از آنجا بجای دیگر بروند، بی اجازهٔ مالک میشود نماز خواند بنحوی که در (مسأله ۲۷۷) در احکام وضو گذشت.

(مسأله ۸۸۹) ـ «**شرط دوم**»: مکان نمازگزار باید بی حرکت باشد و اگر بواسطهٔ تنگی وقت یا جهت دیگر ناچار باشد در جائی که حرکت دارد، مانند اتومبیل و کشتی و ترن، نماز بخواند، بقدری که ممکن است باید استقرار و قبله را رعایت نماید، و اگر آن‌ها از قبله بطرف دیگر حرکت کنند، بطرف قبله برگردد.

(مسأله ۸۹۰) نماز خواندن در اتومبیل و کشتی و ترن و مانند اینها در وقتیکه ایستاده‌اند، مانعی ندارد.

(مسأله ۸۹۱) روی خرمن گندم و جو و مانند این‌ها که نمی‌شود بی حرکت ماند، نماز باطل است.

«**شرط سوم**»: باید در جایی نماز بخواند که احتمال بدهد نماز را تمام می‌کند. و نماز خواندن در جایی که به واسطه باد و باران و زیادی جمعیّت و مانند این‌ها، اطمینان دارد که نمی‌تواند نماز را تمام کند، صحیح نیست، و اگر به امید و رجاء اتمام و یا احتمال اتمام بخواند و اتفاقا نماز را تمام کند، کافی است.

(مسأله ۸۹۲) اگر در جائی که ماندن در آن حرام است، مثلا زیر سقفی که نزدیک است خراب شود نماز بخواند ـ اگر چه معصیت کرده ـ ولی نمازش اشکالی ندارد.

(مسأله ۸۹۳) نماز خواندن روی چیزی که ایستادن و نشستن روی آن حرام است، مثل جائی از فرش که اسم خدا بر آن نوشته شده، بنابر احتیاط صحیح نیست.

«**شرط چهارم**»: آنکه جای نمازگزار سقفش باندازه‌ای که نتواند در آنجا راست بایستد کوتاه نباشد، و همچنین باندازه‌ای که جای رکوع و سجود نداشته باشد کوچک نباشد.

(مسأله ۸۹۴) اگر ناچار شود که در جائی نماز بخواند که بطور کلی از ایستادن تمکن ندارد، لازم است نشسته نماز بخواند، و اگر از رکوع و سجود تمکن ندارد، برای آنها با سر اشاره نماید.

(مسأله ۸۹۵) بنابر احتیاط واجب، در نزد قبور پیغمبر و امام علیهما السلام، جلوتر از قبر و مساوی با قبر، نماز نخواند، چه مستلزم هتک باشد و یا نباشد.

«**شرط پنجم**»: آنکه مکان نمازگزار اگر نجس است، بطوری‌تر نباشد که رطوبت آن به بدن یا لباس او برسد، ولی جائیکه پیشانی را بر آن میگذارد اگر نجس

باشد، در صورتیکه خشک هم باشد نماز باطل است، و احتیاط مستحب آنست که مکان نمازگزار اصلا نجس نباشد.

«**شرط ششم**»: باید بین مرد و زن در حال نماز حد اقلّ به مقدار یک وجب فاصله باشد، و نماز خواندن در فاصلهٔ کمتر از ده ذراع مکروه است.

(مسأله ۸۹۶) اگر زن برابر مرد یا جلوتر درکمتر از یک وجب بایستد و با هم وارد نماز شوند، باید نماز را دوباره بخوانند، ولی اگر یکی زودتر از دیگری بنماز بایستند، فقط کسی که بعد مشغول نماز شده، باید نمازش را دوباره بخواند.

(مسأله ۸۹۷) اگر بین مرد و زن که برابر هم ایستاده‌اند، یا زن جلوتر ایستاده و نماز می خوانند، دیوار، یا پرده، یا چیز دیگری باشد که یکدیگر را نبینند، نماز هر دو صحیح است اگر چه بین آنها یک وجب هم فاصله نباشد.

«**شرط هفتم**»: آنکه جای پیشانی نمازگزار از جای سر انگشتان پای او بیش از چهار انگشت بسته پست‌تر، یا بلندتر نباشد. و تفصیل این مسأله در احکام سجده گفته میشود.

(مسأله ۸۹۸) بودن مرد و زن نامحرم در جائی که کسی در آن جا نیست و کسی هم نمی‌تواند وارد شود، در صورتی که احتمال وقوع در معصیت را بدهند، حرام است؛ و احتیاط واجب آن است که در آن جا نماز نخوانند.

(مسأله ۸۹۹) نماز خواندن در جائی که تار می‌زنند یا مانند آن را استعمال می‌کنند، در صورتی که جای دیگری برای نماز خواندن وجود داشته باشد، اشکال دارد؛ وگوش دادن و استعمال آن نیز معصیت دارد.

(مسأله ۹۰۰) احتیاط مستحب آن است که بر بام خانه کعبه در حال اختیار، نماز واجب نخوانند و در هنگام خواندن نماز، باید قدری از باب در همه حالات نماز، مقابل خود قرار دهد. و نماز در داخل کعبه جائز است.

(مسأله ۹۰۱) خواندن نماز مستحب در خانهٔ کعبه و بر بام آن اشکال ندارد، بلکه مستحب است در داخل خانه مقابل هر رکنی دو رکعت نماز بخوانند.

جاهائی که نماز خواندن در آنها مستحب است

(مسأله ۹۰۲) در شرع مقدس اسلام بسیار سفارش شده است، که نماز را در مسجد بخوانند، و بهتر از همهٔ مسجدها مسجد الحرام است، و بعد از آن مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، و بعد از آن مسجد کوفه، و بعد از آن مسجد بیت المقدس، و بعد از آن مسجد جامع هر شهر، و بعد از آن مسجد محله و بعد از آن مسجد بازار است.

(مسأله ۹۰۳) برای زنها نماز خواندن در خانه، بلکه در صندوقخانه و اتاق عقب، بهتر است.

(مسأله ۹۰۴) نماز خواندن در حرم امامان علیهم السلام مستحب است، بلکه بهتر از مسجد است، و مروی است که نماز در حرم مطهر حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام برابر دویست هزار نماز است.

(مسأله ۹۰۵) زیاد رفتن بمسجد و رفتن در مسجدی که نمازگزار ندارد، مستحب است، و همسایهٔ مسجد اگر عذری نداشته باشد، مکروه است در غیر مسجد نماز بخواند.

(مسأله ۹۰۶) مستحب است انسان با کسی که در مسجد حاضر نمیشود غذا نخورد، و در کارها با او مشورت نکند، و همسایهٔ او نشود، و از او زن نگیرد، و به او زن ندهد.

جاهائی که نماز خواندن در آنها مکروه است

(مسأله ۹۰۷) نماز خواندن در چند جا مکروه است، و از آن جمله است: (۱) حمام (۲) زمین نمکزار (۳) مقابل انسان (۴) مقابل دربی که باز است (۵) در جاده و خیابان و کوچه اگر برای کسانی که عبور میکنند زحمت نباشد و چنانچه زحمت باشد، مزاحمت حرام است (۶) مقابل آتش و چراغ (۷) در آشپزخانه و هر

جا که کورهٔ آتش باشد (۸) مقابل چاه و چاله‌ای که محل بول باشد (۹) روبروی عکس و مجسمهٔ چیزی که روح دارد، مگر آنکه روی آن پرده بکشند (۱۰) در اطاقی که جنب در آن باشد (۱۱) در جائی که عکس باشد اگر چه روبروی نمازگزار نباشد (۱۲) مقابل قبر (۱۳) روی قبر (۱۴) بین دو قبر (۱۵) در قبرستان.

(مسأله ۹۰۸) کسی که در محل عبور مردم نماز میخواند، یا کسی روبروی او است، مستحب است جلوی خود چیزی بگذارد، و اگر چوب یا ریسمانی هم باشد کافی است.

احکام مسجد

(مسأله ۹۰۹) نجس کردن زمین و سقف و بام و طرف داخل دیوار مسجد حرام است، و هر کس بفهمد که نجس شده است، باید فوراً نجاست آن را بر طرف کند، و احتیاط واجب آن است که طرف بیرون دیوار مسجد را هم نجس نکنند، ولی اگر نجس شود، بر طرف کردن آن لازم است.

(مسأله ۹۱۰) اگر نتواند مسجد را تطهیر نماید، یا کمک لازم داشته باشد و پیدا نکند، تطهیر مسجد بر او واجب نیست، ولی بنابر احتیاط واجب باید به کسی که میتواند تطهیر کند اطلاع دهد.

(مسأله ۹۱۱) اگر جائی از مسجد نجس شود که تطهیر آن بدون کندن یا خراب کردن ممکن نیست، باید آنجا را بکنند یا خراب نمایند، در صورتی که خرابی، کلی و مستلزم ضرر وقف نباشد، و پر کردن جائی که کنده‌اند، و ساختن جائی که خراب کرده‌اند واجب نیست. ولی اگر چیزی مانند آجر مسجد نجس شود، در صورتی که ممکن باشد، باید بعد از آب کشیدن، بجای اولش بگذارند.

(مسأله ۹۱۲) اگر مسجدی را غصب کنند، و به جای آن خانه و مانند آن بسازنند، یا به طوری خراب شود که نماز خواندن در آن ممکن نباشد، بنابر احتیاط باز هم نجس کردن آن حرام است و تطهیر آن واجب است.

(مسأله ۹۱۳) نجس کردن حرم امامان علیهم السلام حرام است، و اگر یکی از آنها نجس شود، چنانچه نجس ماندن آن بی احترامی باشد، تطهیر آن واجب است. و احتیاط واجب آن است که اگر بی احترامی هم نباشد آن را تطهیر کنند.

(مسأله ۹۱۴) اگر حصیر مسجد نجس شود، بنابر احتیاط باید آن را آب بکشند، ولی چنانچه نجاست حصیر بی احترامی بمسجد باشد، و بواسطهٔ آب کشیدن خراب می‌شود، و بریدن جای نجس بهتر باشد، باید آن را ببرند.

(مسأله ۹۱۵) بردن عین نجس و متنجس در مسجد اگر بی احترامی بمسجد باشد حرام است، بلکه احتیاط مستحب آنست که اگر بی احترامی هم نباشد، عین نجس را در مسجد نبرند.

(مسأله ۹۱۶) اگر مسجد را برای روضه خوانی چادر بزنند و فرش کنند و سیاهی بکوبند و اسباب چای در آن ببرند، در صورتی که این کارها بمسجد ضرر نرساند و مانع نماز خواندن نشود اشکال ندارد.

(مسأله ۹۱۷) احتیاط واجب آن است که مسجد را به طلا و صورت چیزهایی که مثل انسان و حیوان روح دارد، زینت نکنند.

(مسأله ۹۱۸) اگر مسجد خراب هم شود نمیتوانند آنرا بفروشند، یا داخل ملک و جاده نمایند.

(مسأله ۹۱۹) فروختن درب و پنجره و چیزهایی دیگر مسجد، حرام است و اگر مسجد خراب شود، باید اینها را صرف تعمیر همان مسجد کنند، و چنانچه بدرد آن مسجد نخورد، باید در مسجد دیگر مصرف شود، ولی اگر بدرد مسجدهای دیگر هم نخورد، میتوانند آنرا بفروشند و پول آن را اگر ممکن است صرف تعمیر همان مسجد، وگرنه صرف تعمیر مسجد دیگر نمایند.

(مسأله ۹۲۰) ساختن مسجد و تعمیر مسجدی که نزدیک بخرابی میباشد مستحب است و اگر مسجد طوری خراب شود که تعمیر آن ممکن نباشد، می‌توانند آن را خراب کنند و دوباره بسازند، بلکه میتوانند مسجدی را که خراب نشده، برای

احتیاج مردم خراب کنند و بزرگتر بسازند.

(مسأله ۹۲۱) تمیز کردن مسجد و روشن کردن چراغ در آن مستحب است کسی که میخواهد مسجد برود مستحب است خود را خوشبو کند، و لباس پاکیزه و قیمتی بپوشد، و ته کفش خود را وارسی کند که نجاستی به آن نباشد، و موقع داخل شدن بمسجد، اول پای راست و موقع بیرون آمدن، اول پای چپ را بگذارد، و همچنین مستحب است از همه زودتر بمسجد آید و از همه دیرتر بیرون رود.

(مسأله ۹۲۲) وقتی انسان وارد مسجد میشود، مستحب است دو رکعت نماز بقصد تحیت و احترام مسجد بخواند، و اگر نماز واجب یا مستحب دیگری هم بخواند کافی است.

(مسأله ۹۲۳) خوابیدن در مسجد، اگر انسان ناچار نباشد، و صحبت کردن راجع بکارهای دنیا و مشغول صنعت شدن و خواندن شعری که نصیحت و مانند آن نباشد مکروه است، و نیز مکروه است آب دهان و بینی و اخلاط سینه را در مسجد بیندازد، و گمشده‌ای را طلب کند و صدای خود را بلند کند، بلی بلند کردن صدا برای اذان مانعی ندارد.

(مسأله ۹۲۴) راه دادن بچه و دیوانه بمسجد مکروه است و کسی که پیاز و سیر و مانند اینها خورده که بوی دهانش مردم را اذیت می‌کند، مکروه است بمسجد برود.

اذان و اقامه

(مسأله ۹۲۵) برای مرد و زن مستحب است پیش از نمازهای واجب شبانه روزی (یومیه) اذان و اقامه بگویند، و برای نمازهای دیگر واجب یا مستحب، مشروع نیست؛ ولی پیش از نمازهای واجب غیر یومیه مثل نماز آیات در صورتی که با جماعت بخوانند، مستحب است سه مرتبه بگویند: الصلاة.

(مسأله ۹۲۶) مستحب است در روز اولی که بچه بدنیا میآید، یا پیش از آنکه

بند نافش بیفتد، درگوش راست او اذان و درگوش چپش اقامه بگویند.

(مسأله ۹۲۷) اذان هیجده جمله است: الله اکبر چهار مرتبه، اشهد أن لا اله الا الله، أشهد أن محمداً رسول الله، حی علی الصلاة، حی علی الفلاح، حی علی خیر العمل، الله اکبر، لا اله الا الله هر یک دو مرتبه، و اقامه هفده جمله است یعنی دو مرتبه الله اکبر از اول اذان و یک مرتبه لا اله الا الله از آخر آن کم میشود و بعد ازگفتن حی علی خیر العمل باید دو مرتبه قد قامت الصلاة اضافه نمود.

(مسأله ۹۲۸) أشهد أنّ علیاً ولی الله جزء اذان و اقامه نیست، ولی خوبست بعد از اشهد أنّ محمداً رسول الله بقصد قربت گفته شود.

ترجمهٔ اذان و اقامه

الله اکبر: یعنی خدای تعالی بزرگتر از آنست که وصف شود، **أشهد أن لا إله إلا الله:** یعنی شهادت میدهم که خدائی سزاوار پرستش نیست جز خدائی که یکتا و بی همتا است.

أشهد أنّ محمّداً رسول الله: یعنی شهادت میدهم که حضرت محمد بن عبد الله صلّی الله علیه و آله پیغمبر و فرستادهٔ خدا است.

اشهد انّ علیاً امیر المؤمنین ولی الله: یعنی شهادت میدهم که حضرت علی علیه الصلاة و السلام أمیر مؤمنان و ولی خدا بر همهٔ خلق است.

حیّ علی الصلاة: یعنی بشتاب برای نماز.

حیّ علی الفلاح: یعنی بشتاب برای رستگاری.

حیّ علی خیر العمل: یعنی بشتاب برای بهترین کارها که نماز است.

قد قامت الصلاة: یعنی بتحقیق نماز بر پا شد.

لا إله الا الله: یعنی خدائی سزاوار پرستش نیست مگر خدائی که یکتا و بی همتا است.

(مسأله ۹۲۹) بین جملههای اذان و اقامه باید خیلی فاصله نشود و اگر بین

آنها بیشتر از معمول فاصله بیندازد، باید دوباره آنرا از سر بگیرد.

(مسأله ۹۳۰) اگر در اذان و اقامه، صدا در گلو بیندازد، چنانچه غنا شود، یعنی بطور آواز خوانی که در مجلس لهو و بازیگری معمول است، اذان و اقامه را بگویند، حرام است، و اگر غنا نشود مکروه میباشد.

(مسأله ۹۳۱) احتیاط واجب آن است که اذان ترک شود در نماز عصر در عرفات روز عرفه، و در نماز عشاء شب عید قربان برای کسی که در مشعر الحرام باشد، و در نماز عصر در روز جمعه. و در عصر روز عرفه و عشاء شب عید قربان، در صورتی اذان ساقط می‌شود که با نماز قبلی، هیچ فاصله نشود، یا بین آنها، کمی فاصله باشد.

(مسأله ۹۳۲) اگر برای نماز جماعتی، اذان و اقامه گفته باشند، کسی که با آن جماعت نماز میخواند، نباید برای نماز خود اذان و اقامه بگوید.

(مسأله ۹۳۳) اگر برای خواندن نماز جماعت بمسجد رود و ببیند جماعت تمام شده، تا وقتی که صف‌ها بهم نخورده و جمعیت متفرق نشده، بنابر احتیاط واجب برای نماز خود اذان و اقامه نگوید.

(مسأله ۹۳۴) در جائی که عده‌ای مشغول نماز جماعتند، یا نماز آنان تازه تمام شده وصف‌ها بهم نخورده است، اگر انسان بخواهد فرادی یا با جماعت دیگری که بر پا میشود نماز بخواند، با شش شرط اذان و اقامه از او ساقط میشود: **(اول)** آنکه نماز جماعت در مسجد باشد، و اگر در مسجد نباشد. باز هم ساقط است ظاهراً.

(دوم) آنکه برای نماز، اذان و اقامه گفته باشد. **(سوم)** آنکه نماز جماعت باطل نباشد. **(چهارم)** آنکه نماز او و نماز جماعت در یک جا باشد، پس اگر نماز جماعت داخل مسجد باشد و او بخواهد در بام مسجد نماز بخواند، مستحب است اذان و اقامه بگوید. **(پنجم)** آنجه نماز او و نماز جماعت، هر دو اداء باشد. **(ششم)** آنکه وقت نماز او و نماز جماعت مشترک باشد، مثلاً هر دو نماز ظهر، یا هر

دو نماز عصر بخوانند، یا نمازی که بجماعت خوانده میشود، نماز ظهر باشد و او نماز عصر بخواند یا او نماز ظهر بخواند و نماز جماعت، نماز عصر باشد.

(مسأله ۹۳۵) اگر در شرط سوم از شرط هایی که در مساله پیش گفته شد، شک کند، یعنی شک کند که نماز جماعت صحیح بوده یا نـه، اذان و اقـامه از او ساقط است، ولی اگر در یکی از شروط دیگر شک کند، اذان و اقامه را به قصد رجاءِ مطلوبیّت، بگوید.

مسأله ۹۳۶) کسی که اذان و اقـامهٔ دیگـری را بشـنود مسـتحب است هـر قسمتی راکه می‌شنود آهسته بگوید.

(مسأله ۹۳۷) کسی که اذان و اقامهٔ دیگری را شنیده باشد، چه با او گـفته باشد یا نه، در صورتی که بین آن اذان و اقامه و نمازی که میخواهد بخواند، زیاد فاصله نشده باشد، میتواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید.

(مسأله ۹۳۸) اگر مرد اذان زن را با قصد لذت بشنود، اذان او ساقط نمیشود، بلکه اگر قصد لذت هم نداشته باشد، ساقط نمیشود.

(مسأله ۹۳۹) اذان و اقامهٔ نماز جماعت را باید مرد بگـوید، ولی در نـماز جماعت زنان، اگر زن اذان و اقامه بگوید کافیست.

(مسأله ۹۴۰) اقامه باید بعد از اذان گفته شود، و نیز در اقامه معتبر است که در حال ایستادن و طهارت از حدث «با وضوء یا غسل یا تیمم» باشد.

(مسأله ۹۴۱) اگر کلمات اذان و اقامه را بدون ترتیب بگوید، مثلا حی علی الفلاح را پیش از حی علی الصلاة بگوید، باید از جائی که ترتیب بهم خورده، دوباره بگوید.

(مسأله ۹۴۲) باید بین اذان و اقامه فاصله ندهد، و اگر بین آنها بقدری فاصله دهد، که اذانی راکه گفته اذان این اقامه حساب نشود، مستحب است دوباره اذان را بگوید؛ و نیز اگر بین اذان و اقامه و نماز بقدری فاصله دهد که اذان و اقامه آن نماز حساب نشود، مستحب است دوباره برای آن نماز، اذان و اقامه بگوید.

(مسأله ۹۴۳) اذان و اقامه باید به عربی صحیح گفته شود، پس اگر به عربی غلط بگوید یا به جای حرفی، حرف دیگر بگوید، یا مثلا ترجمه آنرا بفارسی بگوید، صحیح نیست.

(مسأله ۹۴۴) اذان و اقامه باید بعد از داخل شدن وقت نماز گفته شود و اگر عمداً یا از روی فراموشی، پیش از وقت بگوید، باطل است.

(مسأله ۹۴۵) اگر پیش ازگفتن اقامه شک کند که اذان گفته یا نه، باید اذان را بگوید، ولی اگر مشغول اقامه شود و شک کند که اذان گفته یا نه، گفتن اذان لازم نیست.

(مسأله ۹۴۶) اگر در بین اذان یا اقامه، پیش از آنکه قسمتی را بگوید شک کند که قسمت پیش از آنرا گفته یا نه، باید قسمتی را که درگفتن آن شک کرده، بگوید؛ ولی اگر در حال گفتن قسمتی از اذان یا اقامه شک کند که آنچه پیش از آن است، گفته یا نه، گفتن آن لازم نیست.

(مسأله ۹۴۷) مستحب است انسان در موقع اذان گفتن، رو بقبله بایستد، و با وضو یا غسل باشد، و دستها را بگوش بگذارد، و صدا را بلند نماید و بکشد، و بین جمله‌های اذان کمی فاصله دهد، و بین آنها حرف نزند.

(مسأله ۹۴۸) مستحب است بدن انسان در موقع گفتن اقامه آرام باشد و آن را از اذان آهسته‌تر بگوید، و جمله‌های آنرا بهم نچسباند، ولی باندازه‌ای که بین جمله‌های اذان فاصله میدهد بین جمله‌های اقامه فاصله ندهد.

(مسأله ۹۴۹) مستحب است بین اذان و اقامه یک قدم بردارد، یا قدری بنشیند، یا سجده کند، یا ذکر بگوید، یا دعا بخواند، یا قدری ساکت باشد، یا حرفی بزند، یا دو رکعت نماز بخواند، ولی حرف زدن بین اذان و اقامه نماز صبح، و نماز خواندن بین اذان و اقامهٔ نماز مغرب، مستحب نیست.

(مسأله ۹۵۰) مستحب است کسی را که برای گفتن اذان معین می‌کنند، عادل و وقت شناس و صدایش بلند باشد، و اذان را در جای بلند بگوید.

واجبات نماز

واجبات نماز یازده چیز است: «**اول**» نیت، «**دوم**» قیام، یعنی ایستادن؛ «**سوم**» تکبیرة الاحرام، یعنی گفتن الله اکبر در اول نماز؛ «**چهارم**» رکوع؛ «**پنجم**» سجود؛ «**ششم**» قرائت؛ «**هفتم**» ذکر؛ «**هشتم**» تشهد؛ «**نهم**» سلام؛ «**دهم**» ترتیب؛ «**یازدهم**» موالات، یعنی «پی در پی بودن اجزاء نماز».

(مسأله ۹۵۱) بعضی از واجبات نماز رکن است، یعنی اگر انسان آنها را بجا نیاورد، عمدا باشد یا اشتباهاً، نماز باطل می‌شود. و بعضی دیگر رکن نیست، یعنی اگر اشتباها کم گردد، نماز باطل نمیشود. و رکن نماز پنج چیز است: «**اول**» نیت[1]؛ «**دوم**» تکبیرة الاحرام؛ «**سوم**» قیام متّصل برکوع، یعنی ایستادن پیش از رکوع؛ «**چهارم**» رکوع؛ «**پنجم**» دو سجده از یک رکعت؛ و اما نسبت بزیادی در صورتی که عمدی باشد مطلقا نماز باطل میشود، و در صورتی که از روی اشتباه باشد اگر زیادی در رکوع یادر دو سجده از یک رکعت باشد نماز باطل است، والاّ باطل نیست.

نیت

(مسأله ۹۵۲) انسان باید نماز را به نیّت قربت، یعنی برای انجام دادن فرمان خداوند عالم بجا آورد، و لازم نیست نیت را از قلب خود بگذراند، یا مثلا به زبان بگوید: چهار رکعت نماز ظهر می‌خوانم قربة الی الله.

(مسأله ۹۵۳) اگر در نماز ظهر یا در نماز عصر نیّت کند که چهار رکعت نماز می‌خوانم و معین نکند، ظهر است یا عصر، نماز او باطل است، و نیز کسی که مثلا قضای نماز ظهر بر او واجب است، اگر در وقت نماز ظهر بخواهد آن نماز قضا یا

۱ـ در نیت، زیادی متصور نیست و هم چنین در قیام متصل به رکوع، بدون زیادی رکوع.

نماز ظهر را بخواند، باید نمازی را که میخواند، در نیت معین کند.

(مسأله ۹۵۴) انسان باید از اول تا آخر نماز به نیت خود باقی باشد، پس اگر در بین نماز بطوری غافل شود که اگر بپرسند چه میکنی؟ نداند چه بگوید، نمازش باطل است.

(مسأله ۹۵۵) انسان باید فقط برای انجام امر خداوند عالم نماز بخواند، پس کسی که ریا کند، یعنی برای نشان دادن به مردم، نماز بخواند، نمازش باطل است، خواه فقط برای مردم باشد، یا خدا و مردم، هر دو را در نظر بگیرد.

(مسأله ۹۵۶) اگر قسمتی از نماز را هم برای غیر خدا بجا آورد، نمازش باطل است، بلکه اگر نماز را برای خدا بجا آورد، ولی برای نشان دادن به مردم در جای مخصوصی مثل مسجد، یا در وقت مخصوصی مثل اول وقت، یا به طرز مخصوصی مثلا باجماعت، نماز بخواند، نمازش باطل است. و احتیاط واجب آن است که اگر از اجزاء مستحبی نماز، مثل قنوت را برای غیر خدا بجا آورد، نماز را تمام کند و سپس آن را اعاده کند.

تکبیرة الاحرام

(مسأله ۹۵۷) گفتن الله اکبر در اول هر نماز واجب و رکن است و باید حروف (الله) و حروف (اکبر) و دو کلمهٔ (الله) و (اکبر) را، پشت سر هم بگوید و نیز باید این دو کلمه به عربی صحیح، گفته شود و اگر به عربیِ غلط بگوید، یا مثلا ترجمهٔ آن را بفارسی بگوید، صحیح نیست.

(مسأله ۹۵۸) احتیاط واجب آنست که تکبیرة الاحرام نماز را، بچیزی که پیش از آن میخواند، مثلا باقامه یا به دعائی که پیش از تکبیر میخواند نچسباند.

(مسأله ۹۵۹) اگر انسان بخواهد (الله اکبر) رابه چیزی که بعد از آن می خواند ـ مانند «بسم الله الرحمن الرحیم» ـ بچسباند، باید «راء» اکبر را پیش بدهد، ولی احتیاط مستحب آن است که در نماز واجب نچسباند.

(مسأله ۹۶۰) موقع گفتن تکبیرة الاحرام باید بدن، آرام باشد، و اگر عمدا در حالی که بدنش حرکت دارد، تکبیرة الاحرام را بگوید، باطل است.

(مسأله ۹۶۱) تکبیر و حمد و سوره و ذکر و دعا را، باید طوری بخواند که خودش بشنود، و اگر بواسطه سنگینی یا ناشنوایی گوش یا سر و صدای زیاد، نمی‌شنود، باید طوری بگوید که اگر مانعی نباشد، بشنود.

(مسأله ۹۶۲) کسی که لال است یا زبان او مرضی دارد که نمیتواند (الله اکبر) را بگوید باید بهر طوری که میتواند بگوید، و اگر هیچ نمیتواند بگوید، بنابر احتیاط باید در قلب خود بگذراند، و برای تکبیر اشاره کند و زبانش راهم اگر میتواند حرکت دهد.

(مسأله ۹۶۳) مستحب است قبل از تکبیرة الاحرام بگوید: «یا محسن قد أتاک المسی وقد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسی أنت المحسن و أنا المسی بحق محمد و آل محمد صل علی محمد و آل محمد و تجاوز عن قبیح ما تعلم منی» یعنی ای خدائی که به بندگان احسان می‌کنی، بندهٔ گنهکار به در خانه تو آمده و تو امر کرده‌ای که نیکوکار از گناهکار بگذرد، تو نیکوکاری و من گناهکار، بحق محمد و آل محمد، رحمت خود را بر محمد و آل محمد بفرست و از بدی هائی که میدانی از من سرزده بگذر.

(مسأله ۹۶۴) مستحب است موقع گفتن تکبیر اول نماز و تکبیرهای بین نماز دستها را تا مقابل گوشها بالا ببرد.

(مسأله ۹۶۵) اگر شک کند که تکبیرة الاحرام را گفته یا نه، چنانچه مشغول خواندن چیزی از قرائت شده، به شک خود اعتنا نکند، و اگر چیزی نخوانده، باید تکبیر را بگوید.

(مسأله ۹۶۶) اگر بعد ازگفتن تکبیرة الاحرام شک کند که آنرا صحیح گفته یا نه، چه مشغول خواندن شده باشد یا نه، به شک خود اعتناء نکند.

قیام(ایستادن)

(مسأله ۹۶۷) قیام در موقع گفتن تکبیرة الاحرام و قیام پیش از رکوع که آن را قیام متصل برکوع میگویند، رکن است، ولی قیام در موقع خواندن حمد و سوره و قیام بعد از رکوع رکن نیست، و اگر کسی آنرا از روی فراموشی ترک کند، نـمازش صحیح است.

(مسأله ۹۶۸) واجب است پیش ازگفتن تکبیر و بعد از آن، مقداری بایستد تا یقین کند که تکبیر را در حال ایستادن گفته است.

(مسأله ۹۶۹) اگر رکوع را فراموش کند، و بعد از حمد و سـوره بـنشیند و یادش بیاید که رکوع نکرده، باید بایستد و برکوع رود، و اگر بدون اینکه بـایستد، بحال خمیدگی برکوع برگردد، چون قیام متصل برکوع را بجا نیاورده، نماز او باطل است.

(مسأله ۹۷۰) موقعی که برای تکبیرة الاحرام یا قرائت ایستاده است، باید بدن را حرکت ندهد و به طرفی خم نشود، و بنابر احتیاط در حال اختیار بجائی تکیه نکند، ولی اگر از روی ناچاری باشد اشکال ندارد.

(مسأله ۹۷۱) اگر موقعی که ایستاده، از روی فراموشی بدن را حرکت دهد، یا بطرفی خم شود، یا بجائی تکیه کند اشکال ندارد.

(مسأله ۹۷۲) احتیاط واجب آن است که در موقع ایستادن، هر دو پا روی زمین باشد، ولی لازم نیست سنگینی بدن روی هر دو پا باشد، و اگر روی یک پا هم باشد، اشکال ندارد.

(مسأله ۹۷۳) کسی که میتواند درست بایستد، اگر پاها را خیلی گشاد بگذارد که ایستادن بر او صدق نکند، نمازش باطل است.

(مسأله ۹۷۴) موقعی که انسان در نماز مشغول خـوانـدن چـیزی از اذکـار واجب است، باید بدنش آرام باشد. و در موقعی که میخواهد کمی جلو یا عقب رود

یا کمی بدن را بطرف راست یا چپ حرکت دهد، باید چیزی نگوید.

(مسأله ۹۷۵) اگر در حال حرکت بدن ذکر مستحبی بگوید، مثلاً موقع رفتن برکوع یا رفتن بسجده تکبیر بگوید، نمازش صحیح است و «بحول الله وقوته اقوم و اقعد» را باید در حال برخاستن بگوید.

(مسأله ۹۷۶) حرکت دادن دست و انگشتان در موقع خواندن حمد اشکال ندارد؛ اگر چه احتیاط مستحب آنست که آنها را هم حرکت ندهد.

(مسأله ۹۷۷) اگر موقع خواندن حمد و سوره، یا خواندن تسبیحات، بی اختیار بقدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود، احتیاط مستحب آنست که بعد از آرام گرفتن بدن، آنچه را در حال حرکت خوانده، دوباره بخواند.

(مسأله ۹۷۸) اگر در بین نماز از ایستادن عاجز شود، باید بنشیند، و اگر از نشستن هم عاجز شود، باید بخوابد، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی از ذکرهای واجب را نگوید.

(مسأله ۹۷۹) تا انسان میتواند ایستاده نماز بخواند، نباید بنشیند، مثلاً کسی که در موقع ایستادن، بدنش حرکت میکند، یا مجبور است بچیزی تکیه دهد یا بدنش را مختصری کج کند، باید بهر طوری که میتواند ایستاده نماز بخواند، ولی اگر به هیچ صورت نتواند بایستد، باید راست بنشیند و نشسته نماز بخواند.

(مسأله ۹۸۰) تا انسان میتواند بنشیند نباید خوابیده نماز بخواند و اگر نتواند راست بنشیند، باید هر طوری که میتواند بنشیند و اگر بهیچ صورت نمی‌تواند بنشیند، باید بطوری که در احکام قبله گفته شد، به پهلوی راست بخوابد، و اگر نمی‌تواند به پهلوی راست بخوابد، به پهلوی چپ بخوابد، و اگر آن هم ممکن نیست، به پشت بخوابد، بطوری که کف پاهای او رو بقبله باشد.

(مسأله ۹۸۱) کسی که نشسته نماز میخواند، اگر بعد از خواندن حمد و سوره بتواند بایستد، و رکوع را ایستاده بجا آورد، باید بایستد و از حال ایستاده برکوع

رود، و اگر نتواند، باید رکوع را هم نشسته بجا آورد.

(مسأله ۹۸۲) کسی که خوابیده نماز میخواند، اگر در بین نماز بتواند بنشیند، باید مقداری راکه میتواند نشسته بخواند و نیز اگر میتواند بایستد باید مقداری راکه میتواند، ایستاده بخواند، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی از اذکار واجب را نخواند.

(مسأله ۹۸۳) کسی که نشسته نماز می‌خواند اگر در بین نماز بتواند بایستد، باید مقداری راکه می‌تواند، ایستاده بخواند، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی از ذکرهای واجب را نخواند.

(مسأله ۹۸۴) کسی که می‌تواند بایستد اگر بترسد که به واسطهٔ ایستادن، مریض شود یا ضرری به او برسد، می‌تواند نشسته نماز بخواند، و اگر از نشستن هم بترسد، می‌تواند خوابیده نماز بخواند.

(مسأله ۹۸۵) اگر انسان احتمال بدهد که آخر وقت می‌تواند ایستاده نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب نماز را تأخیر بیندازد؛ پس اگر نتوانست بایستد، در آخر وقت مطابق وظیفه‌اش نماز را بجا آورد، و در صورتی که اول وقت نماز را خواند و در آخر وقت قدرت بر ایستادن حاصل نمود، باید نماز را دوباره بجا آورد.

(مسأله ۹۸۶) مستحب است در حال ایستادن بدن را راست نگهدارد و شانه‌ها را پائین بیندازد، و دستها را روی رانها بگذارد، و انگشتها را بهم بچسباند، و جای سجده را نگاه کند، و سنگینی بدن را بطور مساوی روی دو پا بیندازد، و با خضوع و خشوع باشد، و پاها را پس و پیش نگذارد، و اگر مرد است پاها را از سه انگشتِ باز، تا یک وجب فاصله دهد، و اگر زن است پاها را بهم بچسباند.

قرائت

(مسأله ۹۸۷) در رکعت اوّل و دوّم نمازهای واجب یومیّه، انسان باید اول حمد و بعد از آن ـ بنابر اقوی ـ یک سورهٔ تمام بخواند، و سوره والضحی والم نشرح

و همچنین سورهٔ فیل و لایلاف، در نماز یک سوره حساب می‌شود.

(مسأله ۹۸۸) اگر وقت نماز تنگ باشد، یا انسان ناچار شود که سوره را نخواند، مثلاً بترسد که اگر سوره را بخواند، دزد یا درنده یا چیز دیگری به او صدمه بزند، نباید سوره را بخواند.

(مسأله ۹۸۹) اگر عمداً سوره را پیش از حمد بخواند و دوباره بعد از حمد بخواند، بعید نیست که نمازش صحیح باشد، ولی احتیاط مستحب، اتمام و اعادهٔ نماز است. و اگر اشتباهاً سوره را پیش از حمد بخواند و در بین آن یادش بیاید، باید سوره را رها کند، و بعد از خواندن حمد، سوره را از اول بخواند.

(مسأله ۹۹۰) اگر حمد و سوره یا یکی از آنها را فراموش کند، و بعد از رسیدن به رکوع بفهمد، نمازش صحیح است.

(مسأله ۹۹۱) اگر پیش از آن که برای رکوع خم شود، بفهمد که حمد و سوره را نخوانده، باید بخواند. و اگر بفهمد سوره را نخوانده، باید فقط سوره را بخواند، ولی اگر بفهمد حمد تنها را نخوانده، باید اوّل حمد و بعد از آن دوباره سوره را بخواند. و نیز اگر خم شود و پیش از آنکه به رکوع برسد، بفهمد حمد و سوره یا سورهٔ تنها یا حمد تنها را نخوانده، باید بایستد و به همین دستور عمل نماید.

(مسأله ۹۹۲) اگر در نماز، یکی از چهار سوره‌ای را که آیهٔ سجده دارد و در مسأله «۳۶۱» گفته شد، عمداً بخواند، نمازش باطل است.

(مسأله ۹۹۳) اگر اشتباهاً مشغول خواندن سوره‌ای شود که سجده واجب دارد، چنانچه پیش از رسیدن به آیهٔ سجده بفهمد، باید آن سوره را رها کند و سورهٔ دیگر بخواند، و اگر بعد از خواندن آیهٔ سجده بفهمد، احتیاطاً به سجده اشاره نموده و سوره را تمام کند، و بعد از نماز باید سجده آنرا بجا آورد.

(مسأله ۹۹۴) اگر در نماز آیهٔ سجده را گوش دهد، نمازش صحیح است، و بنابر احتیاط به سجده اشاره نماید و بعد از نماز، سجده آنرا بجا آورد.

(مسأله ۹۹۵) در نماز مستحبی خواندن سوره لازم نیست، اگر چه آن نماز به

واسطه نذرکردن واجب شده باشد، ولی در بعضی از نمازهای مستحبی مثل نماز وحشت که سوره مخصوصی دارد، اگر بخواهد به دستور آن نماز رفتارکرده باشد، باید همان سوره را بخواند.

(مسأله ۹۹۶) در نماز جمعه و در نماز ظهر روز جمعه، مستحب است در رکعت اول بعد از حمد، سورۀ جمعه و در رکعت دوم بعد از حمد، سورۀ منافقون بخواند و اگر مشغول یکی از اینها شود، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند آنرا رها کند و سورۀ دیگر بخواند.

(مسأله ۹۹۷) اگر بعد از حمد مشغول خواندن سوره «قل هو الله احد» یا سوره «قل یا ایها الکافرون» شود، نمی‌تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند، ولی در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه، اگر از روی فراموشی به جای سوره جمعه و منافقین، یکی از آن دو سوره را بخواند، می‌تواند آن را رها کند و سوره جمعه و منافقون را بخواند و احتیاط واجب آن است که بعد از تجاوز از نصف سوره، آن را رها ننماید.

(مسأله ۹۹۸) اگر در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه، عمدا سوره «قل هو الله احد» یا سوره «قل یا ایها الکافرون» بخواند، اگر چه به نصف نرسیده باشد، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند رها کند و سوره منافقون را بخواند.

(مسأله ۹۹۹) اگر در نماز، غیر سوره «قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون» سوره دیگری بخواند، اگر از نصف تجاوز نکرده باشد، می‌تواند رها کند و سوره دیگر بخواند و بنابر احتیاط در ما بین نصف و دو ثلث رها نکند و پس از اینکه به دو ثلث رسید، رهاکردن آن و عدول به سوره دیگر جائز نیست.

(مسأله ۱۰۰۰) اگر مقداری از سوره را فراموش کند، یا از روی ناچاری مثلا به واسطۀ تنگی وقت یا جهت دیگر، نشود آنرا تمام نماید، می‌تواند آن سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند، اگر چه از دو ثلث هم گذشته باشد و اگر چه سوره‌ای که می‌خوانده، «قل هو الله احد» یا «قل یاایها الکافرون» باشد.

(مسأله ۱۰۰۱) بر مرد واجب است حمد و سورهٔ نماز صبح و مغرب و عشا را بلند بخواند و بر مرد و زن واجب است، حمد و سورهٔ نماز ظهر و عصر را آهسته بخوانند.

(مسأله ۱۰۰۲) مرد باید در نماز صبح و مغرب و عشا، مواظب باشد که تمام کلمات حمد و سوره حتی حرف آخر آنهارا بلند بخواند.

(مسأله ۱۰۰۳) زن می‌تواند حمد و سورهٔ نماز صبح و مغرب و عشاء را بلند یا آهسته بخواند، ولی اگر نامحرم صدایش را بشنود، بنابر احتیاط واجب، آهسته بخواند.

(مسأله ۱۰۰۴) اگر در جائی که باید نماز را بلند بخواند، عمدا آهسته بخواند، یا در جائی که باید آهسته بخواند عمدا بلند بخواند، نمازش باطل است. ولی اگر از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد، صحیح است. و اگر در بین خواندن حمد و سوره هم بفهمد اشتباه کرده، لازم نیست مقداری راکه خوانده دوباره بخواند.

(مسأله ۱۰۰۵) اگر کسی در خواندن حمد و سوره بیشتر از معمول صدایش را بلند کند، مثل آنکه آنها را با فریاد بخواند، بنابر احتیاط واجب، نمازش باطل است.

(مسأله ۱۰۰۶) انسان باید نماز را یاد بگیرد که غلط نخواند، و کسی که به هیچ قسم نمی‌تواند صحیح آنرا یاد بگیرد، باید به هر طور که می‌تواند بخواند و احتیاط مستحب آنست که نماز را به جماعت بجا آورد.

(مسأله ۱۰۰۷) کسی که حمد وسوره و چیزهای دیگر نماز را بخوبی نمی‌داند و می‌تواند یاد بگیرد، چنانچه وقت نماز وسعت دارد، باید یاد بگیرد و اگر وقت تنگ است، در صورتی که ممکن باشد، باید نمازش را به جماعت بخواند.

(مسأله ۱۰۰۸) بنابر احتیاط واجب، برای یاد دادن واجبات نماز، نباید مزد گرفت، ولی مزدگرفتن برای یاد دادن مستحبات آن، بدون اشکال، جائز است.

(مسأله ۱۰۰۹) اگر یکی از کلمات حمد یا سوره را نداند، یاعمدا آنرا نگوید یا بجای حرفی، حرف دیگر بگوید، مثلا بجای (ض)، (ظ) بگوید یا جائی که باید بدون زیر و زَبَر خوانده شود، زیر و زَبَر بدهد، یا تشدید را نگوید، نماز او باطل است.

(مسأله ۱۰۱۰) اگر انسان کلمه‌ای را که یادگرفته صحیح بداند و در نماز همانطور بخواند، و بعد بفهمد غلط خوانده، لازم نیست دوباره نماز را بخواند.

(مسأله ۱۰۱۱) اگر زیر و زَبَر کلمه‌ای را نداند، یا نداند مثلا کلمه‌ای به «س» است یا به «ص»، باید یاد بگیرد، و چنانچه دوجور یا بیشتر بخواند، مثل آنکه در «اهدنا الصراط المستقیم» صراط را یک مرتبه با سین و یکمرتبه با صاد بخواند، نمازش باطل است. ولی اگر آن کلمه‌ای را که دو جور خوانده از اذکار باشد، و غلط خواندنش از ذکر بودن خارجش نکند، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۰۱۲) اگر در کلمه‌ای (واو) باشد و حرف قبل از (واو)، در آن کلمه پیش داشته باشد، و حرف بعد از (واو) در آن کلمه همزه باشد، مثل کلمه «سُوْءَ» باید آن (واو) را مد بدهد یعنی آنرا بکشد، و همچنین اگر در کلمه‌ای «الف» باشد و حرف قبل از «الف» در آن کلمه زَبَر داشته باشد و حرف بعد از «الف» در آن کلمه همزه باشد مثل «جاءَ»، باید الف آنرا بکشد، و نیز اگر در کلمه‌ای «ی» باشد و حرف پیش از «ی» در آن کلمه زیر داشته باشد و حرف بعد از «ی» در آن کلمه همزه باشد مثل «جِیْءِ»، باید «ی» را با مد بخواند و اگر بعد از حروف «واو و الف و یا»، به جای همزه، حرفی باشد که ساکن است یعنی زیر و زَبَر و پیش ندارد، باز هم باید این سه حرف را با مد بخواند، مثلا در (ولا الضالین) که بعد از (الف)، حرف لام ساکن است، باید (الف) آنرا با مد بخواند، و چنانچه به دستوری که گفته شد رفتار نکند، احتیاط واجب آنست که نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

(مسأله ۱۰۱۳) احتیاط مستحب آن است که در نماز، وقف به حرکت و وصل به سکون ننماید، و معنای وقف به حرکت آن است که زیر یا زَبَر یا پیش آخر

کلمه‌ای را بگوید، و بین آن کلمه و کلمه بعدش، فاصله دهد، مثلا بگوید: «الرحمن الرحیم» و (میم) الرحیم را زیر بدهد، و بعد قدری فاصله دهد و بگوید: «مالک یوم الدین»؛ و معنای وصل به سکون آن است که زیر یا زَبَر یا پیش کلمه‌ای را نگوید و آن کلمه را به کلمه بعد بچسباند، مثل آنکه بگوید «الرحمن الرحیم» و (میم) (الرحیم) را زیر ندهد و فورا «مالک یوم الدین» را بگوید.

(مسأله ۱۰۱۴) در رکعت سوم و چهارم نماز می‌تواند فقط یک حمد بخواند، یا یک مرتبه تسبیحات اربعه بگوید، یعنی یک مرتبه بگوید: «سبحان الله والحمدلله ولا اله الا الله والله اکبر» و بهتر آن است که سه مرتبه بگوید، و می‌تواند در یک رکعت حمد و در رکعت دیگر تسبیحات بگوید، و در نماز فرادی بهتر است در هر دو رکعت تسبیحات را بخواند. و احتیاط مستحب آن است که برای مأموم در نمازهای جهریه، اختیار تسبیحات است.

(مسأله ۱۰۱۵) هر گاه شک کند که آیه یا کلمه‌ای رادرست گفته یا نه، مثلا شک کند که آیه «قل هو الله احد» رادرست گفته یا نه، بنابر احتیاط واجب، اگر به آیه دیگر مشغول نشده است، دوباره آن را بگوید. و اگر چند مرتبه هم شک کند، می‌تواند چند بار بگوید، اما اگر به وسواس برسد و باز هم بگوید، بنابر احتیاط مستحب، نمازش را دوباره بخواند.

(مسأله ۱۰۱۶) بر مرد و زن واجب است که در رکعت سوم و چهارم نماز، حمد یا تسبیحات را آهسته بخوانند.

(مسأله ۱۰۱۷) اگر در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند، بنابر احتیاط واجب باید بسم الله آنرا هم آهسته بگوید.

(مسأله ۱۰۱۸) کسی که نمی‌تواند تسبیحات را یاد بگیرد یا درست بخواند باید در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند.

(مسأله ۱۰۱۹) اگر در دو رکعت اول نماز به خیال اینکه دو رکعت آخر است تسبیحات بگوید، چنانچه پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره را بخواند و اگر در

رکوع یا بعد از رکوع بفهمد، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۰۲۰) اگر در رکعت آخر نماز به خیال اینکه در دو رکعت اول است، حمد بخواند یا در دو رکعت اول نماز با اینکه گمان می‌کرده در دو رکعت آخر است، حمد بخواند، چه پیش از رکوع بفهمد و چه بعد از آن، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۰۲۱) اگر در رکعت سوم یا چهارم می‌خواست حمد بخواند، تسبیحات به زبانش آمد، یا می‌خواست تسبیحات بخواند حمد به زبانش آمد، باید آنرا رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند، ولی اگر عادتش خواندن چیزی بوده که به زبانش آمده، می‌تواند همان را تمام کند و نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۰۲۲) کسی که عادت دارد، در رکعت سوم و چهارم تسبیحات بخواند، اگر از عادت خود غفلت نماید و به قصد اداء وظیفه، مشغول خواندن حمد شود کفایت می‌کند، و لازم نیست دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند.

(مسأله ۱۰۲۳) در رکعت سوم و چهارم مستحب است، بعد از تسبیحات استغفار کند، مثلا بگوید «استغفرالله ربی و أتوب الیه» یا بگوید «اللهم اغفرلی» و اگر نمازگزار پیش از خم شدن برای رکوع اگر چه مشغول گفتن استغفار یا بعد از فراغ از آن باشد، شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، باید حمد یا تسبیحات را بخواند.

(مسأله ۱۰۲۴) اگر در رکوع رکعت سوم یا چهارم شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند. و اگر پیش از رسیدن به حد رکوع شک کند، لازم است برگردد و حمد یا تسبیحات را بخواند.

(مسأله ۱۰۲۵) هرگاه شک کند که آیه یا کلمه‌ای را درست گفته یا نه، مثلا شک کند که آیه «قل هو الله احد» را درست گفته یا نه، بنابر احتیاط واجب، اگر به آیه دیگر مشغول نشده است، دوباره آن را بگوید، و اگر چند مرتبه هم شک کند، می‌تواند چند بار بگوید، اما اگر به وسواس برسد و باز هم بگوید، بنابر احتیاط مستحب، نمازش را دوباره بخواند.

(مسأله ۱۰۲۶) مستحب است در رکعت اول، پیش از خواندن حمد بگوید «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» و در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر، بسم الله را بلند بگوید وحمد و سوره را شمرده بخواند، ودر آخر هر آیه وقف کند، یعنی آن را به آیه بعد نچسباند، و در حال خواندن حمد و سوره به معنای آیه توجه داشته باشد. و اگر نماز را به جماعت می‌خواند بعد از تمام شدن حمد امام، و اگر فرادی می‌خواند، بعد از آنکه حمد خودش تمام شد، بگوید «الحمدلله رب العالمین» و بعد از خواندن سوره قل هو الله احد، یک یا دو، یا سه مرتبه «کذلک الله ربی» یا سه مرتبه «کذلک الله ربنا» بگوید، و بعد از خواندن سوره، کمی صبر کند، و بعد تکبیر پیش از رکوع را بگوید، یا قنوت را بخواند.

(مسأله ۱۰۲۷) مستحب است در تمام نمازها در رکعت اول، سوره انا انزلنا و در رکعت دوم، سوره قل هو الله احد را بخواند.

(مسأله ۱۰۲۸) مکروه است انسان در تمام نمازهای یکشبانه روز، سوره قل هو الله احد را نخواند.

(مسأله ۱۰۲۹) خواندن سوره قل هو الله احد به یک نفس، مکروه است.

(مسأله ۱۰۳۰) سوره‌ای که در رکعت اول خوانده، مکروه است در رکعت دوم بخواند. ولی اگر سوره (قل هو الله احد) را در هر دو رکعت بخواند مکروه نیست.

رکوع

(مسأله ۱۰۳۱) در هر رکعت بعد از قرائت باید به اندازه‌ای خم شود که بتواند دست را به زانو بگذارد، و این عمل را رکوع می‌گویند.

(مسأله ۱۰۳۲) اگر به اندازه رکوع خم شود، ولی دستها را به زانو نگذارد اشکال ندارد.

(مسأله ۱۰۳۳) هر گاه رکوع را بطور غیر معمول بجا آورد، مثلا به چپ یا

راست خم شود، اگر چه دستهای او به زانو برسد، صحیح نیست.

(مسأله ۱۰۳۴) خم شدن باید به قصد رکوع باشد، پس اگر به قصد کار دیگر مثلا برای کشتن جانوری خم شود، نمی‌تواند آن را رکوع حساب کند، بلکه باید بایستد و دوباره برای رکوع خم شود، و به واسطه این عمل، رکن زیاد نشده و نماز باطل نمی‌شود.

(مسأله ۱۰۳۵) کسی که دست یا زانوی او بادست و زانوی دیگران فرق دارد، مثلا دستش خیلی بلند است که اگر کمی خم شود به زانو می‌رسد یا زانوی او پائین‌تر از مردم دیگر است که باید خیلی خم شود تا دستش به زانو برسد، باید به اندازه معمول خم شود.

(مسأله ۱۰۳۶) کسی که نشسته رکوع می‌کند، باید به قدری خم شود که صورتش مقابل زانوها برسد، و بهتر است به قدری خم شود که صورت نزدیک جای سجده برسد.

(مسأله ۱۰۳۷) در حال اختیار در رکوع، یک مرتبه «سبحان ربی العظیم وبحمده» و یا سه مرتبه «سبحان الله» بگوید؛ و احتیاط واجب آن است که در «سبحان الله» سه مرتبه کمتر نباشد. ظاهر این است که گفتن هر ذکری که به آن مقدار باشد،کفایت می‌کند ولکن احتیاط آن است که تسبیح گفته شود. ولی در تنگی وقت و در حال ناچاری گفتن یک «سبحان الله» کافی است.

(مسأله ۱۰۳۸) ذکر رکوع باید دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود. و مستحب است آن را سه یا پنج یا هفت مرتبه بلکه بیشتر بگویند.

(مسأله ۱۰۳۹) در رکوع باید به مقدار ذکر واجب، بدن آرام باشد و در ذکر مستحب هم آرام بودن بدن در صورتی که قصد خصوصیت نماید احوط است.

(مسأله ۱۰۴۰) اگر موقعی که ذکر واجب رکوع را می‌گوید، بی اختیار به قدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود، بنابر احتیاط واجب بعد از آرام‌گرفتن بدن، دوباره ذکر را بگوید، ولی اگر کمی حرکت کند که از حال آرام بودن

بدن خارج نشود، یا انگشتان را حرکت دهد، ضرری ندارد.

(مسأله ۱۰۴۱) اگر پیش از آنکه به مقدار رکوع خم شود و بدن آرام گیرد عمداً ذکر رکوع را بگوید، باید پس از رسیدن به رکوع و آرام شدن بدن، دوباره ذکر را بگوید و بناء بر احتیاط مستحب، پس از اتمام اعاده نماید.

(مسأله ۱۰۴۲) اگر پیش از تمام شدن ذکر واجب، عمداً سر از رکوع بردارد نمازش باطل است، و اگر سهواً سر بر دارد، چنانچه پیش از آنکه از حال رکوع خارج شود، یادش بیاید که ذکر رکوع را تمام نکرده، باید در حال آرامی بدن ذکر را بگوید، و اگر بعد از آنکه از حال رکوع خارج شد یادش بیاید، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۰۴۳) اگر نتواند به مقدار ذکر، در رکوع بماند، احتیاط واجب آن است که بقیهٔ آنرا در حال برخواستن بگوید.

(مسأله ۱۰۴۴) اگر به واسطهٔ مرض و مانند آن در رکوع آرام نگیرد، نمازش صحیح است، ولی باید پیش از آنکه از حال رکوع خارج شود، ذکر واجب را به نحوی که گذشت، بگوید.

(مسأله ۱۰۴۵) هرگاه نتواند به اندازهٔ رکوع خم شود، باید به چیزی تکیه دهد و رکوع کند، و اگر موقعی هم که تکیه داده نتواند به طور معمول رکوع کند بنابر احتیاط، باید به هر اندازه می‌تواند خم شود و اشاره به رکوع نیز بنماید، و اگر هیچ نتواند خم شود، باید برای رکوع با سر اشاره نماید.

(مسأله ۱۰۴۶) کسی که برای رکوع باید با سر اشاره کند اگر نتواند با سر اشاره کند، باید به نیّت رکوع چشمها را هم بگذارد و ذکر آنرا بگوید و به نیّت برخواستن از رکوع، چشمها را باز کند، و اگر از این هم عاجز است بنابر احتیاط در قلب خود نیّت رکوع کند و ذکر آن را بگوید.

(مسأله ۱۰۴۷) کسی که نمی‌تواند ایستاده رکوع کند، ولی برای رکوع می‌تواند در حالی که نشسته است خم شود، باید ایستاده نماز بخواند و برای رکوع با سر اشاره نماید، و احتیاط مستحب آنست که نماز دیگری هم بخواند و موقع

رکوع آن بنشیند و برای رکوع خم شود.

(مسأله ۱۰۴۸) اگر بعد از رسیدن به حد رکوع و آرام‌گرفتن بدن، سر بردارد و دو مرتبه به اندازهٔ رکوع خم شود، نمازش باطل است.

(مسأله ۱۰۴۹) بعد از تمام شدن ذکر رکوع، باید راست بایستد و بعد از آنکه بدن آرام‌گرفت به سجده رود، و اگر عمداً پیش از ایستادن، یا پیش از آرام‌گرفتن بدن، به سجده رود نمازش باطل است.

(مسأله ۱۰۵۰) اگر رکوع را فراموش کند، و پیش از آنکه به سجده برسد یادش بیاید، باید بایستد، بعد به رکوع رود، و چنانچه به حالت خمیدگی به رکوع برگردد نمازش باطل است.

(مسأله ۱۰۵۱) اگر بعد از آنکه پیشانی به زمین رسید، یادش بیاید که رکوع نکرده، لازم است برگردد و رکوع را بعد از ایستادن بجا آورد، و در صورتی که در سجده دوّم یادش بیاید، نمازش باطل است.

(مسأله ۱۰۵۲) مستحب است پیش از رفتن به رکوع در حالی که راست ایستاده تکبیر بگوید، و در رکوع زانوها را به عقب دهد، و پشت را صاف نگهدارد و گردن را بکشد و مساوی پشت نگهدارد، و بین دو قدم را نگاه کند، و پیش از ذکر یا بعد از آن صلوات بفرستد، و بعد از آنکه از رکوع برخاست و راست ایستاد، در حال آرامی بدن بگوید، «سمع الله لمن حمده».

(مسأله ۱۰۵۳) مستحب است در رکوع، زنها دست را از زانو بالاتر بگذارند و زانوها را به عقب ندهند.

سجود

(مسأله ۱۰۵۴) نمازگزار باید در هر رکعت از نمازهای واجب و مستحب، بعد از رکوع دو سجده کند، و سجده آنست که پیشانی را به قصد خضوع به زمین بگذارد و در حال سجده در نماز، واجب است که کف دو دست و دو زانو و دو

انگشت بزرگ پاها را بر زمین بگذارد.

(مسأله ۱۰۵۵) دو سجده روی هم یک رکن است، و اگر کسی در نماز واجب عمداً یا از روی فراموشی در یک رکعت هر دو را ترک کند، یا دو سجدهٔ دیگر به آنها اضافه نماید، نمازش باطل است.

(مسأله ۱۰۵۶) اگر عمداً یک سجده کم یا زیاد کند، نمازش باطل می‌شود و اگر سهواً یک سجده کم یا زیاد کند حکم آن بعداً گفته خواهد شد.

(مسأله ۱۰۵۷) اگر پیشانی را عمداً یا سهواً به زمین نگذارد، سجده نکرده است، اگر چه جاهای دیگر به زمین برسد، ولی اگر پیشانی را به زمین بگذارد و سهواً جاهای دیگر را به زمین نرساند، یا سهواً ذکر نگوید، سجده صحیح است.

(مسأله ۱۰۵۸) احتیاط واجب آن است که در حال اختیار در سجده، سه مرتبه «سبحان الله» و یا یک مرتبه «سبحان ربی الاعلی و بحمده» بگوید، و باید این کلمات، دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود، ظاهر این است که گفتن هر ذکری که به این مقدار باشد کفایت می‌کند و مستحب است «سبحان ربی الاعلی و بحمده» را سه یا پنج یا هفت مرتبه یا بیشتر بگوید.

(مسأله ۱۰۵۹) در سجود باید به مقدار ذکر واجب، بدن آرام باشد و موقع گفتن ذکر مستحب هم، آرام بودن بدن با قصد خصوصیت، احوط است.

(مسأله ۱۰۶۰) اگر پیش از آن که پیشانی به زمین برسد و بدن آرام بگیرد، عمداً ذکر سجده را بگوید، باید بعد از آرام شدن بدن، دوباره ذکر را بگوید و احتیاط مستحب آن است که پس از اتمام نماز، نماز را اعاده کند. اما اگر پیش از تمام شدن ذکر، عمداً سر از سجده بردارد، نماز او باطل است.

(مسأله ۱۰۶۱) اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسد سهواً ذکر سجده را بگوید، و پیش از آنکه سر از سجده بردارد، بفهمد اشتباه کرده است، باید دوباره در حال آرام بودن بدن ذکر را بگوید.

(مسأله ۱۰۶۲) اگر بعد از آنکه سر از سجده برداشت، بفهمد پیش از آنکه

ذکر سجده تمام شود سر برداشته، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۰۶۳) اگر موقعی که ذکر سجده را می‌گوید، یکی از هفت عضو غیر از پیشانی از جاهای دیگر را عمداً از زمین بردارد، باید بعد ازگذاشتن آن عضو روی زمین، دوباره ذکر سجده را بگوید و احتیاط مستحب آن است که بعد از اتمام نماز، نماز را اعاده کند و اگر ذکر سجده را تدارک نکرد، نمازش باطل است؛ ولی موقعی که مشغول گفتن ذکر نیست، اگر غیر از پیشانی، جاهای دیگر را از زمین بردارد و دوباره بگذارد اشکال ندارد.

(مسأله ۱۰۶۴) اگر پیش از تمام شدن ذکر سجده، سهواً پیشانی را از زمین بردارد، نمی‌تواند دوباره به زمین بگذارد، و باید آن را یک سجده حساب کند. ولی اگر جاهای دیگر را سهواً از زمین بردارد، باید دو مرتبه به زمین بگذارد و ذکر را بگوید.

(مسأله ۱۰۶۵) بعد از تمام شدن ذکر سجدهٔ اوّل، باید بنشیند تا بدن آرام گیرد و دوباره به سجده رود.

(مسأله ۱۰۶۶) جای پیشانی نمازگزار باید از جای سر انگشتان پای او بلندتر از چهار انگشت بسته نباشد بلکه واجب است که جای پیشانی او از جای انگشتان پایش، پست‌تر از چهار انگشت بسته نیز نباشد.

(مسأله ۱۰۶۷) در زمین سراشیب که سراشیبی آن درست معلوم نیست، اگر جای پیشانی نمازگزار از جای انگشت‌های پای او، مختصری از چهار انگشت بسته بلندتر باشد، اشکال ندارد.

(مسأله ۱۰۶۸) اگر پیشانی را اشتباهاً بر چیزی بگذارد که از جای انگشت‌های پای او بلندتر از چهار انگشت بسته است، اگر بلندی آن به قدری است که نمی‌گویند در حال سجده است، باید سر را بردارد و بر چیزی که بلندی آن به اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است، بگذارد و اگر بلندی آن به قدری است که عرفاً می‌گویند در حال سجده است، باید سر را از او بکشد و به کمتر از چهار

انگشت بسته بگذارد و اگر کشیدن ممکن نباشد، بنابر احتیاط واجب نماز را تمام کند و دوباره بخواند.

(مسأله ۱۰۶۹) باید بین پیشانی و آنچه بر آن سجده می‌کند، چیزی فاصله نباشد پس اگر مُهر به قدری چرک باشد که پیشانی به خود مهر نرسد، سجده باطل است ولی اگر مثلاً رنگ مهر تغییر کرده باشد اشکال ندارد.

(مسأله ۱۰۷۰) در سجده باید دو کف دست را به زمین بگذارد، ولی در حال ناچاری پشت دست هم مانعی ندارد. و اگر پشت دست هم ممکن نباشد، بنابر احتیاط باید مچ دست را به زمین بگذارد، و چنانچه آن را هم نتواند، تا آرنج هر جا را که می‌تواند به زمین بگذارد، و اگر آن هم ممکن نیست گذاشتن بازو کافیست.

(مسأله ۱۰۷۱) در سجده باید دو انگشت بزرگ پاها را بزمین بگذارد و اگر انگشتهای دیگر پا، یا روی پا را به زمین بگذارد، یا به واسطهٔ بلند بودن ناخن، انگشت شصت به زمین نرسد، نماز باطل است، و کسی که از روی تقصیر و ندانستن مسأله، نمازهای خود را اینطور خوانده، بنابر احتیاط واجب دوباره بخواند.

(مسأله ۱۰۷۲) کسی که مقداری از شصت پایش بریده، باید بقیه آنرا به زمین بگذارد، و اگر چیزی از آن نمانده، یا اگر مانده خیلی کوتاه است، بنابر احتیاط باید بقیهٔ انگشتان را بگذارد، و اگر هیچ انگشت ندارد، هر مقدار که از پا باقی مانده به زمین بگذارد.

(مسأله ۱۰۷۳) اگر به طور غیر معمول سجده کند، مثلاً سینه و شکم را به زمین بچسباند، یا پاها را دراز کند، اگر چه هفت عضوی که گفته شد به زمین برسد، بنابر احتیاط مستحب باید نماز را دوباره بخواند، ولی اگر طوری دراز بکشد که سجده صدق ننماید، نماز او باطل است.

(مسأله ۱۰۷۴) مُهر یا چیز دیگری که بر آن سجده می‌کند، باید پاک باشد، ولی اگر مثلاً مُهر را روی فرش نجس بگذارد، یا یک طرف مُهر نجس باشد و پیشانی را به طرف پاک آن بگذارد، اشکال ندارد.

(مسأله ۱۰۷۵) اگر در پیشانی دمل و مانند آن باشد، چنانکه ممکن است باید با جای سالم پیشانی سجده کند، و اگر ممکن نیست باید زمین را گود کند و دمل را در گودال و جای سالم را به مقداری که برای سجده. کافی باشد بر زمین بگذارد.

(مسأله ۱۰۷۶) اگر دمل یا زخم تمام پیشانی را فراگرفته باشد، بنابر احتیاط باید به یکی از دو طرف پیشانی و چانه اگر چه به تکرار نماز باشد سجده کند، و اگر ممکن نیست فقط به چانه، و اگر به چانه هم ممکن نیست، باید برای سجده اشاره کند.

(مسأله ۱۰۷۷) کسی که نمی‌تواند پیشانی را به زمین برساند، باید به قدری که می‌تواند خم شود، و مهر یا چیز دیگری را که سجده بر آن صحیح است، روی چیز بلندی گذاشته و طوری پیشانی را بر آن بگذارد که بگویند سجده کرده است، ولی باید کف دستها و زانوها و انگشتان پا را به طور معمول به زمین بگذارد.

(مسأله ۱۰۷۸) اگر چیز بلندی نباشد که مهر یا چیز دیگری که سجده بر آن صحیح است بگذارد، لازم است که مهر یا چیز دیگررا با دست بلند کرده و بر آن سجده نماید.

(مسأله ۱۰۷۹) کسی که هیچ نمی‌تواند سجده نماید باید برای سجده با سر اشاره کند، و اگر نتواند باید با چشم‌ها اشاره نماید، و اگر با چشم‌ها هم نمی‌تواند اشاره کند، بنابر احتیاط واجب با دست و مانند آن برای سجده اشاره کند و در قلب نیز نیّت سجده نماید.

(مسأله ۱۰۸۰) اگر پیشانی بی اختیار از جای سجده بلند شود، چنانچه ممکن باشد باید نگذارد دوباره به جای سجده برسد، واین یک سجده حساب می‌شود، چه ذکر سجده راگفته باشد یا نه. و اگر نتواند سر را نگهدارد و بی اختیار دوباره به جای سجده برسد، روی هم یک سجده حساب می‌شود، و اگر ذکر نگفته باشد، بنابر احتیاط باید بگوید.

(مسأله ۱۰۸۱) جائی که انسان باید تقیه کند، می‌تواند بر فرش و مانند آن سجده نماید، و لازم نیست برای نماز به جای دیگر برود، ولی اگر بتواند بر حصیر یا چیزی که سجده بر آن صحیح می‌باشد، طوری سجده کند که به زحمت نیفتد، نباید بر فرش و مانند آن سجده نماید.

(مسأله ۱۰۸۲) اگر روی تشک پر و مانند آن سجده کند، در صورتی که بدن روی آن آرام نگیرد، باطل است.

(مسأله ۱۰۸۳) اگر انسان ناچار شود که در زمین گل نماز بخواند، چنانچه آلوده شدن بدن و لباس برای او مشقت ندارد، باید سجده و تشهد را به طور معمول بجا آورد، و اگر مشقت دارد، در حالی که ایستاده، برای سجده با سر اشاره کند و تشهد را ایستاده بخواند و نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۰۸۴) در رکعت اول و رکعت سومی که تشهد ندارد، مثل رکعت سوم نماز ظهر و عصر و عشا، احتیاط واجب این است که بعد از سجده دوم، قدری بی حرکت بنشیند و بعد برخیزد.

چیزهائی که سجده بر آنها صحیح است

(مسأله ۱۰۸۵) باید بر زمین و چیزهای غیر خوراکی و پوشاکی که از زمین می‌روید مانند چوب و برگ درخت سجده کرد، و سجده بر چیزهای خوراکی و پوشاکی مانند گندم و جو و پنبه و آنچه که از اجزاء زمین شمرده نشود مانند طلا و نقره و قیر و زفت و امثال اینها، صحیح نیست.

(مسأله ۱۰۸۶) احتیاط واجب آن است که بر برگ مو قبل از خشک شدنش و بعد از خشک شدنش، سجده نکنند.

(مسأله ۱۰۸۷) سجده بر چیزهائی که از زمین می‌روید و خوراک حیوان است مثل علف و کاه، صحیح است.

(مسأله ۱۰۸۸) سجده بر گل هائی که خوراکی نیستند، صحیح است، ولی

سجده بر داروهای خوراکی که از زمین می‌روید، مانند گل بنفشه و گل گـاوزبان، اشکال دارد.

(مسأله ۱۰۸۹) سجده بر گیاهی که خوردن آن در بعضی از شهرها معمول است، و در شهرهای دیگر معمول نیست، و نیز سجده بـر مـیوهٔ نـارس، صـحیح نیست.

(مسأله ۱۰۹۰) سجده بر سنگ آهک و سنگ گچ صحیح است، و احتیاط مستحب آنست که در حال اختیار به گچ و آهک پخته و آجر و کوزهٔ گلی و مانند اینها سجده نکنند.

(مسأله ۱۰۹۱) احتیاط واجب، ترک سجده بر کاغذ است در صورتی که به طور خالص فقط از پنبه باشد، ولی در صورتیکه کاغذ از چیزی باشد که سجده بر آن صحیح است، می‌توان بر آن سجده کرد و در غیر این صورت، بنابر احتیاط واجب نمی‌شود سجده کرد.

(مسأله ۱۰۹۲) برای سجده بهتر از هر چیز تربت حضرت سـید الشـهداء می‌باشد، بعد از آن خاک، بعد از خاک سنگ و بعد از سنگ گیاه است.

(مسأله ۱۰۹۳) اگر چیزی که سجده بر آن صحیح است را ندارد، یا اگر دارد به واسطه سرما یا گرمای زیاد و مانند اینها نمی‌تواند بر آن سجده کـند، بـاید بـه لباسش سجده کند؛ و اگر فراهم نباشد باید بر پشت دست یا چیز دیگر مثل چیز معدنی که در حال اختیار، سجده بر آن جائز نیست، سجده نـماید؛ ولی احـتیاط تقدیم چیز معدنی بر پشت دست است.

(مسأله ۱۰۹۴) سـجده بـر گـل و خـاک سسـتی کـه پـیشانی روی آن آرام نمی‌گیرد باطل است.

(مسأله ۱۰۹۵) اگر در سجدهٔ اوّل مهر به پیشانی بچسبد، باید برای سجده دوّم مهر را بردارد.

(مسأله ۱۰۹۶) اگر در بین نماز چیزی که بر آن سجده می‌کند گم شـود و

چیزی که سجده بر آن صحیح است نداشته باشد، چنانچه وقت وسعت دارد باید نماز را بشکند، و اگر وقت تنگ است، باید به ترتیبی که در مسألهٔ «۱۰۹۳» گفته شد عمل نماید.

(مسأله ۱۰۹۷) هرگاه در حال سجده بفهمد پیشانی را بر چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، باید پیشانی را از روی آن برداشته و بر چیزی که سجده بر آن صحیح است سجده نماید، و اگر ممکن نباشد، چنانچه وقت نماز وسعت دارد، باید نماز را بشکند، و اگر وقت تنگ است، به ترتیبی که در مسأله «۱۰۹۳» گفته شد عمل نماید.

(مسأله ۱۰۹۸) اگر بعد از سجده بفهمد پیشانی را روی چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، نمازش ظاهراً صحیح است و نیازی نیست که دوباره سجده کند اگر چه این اتفاق در دو سجده بیفتد، ولی احتیاط مستحب آن است که نماز را اعاده کند.

(مسأله ۱۰۹۹) سجده کردن برای غیر خداوند متعال حرام می‌باشد. و بعضی از مردم عوام که مقابل قبر امامان علیهم‌السلام پیشانی را به زمین می‌گذراند، اگر برای شکر خداوند متعال باشد، اشکال ندارد وگرنه حرام است.

مستحبات و مکروهات سجده

(مسأله ۱۱۰۰) در سجده چند چیز مستحب است:

۱ـ کسی که ایستاده نماز می‌خواند بعد از آنکه سر از رکوع برداشت و کاملاً ایستاد، و کسی که نشسته نماز می‌خواند، بعد از آنکه کاملاً نشست، برای رفتن به سجده تکبیر بگوید.

۲ـ موقعی که می‌خواهد به سجده برود، مرد اوّل دستها را، و زن اوّل زانوها را به زمین بگذارد.

۳ـ بینی را به مهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد.

۴ـ در حال سجده انگشتان دست را بهم بچسباند و برابر گوش بگذارد به طوری که سر آنها رو به قبله باشد.

۵ـ در سجده دعا کند و از خدا حاجت بخواهد و این دعا را بخواند:

«یا خیرالمسؤلین و یا خیر المعطین، ارزقنی و ارزق عیالی من فضلک فانک ذوالفضل العظیم» (یعنی ای بهترین کسی که از او سؤال می‌کنند و ای بهترین عطا کنندگان از فضل خودت، روزی بده به من و عیال من، پس به درستی که تو دارای فضل بزرگی).

۶ـ بعد از سجده بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد.

۷ـ بعد از هر سجده وقتی نشست و بدنش آرام گرفت تکبیر بگوید.

۸ـ بعد از سجده اوّل بدنش که آرام گرفت «استغفر الله ربی و أتوب الیه» بگوید.

۹ـ سجده را طول بدهد و در موقع نشستن، دستها را روی رانها بگذارد.

۱۰ـ برای رفتن به سجده دوّم، در حال آرامی بدن (الله اکبر) بگوید.

۱۱ـ در سجده‌ها صلوات بفرستد.

۱۲ـ در موقع بلند شدن، دستها را بعد از زانوها از زمین بردارد.

۱۳ـ مردها آرنجها و شکم را به زمین نچسبانند و بازوها را از پهلو جدا نگاه دارند و زنها آرنجها و شکم را بر زمین بگذارند و اعضاء بدن را به یکدیگر بچسبانند و مستحبات دیگر سجده در کتابهای مفصل گفته شده است.

(مسأله ۱۱۰۱) قرآن خواندن در سجده مکروه است. و نیز مکروه است برای بر طرف کردن گرد و غبار، جای سجده را فوت کند. و اگر در اثر فوت کردن، حرفی از دهان عمداً بیرون آید، نماز باطل است و غیر از اینها، مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصل گفته شده است.

سجده‌های واجب قرآن

(مسأله ۱۱۰۲) در هر یک از چهار سورهٔ والنجم، واقرأ، والم تنزیل، و حم سجده، یک آیه سجده است، که اگر انسان بخواند یاگوش دهد، بعد از تمام شدن آن آیه، باید فوراً سجده کند و اگر فراموش کرد، هر وقت یادش آمد باید سجده نماید. احتیاط واجب این است که در شنیدن بدون اختیار نیز سجده نماید.

(مسأله ۱۱۰۳) اگر انسان موقعی که آیهٔ سجده را گوش دهد خودش نیز بخواند، بنابر احتیاط واجب باید دو سجده نماید.

(مسأله ۱۱۰۴) در غیر نماز اگر در حال سجده، آیهٔ سجده را بخواند یاگوش کند، باید سر از سجده بردارد و دوباره سجده کند.

(مسأله ۱۱۰۵) اگر انسان ازگرامافون یا ضبط صوت یا از بچهٔ غیر ممیز که خوب و بد را نمی‌فهمد یا از کسی که قصد خواندن قرآن ندارد، آیه سجده را بشنود یاگوش دهد، بنابر احتیاط واجب سجده نماید و هم چنین رادیو اگر به صورت نوار و ضبط صوت باشد. و اگر کسی در ایستگاه رادیو آیه سجده را به قصد اینکه از قرآن است بخواند و انسان به وسیلهٔ رادیو گوش دهد، سجده واجب است.

(مسأله ۱۱۰۶) در سجدهٔ واجب قرآن، باید مکان انسان غصبی نباشد و بنابر احتیاط واجب مکان پیشانی او از مکان سر انگشتانش بیش از چهار انگشت بسته بلندتر نباشد، ولی لازم نیست با وضو یا غسل و رو به قبله باشد و عورت خود را بپوشاند و بدن و جای پیشانی او پاک باشد، و نیز چیزهائی که در لباس نمازگزار شرط می‌باشد، در لباس او شرط نیست.

(مسأله ۱۱۰۷) احتیاط واجب آنست که در سجدهٔ واجب قرآن، پیشانی را بر مهر یا چیز دیگری که سجده بر آن صحیح است گذاشته و جاهای دیگر بدن را به دستوری که در سجدهٔ نماز گفته شد بر زمین بگذارد.

(مسأله ۱۱۰۸) هر گاه در سجده واجب قرآن پیشانی را به قصد سجده به

زمین بگذارد، اگر چه ذکر نگوید کافیست، وگفتن ذکر مستحب است، و بهتر این است که بگوید: «**لا اِلهَ اِلاّ اللّهُ حَقّاً حَقّاً، لا اِلهَ اِلاّ اللّهُ اِیماناً وتَصدِیقاً، لا اِلهَ اِلاّ اللّهُ عُبُودیَّةً وَرِقّاً، سَجَدتُ لَکَ یارَبِّ تَعبُّداً وَرِقاً، لامُستنکِفاً ولا مُستکبِراً، بَل اَنَا عبدٌ ذَلیلٌ ضَعِیفٌ خائِفٌ مُستَجِیرٌ**».

تشهد

(مسأله ۱۱۰۹) در رکعت دوّم تمام نمازهای واجب و مستحب و رکعت سوم نماز مغرب و رکعت چهارم نماز ظهر و عصر و عشا، باید انسان بعد از سجده دوّم بنشیند و در حال آرام بودن بدن، تشهد بخواند یعنی بگوید: «أشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، اللهم صلّ علی محمد و آل محمد» و احتیاط واجب آنست که به غیر این ترتیب نگوید و در نماز وتر هم تشهد لازم است.

(مسأله ۱۱۱۰)کلمات تشهد باید به عربی صحیح و به طوری که معمول است، پشت سر هم گفته شود.

(مسأله ۱۱۱۱) اگر تشهد را فراموش کند و بایستد و پیش از رکوع یادش بیاید که تشهد را نخوانده، باید بنشیند و تشهد را بخواند و دوباره بایستد، و آنچه باید در آن رکعت خوانده بشود بخواند و نماز را تمام کند، و بنابر احتیاط واجب بعد از نماز برای ایستادن بیجا دو سجده سهو بجا آورد و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را تمام کند، و بعد از سلام نماز، بنابر احتیاط واجب تشهد را قضا کند، و برای تشهد فراموش شده دو سجده سهو بجا آورد.

(مسأله ۱۱۱۲) مستحب است در حال تشهد بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را به کف پای چپ بگذارد و پیش از تشهد بگوید: «الحمدلله» یا بگوید «بسم الله و بالله والحمدلله و خیر الاسماء لله» ونیز مستحب است دستها را بر آنها بگذارد، و انگشتها را به یکدیگر بچسباند، و به دامان خود نگاه کند، و بعد از صلوات در

تشهد بگوید «و تقبل شفاعته و ارفع درجته».

(مسأله ۱۱۱۳) مستحب است زنها در وقت خواندن تشهد، رانها را بهم بچسبانند.

سلام نماز

(مسأله ۱۱۱۴) بعد از تشهد رکعت آخر نماز، مستحب است در حالی که نشسته و بدن آرام است بگوید: «السلام علیک أیها النبی و رحمة الله و برکاته» و بعد از آن باید بگوید «السلام علینا و علی عبادالله الصالحین» و یا بگوید: «السلام علیکم» و احتیاط واجب آن است که به جمله «السلام علیکم»، جملهٔ «و رحمة الله و برکاته» را اضافه نماید و هر دو را بگوید.

(مسأله ۱۱۱۵) اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز بهم نخورده، و کاری هم که عمدی و سهوی آن، نماز را باطل می‌کند مثل پشت به قبله کردن، انجام نداده، باید سلام را بگوید و نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۱۱۶) اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز بهم خورده است، یا آنکه کاری که عمدی و سهوی آن، نماز را باطل می‌کند، انجام دهد مثل پشت به قبله کردن، در اینجا صحّت نماز اشکال دارد و احتیاط واجب آن است که دو سجده سهو بجا آورد و بعد نماز را دوباره بخواند.

ترتیب

(مسأله ۱۱۱۷) اگر عمداً ترتیب نماز را بهم بزند، در صورتی که سوره را قبل از حمد بخواند، در اینجا اگر دوباره سوره را بعد از حمد بخواند، بعید نیست که نمازش صحیح باشد و احتیاط مستحب اعاده نماز است؛ ولی در صورتی که سجده را پیش از رکوع بجا آورد، نمازش باطل است.

(مسأله ۱۱۱۸) اگر رکنی از نماز را فراموش کند، و رکن بعد از آن را بجا آورد،

مثلاً پیش از آنکه رکوع کند دو سجده نماید، نماز باطل است.

(مسأله ۱۱۱۹) اگر رکنی را فراموش کند و چیزی را که بعد از آنست و رکن نیست بجا آورد، مثلاً پیش از آنکه دو سجده کند تشهد بخواند، باید رکن را بجا آورد، و آنچه را اشتباهاً پیش از آن خوانده دوباره بخواند.

(مسأله ۱۱۲۰) اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و رکن بعد از آنرا بجا آورد، مثلاً حمد را فراموش کند و مشغول رکوع شود، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۱۲۱) اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و چیزی را که بعد از آنست و آن هم رکن نیست بجا آورد، مثلاً حمد را فراموش کند و سوره را بخواند، باید آنچه را فراموش کرده بجا آورد، و بعد از آن چیزی را که اشتباهاً جلوتر خوانده دوباره بخواند.

(مسأله ۱۱۲۲) اگر سجدهٔ اوّل را به خیال اینکه سجدهٔ دوم است یا سجدهٔ دوم را به خیال اینکه سجده اول است بجا آورد، نماز صحیح است و سجدهٔ اول او سجدهٔ اول و سجدهٔ دوم او سجده دوم، حساب می‌شود.

موالات

(مسأله ۱۱۲۳) انسان باید نماز را با موالات بخواند، یعنی کارهای نماز مانند رکوع و سجود و تشهد را پی در پی و پشت سر هم بجا آورد، و چیزهائی را که در نماز می‌خواند بطوری که معمول است پشت سر هم بخواند، و اگر به قدری بین آنها فاصله بیندازد که نگویند نماز می‌خواند، نمازش باطل است.

(مسأله ۱۱۲۴) اگر در نماز سهواً بین حرفها یا کلمات فاصله بیندازد و فاصله به قدری نباشد که صورت نماز از بین برود، چنانچه مشغول رکن بعد نشده باشد باید آن حرفها یا کلمات را به طور معمول بخواند، و در صورتی که چیزی بعد از آن خوانده شده لازم است تکرار نماید و اگر مشغول رکن بعد شده باشد، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۱۲۵) طول دادن رکوع و سجود و خواندن سوره‌های بزرگ، موالات را بهم نمی‌زند.

قنوت

(مسأله ۱۱۲۶) در تمام نمازهای واجب و مستحب، پیش از رکوع رکعت دوم، مستحب است قنوت بخواند، و در نماز وتر با آنکه یک رکعت می‌باشد، خواندن قنوت پیش از رکوع مستحب است. و نماز جمعه در هر رکعت یک قنوت دارد، در رکعت اول پیش از رکوع و در رکعت دوم بعد از رکوع، و نماز آیات، پنج قنوت، و نماز عید فطر و قربان در رکعت اول پنج قنوت و در رکعت دوم چهار قنوت دارد.

(مسأله ۱۱۲۷) احتیاط آن است که در قنوت دست‌ها را مقابل صورت و کف آنها را رو به آسمان و پهلوی هم نگهدارد، و غیر شست، انگشت‌های دیگر را به هم بچسباند و به کف دست‌ها نگاه کند.

(مسأله ۱۱۲۸) در قنوت هر ذکری بگوید، اگر چه یک «سبحان الله» باشد، کافیست. و بهتر است بگوید: «**لا اِلهَ الاَّ اللهُ الحَلیمُ الکَریمُ، لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ العَلِیُّ العَظِیمُ، سُبحانَ اللهِ رَبِّ السَّمواتِ السّبعِ، وَرَبِّ الارضِینَ السّبعِ، وَما فِیهِنَّ وَمابینهُنَّ وَرَبِّ العَرشِ العَظِیمِ، وَالحمدُ للهِ رَبِّ العالَمِینَ**».

(مسأله ۱۱۲۹) مستحب است انسان قنوت را بلند بخواند، ولی برای کسی که نماز را به جماعت می‌خواند، اگر امام جماعت صدای او را بشنود بلند خواندن قنوت مستحب نیست.

(مسأله ۱۱۳۰) اگر عمداً قنوت را نخواند قضا ندارد، و اگر فراموش کند و پیش از آنکه به اندازهٔ رکوع خم شود یادش بیاید، مستحب است بایستد و بخواند و اگر در رکوع یادش بیاید مستحب است بعد از رکوع قضا کند، و اگر در سجده یادش بیاید، مستحب است بعد از سلام آنرا قضا نماید.

ترجمه نماز

۱ـ ترجمه سوره حمد

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ: «**بِسْمِ اللهِ**» یعنی ابتدا می‌کنم به نام خدا، ذاتی که جامع جمیع کمالات و از هر گونه نقص منزه است «**اَلرَّحْمٰنِ**» رحمتش واسع و بی نهایت است «**اَلرَّحِیْمِ**» رحمتش ذاتی و ازلی و ابدی است «**اَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِیْنَ**» یعنی ثنا مخصوص خداوندی است که پرورش دهندهٔ همهٔ موجوداتست «**اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**» معنای آن گذشت «**مٰالِکِ یَوْمِ الدِّیْنِ**» یعنی ذات توانائی که حکمرانی روز جزا با او است «**اِیّٰاکَ نَعْبُدُ وَاِیّٰاکَ نَسْتَعِیْنُ**» یعنی فقط ترا عبادت می‌کنیم، و فقط از تو کمک می‌خواهیم. «**اِهْدِنا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیْمَ**» یعنی هدایت کن ما را به راه راست که آن دین اسلام است «**صِرٰطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ**» یعنی به راه کسانی که به آنان نعمت داده‌ای که آنان پیغمبران و جانشینان پیغمبران هستند «**غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَلاَ الضّٰالِیْنَ**» یعنی نه به راه کسانی که غضب کرده‌ای بر آنان، و نه آن کسانی که گمراهند.

۲ـ ترجمه سوره قل هو الله احد

(**بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**) معنای آن گذشت «**قُل هُوَ اللهُ اَحَدٌ**» یعنی بگو ای محمد (صلی الله علیه و آله) که خداوند، خدائی است یگانه «**اَللهُ الصَّمَدُ**» یعنی خدائی که از تمام موجودات بی نیاز است «**لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ**» یعنی فرزند ندارد و فرزند کسی نیست «**وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَد**» یعنی هیچ کس از مخلوقات مثل او نیست.

۳ـ ترجمه ذکر رکوع و سجود و ذکرهائی که بعد از آن‌ها مستحب است

«**سُبحانَ رَبِّیَ الْعَظِیْمِ وَبِحَمْدِهِ**» یعنی پروردگار بزرگ من از هر عیب و نقصی

پاک و منزه است، و من مشغول ستایش او هستم «**سُبحٰانَ رَبِّیَ الاَعْلی وَبِحَمْدِهِ**» یعنی پروردگار من از همه کس بالاتر می‌باشد و از هر عیب و نقصی پاک و منزه است، و من مشغول ستایش او هستم «**سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ**» یعنی خدا بشنود و بپذیرد ثنای کسی که او را ستایش می‌کند «**اَسْتَغْفِرُ اللّهَ رَبِّیْ وَأَتُوْبُ اِلَیْهِ**» یعنی طلب آمرزش می‌کنم از خداوندی که پرورش دهندهٔ من است و من به طرف او بازگشت می‌نمایم «**بِحَولِ اللهِ وَقوتهِ اَقومُ وأَقعُد**» یعنی به یاری خدای متعال و قوهٔ او بر می‌خیزم و می‌نشینم.

۴ـ ترجمه قنوت

«**لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ الحَلِیمُ الکَرِیمُ**» یعنی نیست خدائی سزاوار پرستش، مگر خدای یکتای بی همتائی که صاحب حلم و کرم است «**لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ العَلِیُّ العَظِیمُ**» یعنی نیست خدائی سزاوار پرستش، مگر خدای یکتای بی همتائی که بلند مرتبه و بزرگ است «**سُبْحانَ اللهِ رَبِّ السَّمواتِ السّبعِ وَرَبِّ الارَضِینَ السَّبعِ**» یعنی پاک و منزه است خداوندی که پروردگار هفت آسمان و پروردگار هفت زمین است «**وَما فِیهِنَّ وما بَینهُنَّ وَرَبِّ العَرشِ العَظِیم**» یعنی پروردگار هر چیزی است که در آسمانها و زمینها و ما بین آنها است، و پروردگار عرش بزرگ است «**وَالحمدُ للهِ رَبِّ العَالَمِینَ**» یعنی حمد و ثنا مخصوص خداوندی است که پرورش دهندهٔ تمام موجودات است.

۵ـ ترجمه تسبیحات اربعه

«**سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر**» یعنی خداوند متعال، پاک و منزه است، و ثنا مخصوص او است، و نیست خدائی سزاوار پرستش مگر خدای بی همتا و بزرگتر است از اینکه وصف شود.

۶ـ ترجمه تشهد و سلام کامل

«**الحمد لله أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له**» یعنی ستایش مخصوص پروردگار است، و شهادت می‌دهم که خدائی سزاوار پرستش نیست مگر خدائی که یگانه است و شریک ندارد «**وأشهد أن محمداً عبده و رسوله**» یعنی شهادت می‌دهم که محمد ﷺ بندهٔ خدا و فرستادهٔ او است «**اللهم صل علی محمد و آل محمد**» یعنی خدایا رحمت بفرست بر محمد و آل محمد «**و تقبَّل شفاعته و ارفع درجته**» یعنی قبول کن شفاعت پیغمبر را، و درجه آن حضرت را نزد خود بلند کن «**السلام علیک ایّها النبی و رحمة الله و برکاته**» یعنی درود و سلام بر تو ای پیغمبر و رحمت و برکات خدا بر تو باد «**السلام علینا و علی عبادالله الصالحین**» یعنی درود و سلام از خداوند عالم بر ما نمازگزاران و تمام بندگان خوب او «**السلام علیکم و رحمة الله و برکاته**» یعنی درود و سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما مؤمنین باد.

تعقیب نماز

(مسأله ۱۱۳۱) مستحب است انسان بعد از نماز مقداری مشغول تعقیب، یعنی خواندن ذکر و دعا و قرآن شود. و بهتر است پیش از آنکه از جای خود حرکت کند و وضو و غسل و تیمم او باطل شود، رو به قبله تعقیب را بخواند. و لازم نیست تعقیب به عربی باشد، ولی بهتر است چیزهائی راکه درکتابهای دعا دستور داده‌اند بخواند، و از تعقیبهائی که خیلی به آن سفارش شده است، تسبیح حضرت زهراء سلام الله علیها است که باید به این ترتیب گفته شود: «۳۴» مرتبه الله اکبر، بعد از آن «۳۳» مرتبه الحمدلله، بعد از آن «۳۳» مرتبه سبحان الله و می‌شود سبحان الله را پیش از الحمدلله گفت ولی بهتر است بعد از الحمدلله گفته شود.

(مسأله ۱۱۳۲) مستحب است بعد از نماز، سجدهٔ شکر نماید و همینقدرکه پیشانی را به قصد شکر بر زمین بگذارد کافیست. ولی بهتر است صد مرتبه یا سه

مرتبه یا یک مرتبه، شکراً لله یا عفواً بگوید. و نیز مستحب است هر وقت نعمتی به انسان می‌رسد یا بلائی از او دور می‌شود، سجدهٔ شکر بجا آورد.

صلوات بر پیغمبر

(مسأله ۱۱۳۳) هر وقت انسان اسم مبارک حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) را مانند محمد و احمد یا لقب و کنیهٔ آنجناب را مثل مصطفی و ابوالقاسم بگوید یا بشنود، اگر چه در نماز باشد، مستحب است صلوات بفرستد.

(مسأله ۱۱۳۴) موقع نوشتن اسم مبارک حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) مستحب است صلوات را هم بنویسند. و نیز بهتر است هر وقت آن حضرت را یاد می‌کنند صلوات بفرستند.

مبطلات نماز

(مسأله ۱۱۳۵) دوازده چیز نماز را باطل می‌کند و آنها را مبطلات می‌گویند.

اول ـ آنکه در بین نماز یکی از شرطهای آن از بین برود، مثلاً در بین نماز بفهمد لباسش که ساتر است غصبی است.

دوم ـ آنکه در بین نماز عمداً یا سهواً یا از روی ناچاری، چیزی که وضو یا غسل را باطل می‌کند پیش آید. مثلاً بول از او بیرون آید، ولی کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، اگر در بین نماز بول یا غائط از او خارج شود، چنانچه به دستوری که در احکام وضو صفحهٔ (۵۳) گفته شد، رفتار نماید نمازش باطل نمی‌شود، و نیز اگر در بین نماز از زن مستحاضه خون خارج شود، در صورتی که به دستور استحاضه رفتارکرده باشد، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۱۳۶) کسی که بی اختیار خوابش برده، اگر نداند که در بین نماز خوابش برده یا بعد از آن، باید نمازش را دوباره بخواند.

(مسأله ۱۱۳۷) اگر بداند به اختیار خودش خوابیده و شک کند که بعد از

نماز بوده، یا در بین نماز یادش رفته که مشغول نماز است و خوابیده، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۱۳۸) اگر در حال سجده از خواب بیدار شود و شک کند که در سجده آخر نماز است، یا در سجده شکر، چنانچه بداند که بی اختیار خوابش برده، باید آن نماز را دوباره بخواند، و اگر بداند به اختیار خودش خوابیده و احتمال دهد که از روی غفلت، در سجده نماز، خوابیده نمازش صحیح است.

سوم ــ بنابر احتیاط واجب، از مبطلات نماز آن است که دست‌ها را به قصد اینکه جزء نماز باشد روی هم بگذارد و اگر این کار را انجام دهد، بعد از اتمام نماز، باید نماز را اعاده کند و این عمل حرام نیز می‌باشد.

(مسأله ۱۱۳۹) هرگاه از روی فراموشی یا ناچاری یا تقیه یا برای کار دیگر مثل خاراندن دست و مانند آن، دستها را روی هم بگذارد اشکال ندارد.

چهارم ــ از مبطلات نماز آن است که بعد از خواندن حمد در صورتی که قصد دعا ننماید و یا به قصد اینکه جزء نماز باشد، آمین بگوید. و احتیاط واجب آن است که حتی بقصد دعا نیز، نگوید، ولی در صورتی که اشتباهاً و یا به قصد تقیّه بگوید، اشکال ندارد و نماز باطل نمی‌شود.

پنجم ــ از مبطلات نماز آن است که عمداً یا از روی فراموشی پشت به قبله کند یا به طرف راست یا چپ قبله برگردد، بلکه اگر عمداً به قدری برگردد که نگویند رو به قبله است، اگر چه به طرف راست یا چپ نرسد، نمازش باطل است.

(مسأله ۱۱۴۰) اگر عمداً یا سهواً سر را به قدری بگرداند که مواجه طرف راست یا چپ قبله یا بیشتر باشد نمازش باطل است، ولی اگر سر را کمی بگرداند که نگویند روی خود را از قبله برگردانده ـ عمداً باشد یا اشتباهاً ـ نمازش باطل نمی‌شود، و اگر به مقداری برگرداند که بگویند روی خود را از قبله برگردانده است، ولی به حدّ راست یا چپ قبله نرسیده باشد، در این صورت چنانچه رو گرداندن عمدی باشد نماز باطل است، و اگر سهوی باشد، نماز صحیح است.

ششم ـ از مبطلات نماز آن است که عمداً کلمه‌ای را بگوید که یک حرف یا بیشتر باشد اگر چه معنی هم نداشته باشد.

(مسأله ۱۱۴۱) اگر سهواً کلمه‌ای بگوید که یک حرف یا بیشتر دارد اگر چه آن کلمه معنی داشته باشد نمازش باطل نمی‌شود، ولی لازم است بعد از نماز، سجدهٔ سهو بجا آورد چنانکه خواهد آمد.

(مسأله ۱۱۴۲) سرفه کردن و آروق زدن و آه کشیدن در نماز اشکال ندارد ولی گفتن آخ و آه و مانند اینها اگر عمدی باشد، نماز را باطل می‌کند.

(مسأله ۱۱۴۳) اگر کلمه‌ای رابه قصد ذکر بگوید، مثلاً به قصد ذکر بگوید «الله اکبر» و در موقع گفتن آن، صدا را بلند کند که چیزی را به دیگری بفهماند اشکال ندارد. بلکه اگر به قصد اینکه چیزی به کسی بفهماند کلمه‌ای را به قصد ذکر بگوید اشکال ندارد.

(مسأله ۱۱۴۴) خواندن قرآن در نماز، غیر از چهار آیه‌ای که سجدهٔ واجب دارد و در احکام جنابت صفحهٔ (۶۱) گفته شد و نیز دعا کردن در نماز، اشکال ندارد؛ ولی احتیاط واجب آن است که به غیر عربی دعا نکند.

(مسأله ۱۱۴۵) اگر چیزی از حمد و سوره و ذکرهای نماز را عمداً بدون قصد جزئیت، یا احتیاطاً چند مرتبه بگوید اشکال ندارد.

(مسأله ۱۱۴۶) در حال نماز، انسان نباید به دیگری سلام کند، و اگر دیگری به او سلام کند، بنابر احتیاط واجب باید همانطور که او سلام کرده جواب دهد، مثلاً اگر گفته «سلام علیکم» در جواب بگوید: «سلام علیکم» و اگر بگوید: «علیکم السلام»، بنابر احتیاط واجب در جواب به تقدیم سلام بگوید: «سلام علیکم».

(مسأله ۱۱۴۷) انسان باید جواب سلام را چه در نماز یا در غیر نماز فوراً بگوید، و اگر عمداً یا از روی فراموشی جواب سلام را به قدری طول دهد که اگر جواب بگوید، جواب آن سلام حساب نشود، چنانچه در نماز باشد، نباید جواب بدهد، و اگر در نماز نباشد، جواب دادن واجب نیست.

(مسأله ۱۱۴۸) باید جواب سلام را طوری بگوید که سلام کننده بشنود ولی اگر سلام کننده کر باشد، یا سلام داده و تند رد شود، چنانچه انسان به طور معمول جواب او را بدهد کافیست.

(مسأله ۱۱۴۹) واجب نیست که نمازگزار جواب سلام را به قصد دعا بگوید، یعنی از خداوند عالم برای کسی که سلام کرده سلامتی بخواهد. بلکه بقصد تحیت نیز بگوید مانعی ندارد.

(مسأله ۱۱۵۰) اگر زن یا مرد نامحرم یا بچهٔ ممیز، یعنی بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد به نمازگزار سلام کند، نمازگزار باید جواب او را بدهد ولی در سلام زن که «سلام علیک» بگوید، باید بگوید «**سلام علیک**» و کاف را، زیر و زبر و پیش ندهد.

(مسأله ۱۱۵۱) اگر نمازگزار جواب سلام را ندهد، اگر چه معصیت کرده ولی نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۱۵۲) اگر کسی به نمازگزار غلط سلام کند. به طوری که سلام حساب نشود، جواب او واجب نیست.

(مسأله ۱۱۵۳) جواب سلام کسی که از روی مسخره یا شوخی سلام می‌کند و جواب سلام مرد و زن غیر مسلمان در صورتی که ذمی نباشند واجب نیست. و اگر ذمی باشند بنابر احتیاط واجب به کلمهٔ (علیک) اکتفا شود.

(مسأله ۱۱۵۴) اگر کسی به عده‌ای سلام کند، جواب سلام او بر همهٔ آنان واجب است، ولی اگر یکی از آنان جواب دهد کافیست.

(مسأله ۱۱۵۵) اگر کسی به عده‌ای سلام کند و کسی که سلام کنند،ه قصد سلام دادن به او را نداشته جواب دهد، باز هم جواب سلام او بر آن عده واجب است.

(مسأله ۱۱۵۶) اگر به عده‌ای سلام کند و کسی که بین آنها مشغول نماز است، شک کند که سلام کننده قصد سلام کردن به او را هم داشته یا نه، نباید جواب

بدهد. و همچنین است اگر بداند قصد او را هم داشته ولی دیگری جواب سلام را بدهد، اما اگر بداند قصد او را هم داشته و دیگری جواب ندهد، باید جواب او را بگوید.

(مسأله ۱۱۵۷) سلام کردن مستحب است، و خیلی سفارش شده است که سواره به پیاده و ایستاده به نشسته و کوچکتر به بزرگتر سلام کند.

(مسأله ۱۱۵۸) اگر دو نفر با هم به یکدیگر سلام کنند، بنابر احتیاط واجب، باید هر یک جواب سلام دیگری را بدهد.

(مسأله ۱۱۵۹) در غیر نماز، مستحب است جواب سلام را بهتر از سلام بگوید، مثلاً اگر کسی گفت «**سلام علیکم**» در جواب بگوید «**سلام علیکم و رحمة الله**».

هفتم ـ از مبطلات نماز، خندهٔ با صدا و عمدی است، چنانچه عمداً بی صدا یا سهواً با صدا، بخندد، در صورتی که صورت نماز محو نشود اشکال ندارد، ولی اگر صورت نماز محو شود، خندهٔ با صدا اگر غیر عمدی هم باشد، نماز را باطل می‌کند.

(مسأله ۱۱۶۰) اگر برای جلوگیری از صدای خنده، حالش تغییر کند، مثلاً رنگش سرخ شود، اگر از صورت نمازگزار خارج شود، نمازش باطل است.

هشتم ـ از مبطلات نماز آن است که برای کار دنیا عمداً با صدا گریه کند و اگر برای کار دنیا بی صدا هم گریه کند در این صورت، باید نماز را تمام کند و دوباره بخواند؛ ولی اگر از ترس خدا یا برای آخرت گریه کند، آهسته باشد یا بلند، اشکال ندارد و بلکه از بهترین اعمال است.

نهم ـ از مبطلات نماز کاری است که صورت نماز را بهم بزند، مثل دست زدن و به هوا پریدن و مانند اینها، عمداً باشد یا از روی فراموشی، ولی کاری که صورت نماز را بهم نزند، مثل اشاره کردن با دست اشکال ندارد.

(مسأله ۱۱۶۱) اگر در بین نماز به قدری ساکت بماند که نگویند نماز

می‌خواند، نمازش باطل می‌شود.

(مسأله ۱۱۶۲) اگر در بین نماز کاری انجام دهد، یا مدّتی ساکت شود و شک کند که نماز بهم خورده یا نه، نمازش صحیح است و قطع کردن نماز درست نیست ولی بهتر است که نماز را تمام کند و سپس اعاده کند.

دهم ـ از مبطلات نماز، خوردن و آشامیدن است، که اگر در نماز طوری بخورد یا بیاشامد که نگویند نماز می‌خواند، عمداً باشد یا از روی فراموشی، نمازش باطل می‌شود. ولی کسی که می‌خواهد روزه بگیرد، اگر پیش از اذان صبح، نماز مستحبی بخواند و تشنه باشد، چنانچه بترسد که اگر نماز را تمام کند صبح شود، در صورتی که آب روبروی او و در دو سه قدمی باشد می‌تواند در بین نماز آب بیاشامد، اما باید کاری که نماز را باطل می‌کند، مثل روگرداندن از قبله، انجام ندهد.

(مسأله ۱۱۶۳) اگر به واسطهٔ خوردن یا آشامیدن عمدی، موالات نماز بهم بخورد، یعنی طوری شود که نگویند نماز را پشت سر هم می‌خواند، باید نماز را دوباره بخواند.

(مسأله ۱۱۶۴) اگر در بین نماز، غذائی را که در دهان یا لای دندانها مانده فرو ببرد، نمازش باطل نمی‌شود، و نیز اگر قند یا شکر و مانند اینها در دهان مانده باشد و در حال نماز کم کم آب شود و فرو رود اشکال ندارد.

یازدهم ـ از مبطلات نماز، شک در رکعتهای نماز دو رکعتی یا سه رکعتی، یا در دو رکعت اول نمازهای چهار رکعتی است. در صورتی که نمازگزار در حال شک باقی باشد.

دوازدهم ـ از مبطلات نماز آن است که رکن نماز را عمداً یا سهواً کم کند، یا چیزی را که رکن نیست عمداً کم نماید، یا چیزی را عمداً در نماز زیاد کند یا رکنی مثل رکوع یا دو سجده از یک رکعت را سهواً زیاد کند و اما زیاد کردن تکبیرة الاحرام سهواً، مبطل نماز نیست.

(مسأله ۱۱۶۵) اگر بعد از نماز شک کند که در بین نماز کاری که نماز را باطل

می‌کند انجام داده یا نه، نمازش صحیح است.

چیزهائی که در نماز مکروه است

(مسأله ۱۱۶۶) مکروه است در نماز صورت را کمی به طرف راست یا چپ بگرداند، به طوری که نگویند روی خود را از قبله برگردانده، اما اگر طوری باشد که بگویند روی خود را از قبله برگردانده، نماز باطل است چنانکه گذشت. ونیز مکروه است در نماز چشمها را هم بگذارد یا به طرف راست و چپ بگرداند و با ریش و دست خود بازی کند، و انگشتها را داخل هم نماید، و آب دهان بیندازد، و به خط قرآن یا کتاب یا خط انگشتری نگاه کند و نیز مکروه است، موقع خواندن حمد و سوره وگفتن ذکر، برای شنیدن حرف کسی ساکت شود، بلکه هر کاری که خضوع و خشوع را از بین ببرد، مکروه می‌باشد.

(مسأله ۱۱۶۷) موقعی که انسان خوابش می‌آید و نیز موقع خودداری کردن از بول و غائط، مکروه است نماز بخواند، و همچنین پوشیدن جوراب تنگ که پا را فشار دهد در نماز مکروه می‌باشد. و غیر از اینها، مکروهات دیگری هم در کتابهای مفصل گفته شده است.

مواردی که می‌شود نماز واجب را شکست

(مسأله ۱۱۶۸) شکستن نماز واجب از روی اختیار، جائز نیست و حرام است، ولی برای حفظ مال و جلوگیری از ضرر مالی یا بدنی، مانعی ندارد.

(مسأله ۱۱۶۹) اگر حفظ جان خود انسان یا کسی که حفظ جان او واجب است، یا حفظ مالی که نگهداری آن واجب می‌باشد، بدون شکستن نماز ممکن نباشد، باید نماز را بشکند.

(مسأله ۱۱۷۰) اگر در وسعت وقت مشغول نماز باشد، و طلبکار طلب خود را از او مطالبه کند، چنانچه بتواند در بین نماز طلب او را بدهد، باید در همان حال

بپردازد، و اگر بدون شکستن نماز، دادن طلب او ممکن نیست، باید نماز را بشکند و طلب او را بدهد و بعد نماز را بخواند.

(مسأله ۱۱۷۱) اگر در بین نماز بفهمد که مسجد نجس است، چنانچه وقت تنگ باشد، باید نماز را تمام کند؛ و اگر وقت وسعت دارد و تطهیر مسجد، نماز را بهم نمی‌زند، باید در بین نماز تطهیر کند، بعد بقیّه نماز را بخواند، اَمّا اگر، تطهیر مسجد، نماز را بهم می‌زند، در صورتی که بعد از نماز، تطهیر مسجد ممکن باشد، اگر تأخیر تطهیر موجب هتک مسجد باشد، شکستن نماز لازم است؛ و اگر بعد از نماز، تطهیر مسجد ممکن نباشد، باید نماز را بشکند و مسجد را تطهیر نماید، و بعد نماز را بخواند.

(مسأله ۱۱۷۲) کسی که باید نماز را بشکند، اگر نماز را تمام کند، اگر چه معصیت کرده، ولی نمازش صحیح است اگر چه احتیاط مستحب آن است که دوباره بخواند.

(مسأله ۱۱۷۳) اگر پیش از آنکه به اندازهٔ رکوع خم شود، یادش بیاید که اذان و اقامه، هر دو را، فراموش کرده، چنانچه وقت، وسعت دارد، جایز است نمازش را بشکند اما برای اذان تنها، جائز نیست، و همچنین اگر پیش از قرائت یادش بیاید که اقامه را فراموش کرده است، می‌تواند نمازش را بشکند.

شکیات

شکیات نماز «۲۳» قسم است: هشت قسم آن شکهائی است که نماز را باطل می‌کند و به شش قسم آن نباید اعتنا کرد و نه قسم دیگر آن صحیح است.

شکهای باطل کننده

(مسأله ۱۱۷۴) شکهائی که نماز را باطل می‌کند از این قرار است:

اول ـ شک در شمارهٔ رکعتهای نماز دو رکعتی واجب، مثل نماز صبح و نماز

مسافر. ولی شک در شمارهٔ رکعتهای نماز مستحب و نماز احتیاط، نماز را باطل نمی‌کند.

دوم ـ شک در شمارهٔ رکعتهای نماز سه رکعتی.

سوم ـ آنکه در نماز چهار رکعتی شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر.

چهارم ـ آنکه در نماز چهار رکعتی پیش از تمام شدن ذکر سجدهٔ دوم، شک کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر.

پنجم ـ شک بین دو و پنج یا بین دو و بیشتر از پنج.

ششم ـ شک بین سه و شش یا بین سه و بیشتر از شش.

هفتم ـ شک در رکعتهای نماز که نداند چند رکعت خوانده است.

هشتم ـ شک بین چهار و شش یا بین چهار و بیشتر از شش.

(مسأله ۱۱۷۵) اگر یکی از شکهای باطل کننده برای انسان پیش آید، بهتر آن است که نماز را به هم نزند، بلکه به قدری فکر کند که صورت نماز بهم بخورد، یا از پیدا شدن یقین یا گمان نا امید شود.

شکهائی که نباید که نباید به آنها اعتنا کرد

(مسأله ۱۱۷۶) شکهائی که نباید به آنها اعتنا کرد از اینقرار است: «**اول**» شک کند که در چیزی که محل بجا آوردن آن گذشته است: مثل آن که در رکوع شک کند که حمد را خوانده یا نه. «**دوم**» شک بعد از سلام نماز. «**سوم**» شک بعد از گذشتن وقت نماز. «**چهارم**» شک کثیرالشک، یعنی کسی که زیاد شک می‌کند. «**پنجم**» شک امام در شماره رکعتهای نماز، در صورتی که مأموم شمارهٔ آنها را بداند، و همچنین شک مأموم در صورتی که امام شمارهٔ رکعتهای نماز را بداند. «**ششم**» شک در نمازهای مستحبی و نماز احتیاط.

۱ـ شک در چیزی که محل آن گذشته است

(مسأله ۱۱۷۷) اگر در بین نماز شک کند که یکی از کارهای واجب آن را انجام داده یانه، مثلا شک کند که حمد خوانده یا نه، چنانچه مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد نشده، باید آنچه راکه در انجام آن شک کرده بجا آورد، و اگر به کاری که باید بعد از آن انجام دهد، مشغول شده، مثلا در حال خواندن سوره، شک کند که حمد خوانده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۱۱۷۸) اگر در بین خواندن آیه شک کند که آیه پیش را خوانده یا نه، یا وقتی که آخر آیه را می‌خواند شک کند که قسمت اوّلِ آنرا خوانده یانه، باید به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۱۱۷۹) اگر بعد از رکوع یا سجود شک کند که کارهای واجب آن مانند ذکر و آرام بودن بدن را انجام داده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۱۱۸۰) اگر در حالی که به سجده می‌رود شک کند که رکوع کرده یا نه، لازم نیست که برگردد و رکوع کند و اگر شک کند که بعد از رکوع ایستاده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۱۱۸۱) اگر در حال برخواستن شک کند که سجده یا تشهد را بجا آورده یا نه، باید برگردد و بجا آورد.

(مسأله ۱۱۸۲) کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند، اگر موقعی که حمد یا تسبیحات می‌خواند، شک کند که سجده یا تشهد را بجا آورده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند و اگر پیش از آنکه مشغول حمد یا تسبیحات شود، شک کند که سجده یا تشهد را بجا آورده یا نه، باید بجا آورد.

(مسأله ۱۱۸۳) اگر شک کند که یکی از رکنهای نماز را بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آنست نشده، باید آنرا بجا آورد، مثلا اگر پیش از خواندن تشهد شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه، باید بجا آورد، و چنانچه

بعد، یادش بیاید که آن رکن را بجا آورده، چون رکن زیاد شده، نمازش باطل است.

(مسأله ۱۱۸۴) اگر شک کند عملی راکه رکن نیست بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آنست نشده، باید آنرا بجا آورد، مثلا اگر پیش از خواندن سوره، شک کند که حمد را خوانده یا نه، باید حمد را بخواند و اگر بعد از انجام آن یادش بیاید که آنرا بجا آورده، چون رکن زیاد نشده نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۱۸۵) اگر شک کند که رکنی را بجا آورده یا نه، مثلا مشغول تشهد است اگر شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه، و به شک خود اعتنا نکند، و بعدا یادش بیاید که آن رکن را بجا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده، باید آنرا بجا آورد، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است، مثلا اگر پیش از رکوع رکعت بعد، یادش بیاید که دو سجده را بجا نیاورده، باید بجا آورد، و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید، نمازش باطل است.

(مسأله ۱۱۸۶) اگر شک کند عملی راکه رکن نیست بجا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آنست شده، باید به شک خود اعتنا نکند، مثلا موقعی که مشغول خواندن سوره است، اگر شک کند که حمد راخوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند، و اگر بعد یادش بیاید که آنرا بجا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده، باید بجا آورد، و اگر مشغول رکن بعد شده، نمازش صحیح است، بنابراین اگر مثلا در قنوت یادش بیاید که حمد را نخوانده، باید بخواند، و اگر در رکوع یادش بیاید، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۱۸۷) اگر شک کند که سلام نماز راگفته یا نه، چنانچه مشغول نماز دیگر شده، یا به واسطهٔ انجام کاری که نماز را به هم می‌زند، از حال نمازگزار بیرون رفته، باید به شک خود اعتنا نکند، و اگر پیش از اینها شک کند، باید سلام را بگوید اگر چه مشغول تعقیب باشد. و اگر شک کند که سلام را درست گفته یا نه، به شک خود اعتنا نکند، هر چند مشغول تعقیب هم نشده باشد.

۲ـ شک بعد از نماز

(مسأله ۱۱۸۸) اگر بعداز سلام نماز شک کند که نمازش صحیح بوده یا نه، مثلاً شک کند رکوع کرده یا نه، یا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت، به شک خود اعتنا نکند، ولی اگر هر دو طرف شک او باطل باشد، مثلاً بعداز سلام نماز چهار رکعتی شک کند که سه رکعت خوانده یا پنج رکعت، نمازش باطل است.

۳ـ شک بعد از وقت

(مسأله ۱۱۸۹) اگر بعد ازگذشتن وقت نماز، شک کند که نماز خوانده یا نه، یاگمان کند که نخوانده، خواندن آن لازم نیست، ولی اگر پیش ازگذشتن وقت، شک کند که نماز خوانده یا نه، اگر چه گمان کند که خوانده است، باید آن نماز را بخواند.

(مسأله ۱۱۹۰) اگر بعد ازگذشتن وقت شک کند که نماز را درست خوانده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۱۱۹۱) اگر بعد ازگذشتن وقت نماز ظهر و عصر، بداند چهار رکعت نماز خوانده، ولی نداند به نیت ظهر خوانده یا به نیت عصر، باید چهار رکعت نماز قضا به نیت نمازی که بر او واجب است بخواند.

(مسأله ۱۱۹۲) اگر بعد ازگذشتن وقت نماز مغرب و عشا، بداند یک نماز خوانده، ولی نداند سه رکعتی خوانده یا چهار رکعتی، باید قضای نماز مغرب و عشا را بخواند.

۴ـ کثیرالشک (کسی که زیاد شک می‌کند)

(مسأله ۱۱۹۳) کثیرالشک کسی است که عرفا بگویند زیاد شک می‌کند یا اینکه حال او به نحوی باشد که در هر سه نماز لااقل یکمرتبه شک کند، چنین

شخصی به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۱۱۹۴) کثیرالشک اگر در بجا آوردن چیزی از اجزاء نماز شک کند باید بنا بگذارد که آنرا بجا آورده، مثلا اگر شک کند که رکوع کرده یا نه، باید بنا بگذارد که رکوع کرده است، و اگر در بجا آوردن چیزی شک کند که نماز را باطل می‌کند، مثل اینکه شک کند که نماز صبح را دو رکعت خوانده یا سه رکعت، بنا را بر صحت می‌گذارد.

(مسأله ۱۱۹۵) کسی که در یک چیزِ نماز زیاد شک می‌کند، چنانچه در چیزهای دیگر نماز شک کند، باید به دستور آن عمل نماید مثلا کسی که زیاد شک می‌کند سجده کرده یا نه، اگر در بجا آوردن رکوع شک کند، باید به دستور آن رفتار نماید، یعنی اگر به سجده نرفته رکوع را به جا آورد و اگر به سجده رفته اعتنا نکند.

(مسأله ۱۱۹۶) کسی که فقط در نماز مخصوصی مثلا در نماز ظهر زیاد شک می‌کند، اگر در نماز دیگر مثلا در نماز عصر شک کند، باید به دستور شک رفتار نماید.

(مسأله ۱۱۹۷) کسی که فقط وقتی در جای مخصوصی نماز می‌خواند، زیاد شک می‌کند. اگر در غیر آنجا نماز بخواند و شکی برای او پیش آید، باید به دستور شک عمل نماید.

(مسأله ۱۱۹۸) اگر انسان شک کند که کثیرالشک شده یا نه، باید به دستور شک عمل نماید. و کثیرالشک تا وقتی یقین نکند که به حال معمولی مردم برگشته باید به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۱۱۹۹) کسی که زیاد شک می‌کند، اگر شک کند رکنی را به جا آورده یا نه، و اعتنا نکند و بعد یادش بیاید که آنرا بجا نیاورده، چنانچه مشغول رکن بعد نشده، باید آنرا بجا آورد، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش باطل است، مثلا اگر شک کند رکوع کرده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه پیش از سجدهٔ دوم یادش بیاید که رکوع نکرده است، باید برگردد و رکوع کند و اگر در سجدهٔ دوم یادش بیاید، نمازش

باطل است.

(مسأله ۱۲۰۰) کسی که زیاد شک می‌کند، اگر شک کند چیزی را که رکن نیست بجا آورده یا نه و اعتنا نکند، و بعد یادش بیاید که آنرا بجا نیاورده، چنانچه از محل بجا آوردن آن نگذشته، باید آنرا به جا آورد و اگر از محل آن گذشته نمازش صحیح است، مثلا اگر شک کند که حمد خوانده یا نه و اعتنا نکند چنانچه در قنوت یادش بیاید که حمد نخوانده، باید بخواند، و اگر در رکوع یادش بیاید، نمازش صحیح است.

۵ـ شک امام و مأموم

(مسأله ۱۲۰۱) اگر امام جماعت در شمارهٔ رکعتهای نماز شک کند، مثلا شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، چنانچه مأموم یقین یا گمان داشته باشد که چهار رکعت خوانده، و به امام بفهماند که چهار رکعت خوانده است، امام باید نماز را تمام کند، و خواندن نماز احتیاط لازم نیست و نیز اگر امام یقین یا گمان داشته باشد که چند رکعت خوانده است، و مأموم در شمارهٔ رکعتهای نماز شک کند، باید به شک خود اعتنا ننماید.

۶ـ شک در نماز مستحبی

(مسأله ۱۲۰۲) اگر در شماره رکعتهای نماز مستحبی شک کند، چنانچه طرف بیشتر شک نماز را باطل می‌کند، باید بنا را بر کمتر بگذارد، مثلا اگر در نافله صبح شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است. و اگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی‌کند، مثلا شک کند که دو رکعت خوانده یا یک رکعت به هر طرف شک عمل کند، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۲۰۳) کم شدن رکن، نافله را باطل می‌کند، ولی زیاد شدن رکن آن را باطل نمی‌کند، پس اگر یکی از کارهای نافله را فراموش کند و موقعی یادش بیاید

که مشغول رکن بعد از آن شده، باید آن کار را انجام دهد و دوباره آن رکن را بجا آورد؛ مثلااگر در بین رکوع یادش بیاید که سورهٔ حمد را نخوانده باید بگردد و حمد را بخواند و دوباره به رکوع رود.

(مسأله ۱۲۰۴) اگر در یکی از کارهای نافله شک کند، خواه رکن باشد یا غیر رکن، چنانچه محل آن نگذشته، باید به جا آورد و اگر محل آن گذشته، به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۱۲۰۵) اگر در نماز مستحبی دو رکعتی، گمانش به سه رکعت یا بیشتر رود، باید اعتنا نکند و نمازش صحیح است. و اگر گمانش به دو رکعت یا کمتر برود، باید به همان گمان عمل کند، مثلا اگر گمانش به یک رکعت می‌رود باید یک رکعت دیگر بخواند.

(مسأله ۱۲۰۶) اگر در نماز نافله کاری کند که برای آن در نماز واجب، سجده سهو واجب می‌شود، یا یک سجده یا تشهد را فراموش نماید، احتیاط لازم آن است که قضای سجده و تشهد را بجا آورد ولکن لازم نیست که سجده سهو را بجا آورد.

(مسأله ۱۲۰۷) اگر شک کند که نماز مستحبی را خوانده یا نه، چنانچه آن نماز مثل نماز جعفر طیار، وقت معین نداشته باشد، بنا بگذارد که نخوانده است و همچنین است اگر مثل نافله یومیه، وقت معین داشته باشد و پیش از گذشتن وقت شک کند که آنرا بجا آورده در این صورت هم، بنا بگذارد که نخوانده است؛ ولی اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که خوانده است یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

شکهای صحیح

(مسأله ۱۲۰۸) در نُه صورت اگر در شماره رکعت‌های نماز چهار رکعتی شک کند، باید فکر کند به مقداری که صورت نماز بهم نخورد، پس اگر یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا کرد، همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند، وگرنه به دستورهائی که گفته می‌شود عمل نماید، و آن نه صورت از این قرار است:

«**اول**» آن که بعداز تمام شدن ذکر سجده دوم شک کند که دو رکعت خوانده است یا سه رکعت، باید بگذارد که سه رکعت خوانده است و یک رکعت دیگر بخواند و نماز را تمام کند و بعد از تمام، یک رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد.

«**دوم**» شک بین دو و چهار، بعد از تمام شدن ذکر از سجدهٔ دوم که باید بنا را بگذارد چهار رکعت خوانده و نماز را تمام کند و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند.

«**سوم**» شک بین دو و سه و چهار، بعد از تمام شدن ذکر از سجدهٔ دوم که باید بنا را بر چهار بگذارد و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و بعد دو رکعت نشسته بجا آورد.

«**چهارم**» شک بین چهار و پنج، بعد از تمام شدن ذکر از سجده دوم که باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند، و بعد از نماز دو سجدهٔ سهو بجا آورد؛ ولی اگر بعد از سجده اول، یا پیش از تمام شدن ذکر از سجده دوم، یکی از این چهار شک برای او پیش آید، نمازش باطل است.

«**پنجم**» شک بین سه و چهار، که در هر جای نماز باشد، باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند، و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد.

«**ششم**» شک بین چهار و پنج، در حال ایستادگی که باید بنشیند و تشهد بخواند و سلام نماز را بدهد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده، یا دو رکعت نشسته بجا آورد.

«**هفتم**» شک بین سه و پنج، در حال ایستادگی که باید بنشیند و تشهد بخواند و سلام نماز را بدهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، بجا آورد.

«**هشتم**» شک بین سه و چهار و پنج، در حال ایستادگی، که باید بنشیند و تشهد بخواند و بعد از سلام نماز، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، و بعد دو رکعت نشسته بجا آورد.

«**نهم**» شک بین پنج و شش، در حال ایستادگی کـه بـاید بـنشیند و تشـهد بخواند و سلام نماز را بدهد و دو سجده سهو بجا آورد. و نیز بنا بر احتیاط واجب دو سجدهٔ سهو برای ایستادن بیجا، در این چهار صورت بجا آورد.

(**مسأله ۱۲۰۹**) اگر یکی از شک‌های صحیح برای انسان پیش آید، جـایز نیست که نماز را بشکند و بایستی به دستوری که گفته شد عمل نماید.

(**مسأله ۱۲۱۰**) اگر یکی از شک هائی که نماز احتیاط بـرای آن‌هـا واجب است در نماز پیش آید، چنانچه انسان نماز را تمام کند، واجب آن است که نـماز احتیاط را بخواند، و بدون خواندن نماز احتیاط، نماز را از سر نگیرد، و اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند، نماز را از سر بگیرد، نـماز دومش هـم بـاطل است، ولی اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند، مشغول نماز شود، نماز دومش صحیح است.

(**مسأله ۱۲۱۱**) وقتی یکی از شکهای باطل برای انسان پیش آید، و بداند که اگر به حالت بعدی منتقل شود برای او یقین یا گمان پیدا می‌شود، جائز نیست با حالت شک نماز را ادامه دهد، مثلا اگر در حال ایستادن شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر و بداند که اگر به رکوع رود به یک طرف، یقین یا گمان پیدا می‌کند، جائز نیست با این حال رکوع کند.

(**مسأله ۱۲۱۲**) اگر اول، گمانش به یک طرف بیشتر باشد، بعد دو طرف در نظر او مساوی شود، باید به دستور شک عمل نماید. و اگر اول، دو طرف در نظر او مساوی باشد و به طرفی که وظیفه او است بنا بگذارد، بعد گمانش به طرف دیگر برود، باید همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند.

(**مسأله ۱۲۱۳**) کسی که نمی‌داند گمانش به یک طرف بیشتر است یا هر دو طرف در نظر او مساوی است، باید به دستور شک عمل کند.

(**مسأله ۱۲۱۴**) اگر بعد از نماز بداند که در بین نماز حالت تردید داشته، که مثلا دو رکعت خوانده یا سه رکعت، و بنا را بر سه گذاشته، ولی نداند که گمانش به

خواندن سه رکعت بوده، یا هر دو طرف در نظر او مساوی بوده، باید نماز احتیاط را بخواند.

(مسأله ۱۲۱۵) اگر موقعی که تشهد می‌خواند، یا بعد از ایستادن، شک کند که دو سجده را بجا آورده یا نه، و در همان موقع یکی از شکهائی که اگر بعد از تمام شدن دو سجده اتفاق بیفتد صحیح می‌باشد، برای او پیش آید، مثلاً شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، چنانچه به دستور آن شک عمل کند نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۲۱۶) اگر پیش از آنکه مشغول تشهد شود، یا پیش از ایستادن، شک کند که یک یا دو سجده را بجا آورده یا نه، و در همان موقع یکی از شکهائی که بعد از تمام شدن دو سجده صحیح است، برایش پیش آید نمازش باطل است.

(مسأله ۱۲۱۷) اگر موقعی که ایستاده، بین سه و چهار یا بین سه و چهار و پنج، شک کند، و یادش بیاید که یک یا دو سجده از رکعت پیش را بجا نیاورده، نمازش باطل است. چون بعد از هدم قیام برای تدارک سجده شکّش برمیگردد بین دو و سه قبل از اکمال سجدتین.

(مسأله ۱۲۱۸) اگر شک او از بین برود، و شک دیگری برایش پیش آید، مثلاً اول شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، بعد شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، باید به دستور شک دوم عمل نماید.

(مسأله ۱۲۱۹) اگر بعد از نماز شک کند که در حال نماز، مثلا بین دو و چهار شک کرده، یا بین سه و چهار بنابر احتیاط واجب به دستور هر دو عمل کند و نماز را هم دوباره بخواند.

(مسأله ۱۲۲۰) اگر بعد از نماز بفهمد که در حال نماز شکی برای او پیش آمده، ولی نداند از شکهای باطل یا صحیح بوده، و اگر از شکهای صحیح بوده، نداند کدام قسم از آنها بوده است، جایز است نماز را به هم زده و دوباره بخواند.

(مسأله ۱۲۲۱) کسی که نشسته نماز می‌خواند، اگر شکی کند که باید برای

آن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده، یا دو رکعت نشسته، بخواند، باید یک رکعت نشسته بجا آورد. و اگر شکی کند که باید برای آن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، بخواند، باید دورکعت نشسته بجا آورد.

(مسأله ۱۲۲۲) کسی که ایستاده نماز می‌خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط از ایستادن عاجز شود، باید مثل کسی که نماز را نشسته می‌خواند که حکم آن در مسأله پیش گفته شد، نماز احتیاط را بجا آورد.

(مسأله ۱۲۲۳) کسی که نشسته نماز می‌خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط بتواند بایستد، باید به وظیفه کسی که نماز را ایستاده می‌خواند، عمل کند.

دستور نماز احتیاط

(مسأله ۱۲۲۴) کسی که نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از سلام نماز باید فورا نیت نماز احتیاط کند و تکبیر بگوید و حمد را بخواند و به رکوع رود و دو سجده نماید، پس اگر یک رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده، تشهد بخواند و سلام دهد و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده، یک رکعت دیگر مثل رکعت اول بجا آورد و بعد از تشهد، سلام دهد.

(مسأله ۱۲۲۵) نماز احتیاط، سوره و قنوت ندارد و باید آنرا آهسته بخوانند ونیت آنرا به زبان نیاورند، و احتیاط واجب آنست که «بسم الله» آنرا هم آهسته بگویند.

(مسأله ۱۲۲۶) اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد، نمازی که خوانده درست بوده، لازم نیست نماز احتیاط را بخواند و اگر در بین نماز احتیاط بفهمد، لازم نیست آنرا تمام نماید.

(مسأله ۱۲۲۷) اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد که رکعتهای نمازش کم بوده، چنانچه کاری که نماز را باطل می‌کند انجام نداده، باید آن‌چه را از نماز نخوانده، بخواند و برای سلام بیجا، دو سجدهٔ سهو بنماید. و اگر کاری که نماز را

باطل می‌کند، انجام داده، مثلا پشت به قبله کرده، باید نماز را دوباره بجا آورد.

(مسأله ۱۲۲۸) اگر بعد از نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش به مقدار نماز احتیاط بوده، مثلا در شک بین سه و چهار یک رکعت نماز احتیاط بخواند، بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۲۲۹) اگر بعداز خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز، کمتر از نماز احتیاط بوده، مثلا در شک بین دو و چهار، دو رکعت نماز احتیاط بخواند، بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده، باید نماز را دوباره بخواند.

(مسأله ۱۲۳۰) اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر از نماز احتیاط بوده، مثلا در شک بین سه و چهار یک رکعت نماز احتیاط بخواند، بعد بفهمد نماز را دو رکعت خوانده، چنانچه بعد از نماز احتیاط کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده، مثلا پشت به قبله کرده، باید نماز را دوباره بخواند، و اگر کاری که نماز را باطل می‌کند انجام نداده، نماز احتیاطش محسوب است، و یک رکعت کسری نمازش را بجا آورد و برای زیادی هر یک از سلام در اصل نماز، و نماز احتیاط، دو سجده سهو بجا آورد، و بنابر احتیاط واجب نماز را دوباره بخواند.

(مسأله ۱۲۳۱) اگر بین دو و سه و چهار، شک کند، و بعد از خواندن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده، لازم نیست دو رکعت نماز احتیاط نشسته را بخواند.

(مسأله ۱۲۳۲) اگر بین سه و چهار، شک کند و موقعی که یک رکعت نماز احتیاط ایستاده را می‌خواند یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده، باید نماز احتیاط را تمام کند، و نمازش صحیح است، و برای سلام زیادی، سجدهٔ سهو بنماید، و اگر موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته می‌خواند یادش بیاید، پس اگر قبل از رکوع اول یادش بیاید، بایستد و نماز را مطابق کسری که دارد تمام نماید، و اگر بعد از رکوع یادش بیاید نمازش باطل است.

(مسأله ۱۲۳۳) اگر بین دو و سه و چهار، شک کند و موقعی که دو رکعت

نماز احتیاط ایستاده را می‌خواند، پیش از رکوع دوم یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده، باید بنشیند و نماز احتیاط را یک رکعتی تمام کند، و برای سلام زیادی، سجدهٔ سهو بنماید.

(مسأله ۱۲۳۴) اگر در بین نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر یا کمتر از نماز احتیاط بوده، چنانچه نتواند نماز احتیاط را مطابق کسری نمازش تمام کند، باید آنرا رها کند، و در اینصورت اگر ممکن باشد، کسری نماز را بجا آورد و اگر ممکن نباشد، نماز را دوباره بخواند، مثلا در شک بین سه و چهار، اگر موقعی که دو رکعت نماز احتیاط نشسته را می‌خواند، یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده، چون نمی‌تواند دو رکعت نشسته را به جای دو رکعت ایستاده حساب کند، باید نماز احتیاط نشسته را رها کند، پس اگر قبل از رکوع اول نماز احتیاط، یادش آمده بود باید کسری نمازش را بخواند و اگر بعد از آن بوده، باید نماز را دوباره بجا آورد.

(مسأله ۱۲۳۵) اگر شک کند نماز احتیاطی را که بر او واجب بوده بجا آورده یا نه، چنانچه وقت نماز گذشته، به شک خود اعتنا نکند، و اگر وقت دارد در صورتی که زمان بین شک و نماز، زیاد طول نکشیده و کاری هم مثل روگرداندن از قبله که نماز را باطل می‌کند انجام نداده، باید نماز احتیاط را بخواند. و اگر کاری که نماز را باطل می‌کند بجا آورده، نماز را دوباره بخواند، مگر در صورتی که ما بین نماز و شک او، زیاد طول کشیده، در این صورت اعتناء به شک نکند.

(مسأله ۱۲۳۶) اگر در نماز احتیاط، رکنی را زیاد کند، یا مثلا به جای یک رکعت، دو رکعت بخواند، نماز احتیاط باطل می‌شود، و باید دوباره اصل نماز را بخواند.

(مسأله ۱۲۳۷) موقعی که مشغول نماز احتیاط است اگر در یکی از کارهای آن شک کند، چنانچه محل آن نگذشته، باید بجا آورد، و اگر محلش گذشته، باید به شک خود اعتنا نکند، مثلا اگر شک کند که حمد را خوانده یا نه، چنانچه به رکوع نرفته باید بخواند، و اگر به رکوع رفته، باید به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۱۲۳۸) اگر در شماره رکعتهای نماز احتیاط شک کند، چنانچه طرف بیشتر شک، نماز را باطل می‌کند، باید بنا را بر کمتر بگذارد، و اگر طرف بیشتر شک، نماز را باطل نمی‌کند، باید بنا را بر بیشتر بگذارد، مثلا موقعی که مشغول خواندن دو رکعت نماز احتیاط است، اگر شک کند که دو رکعت را خوانده یا سه رکعت، چون طرف بیشتر شک، نماز را باطل می‌کند، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده، و اگر شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت، چون طرف بیشتر شک، نماز را باطل نمی‌کند، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است و در هر صورت، بعد نماز احتیاط، اصل نماز دو باره بخواند، بناء بر احتیاط واجب.

(مسأله ۱۲۳۹) اگر در نماز احتیاط، چیزی که رکن نیست، سهوا کم یا زیاد شود، اگر از چیزهایی باشد که سجده سهو برای آن‌ها در نماز واجب است، بنابر احتیاط واجب، سجده سهو بجا آورد.

(مسأله ۱۲۴۰) اگر بعد از سلام نماز احتیاط، شک کند که یکی از اجزاء یا شرائط آنرا بجا آورده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۱۲۴۱) اگر در نماز احتیاط، تشهد یا یک سجده را فراموش کند و در جای خود تدارکش ممکن نباشد، احتیاط واجب آنست که بعد از سلامِ نماز، آنرا قضا نماید.

(مسأله ۱۲۴۲) اگر نماز احتیاط و قضای یک سجده یا قضای یک تشهد یا دو سجده سهو، بر او واجب شود، باید اول، نماز احتیاط را بجا آورد.

(مسأله ۱۲۴۳) حکم گمان در نماز نسبت به رکعات مثل حکم یقین است، مثلا اگر نداند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت و گمان داشته باشد که دو رکعت خوانده، بنا می‌گذارد که دو رکعت خوانده است، و اگر در نماز چهار رکعتی، گمان دارد که چهار رکعت خوانده، نباید نماز احتیاط بخواند و حکم گمان در افعال نیز، ظاهراً در حکم یقین است مثل گمان در رکعات که در حکم یقین است. و احتیاط واجب در گمان به ارکان مثل گمان به رکوع، عمل به گمان کند و نماز را دوباره

بخواند.

(مسأله ۱۲۴۴) حکم شک و سهو و گمان در نمازهای واجب یومیه و نمازهای واجب دیگر فرق ندارد، مثلا اگر در نماز آیات شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت، چون شک او در نماز دو رکعتی است، نمازش باطل می‌شود و اگر گمان داشته باشد که دو رکعت یا یک رکعت است، بر طبق گمان خود نماز را تمام می‌نماید.

سجده سهو

(مسأله ۱۲۴۵) برای پنج چیز بعد از سلام نماز، انسان باید دو سجده سهو به دستوری که بعدا گفته می‌شود بجا آورد:

اول ـ آنکه در بین نماز، سهوا حرف بزند.

دوم ـ جائی که نباید سلام نماز را بدهد، مثلا در رکعت اول سهوا سلام بدهد.

سوم ـ آنکه تشهد را فراموش کند.

چهارم ـ آنکه در نماز چهار رکعتی بعد از تمامی ذکر سجده دوم شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت.

پنجم ـ آنکه یک سجده را فراموش کند یا اینکه در جائی که باید بایستد، مثلا موقع خواندن حمد و سوره، اشتباها بنشیند، و در موقعی که باید بنشیند، مثلا موقع تشهد، اشتباها بایستد، در این سه صورت، بنابر احتیاط واجب باید دو سجده سهو بجا آورد. بلکه برای هر چیزی که در نماز اشتباها کم یا زیاد کند، احتیاط واجب آن است که دو سجده سهو بنماید. و احکام این چند صورت در مسائل آینده گفته می‌شود.

(مسأله ۱۲۴۶) اگر انسان اشتباها یا به خیال اینکه نمازش تمام شده، حرف بزند، باید دوسجده سهو بجا آورد.

(مسأله ۱۲۴۷) برای صدائی که از آه کشیدن و سرفه کردن پیدا می‌شود

سجده سهو واجب نیست. ولی اگر مثلا سهوا آخ یا آه بگوید، باید سجده سهو نماید.

(مسأله ۱۲۴۸) اگر چیزی را که سهوا غلط خوانده، دوباره بطور صحیح بخواند، برای دوباره خواندن آن، سجده سهو واجب نیست.

(مسأله ۱۲۴۹) اگر در نماز سهوا، چند کلمه حرف بزند و تمام آنها، یک مرتبه حساب شود، دو سجده سهو بعد از سلام نماز کافی است.

(مسأله ۱۲۵۰) اگر سهوا تسبیحات اربعه را نگوید، احتیاط واجب آن است که بعداز نماز، دو سجده سهو بجا آورد.

(مسأله ۱۲۵۱) اگر در جائی که نباید سلام نماز را بگوید، سهوا بگوید: «السلام علینا و علی عبادالله الصالحین» یا بگوید: «السلام علیکم» اگر چه «ورحمة الله و برکاته» را نگفته باشد، باید دو سجده سهو بنماید، و اگر اشتباها بگوید «السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته» احتیاط واجب آن است که دو سجده سهو بجا آورد.

(مسأله ۱۲۵۲) اگر در جایی که نباید سلام دهد، اشتباها هر سه سلام را بگوید، دو سجده سهو کافی است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که سه سجده بجا آورد.

(مسأله ۱۲۵۳) اگر یک سجده یا تشهد را فراموش کند، و پیش از رکوع رکعت بعد، یادش بیاید، باید برگردد و بجا آورد، و بعد از نماز، بنابر احتیاط واجب، برای ایستادن بیجا، دو سجدهٔ سهو بنماید.

(مسأله ۱۲۵۴) اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید که یک سجده یا تشهد را از رکعت پیش، فراموش کرده، باید بعد از سلام نماز، سجده یا تشهد را قضاء نماید، و بعد از آن دو سجده سهو نیز بجا آورد.

(مسأله ۱۲۵۵) اگر سجده سهو را بعد از سلام نماز، عمدا بجا نیاورد، معصیت کرده، و واجب است هر چه زودتر آن را انجام دهد، و چنانچه سهواً بجا

نیاورد، هر وقت یادش آمد، باید فورا انجام دهد،و لازم نیست نماز را دوباره بخواند.

(مسأله ۱۲۵۶) اگر شک دارد مثلا دو سجده سهو بر او واجب شده یا نه، لازم نیست بجا آورد.

(مسأله ۱۲۵۷) کسی که شک دارد مثلا دو سجده سهو بر او واجب شده یا چهارتا، اگر دو سجده بنماید کافیست.

(مسأله ۱۲۵۸) اگر بداند یکی از دو سجده سهو را بجا نیاورده، و تدارک ممکن نباشد باید دو سجده سهو بجا آورد، و اگر بداند سهوا سه سجده کرده، احتیاط واجب آنست که دوباره دو سجده سهو بنماید.

دستور سجدۀ سهو

(مسأله ۱۲۵۹) دستور سجده سهو این است که بعد از سلام نماز، فوراً نیت سجده سهو کند و پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن صحیح است، بگذارد و احوط این است که بگوید: «بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته» بعد باید بنشیند و دوباره به سجده رود و ذکری را که گفته شد، بگوید و بنشیند و بعد از تشهد بگوید «السلام علیکم» و احتیاط واجب این است که «ورحمة الله و برکاته» را اضافه کند.

قضای سجده و تشهد فراموش شده

(مسأله ۱۲۶۰) سجده و تشهدی را که انسان فراموش کرده و بعد از نماز، قضای آنرا بجا می‌آورد، باید تمام شرائط نماز: مانند پاک بودن بدن و لباس و رو به قبله بودن و شرطهای دیگر را داشته باشد.

(مسأله ۱۲۶۱) اگر سجده را چند دفعه فراموش کند، مثلا یک سجده از رکعت اول، و یک سجده از رکعت دوم را فراموش نماید، باید بعد از نماز، قضای هر

دو را با سجده‌های سهوی که احتیاطاً برای آنها لازم است، بجا آورد.

(مسأله ۱۲۶۲) اگر یک سجده و تشهد را فراموش کند، بنابر احتیاط واجب، هر کدام را که در ابتداء فراموش کرده، قضا کند و سپس بعدی را قضا نماید.

(مسأله ۱۲۶۳) اگر دو سجده از دو رکعت فراموش نماید، بنابر احتیاط لازم، ترتیب را مراعات نماید.

(مسأله ۱۲۶۴) اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد، کاری کند که اگر عمدا یا سهوا در نماز اتفاق بیفتد نماز باطل می‌شود، مثلا پشت به قبله نماید، احتیاط واجب آنست که بعد از قضای سجده و تشهد، دوباره نماز را بخواند.

(مسأله ۱۲۶۵) اگر بعد از سلام نماز، یادش بیاید که یک سجده یا تشهد را از رکعت آخر فراموش کرده، باید برگشته و نماز را تمام نموده، دو سجدهٔ سهو برای سلام بیجا بجا آورد.

(مسأله ۱۲۶۶) اگر بین سلام نماز و قضای سجده یا تشهد کاری کند که برای آن، سجده سهو واجب می‌شود، مثل آنکه سهوا حرف بزند، بنابر احتیاط واجب، باید سجده یا تشهد را قضا کند، و غیر از سجده سهوی که برای قضای سجده یا تشهد می‌نماید دو سجدهٔ سهو دیگر بنماید.

(مسأله ۱۲۶۷) اگر نداند که در نماز، سجده را فراموش کرده یا تشهد را، باید هر دو را قضا نماید و هر کدام را که اول بجا آورد، اشکال ندارد، و دو سجده سهو نیز بجا آورد.

(مسأله ۱۲۶۸) اگر شک دارد که سجده یا تشهد را فراموش کرده یا نه، واجب نیست قضا یا سجده سهو نماید.

(مسأله ۱۲۶۹) اگر بداند سجده یا تشهد را فراموش کرده، و شک کند که پیش از رکوع رکعت بعد، بجا آورده یا نه، باید آن را قضا نماید.

(مسأله ۱۲۷۰) کسی که باید سجده یا تشهد را قضا نماید، اگر برای کاری دیگر هم سجده سهو بر او واجب شود، باید بعد از نماز، سجده یا تشهد را قضا

نماید، بعد سجده سهو را بجا آورد.

(مسأله ۱۲۷۱) اگر شک دارد که بعد از نماز، قضای سجده یاتشهد فراموش شده را بجا آورده یا نه، چنانچه وقت نماز نگذشته، باید سجده یا تشهد را قضا نماید. و اگر وقت نماز گذشته، قضای آن مستحب است.

کم و زیاد کردن اجزاء و شرائط نماز

(مسأله ۱۲۷۲) هرگاه چیزی از واجبات نماز را عمداً، کم یا زیاد کند اگر چه یک حرف آن باشد، نماز باطل است.

(مسأله ۱۲۷۳) اگر به واسطه ندانستن مساله، از روی تقصیر، چیزی از واجبات نماز را کم یا زیاد کند، اگر آن چیز، رکن نماز باشد، نماز او باطل است، اما اگر رکن نماز نباشد، نماز او صحیح است؛ ولی چنانچه به واسطه ندانستن مساله، حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشاء را، آهسته بخواند، یا حمد و سوره نماز ظهر و عصر را، بلند بخواند، یا در مسافرت، نماز ظهر و عصر و عشا را، چهار رکعتی بخواند، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۲۷۴) اگر در بین نماز بفهمد، وضو یا غسلش باطل بوده، یا بدون وضو یا غسل مشغول نماز شده، باید نماز را بهم بزند، و دوباره با وضو یا غسل بخواند، و اگر بعد از نماز بفهمد، باید دوباره نماز را با وضو یا غسل بجا آورد و اگر وقت گذشته، قضا نماید.

(مسأله ۱۲۷۵) اگر بعد از رسیدن به رکوع، یادش بیاید که دو سجده از رکعت پیش فراموش کرده، نمازش باطل است. و اگر پیش از رسیدن به رکوع یادش بیاید، برگردد و دو سجده را بجا آورد، و برخیزد و حمد و سوره یا تسبیحات را بخواند و نماز را تمام کند، و بعد از نماز، بنابر احتیاط واجب، برای ایستادن بیجا، دو سجده سهو بنماید.

(مسأله ۱۲۷۶) اگر پیش از گفتن «السلام علینا» و «السلام علیکم» یادش

بیاید که دو سجدهٔ رکعت آخر را بجا نیاورده، باید دو سجده را بجا آورد، و دوباره تشهد بخواند و سلام نماز را بدهد و بنابر احتیاط واجب، سجده سهو برای تشهد اضافی بجا آورد.

(مسأله ۱۲۷۷) اگر پیش از سلام نماز، یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز نخوانده، باید مقداری راکه فراموش کرده بجا آورد.

(مسأله ۱۲۷۸) اگر بعد از سلام نماز، یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده، چنانچه کاری انجام داده که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتفاق بیفتد، نماز را باطل می‌کند، مثلاً پشت به قبله کرده، نمازش باطل است و اگر کاری که عمدی و سهویِ آن، نماز را باطل می‌کند، انجام نداده، باید فوراً مقداری را که فراموش کرده بجا آورد و برای سلام زیادی دو سجدهٔ سهو بنماید.

(مسأله ۱۲۷۹) هرگاه بعد از سلام نماز، عملی انجام دهد که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتفاق بیفتد، نماز را باطل می‌کند، مثلاً پشت به قبله نماید و بعد یادش بیاید که دو سجدهٔ آخر را بجا نیاورده، نمازش باطل است. و اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند، یادش بیاید، باید دو سجده‌ای راکه فراموش کرده بجا آورد، و دوباره تشهد بخواند، و سلام نماز را بدهد و دو سجدهٔ سهو برای سلامی که اول گفته است بنماید، و بنابر احتیاط واجب، نماز را هم دوباره بخواند.

(مسأله ۱۲۸۰) اگر بفهمد نماز را پیش از وقت خوانده، یا پشت بـه قـبله خوانده باید دوباره بخواند، و اگر نماز را پیش از وقت خوانده بـاشد و وقت نـیز گذشته باشد، باید قضا کند و اگر پشت به قبله خوانده و تفحص از قبله هم نکرده باشد، باید قضا کند، و اگر تفحص کرده باشد، بنابر احتیاط واجب، قضاء کند. اما اگر بفهمد که به طرف راست یا به طرف چپ قبله، بجا آورده، در صورتی که پیش از گذشتن وقت باشد، دوباره بخواند، ولی اگر بعد ازگذشتن وقت باشد، در صورتی که تفحص از قبله کرده بود و در تشخیص قبله اشتباه نموده بـود، ظـاهراً در ایـن صورت، قضا ندارد؛ مگر این که این عمل به جهت ندانستن حکـم شـرعی بـوده

باشد.

نماز مسافر

مسافر باید نماز ظهر و عصر و عشا را با هشت شرط، شکسته بجا آورد، یعنی دو رکعت بخواند:

شرط اوّل ـ آنکه سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی نباشد، و فرسخ شرعی مقداری کمتر از پنج کیلومتر و نیم است.

(مسأله ۱۲۸۱) کسی که رفتن و برگشتن او هشت فرسخ است. چنانچه رفتن و همچنین برگشتنش، کمتر از چهار فرسخ نباشد، باید نماز را شکسته بخواند. و اگر رفتن سه فرسخ و برگشتن پنج فرسخ، یا به عکس باشد، احتیاط واجب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

(مسأله ۱۲۸۲) اگر رفتن و برگشتن، هشت فرسخ باشد، اگر چه روزی که می‌رود، همان روز یا شب آن، برنگردد، باید نماز را شکسته بخواند، اگر چه بهتر آنست که تمام نیز بخواند.

(مسأله ۱۲۸۳) اگر سفر مختصری از هشت فرسخ کمتر باشد، یا انسان نداند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، نباید نماز را شکسته بخواند؛ و چنانچه شک کند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، اگر تحقیق کردن برای او مشقّت ندارد، بنابر احتیاط واجب، تحقیق کند که اگر دو عادل بگویند و یا در بین مردم معروف باشد، باید شکسته بخواند.

(مسأله ۱۲۸۴) اگر یک عادل خبر دهد که سفر انسان هشت فرسخ است، ثابت نمی‌شود که هشت فرسخ است، مگر اینکه اطمینان از قول او حاصل شود.

(مسأله ۱۲۸۵) کسی که یقین دارد سفر او هشت فرسخ است، اگر نماز را شکسته بخواند، و بعد بفهمد که هشت فرسخ نبوده، باید آنرا چهار رکعتی بجا آورد، و اگر وقت گذشته، قضا نماید.

(مسأله ۱۲۸۶) کسی که یقین دارد سفرش هشت فرسخ نیست، یا شک دارد که هشت فرسخ هست یا نه، چنانچه در بین راه بفهمد که سفر او هشت فرسخ بوده، اگر چه کمی از راه باقی باشد، باید نماز را شکسته بخواند و اگر تمام خوانده، باید دوباره شکسته بجا آورد.

(مسأله ۱۲۸۷) اگر بین دو محلی که فاصلهٔ آنها کمتر از چهار فرسخ است، چند مرتبه رفت و آمد کند، اگر چه روی هم رفته هشت فرسخ شود باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۲۸۸) اگر محلی دو راه داشته باشد، یک راه آن کمتر از هشت فرسخ و راه دیگر آن هشت فرسخ یا بیشتر باشد، چنانچه انسان از راهی که هشت فرسخ است به آنجا برود، باید نماز را شکسته بخواند، و اگر از راهی که هشت فرسخ نیست برود، باید تمام بخواند.

(مسأله ۱۲۸۹) اگر شهر دیوار دارد، باید ابتدای هشت فرسخ را از دیوار شهر حساب کند، و اگر دیوار ندارد، باید از خانه‌های آخر شهر حساب نماید.

شرط دوّم ـ آنکه از اوّل مسافرت قصد هشت فرسخ را داشته باشد، پس اگر بجائی که کمتر از هشت فرسخ است مسافرت کند، و بعد از رسیدن به آنجا، قصد کند بجائی برود که با مقداری که آمده هشت فرسخ شود، چون از اوّل قصد هشت فرسخ را نداشته، باید نماز را تمام بخواند. ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود، یا چهار فرسخ برود، و چهار فرسخ دیگر به وطنش یا محلی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۲۹۰) کسی که نمی‌داند سفرش چند فرسخ است، مثلاً برای پیدا کردن گمشده‌ای مسافرت می‌کند، و نمی‌داند که چه مقدار باید برود تا آنرا پیدا کند، باید نماز را تمام بخواند ولی در برگشتن چنانچه تا وطنش یا جائی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند، هشت فرسخ یا بیشتر باشد، باید نماز را شکسته بخواند. و نیز اگر در بین رفتن قصد کند که چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد، باید نماز را

شکسته بخواند.

(مسأله ۱۲۹۱) مسافر در صورتی باید نماز را شکسته بخواند که تصمیم داشته باشد هشت فرسخ برود، پس کسی که از شهر بیرون می‌رود و مثلاً قصدش این است که اگر رفیق پیدا کند، سفر هشت فرسخی برود، چنانچه اطمینان دارد که رفیق پیدا می‌کند، باید نماز را شکسته بخواند و اگر اطمینان ندارد باید تمام بخواند.

(مسأله ۱۲۹۲) کسی که قصد هشت فرسخ دارد، اگر چه در هر روز مقدار کمی راه برود وقتی به جائی برسد که اذان شهر را نشنود و اهل شهر، او را نبینند و نشانهٔ آن اینست که او اهل شهر را نبیند، باید نماز را شکسته بخواند، ولی اگر در هر روز مقدار خیلی کمی راه برود که عرفاً نگویند مسافر است، باید نمازش را تمام بخواند، و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

(مسأله ۱۲۹۳) کسی که در سفر، در اختیار دیگری است، مانند نوکری که با آقای خود مسافرت می‌کند، چنانچه بداند سفر او هشت فرسخ است، باید نماز را شکسته بخواند، و اگر نداند، بنابر احتیاط واجب باید از او بپرسد.

(مسأله ۱۲۹۴) کسی که در سفر در اختیار دیگری است، اگر بداند یا گمان داشته باشد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می‌شود، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۲۹۵) کسی که در سفر در اختیار دیگری است، اگر شک دارد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می‌شود یا نه، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر شک او از این جهت است که احتمال می‌دهد مانعی برای سفر او پیش آید، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا نباشد، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط سوّم ـ آنکه در بین راه از قصد خود برنگردد، پس اگر پیش از رسیدن به چهار فرسخ از قصد خود برگردد، یا مردد شود، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۲۹۶) اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ از مسافرت منصرف شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که همانجا بماند یا بعد از ده روز برگردد یا در برگشتن و

ماندن مردد باشد، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۲۹۷) اگر بعد از رسیدن به چهار فرسخ، از مسافرت منصرف شود، و تصمیم داشته باشد که برگردد، اگر بخواهد کمتر از ده روز در آنجا بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۲۹۸) اگر برای رفتن به محلی که هشت فرسخ است حرکت کند، و بعد از رفتن مقداری از راه، بخواهد به جای دیگری برود، چنانچه از محلّ اوّلی که حرکت کرده تا جائی که می‌خواهد برود، هشت فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۲۹۹) اگر بعد از آنکه چهار فرسخ رفت، مردد شود که بقیهٔ هشت فرسخ را برود یا بدون اینکه ده روز در جائی بماند به محل خود برگردد، چه در موقعی که مردد است راه برود یا نرود، باید نماز را شکسته بخواند، و چه آنکه بعداً تصمیم بگیرد که بقیهٔ راه را برود یا اینکه برگردد.

(مسأله ۱۳۰۰) اگر بعد از آنکه چهار فرسخ برود، مردد شود که بقیهٔ هشت فرسخ را برود یا اینکه به محل خود برگردد، ولی احتمال این را بدهد که در محل تردید یا جای دیگر، ده روز توقف می‌نماید، اگر چه بعداً تصمیم بگیرد که بدون ماندن ده روز، بقیّهٔ راه برود، در این صورت لازم است نماز را تمام کند، چه در حال تردید راه برود، چه نرود، ولی اگر تصمیمش این باشد که هشت فرسخ دیگر برود یا چهار فرسخ برود، و چهار فرسخ برگردد، از وقتی که شروع به رفتن نماید، نمازش شکسته است.

(مسأله ۱۳۰۱) اگر پیش از آنکه چهار فرسخ برود، مردد شود که بقیهٔ راه را برود یا نه، و بعد تصمیم بگیرد که بقیهٔ راه را برود، چنانچه باقیماندهٔ سفر او هشت فرسخ باشد، یا آنکه بخواهد چهار فرسخ رفته و چهار فرسخ دیگر برگردد، از وقتی که شروع به راه رفتن بعد از تصمیمش نماید، نماز را شکسته می‌خواند، و در این صورت نیز فرقی نیست که در حال تردید راه برود یا در حال غیر تردید راه برود.

شرط چهارم ـ آنکه نخواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد یا ده روز یا بیشتر در جائی بماند، پس کسی که می‌خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۰۲) کسی که نمی‌داند پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش می‌گذرد یا نه، یا ده روز در محلی قصد اقامت می‌نماید یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۰۳) کسی که می‌خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد. یا ده روز در محلی بماند، و نیز کسی که مردد است که از وطنش بگذرد یا ده روز در محلی بماند، اگر از ماندن ده روز یاگذشتن از وطن، منصرف شود، باز هم باید نماز را تمام بخواند. ولی اگر باقیماندهٔ راه، هشت فرسخ باشد، یا چهار فرسخ باشد، و بخواهد برود و برگردد، و برگشتن نیز چهار فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط پنجم ـ آنکه برای کار حرام سفر نکند، و اگر برای کار حرامی مانند دزدی سفر کند، باید نماز را تمام بخواند. و همچنین است اگر خود سفر حرام باشد، مثل آنکه برای او ضرری که اقدام بر آن شرعاً حرام است داشته باشد یا زن بدون اجازهٔ شوهر در صورتی که نشوز بر او صادق شود، و فرزند با نهی پدر و مادر که موجب عقوقش باشد، سفری بروند که بر آنان واجب نباشد، ولی اگر مثل سفر حج واجب باشد، باید نماز را شکسته بخوانند.

(مسأله ۱۳۰۴) سفری که واجب نیست، اگر سبب اذیت پدر و مادر باشد حرام است، و انسان باید در آن سفر نماز را تمام بخواند و روزه هم بگیرد.

(مسأله ۱۳۰۵) کسی که سفر او حرام نیست و برای کار حرام هم سفر نمی‌کند، اگر چه در سفر معصیتی انجام دهد، مثلاً غیبت کند یا شراب بخورد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۰۶) اگر برای آنکه کار واجبی را ترک کند مسافرت نماید، چه

غرض دیگری در سفر داشته باشد یا نه، نمازش تمام است، پس کسی که بدهکار است اگر بتواند بدهی خود را بدهد و طلبکار هم مطالبه کند، چنانچه در سفر نتواند بدهی خود را بدهد، و برای فرار از دادن قرض مسافرت نماید، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر سفرش برای کار دیگری است، اگر چه در سفر ترک واجب نیز بنماید، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۰۷) اگر سفر او سفر حرام نباشد، ولی حیوان سواری او یا مرکب دیگری که سوار او است غصبی باشد، یا در زمین غصبی مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۰۸) کسی که با ظالم مسافرت می‌کند، اگر ناچار نباشد و مسافرت او کمک بظالم باشد، باید نماز را تمام بخواند، و اگر ناچار باشد یا مثلاً برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت کند، نمازش شکسته است.

(مسأله ۱۳۰۹) اگر بقصد تفریح وگردش مسافرت کند، سفر او حرام نیست و باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۱۰) اگر برای لهو و خوش گذرانی بشکار رود، نمازش در حال رفتن تمام است، و در برگشتن شکسته است در صورتی که بحد مسافت باشد؛ و چنانچه برای تهیّه معاش بشکار رود، نمازش شکسته است، و همچنین است اگر برای کسب و زیاد کردن مال برود، اگر چه در این صورت احتیاط آنست که نماز را هم شکسته و هم تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۱۱) کسی که برای معصیت سفر کرده، موقعی که از سفر برمی گردد، اگر برگشتنش به تنهائی هشت فرسخ است، باید نماز را شکسته بخواند، و احتیاط واجب آن است که در صورتی که توبه نکرده، هم شکسته و هم تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۱۲) کسی که سفر او سفر معصیت است، اگر در بین راه از قصد معصیت برگردد، چنانچه باقیمانده راه، هشت فرسخ باشد، یا چهار فرسخ باشد، و

بخواهد برود و چهار فرسخ برگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۱۳) کسی که برای معصیت سفر نکرده، اگر در بین راه قصد کند که بقیهٔ راه را برای معصیت برود، باید نماز را تمام بخواند، ولی نمازهائی را که شکسته خوانده در صورتی که مقدارگذشته مسافت بوده، صحیح است، والا احتیاط مستحب آن است که آن نمازها را اعاده نماید.

شرط ششم ـ آنکه از صحراء نشین‌هائی نباشد که در بیابانهاگردش می‌کنند، و هر جا آب و خوراک برای خود وحشمشان پیدا کنند می‌مانند، و بعد از چندی بجای دیگر می‌روند، و صحرانشینها در این مسافرتها، باید نماز را تمام بخوانند.

(مسأله ۱۳۱۴) اگر یکی از صحرا نشینها برای پیدا کردن منزل و چراگاه حیواناتشان سفر کند، چنانچه با بنه و دستگاه باشد نماز را تمام بخواند، والا چنانچه سفر او هشت فرسخ باشد، نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۱۵) اگر صحرا نشین برای زیارت یا حج یا تجارت و مانند اینها مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط هفتم ـ آنکه شغل او مسافرت نباشد؛ بنابراین شتردار و راننده و چوب دار و کشتی بان و مانند این‌ها، اگر چه برای بردن اثاثیه منزل خود مسافرت کنند، باید نماز را تمام بخوانند و ملحق می‌شود به کسی که کارش سفر است، کسی که کارش در جای دیگری است که مقدار معتدبهی از روزها را مثلاً ماهی ده روز یا بیشتر به آنجا سفر نموده و بر می‌گردد، مانند کسی که اقامتش در جائی است و کارش در جای دیگر، از قبیل تجارت و تدریس، مثل کسی که دو روز در حضر و دو روز در سفر، و یا سه روز در حضر و سه روز در سفر و یا چهار روز در حضر و سه روز در سفر باشد، حکم همه این‌ها، تمام بودن نماز است، اما اگر پنج روز در حضر و دو روز در سفر، مثل پنج شنبه و جمعه، در اینجا باید نمازش را شکسته بخواند و احتیاط مستحب در این صورت اخیر این است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۱۶) کسی که شغلش مسافرت است، اگر برای کار دیگری مثلاً

برای زیارت یا حج مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند. ولی اگر مثلاً راننده اتومبیل خود را برای زیارت کرایه بدهد، و در ضمن خودش هم زیارت کند، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۱۷) حمله دار، یعنی کسی که برای رساندن حاجی‌ها بـه مکـه مسافرت می‌کند، چنانچه شغلش مسافرت باشد، باید نماز را تمام بخواند، و اگر شغلش مسافرت نباشد و فقط در ایام حج برای حمله داری سفر می‌کند، در این صورت، نمازش شکسته است در صورتی که مدّت سفر اوکم باشد مثل این زمان که سفر با هواپیما است.

(مسأله ۱۳۱۸)کسی که شغل او حمله داری است و حاجیها را از راه دور به مکه می‌برد، چنانچه مقدار معتنی بهی از ایام سال را در راه باشد، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۱۹)کسی که در مقداری از سال شغلش مسـافرت است، مـثل رانندەایکه فقط در زمستان یا تابستان اتومبیل خود راکرایه می‌دهد باید در آن سفر نماز را تمام بخواند، و احتیاط مستحب آنست که هم شکسته و هم تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۲۰)راننده و دوره‌گردی که در دو سه فرسخی شهر رفت و آمد می‌کند، چنانچه اتفاقاً سفر هشت فرسخی برود، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۲۱)چهارواداری که شغلش مسافرت است، اگر ده روز یا بیشتر در وطن خود بماند چه از اول، قصد ماندن ده روز را داشته باشد، چه بدون قصد بماند، باید در سفر اولی که بعد از ده روز می‌رود، نماز را شکسته بخواند و همچنین است اگر در غیر وطن خود ده روز با قصد بماند.

(مسأله ۱۳۲۲)کسی که شغلش مسافرت است غیر از چهار وادار، اگر چه در غیر وطن خود با قصد ده روز بماند، یا در وطن خود هر چند بدون قصد باشد، ده روز بماند، در سفر اولی که بعد از ده روز می‌رود، در سفر اول حکـمش شکسـته است، ولی احتیاط مستحب آن است که بین نماز تمام و شکسته جمع نماید.

(مسأله ۱۳۲۳) چهارواداری که شغلش مسافرت است، اگر شک کند که در وطن خود یا جای دیگر ده روز مانده یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۲۴) کسی که در شهرها سیاحت می‌کند، و برای خود وطنی اختیار نکرده، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۲۵) کسی که شغلش مسافرت نیست، اگر مثلاً در شهری یا در دهی، جنسی دارد که برای حمل آن، مسافرتهای پی در پی می‌کند، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۲۶) کسی که از وطنش صرف نظر کرده و می‌خواهد وطن دیگری برای خود اختیار کند، اگر شغلش مسافرت نباشد، باید در مسافرت خود نماز را شکسته بخواند.

شرط هشتم ـ آنکه بحد ترخص برسد، و معنای حد ترخص در (مسأله ۱۲۹۲) گذشت، و اما در غیر وطن اعتباری، بحد ترخص نیست و همینکه از محل اقامت خارج شود، نمازش قصر است.

(مسأله ۱۳۲۷) کسی که به سفر می‌رود، اگر بجائی برسد که اذان را نشنود، ولی اهل شهر را ببیند یا اهل شهر را نبیند و صدای اذان را بشنود، چنانچه بخواهد در آنجا نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب باید هم شکسته و هم تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۲۸) مسافری که به وطنش بر می‌گردد وقتی که اهل وطن خود را ببیند و صدای اذان آنرا بشنود، باید نماز را تمام بخواند، ولی مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند، مادامی که به آن محل نرسیده نمازش قصر است.

(مسأله ۱۳۲۹) هرگاه شهر در بلندی باشد که از دور اهل آن دیده شود، یا بقدری گود باشد که اگر انسان کمی دور شود اهل آنرا نبیند، کسی که از اهالی آن شهر مسافرت می‌کند، وقتی باندازه‌ای دور شود که اگر آن شهر در زمین هموار بود، اهلش از آنجا دیده نمی‌شد، باید نماز خود را شکسته بخواند. و نیز اگر پستی و بلندی راه بیشتر از معمول باشد، باید ملاحظه‌ای معمول را بنماید.

(مسأله ۱۳۳۰) اگر از محلی مسافرت کند که اهل ندارد، وقتی بجائی برسد که اگر آن محل اهل داشت، از آنجا دیده نمی‌شد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۳۱) اگر بقدری دور شود که نداند صدائی راکه می‌شنود صدای اذان است یا صدای دیگر، باید نماز را شکسته بخواند. ولی اگر بفهمد اذان می‌گویند و کلمات آنرا تشخیص ندهد، باید تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۳۲) اگر بقدری دور شود که اذان خانه‌ها را نشنود، ولی اذان شهر راکه معمولاً در جای بلند می‌گویند بشنود، نباید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۳۳) اگر بجائی برسد که اذان شهر راکه معمولاً در جای بلند می‌گویند نشنود، ولی اذانی راکه در جای خیلی بلند می‌گویند بشنود، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۳۴) اگر چشم یاگوش او یا صدای اذان، غیر معمولی باشد، در محلی باید نماز را شکسته بخواند که چشم متوسط، اهل شهر را نبیند وگوش متوسط، صدای اذان معمولی را نشنود.

(مسأله ۱۳۳۵) اگر موقعی که سفر می‌رود شک کند که بحد ترخص رسیده یا نه، باید نماز را تمام بخواند. و مسافری که از شهر برمی‌گردد اگر شک کند که بحد ترخص رسیده یا نه، باید شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۳۶) مسافری که در سفر از وطن خود عبور می‌کند، وقتی که اهل وطن خود را ببیند و صدای اذان آنرا بشنود، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۳۷) مسافری که در بین مسافرت بوطنش رسیده، تا وقتی که در آنجا هست باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود یا چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد، وقتی که بحد ترخص برسد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۳۸) محلی راکه انسان برای اقامت و زندگی خود اختیارکرده وطن او است، چه در آنجا بدنیا آمده و وطن پدر و مادرش باشد یا خودش آنجا را

برای زندگی اختیارکرده باشد.

(مسأله ۱۳۳۹) اگر قصد دارد در محلی که وطن اصلیش نیست مدتی بماند، و بعد به جای دیگر رود، آنجا وطن او حساب نمی‌شود.

(مسأله ۱۳۴۰) جائی راکه انسان محل زندگی خود قرار داده و مثل کسی که آنجا وطن او است، در آنجا زندگی می‌کند، مانند اکثر طلابی که در حوزه‌های علمیه ساکن می‌باشند که اگر مسافرتی برای آنها پیش آید، دوباره به همانجا برمی گردند، اگر چه قصد نداشته باشند که همیشه در آنجا بمانند، در حکم وطن او حساب می‌شود.

(مسأله ۱۳۴۱) کسی که در دو محل زندگی می‌کند، مثلا شش ماه در شهری و شش ماه در شهر دیگر می‌ماند، هر دو محل وطن او است. و نیز اگر بیشتر از دو محل را برای زندگی خود اختیارکرده باشد، همه آن‌ها وطن او حساب می‌شود.

(مسأله ۱۳۴۲) کسی که در محلی مالک منزل مسکونی است، اگر شش ماه متصل با قصد در آنجا بماند، تا وقتی که آن منزل مال او است، هر وقت در مسافرت به آنجا برسد، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۴۳) اگر به جائی برسد که وطن او بوده و از آنجا صرف نظرکرده، نباید نماز را تمام بخواند، اگر چه وطن دیگری هم برای خود اختیار نکرده باشد.

(مسأله ۱۳۴۴) مسافری که قصد دارد، ده روز پشت سر هم در محلی بماند یا می‌داند که بدون اختیار ده روز در محلی می‌ماند، در آن محل باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۴۵) مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند، لازم نیست قصد ماندن شب اول یا شب یازدهم را داشته باشد، و همین که قصد کند که از طلوع آفتاب روز اول تا غروب روز دهم بماند، باید نماز را تمام بخواند. و همچنین است اگر مثلا قصدش این باشد که از ظهر روز اول تا ظهر روز یازدهم بماند.

(مسأله ۱۳۴۶) مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند، در صورتی

باید نماز را تمام بخواند که بخواهد تمام ده روز را در یک مکان بماند، اما اگر بخواهد، ده روز را در دو مکان که فاصله میان آن دو چهار فرسخ است، بماند، باید نماز را شکسته بخواند، اما اگر فاصله میان دو مکان،کمتر از چهار فرسخ باشد، مثل مسافت میان تهران و شمیران، بنابر احتیاط واجب، نماز را هم تمام بخواند و هم شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۴۷) مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند، اگر از اول قصد داشته باشد که در بین ده روز، به اطراف آنجا که به قدر حد ترخص یا بیشتر، دور باشد، برود، اگر بناء داشته باشد که برود و از حد ترخص بگذرد و شب هم برنگردد، نمازش شکسته است؛ ولی اگر روز برود و شب برگردد و به چهار فرسخ نرسد، بعید نیست که نمازش تمام باشد، اگر چه احتیاط و بهتر این است که هم نماز را بصورت شکسته و هم به صورت تمام بخواند، اگر بیش از دو ساعت و یا سه ساعت باشد. ولکن مقدار زمانی را که به اطراف نزدیک می‌رود و برمی‌گردد، از ده روز حساب نکند و در محل، ده روز کامل بماند.

(مسأله ۱۳۴۸) مسافری که تصمیم ندارد ده روز در محلی بماند، مثلا قصدش این است که اگر رفیقش بیاید، یا منزل خوبی پیدا کند، ده روز بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۴۹) کسی که تصمیم دارد ده روز در محلی بماند، اگر احتمال بدهد که برای ماندن او مانعی برسد و احتمال او عقلائی باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۵۰) اگر مسافر بداند که مثلا ده روز یا بیشتر به آخر ماه مانده، و قصد کند که تا آخر ماه در جائی بماند، باید نماز را تمام بخواند، بلکه اگر نداند تا آخر ماه چقدر مانده و قصد کند که تا آخر ماه بماند، در صورتی که آخر ماه معلوم باشد، مثلا روز جمعه است ولی مسافر نمی‌داند که روز اول قصدش پنجشنبه است، تا مدت اقامتش نه روز باشد، یا چهارشنبه است تا ده روز باشد، در این

صورت نیز اگر بعدا معلوم شود که روز اول قصدش چهارشنبه بوده، نمازش تمام است، و در غیر این صورت باید نماز را شکسته بخواند، اگر چه از موقعی که قصد کرده تا روز آخر ماه، ده روز یا بیشتر باشد.

(مسأله ۱۳۵۱) اگر مسافر قصد کند که ده روز در محلی بماند، چنانچه پیش از خواندن یک نماز چهار رکعتی، از ماندن منصرف شود، یا مردد شود که در آنجا بماند یا به جای دیگر برود، باید نماز را شکسته بخواند. ولی اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی، از ماندن منصرف شود، یا مردد شود، تا وقتی که در آنجا هست، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۵۲) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر روزه بگیرد، و بعد از ظهر از ماندن در آنجا منصرف شود، چنانچه یک نماز چهار رکعتی خوانده باشد، تا وقتی که در آنجا هست روزه هایش صحیح است، و باید نمازهای خود را تمام بخواند. و اگر نماز چهار رکعتی نخوانده باشد، روزه آن روزش، صحیح است، اما نمازهای خود را باید شکسته بخواند و روزهای بعد هم نمی‌تواند روزه بگیرد.

(مسأله ۱۳۵۳) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر از ماندن منصرف شود، و پیش از آنکه از قصد ماندن برگردد، شک کند که یک نماز چهار رکعتی خوانده یا نه، باید نمازهای خود را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۵۴) اگر مسافر به نیت اینکه نماز را شکسته بخواند، مشغول نماز شود، و در بین نماز تصمیم بگیرد که ده روز یا بیشتر بماند، باید نماز را چهار رکعتی تمام نماید.

(مسأله ۱۳۵۵) مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر در بین نماز اول چهار رکعتی از قصد خود برگردد، چنانچه مشغول رکعت سوم نشده، باید نماز را دو رکعتی تمام نماید، و بقیه نمازهای خود را شکسته بخواند و همچنین است اگر مشغول رکعت سوم شده و به رکوع نرفته باشد که باید بنشیند و نماز را

شکسته به آخر برساند، و اگر به رکوع رفته باشد، نمازش باطل است و باید آن را شکسته اعاده نماید. و تا وقتی که در آن جا هست، نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۵۶) مسافری که قصدکرده ده روز در محلی بماند، اگر بیشتر از ده روز در آنجا بماند، تا وقتی که مسافرت نکرده، باید نمازش را تمام بخواند و لازم نیست دوباره قصد ماندن ده روز کند.

(مسأله ۱۳۵۷) مسافری که قصدکرده ده روز در محلی بماند، باید روزه واجب را بگیرد. و می‌تواند روزه مستحبی را هم به جا آورد، و نماز جمعه و نافلهٔ ظهر و نافلهٔ عصر و نافلهٔ عشاء را هم بخواند.

(مسأله ۱۳۵۸) مسافری که قصدکرده ده روز در محلی بماند، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی، یا بعد از ماندن ده روز ـ اگر چه یک نماز تمام هم نخوانده باشد ـ بخواهد به جائی که کمتر از چهار فرسخ است، برود و برگردد و دوباره در جای اول خود، ده روز یا کمتر بماند، از وقتی که می‌رود تا وقتی که بر می‌گردد و بعد از برگشتن، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر برگشتن به محل اقامتش فقط از این جهت باشد که در طریق سفرش واقع شده است و سفر او مسافت شرعیه باشد، لازم است موقع برگشتن نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۵۹) مسافری که قصدکرده ده روز در محلی بماند، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعت ادائی، بخواهد به جای دیگری که کمتر از هشت فرسخ است برود و ده روز در آنجا بماند، در طول رفتن و در محلی که قصد ماندن ده روز دارد، نمازهای خود را تمام بخواند. ولی اگر محلی که می‌خواهد برود هشت فرسخ یا بیشتر باشد. باید موقع رفتن نمازهای خود را شکسته بخواند و چنانچه نخواهد ده روز در آنجا بماند، باید مدتی راکه در آنجا می‌ماند نیز نمازهای خود را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۶۰) مسافری که قصدکرده ده روز در محلی بماند اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعت ادائی بخواهد به جائی که کمتر از چهار فرسخ است

برود، چنانچه مردد باشد که به محل اول برگردد یا نه یا بکلی از برگشتن به آنجا غافل باشد، یا بخواهد برگردد ولی مردد باشد که ده روز در آنجا بماند یا نه، یا آن که از ده روز ماندن در آنجا و مسافرت از آنجا غافل باشد، باید از وقتی که می‌رود تا وقتی که برمی‌گردد و بعد از برگشتن، نمازهای خود را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۶۱) اگر به خیال اینکه رفقایش می‌خواهند ده روز در محلی بمانند، قصد کند که ده روز در آنجا بماند، و بعد از خواندن یک نماز چهار رکعت ادائی بفهمد که آنها قصد نکرده‌اند، اگر چه خودش هم از ماندن منصرف شود، تا مدتی که در آنجا هست، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۶۲) اگر مسافر به طور اتّفاقی سی روز در محلی بماند، مثلا در تمام سی روز در رفتن و ماندن، مردد باشد، بعد ازگذشتن سی روز، اگر چه مقدار کمی در آنجا بماند، باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۶۳) مسافری که می‌خواهد نه روز یا کمتر در محلی بماند، اگر بعد از آن که نه روز یا کمتر در آن جا ماند، بخواهد دوباره نه روز دیگر یا کمتر بماند، و همینطور تا سی روز، روز سی و یکم باید نماز را تمام بخواند.

(مسأله ۱۳۶۴) مسافر بعد از سی روز، در صورتی باید نماز را تمام بخواند که سی روز را در یک جا بماند، پس اگر مقداری از آنرا در جائی و مقداری را در جای دیگر بماند، بعد از سی روز هم باید نماز را شکسته بخواند.

مسائل متفرقه

(مسأله ۱۳۶۵) مسافر می‌تواند در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، بلکه در تمام شهر مکه و مدینه و در مسجد کوفه، نمازش را تمام بخواند، ولی در جائی که اول مسجد کوفه نبوده و بعد مسجد شده، احتیاط واجب آن است که نماز را شکسته بخواند. و مسافر همچنین در حرم حضرت سید الشهداء علیه‌السلام، می‌تواند نماز را تمام بخواند، ولی احتیاط واجب آن است که، دورتر از اطراف ضریح

مقدس، شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۶۶) کسی که می‌داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر در غیر چهار جائی که در مسأله پیش گفته شد، عمدا نماز را تمام بخواند، نمازش باطل است، و همچنین است اگر فراموش کند که نماز مسافر شکسته است و تمام بخواند، ولی در صورت فراموشی، اگر بعد از وقت یادش بیاید، قضا لازم نیست.

(مسأله ۱۳۶۷) کسی که می‌داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، ولی اگر سهوا تمام بخواند در اثناء وقت ملتفت شود، نمازش باطل است.

(مسأله ۱۳۶۸) مسافری که نمی‌داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر تمام بخواند نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۳۶۹) مسافری که می‌داند باید نمازش را شکسته بخواند، اگر بعضی از خصوصیات آنرا نداند، مثلا نداند که در سفر هشت فرسخی باید شکسته بخواند، چنانچه تمام بخواند و در وقت بفهمد، لازم است اعاده نماید و چنانچه اعاده نکرد، باید قضا نماید؛ ولی اگر در خارج وقت بفهمد قضا ندارد.

(مسأله ۱۳۷۰) مسافری که می‌داند باید نماز را شکسته بخواند اگر به‌گمان اینکه سفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند، وقتی که بفهمد سفرش هشت فرسخ بوده، نمازی راکه تمام خوانده باید دوباره شکسته بخواند و اگر بعد از اینکه وقت گذشته بفهمد، قضا لازم نیست.

(مسأله ۱۳۷۱) اگر فراموش کند که مسافر است و نماز را تمام بخواند، چنانچه در وقت یادش بیاید، باید شکسته به جا آورد و اگر بعد از وقت یادش بیاید، قضای آن نماز بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۳۷۲) کسی که باید نماز را تمام بخواند، اگر شکسته بجا آورد، در هر صورت نمازش باطل است. مگر مسافری که قصد ماندن ده روز در جائی داشته باشد، و به جهت ندانستن حکم مسأله، نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۷۳) اگر مشغول نماز چهار رکعتی شود و در بین نماز یادش بیاید

که مسافر است، یا ملتفت شود که سفر او هشت فرسخ است، چنانچه بـه رکـوع رکعت سوم نرفته، باید نماز را دو رکعتی تمام کند، و اگر به رکوع رکعت سوم رفته، نمازش باطل است و در صورتی که به مقدار خواندن یک رکعت هم وقت داشته باشد، باید نماز را از سر شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۷۴) اگر مسافر بعضی از خصوصیات نماز مسافر را نداند، مثلا نداند که اگر چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد، باید شکسته بخواند، چنانچه بنیت نماز چهار رکعتی، مشغول نماز شود، و پیش از رکوع رکعت سوم، مسأله را بفهمد باید نماز را دو رکعتی تمام کند و اگر در رکوع ملتفت شود، نمازش باطل است و در صورتی که به مقدار یک رکعت هم از وقت مانده باشد، باید نماز را یکبار دیگر به صورت شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۷۵) مسافری که باید نماز را تمام بخواند اگر به واسطه ندانستن مسأله، بنیت نماز دو رکعتی مشغول نماز شود و در بین نماز، مسأله را بفهمد، باید نماز را چهار رکعتی تمام کند.

(مسأله ۱۳۷۶) مسافری که نماز نخوانده، اگر پیش از تمام شدن وقت به وطنش برسد، یا به جائی برسد که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند، باید نماز را تمام بخواند. و کسی که مسافر نیست، اگر در اول وقت، نماز نخواند و مسافرت کند، در سفر باید نماز را شکسته بخواند.

(مسأله ۱۳۷۷) اگر مسافری که باید نماز را شکسته بخواند، نماز ظهر یا عصر یا عشای او قضا شود، باید آنرا دو رکعتی قضا نماید، اگر چه در غیر سفر بخواهد قضای آنرا بجا آورد. و اگر از کسی که مسافر نیست یکی از این سه نماز قضا شود، باید چهار رکعتی قضا نماید اگر چه در سفر بخواهد آنرا قضا نماید.

(مسأله ۱۳۷۸) مستحب است مسافر بعد از هـر نـماز سـی مـرتبه بگـوید «سبحان الله و الحمدلله ولا اله الاّ الله والله اکبر» و در تعقیب نماز ظهر و عصر و عشا، بیشتر سفارش شده است. بلکه بهتر است در تعقیب این سه نماز، شصت مـرتبه

بگوید.

نماز قضا

(مسأله ۱۳۷۹) کسی که نماز واجب خود را در وقت آن نخوانده، باید قضای آنرا به جا آورد، اگر چه در تمام وقت نماز خواب مانده، یا بواسطه مستی، نماز نخوانده باشد، ولی نمازهائی راکه زن در حال حیض یا نفاس نخوانده، قضا ندارد، چه نمازهای یومیه باشد چه غیر آن.

(مسأله ۱۳۸۰) اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازی راکه خوانده باطل بوده، باید قضای آنرا بخواند.

(مسأله ۱۳۸۱) کسی که نماز قضا دارد، باید در خواندن آن کوتاهی نکند، ولی واجب نیست فورا آنرا به جا آورد.

(مسأله ۱۳۸۲) کسی که نماز قضا دارد، می‌تواند نماز مستحبی بخواند.

(مسأله ۱۳۸۳) اگر انسان احتمال دهد که نماز قضائی دارد یا نمازهائی راکه خوانده صحیح نبوده، مستحب است احتیاطا قضای آنها را بجا آورد.

(مسأله ۱۳۸۴) در قضای نمازهای یومیه ترتیب لازم نیست ـ مگر در نمازهائی که در ادای آنها ترتیب هست، مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا از یک روز ـ اگر چه بهتر در غیر آنها نیز مراعات ترتیب است.

(مسأله ۱۳۸۵) اگر بخواهد قضای چند نماز غیر یومیه مانند نماز آیات را بخواند، یامثلا بخواهد قضای یک نماز یومیه و چند نماز غیر یومیه را بخواند، لازم نیست آنها را به ترتیب به جا آورد.

(مسأله ۱۳۸۶) اگر ترتیب نمازهائی راکه نخوانده فراموش کند، بهتر آنست که طوری آنها را بخواند که یقین کند به ترتیبی که قضا شده بجا آورده است. مثلا اگر قضای یک نماز ظهر و یک نماز مغرب بر او واجب است و نمی‌داند کدام اول قضا شده، اول یک نماز مغرب و بعد از آن یک نماز ظهر و دوباره نماز مغرب را بخواند،

یا اول یک نماز ظهر و بعد از آن یک نماز مغرب، و دوباره نماز ظهر را بخواند، تا یقین کند هر کدام را که اول قضا شده، اول خوانده است.

(مسأله ۱۳۸۷) اگر نماز ظهر یک روز و نماز عصر روز دیگر یا دو نماز ظهر یا دو نماز عصر از او قضا شده و نمی‌داند کدام اول قضا شده است، چنانچه دو نماز چهار رکعتی بخواند به نیت اینکه اولی قضای نماز روز اول و دومی قضای نماز روز دوم باشد در حاصل شدن ترتیب کافیست.

(مسأله ۱۳۸۸) اگر یک نماز ظهر و یک نماز عشا یا یک نماز عصر و یک نماز عشا از او قضا شود، و نداند کدام اول قضا شده است، بهتر آنست که طوری آنها را بخواند که یقین کند به ترتیب به جا آورده است، مثلا اگر یک نماز ظهر و یک نماز عشا از او قضا شده و اولی آنها را نمی‌داند، اول یک نماز ظهر بعد از آن یک نماز عشا، دوباره یک نماز ظهر بخواند، یا اول یک نماز عشا بعد یک نماز ظهر، دوباره یک نماز عشا بخواند.

(مسأله ۱۳۸۹) کسی که می‌داند یک نماز چهار رکعتی نخوانده ولی نمی‌داند نماز ظهر است یا نماز عشا، اگر یک نماز چهار رکعتی به نیت قضای نمازی که نخوانده به جا آورد کافیست، و نسبت به جهر و اخفات، مخیر می‌باشد.

(مسأله ۱۳۹۰) کسی که پنج نماز پشت سر هم از او قضا شده و نمی‌داند اولی آنها کدام است، چنانچه نه نماز به ترتیب بخواند مثلا از نماز صبح شروع کند و بعد از آنکه ظهر و عصر و مغرب و عشا را خواند دو مرتبه نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب را بخواند یقین به ترتیب حاصل نموده است.

(مسأله ۱۳۹۱) کسی که می‌داند نمازهای پنجگانه او هر کدام از یک روز قضا شده و ترتیب آنها را نمی‌داند، بهتر اینست که نماز پنج شبانه روز را بخواند، و اگر شش نماز از شش روز از او قضا شده، نماز شش شبانه روز را بخواند و همچنین برای هر نمازی که به نمازهای قضای او اضافه شود، یک شبانه روز بیشتر بخواند تا یقین کند به ترتیبی که قضا شده به جا آورده است، مثلا اگر هفت نماز از هفت روز

نخوانده باشد، نماز هفت شبانه روز را قضا نماید.

(مسأله ۱۳۹۲) کسی که مثلا چند نماز صبح یا چند نماز ظهر از او قضا شده و شماره آنها را نمی‌داند یا فراموش کرده، مثلا نمی‌داند که سه یا چهار یا پنج نماز بوده، چنانچه مقدار کمتر را بخواند کافیست؛ ولی بهتر اینست که به قدری نماز بخواند که یقین کند تمام آنها را خوانده است، مثلا اگر فراموش کرده که چند نماز صبح از او قضا شده است و یقین دارد که بیشتر از ده نماز نبوده، احتیاطاً ده نماز صبح بخواند.

(مسأله ۱۳۹۳) کسی که فقط یک نماز قضا از روزهای پیش دارد، بنابر احتیاط واجب، اول آن را بجا آورد و بعد مشغول نماز آن روز شود؛ و نیز اگر از روزهای پیش، نماز قضا ندارد، ولی یک نماز یا بیشتر از همان روز از او قضا شده است، بنابر احتیاط واجب، اول آن نماز را بخواند و سپس مشغول نماز ادا شود.

(مسأله ۱۳۹۴) اگر در بین نماز یادش بیاید که یک نماز یا بیشتر از همان روز از او قضا شده، یا فقط یک نماز قضا از روزهای پیش دارد، چنانچه وقت وسعت دارد و ممکن است نیت را به نماز قضا برگرداند، احتیاط واجب آن است که نیت نماز قضا کند، مثلا اگر در نماز ظهر پیش از رکوع رکعت سوم یادش بیاید که نماز صبح آنروز قضا شده در صورتی که وقت نماز ظهر تنگ نباشد، نیت را به نماز صبح برگرداند و آن را دو رکعتی تمام کند، بعد نماز ظهر را بخواند، ولی اگر وقت تنگ است یا نمی‌تواند نیت را به نماز قضا برگرداند، مثلا در رکوع رکعت سوم نماز ظهر، یادش بیاید که نماز صبح را نخوانده، چون اگر بخواهد نیت نماز صبح کند، یک رکوع که رکن است زیاد می‌شود، نباید نیت را به قضای صبح برگرداند.

(مسأله ۱۳۹۵) اگر از روزهای گذشته، نمازهای قضا دارد و یک نماز یا بیشتر هم از همان روز از او قضا شده، چنانچه برای قضای تمام آنها وقت ندارد یا نمی‌خواهد همه را در آن روز بخواند، احتیاط واجب آن است که نماز قضای آن روز را پیش از نماز ادا بخواند، و هنگامی که قضای نمازهای سابق را می‌خواند، نیازی

نیست که آن نماز قضا، که خوانده بود، دوباره بخواند و همان کفایت می‌کند.

(مسأله ۱۳۹۶) تا انسان زنده است اگر چه از قضای نمازهای خود عاجز باشد، دیگری نمی‌تواند نمازهای او را قضا نماید.

(مسأله ۱۳۹۷) نماز قضا را با جماعت می‌شود خواند، چه نماز امام جماعت ادا باشد یا قضا، و لازم نیست هر دو یک نماز را بخوانند، مثلا اگر نماز قضای صبح را با نماز ظهر یا عصر امام بخواند اشکال ندارد.

(مسأله ۱۳۹۸) مستحب است بچه ممیز را یعنی بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد، به نماز خواندن و عبادتهای دیگر عادت دهند بلکه مستحب است او را به قضای نمازها هم وادار نمایند.

نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است

(مسأله ۱۳۹۹) اگر پدر نماز خود را به جا نیاورده باشد، و می‌توانسته است قضا کند، بنابر احتیاط، هر چند که از روی نافرمانی ترک کرده باشد، بر پسر بزرگترش واجب است که بعد از مرگش به جا آورد، یا برای او اجیر بگیرد و بنابر احتیاط واجب، قضای نمازهای مادر را نیز بجا آورد.

(مسأله ۱۴۰۰) اگر پسر بزرگتر شک دارد که پدرش نماز قضا داشته یا نه، چیزی بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۴۰۱) اگر پسر بزرگتر بداند که پدرش نماز قضا داشته و شک کند که بجا آورده یا نه، بنابر احتیاط واجب باید قضا نماید.

(مسأله ۱۴۰۲) اگر معلوم نباشد که پسر بزرگ‌تر کدام است، قضای نماز پدر بر هیچ کدام از پسرها واجب نیست، و بنابر احتیاط واجب، ورثه از باب واجب کفائی انجام دهند، اگر یکی انجام داد، از دیگری ساقط است.

(مسأله ۱۴۰۳) اگر میت وصیت کرده باشد که برای نماز او اجیر بگیرند، بعد از آنکه اجیر نماز او را به طور صحیح بجا آورد، بر پسر بزرگتر چیزی واجب نیست.

(مسأله ۱۴۰۴) اگر پسر بزرگتر بخواهد نماز مادر را بخواند، باید در جهر و اخفات به تکلیف خود عمل کند، پس قضای نماز صبح و مغرب و عشا مادرش را باید بلند بخواند.

(مسأله ۱۴۰۵) کسی که خودش نماز قضا دارد، اگر نماز پدر و مادر را هم بخواهد قضا کند، هر کدام را اول به جا آورد صحیح است.

(مسأله ۱۴۰۶) اگر پسر بزرگتر، موقع مرگ پدر نابالغ یا دیوانه باشد، وقتی که بالغ شد یا عاقل گردید، باید نماز پدر را قضا نماید.

(مسأله ۱۴۰۷) اگر پسر بزرگتر پیش از آنکه نماز پدر را قضا کند بمیرد، بر پسر دوم چیزی واجب نیست.

نماز جماعت

(مسأله ۱۴۰۸) مستحب است نمازهای واجب خصوصاً نمازهای یومیه را به جماعت بخوانند و در نماز صبح و مغرب و عشاء، خصوصاً برای همسایه مسجد و کسی که صدای اذان مسجد را می‌شنود بیشتر سفارش شده است.

(مسأله ۱۴۰۹) اگر یک نفر به امام جماعت اقتدا کند، هر رکعت از نماز آنان ثواب صد و پنجاه نماز را دارد و اگر دو نفر اقتدا کنند، هر رکعت ثواب ششصد نماز را دارد و هرچه بیشتر شوند، ثواب نمازشان بیشتر می‌شود تا به ده نفر برسند و عدهٔ آنها که از ده گذشت، اگر تمام آسمانها، کاغذ و دریاها، مرکب و درختها، قلم و جن و انس و ملائکه، نویسنده شوند، نمی‌توانند ثواب یک رکعت آن را بنویسند.

(مسأله ۱۴۱۰) حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی‌اعتنائی جایز نیست، و سزاوار نیست که انسان بدون عذر نماز جماعت را ترک کند.

(مسأله ۱۴۱۱) مستحب است انسان صبر کند که نماز را با جماعت بخواند و نماز جماعت از نماز اول وقت که فرادی ـ یعنی تنها خوانده شود ـ بهتر است، ولی نماز فرادیٰ در وقت فضیلت افضل از نماز جماعت در غیر وقت فضیلت است و نیز

نماز جماعتی که مختصر بخوانند از نماز فرادی که آن را طول بدهند بهتر می‌باشد.

(مسأله ۱۴۱۲) وقتی که جماعت برپا می‌شود، مستحب است کسی که نمازش را فرادیٰ خوانده، دوباره به جماعت بخواند؛ و اگر بعد بفهمد که نماز اولش باطل بوده، نماز دوم او کافی است.

(مسأله ۱۴۱۳) اگر امام یا مأموم بخواهد در نمازی که به جماعت خوانده، دوباره برای مأموم دیگری که جماعت نخوانده امام شود، اشکال دارد.

(مسأله ۱۴۱۴) کسی که در نماز وسواس دارد و فقط در صورتی که نماز را با جماعت بخواند، از وسواس راحت می‌شود، باید نماز را با جماعت بخواند، و این در صورتی است که وسواس او به حدی باشد که موجب بطلان نماز شود والاّ واجب نمی‌شود.

(مسأله ۱۴۱۵) اگر پدر یا مادر به فرزند خود امر کند که نماز را به جماعت بخواند، و از نافرمانی او اذیت شوند، نماز جماعت بر او واجب می‌شود.

(مسأله ۱۴۱۶) نماز مستحب را نمی‌شود به جماعت خواند، مگر نماز استسقاء که برای آمدن باران می‌خوانند و همچنین نمازی که واجب بوده و به جهتی مستحب شده است، مانند نماز عید فطر و قربان که در زمان امام واجب و به واسطهٔ غائب شدن آن حضرت، مستحب می‌باشد.

(مسأله ۱۴۱۷) موقعی که امام جماعت نماز یومیه می‌خواند، هرکدام از نمازهای یومیه را میشود به او اقتدا کرد، ولی اگر نماز یومیه‌اش را احتیاطاً دوباره می‌خواند، اقتدا کردن به او اشکال دارد.

(مسأله ۱۴۱۸) اگر امام جماعت قضای نماز یومیه خود را می‌خواند، می‌شود به او اقتدا کرد، ولی اگر نمازش را احتیاطاً قضا می‌کند، یا قضای نماز کس دیگر را می‌خواند که معلوم نیست این نماز از او فوت شده یا نه، اقتدای به او جایز نیست، و اگر معلوم باشد که این نماز از میت فوت شده اقتدا به او جایز است.

(مسأله ۱۴۱۹) اگر انسان نداند نمازی را که امام می‌خواند نماز واجب یومیه

است یا نماز مستحب، نمی‌تواند به او اقتدا کند.

(مسأله ۱۴۲۰) اگر امام در محراب باشد و کسی پشت سر او اقتدا نکرده باشد، کسانی که در طرف محراب ایستاده‌اند و بواسطهٔ دیوار محراب، امام را نمی‌بینند، نمی‌توانند اقتدا کنند، ولی اگر کسی پشت سر امام اقتدا کرده باشد، اقتدا کردن کسانی که دو طرف او ایستاده‌اند و اتصال دارند و بواسطهٔ دیوار محراب، امام را نمی‌بینند اشکال ندارد.

(مسأله ۱۴۲۱) اگر بواسطهٔ درازی صف اول، کسانی که در طرف صف ایستاده‌اند، امام را نبینند می‌توانند اقتدا کنند. و نیز اگر بواسطهٔ درازی یکی از صفهای دیگر، کسانی که دو طرف آن ایستاده‌اند، صف جلوی خود را نبینند، می‌توانند اقتدا نمایند.

(مسأله ۱۴۲۲) اگر صفهای جماعت تا درب مسجد برسد، کسی که مقابل درب، پشت صف ایستاده، نمازش صحیح است، و نیز نماز کسانی که پشت سر او اقتدا می‌کنند صحیح می‌باشد، و همچنین نماز کسانی که دو طرف او ایستاده‌اند و به او اتصال دارند، صحیح است، اگرچه صف جلو را نبینند.

(مسأله ۱۴۲۳) کسی که پشت ستون ایستاده، اگر از طرف راست یا چپ، بواسطهٔ مأموم دیگر به امام متصل نباشد، نمی‌تواند اقتدا کند.

(مسأله ۱۴۲۴) جای ایستادن امام باید از جای مأموم بلندتر نباشد، ولی اگر مکان امام، مقدار کمی بلندتر باشد اشکال ندارد، و نیز اگر زمین سراشیب باشد وامام در طرفی که بلندتر است بایستد، در صورتی که سراشیبی آن زیاد نباشد و طوری باشد که به آن، زمین مسطح بگویند مانعی ندارد.

(مسأله ۱۴۲۵) اگر جای مأموم بلندتر از جای امام باشد اشکال ندارد، ولی اگر به‌قدری بلند باشد که نگویند، اجتماع کرده‌اند، جماعت صحیح نیست.

(مسأله ۱۴۲۶) اگر بین کسانی که در یک صف ایستاده‌اند، بچهٔ ممیز ـ یعنی، بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد ـ فاصله شود، در صورتی که بدانند نماز او صحیح

است، می‌توانند اقتدا کنند و اگر شک در صحت نماز او داشته باشند و فاصله زیاد باشد که اتصال بقیه صف به امام بوسیلهٔ آن طفل باشد، اقتدا مشکل است، بلی فاصله شدن یک طفل مانع نیست، هرچند نماز او باطل باشد.

(مسأله ۱۴۲۷) بعد از تکبیر امام، اگر صف جلو آمادهٔ نماز و تکبیرگفتن آنان نزدیک باشد، کسی که در صف بعد ایستاده، نمی‌تواند تکبیر بگوید بناء بر احتیاط واجب؛ بلکه صبر کند تا تکبیر جلو تمام شود.

(مسأله ۱۴۲۸) اگر بداند نماز یک صف از صفهای جلو باطل است، در صفهای بعد نمی‌تواند اقتدا کند، ولی اگر نداند نماز آنان صحیح است یا نه، می‌تواند اقتدا نماید.

(مسأله ۱۴۲۹) هرگاه بداند نماز امام باطل است، مثلاً بداند امام وضو ندارد، اگرچه خود امام ملتفت نباشد، نمی‌تواند به او اقتدا کند.

(مسأله ۱۴۳۰) اگر مأموم بعد از نماز بفهمد که امام عادل نبوده، یا به جهتی نمازش باطل بوده، مثلاً بی‌وضو نماز خوانده، نماز مأموم صحیح است.

(مسأله ۱۴۳۱) اگر در بین نماز شک کند که اقتداکرده یا نه، چنانچه در حالی باشد که وظیفهٔ مأموم است، مثلاً به حمد و سورهٔ امام گوش می‌دهد، باید نماز را به جماعت تمام کند. و اگر مشغول کاری باشد که هم وظیفهٔ منفرد و هم وظیفهٔ مأموم است، مثلاً در رکوع یا سجده باشد، باید نماز را به نیت فرادیٰ تمام نماید.

(مسأله ۱۴۳۲) قصد انفراد در نماز جماعت جایز است ولو بدون عذر، اگرچه احتیاط، بدون عذر قصد انفراد نکردن است، خصوصاً اگر از اول قصد انفراد داشته باشد.

(مسأله ۱۴۳۳) اگر مأموم به‌واسطهٔ عذری بعد از حمد و سوره امام نیت فرادی کند، لازم نیست حمد و سوره را بخواند، ولی اگر پیش از تمام شدن حمد و سوره نیت فرادی نماید باید مقداری راکه نخوانده بخواند.

(مسأله ۱۴۳۴) اگر در بین جماعت نیت فرادی نماید، نمی‌تواند دوباره نیت

جماعت کند؛ ولی اگر مردد شود که نیت فرادی کند یا نه و بعد تصمیم بگیرد که نماز را با جماعت تمام کند، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۴۳۵) اگر شک کند که نیت فرادی کرده یا نه، باید بنا بگذارد که نیت فرادی نکرده است.

(مسأله ۱۴۳۶) اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و به رکوع امام برسد، اگرچه ذکر امام تمام شده باشد، نمازش صحیح است و یک رکعت حساب می‌شود؛ اما اگر به مقدار رکوع خم شود و به رکوع امام نرسد نمازش باطل است و لیکن احتیاط مستحب آن است که سر از رکوع بردارد و آن را یک رکعت حساب نموده و نماز را فرادی تمام کند و بعد دوباره بخواند.

(مسأله ۱۴۳۷) اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و به مقدار رکوع خم شود و پیش از ذکر رکوع شک کند که به رکوع امام رسیده یا نه، نمازش باطل است و مطابق احتیاطی که در مسأله پیش گفته شد عمل نماید بهتر است، ولی اگر در حال اشتغال به ذکر رکوع یا بعد از آن شک کند، جماعت او محکوم به صحت است.

(مسأله ۱۴۳۸) اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و پیش از آنکه به اندازهٔ رکوع خم شود، امام سر از رکوع بردارد، مخیّر است بین نیت فرادی و یا اینکه بایستد تا امام برای رکعت بعد برخیزد و آن را رکعت اول نماز خود حساب کند. ولی اگر برخاستن امام بقدری طول بکشد که نگویند این شخص نماز جماعت می‌خواند، باید نیت فرادی نماید.

(مسأله ۱۴۳۹) اگر اول نماز یا بین حمد و سوره اقتدا کند و پیش از آنکه به رکوع رود، امام سر از رکوع بردارد چنانچه عمداً رکوع خود را تأخیر نینداخته، بلکه از باب اتفاق از امام عقب مانده، و یا اینکه عذری داشته، نماز او صحیح است و جماعت او هم صحیح است.

(مسأله ۱۴۴۰) اگر موقعی برسد که امام مشغول خواندن تشهد آخر نماز است، چنانچه بخواهد به ثواب جماعت برسد، باید بعد از نیت و گفتن تکبیرة الاحرام،

بنشیند و تشهد را با امام بخوان،د ولی سلام را نگوید و صبر کند تا امام سلام نماز را بدهد، بعد بایستد و بدون آنکه دوباره نیت کند و تکبیر بگوید، حمد و سوره را بخواند و آن را رکعت اول نماز خود حساب کند.

(مسأله ۱۴۴۱) مأموم نباید جلوتر از امام بایستد و بناء بر احتیاط، مساوی هم نباید بایستد و قدری عقب‌تر از امام بایستد که مساوی نباشند و اگر مأموم یک مرد باشد، مستحب است که طرف راست امام بایستد.

(مسأله ۱۴۴۲) در نماز جماعت باید بین مأموم و امام پرده و مانند آن‌که پشت آن دیده نمی‌شود فاصله نباشد، بلکه بنابر احتیاط لازم شیشه و مانند آن نیز فاصله نباشد و همچنین است بین انسان و مأموم دیگری که انسان بواسطهٔ او به امام متصل شده است؛ ولی اگر امام مرد و مأموم زن باشد، چنانچه بین آن زن و امام یا بین آن زن و مأموم دیگری که مرد است و زن بواسطهٔ او به امام متصل شده است، پرده و مانند آن باشد، اشکال ندارد.

(مسأله ۱۴۴۳) اگر بعد از شروع به نماز بین مأموم و امام یا بین مأموم و کسی که مأموم بواسطهٔ او متصل به امام است، پرده یا چیز دیگری که پشت آن را نمی‌توان دید فاصله شود، نمازش قهراً فرادی می‌شود و باید به وظیفهٔ فرادی عمل نموده و نماز را تمام کند.

(مسأله ۱۴۴۴) احتیاط واجب آنستکه بین جای سجده مأموم و جای ایستادن امام بیشتر از یک قدم معمولی فاصله نباشد، و نیز اگر انسان بواسطهٔ مأمومی که جلوی او ایستاده به امام متصل باشد، بنابر احتیاط واجب باید فاصله جای سجده‌اش، از جای ایستادن او، بیشتر ازیک قدم معمولی نباشد و احتیاط مستحب آن است که جای سجدهٔ مأموم با جای کسی که جلوی او ایستاده، بیشتر از یک قدم معمولی فاصله نداشته باشد.

(مسأله ۱۴۴۵) اگر مأموم به واسطهٔ کسی که طرف راست و یا چپ او اقتدا کرده، به امام متصل باشد و از جلو به امام متصل نباشد، بنابر احتیاط واجب باید

کسی که در طرف راست یا چپ اقتداکرده، بیشتر از یک قدم معمولی فاصله نداشته باشد.

(مسأله ۱۴۴۶) اگر در نماز بین مأموم و امام، یا بین مأموم و کسی که مأموم به‌واسطهٔ او به امام متصل است، بیشتر از یک قدم فاصله پیدا شود، نمازش صحیح است و قهراً فرادی می‌شود و قصد فرادی هم لازم نیست.

(مسأله ۱۴۴۷) اگر نماز همه کسانی که در صف جلو هستند تمام شود، یا همه نیت فرادی نمایند، نماز صف بعد فرادی می‌شود، هرچند صف جلو فوراً برای نماز دیگری به امام اقتدا کنند.

(مسأله ۱۴۴۸) اگر در رکعت دوم اقتدا کند، لازم نیست حمد و سوره بخواند ولی قنوت و تشهد را با امام می‌خواند و احتیاط آنست که موقع خواندن تشهد، انگشتان دست و سینهٔ پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند کند، و باید بعد از تشهد با امام برخیزد و حمد و سوره را بخواند و اگر برای سوره وقت ندارد، حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند و اگر درک رکوع هم نمی‌کند، احتیاط واجب آن است که حمد را تمام کند و در سجده خود را به امام برساند، ولی اگر در سجده به امام برسد، بهتر است که نماز را دوباره بخواند.

(مسأله ۱۴۴۹) اگر موقعی که امام در رکعت دوم نماز چهار رکعتی است، اقتدا کند، باید در رکعت دوم نمازش، که رکعت سوم امام است، بعد از دو سجده بنشیند و تشهد را به مقدار واجب بخواند و برخیزد و چنانچه برای گفتن سه مرتبه تسبیحات وقت ندارد، یک مرتبه بگوید و در رکوع یا سجده خود را به امام برساند.

(مسأله ۱۴۵۰) اگر امام در رکعت سوم یا چهارم باشد و مأموم بداند که اگر اقتدا کند و حمد را بخواند به رکوع امام نمی‌رسد، بنابر احتیاط واجب باید صبر کند تا امام به رکوع رود، بعد اقتدا نماید.

(مسأله ۱۴۵۱) اگر در رکعت سوم یا چهارمِ امام اقتدا کند، باید حمد و سوره را بخواند و اگر برای سوره وقت ندارد، باید حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام

برساند و اگر درک رکوع هم نمی‌کند احتیاط واجب آن است که حمد را تمام کند و در سجده خود را به امام برساند، ولی اگر در سجده به امام برسد، بهتر است که نماز را دوباره بخواند.

(مسأله ۱۴۵۲) کسی که می‌داند اگر سوره یا قنوت را تمام کند، به رکوع امام نمی‌رسد، چنانچه عمداً سوره یا قنوت را بخواند و به رکوع نرسد، نمازش اشکال ندارد و باید به وظیفهٔ منفرد عمل نماید.

(مسأله ۱۴۵۳) کسی که اطمینان دارد که اگر سوره را شروع کند یا تمام کند به رکوع امام می‌رسد، از جهت طول رکوع امام یا از جهت تند خواندن او، واجب نیست که سوره را شروع کند، یا اگر شروع کرده تمام نماید، به مجرد رفتن امام به رکوع سوره را ترک نموده و به رکوع برود و لازم نیست از جهت طول رکوع امام، مثلاً سوره را شروع کند و یا تمام کند، ولی اگر بداند که با امام با هم به رکوع می‌رود و تا آن وقت می‌تواند سوره را تمام کند، احتیاط واجب در این صورت خواندن سوره است.

(مسأله ۱۴۵۴) کسی که یقین دارد، اگر سوره را بخواند، به رکوع امام می‌رسد چنانچه سوره را بخواند و به رکوع نرسد، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۴۵۵) اگر امام ایستاده باشد و مأموم نداند که در کدام رکعت است می‌تواند اقتدا کند؛ ولی باید حمد و سوره را به قصد قربت بخواند و اگرچه بعد بفهمد که امام در رکعت اول یا دوم بوده، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۴۵۶) اگر به خیال اینکه امام در رکعت اول یا دوم است، حمد و سوره نخواند و بعد از رکوع بفهمد که در رکعت سوم یا چهارم بوده، نمازش صحیح است، ولی اگر پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره را بخواند و اگر وقت ندارد، فقط حمد را بخواند و در رکوع یا سجده، خود را به امام برساند.

(مسأله ۱۴۵۷) اگر به خیال اینکه امام در رکعت سوم یا چهارم است، حمد و سوره بخواند و پیش از رکوع یا بعد از آن بفهمد که در رکعت اول یا دوم بوده،

نمازش صحیح است و اگر در بین حمد و سوره بفهمد، لازم نیست آنها را تمام کند.

(مسأله ۱۴۵۸) اگر موقعی که مشغول نماز مستحبی است، جماعت برپا شود، چنانچه اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت برسد، مستحب است نماز را رها کند و مشغول نماز جماعت شود. بلکه اگر اطمینان نداشته باشد که به رکعت اول برسد، مستحب است به همین دستور رفتار نماید.

(مسأله ۱۴۵۹) اگر موقعی که مشغول نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی است، جماعت برپا شود، چنانچه به رکعت سوّم وارد نشده می‌تواند به نیت نماز مستحبی نماز را تمام کند و به جماعت برسد، ولی بعد از وارد شدن به رکعت سوّم، احتیاط واجب، عدول نکردن است.

(مسأله ۱۴۶۰) اگر نماز امام تمام شود و مأموم مشغول تشهد یا سلام اول باشد، لازم نیست فرادی کند.

(مسأله ۱۴۶۱) کسی که یک رکعت از امام عقب مانده، احتیاط مستحب است که وقتی امام تشهد رکعت آخر را می‌خواند، انگشتان دست و سینهٔ پا را به زمین بگذارد و زانوها را بلند نگهدارد، و صبر کند تا امام تشهد نماز را بگوید و بعد برخیزد، و واجب نیست صبر کند بلکه می‌تواند منفرد شود.

شرائط امام جماعت

(مسأله ۱۴۶۲) امام جماعت باید بالغ، عاقل، شیعه دوازده امامی، عادل و حلال‌زاده باشد و نماز را به‌طور صحیح بخواند و نیز اگر مأموم مرد است، امام هم باید مرد باشد، و امامت زن در صورتی که مأموم، زن باشد، جائز است و لکن مکروه است؛ و اقتدا کردن بچه ممیّز که خوب و بد را می‌فهمد، به بچه ممیز دیگر مانعی ندارد.

(مسأله ۱۴۶۳) امامی را که عادل می‌دانسته، اگر شک کند که به عدالتش باقیست یا نه، می‌تواند به او اقتدا نماید.

(مسأله ۱۴۶۴)کسی که ایستاده نماز می خواند، نمی تواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند، اقتدا کند و کسی که نشسته نماز می‌خواند، نمی‌تواند به کسی که خوابیده نماز می‌خواند، اقتدا نماید.

(مسأله ۱۴۶۵)کسی که نشسته یا خوابیده نماز می خواند، می تواند به کسی که نشسته نماز می‌خواند، اقتدا کند و کسی که خوابیده نماز می‌خواند، اگر بخواهد به کسی که خوابیده نماز می‌خواند اقتدا نماید، اشکال ندارد، ولی احتیاط ترک آن است.

(مسأله ۱۴۶۶)اگر امام جماعت به‌واسطهٔ عذری با تیمم یا با وضوی جبیره‌ای نماز بخواند، می‌شود به او اقتدا کرد و اما اگر بواسطهٔ عذری با لباس نجس نماز بخواند، احتیاط واجب ترک اقتدای به اوست.

(مسأله ۱۴۶۷)اگر کسی نمی‌تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، بنابر احتیاط واجب، نمی‌شود به او اقتداء کرد. ولی زنی که مستحاضه نیست، می‌تواند به زن مستحاضه اقتداء نماید.

(مسأله ۱۴۶۸)بنابر احتیاط مستحب، کسی که مرض خوره یا پیسی دارد، نباید امام جماعت شود.

احکام جماعت

(مسأله ۱۴۶۹) موقعی که مأموم نیت می‌کند، باید امام را معین نماید، ولی دانستن اسم او لازم نیست، مثلاً اگر نیت کند اقتدا می‌کنم به امام حاضر، نمازش صحیح است، ولی باید عدالت اورا احراز کند.

(مسأله ۱۴۷۰) مأموم باید غیر از حمد و سوره، همه چیز نماز را خودش بخواند، ولی اگر رکعت اول یا دوم او، رکعت سوم یا چهارم امام باشد، باید حمد و سوره را بخواند.

(مسأله ۱۴۷۱) اگر مأموم در رکعت اول و دوم نماز صبح و مغرب و عشاء،

صدای حمد و سوره را بشنود اگرچه کلمات را تشخیص ندهد، احتیاط واجب آنست که حمد و سوره نخواند. و اگر صدای امام را نشنود، مستحب است حمد و سوره را بخواند ولی باید آهسته بخواند و چنانچه سهواً، بلند بخواند، اشکال ندارد.

(مسأله ۱۴۷۲) اگر مأموم بعضی ازکلمات حمد و سوره امام را بشنود، احتیاط واجب آنست که حمد و سوره را نخواند.

(مسأله ۱۴۷۳) اگر مأموم سهواً حمد و سوره را بخواند، یا خیال کند صدائی را که می‌شنود صدای امام نیست و حمد و سوره را بخواند و بعد بفهمد صدای امام بوده، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۴۷۴) اگر شک کندکه صدای امام را می‌شنود یا نه، یا صدایی بشنود و نداند صدای امام است یا صدای کس دیگر، می‌تواند به قصد قربت مطلقه، حمد و سوره را بخواند.

(مسأله ۱۴۷۵) مکروه است که مأموم در رکعت اول و دوم نماز ظهر و عصر، حمد و سوره را بخواند و مستحب است به جای آن ذکر بگوید.

(مسأله ۱۴۷۶) مأموم نباید تکبیرة الاحرام را پیش از امام بگوید، بلکه احتیاط آنست که تا تکبیر امام تمام نشده، تکبیر نگوید.

(مسأله ۱۴۷۷) اگر مأموم سلام امام را بشنود، یا بداند چه وقت سلام می‌گوید، احتیاط مستحب آنست که پیش از امام سلام نگوید و چنانچه عمداً یا سهواً پیش از امام سلام دهد، نمازش صحیح است و لازم نیست دوباره با امام سلام دهد.

(مسأله ۱۴۷۸) اگر مأموم غیر از تکبیرة الاحرام، چیزهای دیگر نماز را پیش از امام بگوید اشکال ندارد؛ ولی اگر آنها را بشنود یا بداند امام چه وقت می‌گوید، احتیاط مستحب آنست که پیش از امام نگوید.

(مسأله ۱۴۷۹) مأموم باید غیر از آنچه در نماز خوانده می‌شود، کارهای دیگر آن، مانند رکوع و سجود را با امام یا کمی بعد از امام بجا آورد. و اگر عمداً پیش از امام یا مدتی بعد از امام انجام دهد، جماعت او باطل می‌شود، و اگر به وظیفهٔ منفرد

عمل کند، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۴۸۰)اگر سهواً پیش از امام، سر از رکوع بردارد، چنانچه امام در رکوع باشد، باید به رکوع برگردد و با امام سر بردارد و در اینصورت زیاد شدن رکوع که رکن است، نماز را باطل نمی‌کند. ولی اگر به رکوع برگردد و پیش از آنکه به رکوع برسد، امام سر بردارد نمازش باطل است.

(مسأله ۱۴۸۱)اگر اشتباهاً سر از سجده بردارد و ببیند امام در سجده است، باید به سجده برگردد، و چنانچه در هر دو سجده این اتفاق بیفتد، برای زیاد شدن دو سجده که رکن است، نماز باطل نمی‌شود.

(مسأله ۱۴۸۲)کسی که اشتباهاً پیش از امام سر از سجده برداشته، هرگاه به سجده برگردد، و هنوز به سجده نرسیده امام سر بردارد، نمازش صحیح است ولی اگر در هر دو سجده این اتفاق بیفتد، نماز باطل است.

(مسأله ۱۴۸۳)اگر اشتباهاً سر از رکوع یا سجده بردارد و سهواً به خیال اینکه به امام نمی‌رسد، به رکوع یا سجده نرود، نمازش صحیح است.

(مسأله ۱۴۸۴)اگر سر از سجده بردارد و ببیند امام در سجده است، چنانچه به خیال اینکه سجده اول امام است، به قصد اینکه با امام سجده کند به سجده برود و بفهمد سجدهٔ دوم امام بوده، سجدهٔ دوم او حساب می‌شود و اگر به خیال اینکه سجدهٔ دوم امام است، به سجده برود و بفهمد سجدهٔ اول امام بوده، جایز است قصد انفراد کردن و تبعیت کردن از امام و با امام باهم تمام کند و دوباره خواندن واجب نیست، بلکه احتیاط مستحب است.

(مسأله ۱۴۸۵)اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر سر بردارد، به مقداری از قرائت امام می‌رسد، چنانچه سر بردارد و با امام به رکوع رود، نمازش صحیح است. و اگر عمداً برنگردد نمازش صحیح است و قصد انفراد می‌کند و احتیاط مستحب آنست که نماز را به جماعت تمام کند و دوباره بخواند.

(مسأله ۱۴۸۶)اگر سهواً پیش از امام به رکوع رود و طوری باشد که اگر برگردد به

چیزی از قرائت امام نمی‌رسد، در صورتی که صبر کند تا امام به او برسد، نمازش صحیح است. و اگر به قصد اینکه با امام نماز بخواند سر بردارد و با امام به رکوع رود، احتیاط مستحب آنستکه نماز را تمام کند و دوباره به‌جا آورد.

(مسأله ۱۴۸۷) اگر سهواً پیش از امام به سجده رود، در صورتی که صبر کند تا امام به او برسد، نمازش صحیح است و اگر به قصد اینکه با امام نماز بخواند، سر بردارد و با امام به سجده رود، احتیاط مستحب آنستکه نماز راتمام کند و دوباره بجا آورد.

(مسأله ۱۴۸۸) اگر امام در رکعتی که قنوت ندارد، اشتباهاً قنوت بخواند یا در رکعتی که تشهد ندارد، اشتباهاً مشغول خواندن تشهد شود، مأموم نباید قنوت و تشهد را بخواند، ولی نمی‌تواند پیش از امام به رکوع رود، یا پیش از ایستادن امام بایستد، بلکه باید صبر کند تا قنوت و تشهد امام تمام شود و بقیه نماز را با او بخواند.

وظیفهٔ امام و مأموم در نماز جماعت

(مسأله ۱۴۸۹) اگر مأموم یک مرد باشد، مستحب است طرف راست امام بایستد و اگر یک زن باشد، مستحب است در طرف راست امام طوری بایستد که جای سجده‌اش مساوی زانو یا قدم امام باشد و اگر یک مرد و یک زن یا یک مرد و چند زن باشند، مستحب است که مرد طرف راست امام و باقی پشت سر امام بایستند و اگر چند مرد یا چند زن باشند، مستحب است پشت سر امام بایستند و اگر چند مرد و چند زن باشند، مستحب است مردان پشت سر امام و زنان پشت سر مردان بایستند.

(مسأله ۱۴۹۰) اگر امام و مأموم، هر دو زن باشند، احتیاط واجب آن است که همه در ردیف یکدیگر بایستند و امام، جلوتر از دیگران بایستد.

(مسأله ۱۴۹۱) مستحب است امام در وسط صف بایستد و اهل علم و کمال و

تقوی در صف اول بایستند.

(مسأله ۱۴۹۲) مستحب است صفهای جماعت منظم باشد و بین کسانی که در یک صف ایستاده‌اند فاصله نباشد و شانه آنان ردیف یکدیگر باشد.

(مسأله ۱۴۹۳) مستحب است بعد از گفتن (قَدْ قـامَتِ الصَّـلوٰة) مأمـومین برخیزند.

(مسأله ۱۴۹۴) مستحب است امام جماعت حال مأمومی را که از دیگران ضعیف‌تر است رعایت کند و قنوت و رکوع و سجود را طول ندهد، مگر بداند همه کسانی که به او اقتدا کرده‌اند، مایلند.

(مسأله ۱۴۹۵) مستحب است امام جماعت در حمد و سوره و ذکرهایش که بلند می‌خواند، صدای خود را به‌قدری بلند کند که دیگران بشنود، ولی باید بیش از اندازه صدا را بلند نکند.

(مسأله ۱۴۹۶) اگر امام در رکوع بفهمد کسی تازه رسیده و می‌خواهد اقتدا کند، مستحب است رکوع را دوبرابر همیشه طول بدهد و بعد برخیزد، اگرچه بفهمد کس دیگری هم برای اقتدا وارد شده است.

چیزهائی که در نماز جماعت مکروه است

(مسأله ۱۴۹۷) اگر در صفهای جماعت جا باشد، مکروه است انسان تنها بایستد.

(مسأله ۱۴۹۸) مکروه است مأموم ذکرهای نماز را طوری بگوید که امام بشنود.

(مسأله ۱۴۹۹) مسافری که نماز ظهر و عصر و عشاء را دو رکعت می‌خواند، مکروه است در این نمازها به کسی که مسافر نیست اقتدا کند و کسی کـه مسـافر نیست مکروه است در این نمازها به مسافر اقتدا نماید.

نماز آیات

(مسأله ۱۵۰۰) نماز آیات که دستور آن بعداً گفته خواهد شد، به واسطه چهار چیز واجب می‌شود: **اول**:گرفتن خورشید. **دوم**:گرفتن ماه، اگر مقدار کمی از آنهاگرفته شود و کسی هم از آن نترسد. **سوم**: زلزله، اگر چه کسی هم نترسد. **چهارم**: رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ و مانند اینها از آیات آسمانی در صورتی که بیشتر مردم بترسند و اما در حوادث زمینی مانند فرو رفتن آب دریا و افتادن کوه که موجب ترس اکثر مردم شود، بنابر احتیاط مستحب نماز آیات ترک نشود.

(مسأله ۱۵۰۱) اگر از چیزهائی که نماز آیات برای آنها واجب است، بیشتر از یکی اتفاق بیفتد، انسان باید برای هر یک از آنها یک نماز آیات بخواند، مثلا اگر خورشید بگیرد و زلزله هم بشود، باید دو نماز آیات بخواند.

(مسأله ۱۵۰۲) کسی که قضای چند نماز آیات بر او واجب است، چه همه آنها برای یک چیز بر او واجب شده باشد، مثلا سه مرتبه خورشیدگرفته و نماز آنها را نخوانده است، چه برای چند چیز باشد، مثلا برای آفتاب گرفتن و ماه گرفتن و زلزله، نمازهائی بر او واجب شده باشد، موقعی که قضای آنها را می‌خواند، لازم نیست معین کند که برای کدام یک آنها باشد.

(مسأله ۱۵۰۳) چیزهائی که نماز آیات برای آنها واجب است، در هر جائی اتفاق بیفتد، فقط مردم همان جا باید نماز آیات بخوانند و بر مردم جاهای دیگر واجب نیست.

(مسأله ۱۵۰۴) از وقتی که خورشید یا ماه شروع به‌گرفتن می‌کند، انسان باید نماز آیات را بخواند و بهتر این است که به قدری تأخیر نیندازد که شروع به باز شدن کند.

(مسأله ۱۵۰۵) اگر خواندن نماز آیات را به قدری تأخیر بیندازد که آفتاب یا ماه، شروع به باز شدن کند، نیت اداء مانعی ندارد ولی اگر بعد از باز شدن تمام آن،

نماز بخواند باید نیت قضا نماید.

(مسأله ۱۵۰۶) اگر مدت گرفتن خورشید یا ماه به اندازه خواندن یک رکعت نماز باشد، وجوب نماز آیات در این صورت، واجب است و اداء هم است؛ و اگر به اندازه کمتر از یک رکعت باشد، نیت اداء و قضاء نکند و به قصد ما فی الذمه بخواند؛ و اگر مدت گرفتن آنها بیشتر باشد، ولی انسان نماز را نخواند، تا به اندازه خواندن یک رکعت به آخرت وقت آن مانده باشد، در این صورت نماز آیات، واجب و ادا است.

(مسأله ۱۵۰۷) موقعی که زلزله و رعد و برق و مانند اینها اتفاق می‌افتد، انسان باید فورا نماز آیات را بخواند به نحوی که در نظر مردم تأخیر محسوب نشود، و اگر تأخیر کرد معصیت کرده و بنابر احتیاط، وقت خواندن، نیت ادا و قضا نکند.

(مسأله ۱۵۰۸) اگر گرفتن آفتاب یا ماه را نداند، و بعد از باز شدن آفتاب یا ماه، بفهمد که تمام آن گرفته بوده، باید قضای نماز آیات را بخواند، و اگر بفهمد مقداری از آن گرفته بوده، قضا بر او واجب نیست، ولی مستحب است که بخواند.

(مسأله ۱۵۰۹) اگر عده‌ای که اطمینان به گفتار آنها نباشد، بگویند که خورشید یا ماه گرفته است، چنانچه انسان از گفته آنان یقین یا اطمینان شخصی پیدا نکند و در آن اشخاص، شخصی که ثقه باشد، نباشد و نماز آیات نخواند و بعد معلوم شود، راست گفته‌اند، در صورتی که تمام خورشید یا ماه گرفته باشد، نماز آیات را بخواند، ولی اگر مقداری از آن گرفته باشد، خواندن نماز آیات بر او واجب نیست، و همچنین است اگر دو نفر که عادل بودن آنان معلوم نیست، بگویند خورشید یا ماه گرفته، بعد معلوم شود که عادل بوده‌اند.

(مسأله ۱۵۱۰) اگر انسان به گفته کسانی که از روی قاعده علمی، وقت گرفتن خورشید و ماه را می‌دانند، اطمینان ـ که مرتبهٔ قوی از ظن است ـ پیدا کند، که خورشید یا ماه گرفته، بنابر احتیاط واجب باید نماز آیات را بخواند. و نیز اگر بگویند فلان وقت خورشید یا ماه می‌گیرد و فلان مقدار طول می‌کشد و انسان به گفته آنان

اطمینان پیدا کند، بنابر احتیاط واجب باید به حرف آنان عمل نماید.

(مسأله ۱۵۱۱) اگر بفهمد نماز آیاتی که خوانده باطل بوده، باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته، قضا نماید.

(مسأله ۱۵۱۲) اگر در وقت نماز یومیّه، نماز آیات هم بر انسان واجب شود، چنانچه برای هر دو نماز وقت دارد، هر کدام را اول بخواند اشکال ندارد. و اگر وقت یکی از آن دو تنگ باشد اول آنرا بخواند. و اگر هر دو تنگ باشد، باید اول نماز یومیّه را بخواند.

(مسأله ۱۵۱۳) اگر در بین نماز یومیه بفهمد که وقت نماز آیات تنگ است، چنانچه وقت نماز یومیه هم تنگ باشد، باید آنرا تمام کند، بعد نماز آیات را بخواند. و اگر وقت نماز یومیه تنگ نباشد، آنرا بشکند و اول نماز آیات و بعد نماز یومیه را بجا آورد.

(مسأله ۱۵۱۴) اگر در بین نماز آیات بفهمد که وقت نماز یومیه تنگ است، باید نماز آیات را رها کند و مشغول نماز یومیه شود و بعد از آن‌که نماز را تمام کرد، پیش از انجام کاری که نماز را به هم بزند، بقیهٔ نماز آیات رااز همانجا که رها کرده بخواند.

(مسأله ۱۵۱۵) اگر در حال حیض یا نفاس زن، آفتاب یا ماه بگیرد یا رعد و برق و مانند این‌ها اتفاق بیفتد، نماز آیات بر او واجب نیست و قضا هم ندارد.

دستور نماز آیات

(مسأله ۱۵۱۶) نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع دارد و دستور آن این است که انسان بعد از نیت، تکبیر بگوید و یک حمد و یک سورهٔ تمام بخواند و به رکوع رود و سر از رکوع بردارد، دوباره یک حمد و یک سوره بخواند، باز به رکوع رود تا پنج مرتبه، و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم، دو سجده نماید و برخیزد و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول بجا آورد و تشهد بخواند و سلام دهد.

(مسأله ۱۵۱۷) در نماز آیات ممکن است انسان بعد از نیت و تکبیر و خواندن حمد، آیه‌های یک سوره را پنج قسمت کند و یک آیه یا کمتر یا بیشتر از آنرا بخواند و به رکوع رود و سر بردارد و بدون اینکه حمد بخواند، قسمت دوم از همان سوره را بخواند و به رکوع رود و همینطور تا پیش از رکوع پنجم، سوره را تمام نماید. به عنوان مثال به قصد سوره «قل هو الله احد»، «بسم الله الرحمن الرحیم» بگوید و به رکوع برود، بعد بایستد و بگوید: «قل هو الله احد»، دوباره به رکوع برود و بعد از رکوع بایستد و بگوید: «الله الصمد»، باز به رکوع برود و بایستد و بگوید: «لم یلد ولم یولد»، و برود به رکوع، باز هم سر بردارد و بگوید: «ولم یکن له کفوا احد»، و بعد از آن به رکوع پنجم برود و بعد از سر برداشتن، دو سجده کند و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول بجا آورد، و بعد از سجده دوم تشهد بخواند و نماز را سلام دهد.

و نیز جائز است که به کمتر از پنج قسمت تقسیم نماید لکن هر وقت سوره را تمام کرد لازم است حمد را قبل از رکوع بعدی بخواند، و بعد سوره یا بعض سوره را بخواند.

(مسأله ۱۵۱۸) اگر در یک رکعت از نماز آیات، پنج مرتبه حمد و سوره بخواند، و در رکعت دیگر یک حمد بخواند و سوره را پنج قسمت کند، مانعی ندارد.

(مسأله ۱۵۱۹) چیزهائی که در نمازهای یومیه واجب و مستحب است، در نماز آیات هم واجب و مستحب می‌باشد، ولی در نماز آیات در صورتی که با جماعت باشد، مستحب است به جای اذان و اقامه سه مرتبه بگویند: «الصلوة» و در غیر جماعت چیزی نیست.

(مسأله ۱۵۲۰) مستحب است پیش از رکوع و بعد از آن تکبیر بگوید و بعد از رکوع پنجم و دهم، قبل از تکبیر «سمع الله لمن حمده» نیز بگوید.

(مسأله ۱۵۲۱) مستحب است پیش از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم، قنوت بخواند و اگر فقط قنوت را پیش از رکوع دهم، بخواند کافیست.

(مسأله ۱۵۲۲) اگر در نماز آیات شک کند که چند رکعت خوانده و فکرش به جائی نرسد، نماز باطل است.

(مسأله ۱۵۲۳) اگر شک کند که در رکوع آخر رکعت اول است یا در رکوع اول رکعت دوم و فکرش به جائی نرسد، نمازش باطل است. ولی اگر مثلا شک کند که چهار رکوع کرده یا پنج رکوع، چنانچه شک او پیش از رسیدن به سجده بوده، رکوعی راکه شک دارد به جا آورده یا نه، باید به جا آورد، ولی اگر به سجده رسیده باشد، باید به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۱۵۲۴) هر یک از رکوع‌های نماز آیات رکن است که اگر عمداً یا اشتباهاً، کم یا زیاد شود، نماز باطل است.

نماز عید فطر و قربان

(مسأله ۱۵۲۵) نماز عید فطر و قربان در زمان حضور امام علیه‌السلام واجب است و باید با جماعت خوانده شود. و در زمان ما که امام علیه‌السلام غائب است، مستحب می‌باشد و می‌شود آنرا با جماعت یا فرادی خواند.

(مسأله ۱۵۲۶) وقت نماز عید فطر و قربان از اوّل آفتاب روز عید تا ظهر است.

(مسأله ۱۵۲۷) مستحب است نماز عید قربان را بعد از بلند شدن آفتاب بخوانند. و در عید فطر مستحب است، بعد از بلند شدن آفتاب افطار کنند و زکاة فطره را هم بدهند، بعد نماز عید را بخوانند.

(مسأله ۱۵۲۸) نماز عید فطر و قربان دو رکعت است که در رکعت اول بعد از خواندن حمد و سوره، باید پنج تکبیر بگوید، و بعد از هر تکبیر یک قنوت بخواند و بعد از قنوت پنجم تکبیر دیگری بگوید و به رکوع رود و دو سجده بجا آورد و برخیزد و در رکعت دوم چهار تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و تکبیر پنجم را بگوید و به رکوع رود و بعد از رکوع دو سجده کند و تشهد بخواند و نماز را

سلام دهد.

(مسأله ۱۵۲۹) در قنوت نماز عید فطر و قربان هر دعا و ذکری بخوانند کافیست، ولی بهتر است این دعا را بخوانند: «**اَللّهُمَّ اَهلَ الكِبرياءِ وَالعَظَمةِ وَاهلَ الجُودُ وَالجَبروُتُ وأهلَ العَفوِ وَالرَّحمَةِ وَاهَلَ التَّقْوى وَالمَغْفِرَةِ أسألُکَ بِحَقِّ هـذَا اليَومِ الَّذِى جَعلتَهُ لِلْمُسْلِمِيْنَ عِيداً وَلِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وسلم ذُخراً وَشَرَفاً وَكَرامَةً وَمَزِيداً اَنَ تُصَلِّىَ عَلى مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ وَأنْ تُدخِلَنِى فِى كُلِّ خَيرٍ اَدْخَلتَ فِيهِ مُـحَمَّداً وَالَ مُحَمَّدٍ وَاَن تُخرِجَنِى مِن كُلِّ سُوء أخرَجتَ مِنهُ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلواتُكَ عَليهِ وَعَلَيْهِمْ اَللّهُمَّ اِنِّى أسألُكَ خَيرَ ما سَألكَ بِهِ عِبادُكَ الصّالِحُونُ وَأعُوذُ بِكَ مِمَّا استَعاذَ مِنهُ عِبادُكَ المُخلَصُوْنَ.**

(مسأله ۱۵۳۰) در زمان غائب بودن امام علیه السلام، مستحب است بعد از نماز عید فطر و قربان، دو خطبه بخواند و بهتر است که در خطبه عید فطر احکام زکاة فطره و در خطبه عید قربان احکام قربانی را بگویند.

(مسأله ۱۵۳۱) نماز عید، سوره مخصوصی ندارد، ولی بهتر است که در رکعت اول آن سوره شمس «سوره ۹۱» و در رکعت دوم سورۀ غاشیه «سوره ۸۸» را بخوانند. یا در رکعت اول سوره سبح اسم «سوره ۸۷» و در رکعت دوم، سوره شمس را بخوانند.

(مسأله ۱۵۳۲) مستحب است نماز عید را در صحرا بخوانند، ولی در مکه مستحب است در مسجد الحرام خوانده شود.

(مسأله ۱۵۳۳) مستحب است پیاده و پابرهنه و با وقار به نماز عید بروند و پیش از نماز، غسل کنند و عمامه سفیدی بر سر بگذارند.

(مسأله ۱۵۳۴) مستحب است در نماز عید بر زمین سجده کنند و در حال گفتن تکبیرها دستها را بلند کنند و کسیکه نماز عید می‌خواند، اگر امام جماعت است، یا فرادی نماز می‌خواند، نماز را بلند بخواند.

(مسأله ۱۵۳۵) بعد از نماز مغرب و عشاء شب عید فطر و بعد از نماز صبح

آن و بعد از نماز عید فطر، مستحب است این تکبیرها را بگوید: «**اَللهُ اَکبَرُ، اللهُ اَکْبَرُ لا اِلهَ اِلاّ اللهُ، واللهُ اَکْبَرُ، اللهُ اَکْبَرُ، ولِلهِ الحَمدُ، اللهُ اَکْبَرُ، عَلی ما هَدانا**».

(مسأله ۱۵۳۶) مستحب است انسان در عید قربان بعد از ده نماز که اول آنها ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز دوازدهم است، تکبیرهائی را که در مسأله پیش گفته شد بگوید و بعد از آن بگوید: «**اللهُ اَکْبَرُ عَلی ما رَزَقْتنا مِن بَهیمَةِ الأنعامِ وَالحمدُ لله عَلی ما اَبلانا**». ولی اگر عید قربان را در منی باشد، مستحب است بعد از پانزده نماز که اول آنها نماز ظهر روز عید و آخر آنها نماز صبح روز سیزدهم ذی الحجة است، این تکبیرها را بگوید.

(مسأله ۱۵۳۷) احتیاط مستحب آنست که زنها از رفتن به نماز عید خودداری کنند، ولی این احتیاط برای زنهای پیر نیست.

(مسأله ۱۵۳۸) در نماز عید هم مثل نمازهای دیگر، مأموم باید غیر از حمد و سوره، چیزهای دیگر نماز را خودش بخواند.

(مسأله ۱۵۳۹) اگر مأموم موقعی برسد که امام مقداری از تکبیرها را گفته، بعد از آنکه امام برکوع رفت، باید آنچه از تکبیرها و قنوتها را که با امام نگفته، خودش بگوید و اگر در هر قنوت یک «سبحان الله» یا یک «الحمدلله» بگوید، کافیست.

(مسأله ۱۵۴۰) اگر در نماز عید موقعی برسد که امام در رکوع است، می‌تواند نیت کند و تکبیر اول نماز را بگوید و برکوع برود.

(مسأله ۱۵۴۱) اگر در نماز عید یک سجده یا تشهد را فراموش کند، احتیاط آنست که بعداز نماز آنرا بجا آورد، ولی اگر کاری که برای آن در نماز یومیه سجدهٔ سهو لازم است پیش آید، لازم نیست دو سجده سهو بنماید.

اجیر گرفتن برای نماز

(مسأله ۱۵۴۲) بعد از مرگ انسان، می‌شود برای نماز و عبادتهای دیگر او که

در زندگی بجا نیاورده، دیگری را اجیر کنند یعنی به او مزد دهند که آنها را بجا آورد. و اگر کسی بدون مزد هم آنها را انجام دهد صحیح است.

(مسأله ۱۵۴۳) انسان می‌تواند برای بعضی از کارهای مستحبی مثل زیارت قبر پیغمبر و امامان علیهم السلام، از طرف زندگان اجیر شود. و نیز می‌تواند کار مستحبی را انجام دهد و ثواب آنرا برای مردگان یا زندگان هدیه نماید.

(مسأله ۱۵۴۴) کسی که برای نماز قضای میت اجیر شده، باید یا مجتهد باشد یا مسائل نماز رااز روی تقلید صحیح، بداند. یا آنکه عمل باحتیاط کند، در صورتی که موارد احتیاط راکاملا بداند.

(مسأله ۱۵۴۵) اجیر باید موقع نیت، میت را معین نماید و لازم نیست اسم او را بداند، پس اگر نیت کند از طرف کسی نماز می‌خوانم که برای او اجیر شده‌ام، کافیست.

(مسأله ۱۵۴۶) اجیر باید عمل را بقصد آنچه در ذمهٔ میت است بجا آورد واگر عملی را انجام دهد و ثواب آن را برای او هدیه کند کافی نیست.

(مسأله ۱۵۴۷) باید کسی را اجیر کنند که اطمینان داشته باشند، عمل را انجام می‌دهد.

(مسأله ۱۵۴۸) کسی راکه برای نمازهای میت اجیر کرده‌اند، اگر بفهمند که عمل را بجا نیاورده یا باطل انجام داده، باید دوباره اجیر بگیرند.

(مسأله ۱۵۴۹) هر گاه شک کند که اجیر عمل را انجام داده یا نه، همینکه مورد اطمینان باشد و بگوید انجام داده‌ام کافی است. و همچنین اگر شک کند که عمل او صحیح بوده یا نه، بنا بر صحت آن بگذارد.

(مسأله ۱۵۵۰) کسی که عذری دارد مثلا باتیمم یا نشسته نماز می‌خواند، نمی‌شود برای نمازهای میت اجیر کرد، اگر چه نماز میت هم همانطور قضا شده باشد.

(مسأله ۱۵۵۱) مرد برای زن و زن برای مرد می‌تواند اجیر شود و در بلند

خواندن و آهسته خواندن نماز، باید اجیر به تکلیف خود عمل نماید.

(مسأله ۱۵۵۲) در قضای نمازهای میت، ترتیب واجب نیست مگر در نمازهائی که اداء آنها ترتیب دارد، مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا از یک روز، چنان که سابقاً گذشت.

(مسأله ۱۵۵۳) اگر با اجیر شرط کنند که عمل را بطور مخصوصی انجام دهد باید همانطور بجا آورد و اگر با او شرط نکنند، باید در آن عمل به تکلیف خود رفتار نماید؛ و احتیاط مستحب آنست که از وظیفه خودش و میت هر کدام که باحتیاط نزدیکتر است بآن عمل کند، مثلا اگر وظیفهٔ میت گفتن سه مرتبه تسبیحات اربعه بوده و تکلیف او یک مرتبه است، سه مرتبه بگوید.

(مسأله ۱۵۵۴) اگر با اجیر شرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحبات آن بخواند، باید مقداری از مستحبات نماز را که معمول است بجا آورد.

(مسأله ۱۵۵۵) اگر انسان چند نفر را برای نماز قضای میت اجیر کند، بنابر آنچه در مسأله «۱۵۵۲» گفته شد، لازم نیست برای هر کدام آنها وقتی را معین نماید.

(مسأله ۱۵۵۶) اگر کسی اجیر شود که مثلا در مدت یکسال نمازهای میت را بخواند و پیش از تمام شدن سال بمیرد، باید برای نمازهائی که می‌دانند بجا نیاورده، دیگری را اجیر نمایند، واگر احتمال می‌دهند که بجا نیاورده، بنا بر احتیاط واجب، در این صورت نیز، اجیر بگیرند.

(مسأله ۱۵۵۷) کسی را که برای نمازهای میت اجیر کرده‌اند، اگر پیش از تمام کردن نمازها بمیرد و اجرت همه آنها راگرفته باشد، چنانچه شرط کرده باشند که تمام نمازها را خودش بخواند، اگر قادر بر عمل بوده، اجاره صحیح و باید اجرت مقداری که نخوانده، از مال او به ولی میت بدهند، یا آنکه اجاره را فسخ نموده و اجرة المثل مقداری را که بجا آورده کسر کنند و مابقی را بگیرند، و اگر قادر نبوده، اجاره نسبت به ما بعد فوت اجیر باطل است و می‌تواند اجرة المسمای باقیمانده را گرفته یا آنکه اجاره مقدار گذشته را فسخ نموده و اجرة المثل او را بدهند، و اگر

شرط نکرده باشند که خودش بخواند، باید ورثه‌اش از مال او کسی را اجیر بگیرند، اما اگر مال نداشته باشد، بر ورثه او چیزی واجب نیست.

(مسأله ۱۵۵۸) اگر اجیر پیش از تمام کردن نمازهای میت بمیرد و خودش هم نماز قضا داشته باشد، بعد از عمل بدستوری که در مسأله قبلی ذکر شد، اگر چیزی از مال او زیاد آمد، در صورتی که وصیت کرده باشد و ورثه اجازه بدهند، برای تمام نمازهای او اجیر بگیرند، و اگر اجازه ندهند، ثلث آن را به مصرف نماز او برسانند.

احکام روزه

روزه آنست که انسان برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب از نُه چیزیکه بعداً گفته می‌شود، خودداری نماید.

نیت

(مسأله ۱۵۵۹) لازم نیست انسان نیت روزه را از قلب خود بگذارند یا مثلا بگوید فردا را روزه می‌گیرم، بلکه همینقدر که بنا داشته باشد برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب کاری که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد، کافیست. و برای آنکه یقین کند تمام این مدت را روزه بوده، باید مقداری پیش از اذان صبح و مقداری هم بعد از مغرب از انجام کاری که روزه را باطل می‌کند خودداری نماید.

(مسأله ۱۵۶۰) انسان می‌تواند در هر شب از ماه رمضان برای روزه فردای آن، نیت کند و بهتر آن است که شب اول ماه هم، نیت روزه همهٔ ماه را بنماید.

(مسأله ۱۵۶۱) وقت نیت روزهٔ ماه رمضان از اول شب است تا اذان صبح.

(مسأله ۱۵۶۲) وقت نیت روزهٔ مستحبی از اول شب است تا موقعی که باندازهٔ نیت‌کردن، بمغرب وقت مانده باشد که اگر تا این وقت کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد و نیت روزه مستحبی کند، روزه او صحیح است.

(مسأله ۱۵۶۳) کسی که پیش از اذان صبح در غیر روزه ماه رمضان، بدون نیت روزه خوابیده است، اگر پیش از ظهر بیدار شود و نیت کند، روزه او صحیح

است، چه روزه او واجب باشد و چه مستحب؛ و اگر بعد از ظهر بیدار شود، نمی‌تواند نیت روزه واجب نماید، و اما اگر در ماه رمضان، اگر بی نیت خوابیده باشد، اگر چه پیش از ظهر بیدار شود و نیت کند، احتیاط واجب آن است که آن روز را رجاءً روزه بگیرد و قضای آن را هم بجا آورد.

(مسأله ۱۵۶۴) اگر بخواهد غیر روزه رمضان، روزهٔ دیگری بگیرد، باید آنرا معین نماید، مثلا نیت کند که روزه قضا یا روزهٔ نذر می‌گیرم، ولی در ماه رمضان لازم نیست نیت کند که روزهٔ ماه رمضان می‌گیرم، بلکه اگر نداند ماه رمضان است یا فراموش نماید و روزهٔ دیگری را نیت کند، روزه ماه رمضان حساب می‌شود.

(مسأله ۱۵۶۵) اگر بداند ماه رمضان است و عمدا نیت روزهٔ غیر رمضان کند، بنا بر احتیاط واجب نه روزهٔ رمضان حساب می‌شود و نه روزه‌ای که قصدکرده است.

(مسأله ۱۵۶۶) اگر مثلا به نیت روز اول ماه روزه بگیرد، بعد بفهمد دوم یا سوم بوده، روزه او صحیح است.

(مسأله ۱۵۶۷) اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بیهوش شود و در بین روز بهوش آید، بنا بر احتیاط واجب، باید روزهٔ آن روز را تمام نماید و اگر تمام نکرد قضای آنرا بجا آورد.

(مسأله ۱۵۶۸) اگر پیش از اذان صبح نیت کند و مست شود و در بین روز بهوش آید، احتیاط واجب آنست که روزهٔ آنروز را تمام کند و قضای آنرا هم بجا آورد.

(مسأله ۱۵۶۹) اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بخوابد و بعد از مغرب بیدار شود، روزه‌اش صحیح است.

(مسأله ۱۵۷۰) اگر نداند یا فراموش کند که ماه رمضان است و پیش از ظهر ملتفت شود، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند، انجام داده باشد، یا بعد از ظهر ملتفت شود که ماه رمضان است، روزه او باطل می‌باشد؛ ولی باید تا مغرب، کاری

که روزه را باطل می‌کند، انجام ندهد و بعد از رمضان هم آن روزه را قضا نماید. اما اگر پیش از ظهر ملتفت شود وکاری که روزه را باطل می‌کند، انجام نداده باشد، نیت می‌کند و روزه‌اش صحیح است و قضا هم نمی‌خواهد.

(مسأله ۱۵۷۱) اگر بچه پیش از اذان صبح ماه رمضان بالغ شود، باید روزه بگیرد و اگر بعد از اذان بالغ شود، روزه آنروز بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۵۷۲) کسیکه برای بجا آوردن روزه میتی اجیر شده، اگر روزهٔ مستحبی بگیرد اشکال ندارد؛ ولی کسی که روزهٔ قضا یا روزهٔ واجب دیگری دارد، نمی‌تواند روزهٔ مستحبی بگیرد و چنانچه فراموش کند و روزهٔ مستحب بگیرد، در صورتی که پیش از ظهر یادش بیاید، روزهٔ مستحبی او بهم می‌خورد و می‌تواند نیت خود را بروزهٔ واجب برگرداند و اگر بعد از ظهر ملتفت شود، روزهٔ او باطل است و اگر بعد از مغرب یادش بیاید، روزه‌اش صحیح است.

(مسأله ۱۵۷۳) اگر غیر از روزهٔ ماه رمضان روزهٔ معین دیگری بر انسان واجب باشد، مثلا نذرکرده باشد که روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه عمدا تا اذان صبح نیت نکند، روزه‌اش باطل است. و اگر نداند که روزه آن روز بر او واجب است، یا فراموش کند و پیش از ظهر یادش بیاید، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند، انجام نداده باشد و نیت کند، روزهٔ او صحیح است وگرنه باطل می‌باشد.

(مسأله ۱۵۷۴) اگر برای روزه واجب غیر معینی مثل روزهٔ کفاره، عمدا تا نزدیک ظهر نیت نکند اشکال ندارد؛ بلکه اگر پیش از نیت تصمیم داشته باشد که روزه نگیرد، یا تردید داشته باشد که بگیرد یا نه، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد و پیش از ظهر نیت کند، روزهٔ او صحیح است.

(مسأله ۱۵۷۵) اگر در ماه رمضان، پیش از ظهر، کافر مسلمان شود، روزه بر او واجب نیست و لازم نیست که قضای آن را بجا آورد.

(مسأله ۱۵۷۶) اگر در وسط روز ماه رمضان، پیش از ظهر یا بعد از آن، مریض خوب شود، روزهٔ آنروز بر او واجب نیست، هر چند تا آنوقت کاری که روزه را باطل

می‌کند انجام نداده باشد.

(مسأله ۱۵۷۷) روزی راکه انسان شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان، واجب نیست روزه بگیرد. و اگر بخواهد روزه بگیرد، نمی‌تواند نیت روزهٔ رمضان کند، و همچنین نمی‌تواند نیت کند که اگر رمضان است، روزه رمضان و اگر رمضان نیست، روزه قضا یا مانند آن باشد، بلکه باید نیت روزهٔ قضا و مانند آن بنماید و چنانچه بعد معلوم شود رمضان بوده، از رمضان محسوب می‌شود. ولی در صورتی که قصد کند آنچه راکه فعلاً خدا از او خواسته است انجام دهد و بعد معلوم شود رمضان بوده، نیز کافی است.

(مسأله ۱۵۷۸) اگر روزی راکه شک دارد آخر شعبان است یااول رمضان، به نیت روزهٔ قضاء یا روزهٔ مستحبی و مانند آن روزه بگیرد و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است، باید نیت روزهٔ ماه رمضان کند.

(مسأله ۱۵۷۹) اگر در روزهٔ واجب معینی مثل روزه رمضان، مردد شود که روزهٔ خود را باطل کند یا نه، یا قصد کند که روزه را باطل کند، تا کاری که روزه را باطل می‌کند، انجام ندهد، روزه‌اش باطل نیست، اگر چه احتیاط مستحب آن است که قضا نماید.

(مسأله ۱۵۸۰) در روزهٔ مستحب و روزهٔ واجبی که وقت آن معین نیست مثل روزهٔ کفاره، اگر قصد کند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد یا مردّد شود که بجا آورد یا نه، چنانچه بجا نیاورد و پیش از ظهر دوباره نیت روزه کند، روزهٔ او صحیح است.

چیزهائیکه روزه را باطل می‌کند

(مسأله ۱۵۸۱) نه چیز روزه را باطل می‌کند. «**اول**» خوردن و آشامیدن؛ «**دوم**» جماع؛ «**سوم**» استمناء؛ و استمناء آنست که انسان با خود یا دیگری، غیر از جماع کاری کند که منی از او بیرون آید. «**چهارم**» دروغ بستن بخدا و پیغمبر و

جانشینان پیغمبر علیهم السلام؛ «**پنجم**» رساندن غبار بحلق؛ «**ششم**» فرو بردن تمام سر در آب؛ «**هفتم**» باقیماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح؛ «**هشتم**» اماله کردن با چیزهای روان؛ «**نهم**» قی کردن؛ و احکام اینها در مسائل آینده گفته می‌شود.

۱ـ خوردن و آشامیدن

(مسأله ۱۵۸۲) اگر روزه دار با التفات بـه ایـنکه روزه دارد، عـمدا چـیزی بخورد یا بیاشامد، روزهٔ او باطل می‌شود، چه خوردن و آشامیدن آن چیز معمول باشد مثل نان و آب، چه معمول نباشد، مثل خاک و شیره درخت، و چه کم باشد و چه زیاد، حتی اگر مسواک رااز دهان بیرون آورد و دوباره به دهان ببرد و رطوبت آن را فرو ببرد، روزه باطل می‌شود و احتیاط واجب آن است که حـتی اگـر رطـوبت مسواک در آب دهان به طوری از بین برود که رطوبت خارج به آن گفته نشود، باز هم فرو نبرد.

(مسأله ۱۵۸۳) اگر موقعی که مشغول غذا خوردن است بفهمد صبح شده، باید لقمه رااز دهان بیرون آورد و چنانچه عمدا فرو ببرد، روزه‌اش بـاطل است و بدستوری که بعدا گفته خواهد شد، کفاره هم بر او واجب می‌شود.

(مسأله ۱۵۸۴) اگر روزه دار سهوا چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

(مسأله ۱۵۸۵) آمپولی که عـضو را بـی حس مـی‌کند یـا بـه جـهت دیگـر استعمال می‌شود، برای روزه دار اشکال ندارد، مگر سرم‌ها که بجای طعام و آب است و بنابر احتیاط واجب باید از آنها اجتناب کـرد و اگـر اسـتعمال کـرد، بـنابر احتیاط، قضا کند.

(مسأله ۱۵۸۶) اگر روزه دار چیزی که لای دندان مانده است را عمداً فرو ببرد، روزه‌اش باطل می‌شود.

(مسأله ۱۵۸۷) کسی که می‌خواهد روزه بگیرد، لازم نـیست پـیش از اذان

دندانهایش راخلال کند. ولی اگر بداند غذائی که لای دندان مانده، در روز فرو می‌رود، چنانچه خلال نکند و چیزی از آن فرو رود، روزه‌اش باطل می‌شود.

(مسأله ۱۵۸۸) فرو بردن آب دهان، اگر چه بواسطه خیال کردن ترشی و مانند آن در دهان جمع شده باشد، روزه را باطل نمی‌کند.

(مسأله ۱۵۸۹) فرو بردن اخلاط سر و سینه، تا بفضای دهان نرسیده اشکال ندارد، ولی اگر داخل فضای دهان شود، احتیاط واجب آنستکه آنرا فرو نبرند.

(مسأله ۱۵۹۰) اگر روزه دار بقدری تشنه شود که بترسد از تشنگی بمیرد، می‌تواند باندازه‌ای که از مردن نجات پیدا کند آب بیاشامد، ولی روزهٔ او باطل می‌شود و اگر ماه رمضان باشد، باید در بقیهٔ روز از بجا آوردن کاری که روزه را باطل می‌کند خودداری نماید.

(مسأله ۱۵۹۱) جویدن غذا برای بچه یا پرنده و چشیدن غذا و مانند اینها که معمولا به حلق نمی‌رسد، اگر چه اتفاقا به حلق برسد، روزه را باطل نمی‌کند، ولی اگر انسان از اول بداند که به حلق می‌رسد، روزه‌اش باطل می‌شود و باید قضای آنرا بگیرد و کفاره هم بر او واجب است.

(مسأله ۱۵۹۲) انسان نمی‌تواند برای ضعف، روزه را بخورد، ولی اگر ضعف او بقدریست که معمولا نمی‌شود آن راتحمل کرد، خوردن روزه اشکال ندارد.

۲ـ جماع

(مسأله ۱۵۹۳) جماع روزه را باطل می‌کند، اگر چه فقط بمقدار ختنه گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید.

(مسأله ۱۵۹۴) اگر کمتر از مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، روزه باطل نمی‌شود.

(مسأله ۱۵۹۵) اگر عمدا جماع نماید و شک کند که به اندازه ختنه‌گاه داخل شده یا نه، روزه او باطل نیست و صحیح است و احتیاط مستحب این است که

قضاء نماید.

(مسأله ۱۵۹۶) اگر فراموش کند که روزه است و جماع نماید، یا او را به جماع مجبور نمایند، بنحوی که از اختیار او خارج شود، روزهٔ او باطل نمی‌شود. ولی چنانچه در بین جماع یادش بیاید یا جبر از او برداشته شود، باید فورا از حال جماع خارج شود و اگر خارج نشود، روزهٔ او باطل است.

۳ـ استمناء

(مسأله ۱۵۹۷) اگر روزه دار استمناء کند (معنای استمناء در مسأله ۱۵۸۱ گذشت)، روزه‌اش باطل می‌شود.

(مسأله ۱۵۹۸) اگر بی اختیار منی از انسان بیرون آید، روزه‌اش باطل نیست.

(مسأله ۱۵۹۹) هرگاه روزه دار بداند که اگر در روز بخوابد، محتلم می‌شود یعنی در خواب منی از او بیرون می‌آید، جایز است بخوابد هر چند بسبب نخوابیدن بزحمت نیفتد، و اگر محتلم شود روزه‌اش باطل نمی‌شود.

(مسأله ۱۶۰۰) اگر روزه دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود، واجب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند.

(مسأله ۱۶۰۱) روزه داری که محتلم شده، می‌تواند بول کند، اگر چه بداند بواسطهٔ بول کردن، باقیماندهٔ منی از مجری بیرون می‌آید.

(مسأله ۱۶۰۲) روزه داری که محتلم شده، اگر بداند منی در مجری مانده و در صورتی که پیش از غسل بول نکند، بعد از غسل منی از او بیرون می‌آید، بنا بر احتیاط واجب باید پیش از غسل بول کند.

(مسأله ۱۶۰۳) کسی که به قصد بیرون آمدن منی، بازی و شوخی کند، اگر منی از او بیرون نیاید، روزه را تمام کند، وقضا واجب نیست، اگر چه احتیاط است.

(مسأله ۱۶۰۴) اگر روزه دار بدون قصد بیرون آمدن منی، مثلا با زن خود بازی و شوخی کند، چنانچه اطمینان دارد که منی از او خارج نمی‌شود، اگر چه

اتفاقا منی بیرون آید روزهٔ او صحیح است. ولی اگر اطمینان ندارد، در صورتی که منی از او بیرون آید، روزه‌اش باطل است.

۴ـ دروغ بستن بخدا و پیغمبر

(مسأله ۱۶۰۵) اگر روزه دار به‌گفتن یا به نوشتن یا به اشاره و مانند اینها به خدا و پیغمبر و جانشینان پیغمبران، عمدا نسبتی رابدهد که دروغ است ـ اگر چه فورابگوید دروغ گفتم یاتوبه کند ـ بنابر احتیاط واجب باید روزه بگیرد و قضا هم بکند و فرع‌های بعدی هم بر همین اساس است، یعنی کسی که به آنان دروغ بسته است، باید روزه بگیرد و قضا هم بکند.

(مسأله ۱۶۰۶) اگر بخواهد خبری راکه نمی‌داند راست است یا دروغ نقل کند، بنابر احتیاط واجب باید از کسی که آن خبر راگفته، یا از کتابیکه آن خبر در آن نوشته شده نقل نماید.

(مسأله ۱۶۰۷) اگر چیزی را باعتقاد اینکه راست است از قول خدا یا پیغمبر نقل کند و بعد بفهمد دروغ بوده، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

(مسأله ۱۶۰۸) اگر چیزی راکه می‌داند دروغ است، به خدا و پیغمبر نسبت دهد و بعداً بفهمد آنچه راکه گفته راست بوده، روزه‌اش صحیح است و قضا ندارد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که قضا بنماید.

(مسأله ۱۶۰۹) اگر دروغی راکه دیگری ساخته، عمدا به خدا و پیغمبر و جانشینان پیغمبر، نسبت دهد، بنابر احتیاط واجب، باید روزه بگیرد و قضا هم بکند، ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته، نقل کند، اشکال ندارد.

(مسأله ۱۶۱۰) اگر از روزه دار بپرسند که آیا پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم، چنین مطلبی فرموده‌اند و او در جائی که در جواب باید بگوید نه، عمدا بگوید بلی، یا در جائی که باید بگوید بلی، عمدا بگوید نه، روزه‌اش باطل می‌شود.

(مسأله ۱۶۱۱) اگر از قول خدا یا پیغمبر، حرف راستی را بگوید، بعد بگوید

دروغ گفتم، یادر شب به دروغ به آنان نسبتی بدهد و فردای آن که روزه می‌باشد، بگوید آنچه دیشب گفتم راست است، روزه‌اش باطل می‌شود.

۵ـ رساندن غبار به حلق

(مسأله ۱۶۱۲) بنا بر اقوی، رساندن غبار غلیظ یا غیر غلیظ به حلق، روزه را باطل می‌کند، چه غبار از چیزی باشد که خوردن آن حلال است مثل آرد، یا غبار از چیزی باشد که خوردن آن حرام است مثل خاک.

(مسأله ۱۶۱۳) اگر بواسطه باد غباری پیدا شود و انسان با اینکه متوجه است مواظبت نکند و به حلق برسد، بنا بر احتیاط واجب روزه‌اش باطل می‌شود.

(مسأله ۱۶۱۴) احتیاط واجب آنست که روزه دار بخار غلیظ و دود سیگار و تنباکو و مانند اینها را هم به حلق نرساند.

(مسأله ۱۶۱۵) اگر مواظبت نکند و غبار یا بخار یا دود و مانند اینها داخل حلق شود، چنانچه یقین یا اطمینان داشته که به حلق نمی‌رسد، روزه‌اش صحیح است واگر گمان می‌کرده که به حلق نمی‌رسد، بهتر آنست که آن روزه را قضا کند.

(مسأله ۱۶۱۶) اگر فراموش کند که روزه است و مواظبت نکند، یا بی اختیار غبار ومانند آن به حلق او برسد، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

۶ـ فرو بردن سر در آب

(مسأله ۱۶۱۷) اگر روزه دار عمدا تمام سر را در آب فرو برد، اگر چه باقی بدن او از آب بیرون باشد، بنابر احتیاط واجب، باید روزه بگیرد و قضا هم بنماید؛ ولی اگر تمام بدن را آب بگیرد و مقداری از سر بیرون باشد، روزه باطل نمی‌شود.

(مسأله ۱۶۱۸) اگر نصف سر را یکدفعه و نصف دیگر آنرا دفعه دیگر در آب فرو برد، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

(مسأله ۱۶۱۹) اگر به قصد اینکه تمام سر را زیر آب ببرد، در آب فرو رود و

شک کند که تمام سر زیر آب رفته یا نه، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

(مسأله ۱۶۲۰) اگر تمام سر زیر آب برود اگر چه مقداری از موها بیرون بماند، روزه باطل می‌شود.

(مسأله ۱۶۲۱) سر فرو بردن در غیر آب از قبیل چیزهای روان مانند شیر، به روزه ضرری ندارد، بلکه اظهر این است که فرو بردن سر در آب مضاف نیز روزه را باطل نمی‌کند، ولی احتیاط واجب در صورت اخیر این است که قضا نماید.

(مسأله ۱۶۲۲) اگر روزه دار بی اختیار در آب بیفتد و آب تمام سر او را بگیرد، یا فراموش کند که روزه است و سر در آب فرو برد، روزه او باطل نمی‌شود.

(مسأله ۱۶۲۳) اگر روزه دار بی اختیار در آب بیفتد و آب تمام سر او را بگیرد. یا فراموش کند که روزه است وسر در آب فرو برد، روزه او باطل نمی‌شود.

(مسأله ۱۶۲۴) اگر فراموش کند که روزه است و سر را در آب فرو برد، یادیگری به زور سر او را در آب فرو برد، چنانچه در زیر آب یادش بیاید که روزه است یا آنکس دست بردارد، باید فوراً سر را بیرون آورد و چنانچه بیرون نیاورد، روزه‌اش باطل می‌شود.

(مسأله ۱۶۲۵) اگر فراموش کند که روزه است و به نیت غسل سر را در آب فرو برد، روزه و غسل او هر دو صحیح است.

(مسأله ۱۶۲۶) اگر بداند که روزه است و عمدا برای غسل سر را در آب فرو برد، چنانچه روزه او روزهٔ رمضان باشد، روزه و غسل او هر دو باطل است و همچنین است حکم روزه قضاء رمضان بعد از زوال، علی الاحوط، و اگر روزه مستحب باشد، یا روزه واجبی باشد که مثل روزه کفار وقت معینی ندارد، غسل او صحیح و روزه‌اش باطل میباشد و ظاهر این است که این حکم در روزه واجب معین نیز جاری است.

(مسأله ۱۶۲۷) اگر برای آنکه کسی رااز غرق شدن نجات دهد، سر را در آب فرو برد، اگر چه نجات دادن او واجب باشد، روزه‌اش باطل می‌شود.

۷ـ باقیماندن بر جنابت و حیض ونفاس تا اذان صبح

(مسأله ۱۶۲۸) اگر جنب عمداً در ماه رمضان تا اذان صبح غسل نکند، روزه‌اش باطل است، وکسی که وظیفه‌اش تیمم است وعمداً تیمم ننماید، روزه‌اش نیز باطل است، و حکم قضاء ماه رمضان بعداً خواهد آمد.

(مسأله ۱۶۲۹) اگر در روزهٔ غیر ماه رمضان وقضاء آن از روزه‌های واجبی که مثل روزه ماه رمضان وقت آن معیّن است، جنب عمدا تا اذان صبح غسل نکند اشکال دارد و بنابر احتیاط، روزه بگیرد و قضا هم بکند و در صورت غیر عمد هم این حکم هست، مگر در صورت احتلام که در روزهٔ معیّن، اگر صبح کند با اینکه نیّت کرده بود، در صورتی که روزه‌اش معیّن بوده مثل روزه ماه رمضان، صحیح می‌باشد.

(مسأله ۱۶۳۰) کسی که در شب ماه رمضان جنب است، چنانچه عمدا غسل نکند تا وقت تنگ شود، بنابر احتیاط واجب باید تیمم کند و روزه بگیرد وروزه‌اش صحیح است، اگر چه بخاطر ترک غسل، معصیت کرده است.

(مسأله ۱۶۳۱) اگر جنب در ماه رمضان غسل را فراموش کند و بعد از یک روز یادش بیاید، باید روزه آنروز را قضا نماید و اگر بعد از چند روز یادش بیاید، روزه هر چند روزی را که یقین دارد جنب بوده، قضا نماید، مثلا اگر نمی‌داند سه روز جنب بوده یا چهار روز، باید روزه سه روز را قضا کند.

(مسأله ۱۶۳۲) کسی که در شب ماه رمضان برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت ندارد، اگر خود را جنب کند، روزه‌اش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می‌شود.

(مسأله ۱۶۳۳) اگر برای آنکه بفهمد وقت دارد یا نه، جستجو نماید وگمان کند که به اندازه غسل وقت دارد و خود را جنب کند و بعد بفهمد وقت تنگ بوده و تیمم کند، روزه‌اش صحیح است؛ و اگر بدون جستجو گمان کند که وقت دارد و خود

را جنب نماید و بعد بفهمد که وقت تنگ بوده، و با تیمم روزه بگیرد، روزه‌اش صحیح است و قضا لازم نیست.

(مسأله ۱۶۳۴) کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می‌داند که اگر بخوابد تا صبح بیدار نمی‌شود، نباید غسل نکرده بخوابد و چنانچه پیش از غسل بخوابد و تا صبح بیدار نشود، روزه‌اش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می‌شود.

(مسأله ۱۶۳۵) هرگاه جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود، احتیاط واجب آن است که پیش از غسل در صورتی که عادتش به بیدار شدن نباشد نخوابد، اگر چه احتمال بدهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود.

(مسأله ۱۶۳۶) کسی که در شب ماه رمضان جنب است و یقین دارد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند و با این تصمیم بخوابد و تا اذان خواب بماند، روزه‌اش صحیح است. و همچنین است کسی که عادت بیدار شدن قبل از اذان صبح را داشته و احتمال بیدار شدن را نیز بدهد.

(مسأله ۱۶۳۷) کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می‌داند یا احتمال می‌دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه غفلت داشته باشد که بعد از بیدار شدن باید غسل کند، در صورتی که بخوابد و تا اذان صبح خواب بماند، قضا بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۶۳۸) کسی که در شب ماه رمضان جنب است و یقین دارد یا احتمال می‌دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه نخواهد بعد از بیدار شدن غسل کند یا تردید داشته باشد که غسل کند یا نه، در صورتی که بخوابد و بیدار نشود، روزه‌اش باطل، و قضا و کفاره لازم است.

(مسأله ۱۶۳۹) اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود و یقین کند یا احتمال دهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود و تصمیم هم

داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، چنانچه دوباره بخوابد و تا اذان بیدار نشود، باید روزهٔ آن روز را قضا کند و اگر از خواب دوم بیدار شود و برای مرتبه سوم بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، باید روزهٔ آن روز را قضا کند و بنا بر احتیاط استحبابی، کفاره نیز بدهد.

(مسأله ۱۶۴۰) مراد از خواب اول و دوم و سوم ـ در صورتی که انسان در خواب محتلم شود ـ خوابی است که بعد از بیدار شدن بخوابد و اما خوابی که در آن محتلم شده، خواب اول حساب نمی‌شود.

(مسأله ۱۶۴۱) اگر روزه دار در روز محتلم شود، واجب نیست فورا غسل کند.

(مسأله ۱۶۴۲) هرگاه در ماه رمضان بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده، اگر چه بداند پیش از اذان محتلم شده، روزه او صحیح است.

(مسأله ۱۶۴۳) کسی که می‌خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد، هرگاه تا اذان صبح جنب بماند، اگر چه از روی عمد نباشد، روزه او باطل است.

(مسأله ۱۶۴۴) کسی که می‌خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد، اگر بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده و بداند پیش از اذان محتلم شده است، روزه او باطل است، ولی چنانچه وقت قضای روزه تا آمدن ماه رمضان دیگر تنگ است، مثلا پنج روز روزه قضای رمضان دارد و پنج روز هم به رمضان مانده است، واجب نیست که آن روز را روزه بگیرد باید بعد از رمضان آن را بجا آورد.

(مسأله ۱۶۴۵) اگر در روزه واجبی غیر قضای روزه رمضان از روزه هایی که مثل روزه کفاره، وقت معینی ندارد، عمدا تا اذان صبح جنب بماند، بنابر احتیاط واجب، روزه آن روز را ترک کند و روز دیگر را روزه بگیرد، و اما اگر وقت تنگ باشد، مثلا نذر کرده که همان روز که تا اذان صبح جنب مانده، روزه بگیرد، بنابر احتیاط واجب، آن روز را روزه بگیرد و قضا هم بنماید.

(مسأله ۱۶۴۶) اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود، و عمداً

غسل نکند، در روزه ماه رمضان، روزه‌اش باطل است، و زنیکه وظیفه‌اش نسبت به حیض یا نفاس تیمم است، در روزهٔ ماه رمضان، اگر عمدا پیش از اذان صبح تیمم نکند، روزه‌اش باطل است.

(مسأله ۱۶۴۷) اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاک شود و برای غسل وقت نداشته باشد، باید تیمم نماید و بنابر احتیاط واجب، باید تا اذان صبح بیدار بماند و همچنین است حکم جنب در صورتیکه وظیفه‌اش تیمم باشد.

(مسأله ۱۶۴۸) اگر زن نزدیک اذان صبح در ماه مبارک رمضان از حیض یا نفاس پاک شود و برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت نداشته باشد، روزه‌اش صحیح است.

(مسأله ۱۶۴۹) اگر زن بعد از اذان صبح از خون حیض یا نفاس پاک شود، یا در بین روز، خون حیض یا نفاس ببیند، اگر چه نزدیک مغرب باشد، روزهٔ او باطل است.

(مسأله ۱۶۵۰) اگر زن غسل حیض یا نفاس را فراموش کند و بعد از یک روز یا چند روز یادش بیاید، روزه هائی که گرفته صحیح است.

(مسأله ۱۶۵۱) اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاک شود و در غسل کردن کوتاهی کند و تا اذان غسل نکند، روزه‌اش باطل است، ولی چنانچه کوتاهی نکند مثلا منتظر باشد که حمام، زنانه شود، اگر چه سه مرتبه بخوابد و تا اذان غسل نکند، روزه او صحیح است.

(مسأله ۱۶۵۲) اگر زنیکه در حال استحاضه کثیره است، غسل‌های خود را به تفصیلی که در احکام استحاضه گفته شد بجا آورد، روزهٔ او صحیح است. و اظهر این است که در استحاضه متوسطه، در صورتی که غسل نکند، روزه‌اش اشکال دارد، و احتیاط واجب آن است که غسل از متوسطه را هم انجام دهد.

(مسأله ۱۶۵۳) کسی که مس میت کرده یعنی جائی از بدن خود را به بدن

میت رسانده، می‌تواند بدون غسل مس میت روزه بگیرد، و اگر در حال روزه هم میت را مس نماید، روزهٔ او باطل نمی‌شود.

۸ـ اماله‌کردن

(مسأله ۱۶۵۴) اماله‌کردن با چیز روان اگر چه از روی ناچاری و برای معالجه باشد، روزه را باطل می‌کند.

۹ـ قیءکردن

(مسأله ۱۶۵۵) هرگاه روزه دار عمدا قیء کند، اگر چه بواسطهٔ مرض و مانند آن ناچار باشد، روزه‌اش باطل می‌شود، ولی اگر سهوا یا بی اختیار قیء کند، اشکال ندارد.

(مسأله ۱۶۵۶) اگر در شب چیزی بخورد که می‌داند بواسطهٔ خوردن آن، در روز بی اختیار قیء می‌کند، احتیاط واجب آنست که روزه آن روز را قضا نماید.

(مسأله ۱۶۵۷) اگر روزه دار بتواند از قیءکردن خودداری کند، چنانچه برای او ضرر و مشقت نداشته باشد، باید خودداری نماید.

(مسأله ۱۶۵۸) اگر مگس درگلوی روزه دار برود، چنانچه ممکن باشد، باید آن را بیرون آورد و روزهٔ او باطل نمی‌شود. ولی اگر بداند که بواسطه بیرون آوردن آن، قیء می‌کند واجب نیست بیرون آورد و روزهٔ او صحیح است.

(مسأله ۱۶۵۹) اگر سهوا چیزی را فرو ببرد و پیش از رسیدن به شکم یادش بیاید که روزه است، بیرون آوردن آن لازم نیست و روزه او صحیح است.

(مسأله ۱۶۶۰) اگر یقین داشته باشد که بواسطه آروغ زدن، چیزی ازگلو بیرون می‌آید، بنابر احتیاط نباید عمداً آروغ بزند، ولی اگر یقین نداشته باشد، اشکال ندارد.

(مسأله ۱۶۶۱) اگر آروغ بزند و چیزی درگلو یا دهانش بیاید، باید آنرا بیرون

بریزد و اگر بی اختیار فرو رود، روزه‌اش صحیح است.

احکام چیزهائی که روزه را باطل می‌کند

(مسأله ۱۶۶۲) اگر انسان عمدا و از روی اختیار کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، روزهٔ او باطل می‌شود و چنانچه از روی عمد نباشد، اشکال ندارد ولی جنب اگر بخوابد و بتفصیلی که در مسأله (۱۶۳۹) گفته شد تا اذان صبح غسل نکند روزهٔ او باطل است.

(مسأله ۱۶۶۳) اگر روزه دار سهوا یکی از کارهائی که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و به خیال اینکه روزه‌اش باطل شده، عمدا دوباره یکی از آنها را بجا آورد، روزه او باطل می‌شود.

(مسأله ۱۶۶۴) اگر چیزی به زور درگلوی روزه دار بریزند، یا سر او را به زور در آب فرو برند، روزهٔ او باطل نمی‌شود، ولی اگر مجبورش کنند که روزه خود را باطل کند، مثلا به او بگویند اگر غذا نخوری ضرر مالی یا جانی به تو می‌زنیم و خودش برای جلوگیری از ضرر، چیزی بخورد، روزهٔ او باطل می‌شود.

(مسأله ۱۶۶۵) روزه دار نباید جائی برود که می‌داند چیزی درگلویش می‌ریزند یا مجبورش می‌کنند که خودش روزهٔ خود را باطل کند، و اگر برود و چیزی درگلویش بریزند، یا از روی ناچاری، خودش کاری که روزه را باطل می‌کند، انجام دهد، روزه او باطل می‌شود، امااگر قصد رفتن بکند و لکن نرود، روزه‌اش باطل نمی‌شود و به مجرّدِ قصدکردن، روزه باطل نمی‌شود.

آنچه برای روزه دار مکروه است

(مسأله ۱۶۶۶) چند چیز برای روزه دار مکروه است و از آن جمله است: «**اوّل**»: دوا ریختن به چشم و سرمه کشیدن، در صورتی که مزه یا بوی آن به حلق برسد «**دوّم**»: انجام دادن هر کاری مانند خون‌گرفتن و حمام رفتن که باعث ضعف

می‌شود «**سوّم**»: انفیه کشیدن، اگر نداند که به حلق می‌رسد، و امّا اگر بداند به حلق می‌رسد جایز نیست «**چهارم**»: بو کردن گیاهان معطر، «**پنجم**»: نشستن زن در آب «**ششم**»: استعمال شاف «**هفتم**»: تر کردن لباسی که در بدن است «**هشتم**»: کشیدن دندان و هر کاری که بواسطه آن از دهان خون بیاید «**نهم**»: مسواک کردن با چوب‌تر «**دهم**»: بی جهت آب یا چیزی روان در دهان کردن. و نیز مکروه است انسان بدون قصد بیرون آمدن منی زن خود را ببوسد، یا کاری کند که شهوت خود را بحرکت درآورد. و اگر بقصد بیرون آمدن منی باشد و منی بیرون نیاید، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

جائی که قضا و کفاره واجب است

(مسأله ۱۶۶۷) اگر در روزه رمضان، در شب جنب شود و بتفصیلی که در مسأله (۱۶۳۹) گفته شد، بیدار شود و دوباره بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، فقط باید قضای آن روزه را بگیرد. ولی اگر کاری دیگری که روزه را باطل می‌کند عمداً انجام دهد در صورتی که می‌دانسته آن کار روزه را باطل می‌کند، قضا و کفاره بر او واجب می‌شود.

(مسأله ۱۶۶۸) اگر به واسطه ندانستن مساله، کاری انجام دهد که روزه را باطل می‌کند، ظاهر این است که کفاره بر او واجب نیست، و اگر عمدا به خدا و پیغمبر، به دروغ، نسبتی دهد و نداند که روزه را باطل می‌کند، وجوب کفاره در این جا هم معلوم نیست و محل تامل است.

کفارۀ روزه

(مسأله ۱۶۶۹) در کفاره افطار روزه ماه رمضان، باید یک بنده آزاد کند، یا به دستوری که در مساله بعد گفته می‌شود، دو ماه روزه بگیرد، یا شصت فقیر را سیر کند، یا به هر کدام یک مد که تقریباً ده سیر است، طعام یعنی گندم یا جو یا نان و

مانند این‌ها بدهد، و چنانچه اینها برایش ممکن نبود، مخیر است که صدقه بدهد به قدر امکان و یا هجده روز پی در پی روزه بگیرد، و اگر روزه و صدقه اصلا ممکن نشد، استغفار کند و احتیاط واجب آن است که هر وقت بتواند، کفّاره بدهد.

(مسأله ۱۶۷۰) کسی که می‌خواهد دو ماه کفاره ماه رمضان را بگیرد، باید یک ماه تمام و یک روز آن را از ماه دیگر، در صورت امکان پی در پی بگیرد والاّ مراعات پی در پی، لازم نیست، و بقیه آن، اگر پی در پی نباشد، اشکال ندارد.

(مسأله ۱۶۷۱) کسی که می‌خواهد دو ماه کفاره روزهٔ رمضان را بگیرد، نباید موقعی شروع کند که در بین یک ماه و یک روز، روزی باشد که مانند عید قربان روزه آن حرام است.

(مسأله ۱۶۷۲) کسی که باید پی در پی روزه بگیرد، اگر در بین آن بدون عذر یک روز روزه نگیرد، باید روزه‌ها را از سر بگیرد.

(مسأله ۱۶۷۳) اگر در بین روزهائی که باید پی در پی روزه بگیرد، عذری مثل حیض، یا نفاس، یا سفری که در رفتن آن مجبور است، برای او پیش آید بعد از برطرف شدن عذر، واجب نیست روزه‌ها را از سر بگیرد، بلکه بقیه را بعد از برطرف شدن عذر بجا می‌آورد.

(مسأله ۱۶۷۴) اگر به چیز حرامی روزه خود را باطل کند، چه آن چیز اصلا حرام باشد مثل شراب و زنا، یا بجهتی حرام شده باشد، مثل خوردن غذای حلالی که برای انسان ضرر کلی دارد و نزدیکی کردن با عیال خود در حال حیض، بنابر احتیاط، کفاره جمع بر او واجب می‌شود، یعنی باید یک بنده آزاد کند و دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند، یا به هر کدام آنها یک مد که تقریبا ده سیر است، گندم یا جویا نان و مانند اینها بدهد. و چنانچه هر سه برایش ممکن نباشد، هر کدام آنها که ممکن است باید انجام دهد.

(مسأله ۱۶۷۵) اگر روزه دار دروغی را به خدا و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، عمداً نسبت دهد، کفاره جمع که تفصیل آن در مساله پیش گفته شد، بر او واجب نمی‌باشد، بلکه

یک کفاره واجب می‌شود.

(مسأله ۱۶۷۶) اگر روزه دار در یک روز ماه رمضان، چند مرتبه جماع کند، بنابر احتیاط واجب، برای هر دفعه، یک کفاره واجب است، و ظاهر این است که، استمناء نیز حکم جماع را دارد.

(مسأله ۱۶۷۷) اگر روزه دار در یک روز ماه رمضان، چند مرتبه غیر جماع و استمناء، کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، برای همه آنها یک کفاره کافی است.

(مسأله ۱۶۷۸) اگر روزه دار غیر از جماع و استمناء کار دیگری که روزه را باطل می‌کند، انجام دهد و بعد با حلال خود جماع نماید، بنابر احتیاط واجب، برای هر کدام، یک کفاره واجب است.

(مسأله ۱۶۷۹) اگر روزه دار غیر از جماع و استمناء کار دیگری که حلال است و روزه را باطل می‌کند، انجام دهد مثلا آب بیاشامد و بعد کار دیگری که حرام است و روزه را باطل می‌کند غیر از جماع و استمناء، انجام دهد، مثلا غذای حرامی بخورد، یک کفاره کافیست.

(مسأله ۱۶۸۰) اگر روزه دار آروغ بزند و چیزی در دهانش بیاید، چنانچه عمدا آنرا فرو ببرد، روزه‌اش باطل است، و باید قضای آنرا بگیرد و کفاره هم بر او واجب می‌شود. و اگر خوردن آن چیز حرام باشد، مثلا موقع آروغ زدن خون یا غذائی که از صورت غذا بودن خارج است، به دهان او بیاید و عمدا آنرا فرو ببرد، باید قضای آن روزه را بگیرد و بنا بر احتیاط، کفارهٔ جمع هم بر او واجب می‌شود.

(مسأله ۱۶۸۱) اگر نذر کند که روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه در آن روز عمدا روزهٔ خود را باطل کند، باید کفاره بدهد و کفاره آن بنحوی است که در کفاره حنث نذر بیاید.

(مسأله ۱۶۸۲) اگر روزه دار با توجه به گفته کسی که می‌گوید مغرب شده و اعتماد به گفته او نیست، افطار کند و بعد بفهمد مغرب نبوده است، یا شک کند که

مغرب بوده یا نه، اگر ازگفته او وثوق حاصل شده باشد، فقط قضا بر عهده اوست و اگر وثوق حاصل نشده باشد، هم قضا و هم کفاره بر عهده اوست.

(مسأله ۱۶۸۳) کسی که عمداً روزه خود را باطل کرده، اگر بعد از ظهر مسافرت کند، یا پیش از ظهر برای فرار از کفاره سفر نماید، کفاره از او ساقط نمی‌شود بلکه اگر قبل از ظهر مسافرتی برای او پیش آمد کند نیز کفاره بر او واجب است.

(مسأله ۱۶۸۴) اگر عمداً روزهٔ خود را باطل کند، و بعد عذری مانند حیض یا نفاس یا مرض برای او پیدا شود، کفاره بر او واجب نمی‌شود.

(مسأله ۱۶۸۵) اگر یقین کند که روز اول ماه رمضان است و عمداً روزه خود را باطل کند، بعد معلوم شود که آخر شعبان بوده، کفاره بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۶۸۶) اگر انسان شک کند که آخر رمضان است یا اول شوال و عمدا روزه خود را باطل کند، بعد معلوم شود، اوّل شوال بوده کفاره بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۶۸۷) اگر روزه دار در ماه رمضان با زن خود که روزه دار است جماع کند، چنانچه زن را مجبور کرده باشد، کفاره روزهٔ خودش و روزهٔ زن را باید بدهد، و اگر زن به جماع راضی بوده، بر هر کدام یک کفاره واجب می‌شود.

(مسأله ۱۶۸۸) اگر زنی شوهر روزه دار خود را مجبور کند که با او جماع نماید، واجب نیست کفارهٔ روزهٔ شوهر را بدهد.

(مسأله ۱۶۸۹) اگر روزه دار در ماه رمضان، زن خود را مجبور به جماع کند و در بین جماع، زن راضی شود، بنا بر احتیاط واجب باید مرد دو کفاره و زن یک کفاره بدهد.

(مسأله ۱۶۹۰) اگر روزه دار در ماه مبارک رمضان با زن روزه دار خود که خواب است جماع نماید، یک کفاره بر او واجب می‌شود و روزه زن صحیح است و کفاره هم بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۶۹۱) اگر مرد، زن خود را یا زن، شوهر خود را مجبور کند که غیر

جماع کاری دیگر که روزه را باطل می‌کند بجا آورد، بر هیچ یک از آنها کفاره واجب نیست.

(مسأله ۱۶۹۲) کسی که بواسطهٔ مسافرت یا مرض روزه نمی‌گیرد، نمی‌تواند زن روزه دار خود را مجبور به جماع نماید. ولی اگر او را مجبور نماید، کفاره بر مرد نیز واجب نیست.

(مسأله ۱۶۹۳) انسان نباید در بجا آوردن کفاره کوتاهی کند، ولی لازم نیست فوراً آن را انجام دهد.

(مسأله ۱۶۹۴) اگر کفاره بر انسان واجب شود و چند سال آنرا بجا نیاورد چیزی بر آن اضافه نمی‌شود.

(مسأله ۱۶۹۵) کسی که باید برای کفاره یک روز، شصت فقیر را طعام بدهد، نمی‌تواند به هر کدام از آنها بیشتر از یک مد که تقریبا ده سیر است طعام بدهد، یا یک فقیر را بیشتر از یک مرتبه سیر نماید، و زیادی رااز کفاره حساب نماید، ولی می‌تواند برای هر یک از عیالات فقیر اگر چه صغیر باشند یک مد به آن فقیر بدهد.

(مسأله ۱۶۹۶) کسی که قضای روزه رمضان راگرفته، اگر بعد از ظهر عمداً کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، باید به ده فقیر هر کدام یک مد که تقریبا ده سیر است طعام بدهد، و اگر نمی‌تواند، سه روز روزه بگیرد.

جاهائیکه فقط قضای روزه واجب است

(مسأله ۱۶۹۷) در چند صورت فقط قضای روزه بر انسان واجب است و کفاره واجب نیست:

«**اول**» آنکه در شب ماه رمضان جنب باشد و بتفصیلی که در مسأله (۱۶۳۹) گفته شد، تا اذان صبح از خواب دوم بیدار نشود.

«**دوم**» عملی که روزه را باطل می‌کند، بجا نیاورد، ولی نیت روزه نکند یا ریا کند، یا قصد کند که روزه نباشد، ولی به مجرّد قصد انجام کاری که روزه را باطل

می‌کند، روزه باطل نمی‌شود.

«**سوم**» آنکه در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و با حال جنابت یک روز یا چند روز روزه بگیرد.

«**چهارم**» آنکه در ماه رمضان بدون این که تحقیق کند صبح شده یا نه، کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده و نیز اگر بعد از تحقیق با اینکه گمان دارد صبح شده کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، قضای آن روزه بر او واجب است. بلکه اگر بعد از تحقیق شک کند که صبح شده یا نه و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، باید قضای روزه آن روز را بجا آورد.

«**پنجم**» آنکه کسی بگوید صبح نشده و انسان با توجه به گفتهٔ او، کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است.

«**ششم**» آنکه کسی بگوید صبح شده و انسان بگفته او یقین نکند، یا خیال کند شوخی می‌کند و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است.

«**هفتم**» آنکه کور و مانند آن بگفته کسی دیگر افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است.

«**هشتم**» آنکه درهوای صاف بواسطه تاریکی یقین کند که مغرب شده و افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است. ولی اگر در هوای ابری به گمان اینکه مغرب شده افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده، قضا لازم نیست.

«**نهم**» آنکه برای خنک شدن یا بی جهت، مضمضه کند یعنی آب در دهان بگرداند و بی اختیار فرو رود و همچنین است بنا بر احتیاط واجب اگر مضمضه برای وضوی غیر نماز واجب باشد. ولی اگر فراموش کند که روزه است و آب را فرو دهد، یا برای وضوی نماز واجب مضمضه کند و بی اختیار فرو برود، قضا بر او واجب نیست.

«**دهم**» آنکه کسی از جهت اکراه یا اضطرار یا تقیه افطار کند، لازم است قضاء نماید و کفاره واجب نیست.

(مسأله ۱۶۹۸) اگر غیر آب چیز دیگری را در دهان ببرد و بی اختیار فرو برود، یا آب داخل بینی کند و بی اختیار فرو برود، قضا بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۶۹۹) مضمضهٔ زیاد برای روزه دار مکروه است و اگر بعد از مضمضه بخواهد آب دهان را فرو ببرد، بهتر آنست که سه مرتبه آب دهان را بیرون بریزد.

(مسأله ۱۷۰۰) اگر انسان بداند که بواسطه مضمضه، بی اختیار یا از روی فراموشی، آب واردگلویش می‌شود، نباید مضمضه کند.

(مسأله ۱۷۰۱) اگر در ماه رمضان، بعد از تحقیق یقین کند که صبح نشده و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، قضا لازم نیست.

(مسأله ۱۷۰۲) اگر انسان شک کند که مغرب شده یا نه، نمی‌تواند افطار کند، ولی اگر شک کند که صبح شده یا نه، احتیاط آن است که اگر ممکن باشد، تحقیق کند.

احکام روزهٔ قضا

(مسأله ۱۷۰۳) اگر دیوانه عاقل شود، واجب نیست روزه‌های وقتی را که دیوانه بوده، قضا نماید.

(مسأله ۱۷۰۴) اگر کافر مسلمان شود، واجب نیست روزه‌های وقتی که کافر بوده قضا نماید. ولی اگر مسلمانی کافر شود و دوباره مسلمان گردد، روزه‌های وقتی را که کافر بوده باید قضا نماید.

(مسأله ۱۷۰۵) روزه‌ای که از انسان بواسطهٔ مستی فوت شده، باید قضا نماید، اگر چه چیزی را که بواسطهٔ آن مست شده، برای معالجه خورده باشد.

(مسأله ۱۷۰۶) اگر برای عذری چند روز روزه نگیرد و بعد شک کند که چه وقت عذر او برطرف شده، واجب نیست مقدار بیشتری راکه احتمال می‌دهد روزه نگرفته قضا نماید، مثلاً کسی که پیش از ماه رمضان مسافرت کرده و نمی‌داند پنجم رمضان از سفر برگشته یا ششم، و یا اینکه مثلا در اواخر ماه رمضان مسافرت کرده و بعد از رمضان برگشته و نمی‌داند که بیست و پنجم رمضان مسافرت کرده، یا بیست و ششم، در هر دو صورت می‌تواند مقدار کمتر یعنی پنج روز را قضا کند، اگر چه احتیاط مستحب آنست که مقدار بیشتر یعنی شش روز را قضا نماید.

(مسأله ۱۷۰۷) اگر از چند ماه رمضان روزهٔ قضا داشته باشد، قضای هر کدام راکه اول بگیرد مانعی ندارد، ولی اگر وقت قضای رمضان آخر تنگ باشد، مثلا پنج روز از رمضان آخر قضا داشته باشد و پنج روز هم به رمضان مانده باشد، بنابر احتیاط واجب، ابتداء، قضای رمضان آخر را بگیرد.

(مسأله ۱۷۰۸) اگر قضای روزهٔ چند ماه رمضان بر او واجب باشد و در نیت معین نکند روزه‌ای را که می‌گیرد قضای کدام ماه رمضان است، قضای سال آخر حساب نمی‌شود.

(مسأله ۱۷۰۹) در قضای روزه رمضان می‌تواند پیش از ظهر، روزهٔ خود را باطل نماید، ولی اگر وقت تنگ باشد برای قضا، احتیاط لازم آن است که روزه خود را باطل نکند.

(مسأله ۱۷۱۰) اگر قضای روزه میتی راگرفته باشد، احتیاط واجب آن است که بعد از ظهر، روزه را باطل نکند.

(مسأله ۱۷۱۱) اگر بواسطهٔ مرض، یا حیض، یا نفاس، روزه رمضان را نگیرد و پیش از تمام شدن رمضان بمیرد، لازم نیست روزه هائی راکه نگرفته برای او قضا کنند.

(مسأله ۱۷۱۲) اگر به واسطه مرضی روزهٔ رمضان را نگیرد و مرض او تا رمضان سال بعد طول بکشد، قضای روزه هائی را که نگرفته، بر او واجب نیست و

باید برای هر روز، یک مد که تقریبا ده سیر است، طعام یعنی گندم یا جو یا نان و مانند اینها به فقیر بدهد، ولی اگر به واسطه عذر دیگری، مثلا برای مسافرت، روزه نگرفته باشد و عذر او تا رمضان بعد باقی بماند، بنابر احتیاط واجب، روزه هائی را که نگرفته باید قضا کند و احتیاط واجب آن است که برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد.

(مسأله ۱۷۱۳) اگر بواسطهٔ مرضی، روزه رمضان را نگیرد و بعد از رمضان مرض او برطرف شود، ولی عذر دیگری پیدا کند که نتواند تا رمضان بعد، قضای روزه را بگیرد، باید روزه هائی که نگرفته قضا نماید. و نیز اگر در ماه رمضان غیر از مرض، عذر دیگری داشته باشد و بعد از رمضان آن عذر برطرف شود و تا رمضان سال بعد بواسطه مرض نتواند روزه بگیرد، روزه هائی راکه نگرفته باید قضا کند و بنا بر احتیاط واجب، برای هر روز یک مد طعام نیز به فقیر بدهد.

(مسأله ۱۷۱۴) اگر در ماه رمضان بواسطهٔ عذری روزه نگیرد و بعد از رمضان عذر او برطرف شود و تا رمضان آینده، عمداً قضای روزه را نگیرد، باید روزه را قضا کند و برای هر روز یک مد طعام هم به فقیر بدهد.

(مسأله ۱۷۱۵) اگر در قضای روزه کوتاهی کند تا وقت تنگ شود و در تنگی وقت عذر پیدا کند، باید قضا را بگیرد و برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد، و همچنین است بنا بر احتیاط واجب، اگر بعد از برطرف شدن عذر تصمیم داشته باشد، که روزه‌های خود را قضا کند ولی پیش از آنکه قضا نماید، در تنگی وقت عذر پیدا کند.

(مسأله ۱۷۱۶) اگر مرض انسان چند سال طول بکشد، بعد از آنکه خوب شد، باید قضای رمضان آخر را بگیرد و برای هر روز از سالهای پیش یک مد طعام به فقیر بدهد.

(مسأله ۱۷۱۷) کسی که باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد، می‌تواند کفارهٔ چند روز را به یک فقیر بدهد.

(مسأله ۱۷۱۸) اگر قضای روزه رمضان را چند سال تأخیر بیندازد باید قضا را بگیرد و از جهت تأخیر در سال اول برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و اما از جهت تأخیر چند سال بعدی چیزی بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۷۱۹) اگر روزهٔ رمضان را عمدا نگیرد، باید قضای آنرا بجا آورد و برای هر روز دو ماه روزه بگیرد، یا به شصت فقیر طعام بدهد یا یک بنده را آزاد کند و چنانچه تا رمضان آینده قضای آن روزه را بجا نیاورد، برای هر روز یک مد طعام نیز کفاره بدهد.

(مسأله ۱۷۲۰) اگر روزهٔ رمضان را عمدا نگیرد و در همان روز بطور مکرر، جماع یا استمناء کند، کفاره هم مکرر می‌شود. ولی اگر چند مرتبه کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، مثلا چند مرتبه غذا بخورد، یک کفاره کافیست.

(مسأله ۱۷۲۱) بعداز مرگ پدر، پسر بزرگ‌تر باید قضای روزهٔ او را به تفصیلی که در بحث نماز در مساله (۱۳۹۹) گفته شد، بجا آورد و همچنین بنابر احتیاط واجب، قضای روزه مادر را نیز بجا آورد.

(مسأله ۱۷۲۲) اگر پدر غیر از روزه رمضان، روزهٔ واجب دیگری را مانند روزه نذر، نگرفته باشد، احتیاط واجب آنست که پسر بزرگتر قضا نماید. ولی اگر برای روزه‌ای اجیر شده و نگرفته باشد، قضاءِ آن بر پسر بزرگتر لازم نیست.

احکام روزه مسافر

(مسأله ۱۷۲۳) مسافری که باید نمازهای چهار رکعتی را در سفر دو رکعت بخواند، نباید روزه بگیرد و مسافری که نمازش را تمام می‌خواند مثل کسی که شغلش مسافرت، یا سفر او سفر معصیت است، باید در سفر روزه بگیرد.

(مسأله ۱۷۲۴) مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد، ولی برای فرار از روزه، مسافرت مکروه است، و همچنین است مطلق سفر قبل از روز بیست و چهارم در ماه رمضان، مگر اینکه سفر برای حج ـ به این صورت که از ماه رمضان حرکت کند

برای حج در ماه ذی الحجه ـ و یا عمره و یا به جهت ضرورتی باشد.

(مسأله ۱۷۲۵) اگر غیر روزه رمضان، روزهٔ معین دیگری بر انسان واجب باشد، مثلا نذر کرده باشد روز معینی را روزه بگیرد، احتیاط واجب آن استکه تا ناچار نشود سفر نکند، ولی اقامه کردن برای روزه، اگر در سفر باشد، لازم نیست.

(مسأله ۱۷۲۶) اگر نذر کند روزهٔ مستحبی بگیرد و روز آنرا معین نکند، نمی‌تواند آنرا در سفر بجا آورد. ولی چنانچه نذر کند که روز معینی را در سفر روزه بگیرد، باید آنرا در سفر بجا آورد. و نیز اگر نذر کند روز معینی را چه مسافر باشد یانباشد، روزه بگیرد، باید آنروز را، اگر چه مسافر باشد روزه بگیرد.

(مسأله ۱۷۲۷) مسافر می‌تواند برای خواستن حاجت، سه روز در مدینه طیبه روزهٔ مستحبی بگیرد. و احوط اینستکه آن سه روز، روزهای چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه باشد.

(مسأله ۱۷۲۸) کسی که نمی‌داند روزه مسافر باطل است، اگر در سفر روزه بگیرد و در بین روز مساله را بفهمد، روزه‌اش باطل می‌شود؛ و اگر تا مغرب نفهمد روزه‌اش صحیح است.

(مسأله ۱۷۲۹) اگر فراموش کند که مسافر است، یا فراموش کند که روزه مسافر باطل می‌باشد، و در سفر روزه بگیرد، روزه او باطل است.

(مسأله ۱۷۳۰) اگر روزه دار بعد از ظهر مسافرت نماید، باید روزهٔ خود را تمام کند، و اگر پیش از ظهر مسافرت نماید، ظاهراً روزه‌اش باطل است. چه از شب نیت سفر داشته باشد یا نداشته باشد، و کفاره هم بر آن واجب نیست.

(مسأله ۱۷۳۱) اگر مسافر در ماه رمضان چه آنکه قبل از فجر در سفر بوده و چه آنکه روزه بوده و سفر نماید، چنانچه پیش از ظهر به وطنش برسد یا بجائی برسد که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده، باید آن روز را روزه بگیرد، و اگر کاری راکه روزه را باطل می‌کند، انجام داده، روزه آن روز بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۷۳۲) اگر مسافر بعد از ظهر به وطنش برسد، یا بجائی برسد که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند، نباید آنروز را روزه بگیرد.

(مسأله ۱۷۳۳) مسافر و کسی که از روزه‌گرفتن عذر دارد، مکروه است در روز ماه رمضان جماع نماید و در خوردن و آشامیدن، کاملاً خود را سیر کند.

کسانیکه روزه بر آنها واجب نیست

(مسأله ۱۷۳۴) کسی که بواسطه پیری نمی‌تواند روزه بگیرد، یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست. ولی در صورت دوم، باید برای هر روز یک مد طعام ـ گندم یا جو یا نان و مانند اینها ـ به فقیر بدهد.

(مسأله ۱۷۳۵) کسی که به واسطهٔ پیری روزه نگرفته، اگر بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد، احتیاط لازم آن است که اگر توان داشته باشد، قضای روزه هائی را که نگرفته، بجا آورد.

(مسأله ۱۷۳۶) اگر انسان مرضی دارد که زیاد تشنه می‌شود و نمی‌تواند تشنگی را تحمل کند، یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست، ولی در صورت دوم باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد، و احتیاط مستحب آن است که بیشتر از مقداری که ناچار است، آب نیاشامد و چنانچه بعداً بتواند روزه بگیرد، باید روزه هائی را که نگرفته قضا نماید.

(مسأله ۱۷۳۷) زنی که زائیدن او نزدیک است و روزه برای حملش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست. و باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد؛ و نیز اگر روزه برای خودش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست و بنا بر احتیاط واجب برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و در هر دو صورت، روزه هائی را که نگرفته باید قضا نماید.

(مسأله ۱۷۳۸) زنی که بچه شیر می‌دهد و شیر او کم است، چه مادر بچه یا دایهٔ او باشد یا بی اجرت شیر دهد، اگر روزه برای بچه‌ای که شیر می‌دهد ضرر دارد،

روزه بر او واجب نیست و باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و نیز اگر برای خودش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست و باید برای هر روز یک مد طعام بفقیر بدهدو در هر دو صورت روزه هائی راکه نگرفته باید قضا نماید، ولی اگر کسی پیدا شود که بی اجرت بچه را شیر دهد یا برای شیر دادن بچه از پدر یا مادر بچه یا ازکس دیگری که اجرت او را بدهد اجرت بگیرد، واجب است که بچه را باو بدهد و روزه بگیرد.

راه ثابت شدن اول ماه

(مسأله ۱۷۳۹) اول ماه به چهار چیز ثابت است: **اول**: آنکه خود انسان ماه را ببیند. **دوم:** عده‌ای که از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا می‌شود، بگویند ماه را دیده‌ایم و همچنین است هر چیزی که بواسطهٔ آن یقین یا اطمینان پیدا شود. **سوم:** دو مرد عادل بگویند که در شب ماه را دیده‌ایم، ولی اگر صفت ماه را بر خلاف یکدیگر بگویند، اول ماه ثابت نمی‌شود. **چهارم:** سی روز از اول ماه شعبان بگذرد که بواسطهٔ آن اول ماه رمضان ثابت می‌شود، و سی روز از اول رمضان بگذرد که بواسطه آن، اول ماه شوال ثابت می‌شود.

(مسأله ۱۷۴۰) اول ماه به حکم حاکم شرع جامع الشرایط ثابت می‌شود؛ ولی کسی که می‌داند حاکم شرع اشتباه کرده، نمی‌تواند به حکم او عمل کند.

(مسأله ۱۷۴۱) اول ماه با پیشگویی منجمین ثابت نمی‌شود و فقط در صورت حصول یقین ازگفته آنها، جایز است که به قول آنها عمل کند.

(مسأله ۱۷۴۲) بلند بودن ماه یا دیر غروب کردن آن، دلیل نمی‌شود که شب پیش، شب اول ماه بوده است.

(مسأله ۱۷۴۳) اگر اول ماه رمضان برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد، چنانچه بعداً ثابت شود که شب پیش، اول ماه بوده، باید روزهٔ آن روز را قضا نماید.

(مسأله ۱۷۴۴) اگر در شهری اول ماه ثابت شود، در شهرهای دیگر چه دور

باشند چه نزدیک، چه در افق متحد باشند یا نه، نیز ثابت می‌شود، این در صورتی است که در شب، مشترک باشند ولو اینکه اول شب یکی، آخر شب دیگری باشد.

(مسأله ۱۷۴۵) اول ماه به تلگراف ثابت نمی‌شود، مگر انسان بداند که تلگراف از روی شهادت دو مرد عادل یا از راه دیگری بوده که شرعاً معتبر است.

(مسأله ۱۷۴۶) روزی را که انسان نمی‌داند آخر رمضان است یا اوّل شوّال، باید روزه بگیرد. ولی اگر در اثناء روز بفهمد که اوّل شوّال است، باید افطار کند.

(مسأله ۱۷۴۷) اگر زندانی نتواند به ماه رمضان یقین کند، باید بگمان عمل نماید، و اگر آن هم ممکن نباشد، هر ماهی را که احتمال می‌دهد ماه رمضان است روزه بگیرد صحیح است، ولی باید بعد ازگذشتن یازده ماه از ماهی که روزه گرفته، دوباره یک ماه روزه بگیرد.

روزه‌های حرام و مکروه

(مسأله ۱۷۴۸) روزهٔ عید فطر و قربان حرام است، و نیز روزی را که انسان نمی‌داند آخر شعبان است یا اول رمضان، اگر به نیت اول رمضان روزه بگیرد حرام می‌باشد.

(مسأله ۱۷۴۹) اگر زن بواسطهٔ گرفتن روزهٔ مستحبی، حق شوهرش از بین برود، روزهٔ او حرام است. و احتیاط مستحب آنست، اگر حق شوهر هم از بین نرود، بدون اجازهٔ او روزه مستحبی نگیرد.

(مسأله ۱۷۵۰) روزهٔ مستحبی اولاد، اگر اسباب اذیت پدر و مادر یا جدّ، شود حرام است.

(مسأله ۱۷۵۱) اگر پسر بدون اجازهٔ پدر روزهٔ مستحبی بگیرد، و در بین روز پدر او را نهی کند، چنانچه مخالفت او موجب اذیتش باشد، باید افطار نماید.

(مسأله ۱۷۵۲) کسی که می‌داند روزه برای او ضرر ندارد، اگر چه دکتر بگوید ضرر دارد، باید روزه بگیرد و کسی که یقین یا گمان دارد که روزه برایش ضرر دارد،

اگر چه دکتر بگوید ضرر ندارد، باید روزه نگیرد و اگر روزه بگیرد صحیح نیست.

(مسأله ۱۷۵۳) اگر انسان احتمال بدهد که روزه برایش ضرر دارد و از آن احتمال، ترس برای او پیدا شود، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، نباید روزه بگیرد، و اگر روزه بگیرد صحیح نیست.

(مسأله ۱۷۵۴) کسی که عقیده‌اش این است که روزه برای او ضرر ندارد، اگر روزه بگیرد و بعد از مغرب بفهمد روزه برای او ضرر داشته، در صورتی که ضرر به مرتبه‌ای باشد که با علم و عمد، ارتکاب آن حرام است، روزه‌اش صحیح است و قضای آن واجب نیست؛ لکن احتیاط مستحب آن است که قضای آن را به جا آورد.

(مسأله ۱۷۵۵) غیر از روزه هائی که گفته شد، روزه‌های حرام دیگری هم هست که در کتابهای مفصل گفته شده است.

(مسأله ۱۷۵۶) روزهٔ روز عاشورا و روزی که انسان شک دارد روز عرفه است یا عید قربان، مکروه است.

روزه‌های مستحب

(مسأله ۱۷۵۷) روزه تمام روزهای سال، غیر از روزه‌های حرام و مکروه که گفته شد، مستحب است و برای بعضی از روزها بیشتر سفارش شده است که از آن جمله است. ۱ـ پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر هر ماه و اوّلین چهارشنبه بعد از روز دهم ماه است. و اگر کسی آنها را بجا نیاورد مستحب است قضا نماید و چنانچه اصلا نتواند روزه بگیرد، مستحب است برای هر روز یک مد طعام یا ۱۲/۶ نخود نقرهٔ سکه دار به فقیر دهد. ۲ـ سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه. ۳ـ تمام ماه رجب و شعبان و بعضی از این دو ماه، اگر چه یک روز باشد. ۴ـ روز عید نوروز. ۵ـ روز چهارم تا نهم شوال. ۶ـ روز بیست و پنجم و بیست و نهم ذی القعده. ۷ـ روز اول تا روز نهم ذی الحجّه (روز عرفه) ولی اگر بواسطهٔ ضعف روزه نتواند دعاهای روز عرفه را بخواند، روزهٔ آن روز مکروه است. ۸ـ روز عید سعید غدیر (۱۸ ذی الحجّه).

۹ـ روز مباهله (۲۴ ذی الحجّه). ۱۰ـ روز اول و سوم و هفتم محرم. ۱۱ـ روز میلاد مسعود پیغمبر اکرم ﷺ (۱۷ ربیع الاول). ۱۲ـ روز پانزدهم جمادی الاولی، و نیز مستحب است روز مبعث حضرت رسول اکرم ﷺ (۲۷ رجب) را روزه بگیرد و اگر کسی روزهٔ مستحبی بگیرد، واجب نیست آنرا به آخر برساند بلکه اگر برادر مومنش او را به غذا دعوت کند، مستحب است دعوت او را قبول کند، و در بین روز اگرچه بعد از ظهر باشد، افطار نماید.

مواردی که مستحب است انسان از کارهائی که روزه را باطل می‌کند خودداری نماید

(مسأله ۱۷۵۸) برای پنج نفر مستحب است در ماه رمضان ـ اگر چه روزه نیستند ـ از کاری که روزه را باطل می‌کند خودداری نمایند.

«**اوّل**»: مسافری که در سفر کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد و پیش از ظهر بوطنش یا بجائی که می‌خواهد ده روز بماند برسد.

«**دوّم**»: مسافری که بعد از ظهر بوطنش یا بجائی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند برسد و همچنین است اگر پیش از ظهر برسد در صورتیکه قبلاً در سفر افطار کرده باشد.

«**سوّم**»: مریضی که بعد از ظهر خوب شود و همچنین است اگر پیش از ظهر خوب شود اگر چه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد.

«**چهارم**»: زنی که در بین روز از خون حیض یا نفاس پاک شود.

(مسأله ۱۷۵۹): مستحب است روزه‌دار نماز مغرب و عشا را پیش از افطار کردن بخواند. ولی اگر کسی منتظر او است یا میل زیادی به غذا دارد که نمی‌تواند با حضور قلب نماز بخواند، بهتر است اول افطار کند ولی بقدری که ممکن است نماز را در وقت فضیلت آن بجا آورد.

احکام خمس

(مسأله ۱۷۶۰) در هفت چیز خمس واجب می‌شود: «**اول**» منفعت کسب؛ «**دوم**» معدن؛ «**سوم**» گنج؛ «**چهارم**» مال حلال مخلوط به حرام؛ «**پنجم**» جواهری که به واسطهٔ غواصی یعنی فرو رفتن در دریا به دست می‌آید؛ «**ششم**» غنیمت جنگ؛ «**هفتم**» زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد؛ و احکام اینها مفصلاً گفته خواهد شد.

۱ـ منفعت کسب

(مسأله ۱۷۶۱) هرگاه انسان از تجارت یا صنعت، یا کسبهای دیگر مالی به دست آورد، اگر چه مثلاً نماز و روزهٔ میتی را به جا آورده و از اجرت آن مالی تهیه کند، چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید، باید خمس، یعنی پنج یکـ($\frac{۱}{۵}$) آن را به دستوری که بعداً گفته می‌شود بدهد.

(مسأله ۱۷۶۲) اگر از غیر کسب، مالی به دست آورد، مثلاً چیزی به او ببخشند، اگر آن چیز مقدارش قابل اعتنا باشد، خمس آن واجب است اگر از مخارج زیاد باشد، بنابر احتیاط واجب.

(مسأله ۱۷۶۳) مهری را که زن می‌گیرد و مالی را که مرد عوض طلاق خلع، اخذ می‌نماید خمس ندارد. و همچنین است ارثی که به انسان می‌رسد. ولی اگر مثلاً با کسی خویشاوندی داشته و گمان ارث بردن از او نداشته، احتیاط واجب آن است که خمس آن ارث را که از او می‌برد، اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، بدهد.

(مسأله ۱۷۶۴) اگر مالی به ارث به او برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیّده، خمس آن را نداده، باید خمس آن را بدهد، ولی اگر در خود آن مال خمس نباشد و وارث بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیّده، خمس بدهکار است، باید خمس را از مال او بدهد.

(مسأله ۱۷۶۵) اگر به واسطهٔ قناعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۷۶۶) کسی که دیگری مخارج او را می‌دهد، باید خمس تمام مالی را که به دست می‌آورد بدهد.

(مسأله ۱۷۶۷) اگر ملکی را بر افراد معینی مثلاً بر اولاد خود وقف نماید، چنانچه در آن ملك زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی به دست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهند. و همچنین اگر طور دیگری هم از آن ملك نفع ببرند، مثلاً اجارهٔ آن را بگیرند، باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می‌آید بدهند.

(مسأله ۱۷۶۸) اگر مالی را که فقیر بابت خمس و زکات و صدقه مستحبی گرفته، و از مخارج سالش زیاد بیاید، اگر عنوان فقر در او بماند، خمس ندارد، ولی اگر منفعتی از آن مال ببرد و از مخارج سالش هم زیاد باشد، مثل اینکه از درختی که بابت خمس به او داده‌اند، میوه‌ای به دست آورد و از مخارج سالش هم زیاد باشد، باید خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۷۶۹) اگر با عین پول خمس نداده، جنسی را بخرد، یعنی به فروشنده بگوید این جنس را به این پول می‌خرم، ظاهر این است که معامله نسبت به جمیع مال صحیح است و به جنسی که با این پول خریده است، خمس تعلق می‌گیرد و جائز است خمس آن پول را بدهد و احتیاج به حاکم شرع ندارد.

(مسأله ۱۷۷۰) اگر جنسی را بخرد و بعد از معامله قیمت آن را از پول خمس نداده، بدهد، معامله‌ای که کرده صحیح است. و خمس پولی را که به فروشنده

داده، به صاحبان خمس مدیون می‌باشد.

(مسأله ۱۷۷۱) اگر مالی راکه خمس آن داده نشده بخرد، خمسش به عهدهٔ فروشنده است و بر خریدار چیزی نیست.

(مسأله ۱۷۷۲) اگر چیزی راکه خمس آن داده نشده به کسی ببخشند، پنج یك($\frac{1}{5}$) آن به عهدهٔ خود بخشنده است، و چیزی بر این شخص نیست.

(مسأله ۱۷۷۳) اگر ازکافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد، مالی به دست انسان آید، واجب نیست خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۷۷۴) تاجر و کاسب و صنعتگر و مانند اینها از وقتی که منفعت می‌برند، یك سال که بگذرد باید خمس آنچه را که از خرج سالشان زیاد می‌آید بدهند و کسی که شغلش کاسبی نیست، اگر اتفاقاً منفعتی ببرد، بعد از آنکه یك سال از موقعی که فائده برده بگذرد، باید خمس مقداری راکه از خرج سالش زیاده آمده بدهد.

(مسأله ۱۷۷۵) انسان می‌تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آید، خمس آن را بدهد؛ و جائز است دادن خمس را تا آخر سال تأخیر بیندازد. و اگر برای دادن خمس، سال شمسی قرار دهد مانعی ندارد، اگر چه احتیاط و بهتر، سال قمری است.

(مسأله ۱۷۷۶) کسی که مانند تاجر و کاسب برای دادن خمس، سال قرار دهد اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند و خمس باقیمانده را بدهند.

(مسأله ۱۷۷۷) اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و آن را نفروشد و در بین سال قیمتش پائین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۷۷۸) اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و به امید اینکه قیمت آن بالا رود، تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمتش پائین آید،

خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست بلکه مقدار خمس هر نسبتی که به مجموع اصل و ربح داشته، به همان نسبت از موجودی، عیناً و یا قیمةً باید بدهد.

(مسأله ۱۷۷۹) اگر غیر مال التجاره مالی داشته باشد که خمسش را داده یا خمس ندارد، مثلاً چیزی راکه برای مؤنه‌اش خریده باشد، چنانچه قیمتش بالا رود، اگر آن را بفروشد، خمس مقداری راکه بر قیمتش اضافه شده، باید بدهد و همچنین اگر مثلاً درختی را که خریده میوه بیاورد، یا گوسفندی چاق شود، در صورتی که مقصود او از نگهداری آنها این بوده که منفعت از آن ببرد، باید خمس آنچه زیاد شده بدهد. بلکه اگر مقصودش منفعت بردن هم نبوده، باید خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۷۸۰) اگر باغی احداث کند برای آنکه بعد از بالا رفتن قیمتش بفروشد، باید خمس میوه و نمو درختها و زیادی قیمت باغ را بدهد، ولی اگر قصدش این باشد که میوهٔ آن درختها را فروخته و از قیمتش استفاده کند، فقط باید خمس میوه و نمو درختها را بدهد.

(مسأله ۱۷۸۱) اگر درخت بید و چنار و مانند این‌ها را بکارد، باید هر سال خمس زیادی آنها را بدهد، در صورتیکه وقت فروش آنها باشد. و همچنین اگر مثلاً از شاخه‌های آن که معمولاً هر سال می‌برند، استفاده‌ای ببرد و به تنهائی یا با منفعت‌های دیگر کسبش، از مخارج سال او زیاد بیاید، در آخر هر سال، باید خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۷۸۲) کسی که چند رشته کسب دارد، مثلاً اجارهٔ ملک می‌گیرد و خرید و فروش هم می‌کند، باید خمس آنچه که در آخر سال از مخارج او زیاد می‌آید بدهد. و چنانچه از یک رشته نفع ببرد و از رشتهٔ دیگر ضرر کند، بنابر احتیاط مستحب، خمس نفعی راکه برده بدهد و می‌تواند ضرر یک رشته را به نفع دیگری تدارک کند، اگر هر دو برای معاش سرمایه باشد.

(مسأله ۱۷۸۳) خرجهائی را که انسان برای به دست آوردن فائده می‌کند، مانند دلالی و حمالی، می‌تواند از منفعت، کسر نماید و نسبت به آن مقدار خمس

لازم نیست.

(مسأله ۱۷۸۴) آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراک و پوشاک و اثاثیه و خرید منزل و عروسی پسر و جهیزیه دختر و زیارت و مانند اینها می‌رساند، در صورتیکه از شأن او زیاد نباشد و زیاده روی هم نکرده باشد، خمس ندارد.

(مسأله ۱۷۸۵) مالی را که انسان به مصرف نذر و کفاره می‌رساند، جزء مخارج سالیانه است. و نیز مالی را که به کسی می‌بخشد یا جائزه می‌دهد، در صورتیکه از شأن او زیاد نباشد، از مخارج سالیانه حساب می‌شود.

(مسأله ۱۷۸۶) اگر انسان در شهری باشد که معمولاً هر سال مقداری از جهیزیهٔ دختر را تهیّه می‌کنند، چنانچه در بین سال از منافع آن سال جهیزیه‌ای بخرد و از شأنش زیاد نباشد، خمس آن را لازم نیست بدهد. و اگر از شأنش زیاد باشد یا از منافع آن سال در سال بعد جهیزیه تهیّه نماید، باید خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۷۸۷) مالی را که خرج سفر حج و زیارتهای دیگر می‌کند از مخارج سالیانه حساب می‌شود که در آن سال خرج کرده و اگر سفر او تا مقداری از سال بعد، طول بکشد، آنچه در سال بعد خرج می‌کند باید خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۷۸۸) کسی که از کسب و تجارت فائده‌ای برده، اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست، می‌تواند مخارج سال خود را فقط از فائدهٔ کسبش حساب کند.

(مسأله ۱۷۸۹) آذوقه‌ای که برای مصرف سالش از منافع کسبش خریده، اگر در آخر سال زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد، در صورتیکه قیمتش از وقتیکه خریده زیاد شده باشد، باید قیمت آخر سال را حساب کند.

(مسأله ۱۷۹۰) اگر از منفعت کسب، پیش از دادن خمس، اثاثیه‌ای برای منزل بخرد، اگر در اثناء سال احتیاجش از آن برطرف شد، باید خمس آن را بدهد، و

اگر بعد از تمام شدن سال، احتیاجش برطرف شود، دادن خمس آن، مستحب است. و همچنین است زیور آلات زنانه، در صورتیکه وقت زینت کردن زن با آنها گذشته باشد.

(مسأله ۱۷۹۱) اگر در یک سال منفعتی نبرد، نمی‌تواند مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می‌برد کسر نماید، مگر آنکه برای اعاشه آن سال قرض کرده باشد و نتوانسته تا آن وقت، قرض خود را اداء کند.

(مسأله ۱۷۹۲) اگر در اول سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند، و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید، می‌تواند مقدری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند.

(مسأله ۱۷۹۳) اگر مقداری از سرمایه در تجارت و مانند آن از بین برود، می‌تواند مقداری را که از سرمایه کم شده، از منافع قبل از تلف آن مقدارکسر نماید.

(مسأله ۱۷۹۴) اگر غیر از سرمایه، چیز دیگری از مالهای او از بین برود، نمی‌تواند از منفعتی که به دستش می‌آید، آن چیز را تهیه کند، ولی اگر در همان سال به آن چیز احتیاج داشته باشد، می‌تواند در بین سال از منافع کسب، آن را تهیّه نماید.

(مسأله ۱۷۹۵) اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند، می‌تواند در سالهای بعد قرض خود را از آن منفعت، در اثناء سال اداء کند، ولی بعد از تمام شدن سال، بنابر احتیاط لازم، نمی‌تواند. و اگر در اول سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد، ظاهر این است که می‌تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت کسر نماید، و می‌تواند قرض خود را از ارباح اثناء سال نیز اداء کند و به آن مقدار خمس تعلّق نمی‌گیرد.

(مسأله ۱۷۹۶) اگر برای زیاد کردن مال، یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد قرض کند، نمی‌تواند از منافع کسب، مقدار آن قرض را اداء نماید، بلی اگر مالی را که قرض کرده و یا چیزی را که از قرض خریده، از بین برود در این صورت

می‌تواند قرض خود را از منافع آن سال بدهد.

(مسأله ۱۷۹۷) انسان می‌تواند خمس هر چیز را از همان چیز بدهد یا به مقدار قیمت خمسی که بدهکار است، پول بدهد، و انسان اگر بخواهد از جنس دیگر بدهد، اشکال ندارد و احتیاط ترک آن است. و در خمس مال مخلوط به حرام، بنابر احتیاط واجب، خمس را فقط از عین‌ایکه خمس به آن تعلق گرفته، بدهد.

(مسأله ۱۷۹۸) کسی که خمس به مال او تعلق گرفت و سال بر او گذشت تا خمس او را نداده است و قصد دادن خمس را ندارد، نمی‌تواند در آن مال تصرف کند. بلکه بنابر احتیاط واجب اگر قصد دادن خمس را هم داشته باشد نیز چنین است.

(مسأله ۱۷۹۹) کسی که خمس بدهکار است، نمی‌تواند آن را بذمه بگیرد، یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرف کند و چنانچه تصرف کند و آن مال تلف شود، باید خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۰۰) کسی که خمس بدهکار است، اگر با حاکم شرع مصالحه کند و خمس را بذمه بگیرد، می‌تواند در تمام مال تصرف نماید و بعد از مصالحه، منافعی که از آن به دست می‌آید مال خود او است.

(مسأله ۱۸۰۱) کسی که با دیگری شریک است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریک او ندهد و در سال بعد، از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد، آن‌کس می‌تواند در آن مال تصرف کند.

(مسأله ۱۸۰۲) اگر بچه صغیر، سرمایه‌ای داشته باشد و از آن منافعی به دست آید، بنابر احتیاط واجب، بعد از بلوغ، خود صبی خمس آن را که در حال صغیر بوده، بدهد، بلکه بنابر احتیاط واجب ـ اگر اقوی نباشد ـ بر ولی واجب است که خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۰۳) کسی که مالی از دیگری به دست آورد و شک نماید که خمس آن را داده یا نه، می‌تواند در آن مال تصرف نماید، و اگر یقین داشته باشد که

خمس آن را نداده، می‌تواند در آن تصرف کند و احتیاط مستحب آن است که تصرف نکند مگر اینکه، خمس آن را به ذمّه بگیرد.

(مسأله ۱۸۰۴) اگر کسی از منافع کسب خود در اثناء سال ملکی بخرد که از لوازم و مخارج سالیانه‌اش حساب نشود، واجب است بعد از تمام شدن سال خمس آن را بدهد و چنانچه خمس آن را نداد و قیمت آن ملک بالا رفت، لازم است خمس مقداری را که آن ملک فعلاً ارزش دارد بدهد و همچنین است غیر ملک از قبیل فرش و مانند آن.

(مسأله ۱۸۰۵) کسی که از اول تکلیف خمس نداده، اگر مثلاً ملکی بخرد و قیمت آن بالا رود، چنانچه آن ملک را برای آن نخریده که قیمتش بالا رود و بفروشد، مثلاً زمینی را برای زراعت خریده است، و از پول خمس نداده، قیمت آن را داده، باید خمس قیمتی را که خریده بدهد. و اگر مثلاً پول خمس نداده را، به فروشنده داده و به او گفته این ملک را با این پول می‌خرم، باید خمس مقداری را که آن ملک فعلاً ارزش دارد بدهد.

(مسأله ۱۸۰۶) کسی که از اول تکلیف خمس نداده، اگر از منافع کسب، چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده و یک سال از وقت منفعت بردن گذشته، باید خمس آن را بدهد و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد، مطابق شأن خود خریده، پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فایده برده، آنها را خریده، لازم نیست خمس آنها را بدهد و اگر نداند که در بین سال خریده یا بعد از تمام شدن سال، بنابر احتیاط مستحب، با حاکم شرع مصالحه کند، به این معنی که با حاکم شرع و یا مستحق، دست به دست شود و مقداری از آن را مستحق ابراء کند و مقداری را هم، صاحب آن به نحو احتیاط به مستحق بدهد. اما در صورتی که علم داشته باشد که بعضی از آنها را از منافع ایکه از سال گذشته است خریده است و فعلاً تشخیص ندهد که کدام است، بنابر احتیاط واجب باید به همان نحوی که ذکر شد، با حاکم شرع مصالحه کند.

۲ـ معدن

(مسأله ۱۸۰۷) اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، ذغال سنگ، فیروزه، زاج، نمک و معدنهای دیگر، چیزی به دست آورد، در صورتی که به مقدار نصاب باشد، باید خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۰۸) نصاب معدن ۱۵ مثقال معمولی طلای مسکوک، که عبارت از ۱۵ مثقال صیرفی که ۲۰ مثقال شرعی می‌باشد، است، یعنی قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده، به ۱۵ مثقال طلای مسکوک برسد، باید خمس آنچه را که پس از کم کردن مخارجی که کرده است، باقی می‌ماند، بدهد.

(مسأله ۱۸۰۹) چنانچه قیمت چیزی که از معدن بیرون آورده، به ۱۵ مثقال طلای مسکوک نرسد، خمس آن در صورتی لازم است که به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسب او، از مخارج سالش زیاد بیاید.

(مسأله ۱۸۱۰) گچ و آهک و گل سرشور و گل سرخ از چیزهای معدنی نیست و کسی که اینها را بیرون بیاورد، در صورتی باید خمس بدهد که آنچه را بیرون آورده، به تنهائی یا با منافع دیگر کسبش، از مخارج سال او زیاد بیاید.

(مسأله ۱۸۱۱) کسی که از معدن چیزی به دست می‌آورد، باید خمس آن را بدهد، چه معدن روی زمین باشد، یا زیر آن، چه در زمینی باشد که ملک است یا در جائی باشد که مالک ندارد.

(مسأله ۱۸۱۲) اگر نداند قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده به ۱۵ مثقال طلای مسکوک می‌رسد یا نه، خمس ندارد و لازم نیست به وزن کردن یا از راه دیگر، قیمت آن را معلوم کند.

(مسأله ۱۸۱۳) اگر چند نفر چیزی بیرون آورند، چنانچه قیمت آن به ۱۵ مثقال طلای مسکوک برسد، اگر چه سهم هر کدام از آنها این مقدار نباشد، باید خمس آن را بدهند.

(مسأله ۱۸۱۴) اگر معدنی را که در ملک دیگری است بیرون آورد، آنچه از آن به دست می‌آید، مال صاحب ملک است. و در صورتی که بـه مـقدار نـصاب برسد، چون صاحب ملک برای بیرون آوردن آن خرجی نکرده، اگر بدون اجـازه باشد، باید تمام آنچه بیرون آمده، خمس آن را بدهد، اگر به مقدار نصاب باشد.

۳ـ گنج

(مسأله ۱۸۱۵) گنج مالی است که در زمین یا درخت یا کوه یا دیوار پنهان باشد و کسی آن را پیدا کند و طوری باشد که به آن، گنج بگویند.

(مسأله ۱۸۱۶) اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست گنجی پیدا کند، مال خود او است و باید خمس آن را بدهد. لکن در صورتی که آن گنج غیر از طلا و نقرهٔ مسکوک باشد، احتیاط واجب آن است که خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۱۷) نصاب گنج اگر نقره باشد، ۱۰۵ مثقال نقرهٔ مسکوک و اگر طلا باشد، ۱۵ مثقال طلای مسکوک است و اگر از غیر طلا و نقره باشد، نصاب را با یکی از طلا یا نقره ملاحظه نمایند.

(مسأله ۱۸۱۸) اگر در زمینی که از دیگری خریده گنجی پیدا کند و بداند مال کسانیکه قبلاً مالک آن بوده‌اند نیست، مال خود او می‌شود و بـاید خـمس آن را بدهد. ولی اگر احتمال دهد که مال یکی از آنان است، بنابر احتیاط واجب باید به او اطلاع دهد، و چنانچه معلوم شود مال او نیست، به کسی که پیش از او مالک زمین بوده اطلاع دهد، و به همین ترتیب به تمام کسانیکه پیش از او مالک زمین بوده‌اند خبر دهد و اگر معلوم شود مال هیچ یک آنان نیست، مال خود او می‌شود و باید خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۱۹) اگر در ظرفهای متعددی که در یکجا دفن شده مالی پیدا کند که قیمت آنها روی هم ۱۰۵ مثقال در نقره یا ۱۵ مثقال در طلا باشد، باید خمس آن را بدهد. ولی چنانچه در چند جا گنج پیدا کند، هر کدام آنها که قیمتش به این مقدار

برسد، خمس آن واجب است و گنجی که قیمت آن به این مقدار نرسیّده است خمس ندارد.

(مسأله ۱۸۲۰) اگر دو نفر گنجی پیدا کنند که قیمت آن به ۱۰۵ مثقال نقره یا ۱۵ مثقال در طلا برسد، اگر چه سهم هر یک آنان به این مقدار نباشد، باید خمس آن را بدهند.

(مسأله ۱۸۲۱) اگر کسی حیوانی را بخرد و در شکم آن مالی پیدا کند، اگر احتمال دهد که مال فروشنده است، لازم است به او خبر دهد، اگر معلوم شود که مال او نیست، بنابر احتیاط لازم، باید به ترتیب، صاحبان قبلی آن را با خبر کند، و چنانچه معلوم شود که مال هیچ یک از آنها نیست، بنابر احتیاط واجب، باید خمس آن را بدهد، اگر چه قیمت آن به مقدار ۱۰۵ مثقال نقره و یا ۱۵ مثقال طلا نباشد.

۴ـ مال حلال مخلوط به حرام

(مسأله ۱۸۲۲) اگر مال حلال با مال حرام به طوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد و صاحب مال حرام و مقدار آن هیچ کدام معلوم نباشد، و نداند که مقدار حرام کمتر از خمس است یا زیادتر، باید خمس تمام مال را بدهد و بعد از دادن خمس، بقیهٔ مال حلال می‌شود.

(مسأله ۱۸۲۳) اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را ـ چه کمتر و چه بیشتر از خمس باشد ـ بداند، ولی صاحب آن را نشناسد، باید آن مقدار را به نیّت صاحبش صدقه بدهد. و احتیاط واجب آن است که اگر ممکن باشد، از حاکم شرع اذن بگیرد، و الاّ جائز است که بدون اذن حاکم شرع، صدقه بدهد.

(مسأله ۱۸۲۴) اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشناسد، باید یکدیگر را راضی نمایند. و چنانچه صاحب مال راضی نشود، باید مقداری را که یقین دارد مال او است به او بدهد و بهتر آن است که مقدار بیشتری را که احتمال می‌دهد مال او است نیز به او بدهد.

(مسأله ۱۸۲۵) اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، باید مقداری را که می‌داند از خمس بیشتر بوده، از طرف صاحب آن صدقه بدهد.

(مسأله ۱۸۲۶) اگر خمس مالِ حلالِ مخلوط به حرام را بدهد، یا مالی که صاحبش را نمی‌شناسد،به نیّت او صدقه دهد، بعد از آنکه صاحبش پیدا شد، بنابر احتیاط واجب باید به او مقدار مالش را بدهد.

(مسأله ۱۸۲۷) اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداندکه صاحب آن از چند نفر معیّن بیرون نیست، ولی نتواند بفهمد کیست باید در صورت امکان همهٔ آنها را راضی کند و در غیر این صورت، اگر به قرعه راضی باشند، بین آنها قرعه بزند و به اسم هر کس اصابت کرد، آن مال را به او بدهد و اما اگر به قرعه راضی نباشند، به صورت مساوی بین آنها تقسیم کند، و اگر به این قسم هم راضی نشوند، قرعه بزند و به اسم هر کسی اصابت کرد، مال را به او بدهد.

۵ـ جواهری که به واسطهٔ فرو رفتن در دریا به دست می‌آید

(مسأله ۱۸۲۸) اگر به واسطهٔ غوّاصی، یعنی فرو رفتن در دریا، لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری بیرون آورند، روئیدنی باشد یا معدنی باشد، در صورتی که به حدّ نصاب که عبارت از هیجده نخود طلا است، برسد باید خمس آن را بدهند، چه بیرون آورنده یک نفر باشد یا چند نفر؛ و اگر به حد نصاب نرسد، واجب نیست که خمس آن را بدهند، بلکه دادن آن مستحب و مطابق با احتیاط است.

(مسأله ۱۸۲۹) اگر بدون فرو رفتن در دریا، به وسیله اسبابی جواهر بیرون آورد، بنابر احتیاط خمس آن واجب است. ولی اگر از روی آب دریا یا از کنار دریا جواهر بگیرد، در صورتی باید خمس آن را بدهد که آنچه به دست آورده به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسب او، از مخارج سالش زیادتر باشد.

(مسأله ۱۸۳۰) خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون فرو رفتن در دریا می‌گیرد، در صورتی واجب است که به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسب او، از مخارج سالش زیادتر باشد.

(مسأله ۱۸۳۱) اگر انسان بدون قصد اینکه چیزی از دریا بیرون آورد، در دریا فرو رود و اتفاقاً جواهری به دستش آید، بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۳۲) اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد و در شکم آن جواهری پیدا کند، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعاً در شکمش جواهر هست، باید خمس آن را بدهد، و اگر اتفاقاً جواهر بلعیده باشد، در صورتی خمس آن واجب است که به تنهائی یا با منفعتهای دیگر کسب او، از مخارج سالش زیادتر باشد.

(مسأله ۱۸۳۳) اگر در رودخانه‌های بزرگ مانند دجله، فرات فرو رود و جواهری بیرون آورد، چنانچه در آن رودخانه جواهر عمل می‌آید، باید خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۳۴) اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد، باید خمس آن را بدهد. بلکه چنانچه از روی آب یا از کنار دریا به دست آورد بنابر احتیاط، خمس آن واجب است.

(مسأله ۱۸۳۵) کسی که کسبش غواصی یا بیرون آوردن معدن است، اگر خمس آنها را بدهد و چیزی از مخارج سالش زیاد بیاید، لازم نیست دوباره خمس آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۳۶) اگر بچه‌ای معدنی را بیرون آورد، یا گنجی پیدا کند، یا بواسطهٔ فرو رفتن در دریا، جواهر بیرون آورد، بنابر احتیاط واجب خمس دارد و خود صبی بعد از بلوغ و یا ولی او باید بدهد. و اگر صبی مال حلال مخلوط به حرام داشته، ولیّ او باید آن مال را تطهیر نماید.

۶ـ غنیمت

(مسأله ۱۸۳۷) اگر مسلمانان به امر امام علیه السّلام با کفّار جنگ کنند و چیزهائی در جنگ به دست آورند، به آنها غنیمت گفته می‌شود. و مخارجی را که برای غنیمت کرده‌اند، مانند مخارج نگهداری و حمل و نقل آن و نیز مقداری را که امام علیه السّلام صلاح می‌داند به مصرفی برساند و چیزهائی که مخصوص به امام است، باید از غنیمت کنار بگذارند و خمس بقیهٔ آن را بدهند و آنچه در زمان غیبتِ امام علیه السّلام، در جنگ از کفّار گرفته می‌شود، بنابر احتیاط نیز حکم غنیمت را دارد.

۷ـ زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد

(مسأله ۱۸۳۸) اگر کافر ذمّی زمینی را از مسلمان بخرد، باید خمس آن را از همان زمین یا از مال دیگرش بدهد. و نیز اگر خانه و دکان و مانند اینها را از مسلمان بخرد، باید خمس زمین آن را بدهد و در دادن این خمس قصد قربت لازم نیست، بلکه حاکم شرع هم که خمس را از او می‌گیرد، لازم نیست قصد قربت نماید.

(مسأله ۱۸۳۹) اگر کافر ذمّی زمینی را که از مسلمان خریده به مسلمان دیگری بفروشد، خمس از کافر ساقط نمی‌شود، ولی بر مسلمان لازم نیست، خمس را بدهد، و اگر کافر ذمی بمیرد و مسلمانی، آن زمین را از او ارث ببرد، باید خمس آن را بدهد، و بنابر احتیاط مستحب، در صورت اوّل، در فرضی که خود کافر یا کسی دیگر، از قبلش خمس نداده باشد، مسلمان خمس آن زمین را بدهد.

(مسأله ۱۸۴۰) اگر کافر ذمی موقع خریدن زمین شرط کند که خمس ندهد یا شرط کند که خمس بر فروشنده باشد، شرط او صحیح نیست و باید خمس را بدهد، ولی اگر شرط کند که فروشنده مقدار خمس را از طرف او به صاحبان خمس بدهد، بر فروشنده لازم است که عمل به شرط نماید.

(مسأله ۱۸۴۱) اگر مسلمان زمینی را به غیر خرید و فروش، ملک کافر ذمی کند و عوض آن را بگیرد، مثلاً به او صلح نماید، وجوب خمس در این صورت معلوم نیست، اگر چه احتیاط است.

(مسأله ۱۸۴۲) اگر کافر ذمی صغیر باشد و ولیّ او برایش زمینی بخرد، احتیاط واجب آن است که در ضمن معامله با او شرط کنند که خمس آن را بدهد.

مصرف خمس

(مسأله ۱۸۴۳) خمس را باید دو قسمت کنند: یک قسمت آن سهم سادات است و باید به سیّد فقیر، یا سیّد یتیم، یا به سیّدی که در سفر درمانده شده بدهند و نصف دیگر آن سهم امام عليه السلام است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند، یا به مصرفی که او اجازه می‌دهد برسانند، ولی اگر انسان بخواهد سهم امام را به مجتهدی که از او تقلید نمی‌کند بدهد، باید در مصرف، با آن مجتهدی که از او تقلید کرده، یکی باشند. کمّاً و کیفاً.

(مسأله ۱۸۴۴) سیّد یتیمی که به او خمس می‌دهند، باید فقیر باشد، ولی به سیّدی که در سفر درمانده شده، اگر در وطنش فقیر هم نباشد، می‌شود خمس داد.

(مسأله ۱۸۴۵) به سیّدی که در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصیت باشد، بنابر احتیاط واجب در صورتی که دادن خمس، کمک به معصیت او شود، نباید خمس داد.

(مسأله ۱۸۴۶) به سیّدی که عادل نیست، می‌شود خمس داد، ولی به سیّدی که دوازده امامی نیست، نباید خمس داد.

(مسأله ۱۸۴۷) به سیّدی که معصیت کار است، اگر خمس دادن کمک به معصیت او باشد نمی‌شود خمس داد. و احوط آن است که به سیّدی که شراب می‌خورد یا نماز نمی‌خواند یا آشکارا معصیت می‌کند، اگر چه دادن خمس کمک به معصیت او نباشد، خمس ندهد.

(مسأله ۱۸۴۸) اگر کسی بگوید سیّدم نمی‌شود به او خمس داد، مگر آنکه دو نفر عادل، سیّد بودن او را تصدیق کنند، یا در بین مردم به طوری معروف باشد که انسان یقین یا اطمینان کند که سیّد است.

(مسأله ۱۸۴۹) به کسی که در شهر خودش مشهور باشد سیّد است، اگر چه انسان به سیّد بودن او یقین یا اطمینان نداشته باشد، در صورتی که وثوق داشته باشد که سیّد است، می‌شود خمس داد، و اگر مورد وثوق نباشد، به دست سیّدی که مورد وثوق است، خمس را به او برسانند و او هم قبول کند و به او بدهد.

(مسأله ۱۸۵۰) کسی که زنش سیّده است بنابر احتیاط واجب نباید به او خمس بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند، ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد و نتواند مخارج آنان را بدهد، جائز است انسان خمسش را به آن زن بدهد که به مصرف آنان برساند و همچنین است دادن خمس به او که در نفقات غیر واجبه‌اش صرف نماید.

(مسأله ۱۸۵۱) اگر مخارج سیّد یا سیّده‌ای که زن انسان نیست بر انسان واجب باشد، بنابر احتیاط واجب، نمی‌تواند خوراک و پوشاک و سائر نفقات واجبهٔ او را از خمس بدهد، ولی اگر مقداری خمس به او بدهد که به مصرف دیگری «غیر از نفقات واجبه» برساند مانعی ندارد.

(مسأله ۱۸۵۲) به سیّد فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی‌تواند مخارج آن سیّد را بدهد یا دارد و نمی‌دهد، می‌شود خمس داد.

(مسأله ۱۸۵۳) احتیاط واجب آن است که بیشتر از مخارج یک سال به یک سیّد فقیر خمس ندهند.

(مسأله ۱۸۵۴) اگر در شهر انسان سیّد مستحقی نباشد و یقین یا اطمینان داشته باشد که بعداً نیز پیدا نمی‌شود، یا نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن نباشد، باید خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند و می‌تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد. و اگر خمس از بین برود، چنانچه در نگهداری

آن کوتاهی کرده، باید عوض آن را بدهد و اگر کوتاهی نکرده، چیزی بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۸۵۵) هر گاه در شهر خودش مستحقی نباشد اگر چه یقین یا اطمینان داشته باشد که پیدا می‌شود و نگهداری خمس تا پیدا شدن مستحق ممکن باشد، می‌تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود، نباید چیزی بدهد. ولی نمی‌تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد.

(مسأله ۱۸۵۶) اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، باز هم می‌تواند خمس را به شهر دیگر ببرد و به مستحق برساند، ولی مخارج بردن آن را باید از خودش بدهد و در صورتی که خمس از بین برود، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن است.

(مسأله ۱۸۵۷) اگر به امر حاکم شرع خمس را به شهر دیگر ببرد، و از بین برود، لازم نیست دوباره خمس بدهد. و همچنین است اگر به کسی بدهد که از طرف حاکم شرع وکیل بوده که خمس را بگیرد و از آن شهر به شهر دیگر ببرد.

(مسأله ۱۸۵۸) جائز نیست جنسی را به زیادتر از قیمت واقعی حساب نموده و بابت خمس بدهد و در مسألهٔ «۱۷۹۷» گذشت که دادن جنس دیگر غیر از پول طلا و نقره و مانند آنها، مطلقاً محل اشکال است.

(مسأله ۱۸۵۹) کسی که از مستحق طلبکار است و می‌خواهد طلب خود را بابت خمس حساب کند، بنابر احتیاط مستحب باید خمس را به او بدهد، و بعداً مستحق، بابت بدهی خود به او برگرداند، و می‌تواند از مستحق وکالت گرفته و خود از جانب او قبض نموده و بابت طلبش دریافت کند.

(مسأله ۱۸۶۰) مستحق نمی‌تواند خمس را بگیرد و به مالک ببخشد، ولی کسی که مقدار زیادی خمس بدهکار است و فقیر شده و می‌خواهد مدیون اهل خمس نباشد، اگر مستحق راضی شود که خمس را از او بگیرد و به او ببخشد، اشکال ندارد.

احکام زکات

(مسأله ۱۸۶۱) زکات در نُه چیز واجب است: «**اول**» گندم «**دوم**» جو «**سوم**» خرما «**چهارم**» کشمش «**پنجم**» طلا «**ششم**» نقره «**هفتم**» شتر «**هشتم**» گاو «**نهم**» گوسفند، و اگر کسی مالک یکی از این نه چیز باشد با شرایطی که بعداً گفته می‌شود، باید مقداری که معین شده، به یکی از مصرفهائی که دستور داده‌اند، برساند.

(مسأله ۱۸۶۲) سلت که دانه ایست به نرمی گندم و خاصیت جو را دارد و علس که مثل گندم است و خوراک مردمان صنعا می‌باشد، بنابر احتیاط واجب باید از آنها زکات داده شود.

شرایط واجب شدن زکات

(مسأله ۱۸۶۳) زکات در صورتی واجب می‌شود که مال به مقدار نصاب که بعداً گفته می‌شود برسد و مالک آن، بالغ و عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال تصرف کند.

(مسأله ۱۸۶۴) اگر انسان یازده ماه مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره باشد، اگر چه اول ماه دوازدهم، زکات بر او واجب می‌شود، ولی اول سال بعد را باید بعد از تمام شدن ماه دوازدهم، حساب کند.

(مسأله ۱۸۶۵) اگر مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره، در بین سال بالغ شود مثلاً بچه‌ای در اول محرم مالک چهل گوسفند شود و بعد ازگذشتن دو ماه بالغ گردد، یازده ماه که از اول محرم بگذرد، زکاتی بر او نیست بلکه بعد ازگذشتن یازده

ماه از بلوغش، زکات بر او واجب می‌شود.

(مسأله ۱۸۶۶) زکات گندم و جو وقتی واجب می‌شود که به آنها گندم و جو گفته شود، و زکات کشمش وقتی واجب می‌شود که انگور می‌باشد، و زکات خرما وقتی واجب می‌شود که عرب به آن تمر گوید، ولی وقت دادن زکات در گندم و جو، موقع خرمن و جداکردن کاه آنها است و در خرما و کشمش، موقعی است که خشک شده باشند.

(مسأله ۱۸۶۷) در موقع واجب شدن زکات گندم و جو و کشمش و خرما که در مسألهٔ پیش گفته شد، چنانچه صاحب آنها بالغ و عاقل و آزاد و متمکن از تصرف باشد، باید زکات آنها را بدهد و اگر بالغ یا عاقل نباشد، واجب نیست.

(مسأله ۱۸۶۸) اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در تمام سال یا مقداری از آن دیوانه باشد، زکات بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۸۶۹) اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر، و طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بیهوش شود، زکات از او ساقط نمی‌شود، و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و خرما و کشمش، مست یا بیهوش باشد.

(مسأله ۱۸۷۰) مالی را که از انسان غصب کرده‌اند و نمی‌تواند در آن تصرف کند زکات ندارد.

(مسأله ۱۸۷۱) اگر طلا و نقره یا چیز دیگری را که زکات در آن واجب است قرض کند ویک سال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد و بر کسی که قرض داده، چیزی واجب نیست.

زکات گندم و جو و خرما و کشمش

(مسأله ۱۸۷۲) زکات گندم و جو و خرما و کشمش، وقتی واجب می‌شود که به مقدار نصاب برسند و نصاب آنها «۲۸۸» مَنْ تبریز «۴۵» مثقال کم، است که تقریباً «۸۴۷» کیلوگرم می‌شود.

(مسأله ۱۸۷۳) اگر پیش از دادن زکات از انگور و خرما و جو و گندمی که زکات آنها واجب شده خود و عیالاتش بخورند، یا مثلاً به فقیر به غیر عنوان زکات بدهد، باید زکات مقداری را که مصرف کرده بدهد.

(مسأله ۱۸۷۴) اگر بعد از آنکه زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد مالک آن بمیرد، باید مقداری زکات را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از واجب شدن زکات بمیرد، هر یک از ورثه که سهم او به اندازه نصاب است، باید زکات سهم خود را بدهد.

(مسأله ۱۸۷۵) کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع آوری زکات است موقع خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند و بعد از خشک شدن خرما و انگور، می‌تواند زکات را مطالبه کند. و اگر مالک ندهد و چیزی که زکات آن واجب شده از بین برود باید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۷۶) اگر بعد از مالک شدن درخت خرما و انگور یا زراعت گندم و جو، زکات آنها واجب شود، باید زکات آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۷۷) اگر بعد از آنکه زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شده،زراعت و درخت را بفروشد، فروشنده باید زکات آنها را بدهد و چنانچه داد، بر خریدار چیزی واجب نیست.

(مسأله ۱۸۷۸) اگر انسان گندم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد و بداند که فروشنده زکات آن را داده، یا شک کند که داده یا نه، چیزی بر او واجب نیست، و اگر بداند که زکات آن را نداده، چنانچه حاکم شرع معاملهٔ مقداری را که باید از بابت زکات داده شود، اجازه ندهد، معاملهٔ آن مقدار باطل است و حاکم شرع می‌تواند مقدار زکات را از خریدار بگیرد، و اگر معاملهٔ مقدار زکات را اجازه دهد، در صورتی که اجازهٔ حاکم، باعث از بین رفتن زکات نباشد، معامله صحیح است؛ و خریدار باید قیمت آن مقدار را به حاکم شرع بدهد و در صورتی که قیمت آن مقدار را به فروشنده داده باشد، می‌تواند از او پس بگیرد.

(مسأله ۱۸۷۹) اگر وزن گندم و جو و خرما و کشمش موقعی که تر است به «۲۸۸» من «۴۵» مثقال کم، برسد و بعد از خشک شدن، کمتر از این مقدار شود، زکات آن واجب نیست.

(مسأله ۱۸۸۰) اگر گندم و جو و خرما را پیش از خشک شدن مصرف کند، چنانچه خشک آنها به اندازه نصاب باشد، باید زکات آنها را بدهد.

(مسأله ۱۸۸۱) خرما بر سه قسمت است «۱» آن است که خشکش می‌کنند و حکم زکات آن گفته شد «۲» آن است که در حال رطب بودنش می‌خورند «۳» آن است که نارس خلال آن را می‌خورند. در قسم دوم چنانچه مقداری باشد که خشک آن به «۲۸۸» من «۴۵» مثقال کم، برسد بنابر احتیاط زکات آن واجب است و امّا قسم سوّم، ظاهر این است که زکات بر آن واجب نباشد.

(مسأله ۱۸۸۲) گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آن‌ها را داده، اگر چند سال هم نزد او بماند، زکات ندارد.

(مسأله ۱۸۸۳) اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود یا مثل زراعتهای مصر از رطوبت زمین استفاده کند، زکات آن ده یک($\frac{۱}{۱۰}$) است، و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود، زکات آن بیست یک($\frac{۱}{۲۰}$) است.

(مسأله ۱۸۸۴) اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران مشروب شود و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند، چنانچه طوری باشد که عرفاً بگویند آبیاری آن با دلو و مانند آن شده، زکات آن بیست یک($\frac{۱}{۲۰}$) است، و اگر بگویند آبیاری با آب نهر و باران شده، زکات آن ده یک($\frac{۱}{۱۰}$) است، و اگر طوری است که عرفاً می‌گویند به هر دو آبیاری شده زکات آن سه چهلم($\frac{۳}{۴۰}$) است.

(مسأله ۱۸۸۵) چنانچه در صدق عرفی شک کند و نداند که آبیاری طوری است که در عرف می‌گویند با هر دو آبیاری شده یا اینکه می‌گویند آبیاری آن مثلاً با باران است، اگر سه چهلم($\frac{۳}{۴۰}$) بدهد کافی است.

(مسأله ۱۸۸۶) اگر شک کند و نداند که عرف می‌گویند با هر دو آبیاری شده

یا اینکه می‌گویند با دلو و نحو آن آبیاری شده است، در این صورت دادن یک بیستم($\frac{۱}{۲۰}$) کافی است، همچنین است حال، اگر احتمال آن نیز برود که در عرف بگویند با آب باران آبیاری شده است.

(مسأله ۱۸۸۷) اگر گندم و جو و خرما و انگور با آب باران و نهر مشروب شود، و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد، ولی با آب دلو هم آبیاری شود، و آب دلو به زیاد شدن محصول کمک نکند، زکات آن یک ده($\frac{۱}{۱۰}$) است، و اگر با آب دلو و مانند آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد، ولی با آب نهر و باران هم مشروب شود و آنها به زیاد شدن محصول کمک نکنند، زکات آن یک بیستم($\frac{۱}{۲۰}$) است.

(مسأله ۱۸۸۸) اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری کنند و در زمینی که پهلوی آن است زراعتی کنند که از رطوبت آن زمین استفاده نماید و محتاج به آبیاری نشود، زکات زراعتی که با دلو آبیاری شده، یک بیستم($\frac{۱}{۲۰}$)، و زکات زراعتی که پهلوی آن است یک دهم($\frac{۱}{۱۰}$) می‌باشد.

(مسأله ۱۸۸۹) مخارجی را که برای گندم و جو و خرما و انگور کرده است، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند از حاصل کسر نموده و ملاحظه نصاب نماید، پس چنانچه یکی از آنها پیش از ملاحظهٔ مخارج به «۲۸۸» من «۴۵» مثقال کم، برسد، باید زکات آن را بدهد؛ ولی بعد از نصاب، می‌تواند مخارج را کسر کند و زکات مابقی را بدهد.

(مسأله ۱۸۹۰) تخمی را که به مصرف زراعت رسانده، چه از خودش باشد، یا خریده باشد، بنابر احتیاط واجب نمی‌تواند نیز از حاصل کسر کند و سپس ملاحظه نصاب بنماید، بلکه نصاب را نسبت به مجموع حاصل، باید ملاحظه نماید؛ ولی بعد از نصاب می‌تواند آن را کسر کند و زکات باقی را بدهد.

(مسأله ۱۸۹۱) آنچه که دولت از عین مال می‌گیرد زکات آن واجب نیست مثلاً اگر حاصل زراعت «۸۵۰» کیلوگرم باشد و دولت «۵۰» کیلوگرم را به عنوان

مالیات بگیرد، فقط زکات در «۸۰۰» کیلوگرم واجب می‌شود.

(مسأله ۱۸۹۲) مصارفی که انسان پیش از تعلّق زکات، انجام داده، می‌تواند از حاصل، کسر نموده و فقط زکات بقیه را بدهد.

(مسأله ۱۸۹۳) مصارفی که بعد از تعلّق زکات است، می‌تواند از حاکم شرع یا وکیل او در صرف آنها اجازه بگیرد و آنچه نسبت به مقدار زکات خرج شده بردارد؛ همچنین می‌تواند بدون اجازهٔ حاکم شرع، بردارد؛ اگر چه احتیاط مستحب آن است که برندارد.

(مسأله ۱۸۹۴) واجب نیست صبر نماید تا جو و گندم به حد خرمن برسد و انگور و خرما خشک گردد، و آنگاه زکات را بدهد بلکه همینکه زکات واجب شد جائز است مقدار زکات را قیمت نموده و به عنوان زکات، قیمت آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۹۵) بعد از آنکه زکات تعلق گرفت، می‌تواند عین زراعت یا خرما و انگور را پیش از درو کردن یا چیدن به مستحق یا حاکم شرع یا وکیل اینها مشاعاً تسلیم نماید و پس از آن در مصارف شریک می‌باشند.

(مسأله ۱۸۹۶) در صورتی که مالک عین مال را از زراعت یا خرما و انگور به حاکم یا مستحق یا وکیل آنها تسلیم نمود، لازم نیست آنها را مجاناً به طور اشاعه نگاه دارد، بلکه می‌تواند برای اینکه تا وقت درو یا خشک شدن برسد، برای ماندن آنها در زمینش اجرت مطالبه نماید.

(مسأله ۱۸۹۷) اگر انسان در چند شهر که فصل رسیّدن حاصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوهٔ آنها در یک وقت به دست نمی‌آید گندم یا جو یا خرما یا انگور داشته باشد و همهٔ آنها محصول یکسال حساب شود چنانچه چیزی که اول می‌رسد به اندازهٔ نصاب یعنی «۲۸۸» من «۴۵» مثقال کم، باشد، باید زکات آن را موقعی که می‌رسد بدهد و زکات بقیه را هر وقت به دست می‌آید ادا نماید، و اگر آنچه اول می‌رسد به اندازهٔ نصاب نباشد، صبر کند تا بقیه آن برسد، پس اگر روی هم به مقدار نصاب شود، زکات آن واجب است و اگر به مقدار نصاب

نشود، زکات آن واجب نیست.

(مسأله ۱۸۹۸) اگر درخت خرما یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه بدهد، چنانچه روی هم به مقدار نصاب باشد، بنابر احتیاط مستحب، زکات آن را بدهد.

(مسأله ۱۸۹۹) اگر مقداری خرمای خشک نشده یا انگور دارد که خشک آن به اندازهٔ نصاب می‌شود، چنانچه به قصد زکات از تازه آن به قدری به مصرف زکات برساند که اگر خشک شود به اندازهٔ زکاتی باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد.

(مسأله ۱۹۰۰) اگر زکات خرمای خشک یا کشمش، بر او واجب باشد ،نمی‌تواند زکات آن را خرمای تازه یا انگور بدهد، ولی می‌تواند ملاحظه قیمت نماید و انگور یا خرمای تازه یا کشمش یا خرمای خشک دیگر، از باب قیمت بدهد، اگر زکات خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشد، نمی‌تواند زکات آن را خرمائی خشک یا کشمش بدهد، ولی به اعتبار قیمت، خرما یا انگور دیگری بدهد، اشکال ندارد.

(مسأله ۱۹۰۱) کسی که بدهکار است و مالی هم دارد که زکات آن واجب شده اگر بمیرد، باید اوّل تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند، بعد قرض او را ادا نمایند.

(مسأله ۱۹۰۲) کسی که بدهکار است و گندم و جو یا خرما یا انگور هم دارد، اگر بمیرد و پیش از آنکه زکات اینها واجب شود، ورثه قرض او را از مال دیگر بدهند، و هر کدام که سهمشان به «۲۸۸» من «۴۵» مثقال کم برسد، باید زکات بدهد و اگر پیش از آنکه زکات اینها واجب شود، قرض او را ندهند چنانچه مال میت فقط به اندازهٔ بدهی او باشد، واجب نیست زکات بدهند و اگر مال میت بیشتر از بدهی او باشد، باید جنس زکات دار را نسبت به مجموع مال ملاحظه کنند، به همان نسبت از جنس زکات دارکسر شود، پس سهم هر یک از ورثه به اندازهٔ نصاب برسد، زکات بر او واجب است.

(مسأله ۱۹۰۳) اگر گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها واجب شده،

خوب و بد داشته باشد، احتیاط واجب آن است که زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آنها بدهد.

نصاب طلا

(مسأله ۱۹۰۴) طلا دو نصاب دارد؛ نصاب اوّل آن بیست مثقال شرعی است که هر مثقال آن «۱۸» نخود است، پس وقتی ـ که طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال معمولی است برسد، اگر شرایط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، انسان باید یک چهلم($\frac{۱}{۴۰}$) آن را ـ که نه نخود می‌شود ـ از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست. و نصاب دوم آن چهار مثقال شرعی است که سه مثقال معمولی می‌شود، یعنی اگر سه مثقال به پانزده مثقال اضافه شود، باید زکات تمام «۱۸» مثقال را از قرار چهل یک($\frac{۱}{۴۰}$) بدهد و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود فقط باید زکات «۱۵» مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود باید زکات تمام آن را بدهد و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد.

نصاب نقره

(مسأله ۱۹۰۵) نقره دو نصاب دارد: نصاب اول آن «۱۰۵» مثقال معمولی است که اگر نقره به «۱۰۵» مثقال برسد و شرائط دیگر را هم که گفته شد داشته باشد، انسان باید یک چهلم($\frac{۱}{۴۰}$) آنرا که «۲» مثقال و «۱۵» نخود است از بابت زکات بدهد و اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست و نصاب دوّم آن «۲۱» مثقال است، یعنی اگر «۲۱» مثقال به «۱۰۵» مثقال اضافه شود، باید زکات تمام «۱۲۶» مثقال را به طوری که گفته شد بدهد و اگر کمتر از «۲۱» مثقال اضافه شود، فقط باید زکات «۱۰۵» مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد، و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر «۲۱» مثقال اضافه شود، باید زکات تمام آنها را بدهد و اگر کمتر اضافه

شود، مقداری که اضافه شده و کمتر از «۲۱» مثقال است زکات ندارد. بنابراین اگر انسان یک چهلم($\frac{۱}{۴۰}$) هر چه طلا و نقره دارد بدهد، زکاتی را که بر او واجب بوده داده و گاهی هم بیشتر از مقدار واجب داده است، مثلاً کسی که «۱۱۰» مثقال نقره دارد اگر یک چهلم آن را بدهد، زکات «۱۰۵» مثقال آن را که واجب بوده، داده و مقداری هم برای «۵» مثقال آن داده که واجب نبوده است.

(مسأله ۱۹۰۶) کسی که طلا یا نقره او به اندازهٔ نصاب است، اگر چه زکات آن را داده باشد، تا وقتی از نصاب اول کم نشده، همه سال باید زکات آن را بدهد.

(مسأله ۱۹۰۷) زکات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که آن را سکه زده باشند و معامله با آن رواج داشته باشد. و اگر سکه آن از بین هم رفته باشد، باید زکات آن را بدهند.

(مسأله ۱۹۰۸) طلا و نقره سکه داری که زنها برای زینت به کار می‌برند، در صورتی که رواج معامله با آن باقی باشد، یعنی باز معامله پول طلا و نقره با آن شود، بنابر احتیاط، زکات آن واجب می‌شود. ولی اگر رواج معامله با آن باقی نباشد، زکات واجب نیست.

(مسأله ۱۹۰۹) کسی که طلا و نقره دارد. اگر هیچ کدام آنها به اندازه نصاب اول نباشد، مثلاً «۱۰۴» مثقال نقره و «۱۴» مثقال طلا داشته باشد، زکات بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۹۱۰) چنانکه سابقاً گفته شد زکات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که انسان یازده ماه مالک مقدار نصاب باشد، و اگر در بین یازده ماه طلا و نقرهٔ او از نصاب اول کمتر شود، زکات بر او واجب نیست.

(مسأله ۱۹۱۱) اگر در بین یازده ماه طلا و نقره‌ای را که دارد با طلا یا نقره یا چیز دیگر عوض نماید یا آنها را آب کند، زکات بر او واجب نیست، ولی اگر برای فرار از دادن زکات این کارها را بکند، احتیاط مستحب آن است که زکات را بدهد.

(مسأله ۱۹۱۲) اگر در ماه دوازدهم، پول طلا و نقره را آب کند، باید زکات

آنها را بدهد و چنانچه به واسطهٔ آب کردن، وزن یا قیمت آنها کم شود، باید زکاتی را که پیش از آب کردن بر او واجب بوده بدهد.

(مسأله ۱۹۱۳) اگر طلا و نقره‌ای که دارد خوب و بد داشته باشد، می‌تواند زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد بلکه اگر قسمتی از نصاب طلا و نقره بد باشد، می‌تواند زکات آن را از قسمت بد بدهد، ولی بهتر آن است که زکات همه آنها را از طلا و نقرهٔ خوب بدهد.

(مسأله ۱۹۱۴) پول طلا و نقره‌ای که بیشتر از اندازه معمول فلز دیگر دارد، اگر به آن پول طلا و نقره بگویند، در صورتی که به حد نصاب برسد، زکاتش واجب است، هر چند خالصش به حد نصاب نرسد. ولی اگر به آن پول، طلا و نقره نگویند وجوب زکات در آن، محل اشکال است، هر چند خالصش به حد نصاب برسد.

(مسأله ۱۹۱۵) اگر پول طلا و نقره‌ای که دارد به مقدار معمول، فلز دیگر با آن مخلوط باشد، چنانچه زکات آن را از پول طلا و نقره‌ای که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد یا از پول غیر طلا و نقره بدهد، ولی به قدری باشد که قیمت آن، به اندازه قیمت زکاتی باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد.

زکات شتر و گاو و گوسفند

(مسأله ۱۹۱۶) زکات شتر و گاو و گوسفند، غیر از شرط هائی که گفته شد، دو شرط دیگر دارد: «**اول**»: آنکه حیوان در تمام سال بیکار باشد، ولی اگر در تمام سال، یکی دو روز کار کرده باشد، بنابر اقوی، زکات آن واجب است و این یکی دو روز، باعث نمی‌شود که زکات آن ساقط شود. «**دوم**»: آنکه در تمام سال از علف بیابان بچرد، پس اگر تمام سال یا مقداری از آن، از علف چیده شده یا از زراعتی که ملک او یا ملک کس دیگر است بچرد، زکات ندارد. ولی اگر در تمام سال، یک روز یا دو روز از علف مالک بخورد، بنابر اقوی زکات آن واجب است.

(مسأله ۱۹۱۷) اگر انسان برای شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهی را که

کسی نکاشته بخرد، یا اجاره کند، بنابر اقوی زکات آن را بدهد، و اگر برای چراندن در آن، باج بدهد، باید زکات را بدهد.

نصاب شتر

(مسأله ۱۹۱۸) شتر دوازده نصاب دارد: **(اوّل)** پنج شتر، و زکات آن یک گوسفند است و تا شمارهٔ شتر به این مقدار نرسد زکات ندارد. **(دوّم)** ده شتر، و زکات آن دو گوسفند است **(سوّم)** پانزده شتر، و زکات آن سه گوسفند است. **(چهارم)** بیست شتر، و زکات آن چهار گوسفند است. **(پنجم)** بیست و پنج شتر، و زکات آن پنج گوسفند است. **(ششم)** بیست و شش شتر و زکات آن یک شتریست که داخل سال دوّم شده باشد. **(هفتم)** سی و شش شتر، و زکات آن یک شتریست که داخل سال سوّم شده باشد. **(هشتم)** چهل و شش شتر، و زکات آن یک شتریست که داخل سال چهارم شده باشد. **(نهم)** شصت و یک شتر، و زکات آن یک شتریست که داخل سال پنجم شده باشد. **(دهم)** هفتاد و شش شتر، و زکات آن دو شتریست که داخل سال سوم شده باشند. **(یازدهم)** نود و یک شتر، و زکات آن دو شتریست که داخل سال چهارم شده باشند. **(دوازدهم)** صد و بیست و یک شتر، و بالاتر از آن است که باید یا چهل تا چهل تا حساب کند و برای هر چهل تا، یک شتری بدهد که داخل سال سوم شده باشد، یا پنجاه تا پنجاه تا حساب کند و برای هر پنجاه تا، یک شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باشد، و یا با چهل و پنجاه حساب کند، ولی در هر صورت باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند، از نه تا بیشتر نباشد، مثلاً اگر «۱۴۰» شتر دارد، باید برای صد تا، دو شتری که داخل سال چهارم شده، و برای چهل تا، یک شتری که داخل سال سوم شده بدهد، و شتری که در زکات داده می‌شود، باید ماده باشد.

(مسأله ۱۹۱۹) زکات مابین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شمارهٔ شترهائی که دارد از نصاب اوّل که پنج است بگذرد، تا به نصاب دوّم که ده تا است

نرسیّده باشد فقط باید زکات پنج تای آن را بدهد. و همچنین است حال در نصابهای بعد.

نصاب گاو

(مسأله ۱۹۲۰) گاو دو نصاب دارد: نصاب اوّل آن سی تا است که وقتی شمارهٔ گاو به سی رسیّد، اگر شرائطی راکه گفته شد داشته باشد باید یک گوساله‌ای که داخل سال دوم شده، از بابت زکات بدهد. و احتیاط واجب آن است که گوساله نر باشد. و نصاب دوّم آن چهل است و زکات آن یک گوساله ماده ایست که داخل سال سوم شده باشد و زکات مابین سی و چهل واجب نیست، مثلاً کسی سی و نه گاو دارد فقط باید زکات سی تای آنها را بدهد و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیّده، فقط باید زکات چهل تای آنها را بدهد و بعد از آنکه به شصت رسیّد چون دو برابر نصاب اوّل را دارد، باید دو گوساله‌ای که داخل سال دوّم شده بدهد، و همچنین هر چه بالا رود باید یا سی تا سی تا، حساب کند، یا چهل تا چهل تا، یا سی و چهل حساب نماید و زکات آن را به دستوری که گفته شد بدهد. ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند از نه تا بیشتر نباشد، مثلاً اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سی و چهل، حساب کند و برای سی تای آن زکات سی تا، و برای چهل تای آن زکات چهل تا را بدهد، چون اگر به حساب سی تا حساب کند، ده تا زکات نداده می‌ماند.

نصاب گوسفند

(مسأله ۱۹۲۱) گوسفند پنج نصاب دارد: **(اوّل)** چهل تا است و زکات آن یک گوسفند است و تا تعداد گوسفندها به چهل نرسد زکات ندارد. **(دوّم)** صد و بیست و یک است و زکات آن دو گوسفند است. **(سوّم)** دویست و یک است و زکات آن سه گوسفند است. **(چهارم)** سیصد و یک است و زکات آن چهار گوسفند

است. **(پنجم)** چهارصد و بالاتر از آن است که باید آنها را صدتا صدتا حساب کند و برای هر صد تای آنها یک گوسفند بدهد. و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد، یا مطابق قیمت گوسفند پول بدهد، کافی است.

(مسأله ۱۹۲۲) زکات مابین دو نصاب واجب نیست پس اگر شمارهٔ گوسفندهای کسی از نصاب اوّل که چهل است بیشتر باشد، تا به نصاب دوم که صد و بیست و یک است نرسیّده باشد، فقط باید زکات چهل تای آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد و همچنین است حکم در نصابهای بعد.

(مسأله ۱۹۲۳) زکات شتر و گاو و گوسفندی که به مقدار نصاب برسد واجب است چه همه آنها نر باشند، یا ماده یا بعضی نر باشند و بعضی ماده.

(مسأله ۱۹۲۴) در زکات، گاو و گاو میش یک جنس حساب می‌شوند و شتر عربی و غیر عربی یک جنس است، و همچنین بز و میش و شیشک در زکات با هم فرق ندارند.

(مسأله ۱۹۲۵) اگر برای زکات، گوسفند بدهد، بنابر احتیاط واجب باید اقلاً داخل سال دوم شده باشد و اگر بز بدهد، احتیاطاً باید داخل سال سوّم شده باشد.

(مسأله ۱۹۲۶) گوسفندی را که بابت زکات می‌دهد، اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر او کمتر باشد اشکال ندارد. ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد و همچنین است در گاو و شتر.

(مسأله ۱۹۲۷) اگر چند نفر با هم شریک باشند، هر کدام از آنان که سهمش به نصاب اول رسیّده، باید زکات بدهد، و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اول است زکات واجب نیست.

(مسأله ۱۹۲۸) اگر یک نفر در چند مکان، گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به اندازهٔ نصاب باشند، باید زکات آنها را بدهد.

(مسأله ۱۹۲۹) اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد، مریض و معیوب هم

باشند باید زکات آنها را بدهد.

(مسأله ۱۹۳۰) اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد، همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می‌تواند زکات را از خود آنها بدهد. ولی اگر همه سالم و بی عیب و جوان باشند، نمی‌تواند زکات آنها را مریض یا معیوب، یا پیر بدهد. بلکه اگر بعضی از آنها سالم، و بعضی مریض، و دسته‌ای معیوب و دستهٔ دیگری بی عیب و مقداری پیرو مقداری جوان باشند، احتیاط واجب آن است که برای زکات آنها، سالم و بی عیب و جوان بدهد.

(مسأله ۱۹۳۱) اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم، گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگری عوض کند، یا نصابی راکه دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلاً چهل گوسفند بدهد و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکات بـر او واجب نیست.

(مسأله ۱۹۳۲) کسی که باید زکات گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زکات آنها را از مال دیگرش بدهد، تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده، همه ساله باید زکات را بدهد. و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اوّل کمتر شوند زکات بر او واجب نیست، مثلاً کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش زکات آنها را بدهد، تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده، همه ساله باید یک گوسفند بدهد و اگر از خود آنها بدهد، تا وقتی به چهل نرسیّده زکات بر او واجب نیست.

مصرف زکات

(مسأله ۱۹۳۳) انسان می‌تواند زکات را در هشت مورد مصرف کند:

«**اول**» فقیر، و او کسی است که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد، ولی کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه‌ای دارد که می‌تواند مخارج سال خود را بگذراند فقیر نیست.

«**دوم**» مسکین، و او کسی است که از فقیر سخت‌تر زندگی را می‌گذراند.

«**سوم**» کسی که از طرف امام علیه السلام یا نائب امام مأمور است که زکات را جمع و نگهداری نماید و به حساب آن رسیّدگی کند و آن را به امام یا نائب امام یا فقرا برساند.

«**چهارم**» کافرهائی که اگر زکات به آنان بدهند به دین اسلام مایل می‌شوند یا در جنگ به مسلمانان کمک می‌کنند.

«**پنجم**» خریداری بنده هائی که در شدت می‌باشند و آزادکردن آنان.

«**ششم**» بدهکاری که نمی‌تواند قرض خود را بدهد.

«**هفتم**» فی سبیل الله، یعنی کارهائی که می‌توان با آنها قصد قربت نمود مثل ساختن مسجد، و مدرسه‌ای که علوم دینیه در آن خوانده می‌شود، و تنظیف شهر، و آسفالت راهها و توسعه آنها و مانند اینها.

«**هشتم**» ابن السبیل، یعنی مسافری که در سفر درمانده شده و احکام اینها در مسائل آینده گفته خواهد شد.

(مسأله ۱۹۳۴) احتیاط واجب آن است که فقیر و مسکین، بیشتر از مخارج سال خود و عیالاتش را از زکات نگیرد و اگر مقداری پول یا جنس دارد، فقط به اندازه کسری مخارج یک سالش زکات بگیرد.

(مسأله ۱۹۳۵) کسی که مخارج سالش را داشته، اگر مقداری از آن را مصرف کند و بعد شک کند که آنچه باقی مانده به اندازه مخارج یک سال او هست یا نه، نمی‌تواند زکات بگیرد.

(مسأله ۱۹۳۶) صنعتگر یا مالک یا تاجری که درآمد او از مخارج سالش کمتر است، می‌تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد، و لازم نیست ابزارکار، یا ملک، یا سرمایهٔ خود را به مصرف مخارج برساند.

(مسأله ۱۹۳۷) فقیری که خرج سال خود و عیالاتش را ندارد، اگر خانه‌ای دارد که ملک او است و در آن نشسته، یا مال سواری دارد، چنانچه بدون اینها بتواند زندگی کند، اگر چه برای حفظ آبرویش باشد، می‌تواند زکات بگیرد و همچنین اثاث

خانه، و ظرف، و لباس تابستانی، و زمستانی، و چیزهائی که به آنها احتیاج دارد و فقیری که اینها را ندارد، اگر به اینها احتیاج داشته باشد، می‌تواند از زکات خریداری نماید.

(مسأله ۱۹۳۸) فقیری که یادگرفتن صنعت برای او مشکل نیست، بنابر احتیاط واجب باید یاد بگیرد و باگرفتن زکات زندگی نکند. ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است، می‌تواند زکات بگیرد.

(مسأله ۱۹۳۹) به کسی که قبلاً فقیر بوده و یا اینکه معلوم نباشد فقیر بوده یا نه و می‌گوید فقیرم، اگر چه انسان ازگفته او اطمینان پیدا نکند می‌شود زکات داد.

(مسأله ۱۹۴۰) کسی که می‌گوید فقیرم و قبلاً فقیر نبوده، چنانچه ازگفته او اطمینان پیدا نشود، احتیاط واجب آن است که به او زکات ندهند.

(مسأله ۱۹۴۱) کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد می‌تواند طلبی راکه از او دارد، بابت زکات حساب کند.

(مسأله ۱۹۴۲) اگر فقیر بمیرد و مال او به اندازه قرضش نباشد، انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند بلکه اگر مال او به اندازهٔ قرضش باشد و ورثه قرض او را ندهند، یا به جهت دیگر انسان نتواند طلب خود را بگیرد، نیز می‌تواند طلبی راکه از او دارد، بابت زکات حساب کند.

(مسأله ۱۹۴۳) چیزی راکه انسان بابت زکات به فقیر می‌دهد لازم نیست به او بگویدکه زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد مستحب است مال را به قصد زکات به او داده و زکات بودنش را اظهار ننماید.

(مسأله ۱۹۴۴) اگر به خیال اینکه کسی فقیر است به او زکات بدهد، بعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانستن مسأله به کسی که می‌داند فقیر نیست زکات بدهد، کافی نیست، پس چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد بایستی از او بگیرد و به مستحق بدهد و اگر از بین رفته باشد، پس اگر کسی که آن چیز راگرفته می‌دانسته زکات است، انسان می‌تواند عوض آن را از او بگیرد و به مستحق بدهد و

اگر نمی دانسته زکات است، نمی‌تواند چیزی از او بگیرد و باید از مال خودش زکات را به مستحق بدهد.

(مسأله ۱۹۴۵) کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگر چه مخارج سال خود را داشته باشد، می‌تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد، ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد.

(مسأله ۱۹۴۶) اگر به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، زکات بدهد، بعد بفهمد قرض را در معصیت مصرف کرده، بدهی که در معصیت صرف شده، نمی‌توان آن را بابت زکات حساب کند؛ و اگر آن شخص فقیر باشد، زکات دادن به او جائز است، اما آن بدهی که در معصیت صرف شده است را نمی‌تواند بابت زکات حساب کند.

(مسأله ۱۹۴۷) کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگر چه فقیر نباشد، انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.

(مسأله ۱۹۴۸) مسافری که خرجی او تمام شده، یا مرکبش از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن یا فروختن چیزی، خود را به مقصد برساند، اگر چه در وطن خود فقیر نباشد، می‌تواند زکات بگیرد. ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی، مخارج سفر خود را، به مقداری که به آنجا برسد، فراهم کند، می‌تواند زکات بگیرد.

(مسأله ۱۹۴۹) مسافری که در سفر درمانده شده و زکات گرفته، بعد از آنکه به وطنش رسیّد، اگر چیزی از زکات زیاد آمده باشد، باید آن را به حاکم شرع بدهد و بگوید آن چیز زکات است.

شرائط کسانی که مستحق زکاتند

(مسأله ۱۹۵۰) کسی که زکات می‌گیرد باید شیعهٔ دوازده امامی باشد و اگر انسان کسی را شیعه بداند و به او زکات بدهد، بعد معلوم شود شیعه نبوده، باید

دوباره زکات بدهد.

(مسأله ۱۹۵۱) اگر طفل یا دیوانه‌ای از شیعه فقیر باشد، انسان می‌تواند به ولّی او زکات بدهد. به قصد اینکه آنچه می دهد ملک طفل یا دیوانه باشد.

(مسأله ۱۹۵۲) اگر به ولیّ طفل و دیوانه دسترسی ندارد، می‌تواند خودش یا به وسیله یک نفر امین، زکات را به مصرف طفل یا دیوانه برساند و باید موقعی که زکات به مصرف آنان می‌رسد نیّت زکات کند.

(مسأله ۱۹۵۳) به فقیری که گدائی می‌کند، می‌شود زکات داد. ولی به کسی که زکات را در معصیت مصرف می‌کند، نباید زکات داد.

(مسأله ۱۹۵۴) به کسی که شراب خوار است نمی‌توان زکات داد بلکه کسی که معصیت کبیره را آشکارا به جا می‌آورد یا نماز نمی‌خواند هر چند آشکارا نباشد احتیاط واجب آن است که زکات ندهند.

(مسأله ۱۹۵۵) به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، اگر چه مخارج او بر انسان واجب باشد، می‌شود قرضش را از زکات داد.

(مسأله ۱۹۵۶) انسان نمی‌تواند مخارج کسانی را که مثل اولاد، مخارج آنها بر او واجب است از زکات بدهد، ولی اگر مخارج آنها را ندهد، دیگران می‌توانند به آنان زکات بدهند.

(مسأله ۱۹۵۷) اگر انسان زکات را به پسرش بدهد که خرج زن و نوکر و کلفت خود نماید اشکال ندارد.

(مسأله ۱۹۵۸) اگر پسر به کتابهای علمی دینی احتیاج داشته باشد، پدر می‌تواند آنها را از زکات خریده و در معرض استفادهٔ پسر قرار دهد.

(مسأله ۱۹۵۹) پدری که تمکن تزویج پسرش را ندارد می‌تواند از زکات برای پسرش زن بگیرد و همچنین است پسر نسبت به پدر.

(مسأله ۱۹۶۰) به زنی که شوهرش مخارج او را می دهد و زنی که شوهرش خرجی او را نمی‌دهد ولی ممکن است او را به دادن خرجی مجبور کنند، نمی‌شود

زکات داد.

(مسأله ۱۹۶۱) زنی که صیغه شده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می‌توانند به او زکات بدهند، ولی اگر شوهرش در ضمن عقد شرط کند که مخارج او را بدهد یا به جهت دیگری، دادن مخارجش بر او واجب باشد در صورتی که مخارج آن زن را بدهد، نمی‌شود به آن زن زکات داد.

(مسأله ۱۹۶۲) زن می‌تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگر چه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید.

(مسأله ۱۹۶۳) سیّد نمی‌تواند از غیر سیّد زکات بگیرد ولی اگر خمس و سایر وجوهات، کفایت مخارج او را نکند و ازگرفتن زکات ناچار باشد می‌تواند از غیر سیّد زکات بگیرد.

(مسأله ۱۹۶۴) به کسی که معلوم نیست سیّد است یا نه، می‌شود زکات داد.

نیّت زکات

(مسأله ۱۹۶۵) انسان باید زکات را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و در نیّت معین کند که آنچه را می‌دهد زکات مال است یا زکات فطره. ولی اگر مثلاً زکات گندم و جو بر او واجب باشد، لازم نیست معین کند چیزی را که می‌دهد زکات گندم است یا زکات جو.

(مسأله ۱۹۶۶) کسی که زکات چند مال بر او واجب شده، اگر مقداری زکات بدهد و نیّت هیچ کدام آنها را نکند، چنانچه چیزی را که داده هم جنس یکی از آنها باشد، زکات همان جنس حساب می‌شود. و اگر از جنس پول بدهد که هم جنس هیچ کدام از آنها نباشد، به همهٔ آنها قسمت می‌شود، پس کسی که زکات چهل گوسفند و زکات پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر مثلاً یک گوسفند از بابت زکات بدهد و نیّت هیچکدام آنها را نکند، زکات گوسفند حساب می‌شود، ولی گر مقداری پول نقره یا اسکناس بدهد به زکاتی که برای گوسفند و طلا بدهکار است،

تقسیم می‌شود.

(مسأله ۱۹۶۷) اگر کسی را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، موقعی که زکات را به آن وکیل می‌دهد، باید نیّت کند که آنچه را وکیل او، بعداً به فقیر می‌دهد زکات باشد، و احوط این است که نیّت او تا زمان رسیّدن زکات به فقیر مستمر باشد.

(مسأله ۱۹۶۸) اگر بدون قصد قربت زکات را به فقیر بدهد و پیش از آنکه آن مال از بین برود، نیّت زکات کند، زکات حساب می‌شود.

مسائل متفرقه زکات

(مسأله ۱۹۶۹) بنابر احتیاط موقعی که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند و موقع خشک شدن خرما و انگور، انسان باید زکات را به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا کند. و زکات طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر را بعد از تمام شدن ماه یازدهم باید به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا نماید. ولی اگر منتظر فقیر معیّنی باشد یا بخواهد به فقیری بدهد که از جهتی برتری دارد، می‌تواند زکات را جدا نکند.

(مسأله ۱۹۷۰) بعد از جدا کردن زکات لازم نیست فوراً آن را به مستحق بدهد ولی اگر به کسی که می‌شود زکات داد، دسترسی دارد، احتیاط مستحب آن است که دادن زکات را تأخیر نیندازد.

(مسأله ۱۹۷۱) کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند، اگر ندهد و به واسطهٔ کوتاهی کردن او از بین برود، باید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۱۹۷۲) کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند، اگر زکات را ندهد و بدون آنکه در نگهداری آن کوتاهی کند از بین برود، چنانچه دادن زکات را به قدری تأخیر انداخته که نمی‌گویند فوراً داده است، باید عوض آن را بدهد و اگر به این مقدار تأخیر نینداخته، مثلاً دو یا سه ساعت تأخیر انداخته و در همان دو یا سه ساعت تلف شده، در صورتی که مستحق حاضر نبوده، چیزی بر او واجب نیست و اگر مستحق حاضر بوده بنابر احتیاط واجب باید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۱۹۷۳) اگر زکات را از خود مال کنار بگذارد، می‌تواند در بقیه آن تصرف کند. و اگر از مال دیگرش کنار بگذارد، می‌تواند در تمام مال تصرف نماید.

(مسأله ۱۹۷۴) انسان نمی‌تواند زکاتی را که کنارگذاشته برای خود بردارد و چیز دیگری به جای آن بگذارد.

(مسأله ۱۹۷۵) اگر از زکاتی که کنارگذاشته منفعت حاصل شود، مثلاً گوسفندی که برای زکات گذاشته برّه بیاورد، مال فقیر است.

(مسأله ۱۹۷۶) اگر موقعی که زکات را کنار بگذارد مستحقی حاضر باشد، بهتر است زکات را به او بدهد، مگر آنکه کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکات به او از جهتی بهتر باشد.

(مسأله ۱۹۷۷) اگر بدون اجازهٔ حاکم شرع با مالی که برای زکات کنارگذاشته تجارت کند و ضرر نماید، نباید چیزی از زکات کم کند، ولی اگر منفعت کند، باید آن را به مستحق بدهد.

(مسأله ۱۹۷۸) اگر پیش از آنکه زکات بر او واجب شود، چیزی بابت زکات به فقیر بدهد، زکات حساب نمی‌شود و بعد از آنکه زکات بر او واجب شد اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقر خود باقی باشد، می‌تواند چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

(مسأله ۱۹۷۹) فقیری که می‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن است، پس موقعی که زکات بر انسان واجب می‌شود، اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد، می‌تواند عوض چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

(مسأله ۱۹۸۰) فقیری که نمی‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن نیست و انسان نمی‌تواند عوض آن را بابت زکات حساب کند.

(مسأله ۱۹۸۱) مستحب است زکات گاو و گوسفند و شتر را به فقیرهای

آبرومند بدهد و در دادن زکات، خویشان خود را بر دیگران، و اهل علم و کمال را بر غیر آنان و کسانی را که اهل سؤال نیستند بر اهل سؤال، مقدم بدارد. ولی اگر دادن زکات به فقیری از جهت دیگر بهتر باشد، مستحب است زکات را به او بدهد.

(مسأله ۱۹۸۲) بهتر است زکات را آشکارا و صدقهٔ مستحبی را مخفی بدهند.

(مسأله ۱۹۸۳) اگر در شهرِ کسی که می‌خواهد زکات بدهد مستحقی نباشد و نتواند زکات را به مصرف دیگری هم که برای آن معیّن شده برساند، چنانچه امید نداشته باشد که بعداً مستحق پیدا کند، باید زکات را به شهر دیگر ببرد و به مصرف زکات برساند و می‌تواند مخارج بردن به آن شهر را از زکات بردارد و اگر زکات تلف شود ضامن نیست.

(مسأله ۱۹۸۴) اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، می‌تواند زکات را به شهر دیگر ببرد. ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد و اگر زکات تلف شود ضامن است، مگر آنکه به امر حاکم شرع برده باشد.

(مسأله ۱۹۸۵) اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمائی را که برای زکات می‌دهد، بنابر احتیاط واجب با خود اوست.

(مسأله ۱۹۸۶) کسی که به «۲» مثقال و «۱۵» نخود نقره یا بیشتر، از بابت زکات بدهکار است بنابر احتیاط مستحب کمتر از «۲» مثقال یا «۱۵» نخود نقره به یک فقیر ندهد و نیز اگر غیر نقره، چیز دیگری مثل گندم و جو بدهکار باشد و قیمت آن به «۲» مثقال و «۱۵» نخود نقره برسد بنابر احتیاط مستحب به یک فقیر کمتر از آن ندهد.

(مسأله ۱۹۸۷) مکروه است انسان از مستحق درخواست کند که زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد ولی اگر مستحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد، بعد از آنکه به قیمت رساند، کسی که زکات را به او داده در خریدن آن بر دیگران مقدم است.

(مسأله ۱۹۸۸) اگر شک کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه و مال زکات دار موجود باشد باید زکات را بدهد، هر چند شک او برای زکات سالهای پیش بوده باشد، و اگر عین تلف شده، زکاتی بر او نیست هر چند از سال حاضر باشد.

(مسأله ۱۹۸۹) فقیر نمی‌تواند زکات را به کمتر از مقدار آن صلح کند یا چیزی راگرانتر از قیمت آن بابت زکات قبول نماید، یا زکات را از مالک بگیرد و به او ببخشد ولی کسی که زکات زیادی بدهکار است و فقیر شده و نمی‌تواند زکات را بدهد، چنانچه توبه کند، فقیر می‌تواند زکات را از او بگیرد و به او ببخشد.

(مسأله ۱۹۹۰) انسان می‌تواند از زکات، قرآن یا کتاب دینی یا کتاب دعا بخرد و وقف نماید، اگر چه بر اولاد خود و بر کسانی وقف کند که خرج آنان بر او واجب است. و نیز می‌تواند تولیت وقف را برای خود یا اولاد خود قرار دهد.

(مسأله ۱۹۹۱) انسان نمی‌تواند از زکات ملک بخرد و بر اولاد خود یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است وقف نماید که عایدیِ آن را به مصرف مخارج خود برسانند.

(مسأله ۱۹۹۲) انسان می‌تواند برای رفتن به حج و زیارت و مانند اینها از سهم سبیل الله زکات بگیرد، اگر چه فقیر نباشد یا اینکه به مقدار خرج سالش زکات گرفته باشد.

(مسأله ۱۹۹۳) اگر مالک فقیری را وکیل کند که زکات مال او را بدهد چنانچه آن فقیر یقین نداشته باشد که قصد مالک این بوده که خود آن فقیر از زکات برندارد، می‌تواند به مقداری که به دیگران می‌دهد برای خودش نیز بردارد.

(مسأله ۱۹۹۴) اگر فقیر، شتر وگاو و گوسفند و طلا و نقره را بابت زکات بگیرد، چنانچه شرطهائی که برای واجب شدن زکات گفته شد در آنها جمع شود، باید زکات آنها را بدهد.

(مسأله ۱۹۹۵) اگر دو نفر در مالی که زکات آن واجب شده با هم شریک

باشند، و یکی از آنان زکات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند، چنانچه بداند شریکش زکات سهم خود را نداده و بعداً نیز نمی‌دهد، در صورتی که سهم هر کدام به حدّ نصاب برسد، تصرف او در سهم خودش هم اشکال دارد، مگر اینکه زکات شریک را تبرّعاً با اذن او و در صورت امتناع با اذن حاکم بدهد.

(مسأله ۱۹۹۶) کسی که خمس یا زکات بدهکار است و کفاره و نذر و مانند اینها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همهٔ آنها را بدهد اگر مالی که خمس یا زکات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس و زکات را بدهد، وگر از بین رفته باشد می‌تواند خمس یا زکات را بدهد یا کفاره و نذر و قرض و مانند اینها را ادا نماید.

(مسأله ۱۹۹۷) کسی که خمس یا زکات بدهکار است و حَجَّةُ الاسلام بر او واجب است و قرض هم دارد، اگر بمیرد و مال او برای همهٔ آنها کافی نباشد، چنانچه مالی که خمس و زکات آن واجب شده، از بین نرفته باشد، باید خمس یا زکات را بدهند و بقیّه مال او را بر حجّ و قرض قسمت نمایند، و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده، از بین رفته باشد، مال او را صرف قرض نمایند و در صورتی که چیز باقی بماند، صرف حج بنمایند.

(مسأله ۱۹۹۸) کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر به صورتی باشد که تحصیل نکند، می‌تواند معاش خودرا کسب کند، چنانچه تحصیل آن علم، واجب باشد می‌شود به او زکات داد. و اگر تحصیل آن علم مستحب باشد، زکات دادن به او فقط از سهم سبیل الله جائز است، و اگر، نه واجب و نه مستحب باشد جایز نیست به او زکات بدهند.

زکات فطره

(مسأله ۱۹۹۹) کسی که موقع غروب شب عید فطر بالغ و عاقل است و بیهوش و فقیر و بندهٔ کس دیگر نیست، باید برای خودش و کسانی که نان خور او

هستند، هر نفری یک صاع که تقریباً سه کیلو است، گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرت و مانند اینها به مستحق بدهد و اگر پول یکی از اینها را هم بدهد کافی است.

(مسأله ۲۰۰۰) کسی که مخارج سال خود و عیالاتش را ندارد و کسی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و عیالاتش را بدهد، فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.

(مسأله ۲۰۰۱) انسان، فطرهٔ کسانی را که در غروب شب عید فطر، نان خور او حساب می‌شوند باید بدهد، کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنها بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر.

(مسأله ۲۰۰۲) اگر کسی را که نان خور او است و در شهر دیگر است، وکیل کند که از مال او فطرهٔ خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می‌دهد، لازم نیست خودش فطرهٔ او را بدهد.

(مسأله ۲۰۰۳) فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر با رضایت صاحب خانه وارد شده، بنابر احتیاط واجب، هر دو فطره را بدهند، اما اگر مهمان چند روز، قصد ماندن داشته باشد و یا چند روز پیش مهمان او بوده، در این صورت صاحب خانه باید بدهد.

(مسأله ۲۰۰۴) فطرهٔ مهمانی که پیش از غروب شب عید بدون رضایت صاحبخانه وارد می‌شود و مدتی نزد او می‌ماند بناء بر احتیاط واجب است و همچنین است فطره کسی که انسان را مجبور کرده‌اند که خرجی او را بدهد.

(مسأله ۲۰۰۵) فطره مهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می‌شود، باید خودش بدهد، اما بر صاحب خانه، احتیاط مستحب است که بدهد.

(مسأله ۲۰۰۶) اگر کسی موقع غروب شب عید فطر دیوانه باشد، در صورتی که دیوانگی او تا ظهر روز عید فطر باقی باشد، زکات فطره بر او واجب نیست، و الاّ بناء بر احتیاط واجب، لازم است فطره را بدهد.

(مسأله ۲۰۰۷) اگر پیش از غروب یا مقارن غروب بچه بالغ شود یا دیوانه عاقل گردد، یا فقیر غنی شود، در صورتی که شرائط واجب شدن فطره را دارا باشد، زکات فطره را بدهد.

(مسأله ۲۰۰۸) کسی که موقع غروب شب عید فطر، زکات فطره بر او واجب نیست، اگر تا پیش از ظهر روز عید، شرطهای واجب شدن فطره در او پیدا شود، احتیاط مستحب آن است که، زکات فطره را بدهد.

(مسأله ۲۰۰۹) کافری که بعد از غروب شب عید فطر، مسلمان شده، فطره بر او واجب نیست ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود باید زکات فطره را بدهد.

(مسأله ۲۰۱۰) کسی که فقط به اندازهٔ یک صاع که تقریباً سه کیلو است گندم و مانند آن را دارد، مستحب است زکات فطره را بدهد و چنانچه عیالاتی داشته باشد و بخواهد فطرهٔ آنها را هم بدهد می‌تواند به قصد فطره، آن یک صاع را به یکی از عیالاتش بدهد و او هم به همین قصد به دیگری بدهد و همچنین تا به نفر آخر برسد، و بهتر است نفر آخر چیزی را که می‌گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد و اگر یکی از آنها صغیر باشد، ولیِّ او به جای او می‌گیرد، احتیاط آن است که چیزی را که برای صغیر گرفته به کسی ندهد.

(مسأله ۲۰۱۱) اگر بعد از غروب شب عید فطر، بچه دار شود، واجب نیست فطرهٔ او را بدهد. و احتیاط مستحب آن است که فطره کسانی را که بعد از غروب تا پیش از ظهر عید، نان خور او حساب می‌شوند را بدهد.

(مسأله ۲۰۱۲) اگر انسان نان خور کسی باشد و پیش از غروب یا مقارن غروب، نان خور کس دیگر شود، فطره او بر کسی که نان خور او شده واجب است. مثلاً دختر پیش از غروب به خانهٔ شوهرش رود، باید شوهرش فطرهٔ او را بدهد.

(مسأله ۲۰۱۳) کسی که دیگری باید فطرهٔ او را بدهد، واجب نیست فطرهٔ خود را بدهد.

(مسأله ۲۰۱۴) اگر فطرهٔ انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد، بر خود انسان واجب نمی‌شود.

(مسأله ۲۰۱۵) اگر کسی که فطرهٔ او بر دیگری واجب است، خودش فطره را بدهد، از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی‌شود.

(مسأله ۲۰۱۶) زنی که شوهرش مخارج او را نمی‌دهد، چنانچه نان خور کس دیگر باشد، فطره‌اش بر آن کس واجب است و اگر نان خور کس دیگر نیست، در صورتی که فقیر نباشد، باید فطرهٔ خود را بدهد.

(مسأله ۲۰۱۷) کسی که سیّد نیست، نمی‌تواند به سیّد فطره بدهد حتی اگر سیّدی نان خور او باشد، نمی‌تواند فطرهٔ او را به سیّد دیگری بدهد.

(مسأله ۲۰۱۸) فطرهٔ طفلی که از مادر یا دایه شیر می‌خورد، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می‌دهد، ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل برمی دارد، فطرهٔ طفل بر کسی واجب نیست.

(مسأله ۲۰۱۹) انسان اگر چه مخارج عیالاتش را از مال حرام بدهد، ولی باید فطرهٔ آنان را از مال حلال بدهد.

(مسأله ۲۰۲۰) اگر انسان کسی را اجیر نماید و شرط کند که مخارج او را بدهد باید فطرهٔ او را هم بدهد، ولی چنانچه شرط کند که مقدار مخارج او را بدهد مثلاً پولی برای مخارجش بدهد، واجب نیست فطرهٔ او را بدهد.

(مسأله ۲۰۲۱) اگر کسی بعد از غروب شب عید فطر بمیرد، باید فطرهٔ او و عیالاتش را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از غروب بمیرد، واجب نیست فطرهٔ او و عیالاتش را از مال او بدهند.

(مسأله ۲۰۲۲) اگر زکات فطره را به یکی از هشت مصرفی که سابقاً برای زکات مال گفته شد برسانند، کافی است، ولی احتیاط واجب آن است که فقط به فقرای شیعه بدهند.

(مسأله ۲۰۲۳) اگر طفل شیعه‌ای فقیر باشد، انسان می‌تواند فطره را به

مصرف او برساند، یا به واسطهٔ دادن به ولیِّ او، ملک طفل نماید.

(مسأله ۲۰۲۴) فقیری که فطره به او می‌دهند، لازم نیست عادل باشد، ولی دادن فطره به شراب خوار جائز نیست و احتیاط واجب آن است که به بی نماز و کسی که آشکارا معصیت می‌کند، فطره ندهند.

(مسأله ۲۰۲۵) به کسی که فطره را در معصیت مصرف می‌کند، نباید فطره بدهند.

(مسأله ۲۰۲۶) احتیاط واجب آن است که به یک فقیر کمتر از یک صاع که تقریباً سه کیلو است فطره ندهند، ولی اگر بیشتر بدهند اشکال ندارد.

(مسأله ۲۰۲۷) اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن است، مثلاً از گندمی که قیمت آن، دو برابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع که معنای آن در مسأله پیش گفته شد، بدهد، کافی نیست. و بلکه اگر آن را به قصد قیمت فطره بدهد کافی نیست.

(مسأله ۲۰۲۸) انسان نمی‌تواند نصف صاع را از یک جنس، مثلاً گندم، و نصف دیگر آن را از جنسی دیگر، مثلاً جو، بدهد، و اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد، اشکال دارد.

(مسأله ۲۰۲۹) مستحب است در دادن زکات فطره، خویشان فقیر خود را بر دیگران مقدم دارد و بعد همسایگان فقیر را، و بعد اهل علم فقیر را، ولی اگر دیگران از جهتی برتری داشته باشند، مستحب است آنها را مقدّم بدارد.

(مسأله ۲۰۳۰) اگر انسان به خیال اینکه کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده، چنانچه مالی را که به او داده از بین نرفته باشد، باید پس بگیرد و به مستحق بدهد، و اگر نتواند بگیرد، باید از مال خودش فطره را بدهد، و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرنده فطره، می‌دانسته آنچه را که گرفته فطره است، باید عوض آن را بدهد و اگر نمی‌دانسته، دادن عوض بر او واجب نیست و انسان باید دوباره فطره را بدهد.

(مسأله ۲۰۳۱) اگر کسی بگوید: فقیرم، اگر از گفتهٔ او اطمینان و وثوق پیدا شود و یا ظن پیدا شود، می‌توان به او فطره داد و اگر بداند که آن شخص قبلاً غنی بوده است، نمی‌توان به مجرد گفتنش، به او فطره داد، مگر آنکه از گفته او اطمینان پیدا شود.

مسائل متفرقه زکات فطره

(مسأله ۲۰۳۲) انسان باید زکات فطره را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند بدهد و موقعی که آن را می‌دهد، نیّت دادن فطره را نماید.

(مسأله ۲۰۳۳) اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد، صحیح نیست و بعید نیست که در ماه رمضان، صحیح باشد، و اگر پیش از رمضان به فقیر قرض بدهد و بعد از آنکه فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب کند، مانعی ندارد.

(مسأله ۲۰۳۴) گندم یا چیز دیگری را که برای فطره می‌دهد باید با جنس دیگر یا خاک مخلوط نباشد و چنانچه مخلوط باشد، اگر خالص آن به یک صاع که تقریباً سه کیلو است برسد، یا آنچه مخلوط شده به قدری کم باشد که قابل اعتناء نباشد، اشکال ندارد.

(مسأله ۲۰۳۵) گر فطره را از چیز معیوب بدهد، بنابر احتیاط واجب کافی نیست.

(مسأله ۲۰۳۶) کسی که فطرهٔ چند نفر را می‌دهد، لازم نیست همه را از یک جنس بدهد، مثلاً اگر فطرهٔ بعضی را گندم و فطرهٔ بعض دیگر را جو بدهد کافیست.

(مسأله ۲۰۳۷) کسی که نماز عید فطر می‌خواند، بنابر احتیاط واجب باید فطره را پیش از نماز عید بدهد، ولی اگر نماز عید نمی‌خواند، می‌تواند دادن فطره را تا ظهر تأخیر بیندازد.

(مسأله ۲۰۳۸) اگر به نیّت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد و تا ظهر

روز عید به مستحق ندهد. هر وقت آن را می دهد نیّت فطره نماید.

(مسأله ۲۰۳۹) اگر موقعی که دادن زکات فطره واجب است، فطره را ندهد و کنار هم نگذارد، بعداً بنابر احتیاط، بدون اینکه نیّت ادا و قضا کند فطره را بدهد.

(مسأله ۲۰۴۰) اگر فطره را کنار بگذارد، نمی‌تواند آن را برای خودش بردارد و مال دیگری را برای فطره بجای آن بگذارد.

(مسأله ۲۰۴۱) اگر انسان مالی داشته باشد که قیمتش از فطره بیشتر است، چنانچه فطره را ندهد و نیّت کند که مقداری از آن مال برای فطره باشد اشکال دارد.

(مسأله ۲۰۴۲) اگر مالی را که برای فطره کنارگذاشته از بین برود، چنانچه به فقیر دسترسی نداشته و دادن فطره را تأخیر انداخته، باید عوض آن را بدهد و اگر به فقیر دسترسی نداشته ضامن نیست.

(مسأله ۲۰۴۳) اگر در محل خودش مستحق پیدا شود، احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

احکام حج

(مسأله ۲۰۴۴) حج: زیارت کردن خانهٔ خدا و انجام اعمالی است که دستور داده‌اند در آنجا به جا آورده شود، و در تمام عمر بر کسی که شرایط ذیل را دارا باشد، یک مرتبه واجب می‌شود:

«**اول**» آنکه بالغ باشد؛ «**دوم**» آنکه عاقل و آزاد باشد؛ «**سوم**» به واسطهٔ رفتن به حج مجبور نشود که کار حرامی را که ترک آن از حج مهمتر است انجام دهد، یا عمل واجبی را که از حج مهمتر است ترک نماید؛ «**چهارم**» آنکه مستطیع باشد؛ و مستطیع بودن به چند چیز است:

«**اول**» آن که توشهٔ راه و مرکب سواری یا مالی که بتواند با آن مال، آنها را تهیه کند داشته باشد؛ «**دوم**» سلامت مزاج و توانائی آن را داشته باشد که بتواند به مکه برود و حج را به جا آورد؛ «**سوم**» در راه مانعی از رفتن نباشد و اگر راه بسته باشد، یا انسان بترسد که در راه جان یا عِرض او از بین برود، یا مال او را ببرند، حج بر او واجب نیست. ولی اگر از راه دیگری بتواند برود اگر چه دورتر باشد، باید از آن راه برود؛ «**چهارم**» به قدر به جا آوردن اعمال حج وقت داشته باشد؛ «**پنجم**» مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است مثل زن و بچه، و مخارج کسانی را که مردم خرجی دادن به آنها را لازم می‌دانند داشته باشد؛ «**ششم**» بعد از برگشتن، کسب یا زراعت، یا عایدی ملک، یا راه دیگری برای معاش خود داشته باشد که مجبور نشود به زحمت زندگی کند.

(مسأله ۲۰۴۵) کسی که بدون خانه ملکی احتیاجش رفع نمی‌شود، وقتی

حج بر او واجب است که پول خانه را هم داشته باشد.

(مسأله ۲۰۴۶) زنی که می‌تواند مکه برود، اگر بعد ازبرگشتن، از خودش مال نداشته باشد و شوهرش هم مثلاً فقیر باشد و خرجی او را ندهد و ناچار شود که به سختی زندگی کند، حج بر او واجب نیست.

(مسأله ۲۰۴۷) اگر کسی توشه راه و مرکب سواری نداشته باشد و دیگری به او بگوید حج برو، و من خرج تو و عیالات تو را در موقعی که در سفر حج هستی می‌دهم، در صورتی که اطمینان داشته باشد که خرج او را می‌دهد، حج بر او واجب می‌شود.

(مسأله ۲۰۴۸) اگر خرجی رفتن و برگشتن و خرجی عیالات کسی را در مدتی که مکه می‌رود و برمی‌گردد، به او ببخشند و با او شرط کنند که حج کند و او قبول نماید، حج بر او واجب می‌شود، اگر چه قرض داشته باشد و در موقع برگشتن هم مالی که بتواند با آن زندگی کند نداشته باشد.

(مسأله ۲۰۴۹) اگر مخارج رفتن و برگشتن و مخارج عیالات کسی را در مدتی که مکه می‌رود و برمی‌گردد به او بدهند و بگویند حج برو، ولی ملک او نکنند، حج بر او واجب می‌شود.

(مسأله ۲۰۵۰) اگر مقداری مال که برای حج کافیست به کسی بدهند و با او شرط کنند که در راه مکه به کسی که مال را داده خدمت بنماید، حج بر او واجب نمی‌شود.

(مسأله ۲۰۵۱) اگر مقداری مال به کسی بدهند و حج بر او واجب شود، چنانچه حج نماید، هر چند بعداً مالی از خود پیدا کند، دیگر حج بر او واجب نیست.

(مسأله ۲۰۵۲) اگر برای تجارت، مثلاً تا جده برود و مالی به دست آورد که اگر بخواهد از آنجا به مکه برود مستطیع می‌باشد، باید حج کند و در صورتی که حج نماید اگر چه بعداً مالی پیدا کند که بتواند از وطن خود به مکه برود، دیگر حج بر او

واجب نیست.

(مسأله ۲۰۵۳) اگر انسان اجیر شود که مباشرتاً از طرف کس دیگر حج کند، چنانچه خودش نتواند برود و بخواهد دیگری را از طرف خودش بفرستد، باید از کسی که او را اجیر کرده اجازه بگیرد.

(مسأله ۲۰۵۴) اگر کسی که مستطیع شود و مکه نرود و بعد فقیر شود، باید اگر چه به زحمت باشد بعداً حج کند و اگر به هیچ قسم نتواند حج برود، چنانچه کسی او را برای حج اجیر کند، باید به مکه برود و حج کسی راکه برای او اجیر شده به جا آورد و تا سال بعد در مکه بماند و برای خود حج نماید، ولی اگر ممکن باشد که اجیر شود و اجرت را نقد بگیرد و کسی که او را اجیر کرده، راضی شود که حج او در سال بعد به جا آورده شود، باید سال اول برای خود و سال بعد برای کسی که اجیر شده حج نماید.

(مسأله ۲۰۵۵) اگر در سال اوّلی که مستطیع شده به مکه برود و در وقت معیّنی که دستور داده‌اند به عرفات و مشعرالحرام نرسد، چنانچه در سالهای بعد مستطیع نباشد، حج بر او واجب نیست. ولی اگر از سالهای پیش مستطیع بوده و نرفته، اگر چه به زحمت باشد باید حج کند.

(مسأله ۲۰۵۶) اگر در سال اوّلی که مستطیع شده، حج نکند و بعد به واسطهٔ پیری یا مرض و ناتوانی نتواند حج نماید و ناامید باشد از اینکه بعداً خودش حج کند، باید دیگری را از طرف خود بفرستد، و اگر ناامید نباشد و امید داشته باشد، نائب‌گرفتن فعلاً واجب نیست؛ و اگر در سال اوّلی که به قدر رفتن حج، مال پیدا کرده، به واسطهٔ پیری یا مرض یا ناتوانی، نتواند حج کند و نا امید از توانائی خود باشد، در تمام این صور، بنابر احتیاط مستحب چنانچه، مرد باشد، باید نائب، صروره باشد، یعنی کسی که اولین مرتبهٔ حج رفتن او باشد.

(مسأله ۲۰۵۷) کسی که از طرف دیگری برای حج اجیر شده، باید طواف نساء را نیز از طرف او به جا آورد و اگر به جا نیاورد، زن بر آن اجیر، حرام می‌شود.

(مسأله ۲۰۵۸) اگر طواف نساء را درست به جا نیاورد یا فراموش کند، چنانچه بعد از چند روز یادش بیاید و از بین راه برگردد و به جا آورد صحیح است. و چنانچه برگشتن برایش مشقّت داشته باشد، می‌تواند نائب بگیرد.

احکام خرید و فروش

(مسأله ۲۰۵۹) چیزهائی که در خرید و فروش مستحب است:

پنج چیز در خرید و فروش مستحب است.

اول: یادگرفتن احکام آن، بلکه اگر بداند درمیان معاملاتیکه می‌کند، هم معامله حرام و باطل و هم حلال و صحیح است و نتواند تشخیص دهد، واجب است یادگرفتن احکام آنها یا ترک آن معاملات.

حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند: کسی که می‌خواهد خرید و فروش کند، باید احکام آن را یاد بگیرد و اگر پیش ازیادگرفتن احکام آن، خرید و فروش کند، بواسطهٔ معامله‌های باطل و شبهه‌ناک به هلاکت می‌افتد.

دوم: در قیمت جنس بین مشتریها فرق نگذارد مگر بلحاظ علم و تقویٰ.

سوم: در قیمت جنس سخت‌گیری نکند.

چهارم: چیزی راکه می‌فروشد زیادتر بدهد و آنچه راکه می‌خرد کمتر بگیرد.

پنجم: کسی که با او معامله‌کرده، اگر پشیمان شود و از او تقاضا کندکه معامله را بهم بزند، برای بهم زدن معامله حاضر شود.

(مسأله ۲۰۶۰) اگر بواسطهٔ ندانستن مسأله، نداند معامله‌ای که‌کرده صحیح است یا باطل، نمی‌تواند در مالی که‌گرفته تصرف نماید.

(مسأله ۲۰۶۱) کسی‌که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است، مثل خرج زن و بچه، باید کسب کند و برای کارهای مستحب مانند وسعت دادن بعیالات و دستگیری از فقراء، کسب کردن مستحب است.

معاملات مکروه

(مسأله ۲۰۶۲) عمدهٔ معاملات مکروه از اینقرار است: «**اول**» ملک فروشی [۱] «**دوم**» ذبح کردن و سربریدن را شغل قرار دادن، «**سوم**» کفن فروشی، «**چهارم**» معامله با مردمان پست، «**پنجم**» معامله بین طلوع صبح و اول آفتاب، «**ششم**» آنکه کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند اینها قرار دهد[۲]، «**هفتم**» آنکه برای خریدن جنسی که دیگری می‌خواهد بخرد، داخل معامله شود.

معاملات حرام

(مسأله ۲۰۶۳) معاملات حرام و باطل بر شش قسم است:

اول: خرید و فروش عین نجس مثل بول و غائط.

دوم: خرید و فروش مال غصبی، که اگر مالکش امضاء نکند باطل است و تصرف در آن حرام است.

سوم: خرید و فروش چیزی که مال نیست مثل حیوانات درنده.

چهارم: معامله چیزی که منافع معمولی آن فقط کار حرام باشد، مانند آلات قمار.

پنجم: معامله‌ای که در آن ربا باشد.

ششم: فروش جنسی که با چیز دیگر مخلوط است، درصورتیکه آن چیز

---

(۱) منظور از کراهت ملک فروشی، شاید مقصود این بوده است که ملک خودش را بفروشد که بعداً به آن احتیاج پیدا می‌کند ولو از جهت توسعه دادن بعیالات باشد و یا اینکه در گرفتاریها به آن محتاج می‌شود والاّ اصل ملک فروشی معلوم نیست کراهت داشته باشد، و اگر ملک خودش را می‌فروشد و ملک دیگری بخرد، در این صورت معلوم نیست کراهت داشته باشد و از روایات وارده این مقدار از کراهت دانسته می‌شود نه مطلق کراهت.

۲ـ چون احتمال دارد باعث احتکار باشد.

معلوم نباشد فروشنده هم به خریدار نگوید، مثل فروختن روغنی که آن را با پیه مخلوط کرده است و این عمل را غشّ می‌گویند و مشتری هروقت فهمید می‌تواند معامله را فسخ کند و در بعض صور آن، اصل معامله باطل است، مثل اینکه چیزی را برخلاف جنسش ارائه دهد، مثلاً مس را به طلا روکش کند و به اسم طلا بفروشد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: از ما نیست کسیکه در معامله با مسلمانان غش کند یا به آنان ضرر بزند یا تقلب و حیله نماید و هرکس با برادر مسلمان خودش غش کند، خداوند برکت روزی او را می‌برد و راه معاش او را می‌بندد و او را به خودش واگذار می‌کند.

(مسأله ۲۰۶۴) فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است اشکال ندارد، ولی اگر مشتری آن چیز را برای کاری بخواهد که شرط آن پاک بودن است مثلاً لباسی است که میخواهد با آن نماز بخواند، بنابر احتیاط واجب، باید فروشنده نجس بودن آن را به او بگوید.

(مسأله ۲۰۶۵) اگر چیز پاکی مانند روغن و نفت که آب کشیدن آن ممکن نیست نجس شود، چنانچه آن را برای کاری بخواهند که شرطش پاک بودن است، مثلاً روغن نجس را برای خوردن بخواهند، فروش آن حرام است. و اگر برای کاری بخواهند که شرط آن پاک بودن نیست، مثلاً بخواهند نفت نجس را بسوزانند، فروش آن اشکال ندارد.

(مسأله ۲۰۶۶) خرید و فروش داروهائیکه متنجس است و از اعیان نجسه مثل شراب و مردار نیست برای فائده‌ای که حرام نباشد جایز است و اگر از عین نجس مثل مردار باشد، خرید و فروش آن حرام است، ولی اگر پولی را در مقابل ظرف آن یا در مقابل زحمت دارو فروش، بدهند اشکال ندارد.

(مسأله ۲۰۶۷) خرید و فروش روغن و داروهای روان و عطرهائی که از ممالک غیر اسلامی می‌آورند، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد اشکال ندارد. ولی روغنی را که از حیوان بعد از جان دادن آن می‌گیرند، چنانچه در شهر کفار از دست کافر بگیرند

و از حیوانی باشد که اگر رگ آن را ببرندخون از آن جستن می‌کند، نجس است و معامله آن باطل می‌باشد.

(مسأله ۲۰۶۸) اگر روباه را بغیر دستوریکه در شرع معیّن شده کشته باشند، یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن حرام و معاملهٔ آن باطل است.

(مسأله ۲۰۶۹) خرید و فروش گوشت و چرمی که از ممالک غیر اسلامی می‌آورند، باطل است و اگر از دست کافر در بازار اسلام گرفته شود، بنابر احتیاط لازم معاملهٔ آن باطل است ولی اگر انسان بداند که آنها از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده، خرید و فروش آنها اشکال ندارد.

(مسأله ۲۰۷۰) خرید و فروش گوشت و پیه و چرمی که از دست مسلمان در بازار اسلام گرفته شود اشکال ندارد. ولی اگر انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته یا نه معامله آن باطل است و اگر از دست مسلمان در بازار کفار گرفته شود، بنابر احتیاط لازم معاملهٔ آن باطل است، مگر آنکه مسلمان با آن معامله پاک بودن کند و احتمال داده شود که پاک بودن آن را بدست آورده است.

(مسأله ۲۰۷۱) خرید و فروش مسکرات حرام و معامله آنها باطل است.

(مسأله ۲۰۷۲) فروختن مال غصبی اگر مالک آن، معامله را ردّکرد باطل است و فروشنده باید پولی راکه از خریدارگرفته به او برگرداند.

(مسأله ۲۰۷۳) اگر خریدار قصدش این باشد که پول جنس را ندهد بنحویکه قصد معامله نداشته باشد، معامله اشکال دارد و اگر جداً قصد معامله داشته باشد، اشکال ندارد.

(مسأله ۲۰۷۴) اگر خریدار معامله را به ذمّه انجام دهد و بخواهد پول جنس را بعداً بدهد، معامله صحیح است، ولی باید مقداری راکه بدهکار است از مال حلال بدهد و اگر از حرام بدهد، دِیْنش ادا نمی‌شود.

(مسأله ۲۰۷۵) خرید و فروش آلات لهو و لعب مثل تار و ساز، حتی سازهای

کوچک حرام است.

(مسأله ۲۰۷۶) اگر چیزی راکه می‌شود استفاده حلال از آن ببرند بقصد این بفروشند که آن را در حرام مصرف کنند، مثلاً انگور را به این قصد بفروشند که از آن شراب درست کنند، معامله آن حرام و باطل است.

(مسأله ۲۰۷۷) ساختن مجسمهٔ ذی روح حرام است، و احوط ترک معامله آن در صورتی که ثمن در مقابل صورت و یا صورت دخیل در زیادهٔ قیمت، باشد، است.

(مسأله ۲۰۷۸) خریدن چیزی که از قمار یا دزدی، یا از معامله باطل تهیه شده، باطل و تصرف در آن معصیت و حرام است، و اگر کسی آن را بخرد، باید به صاحب اصلیش برگرداند.

(مسأله ۲۰۷۹) اگر روغنی راکه با پیه مخلوط است بفروشد چنانچه آن را معین کند مثلاً بگوید: این یک مَنْ روغن را می‌فروشم، معامله به مقدار پیه موجود در آن، باطل می‌شود و پولی که فروشنده برای پیه آن گرفته، مال مشتری و پیه مال فروشنده است و مشتری می‌تواند معامله روغن خالصی را هم که در آن است را بهم بزند، ولی اگر آن را معیّن نکند بلکه یک من روغن بفروشد، بعد روغنی که پیه دارد بدهد، مشتری می‌تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص را مطالبه نماید.

(مسأله ۲۰۸۰) اگر مقداری از جنسی راکه با وزن یا پیمانه می‌فروشند به زیادتر از همان جنس بفروشد، مثلاًیک من گندم را به یک من و نیم گندم بفروشد، ربا و حرام است وگناه یک درهم ربا بزرگتر از آنست که انسان هفتاد مرتبه با محرم خود زنا کند؛ بلکه اگر یک نوع از آن جنس، سالم و دیگری معیوب، یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنانچه بیشتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است، پس اگر مس سالم را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد، یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج گرده بگیرد یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام

می‌باشد.

(مسأله ۲۰۸۱) اگر چیزی را که اضافه می‌گیرد غیر از جنسی باشد که می‌فروشد، مثلاً یک من گندم به یک من گندم و یک قران بفروشد باز هم ربا و حرام است بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد، باز هم ربا و حرام می‌باشد.

(مسأله ۲۰۸۲) اگر کسی که مقدارکمتر را می دهد، چیزی اضافه کند، مثلاً یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم بفروشد اشکال ندارد و همچنین است اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کنند، مثلاً یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم و یک دستمال بفروشد.

(مسأله ۲۰۸۳) اگر چیزی راکه مثل پارچه با متر و ذرع می فروشند، یا چیزی را که مثل گردو و تخم مرغ، با شماره معامله می‌کنند، بفروشد و زیادتر بگیرد، مثلاً ده تا تخم مرغ بدهد و یازده‌تا بگیرد اشکال ندارد.

(مسأله ۲۰۸۴) جنسی راکه در بعضی از شهرها با وزن یا پیمانه می فروشند و در بعضی از شهرها با شماره معامله می‌کنند، در شهری که با وزن، یا پیمانه می‌فروشند، جایز نیست به زیادتر از آن بفروشند و در شهری که با شماره می‌فروشند جایز است به زیادتر از آن بفروشند.

(مسأله ۲۰۸۵) اگر چیزی راکه می‌فروشد و عوضی راکه می‌گیرد از یک جنس نباشد، زیادی گرفتن اشکال ندارد، پس اگر یک من برنج بفروشد و دو من گندم بگیرد معامله صحیح است.

(مسأله ۲۰۸۶) اگر جنسی راکه می‌فروشد و عوضی راکه می‌گیرد، از یک چیز عمل آمده باشد، باید در معامله زیادی نگیرد، پس اگر یک من روغن گاو بفروشد و در عوض آن یک من و نیم پنیر گاو بگیرد، بنابر احتیاط، ربا و حرام است و احتیاط واجب آنست که اگر میوۀ رسیّده را با میوۀ نارس معامله کند، زیادی نگیرد.

(مسأله ۲۰۸۷) جو و گندم در ربا یک جنس حساب می شود، پس اگر یک من

گندم بدهد و یک من و پنج سیر جو بگیرد، ربا و حرام است. و نیز اگر مثلاً ده من جو بخرد که سر خرمن، ده من گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتی گندم می‌دهد، مثل آنست که زیادی گرفته و حرام می‌باشد.

(مسأله ۲۰۸۸) اگر مسلمان ازکافری که در پناه اسلام نیست، ربا بگیرد اشکال ندارد، و نیز پدر و فرزند و زن و شوهر می‌توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

شرائط فروشنده و خریدار

(مسأله ۲۰۸۹) برای فروشنده و خریدار شش چیز شرط است:

اول: بالغ باشند.

دوم: عاقل باشند.

سوم: سفیه نباشند یعنی: مال خود را در کارهای بیخود و بیهوده مصرف نکنند.

چهارم: قصد خرید و فروش داشته باشند، پس اگر مثلاً به شوخی بگوید مال خود را فروختم، معامله باطل است.

پنجم: کسی آنها را مجبور نکرده باشد.

ششم: جنس و عوضی را که می‌دهند مالک باشند، یا ولایت بر آنها یا وکالت از طرف آنها داشته باشند و احکام اینها در مسائل آینده گفته می‌شود.

(مسأله ۲۰۹۰) معامله با بچهٔ نابالغ باطل است، ولی اگر با اجازهٔ پدر یا جدّ پدری در چیزهای کم قیمت که معامله آن برای بچه‌ها متداول است معامله کند، صحت آن بعید نیست و بطلان آن ثابت نیست. اما اگر طفل وسیله باشد که پول را به فروشنده بدهد و جنس را به خریدار برساند، یا جنس را به خریدار بدهد و پول را به فروشنده برساند، چون واقعاً دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده‌اند، معامله صحیح است، ولی باید فروشنده و خریدار یقین داشته باشند، که طفل جنس و پول را به صاحب آن می‌رساند.

(مسأله ۲۰۹۱) اگر از بچهٔ نابالغ در صورتی که معامله صحیح نیست چیزی بخرد، یا چیزی به او بفروشد، باید جنس یا پولی را که از او گرفته به صاحب آن بدهد، یا از صاحبش رضایت بخواهد و اگر صاحب آن را نمی‌شناسد و برای شناختن او هم وسیله‌ای ندارد، باید چیزی را که از بچه گرفته، از طرف صاحب آن، بابت مظالم به فقیر بدهد و احتیاط آنستکه از حاکم شرع هم اذن بگیرد.

(مسأله ۲۰۹۲) اگر کسی با بچه نابالغ در صورتی که معامله صحیح نیست معامله کند و جنس یا پولی که به بچه داده از بین برود، نمی‌تواند از بچه یا ولیّ او مطالبه نماید.

(مسأله ۲۰۹۳) اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند، چنانچه بعد از معامله راضی شود و بگوید راضی هستم، معامله صحیح است. ولی احتیاط مستحب آنست که دوباره صیغهٔ معامله را بخوانند.

(مسأله ۲۰۹۴) اگر انسان مال کسی را بدون اجازه بفروشد، چنانچه صاحب مال بفروش آن راضی نشود و اجازه ندهد، معامله باطل است.

(مسأله ۲۰۹۵) پدر و جدّ پدری طفل، اگر برای طفل مفسده‌ای نداشته باشد و نیز وصی پدر و وصی جد پدری، اگر برای طفل مصلحت باشد می‌توانند مال طفل را بفروشند، مجتهد عادل هم با نبودن ولیّ و با رعایت مصلحت می‌تواند مال دیوانه یا طفل یتیم یا مال کسی را که غائب است، بفروشد.

(مسأله ۲۰۹۶) اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش صاحب مال، معامله را برای خودش اجازه دهد صحیح است و چیزی را که غصب کننده به مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله، ملک مشتری است و چیزی را که مشتری داده و منفعتهای آن از موقع معامله، ملک کسی است که مال او را غصب کرده‌اند.

(مسأله ۲۰۹۷) اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد، به قصد اینکه پول آن، مال خودش باشد، چنانچه صاحب مال، معامله را اجازه ننماید، معامله باطل

است. و اگر برای کسی هم که مال را غصب کرده اجازه نماید، آن معامله صحیح است، ولی پول، مال مالک می‌شود نه مال غاصب.

شرائط جنس و عوض آن

(مسأله ۲۰۹۸) جنسی که می‌فروشند و چیزی که عوض آن می‌گیرند، پنج شرط دارد:

اول: مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد.

دوم: بتوانند آن را تحویل دهند، بنابراین فروختن اسبی که فرار کرده صحیح نیست ولی اگر اسبی را که فرار کرده با چیزی که می‌تواند تحویل دهد مثلاً با یک فرش بفروشد، اگرچه آن اسب پیدا نشود، معامله صحیح است.

سوم: خصوصیاتی را که در جنس و عوض هست و بواسطهٔ آنها میل مردم به معامله فرق می‌کند، معیّن نماید.

چهارم: کسی در جنس، یا در عوض آن حقی نداشته باشد، پس مالی را که انسان پیش کسی گرو گذاشته، بدون اجازهٔ او نمی‌تواند بفروشد.

پنجم: خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را، پس اگر مثلاً منفعت یک سال خانه را بفروشد، صحیح نیست، ولی چنانچه خریدار به‌جای پول، منفعت ملک خود را بدهد، مثلاً فرشی را از کسی بخرد و عوض آن منفعت یک‌ساله خانهٔ خود را به او واگذار کند، اشکال ندارد و احکام اینها در مسایل آینده گفته خواهد شد.

(مسأله ۲۰۹۹) جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می‌کنند، در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد، ولی می‌تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می‌کند، با دیدن خریداری نماید.

(مسأله ۲۱۰۰) چیزی را که با وزن، خرید و فروش می‌کنند با پیمانه هم می‌شود معامله کرد، به این شکل که اگر مثلاً می‌خواهد ده من گندم بفروشد، با پیمانه‌ای که یک من گندم می‌گیرد ده پیمانه بدهد.

(مسأله ۲۱۰۱) اگر یکی از شرطهایی که گفته شد غیر از شرط چهارم، در معامله نباشد، معامله باطل است. ولی اگر خریدار و فروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند، تصرف آنها اشکال ندارد. و در شرط چهارم اگر گرو گیرنده معامله را امضا کند یا ملک از گرو بیرون بیاید، معامله صحیح است.

(مسأله ۲۱۰۲) معامله چیزی که وقف شده باطل است، ولی اگر بطوری خراب شود که نتوانند استفاده‌ای را که مال برای آن وقف شده از آن ببرند، مثلاً حصیر مسجد بطوری پاره شود که نتوانند روی آن نماز بخوانند، فروش آن اشکال ندارد و در صورتی که ممکن باشد، باید پول آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود واقف نزدیکتر باشد.

(مسأله ۲۱۰۳) هرگاه بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده‌اند بطوری اختلاف پیدا شود که اگر مال وقف را نفروشند، گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود، می‌توانند آن مال را بفروشند و به مصرفی که به مقصود نزدیکتر است برسانند.

(مسأله ۲۱۰۴) خرید و فروش ملکی که آن را اجاره داده‌اند اشکال ندارد، ولی استفادهٔ آن ملک در مدت اجاره، مال مستأجر است و اگر خریدار نداند که آن ملک را اجاره داده‌اند یا به‌گمان اینکه مدت اجاره کم است، ملک را خریده باشد، پس از اطلاع می‌تواند معامله خودش را بهم بزند.

صیغه خرید و فروش

(مسأله ۲۱۰۵) در خرید و فروش لازم نیست صیغهٔ عربی بخوانند، بلکه اگر فروشنده به فارسی بگوید: این مال را در عوض این پول فروختم و مشتری بگوید: قبول کردم، معامله صحیح است؛ ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند، یعنی باگفتن این دو جمله، مقصودشان خرید و فروش باشد.

(مسأله ۲۱۰۶) اگر در موقع معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی

که از خریدار می‌گیرد، مال خود را ملک او کند و او بگیرد، معامله صحیح است و هردو مالک می‌شوند.

خرید و فروش میوه‌ها

(مسأله ۲۱۰۷) فروش میوه‌ای که گل آن ریخته و دانه بسته، پیش از چیدن صحیح است و نیز فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد.[۱]

(مسأله ۲۱۰۸) اگر بخواهند میوه‌ای را که بر درخت است، پیش از آنکه دانه ببندد و گلش بریزد، بفروشند، باید بنابر احتیاط لازم او را به تبع چیزی از حاصل زمین، مانند سبزیها بفروشند و یا با مشتری به شرطی که میوه را پیش از دانه بستن بچیند[۲] بطوری که معامله سفهی نباشد، مثلاً برای خوردن چهارپایان بخرد و یا اینکه میوهٔ بیشتر از یکسال را به او بفروشد.

(مسأله ۲۱۰۹) اگر خرمائی را که زرد یا سرخ شده، بر درخت بفروشند اشکال ندارد، ولی نباید عوض آن را خرما بگیرند، اما اگر کسی یک درخت خرما در خانه یا باغ کسی دیگر داشته باشد، درصورتی که مقدار آن را تخمین کنند و صاحب درخت آن را به صاحب خانه یا باغ بفروشد و عوض آن را از خرمای غیر از آن درخت بگیرد، چنانچه خرمائی را که می‌گیرد کمتر یا زیادتر از مقداری که تخمین زده‌اند نباشد، اشکال ندارد.

(مسأله ۲۱۱۰) فروختن خیار و بادمجان و سبزیها و مانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می‌شود، در صورتی که ظاهر و نمایان شده باشد و معین کنند که مشتری در سال چند دفعه آن را بچیند اشکال ندارد.

(مسأله ۲۱۱۱) اگر خوشه گندم و جو را بعد از آنکه دانه بسته، به چیز دیگری

۱ـ این نحو معامله به مشاهده است نه وزن و کیل.

۲ـ اگر نچیند فروشنده می‌تواند اجبار کند یا اجرت زمین را بگیرد.

غیر از گندم و جو بفروشد اشکال ندارد.

نقد و نسیه

(مسأله ۲۱۱۲) اگر جنس را نقد بفروشند، خریدار و فروشنده بعد از معامله می‌توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند و تحویل دادن خانه و زمین و مانند اینها به این است که آن را در اختیار خریدار بگذارند که بتواند در آن تصرف کند و تحویل دادن فرش و لباس و مانند اینها به این است که آن را طوری در اختیار خریدار بگذارند که اگر بخواهد آن را بجای دیگر ببرد، فروشنده جلوگیری نکند.

(مسأله ۲۱۱۳) در معاملهٔ نسیه باید مدت کاملاً معلوم باشد، پس اگر جنس را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد، چون مدت کاملاً معین نشده، معامله باطل است.

(مسأله ۲۱۱۴) اگر جنس را نسیه بفروشد، پیش از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته‌اند، نمی‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریداربمیرد و از خودش مال داشته باشد، فروشنده می‌تواند پیش از تمام شدن مدت، طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید.

(مسأله ۲۱۱۵) اگر جنس را نسیه بفروشد، بعد از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته‌اند، می‌تواند عوض آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید او را مهلت دهد.

(مسأله ۲۱۱۶) اگر به کسی که قیمت جنس را نمی‌داند، مقداری نسیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید، معامله باطل است؛ ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می‌داند نسیه بدهد و گرانتر حساب کند، مثلاً بگوید: جنسی را که به تو نسیه می‌دهم تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می‌فروشم گرانتر حساب می‌کنم و او قبول کند، اشکال ندارد.

(مسأله ۲۱۱۷) کسی که جنس را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدتی قرار داده، اگر مثلاً بعد ازگذشتن نصف مدت، مقداری از طلب خود راکم کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد.

معامله سلف

(مسأله ۲۱۱۸) معامله سلف آنست که مشتری پول را بدهد که بعد از مدتی جنس را تحویل بگیرد و اگر بگوید: این پول را می‌دهم که مثلاً بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده بگوید قبول کردم، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم، معامله صحیح است.

(مسأله ۲۱۱۹) اگر پول طلا و نقره یا طلا و نقره را سلف بفروشد به پول طلا و نقره یا به طلا و نقره، معامله باطل است. ولی اگر جنسی را سلف بفروشد و عوض آن را جنس دیگر یا پول بگیرد، معامله صحیح است. و احتیاط مستحب آنست در عوض جنسی که می‌فروشد پول بگیرد و جنس دیگر نگیرد.

شرائط معامله سلف

(مسأله ۲۱۲۰) معامله سلف شش شرط دارد:

اول: خصوصیاتی راکه قیمت جنس بواسطهٔ آنها فرق می‌کند معین نمایند. ولی دقت زیاد هم لازم نیست، همین قدر که مردم بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافیست، پس معامله سلف در نان و گوشت و پوست حیوان و مانند اینها که نمی‌شود خصوصیاتشان راکاملاً معین کرد باطل است.

دوم: پیش از آنکه خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد، یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار باشد و طلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند و او قبول نماید و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد، اگرچه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی فروشنده می‌تواند معامله

همان مقدار را بهم بزند.

سوم: مدت راکاملاً معین کنند و اگر مثلاً بگوید تا اول خرمن جنس را تحویل می‌دهم، چون مدت کاملاً معلوم نشده معامله باطل است.

چهارم: وقتی را برای تحویل جنس معیّن کنند که در آن وقت، آن جنس بقدری کمیاب نباشد که فروشنده نتواند آن را تحویل دهد.

پنجم: مکان تحویل جنس را معیّن نمایند، ولی اگر از حرفهای آنان مکان آن معلوم باشد، لازم نیست اسم آنجا را ببرند.

ششم: وزن یا پیمانه آن را معیّن کنند و جنسی را هم که معمولاً با دیدن معامله می‌کنند اگر سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ، تفاوت افراد آن بقدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند.

احکام معامله سلف

(مسأله ۲۱۲۱) انسان نمی‌تواند جنسی راکه سلف خریده، پیش از تمام شدن مدت بفروشد و بعد از تمام شدن مدت، اگرچه تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد، ولی فروختن غله مانند گندم و جو پیش از تحویل گرفتن آن، مکروه است.

(مسأله ۲۱۲۲) در معاملهٔ سلف، اگر فروشنده جنسی راکه قرارداد کرده در موعدش تحویل بدهد، مشتری باید قبول کند و نیز اگر بهتر از آنچه قرارگذاشته بدهد و طوری باشد که از همان جنس حساب شود، مشتری باید قبول نماید.

(مسأله ۲۱۲۳) اگر جنسی راکه فروشنده می‌دهد، پست‌تر از جنسی باشد که قرار دادکرده، مشتری می‌تواند قبول نکند.

(مسأله ۲۱۲۴) اگر فروشنده به‌جای جنسی که قرار دادکرده، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد.

(مسأله ۲۱۲۵) اگر جنسی راکه سلف فروخته در موقعی که باید آن را تحویل

دهد نایاب شود و نتواند آن را تهیه کند، مشتری می‌تواند صبر کند تا تهیه نماید، یا معامله را بهم بزند و چیزی را که داده پس بگیرد.

(مسأله ۲۱۲۶) اگر جنسی را بفروشد و قرار بگذارد که بعد از مدتی تحویل دهد و پول آن را هم بعد از مدتی بگیرد، معامله باطل است.

فروش طلا و نقره به طلا و نقره

(مسأله ۲۱۲۷) اگر طلا را به طلا، یا نقره را به نقره معامله بکنند، سکه‌دار باشد یا بی سکه، درصورتی که وزن یکی از آنها زیادتر از دیگری باشد، معامله حرام و باطل است.

(مسأله ۲۱۲۸) اگر طلا را به نقره یا نقره را به طلا معامله بکنند، معامله صحیح است و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد.

(مسأله ۲۱۲۹) اگر طلا یا نقره را به طلا، یا نقره معامله بکنند، باید فروشنده و خریدار پیش از آنکه از یکدیگر جدا شوند، جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند و اگر هیچ مقدار از چیزی که قرار گذاشته‌اند تحویل ندهند، معامله باطل است.

(مسأله ۲۱۳۰) اگر فروشنده یا خریدار، تمام چیزی را که قرارگذاشته تحویل دهد و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند، اگرچه معامله به آن مقدار صحیح است، ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیّده می‌تواند معامله را بهم بزند.

(مسأله ۲۱۳۱) اگر خاک نقرهٔ معدن را به نقرهٔ خالص و خاک طلای معدن را به طلای خالص معامله بکنند، معامله باطل است، ولی فروختن خاک نقره به طلا و خاک طلا به نقره اشکال ندارد.

مواردی که می‌توان معامله را بهم زد

(مسأله ۲۱۳۲) حق بهم زدن معامله را خیار می‌گویند و خریدار و فروشنده در دوازده صورت می‌توانند معامله را بهم بزنند:

اول: آنکه از مجلس معامله متفرق نشده باشند و این خیار را خیار مجلس می‌گویند.

دوم: فروشنده یا خریدار مغبون شده باشد (خیار غبن)

سوم: در معامله قرارداد کنند که تا مدت معینی هر دو و یا یکی از آنان بتوانند معامله را بهم بزنند. (خیار شرط).

چهارم: فروشنده یا خریدار، مال خود را بهتر از آنچه که هست نشان دهد و طوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود (خیار تدلیس).

پنجم: فروشنده یا خریدار شرط کند که کاری انجام دهد و به آن شرط عمل نشود و یا شرط کند مالی راکه می‌دهد بطور مخصوصی باشد و آن مال دارای آن خصوصیت نباشد که در این صورت، دیگری می‌تواند معامله را بهم بزند (خیار تخلف شرط).

ششم: در جنس یا عوض آن عیبی باشد (خیار عیب).

هفتم: معلوم شود جنسی که فروخته شده میان فروشنده و دیگری به‌طور مشاع مشترک بوده، خواه فروشنده مال غیر را هم فروخته باشد و یا فقط مال خودش را فروخته باشد و نگفته باشد با دیگری مشاع است، در اینصورت خریدار اگر به معامله راضی نشد می‌تواند معامله را بهم بزند (خیار شرکت).

هشتم: اگر فروشنده مال خود راکه جدا است با مال شخص دیگر بفروشد و آن شخص رد کند، خریدار می‌تواند پول آن را از فروشنده پس بگیرد یا اصل معامله را فسخ نماید (خیار تبعُّض صفقه).

نهم: فروشنده خصوصیات جنس معینی راکه مشتری ندیده به او بگوید، بعد معلوم شود، طوری که گفته نبوده است، یعنی ناقص‌تر است که در اینصورت

مشتری می‌تواند معامله را بهم بزند و نیز اگر مشتری خصوصیات عوض معینی را که می‌دهد بگوید، بعد معلوم شود طوری که گفته نبوده است، فروشنده می‌تواند معامله را بهم بزند و همچنین است اگر با رؤیت سابقهٔ، معامله انجام شود و بعد معلوم گردد که جنس یا عوض آن تغییر کرده و نقص پیدا کرده، در صورت اول خریدار و در صورت دوم فروشنده می‌تواند معامله را بهم بزند (خیار رؤیت).

دهم: مشتری پول جنسی را که نقد خریده تا سه روز ندهد و فروشنده هم جنس را تحویل ندهد که اگر مشتری شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد، فروشنده می‌تواند معامله را بهم بزند، اَمّا اگر جنسی را که خریده مثل بعضی از میوه‌ها باشد که اگر یک روز بماند ضایع می‌شود، چنانچه تا شب پول آن را ندهد و شرط نکرده باشد که دادن پول را تأخیر بیندازد، فروشنده می‌تواند معامله را بهم بزند (خیار تأخیر).

یازدهم: حیوانی را خریده باشد که تا سه روز می‌تواند معامله را بهم بزند و اگر درعوض حیوانی که خریده، حیوان دیگری داده باشد، فروشنده هم تا سه روز می‌تواند معامله را بهم بزند (خیار حیوان).

دوازدهم: فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد، مثلاً اسبی را که فروخته فرار نماید که در اینصورت مشتری می‌تواند معامله را بهم بزند (خیار تعذر تسلیم). و احکام اینها در مسایل آینده گفته می‌شود.

(مسأله ۲۱۳۳) اگر خریدار قیمت جنس را نداند یا در موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه بقدری گران خریده که مردم به آن اهمیت می‌دهند، می‌تواند معامله را بهم بزند و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند، یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزانتر از قیمت آن بفروشد، در صورتی که مردم به مقداری که ارزان فروخته اهمیت بدهند، می‌تواند معامله را بهم بزند.

(مسأله ۲۱۳۴) در معامله بیعِ شرط، که مثلاً خانه هزار تومانی را به دویست تومان می‌فروشند و قرار می‌گذارند که اگر فروشنده سر مدت پول را بدهد بتواند

معامله را بهم بزند، درصورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش داشته باشند، معامله صحیح است.

(مسأله ۲۱۳۵) در معامله بیع شرط، اگر چه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدت پول را ندهد، خریدار ملک را به او می‌دهد معامله صحیح است، ولی اگر سر مدت پول را ندهد، حق ندارد ملک را از خریدار مطالبه کند.

(مسأله ۲۱۳۶) اگر چای اعلا را با جای پَست، مخلوط کند و به اسم چای اعلا بفروشد و مشتری نفهمد، بعد که دانست می‌تواند معامله را بهم بزند.

(مسأله ۲۱۳۷) اگر معامله به مال مشخصی واقع شده باشد و خریدار بفهمد مالی را که گرفته عیبی دارد، مثلاً حیوانی را بخرد و بفهمد که یک چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را بهم بزند، یا فرق قیمت سالم و معیوب آن را معین کند و به نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب از پولی که به فروشنده داده، پس بگیرد، مثلاً مالی را که به چهار تومان خریده، اگر بفهمد معیوب است، در صورتی که قیمت سالم آن هشت تومان و قیمت معیوب آن شش تومان باشد، چون فرق قیمت سالم و معیوب یک چهارم می‌باشد، می‌تواند یک چهارم پولی را که داده یعنی یک تومان از فروشنده بگیرد.

(مسأله ۲۱۳۸) اگر فروشنده بفهمد در عوضی که گرفته عیبی هست و معامله هم به عین آن عوض واقع شده باشد نه به کلی آن، چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را بهم بزند، یا تفاوت قیمت سالم و معیوب را به‌نحوی که در مسأله پیش گفته شد بگیرد.

(مسأله ۲۱۳۹) اگر بعد از معامله و پیش از تحویل‌گرفتن مال، عیبی در آن پیدا شود، خریدار می‌تواند معامله را بهم بزند و نیز اگر در عوض مال، بعد از معامله و پیش از تحویل‌گرفتن، عیبی پیدا شود، فروشنده می‌تواند معامله را بهم بزند و اگر بخواهند می‌توانند تفاوت قیمت را بگیرند.

(مسأله ۲۱۴۰) اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد و فوراً معامله را بهم نزند و قبول کند، دیگر حق بهم زدن معامله را ندارد و اگر قبول نکند بعداً می‌تواند معامله را بهم بزند اگر تصرف نکرده باشد و فروشنده هم به ضرر نیفتد، والاّ نمی‌تواند معامله را بهم بزند و فقط می‌تواند تفاوت معیوب بودن را بگیرد.

(مسأله ۲۱۴۱) هرگاه بعد از خریدن جنس، عیب آن را بفهمد، اگرچه فروشنده حاضر نباشد، می‌تواند معامله را بهم بزند.

(مسأله ۲۱۴۲) در چهار صورت خریدار بواسطهٔ عیبی که در مال است، نمی‌تواند معامله را بهم بزند، یا تفاوت قیمت را بگیرد:

اول: موقع خریدن عیب مال را بداند.

دوم: به عیب مال راضی شود.

سوم: در وقت معامله بگوید: اگر مال عیبی داشته باشد، پس نمی‌دهم و تفاوت قیمت هم نمی‌گیرم.

چهارم: فروشنده در وقت معامله بگوید این مال را با هر عیبی که دارد می‌فروشم؛ ولی اگر عیبی را معین کند و بگوید مال را با این عیب می‌فروشم و معلوم شود عیب دیگری هم دارد، خریدار می‌تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده، مال را پس دهد، یا تفاوت قیمت را بگیرد.

(مسأله ۲۱۴۳) در سه صورت اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی‌تواند معامله را بهم زند ولی می‌تواند تفاوت قیمت را بگیرد:

اول: آنکه بعد از معامله در مال تصرف کند بطوری که مال به حال اول نباشد و تغییر کرده باشد، مثل آنکه جامه را ببرد یا گندم را آرد کند.

دوم: بعد از معامله بفهمد مال عیب دارد و فقط حق برگرداندن آن را ساقط کند.

سوم: بعد از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیدا شود. ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن سه روز، عیب دیگری پیدا کند اگرچه آن را

تحویل گرفته باشد، باز هم می‌تواند آن را پس دهد اگر مشتری در او تفریطی نکرده باشد. و نیز اگر فقط خریدار تا مدتی حق بهم زدن معامله را داشته باشد و در آن مدت، عیب دیگری در مال پیدا شود، اگر چه آن را تحویل گرفته باشد، می‌تواند معامله را بهم بزند.

(مسأله ۲۱۴۴) اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده، می‌تواند معامله را بهم بزند.

مسائل متفرقه

(مسأله ۲۱۴۵) اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید، باید تمام چیزهائی را که بواسطهٔ آنها قیمت مال کم یا زیاد می‌شود بگوید، اگرچه به همان قیمت یا به کمتر از آن بفروشد، مثلاً باید بگوید که نقد خریده یا نسیه، و چنانچه بعضی از آن خصوصیات را نگوید و بعداً مشتری بفهمد، می‌تواند معامله را بهم بزند.

(مسأله ۲۱۴۶) اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آن را معین کند و بگوید این جنس را به این قیمت بفروش و هرچه زیادتر فروختی مال خودت باشد، هرچه زیادتر از آن بفروشد بعید نیست از باب جعاله باشد و فروشنده استحقاق پیدا کند، ولی بهتر و احتیاط آن است که زیادی را صلح کنند. و اگر زیادتی را بعنوان جعاله برای او قرار دهد صحیح است و هرچه زیادتر فروخت مال او است نه مال صاحب مال و همچنین اگر بگوید این جنس را به این قیمت به تو فروختم و او بگوید قبول کردم یا به قصد فروختن، جنس را به او بدهد و او هم به قصد خریدن بگیرد، هرچه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال خود اوست.

(مسأله ۲۱۴۷) اگر قصاب گوشت نر بفروشد و به‌جای آن گوشت ماده بدهد

معصیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معیّن کرده و گفته این گوشت نر را می‌فروشم، مشتری می‌تواند معامله را بهم بزند، و اگر آن را معیّن نکرده، درصورتیکه مشتری به گوشتی که گرفته راضی نشود، قصاب باید گوشت نر به او بدهد.

(مسأله ۲۱۴۸) اگر مشتری به بزّاز بگوید پارچه‌ای می خواهم که رنگ آن نرود و بزاز پارچه‌ای به او بفروشد که رنگ آن برود، مشتری می‌تواند معامله را بهم بزند.

(مسأله ۲۱۴۹) قسم خوردن در معامله اگر راست باشد مکروه و اگر دروغ باشد حرام است.

احکام شرکت

(مسأله ۲۱۵۰) اگر دو نفر بخواهند باهم شرکت کنند، چنانچه هرکدام مقداری از مال خود را با مال دیگری بطوری مخلوط کند که از یکدیگر تشخیص داده نشود و به عربی یا به زبان دیگر صیغه شرکت را بخوانند، یا کاری کنند که معلوم باشد می‌خواهند با یکدیگر شریک باشند؛ شرکت آنها صحیح است.

(مسأله ۲۱۵۱) اگر چند نفر در مزدی که ازکار خودشان می‌گیرند با یکدیگر شرکت کنند، مثل دلاکها که قرار می‌گذارند هرقدر مزد گرفتند باهم قسمت کنند، شرکت آنان صحیح نیست و هرکدام مزد کار خود را مالک می‌شوند، ولی اگر بخواهند با رضایت، آنچه را مزد گرفته‌اند تقسیم نمایند، اشکال ندارد.

(مسأله ۲۱۵۲) اگر ازکسی که جنسی را برای خود خریده، دیگری خواهش کند که او را شریک کند و آنکس به‌قصد شریک بودن باو بگوید تو را شریک کردم و او هم بگوید قبول کردم، این شرکت صحیح است و باید نصف پول را کسی که شریک شده به او بدهد. و همچنین اگر هرکدام دیگری را وکیل کند که جنس را برای او نسیه بخرد و بعد هر شریکی جنس را برای خودش و شریکش بخرد[1] که هردو بدهکار شوند شرکت صحیح است، لکن اگر دو نفر با یکدیگر شرکت کنند که

۱ـ یعنی برای خودش و رفیقش بخرد و شریک شوند در آن چیزی که خریده و بقصد شرکت از اوّل بخرد. و اگر مال برای یکی باشد و دیگری بفروشد، از جهت وکالت معامله صحیح است ولی منفعت و ربح به صاحب مال می‌رسد و آنکه فروخته اجرت عمل دارد.

هرکدام با اعتبار خود، جنسی بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود، ولی در جنسی که هر کدام خریده‌اند و در استفاده آن با یکدیگر شریک باشند صحیح نیست.

(مسأله ۲۱۵۳) کسانی که بواسطهٔ عقد شرکت باهم شریک می‌شوند باید مکلف و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شرکت کنند و نیز باید بتوانند در مال خود تصرف نمایند، پس آدم سفیهی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید، اگر شرکت کند صحیح نیست.

(مسأله ۲۱۵۴) اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می‌کند، یا کسی که بیشتر از شریک دیگر کار می‌کند بیشتر منفعت ببرد، باید آنچه را شرط کرده‌اند به او بدهند، ولی اگر شرط کنند کسی که کار نمیکند یاکمترکار میکند بیشتر منفعت ببرد، آن شرط باطل است، لکن شرکتشان صحیح است و منفعت به نسبت مال بین آنها تقسیم می شود، مگر آنکه اذن در تصرف در مال مشترک مقید به این شرط باشد که در اینصورت اصل شرکت باطل است.

(مسأله ۲۱۵۵) اگر قرار بگذارند که تمام ضرر، یا بیشتر آن را یکی از آنان بدهد و این قرارداد از روی رضایت خاطر باشد، شرکت و قرارداد، هر دو صحیح است، و همچنین اگر قرار بگذارند، تمام منفعت و یا تمام ضرر برای یک نفر باشد، اگر از باب مصالح باشد صحیح است.

(مسأله ۲۱۵۶) اگر شرط کنند که یکی از شریکها بیشتر منفعت ببرد، چنانچه سرمایه آنان یک اندازه باشد، منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می‌برند و اگر سرمایه آنان یک اندازه نباشد، باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند، مثلاً اگر دو نفر شرکت کنند و سرمایه یکی از آنان دوبرابر سرمایه دیگری باشد، سهم او از منفعت و ضرر، دو برابر سهم دیگری است، چه هر دو به یک اندازه کار کنند، یا یکی کمتر کار کند یا هیچ کار نکند.

(مسأله ۲۱۵۷) اگر در عقد شرکت شرط کنند که هردو باهم خرید و فروش

نمایند یا هرکدام به‌تنهایی معامله کند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، باید به قرارداد عمل نمایند.

(مسأله ۲۱۵۸) اگر معین نکنند که کدام یک از آنان با سرمایه، خرید و فروش نماید، هیچ یک از آنان بدون اجازهٔ دیگری نمی‌تواند با آن سرمایه، معامله کند.

(مسأله ۲۱۵۹) شریکی که اختیار سرمایه شرکت با اوست باید به قرارداد شرکت عمل کند، مثلاً اگر با او قرار گذاشته‌اند که نسیه بخرد، یا نقد بفروشد یا جنس را از محل مخصوصی بخرد، باید به همان قرارداد رفتار نماید و اگر با او قراری نگذاشته باشند، باید به‌طور معمول معامله کند و داد و ستد نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد و باید معاملات را بطوریکه متعارف است انجام دهد. پس اگر مثلاً معمول است که نقد بفروشد یا مال شرکت را در مسافرت همراه خود نبرد، باید به‌همین‌طور عمل نماید و اگر معمول است که نسیه بدهد یا مال را به سفر ببرد، می‌تواند همین‌طور عمل کند.

(مسأله ۲۱۶۰) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند، اگر برخلاف قراردادی که با او کرده‌اند خرید و فروش کند و خسارتی برای شرکت پیش آید ضامن است، ولی اگر بعداً به قراردادی که شده معامله کند صحیح است، و نیز اگر با او قراردادی نکرده باشند و برخلاف معمول معامله کند، ضامن می‌باشد، اما اگر بعداً مطابق قرارداد معامله کند معامله او صحیح است، مگر آنکه اذن شرکاء مقید باشد به اینکه برخلاف قرارداد، در صورت اول و خلاف معمول، در صورت دوم عمل نکند که بنابراین معامله در هر دو صورت باطل است.

(مسأله ۲۱۶۱) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند، اگر زیاده‌روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقاً مقداری از آن یا تمام آن تلف شود، ضامن نیست.

(مسأله ۲۱۶۲) شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند اگر بگوید سرمایه تلف شده و پیش حاکم شرع قسم بخورد، باید حرف او را قبول کرد.

(مسأله ۲۱۶۳) اگر تمام شرکاء از اجازه‌ای که به تصرف در مال یکدیگر داده‌اند برگردند، هیچکدام نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد، شرکای دیگر حق تصرف ندارند، ولی کسی که از اجازه خود برگشته میتواند در مال شرکت تصرف کند.

(مسأله ۲۱۶۴) هرگاه یکی از شرکاء تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند، اگرچه شرکت مدت داشته باشد، باید دیگران در صورتی که موجب ضرر و خسارت فوق العاده دیگران نباشد، قبول نمایند والاّ قبول کردن لازم نیست.

(مسأله ۲۱۶۵) اگر یکی از شرکاء بمیرد، یا دیوانه، یا بیهوش شود، شرکای دیگر نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند و همچنین است اگر یکی از آنان سفیه شود، یعنی مال خود را درکارهای بیهوده مصرف نماید یا از جهت مفلس شدن به حکم حاکم شرع، از تصرف در مالش ممنوع شود.

(مسأله ۲۱۶۶) اگر شریک چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال خود اوست، ولی اگر برای شرکت بخرد و شریک دیگر بگوید به آن معامله راضی هستم، نفع و ضررش مال هردو است.

(مسأله ۲۱۶۷) اگر با سرمایه شرکت معامله‌ای کنند، بعد بفهمند شرکت باطل بوده، چنانچه طوری باشد که اگر می‌دانستند شرکت درست نیست، به تصرف در مال یکدیگر راضی بودند، معامله صحیح است و هرچه از آن معامله پیدا شود، مال همهٔ آنان است، و اگر اینطور نباشد، در صورتیکه کسانی به تصرف دیگران راضی نبوده‌اند، بگویند به آن معامله راضی هستیم، معامله صحیح وگرنه باطل می‌باشد و در هرصورت، هر کدام از آنان که برای شرکت کاری کرده است، اگر به قصد مجانی کار نکرده، می‌تواند مزد زحمتهای خود را به اندازه معمول از شرکای دیگر بگیرد. بلی کاری که انجام داده اگر معامله فضولی باشد، مزد ندارد اگر چه صاحب مال معامله را امضا نماید.

احکام صلح

(مسأله ۲۱۶۸) صلح آن است که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال یا منفعت مال خود را ملک او کند، یا از طلب، یا حق خود بگذرد که او هم در عوض، مقداری از مال، یا منفعت مال خود را به او واگذار نماید یا از طلب یا حقی که دارد بگذرد. در هر حال، صلح باید در مقابل چیزی باشد، اگر چه در مقابل سکوت نمودن در مرافعه باشد.

(مسأله ۲۱۶۹) کسی که مالش را به دیگری صلح می‌کند، باید بالغ و عاقل و قصد صلح داشته و کسی او را مجبور نکرده باشد و باید سفیه هم نباشد.

(مسأله ۲۱۷۰) لازم نیست صیغهٔ صلح بعربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی که بفهماند با هم صلح و سازش کرده‌اند صحیح است.

(مسأله ۲۱۷۱) اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد که مثلاً یکسال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد، چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمتهای چوپان و آن روغن صلح کند، صحیح است بلکه اگر گوسفند را یکساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده کند و در عوض، مقداری روغن بدهد نیز صحیح است.

(مسأله ۲۱۷۲: اگر کسی بخواهد طلب یا حق خود را به دیگری صلح کند، در صورتی صحیح است که او قبول نماید، ولی اگر بخواهد از طلب یا حق خود بگذرد، قبول کردن او لازم نیست.

(مسأله ۲۱۷۳) اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند،

چنانچه طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند مثلاً پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید، زیادی برای بدهکار حلال نیست. مگر آنکه مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند، یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می‌دانست، باز هم به آن مقدار صلح می‌کرد.

(مسأله ۲۱۷۴) اگر بخواهند چیزی را که از یک جنس است و وزن آنها معلوم است به یکدیگر صلح کنند، احتیاط واجب آن است که وزن یکی بیشتر از دیگری نباشد، ولی اگر وزن آنها معلوم نباشد، اگر چه احتمال دهند که وزن یکی بیشتر از دیگری است و صلح نمایند، صحیح است.

(مسأله ۲۱۷۵) اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند، یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلبهای خود را به یکدیگر صلح کنند، چنانچه طلب آنان از یک جنس و وزن آنها یکی باشد مثلاً هر دو ده من گندم طلبکار باشند، مصالحهٔ آنان صحیح است و همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد، مثلاً یکی ده من برنج و دیگری دوازده من گندم طلبکار باشد، ولی اگر طلب آنان از یک جنس و چیزی باشد که معمولاً با وزن یا پیمانه، آن را معامله می‌کنند، در صورتی که وزن یا پیمانهٔ آنها مساوی نباشد، مصالحهٔ آنان اشکال دارد.

(مسأله ۲۱۷۶) اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدتی بگیرد چنانچه طلب خود را به مقدارکمتری صلح کند و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد اشکال ندارد. این حکم در صورتی است که طلب از جنس طلا یا نقره یا جنس دیگری باشد که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شود، و اما در غیر آنها برای طلبکار جائز است که طلب خود را به بدهکار یا غیر آن به کمتر از طلب صلح نموده یا بفروشد چنانکه در مسألهٔ «۲۲۹۷» خواهد آمد.

(مسأله ۲۱۷۷) اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند، با رضایت یکدیگر می‌توانند صلح را بهم بزنند. و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را قرار داده باشند، کسی که آن حق را دارد، می‌تواند صلح را بهم

بزند.

(مسأله ۲۱۷۸) تا وقتی خریدار و فروشنده از مجلس معامله متفرق نشده‌اند، می‌توانند معامله را بهم بزنند و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد، تا سه روز حق بهم زدن معامله را دارد. و همچنین اگر پول جنسی را که خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد، فروشنده می‌تواند معامله را بهم بزند، ولی کسیکه مالی را صلح می‌کند، در این سه صورت حق بهم زدن صلح را ندارد، اما در صورتی که طرف مصالحه در پرداخت مال المصالحه از حد متعارف تأخیر کند یا اینکه شرط شده باشد که مثلاً مال المصالحه را نقد بدهد و طرف عمل به شرط ننماید، در این صورت می‌تواند صلح را بهم بزند و همچنین در بقیهٔ صور دیگر که در احکام خرید و فروش گفته شد نیز می‌تواند صلح را بهم بزند.

(مسأله ۲۱۷۹) اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد، می‌تواند صلح را بهم بزند، ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد اشکال دارد.

(مسأله ۲۱۸۰) هر گاه مال خود را به کسی صلح نماید و با او شرط کند و بگوید که بعد از مرگ من باید چیزی را که به تو صلح کردم مثلاً وقف کنی و او هم این شرط را قبول کند، باید به شرط عمل نماید.

احکام اجاره

(مسأله ۲۱۸۱) اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می‌کند باید مکلف و عاقل باشند و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند و نیز باید در مال خود حق تصرف داشته باشند، پس سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید، اگر چیزی را اجاره کند، یا اجاره دهد صحیح نیست.

(مسأله ۲۱۸۲) انسان می‌تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد یا مالی را برای او اجاره کند.

(مسأله ۲۱۸۳) اگر ولیّ، یا قیّم بچه مال او را اجاره دهند، یا خود او را اجیر دیگری نمایند، اشکال ندارد و اگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جزءِ مدت اجاره قرار دهند، بعد از آنکه بچه بالغ شد می‌تواند بقیهٔ اجاره را بهم بزند، ولی هرگاه طوری بوده که اگر مقداری از زمان بالغ بودن بچه را جزءِ مدت اجاره نمی‌کرد، بر خلاف مصلحت بچه بود، نمی‌تواند اجارهٔ مال خود را بهم بزند، ولی نفوذ اجارهٔ خود بچه بعد از بلوغش محل اشکال است.

(مسأله ۲۱۸۴) بچهٔ صغیری را که ولیّ ندارد، بدون اجازهٔ مجتهد نمی‌شود اجیر کرد و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد می‌تواند از چند نفر مؤمن که عادل باشند، اجازه بگیرد و او را اجیر نماید.

(مسأله ۲۱۸۵) اجاره دهنده و مستأجر لازم نیست صیغهٔ عربی بخوانند بلکه اگر مالک به کسی بگوید، ملک خود را به تو اجاره دادم و او بگوید قبول کردم، اجاره صحیح است. و نیز اگر حرفی نزنند و مالک بقصد اینکه ملک خود را اجاره

دهد، به مستأجر واگذار کند و او هم بقصد اجاره کـردن بگـیرد، اجـاره صـحیح می‌باشد.

(مسأله ۲۱۸۶) اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود، همین که مشغول آن عمل شد اجاره صحیح است.

(مسأله ۲۱۸۷) کسی که نمی‌تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملک را اجاره داده، یا اجاره کرده صحیح است.

(مسأله ۲۱۸۸) اگر خانه یا دکّان یا اطاقی را اجاره کند و صاحب ملک با او شرط کند که فقط خود او از آن‌ها استفاده نماید، مستأجر نمی‌تواند آن را به دیگری جهت استفاده از آنها اجاره دهد، مگر آنکه اجاره طوری باشد که استفاده مخصوص خودش باشد، مثل اینکه زنی، منزل یا اطاقی را اجاره کند و بعداً شوهر کرده و اطاق یا منزل را جهت سکنای به شوهرش اجاره دهد. و اگر مالک شرط نکند، می‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد؛ ولی اگر بخواهد به زیادتر از مقداری که آن را اجاره کرده، اجاره دهد، باید در آن کاری مانند تعمیر و سفیدکاری انجام داده باشد؛ و اگر به غیر جنسی که اجاره کرده، اجاره دهد، احتیاط لازم آن است که در اینجا هم به زیادتر اجاره ندهد. بنابر احتیاط وجوبی، کشتی و زمین، حکم خانه را دارند.

(مسأله ۲۱۸۹) اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند، نمی‌شود او را به دیگری اجاره داد مگر به نحوی که در مساله قبل گذشت. و اگر شرط نکند، چنانچه او را به چیزی که اجرت او قرار داده اجاره دهد، باید زیادتر نگیرد و همچنین اگر به چیز دیگری اجاره دهد، اشکال دارد؛ و همینطور است، اگر خودش اجیر کسی باشد و برای انجام آن عمل، شخص دیگری را اجیر کند، اشکال دارد که به کمتر از آن اجاره کند، ولی اگر مقداری از آن عمل را خودش انجام داده باشد می‌تواند دیگری را به کمتر اجاره نماید.

(مسأله ۲۱۹۰) اگر غیر خانه و زمین ـ که حکم خانه را دارد ـ و دکان و اطاق و کشتی و اجیر، چیز دیگری را اجاره کند، و مالک با او شرط نکند که فقط خودش از

آن استفاده نماید، اگر چه بیشتر از مقداری که اجاره کرده، آن را اجاره دهد، اشکال ندارد.

(مسأله ۲۱۹۱) اگر خانه یا دکانی را مثلاً یکساله بصد تومان اجاره کند و از نصف آن خودش استفاده نماید، می‌تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد؛ ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده مثلاً به صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر انجام داده باشد.

شرایط مالی که آنرا اجاره می‌دهند

(مسأله ۲۱۹۲) مالی را که اجاره می‌دهند چند شرط دارد: «**اول**» آنکه معین باشد، پس اگر بگوید یکی از خانه‌های خود را به تو اجاره دادم درست نیست. «**دوم**» مستأجر آن را ببیند، یا کسیکه آن را اجاره می‌دهد طوری خصوصیات آن را بگوید که کاملاً معلوم باشد. «**سوم**» تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده باطل است. «**چهارم**» آنکه استفاده از آن مال به اتلاف و از بین بردنش نباشد، پس اجاره دادن نان و میوه و خوردنیهای دیگر صحیح نیست. «**پنجم**» استفاده‌ای که مال را برای آن، اجاره داده‌اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتیکه آب باران کفایت آن را نکند و از آب نهر هم مشروب نشود، صحیح نیست. «**ششم**» چیزی را که اجاره می‌دهد مال خود او باشد و اگر مال کس دیگر را اجاره دهد، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد.

(مسأله ۲۱۹۳) اجاره دادن درخت برای آنکه از میوه‌اش استفاده کنند، در صورتی که میوه‌اش فعلاً موجود نباشد صحیح است و همچنین است اجاره دادن حیوان برای شیرش.

(مسأله ۲۱۹۴) زن می‌تواند برای آنکه از شیرش استفاده کنند، اجیر شود و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر بواسطهٔ شیر دادن، حق شوهر از بین برود، بدون اجازهٔ او نمی‌تواند اجیر شود.

شرایط استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند

(مسأله ۲۱۹۵) استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند چهار شرط دارد: «**اول**» آنکه حلال باشد، بنابراین اجاره دادن دکّان برای شراب فروشی یا نگهداری شراب و کرایه دادن حیوان برای حمل و نقل شراب باطل است. «**دوم**» آنکه آن عمل در نظر شرع به طور مجّان واجب نباشد پس اجیر شدن برای فرائض یومیه یا تجهیز اموات جائز نیست و بنابر احتیاط، معتبر است که پول دادن برای آن استفاده، در نظر مردم بیهوده نباشد. «**سوم**» اگر چیزی را که اجاره می‌دهند چند فائده داشته باشد، استفاده‌ای که مستأجر باید از آن بکند معین نمایند، مثلاً اگر حیوانی را که سواری می‌دهد و بار می‌برد اجاره دهند، باید در موقع اجاره معین کند که فقط سواری یا باربری آن، مال مستأجر است یا همهٔ استفاده‌های آن. «**چهارم**» مدت استفاده را معین نمایند و اگر مدت معلوم نباشد ولی عمل را معین کنند، مثلاً با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را به طور مخصوصی بدوزد، کافیست.

(مسأله ۲۱۹۶) اگر ابتدای مدت اجاره را معین نکنند، ابتدای آن بعد از خواندن صیغهٔ اجاره است.

(مسأله ۲۱۹۷) اگر خانه‌ای را مثلاً یکساله اجاره دهند و ابتدای آن را یک ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند اجاره صحیح است، اگر چه موقعی که صیغه می‌خوانند خانه در اجارهٔ دیگری باشد.

(مسأله ۲۱۹۸) اگر مدت اجاره را معلوم نکند و بگوید هر وقت در خانه نشستی اجارهٔ آن، ماهی ده تومان است اجاره صحیح نیست.

(مسأله ۲۱۹۹) اگر به مستأجر بگوید خانه را ماهی ده تومان به تو اجاره دادم یا بگوید خانه را یک ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم و بعد از آن هم هر قدر بنشینی اجارهٔ آن ماهی ده تومان است، در صورتیکه ابتدای مدت اجاره را معین کنند یا ابتدای آن معلوم باشد، اجارهٔ ماه اول صحیح است.

(مسأله ۲۲۰۰) خانه‌ای را که افراد غریب و زوّار در آن منزل می‌کنند و معلوم نیست چقدر در آن می‌مانند، اگر قرار بگذارند که مثلاً شبی یک تومان بدهند و صاحب خانه راضی شود، استفاده از آن خانه اشکال ندارد. ولی چون مدت اجاره را معلوم نکرده‌اند، اجاره نسبت بغیر از شب اول صحیح نیست و صاحب خانه بعد از شب اول هر وقت بخواهد می‌تواند آنها را بیرون کند.

مسائل متفرقهٔ اجاره

(مسأله ۲۲۰۱) مالی را که مستأجر بابت اجاره می‌دهد باید معلوم باشد، پس اگر از چیزهائی است که مثل گندم با وزن معامله می‌کنند، باید وزن آن معلوم باشد، واگر از چیزهائی است که مثل پولهای رائج، با شماره معامله می‌کنند، باید شمارهٔ آن معیّن باشد، و اگر مثل اسب و گوسفند است، باید اجاره دهنده آن را ببیند یا مستأجر خصوصیات آن را بگوید.

(مسأله ۲۲۰۲) اگر زمینی را برای زراعت اجاره دهد و مال الاجاره را حاصل همان زمین یا زمین دیگر که فعلاً موجود نیست قرار دهد، اجاره صحیح نیست. واگر مال الاجاره بالفعل موجود باشد مانعی ندارد.

(مسأله ۲۲۰۳) کسی که چیزی را اجاره داده، تا آن چیز را تحویل ندهد حق ندارد اجارهٔ آن را مطالبه کند و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حق مطالبهٔ اجرت ندارد.

(مسأله ۲۲۰۴) هرگاه چیزی را که اجاره داده تحویل دهد، اگر چه مستأجر تحویل نگیرد، یا تحویل بگیرد و تا آخر مدت اجاره از آن استفاده نکند، باید مال الاجارهٔ آن را بدهد.

(مسأله ۲۲۰۵) اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده، اگر چه برای آن کار به او مراجعه نکند، باید اجرت او را بدهد، مثلاً اگر خیاطی را در روز معینی برای

دوختن لباس اجیر نماید و خیاط در آن روز آمادهٔ کار باشد، اگر چه پارچه را به او ندهد که بدوزد، باید اجرتش را بدهد، چه خیاط بیکار باشد و چه برای خودش یا دیگری کار کند.

(مسأله ۲۲۰۶) اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره، معلوم شود که اجاره باطل بوده، مستأجر باید مال الاجاره را به مقدار معمول به صاحب ملک بدهد، مثلاً اگر خانه‌ای را یک ساله به صد تومان اجاره کند، بعد بفهمد اجاره باطل بوده، چنانچه اجارهٔ آن خانه معمولاً پنجاه تومان است، باید پنجاه تومان را بدهد و اگر دویست تومان است، در صورتی که اجاره دهنده صاحب مال یا وکیل آن بوده، لازم نیست بیش از صد تومان بدهد و اگر غیر اینها بوده، باید دویست تومان را بپردازد و نیز اگر بعد ازگذشتن مقداری از مدت اجاره، معلوم شود که اجاره باطل بوده، نسبت به اجرت مدت گذشته نیز این حکم جاری است.

(مسأله ۲۲۰۷) اگر چیزی راکه اجاره‌کرده از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده روی ننموده، ضامن نیست، و نیز اگر مثلاً پارچه‌ای را که به خیاط داده از بین برود، در صورتیکه خیاط زیاده روی نکرده و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد، نباید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۲۲۰۸) هر گاه صنعتگر چیزی راکه‌گرفته ضایع کند ضامن است.

(مسأله ۲۲۰۹) اگر قصاب سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند، چه مزد گرفته باشد، چه مجانی سر بریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد.

(مسأله ۲۲۱۰) اگر حیوانی را اجاره کند و معین نماید که چقدر بار بر آن بگذارد، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان بمیرد یا معیوب شود ضامن است و نیز اگر مقدار بار را معین نکرده باشند و بیشتر از معمول بار کند و حیوان تلف شود، یا معیوب‌گردد، ضامن می‌باشد و در هر دو صورت اجرت زیادی را بر حسب معمول نیز باید بدهد.

(مسأله ۲۲۱۱) اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد، چنانچه

آن حیوان بلغزد، یا رَم کند و بار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست، ولی اگر بواسطهٔ زدن و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ضامن است.

(مسأله ۲۲۱۲) اگر کسی بچه‌ای را ختنه کند و بمیرد، اگر بیشتر از حد معمول نبریده، و ختنه ضرر کرده، و به اذن ولی بوده و حاذق هم بوده، و تشخیص ضرر و عدم ضرر به او موکول نشده باشد، ضمان معلوم نیست. و الاّ ضامن است، در صورتی که ضرر از این وادی باشد. و اما اگر ضرری به آن بچه برسد، چنانچه بیشتر از معمول بریده باشد، ضامن است، و اگر بیشتر از حد معمول نبریده باشد، ضمان محل اشکال است و احوط رجوع به صلح است.

(مسأله ۲۲۱۳) اگر دکتر به دست خود به مریض دارو بدهد، چنانچه در معالجه خطا کند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، دکتر ضامن است. اگر بگوید فلان دارو برای فلان مرض فائده دارد، و به واسطه خوردن دارو ضرری به مریض برسد یا بمیرد، اگر دستوری صادر نکرده باشد، ضامن نیست، اما در غیر این صورت ضامن است.

(مسأله ۲۲۱۴) هرگاه دکتر به مریض بگوید که اگر ضرری به تو برسد ضامن نیستم. در صورتی که دقت و احتیاط خود را بکند و به مریض ضرری برسد، یا بمیرد، دکتر اگر چه بدست خود دارو داده باشد ضامن نیست.

(مسأله ۲۲۱۵) مستأجر و کسی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را بهم بزنند. و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق بهم زدن معامله را داشته باشند، می‌توانند مطابق قرار داد، اجاره را بهم بزنند.

(مسأله ۲۲۱۶) اگر اجاره دهنده، یا مستأجر بفهمد که مغبون شده است، چنانچه در موقع اجاره نمودن ملتفت نباشد که مغبون است، می‌تواند اجاره را بهم بزند ولی اگر در صیغهٔ اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند، حق بهم زدن معامله را نداشته باشند، نمی‌توانند اجاره را بهم بزنند.

(مسأله ۲۲۱۷) اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آنکه تحویل دهد کسی آن

را غصب نماید، مستأجر می‌تواند اجاره را بهم بزند و چیزی را که به اجاره دهنده داده پس بگیرد، یا اجاره را بهم نزند و اجارهٔ مدتی را که در تصرف غصب کننده بوده به میزان معمول از او بگیرد، پس اگر حیوانی را یک ماهه به ده تومان اجاره نماید و کسی آن را ده روز غصب کند و اجارهٔ معمولی ده روز آن پانزده تومان باشد، می‌تواند پانزده تومان را از غصب کننده بگیرد.

(مسأله ۲۲۱۸) اگر چیزی را که اجاره کرده تحویل بگیرد، و بعد دیگری آن را غصب کند، نمی‌تواند اجاره را بهم بزند و فقط حق دارد کرایهٔ آن چیز را به مقدار معمول، از غصب کننده بگیرد.

(مسأله ۲۲۱۹) اگر پیش از آنکه مدت اجاره تمام شود، ملک را به مستأجر بفروشد، اجاره بهم نمی‌خورد. و مستأجر باید مال الاجاره را بدهد، و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد.

(مسأله ۲۲۲۰) اگر پیش از ابتدای مدت اجاره، ملک به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده‌ای که شرط کرده‌اند نباشد، اجاره باطل می‌شود و پولی که مستأجر به صاحب ملک داده به او بر می‌گردد، و اگر طوری باشد که بتواند استفادهٔ مختصری از آن ببرد، می‌تواند اجاره را بهم بزند.

(مسأله ۲۲۲۱) اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره به طوری خراب شود که هیچ قابل استفاده نباشد، یا قابل استفاده‌ای که شرط کرده‌اند نباشد، اجارهٔ مدتی که باقی مانده است، باطل می‌شود، ولی نمی‌تواند اجارهٔ مدت گذشته را فسخ کند و اجرت المثل آن را بگیرد، بلکه فقط مدت باقی مانده را می‌تواند فسخ کند.

(مسأله ۲۲۲۲) اگر خانه‌ای را که مثلاً دو اطاق دارد اجاره دهد و یک اطاق آن خراب شود، چنانچه فوراً آن را بسازد و هیچ مقداری از استفاده آن از بین نرود، اجاره باطل نمی‌شود و مستأجر هم نمی‌تواند اجاره را بهم بزند، ولی اگر ساختن آن به قدری طول بکشد که مقداری از استفادهٔ مستأجر از بین برود، اجاره به آن مقدار

باطل می‌شود، و مستأجر نمی‌تواند نسبت به گذشته، اجاره را فسخ کند و فقط می‌تواند نسبت به آینده اجاره را فسخ کند.

(مسأله ۲۲۲۳) اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد، اجاره باطل نمی‌شود ولی اگر خانه، مال اجاره دهنده نباشد مثلاً کس دیگر که صاحبخانه است، وصیت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پیش از تمام شدن مدت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده اجاره باطل است. و اگر مالک فعلی آن اجاره را امضاءِ کند صحیح می‌شود و وجه اجارهٔ مدتی که بعد از مردن اجاره دهنده باقی مانده، به مالک فعلی داده می‌شود.

(مسأله ۲۲۲۴) اگر صاحب کار، بنّا را وکیل کند که برای او عمله بگیرد، چنانچه بنّا کمتر از مقداری که از صاحب کار می‌گیرد به عمله بدهد، زیادی آن بر او حرام است و باید آن را به صاحب کار بدهد، ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند و برای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد یا به دیگری بدهد، در صورتی که مقداری خودش کار کرده و باقی را به کمتر از مقداری که اجیر شده به دیگری بدهد، زیادی آن برای او حلال می‌باشد.

(مسأله ۲۲۲۵) اگر رنگریز قرار بگذارد که مثلاً پارچه را با نیل رنگ کند، چنانچه با چیز دیگری رنگ نماید، حق ندارد چیزی بگیرد.

احکام جعاله

(مسأله ۲۲۲۶) جعاله آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهند مال معینی بدهد، مثلاً بگوید هر کس گمشدهٔ مرا پیدا کند، ده تومان به او می‌دهم و به کسی که این قرار را می‌گذارد «جاعل» و به کسی که کار را انجام می‌دهد «عامل» می‌گویند. و فرق بین جعاله و اجاره این است که در اجاره بعد از خواندن صیغه، اجیر باید عمل را انجام دهد و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می‌شود، ولی در جعاله اگر چه عامل، شخص معین باشد، می‌تواند مشغول عمل نشود، و تا عمل را انجام ندهد جاعل بدهکار نمی‌شود.

(مسأله ۲۲۲۷) جاعل باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قرار داد کند و شرعاً بتواند در مال خود تصرّف نماید، بنابراین جعالهٔ آدم سفیه ـ کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند ـ صحیح نیست.

(مسأله ۲۲۲۸) کاری را که «جاعل» می‌گوید برای او انجام دهند، باید حرام یا بیفائده یا از واجباتی که شرعاً لازم است مجاناً انجام شود نباشد، پس اگر بگوید هرکس شراب بخورد، یا در شب به جای تاریکی برود یا نماز واجب خود را بخواند ده تومان به او می‌دهم، «جعاله» صحیح نیست.

(مسأله ۲۲۲۹) اگر مالی را که قرار می‌گذارد بدهد، معین کند مثلاً بگوید هر کس اسب مرا پیدا کند، این گندم را به او می‌دهم، لازم نیست بگوید آن گندم مال کجا است و قیمت آن چیست. ولی اگر مال را معین نکند مثلاً بگوید کسی که اسب مرا پیدا کند، ده من گندم به او می‌دهم، باید خصوصیّات آن را کاملاً معیّن نماید.

(مسأله ۲۲۳۰) اگر «جاعل» مزد معینی برای کار قرار ندهد، مثلاً بگوید هر کس بچهٔ مرا پیدا کند پولی به او می‌دهم و مقدار آن را معین نکند، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد بدهد.

(مسأله ۲۲۳۱) اگر «عامل» پیش از قرار داد، کار را انجام داده باشد یا بعد از قرار داد به قصد اینکه پول نگیرد انجام دهد، حقّی برای مزدگرفتن ندارد.

(مسأله ۲۲۳۲) پیش از آنکه «عامل» شروع به کار کند، «جاعل» می‌تواند «جعاله» را بهم بزند.

(مسأله ۲۲۳۳) بعد از آنکه «عامل» شروع به کارکرد، اگر «جاعل» بخواهد جعاله را بهم بزند اشکال دارد.

(مسأله ۲۲۳۴) «عامل» می‌تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضرر «جاعل» شود، باید آن را تمام نماید. مثلاً اگر کسی بگوید هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می‌دهم و دکتر جرّاحی، شروع به عمل کند، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند، چشم معیوب می‌شود باید آن را تمام نماید و در صورتی که ناتمام بگذارد، حقی به «جاعل» ندارد.

(مسأله ۲۲۳۵) اگر «عامل» کار را ناتمام بگذارد، چنانچه آن کار مثل پیدا کردن اسب است که تا تمام نشود، برای «جاعل» فائده ندارد، «عامل» نمی‌تواند چیزی مطالبه کند و همچنین است اگر «جاعل» مزد را برای تمام کردن «عمل» قرار بگذارد، مثلاً بگوید هر کس لباس مرا بدوزد، ده تومان به او می‌دهم ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد، برای آن مقدار مزد بدهد، «جاعل» باید مزد مقداری را که انجام شده به «عامل» بدهد اگر چه احتیاط این است که به طور مصالحه یکدیگر را راضی نمایند.

احکام مزارعه

(مسأله ۲۲۳۶) مزارعه آن است که مالک با زارع به این قسم معامله کند که زمین را در اختیار او بگذارد، تا زراعت کند و مقداری از حاصل آن را به مالک بدهد.

(مسأله ۲۲۳۷) مزارعه چند شرط دارد:

«**اول**» آنکه صاحب زمین به زارع بگوید زمین را برای زراعت به تو واگذار کردم و زارع هم بگوید قبول کردم، یا بدون اینکه حرفی بزنند مالک، زمین را به زارع به قصد زراعت واگذار کند و زارع قبول نماید.

«**دوم**» صاحب زمین و زارع هر دو مکلّف و عاقل باشند و با قصد و اختیار خود، مزارعه را انجام دهند و سفیه نباشند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.

«**سوم**» مالک و زارع از تمام حاصل زمین منفعت ببرند، پس اگر مثلاً شرط کنند که آنچه اول یا آخر می‌رسد، مال یکی از آنان باشد مزارعه باطل است.

«**چهارم**» سهم هر کدام، نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد، پس اگر مالک بگوید در این زمین زراعت کن و هر چه می‌خواهی به من بده صحیح نیست و همچنین است اگر مقدار معینی از حاصل را مثلاً ده من فقط برای زارع یا مالک قرار دهند.

«**پنجم**» مدتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معیّن کنند و باید مدّت به قدری باشد که در آن مدت بدست آمدن حاصل ممکن باشد و اگر اول مدّت را روز معینی و آخر مدّت را رسیدن حاصل قرار دهند کافی است.

«**ششم**» زمین قابل زراعت باشد و اگر زراعت در آن ممکن نباشد اما بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود، مزارعه صحیح است.

«**هفتم**» اگر منظور هر کدام آنان زراعت مخصوصی است، چیزی را که زارع باید بکارد لازم آن است که معین کنند ولی اگر زراعت معینی را در نظر ندارند، یا زراعتی را که هر دو در نظر دارند معلوم است، لازم نیست آن را معیّن نمایند.

«**هشتم**» مالک، زمین را معین کند، پس کسی که چند قطعه زمین دارد و با هم تفاوت دارند، اگر به زارع بگوید در یکی از این زمینها زراعت کن و آن را معیّن نکند مزارعه باطل است.

«**نهم**» خرجی را که هر کدام آنان باید بکند معیّن نمایند، ولی اگر خرجی را که هر کدام باید بکند معلوم باشد لازم نیست آن را معیّن نمایند.

(مسأله ۲۲۳۸) اگر مالک با زارع قرار بگذارد که مقداری از حاصل برای او باشد و بقیّه را بین خودشان قسمت کنند، چنانچه بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار، چیزی باقی می‌ماند، مزارعه صحیح است.

(مسأله ۲۲۳۹) اگر مدت مزارعه تمام شود و حاصل به دست نیاید، چنانچه مالک راضی شود که با اجاره یا بدون اجاره، زراعت در زمین او بماند و زارع هم راضی باشد، مانعی ندارد و اگر مالک راضی نشود، می‌تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند و اگر برای چیدن زراعت، ضرری به زارع برسد، لازم نیست عوض آن را به او بدهد. و زارع اگر راضی شود که به مالک چیزی بدهد، اگر ابقاء با اجرت، به ضرر مالک نشود و کندن به ضرر زارع شود، اشکال ندارد که زارع، مالک را مجبور کند که زراعت در زمین او بماند.

(مسأله ۲۲۴۰) اگر به واسطهٔ پیش آمدی، زراعت در زمین ممکن نباشد مثلاً آب از زمین قطع شود، مزارعه به هم می‌خورد و اگر زارع بدون عذر زراعت نکند، چنانچه زمین در تصرف او بوده و مالک در آن تصرّفی نداشته است، باید اجارهٔ آن مدت را به مقدار معمول به مالک بدهد.

(مسأله ۲۲۴۱) اگر مالک و زارع صیغه خوانده باشند، بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند مزارعه را به هم بزنند و بعید نیست که اگر مالک به قصد مزارعه، زمین را به کسی واگذار کند نیز بدون رضایت یکدیگر نمی‌توانند معامله را به هم بزنند، ولی اگر در ضمن معاملهٔ مزارعه شرط کرده باشند که هر دو یا یکی از آنان حقّ به هم زدن معامله را داشته باشند، می‌توانند مطابق قراری که گذاشته‌اند معامله را به هم بزنند.

(مسأله ۲۲۴۲) اگر بعد از قرارداد مزارعه، مالک یا زارع بمیرد، مزارعه به هم نمی‌خورد، و ورثه آنها به جای آنان است؛ ولی اگر زارع بمیرد و قرارداد کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه به هم می‌خورد و چنانچه زراعت، نمایان شده باشد، باید سهم او را به ورثه‌اش بدهند و حقوق دیگری هم که زارع داشته ورثهٔ او ارث می‌برند، ولی نمی‌توانند مالک را مجبور کنند که زراعت در زمین او باقی بماند.

(مسأله ۲۲۴۳) اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده چنانکه تخم، مال مالک بوده، حاصلی هم که به دست می‌آید مال او است و باید مزد زارع و مخارجی را که کرده و کرایهٔ گاو یا حیوان دیگری را که مال زارع بوده و در آن زمین کارکرده به او بدهد، و اگر تخم، مال زارع بوده، زراعت هم مال او است و باید اجارهٔ زمین و خرجهائی را که مالک کرده و کرایهٔ گاو یا حیوان دیگری که مال او بوده و در آن زراعت کار کرده به او بدهد، و در هر دو صورت چنانکه مقدار استحقاق معمولی، بیشتر از مقدار قرار داد باشد دادن زیادی واجب نیست.

(مسأله ۲۲۴۴) اگر تخم، مال زارع باشد و بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه مالک و زارع راضی شوند که با اجرت یا بی اجرت، زراعت در زمین بماند، اشکال ندارد. و اگر مالک راضی نشود، اگر ضرر به زارع نرسد، می‌تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند. و اگر بودن زراعت، خواه با اجرت و یا بدون اجرت، به ضرر مالک باشد، باید زارع زراعت خود را بچیند. و زارع اگر چه راضی

شود، چیزی به مالک بدهد، نمی‌تواند او را مجبور کند که زراعت در زمین او بماند و نیز مالک نمی‌تواند زارع را مجبور کند که اجاره بدهد و زراعت را در زمین خود باقی بگذارد.

(مسأله ۲۲۴۵) اگر بعد از جمع کردن حاصل و تمام شدن مدّت مزارعه، ریشه زراعت در زمین بماند و سال بعد دو مرتبه حاصل دهد، چنانچه مالک با زارع، شرط اشتراک در ریشه نکرده باشد، بنابر احتیاط لازم، صلح کنند.

احکام مساقات و مغارسه

(مسأله ۲۲۴۶) اگر انسان با کسی به این قسم معامله کند که درختهای میوه‌ای را که میوهٔ آن مال خود او است، یا اختیار میوه‌های آن با او است، تا مدت معینی به آن کس واگذار کند که تربیت نماید و آب دهد و به مقداری که قرار می‌گذارند از میوهٔ آن بردارد، این معامله را مساقات می‌گویند.

(مسأله ۲۲۴۷) معاملهٔ مساقات در درختهائی که میوه نمی‌دهد مثل بید و چنار صحیح نیست و در مثل درخت حنا که از برگ آن استفاده می‌کنند اشکال دارد.

(مسأله ۲۲۴۸) در معاملهٔ مساقات لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آنرا واگذار کند و کسی که کار می‌کند به همین قصد مشغول کار شود، معامله صحیح است.

(مسأله ۲۲۴۹) مالک و کسی که تربیت درختها را به عهده می‌گیرد، باید مکلف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز مالک باید سفیه نباشد یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکند.

(مسأله ۲۲۵۰) مدت مساقات باید معلوم باشد و اگر اول آنرا معین کنند و آخر آنرا موقعی قرار دهند که میوهٔ آن سال، به دست می‌آید صحیح است.

(مسأله ۲۲۵۱) باید سهم هر کدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد و اگر قرار بگذارند که مثلا صد من از میوه‌ها مال مالک و بقیه مال کسی باشد که کار می‌کند معامله باطل است.

(مسأله ۲۲۵۲) باید قرار معامله مساقات را پیش از ظاهر شدن میوه بگذارند

و اگر بعد از ظاهر شدن میوه و پیش از رسیدن آن قرار بگذارند، پس اَمّا اگر کاری مانند آبیاری که برای تربیت درخت لازم است، باقی نمانده باشد معامله صحیح نیست، اگر چه احتیاج به کاری مانند چیدن میوه و نگهداری آن داشته باشد، اگر کاری که برای تربیت درخت لازم است، باقی مانده باشد، اگر پیش از رسیدن باشد، بعید نیست که معامله صحیح باشد و محل اشکال نباشد.

(مسأله ۲۲۵۳) معامله مساقات در بوتهٔ خربزه و خیار و مانند اینها، بعید نیست که صحیح باشد.

(مسأله ۲۲۵۴) درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می‌کند و به آبیاری احتیاج ندارد، اگر به کارهای دیگر مانند بیل زدن و کود دادن محتاج باشد، معاملهٔ مساقات در آن صحیح است.

(مسأله ۲۲۵۵) دو نفری که مساقات کرده‌اند، با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند. و نیز اگر در ضمن قراردادِ مساقات، شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته‌اند، به هم زدن معامله اشکال ندارد. و اگر در ضمن معاملهٔ مساقات شرطی کنند و آن شرط عملی نشود، کسی که برای نفع او شرط کرده‌اند، می‌تواند معامله را به هم بزند.

(مسأله ۲۲۵۶) اگر مالک بمیرد، معاملهٔ مساقات به هم نمی‌خورد و ورثه‌اش به جای او هستند.

(مسأله ۲۲۵۷) اگر کسیکه تربیت درختها به او واگذار شده بمیرد، چنانچه در عقد شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند، ورثه‌اش به جای او هستند و چنانچه خودشان عمل راانجام ندهند و اجیر هم نگیرند، حاکم شرع از مال میت اجیر می‌گیرد و حاصل را بین ورثهٔ میّت و مالک قسمت می‌کند و اگر قرارداد کرده باشند که خود او درختها را تربیت نماید، با مردن او معامله به هم می‌خورد.

(مسأله ۲۲۵۸) اگر شرط کند که تمام حاصل برای مالک باشد، مساقات باطل است و میوه مال مالک می‌باشد، و کسی که کار می‌کند، اگر محرز شود که

تبرّعاً کارکرده، نمی‌تواند مطالبهٔ اجرت نماید و الاّ بنابر احتیاط اگر مالک خودش کار او را قبول کرده، باید اجره المثل را بدهد، ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد، مالک باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول به کسی که درخت‌ها را تربیت کرده بدهد. ولی اگر مقدار معمول بیشتر از مقدار قرارداد باشد، دادن زیادی لازم نیست.

(مسأله ۲۲۵۹) اگر زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد و آنچه عمل می‌آید مال هر دو باشد معامله باطل است، پس اگر درختها مال صاحب زمین بوده، بعد از تربیت هم مال او است و باید مزد کسی که آنها را تربیت کرده بدهد و اگر مال کسی بوده که آنها را تربیت کرده، بعد از تربیت هم مال او است و می‌تواند آنها را بکند؛ ولی گودالهائی راکه به واسطهٔ کندن درختها پیدا شده باید پر کند و اجارهٔ زمین را از روزی که درختها راکاشته به صاحب زمین بدهد و مالک هم می‌تواند او را مجبور نماید که درختها را بکند و اگر به واسطهٔ کندن درخت، عیبی در آن پیدا شود، چیزی بر صاحب زمین نیست، بلی اگر خود صاحب زمین درختها را بکند و عیبی در آن پیدا شود بنابر احتیاط واجب صلح کنند و صاحب درخت نمی‌تواند او را مجبور کند که با اجاره، یا بدون اجاره، درخت را در زمین باقی بگذارد، و همچنین صاحب زمین نمی‌تواند صاحب درختها را مجبور نماید که با اجاره یا بدون اجاره، درختها در زمین او بماند.

کسانیکه از تصرف در مال خود ممنوعند

(مسأله ۲۲۶۰) بچه‌ای که بالغ نشده شرعا نمی‌تواند در مال خود تصرف کند و نشانهٔ بالغ شدن یکی از سه چیز است: «**اول**» روئیدن موی درشت در زیر شکم، بالای عورت؛ «**دوم**» بیرون آمدن منی؛ «**سوم**» تمام شدن پانزده سال قمری در مرد، و تمام شدن نه سال قمری در زن.

(مسأله ۲۲۶۱) روئیدن موی درشت در صورت و پشت لب و در سینه و زیر

بغل و درشت شدن صدا و مانند اینها نشانهٔ بالغ شدن نیست، مگر انسان به واسطهٔ اینها به بالغ شدن یقین کند.

(مسأله ۲۲۶۲) دیوانه، و مفلس، یعنی کسیکه از جهت مطالبه طلبکاران از طرف حاکم شرع از تصرف در مال خود ممنوع است، و سفیه، یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، نمی‌توانند در مال خود تصرف نماید.

(مسأله ۲۲۶۳) کسی که گاهی عاقل و گاهی دیوانه است، تصرفی که موقع دیوانگی در مال خود می‌کند صحیح نیست.

(مسأله ۲۲۶۴) انسان می‌تواند در مرضی که به آن مرض از دنیا می‌رود، هر قدر از مال خود را به مصرف خود و عیال و مهمان و کارهائی که اسراف شمرده نمی‌شود، برساند و اظهر اینست که اگر مال خود را به کسی ببخشد یا ارزانتر از قیمت بفروشد، اگر چه بیشتر از ثلث باشد و ورثه هم اجازه ننمایند، تصرف او صحیح است.

احکام وکالت

وکالت آنست که انسان کاری را که می‌تواند در آن دخالت کند، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد، مثلا کسی را وکیل کند که خانه او را بفروشد یا زنی را برای او عقد نماید، پس آدم سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرف کند، نمی‌تواند برای فروش آن، کسی را وکیل نماید.

(مسأله ۲۲۶۵) در وکالت لازم نیست صیغه بخوانند و اگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او هم بفهماند قبول نموده، مثلاً مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد و او مال را بگیرد، وکالت صحیح است.

(مسأله ۲۲۶۶) اگر انسان کسی را که در شهر دیگر است وکیل نماید و برای او وکالت نامه بفرستد و او قبول کند، اگر چه وکالت نامه بعد از مدتی برسد، وکالت صحیح است.

(مسأله ۲۲۶۷) موکل، یعنی کسی که دیگری را وکیل می‌کند و نیز کسی که وکیل می‌شود، باید عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام کنند و در موکل بلوغ نیز معتبر است.

(مسأله ۲۲۶۸) کاری را که انسان نمی‌تواند انجام دهد، یا شرعا نباید انجام دهد، نمی‌تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود، مثلا کسی که در احرام حج است، چون نباید صیغهٔ عقد زناشوئی را بخواند، نمی‌تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری وکیل شود.

(مسأله ۲۲۶۹) اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش، معیّن

کند صحیح است، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و آن کار را معین نکند، وکالت صحیح نیست.

(مسأله ۲۲۷۰) اگر وکیل را عزل کند یعنی از کار برکنار نماید، بعد از آنکه خبر به او رسید، نمی‌تواند آن کار را انجام دهد. ولی اگر پیش از رسیدن خبر آن کار را انجام داده باشد، صحیح است، لکن مراعات احتیاط در نکاح و طلاق ترک نشود.

(مسأله ۲۲۷۱) وکیل می‌تواند از وکالت کناره‌گیری کند، اگر چه موکّل غائب باشد.

(مسأله ۲۲۷۲) وکیل نمی‌تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده دیگری را وکیل نماید، ولی اگر موکّل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد، به هر طوری که به او دستور داده، می‌تواند رفتار نماید، پس اگر گفته باشد برای من وکیل بگیر، باید از طرف او وکیل بگیرد و نمی‌تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند.

(مسأله ۲۲۷۳) اگر وکیل با اجازهٔ موکل کسی را از طرف او وکیل کند، نمی‌تواند آن وکیل را عزل نماید. و اگر وکیل اول بمیرد، یا موکّل او را عزل کند وکالت دومی باطل نمی‌شود.

(مسأله ۲۲۷۴) اگر وکیل با اجازهٔ موکّل، کسی را از طرف خودش وکیل کند، موکّل و وکیل اوّل می‌توانند آن وکیل را عزل کنند و اگر وکیل اول بمیرد یا عزل شود، وکالت دومی باطل می‌شود.

(مسأله ۲۲۷۵) اگر چند نفر را برای کاری وکیل کند و به آنها اجازه دهد که هر کدام به تنهائی در آن کار اقدام کنند، هر یک از آنان می‌تواند آن کار را انجام دهد و چنانچه یکی از آنها بمیرد، اگر کلام او ظاهر باشد که می‌توانند به تنهایی انجام دهند، حکم اجازه را دارد و بعد از فوت یکی، وکالت دیگران باطل نمی‌شود، ولی اگر کلام او ظاهر نباشد و یا اینکه گفته باشد که با هم انجام دهند، نمی‌توانند به تنهایی انجام دهند و در صورت فوت یکی از آنها، وکالت دیگران باطل می‌شود.

(مسأله ۲۲۷۶) اگر وکیل یا موکل بمیرد، وکالت باطل می‌شود و نیز اگر

چیزی که برای تصّرف در آن وکیل شده است از بین برود، مثلاً گوسفندی که برای فروش آن، وکیل شده بمیرد، وکالت باطل می‌شود، و اگر یکی از آنها دیوانه یا بیهوش شود، در زمان دیوانگی یا بیهوشی، وکالت اثری ندارد، اما به نحوی که بعد از بر طرف شدن دیوانگی و بیهوشی نیز نتواند عمل را انجام دهد، اگر مدت بیهوشی و دیوانگی کم باشد، بقاء وکالت بعید نیست.

(مسأله ۲۲۷۷) اگر انسان کسی را برای کاری وکیل کند و چیزی برای او قرار بگذارد، بعد از انجام آن کار، چیزی را که قرارگذاشته باید به او بدهد.

(مسأله ۲۲۷۸) اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار او،ست کوتاهی نکند و غیر از تصرفی که به او اجازه داده‌اند، تصرف دیگری در آن ننماید و اتفاقاً آن مال از بین برود، نباید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۲۲۷۹) اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی کند یا غیر از تصرّفی که به او اجازه داده‌اند تصرّف دیگری در آن بنماید و آن مال از بین برود، ضامن است. پس اگر لباسی را که گفته‌اند بفروش، بپوشد و آن لباس تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۲۲۸۰) اگر وکیل غیر از تصرفی که به او اجازه داده‌اند تصرف دیگری در مال بکند، مثلاً لباسی را که گفته‌اند بفروش، بپوشد و بعداً تصرفی را که به او اجازه داده‌اند، انجام دهد آن تصرف صحیح است.

احکام قرض

قرض دادن از کارهای مستحبی است که در آیات قرآن و اخبار، راجع به آن زیاد سفارش شده است، از پیغمبر اکرم (ص) روایت شده که هر کس به برادر مسلمان خود قرض بدهد مال او زیاد می‌شود و ملائکه بر او رحمت می‌فرستند و اگر با بدهکار خود مدارا کند، بدون حساب و به سرعت از صراط می‌گذرد. و کسی که برادر مسلمانش از او قرض بخواهد و ندهد، بهشت بر او حرام می‌شود.

(مسأله ۲۲۸۱) در قرض لازم نیست صیغه بخوانند بلکه اگر چیزی را به نیّت قرض به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است.

(مسأله ۲۲۸۲) هر وقت بدهکار بدهی خود را بدهد، طلبکار باید قبول نماید.

(مسأله ۲۲۸۳) اگر در صیغهٔ قرض برای پرداخت آن، مدّتی قرار دهند، و بدهکار پول نداشته باشد، و وقت آن نرسیده باشد، طلبکار نمی‌تواند طلب خود را مطالبه نماید.

(مسأله ۲۲۸۴) اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد، باید فوراً آن را بپردازد و اگر تأخیر بیاندازد گناهکار است.

(مسأله ۲۲۸۵) اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته و اثاثیهٔ منزل و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد، چیزی نداشته باشد، طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد.

(مسأله ۲۲۸۶) کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد

چنانچه بتواند کاسبی کند، واجب است که کسب کند و بدهی خود را بدهد.

(مسأله ۲۲۸۷) کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشته باشد که او را پیدا کند، باید طلب او را از طرف صاحبش به عنوان صدقه برای صاحبش، به فقیر بدهد و در صورت امکان، اجازهٔ گرفتن از حاکم بهتر است و الاّ لازم نیست.

(مسأله ۲۲۸۸) اگر مال میّت بیشتر از خرج واجب کفن و دفن و بدهی او نباشد، باید مالش را به همین مصرفها برسانند و به وارث او چیزی نمی‌رسد.

(مسأله ۲۲۸۹) اگر کسی مقداری پول طلا یا نقره قرض کند و قیمت آن کم شود، چنانچه همان مقدار را که گرفته پس بدهد کافی است و اگر قیمت آن زیادتر گردد لازم است همان مقدار را که گرفته بدهد. ولی در هر دو صورت اگر بدهکار و طلبکار بغیر آن راضی شوند اشکال ندارد.

(مسأله ۲۲۹۰) اگر مالی را که قرض کرده از بین نرفته باشد و صاحب مال، آن را مطالبه کند، احتیاط مستحب آن است که بدهکار همان مال را به او بدهد.

(مسأله ۲۲۹۱) اگر کسی که قرض می‌دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، مثلاً یک من گندم بدهد و شرط کند که یک من و پنج سیر بگیرد یا ده تخم مرغ بدهد که یازده تا بگیرد، ربا و حرام است. بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد، یا چیزی را که قرض کرده با مقداری جنس دیگر پس دهد، مثلاً شرط کند یک تومانی را که قرض کرده با یک کبریت پس دهد، ربا و حرام است و نیز اگر با او شرط کند که چیزی را که قرض می‌گیرد به طور مخصوصی پس دهد، مثلاً مقداری طلای نساخته به او بدهد و شرط کند که ساخته پس بگیرد، باز هم ربا و حرام می‌باشد. ولی اگر بدون اینکه شرط کند، خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده پس بدهد اشکال ندارد بلکه مستحب است.

(مسأله ۲۲۹۲) ربا دادن مثل رباگرفتن حرام است، ولی کسی که قرض ربائی گرفته ظاهر این است که مالک می‌شود، اگر چه اولی این است که در آن تصرف نکند و چنانچه طوری باشد که اگر قرار ربا را هم نداده بودند، صاحب پول راضی بوده که

گیرندۂ قرض در آن پول تصرّف کند، قرض گیرنده می‌تواند در آن بـدون اشکـال تصرف نماید.

(مسأله ۲۲۹۳) اگر گندم، یا چیزی مانند آن را به طور قرض ربائی بگیرد و با آن زراعت کند، ظاهر این است که حاصل را مالک می‌شود اگر چه اولی این است که در حاصلی که از آن به دست می‌آید تصرف نکند.

(مسأله ۲۲۹۴) اگر لباسی را بخرد و بعداً از پولی که به قرض ربائی گرفته، یا از پول حلالی که مخلوط با آن پول است به صاحب لباس بدهد، پوشیدن آن لباس و نماز خواندن با آن اشکال ندارد. و هم چنین است حکم، اگر به فروشنده بگوید که این لباس را با این پول می‌خرم، اگر چه اولی این است که در این صورت آن لباس را در نماز و غیر نماز نپوشد.

(مسأله ۲۲۹۵) اگر انسان مقداری پول به تاجر بدهد که در شهر دیگـر از طرف او کمتر بگیرد، اشکال ندارد و این را صرف برات می‌گویند.

(مسأله ۲۲۹۶) اگر مقداری پول به کسی بدهد که بعد از چند روز در شهر دیگر، زیادتر بگیرد، مثلاً نهصد و نود تومان بدهد که بعد از ده روز در شهر دیگر هزار تومان بگیرد، در صورتیکه مادّۂ آن پول مثل طلا و نقره باشد، ربا و حرام است، ولی اگر کسی که زیادی را می‌گیرد، در مقابل زیادی، جنس بدهد، یا عملی انجام دهد، اشکال ندارد. در اسکناسهای معمولی که از قِسم شـمردنیها است، اگـر در مقابل زیادی، جنس بدهد و یا عملی انجام دهد، زیادگرفتن اشکـال نـدارد و الاّ اشکال دارد.

(مسأله ۲۲۹۷) اگر کسی از دیگری طلبی دارد که از جنس طلا و نـقره یـا کشیمنی و پیمانه‌ای نیست، می‌تواند آن را به شخص بدهکار یا دیگری به کـمتر فروخته و وجه آن را نقداً بگیرد، بنابراین در زمان حاضر، برات یا سفته هائی کـه طلبکار از بدهکار گرفته است می‌تواند آنها را به بانک یا به شخص دیگر به کمتر از طلب خود ـ که در عرف آن را نزول کردن گویند ـ بفروشد و باقی وجه را نقداً بگیرد. زیرا که اسکناسهای معمولی با وزن و پیمانه معامله نمی‌شود.

احکام حواله دادن

(مسأله ۲۲۹۸) اگر انسان طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از دیگری بگیرد و طلبکار قبول نماید، بعد از آنکه حواله با شرایطی که بعداً گفته می‌شود درست شد، کسی که به او حواله شده بدهکار می‌شود، و دیگر طلبکار نمی‌تواند طلبی را که دارد از بدهکار اوّلی مطالبه نماید.

(مسأله ۲۲۹۹) بدهکار و طلبکار باید مکلّف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند. و همچنین معتبر است که بدهکار و طلبکار مفلّس نباشند، بلی اگر حواله بر شخص بریءِ باشد، حواله دهنده اگر چه مفلّس باشد اشکال ندارد.

(مسأله ۲۳۰۰) حواله دادن بر کسی که بدهکار نیست، در صورتی صحیح است که او قبول کند و نیز اگر انسان بخواهد به کسی که جنسی بدهکار است، جنس دیگر حواله دهد، مثلاً به کسی که جو بدهکار است گندم حواله دهد، تا او قبول نکند حواله صحیح نیست.

(مسأله ۲۳۰۱) موقعی که انسان حواله می‌دهد باید بدهکار باشد، پس اگر بخواهد از کسی قرض کند، تا وقتی از او قرض نکرده بنا بر احتیاط واجب نمی‌تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعداً قرض می‌دهد از آن کس بگیرد.

(مسأله ۲۳۰۲) حواله دهنده و طلبکار باید مقدار حواله و جنس آن را بدانند پس اگر مثلاً ده من گندم و ده تومان پول به یک نفر بدهکار باشد و به او بگوید یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر و آن را معیّن نکند، حواله درست نیست.

(مسأله ۲۳۰۳) اگر بدهی واقعاً معیّن باشد ولی بدهکار و طلبکار در موقع حواله دادن، مقدار آن یا جنس آن را ندانند، حواله صحیح است، مثلاً اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببیند و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید، حواله صحیح می‌باشد.

(مسأله ۲۳۰۴) طلبکار می‌تواند حواله را قبول نکند، اگر چه کسی که به او حواله شده فقیر نباشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید.

(مسأله ۲۳۰۵) اگر کسی که به حواله دهنده بدهکار نیست، حواله را قبول کند، پیش از پرداختن حواله نمی‌تواند مقدار حواله را از حواله دهنده بگیرد و اگر طلبکار طلب خود را به مقدار کمتر صلح کند، کسی که حواله را قبول کرده، فقط همان مقدار را می‌تواند از حواله دهنده مطالبه نماید.

(مسأله ۲۳۰۶) بعد از آنکه حواله درست شد، حواله دهنده و کسی که به او حواله شده، نمی‌توانند حواله را به هم بزنند، و هرگاه کسی که به او حواله شده در موقع حواله فقیر نباشد، اگر چه بعداً فقیر شود، طلبکار نمی‌تواند حواله را به هم بزند و همچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد و طلبکار بداند که فقیر است، ولی اگر نداند که فقیر است و بعد بفهمد، اگر چه در آن وقت مالدار شده باشد، طلبکار می‌تواند حواله را به هم بزند و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد.

(مسأله ۲۳۰۷) اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله شده ـ در صورتیکه قبول او در صحت حواله معتبر باشد ـ یا یکی از آنان برای خود حق به هم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قراری که گذاشته‌اند می‌توانند حواله را به هم بزنند.

(مسأله ۲۳۰۸) اگر حواله دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد، چنانچه به خواهش کسی که به او حواله شده و مدیون حواله دهنده بوده داده است، می‌تواند چیزی را که داده از او بگیرد، و اگر بدون خواهش او داده یا اینکه او مدیون حواله دهنده نبوده، نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید.

احکام رهن

(مسأله ۲۳۰۹) رهن آن است که بدهکار مقداری از مال خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب او را ندهد طلبش را از آن مال به دست آورد.

(مسأله ۲۳۱۰) در رهن لازم نیست صیغه بخوانند و همین قدر که بدهکار مال خود را به قصد گرو به طلبکار بدهد و طلبکار به همین قصد بگیرد، رهن صحیح است.

(مسأله ۲۳۱۱) گرو دهنده و کسی که مال را گرو می‌گیرد باید مکلّف و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید گرو دهنده مفلّس و سفیه نباشد معنای مفلس و سفیه در مسألۀ «۲۲۶۲» گذشت.

(مسأله ۲۳۱۲) انسان مالی را می‌تواند گرو بگذارد که شرعاً بتواند در آن تصرف کند و اگر مال کس دیگر را با اجازه او گرو بگذارد صحیح است.

(مسأله ۲۳۱۳) چیزی را که گرو می‌گذارند، باید خرید و فروش آن صحیح باشد، پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند درست نیست.

(مسأله ۲۳۱۴) استفادۀ چیزی را که گرو می‌گذارند، مال کسی است که آن را گرو گذاشته است.

(مسأله ۲۳۱۵) طلبکار نمی‌تواند مالی را که گرو گرفته، بدون اجازۀ بدهکار ملک کسی کند، مثلاً ببخشد یا بفروشد. ولی اگر آن را ببخشد یا بفروشد و بعد بدهکار اجازه دهد، اشکال ندارد.

(مسأله ۲۳۱۶) اگر طلبکار چیزی را که به عنوان گرو برداشته با اجازۀ

بدهکار بفروشد، پول آن هم مثل خود مال، گرو می‌باشد. و همچنین است در صورتیکه بی اجازهٔ او بفروشد و بعد بدهکار امضاءِ کند یا آنکه خود بدهکار آن چیز را با اجازهٔ طلبکار بفروشد که عوض آن گرو باشد. و در صورتی که بی اجازهٔ او باشد آن چیز به گرو بودن خود باقی می‌ماند.

(مسأله ۲۳۱۷) اگر موقعی که باید بدهی خود را بدهد، طلبکار مطالبه کند و او ندهد، طلبکار در صورتی که وکالت در فروش داشته باشد می‌تواند مالی را که گرو برداشته بفروشد و طلب خود را بردارد. و در صورتیکه وکالت نداشته باشد لازم است از بدهکار اجازه بگیرد و اگر دسترسی به او ندارد باید برای فروش آن از حاکم شرع اجازه بگیرد. و در هر دو صورت اگر زیادی داشته باشد باید زیادی را به بدهکار بدهد.

(مسأله ۲۳۱۸) اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته و چیزهائی که مانند اثاثیه، مورد نیاز اوست، چیز دیگری نداشته باشد، طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه کند، ولی اگر مالی را که گرو گذاشته اگر چه خانه و اثاثیه باشد، طلبکار می‌تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

احکام ضامن شدن

(مسأله ۲۳۱۹) اگر انسان بخواهد ضامن شود که بـدهی کسـی را بـدهد، ضامن شدن او در صورتی صحیح است که به هر لفظی اگر چه عربی نباشد یا به عملی به طلبکار بفهماند که من ضامن شده‌ام که طلب تو را بدهم و طـلبکار هـم رضایت خود را بفهماند، و راضی بودن بدهکار شرط نیست.

(مسأله ۲۳۲۰)ضامن و طلبکار باید مکلّف و عاقل باشند و کسی هم آنها را مجبور نکرده باشد و نیز باید سفیه و مفلّس نباشند، ولی این شـرطها در بـدهکار نیست، مثلاً اگر کسی ضامن شود که بدهی بچه یا دیوانه یا سفیه را بدهد صحیح است.

(مسأله ۲۳۲۱) هرگاه کسی که ضمانت می‌نماید چنین بگوید اگر بدهکار قرض تو را نداد؛ من می‌دهم، به این معنی که بالفعل عهده دار قرض شود که در صورت ندادن بدهکار، از عهده برآید، بعید نیست ضمان صحیح باشد و طلبکار در صورت ندادن بدهکار، بتواند از ضامن مطالبه نماید.

(مسأله ۲۳۲۲) اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند و شخصی دیگر به قرض دهنده بگوید که من ضامن قرض هستم، بعید نـیست در صـورتیکه قـرض گیرنده اداءِ قرض نکند، طلبکار بتواند از ضامن مطالبه کند.

(مسأله ۲۳۲۳) در صورتی انسان می‌تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنس بدهی، همه در واقع و نفس الامر معیّن باشد. پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند و انسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم، چون معیّن

نکرده که طلب کدام را می‌دهد، ضامن شدن او باطل است. و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و شخصی بگوید من ضامن هستم که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معین نکرده که بدهی کدام را می‌دهد، ضامن شدن او باطل می‌باشد و همچنین اگر کسی از دیگری مثلاً ده من گندم و ده تومان پول طلبکار باشد و شخصی بگوید من ضامن یکی از دو طلب تو هستم و معیّن نکند که ضامن گندم است یا ضامن پول، صحیح نیست.

(مسأله ۲۳۲۴) اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی‌تواند از بدهکار چیزی بگیرد و اگر مقداری از آن را ببخشد، نمی‌تواند آن مقدار را مطالبه نماید.

(مسأله ۲۳۲۵) اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، نمی‌تواند از ضامن شدن خود برگردد.

(مسأله ۲۳۲۶) ضامن و طلبکار ـ بنا بر احتیاط ـ نمی‌توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضامن بودن ضامن را به هم بزنند.

(مسأله ۲۳۲۷) هر گاه انسان در موقع ضامن شدن بتواند طلب طلبکار را بدهد اگر چه بعد فقیر شود، طلبکار نمی‌تواند ضامن بودن او را به هم زند و طلب خود را از بدهکار اوّل مطالبه نماید و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد، ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود.

(مسأله ۲۳۲۸) اگر انسان در موقعی که ضامن می‌شود نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار آن را نمی‌دانسته و بخواهد ضامن بودن او را به هم بزند، می‌تواند به هم بزند، اما اگر قدرت پیدا کرده باشد، پیش از اینکه طلبکار ملتفت شود، به هم زدن آن اشکال دارد.

(مسأله ۲۳۲۹) اگر کسی بدون اجازهٔ بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، نمی‌تواند چیزی از او بگیرد.

(مسأله ۲۳۳۰) اگر کسی با اجازهٔ بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد،

می‌تواند مقداری را که ضامن شده پس از دادن، از او مطالبه نماید ولی اگر به جای جنسی که بدهکار بوده جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی‌تواند چیزی را که داده از او مطالبه نماید، مثلاً اگر ده من گندم بدهکار باشد و ضامن ده من برنج بدهد، نمی‌تواند برنج را از او مطالبه نماید، اما اگر خودش راضی شود که برنج بدهد اشکال ندارد.

احکام کفالت

(مسأله ۲۳۳۱)کفالت آن است که انسان متعهد شود که هر وقت طلبکار، بدهکار را خواست، به دست او بدهد و به کسی که این طور متعهد می‌شود، کفیل می‌گویند.

(مسأله ۲۳۳۲)کفالت در صورتی صحیح است که کفیل به هر لفظی اگر چه عربی نباشد یا به عملی، به طلبکار بفهماند که من متعهدم هر وقت بدهکارِ خود را بخواهی، به دست تو بدهم و طلبکار هم قبول نماید.

(مسأله ۲۳۳۳)کفیل باید مکلّف و عاقل باشد و سفیه و مفلّس نباشد و او را در کفالت مجبور نکرده باشند و بتواند کسی را که کفیل او شده حاضر نماید.

(مسأله ۲۳۳۴) یکی از پنج چیز، کفالت را به هم می‌زند: «**اول**» کفیل بدهکار را به دست طلبکار بدهد؛ «**دوم**» طلب طلبکار داده شود؛ «**سوم**» طلبکار از طلب خود بگذرد؛ «**چهارم**» بدهکار بمیرد؛ «**پنجم**» طلبکار کفیل را از کفالت آزاد کند.

(مسأله ۲۳۳۵) اگر کسی به زور، بدهکار را از دست طلبکار رها کند چنانچه طلبکار دسترسی به او نداشته باشد، کسی که بدهکار را رها کرده، باید او را به دست طلبکار بدهد.

احکام ودیعه (امانت)

(مسأله ۲۳۳۶) اگر انسان مال خود را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد و او هم قبول کند، یا بدون اینکه حرفی بزنند صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می‌دهد و او هم به قصد نگهداری کردن بگیرد، باید به احکام ودیعه و امانت داری که بعداً گفته می‌شود عمل نماید.

(مسأله ۲۳۳۷) امانت دار و کسی که مال را امانت می‌گذارد باید هر دو عاقل باشند، پس اگر انسان مالی را پیش دیوانه امانت بگذارد، یا دیوانه مالی را پیش کسی امانت بگذارد صحیح نیست. ولی جائز است بچهٔ ممیّز با اذن ولیّ، مالش را نزد کسی امانت بگذارد و همچنین جائز است مال دیگری را با اذنش نزد کسی امانت بگذارد و امانت‌گذاشتن نزد بچه ممیّز عیبی ندارد، اگر چه ولیّ اجازه نداده باشد.

(مسأله ۲۳۳۸) اگر از بچه‌ای چیزی را بدون اذن صاحبش به طور امانت قبول کند، باید آن را به صاحبش بدهد و اگر آن چیز مال خود بچّه است و ولیّ در امانت‌گذاشتن بچّه اجازه نداده باشد، لازم است آن مال را به ولیّ او برساند و چنانچه در رساندن مال به آنان کوتاهی کند و تلف شود، باید عوض آن را بدهد و همچنین است، اگر امانت گذار دیوانه باشد.

(مسأله ۲۳۳۹) کسی که نمی‌تواند امانت را نگهداری نماید، در صورتی که امانت‌گذار ملتفت حال او نباشد، جائز نیست که امانت را قبول نماید.

(مسأله ۲۳۴۰) اگر انسان به صاحب مال بفهماند که برای نگهداری مال او حاضر نیست، چنانچه او مال را بگذارد و برود و آن مال تلف شود، کسی که امانت

را قبول نکرده ضامن نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید.

(مسأله ۲۳۴۱) کسی که چیزی را امانت می‌گذارد، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که امانت را قبول می‌کند، هر وقت بخواهد می‌تواند آن را به صاحبش برگرداند.

(مسأله ۲۳۴۲) اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود و ودیعه را به هم بزند، باید هر چه زودتر مال را به صاحب آن یا وکیل یا ولیّ صاحبش برساند یابه آنان خبر دهد که به نگهداری حاضر نیست و اگر بدون عذر، مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد، چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۲۳۴۳) کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر برای آن، مکان مناسبی ندارد، باید مکان مناسب تهیّه نماید و طوری آن را نگهداری کند که مردم نگویند در نگهداری آن کوتاهی نموده است و اگر در مکانی که مناسب نیست بگذارد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۲۳۴۴) کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدّی ـ یعنی زیاده روی ـ هم ننماید و اتفاقاً آن مال تلف شود، ضامن نیست؛ ولی اگر آن را در جائی بگذارد که ایمن از آن نباشد که ظالمی بفهمد و آن را ببرد، چنانچه تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

(مسأله ۲۳۴۵) اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود مکانی را معین کند و به کسی که امانت را قبول کرده بگوید که باید مال را در اینجا حفظ کنی و اگر احتمال هم بدهی که از بین برود، نباید آن را به مکان دیگر ببری و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود ضامن است.

(مسأله ۲۳۴۶) اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود مکانی را معین کند و کسی که امانت را قبول کرده بداند آن محل در نظر صاحب مال خصوصیتی نداشته بلکه یکی از موارد حفظ آن بوده، می‌تواند آن را به جای دیگری که مال در

آنجا محفوظ‌تر یا مثل محل اوّل است ببرد و چنانچه مال در آنجا تلف شود ضامن نیست.

(مسأله ۲۳۴۷) اگر صاحب مال دیوانه شود، کسی که امانت را قبول کرده باید فوراً امانت را به ولیّ او برساند و یا به ولیّ او خبر دهد و اگر بدون عذر شرعی مال را به ولیّ او ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۲۳۴۸) اگر صاحب مال بمیرد، امانت دار باید مال را بـه ورثـه او برساند یا به ورثه او خبر دهد و چنانچه مال را به ورثه او ندهد واز خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن است، ولی اگر برای آنکه می‌خواهد بـفهمد کسی که می‌گوید من وارث میّتم راست می‌گوید یا نه، یا اینکه میّت وارث دیگری دارد یا نه، مال را ندهد و از خبر دادن هم کوتاهی کند و مال تلف شود ضامن نیست.

(مسأله ۲۳۴۹) اگر صاحب مال بمیرد و چند وارث داشته باشد، کسی که امانت را قبول کرده باید مال را به همهٔ ورثه بدهد، یا به کسی بدهد که همهٔ آنـان گرفتن مال را به او واگذار کرده‌اند، پس اگر بدون اجازهٔ دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد ضامن سهم دیگران است.

(مسأله ۲۳۵۰) اگر کسی که امانت را قبول کرده بمیرد، یا دیوانه شود، وارث یا ولیّ او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهد یا امانت را به او برساند.

(مسأله ۲۳۵۱) اگر امانت دار نشانه‌های مرگ را در خـود بـبیند، چـنانچه ممکن است، باید امانت را به صاحب آن یا وکیل او برساند و اگر ممکن نیست باید آن را به حاکم شرع بدهد و چنانچه به حاکم شرع دسترسی ندارد، در صورتی که وارث او امین است و از امانت اطلاع دارد، لازم نیست وصیّت کند و در غیر این صورت باید وصیّت کند و شاهد بگیرد و به وصیّ و شاهد، اسم صاحب مـال و جنس و خصوصیّات مال و محل آن را بگوید.

(مسأله ۲۳۵۲) اگر امانت دار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند و به وظیفه‌ای

که در مسألهٔ پیش گفته شد عمل نکند، چنانچه آن امانت از بین برود، بنابر احتیاط لازم، باید عوضش را بدهد، اگر چه در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد و مرض او خوب شود یا بعد از مدتی پشیمان شود وصیّت کند.

احکام عاریه

(مسأله ۲۳۵۳) عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند و در عوض، چیزی از او نگیرد.

(مسأله ۲۳۵۴) لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند، و اگر مثلاً لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد و او هم به همین قصد بگیرد عاریه صحیح است.

(مسأله ۲۳۵۵) عاریه دادن چیز غصبی و یا چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگری واگذارکرده مثلاً آن را اجاره داده، در صورتی صحیح است که مالک چیز غصبی یا کسی که آن چیز را اجاره کرده، به عاریه دادن راضی باشد.

(مسأله ۲۳۵۶) چیزی را که منفعتش مال انسان است مثل آنکه آن را اجاره کرده، می‌تواند عاریه بدهد. ولی اگر در اجاره شرط کرده باشند که خودش از آن استفاده کند، نمی‌تواند آن را به دیگری عاریه دهد.

(مسأله ۲۳۵۷) اگر دیوانه و بچّه و مفلّس و سفیه مال خود را عاریه بدهند صحیح نیست، امّا اگر ولیّ در صورتی که مصلحت بداند مال کسی را که بر او ولایت دارد عاریه دهد اشکال ندارد، و همچنین است اگر خود بچه با اجازهٔ ولیّ مال خود را عاریه دهد.

(مسأله ۲۳۵۸) اگر در نگهداری چیزی که عاریه کرده کوتاهی نکند و در استفاده از آن زیاده روی هم ننماید و اتفاقاً آن چیز تلف شود، ضامن نیست. ولی چنانچه شرط کند که اگر تلف شد عاریه کننده ضامن باشد، یا چیزی را که عاریه کرده طلا یا نقره باشد، باید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۲۳۵۹) اگر طلا و نقره را عاریه نماید و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود ضامن نیست.

(مسأله ۲۳۶۰) اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید چیزی را که عاریه کرده به ورثهٔ او بدهد.

(مسأله ۲۳۶۱) اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعاً نتواند در مال خود تصرف کند، مثل آنکه دیوانه شود، عاریه کننده باید مالی راکه عاریه کرده به ولیّ او بدهد.

(مسأله ۲۳۶۲) کسی که چیزی را عاریه داده هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس بگیرد و کسی هم که عاریه کرده هر وقت بخواهد می‌تواند آن را پس دهد.

(مسأله ۲۳۶۳) عاریه دادن چیزی که استفادهٔ حلال ندارد، مثل آلات لهو و قمار یا ظرف طلا و نقره، به جهت استعمال، باطل است و عاریه دادن به جهت زینت نمودن اشکال دارد و احتیاط واجب ترک آن است.

(مسأله ۲۳۶۴) عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن و عاریه دادن حیوان نر برای کشیدن بر ماده، صحیح است.

(مسأله ۲۳۶۵) اگر چیزی راکه عاریه کرده به مالک یا وکیل یا ولیّ او بدهد و بعد، آن چیز تلف شود، عاریه کننده ضامن نیست، ولی اگر بدون اجازهٔ صاحب مال، یا وکیل، یا ولیّ او، آن را به جائی ببرد اگر چه جائی باشد که صاحبش معمولاً به آنجا می‌برده، مثلاً اسب را در اصطبلی که صاحبش برای آن درست کرده ببندد و بعد تلف شود، یا کسی آن را تلف کند، ضامن است.

(مسأله ۲۳۶۶) اگر چیز نجس را برای کاری که شرط آن پاکی است عاریه دهد، مثلاً ظرف نجس را عاریه دهد که در آن غذا بخورند، باید نجس بودن آن را به کسی که عاریه می‌کند بگوید. و امّا اگر لباس نجس را برای نماز خواندن عاریه دهد بنا بر احتیاط واجب، لازم است نجس بودنش را اطلاع دهد.

(مسأله ۲۳۶۷) چیزی راکه عاریه کرده بدون اجازه صاحب آن نمی‌تواند به

دیگری اجاره، یا عاریه دهد.

(مسأله ۲۳۶۸) اگر چیزی را که عاریه کرده با اجازهٔ صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه کسی که اوّل آن چیز را عاریه کرده بمیرد یا دیوانه شود، عاریهٔ دوّمی باطل نمی‌شود.

(مسأله ۲۳۶۹) اگر بداند مالی را که عاریه کرده غصبی است، باید آن را به صاحبش برساند و نمی‌تواند به عاریه دهنده بدهد.

(مسأله ۲۳۷۰) اگر مالی را که می‌داند غصبی است عاریه کند و از آن استفاده‌ای ببرد و در دست او از بین برود، مالک می‌تواند عوض مال و عوض استفاده‌ای را که عاریه کننده برده، از او یا از کسی که مال را غصب کرده مطالبه کند و اگر از عاریه کننده بگیرد، او نمی‌تواند چیزی را که به مالک می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

(مسأله ۲۳۷۱) اگر نداند مالی را که عاریه کرده غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او هم می‌تواند آنچه را که به صاحب مال داده از عاریه دهنده مطالبه نماید، ولی اگر چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد، نمی‌تواند عوض آن را که به صاحب مال می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید.

احکام نکاح (ازدواج)

بواسطهٔ عقد ازدواج، زن به مرد حلال می‌شود و آن بر دو قسم است: دائم و غیر دائم (ازدواج موقت). عقد دائم آن است که مدّت زناشوئی در آن معیّن نشود و همیشگی باشد و زنی را که به این صورت عقد می‌کنند، دائمه گویند. و عقد غیر دائم آن است که مدت زناشوئی در آن معین شود، مثلاً زن را به مدت یک ساعت یا یک روز یا یک ماه یا یک سال یا بیشتر عقد نمایند، ولی باید مدت ازدواج از مقدار عمر زن و شوهر زیادتر نباشد که در این صورت عقد دائمی خواهد بود و زنی را که به این صورت عقد کنند، متعه و صیغه می‌نامند.

احکام عقد

(مسأله ۲۳۷۲) در زناشوئی چه دائم، و چه غیر دائم باید صیغه خوانده شود و تنها راضی بودن زن و مرد کافی نیست و صیغهٔ عقد را یا خود زن و مرد می‌خوانند، یا دیگری را وکیل می‌کنند که از طرف آنان بخواند.

(مسأله ۲۳۷۳) وکیل لازم نیست مرد باشد، زن هم می‌تواند برای خواندن صیغهٔ عقد از طرف دیگری وکیل شود.

(مسأله ۲۳۷۴) زن و مرد تا یقین نکنند که وکیل آنها صیغه را خوانده است، نمی‌توانند به یکدیگر نگاه محرمانه نمایند، به گمان به اینکه وکیل صیغه را خوانده است کفایت نمی‌کند، ولی اگر وکیل بگوید صیغه را خوانده‌ام، در صورتیکه اطمینان حاصل شود و یا اینکه عقد خوان، شخصی موثق باشد، کافی است.

(مسأله ۲۳۷۵) اگر زنی کسی را وکیل کند که مثلاً ده روزه او را به عقد مردی در آورد و ابتدای ده روز را معین نکند، آن وکیل می‌تواند هر وقت که بخواهد او را ده روزه به عقد آن مرد درآورد، ولی اگر معلوم باشد که زن، روز یا ساعت معینی را قصد کرده، باید صیغه را مطابق قصد او بخواند.

(مسأله ۲۳۷۶) یک نفر می‌تواند برای خواندن صیغهٔ عقد دائم یا غیر دائم از طرف دو نفر وکیل شود و نیز انسان می‌تواند از طرف زن وکیل شود و او را برای خود به طور دائم یا غیر دائم عقد کند، ولی احتیاط مستحب آن است که عقد را دو نفر بخوانند.

دستور خواندن عقد

(مسأله ۲۳۷۷) اگر صیغهٔ عقد دائم را خود زن و مرد بخوانند و ابتداء، زن بگوید «**زَوّجْتُكَ نَفْسِي عَلى الصِّداقِ الْمَعْلُومِ**» یعنی خود را زن تو نمودم به مهری که معین شده، پس از آن بدون فاصله مرد بگوید «**قَبِلْتُ التَّزْوِيْجَ**» یعنی قبول کردم ازدواج را، عقد صحیح است و اگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنها صیغهٔ عقد را بخواند، چنانچه مثلاً اسم مرد «احمد» و اسم زن «فاطمه» باشد و وکیل زن بگوید «**زَوَّجْتُ مُوَكِّلَكَ اَحْمَدَ مُوكِّلَتِيْ فاطِمَةَ عَلَى الصَّداقِ الْمَعْلُومِ**» پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید «**قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِمُوَكِّلِيْ اَحْمَدَ عَلىَ الصَّداقِ الْمَعْلُومِ**» صحیح می‌باشد و بنابر احتیاط مستحب و اولی باید لفظی که مرد می‌گوید با لفظی که زن می‌گوید مطابق باشد، مثلاً اگر زن «**زَوَّجْتُ**» می‌گوید مرد هم «**قَبِلْتُ التَّزْوِيْجَ**» بگوید.

(مسأله ۲۳۷۸) اگر خود زن و مرد بخواهند صیغهٔ عقد غیر دائم را بخوانند بعد از آنکه مدت و مهر را معین کردند، چنانچه زن بگوید «**زَوَّجْتُكَ نَفْسى فِى الْمُدَّةِ الْمَعْلُوْمَةِ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ**» بعد بدون فاصله مرد بگوید «**قَبِلْتُ**» صحیح است و اگر دیگری را وکیل کنند و اول وکیل زن به وکیل مرد بگوید «**زَوَّجْتُ مُوَكِّلَتِيْ مُوَكِّلَكَ**

فِی الْمُدَّةِ الْمَعْلُوْمَةِ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ » پس بدون فاصله وکیل مرد بگوید «**قَبِلْتُ التَّزْوِیْجَ لِمُوَکِّلِی هٰکَذا**» صحیح می‌باشد.

شرایط عقد

(مسأله ۲۳۷۹) عقد ازدواج چند شرط دارد:

«**اول**» آنکه بنا بر احتیاط به عربی صحیح خوانده شود. و اگر خود مرد و زن نتوانند صیغه را به عربی صحیح بخوانند، چنانچه ممکن باشد، بنا بر احتیاط واجب کسی را که می‌تواند به عربی صحیح بخواند وکیل کنند و اگر ممکن نباشد خودشان می‌توانند به غیر عربی بخوانند، اما باید لفظی بگویند که معنی زوجت و قبلت را بفهماند.

«**دوم**» مرد و زن، یا وکیل آنهاکه صیغه را می‌خوانند، قصد انشاء داشته باشند یعنی اگر خود مرد و زن صیغه را می‌خوانند، زن به‌گفتن «**زَوَّجْتُكَ نَفْسی**» قصدش این باشد که خود را زن او قرار دهد و مرد به‌گفتن «**قَبِلْتُ التَّزْوِیْجَ**» زن بودن او را برای خود قبول بنماید. و اگر وکیل مرد و زن صیغه را می‌خوانند به‌گفتن «زوجت و قبلت» قصدشان این باشد که مرد و زنی که آنان را وکیل کرده‌اند زن و شوهر شوند.

«**سوم**» کسی که صیغه را می‌خواند بنا بر احتیاط باید بالغ و عاقل باشد، چه برای خودش بخواند، یا از طرف دیگری وکیل شده باشد.

«**چهارم**» اگر وکیل زن و شوهر یا ولیّ آنها صیغه را می‌خوانند، در موقع عقد زن و شوهر را معیّن کنند مثلاً اسم آنها را ببرند یا به آنها اشاره نمایند. پس کسی که چند دختر دارد، اگر به مردی بگوید «زوجتك احدی بناتی» یعنی زن تو نمودم یکی از دخترانم را، و او بگوید «قبلت» یعنی قبول کردم، چون در موقع عقد، دختر را معین نکرده‌اند عقد باطل است.

«**پنجم**» زن و مرد به ازدواج راضی باشند ولی اگر زن ظاهراً باکراهت اذن دهد و معلوم باشد قلباً راضی است، عقد صحیح است.

(مسأله ۲۳۸۰) اگر در عقد یک حرف غلط خوانده شود که معنی آن را عوض کند عقد باطل است.

(مسأله ۲۳۸۱) کسی که دستور زبان عربی را نمی‌داند، اگر قرائتش صحیح باشد و معنای هر کلمهٔ از عقد را جداگانه بداند و از هر لفظی معنای آن را قصد نماید می‌تواند عقد را بخواند.

(مسأله ۲۳۸۲) اگر زنی را برای مردی بدون اجازهٔ آنان عقد کنند و بعداً زن و مرد، آن عقد را اجازه نمایند، عقد صحیح است، لکن احتیاط آن است که دوباره عقد را بخوانند.

(مسأله ۲۳۸۳) اگر زن و مرد یا یکی از آن دو را به ازدواج مجبور نمایند، بعد از خواندن عقد اجازه نمایند، عقد صحیح است، و احتیاط واجب آن است که دوباره عقد را بخوانند، مگر اینکه در هنگام خواندن، عقد را قصد کرده باشند اگر چه اجباری باشد.

(مسأله ۲۳۸۴) پدر و جدّ پدری می‌توانند فرزند پسر یا دختر نابالغ یا دیوانهٔ خود که با حال دیوانگی بالغ شده است به عقد ازدواج درآورند، و بعد از آنکه آن طفل بالغ شد، یا دیوانه عاقل گردید، اگر ازدواجی که برای او انجام داده‌اند مفسده‌ای نداشته، نمی‌تواند آن را به هم بزند و اگر مفسده‌ای داشته می‌تواند آن را امضاءِ یا ردّ نماید، ولی در صورتی که دختر و پسر نابالغ را پدرانشان به یکدیگر تزویج کنند چنانچه پس از بلوغشان اجازه نکنند، احتیاط به طلاق یا عقد جدید ترک نشود.

(مسأله ۲۳۸۵) دختری که به حد بلوغ رسیده و رشیده است یعنی مصلحت خود را تشخیص می‌دهد، اگر بخواهد شوهر کند، چنانچه باکره باشد بنا بر احتیاط واجب باید از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد. و اجازهٔ مادر و برادر لازم نیست.

(مسأله ۲۳۸۶) اگر دختر باکره نباشد یا اینکه باکره باشد ولی اجازه‌گرفتن از پدر یا جد پدری به جهت غائب بودن یا غیر آن، ممکن نباشد، و دختر نیاز به شوهر

کردن داشته باشد، اجازهٔ پدر و جد لازم نیست.

(مسأله ۲۳۸۷) اگر پدر، یا جدّ پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد، پسر باید بعد از بالغ شدن خرج آن زن را بدهد.

(مسأله ۲۳۸۸) اگر پدر یا جدّ پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد چنانچه پسر در موقع عقد مالی داشته، مدیون مهر زن است و اگر در موقع عقد مالی نداشته، پدر یا جدّ او باید مهر زن را بدهد.

عیبهائی که به واسطهٔ آنها می‌شود عقد را به هم زد

(مسأله ۲۳۸۹) اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از هفت عیب راکه ذکر می‌شود دارد می‌تواند عقد را به هم بزند:

«**اول**» دیوانگی؛ «**دوم**» مرض خوره[1]؛ «**سوم**» مرض برص[2]؛ «**چهارم**» کوری؛ «**پنجم**» زمین گیر بودن و در حکم آن است شلی که شل بودن او واضح باشد؛ «**ششم**» افضاءِ یعنی راه بول و حیض یا راه حیض و غائط او یکی شده باشد؛ «**هفتم**» آنکه گوشت یا استخوانی در فرج او باشد که مانع نزدیکی شود.

(مسأله ۲۳۹۰) اگر زن بعد از عقد بفهمد که شوهر او پیش از عقد دیوانه بوده است یا آنکه بعد از عقد چه پیش از نزدیکی یا بعد از آن دیوانه شود یا آلت مردی نداشته، یا بعد از عقد پیش از نزدیکی بریده شود یا مرضی دارد که نمی‌تواند وطی و نزدیکی نماید، هر چند آن مرض بعد از عقد و پیش از نزدیکی عارض شده باشد، در تمام این صور بدون طلاق می‌تواند عقد را به هم بزند. ولی در صورتی که شوهر نمی‌تواند نزدیکی نماید لازم است که زن رجوع به حاکم شرع یا وکیل او

۱ـ مرض خوره، مرض جذام است که اجزاء بدن خشک می‌شود و گوشتهای بدن ریخته می‌شود.

۲ـ برص، مرضی است که بدن سفیدی می‌آید از جهت غلبهٔ بلغم.

نماید و حاکم به شوهر، یک سال مهلت می دهد و چنانچه شوهر نتوانست با آن زن یا زنی دیگر نزدیکی کند، پس از آن زن می‌تواند عقد را به هم بزند و اگر آلت مردی بعد از نزدیکی بریده شود و زن عقد ازدواج را فسخ کند فسخ اثری ندارد اگر چه احتیاط مستحب این است که شوهر او را طلاق دهد.

(مسأله ۲۳۹۱) اگر زن بعد از عقد بفهمد که تخمهای شوهرش را کشیده‌اند در صورتی که امر را بر آن زن مشتبه کرده باشند می‌تواند عقد را به هم بزند و در غیر فرض مشتبه کردن، احتیاط ترک نشود.

(مسأله ۲۳۹۲) اگر به واسطهٔ آنکه مرد نمی‌تواند وطی و نزدیکی کند زن عقد را به هم بزند، شوهر باید نصف مهر را بدهد. ولی اگر به واسطهٔ یکی از عیبهای دیگری که گفته شد، مرد یا زن، عقد را به هم بزند، چنانچه مرد با زن نزدیکی نکرده باشد چیزی بر او نیست و اگر نزدیکی کرده، باید تمام مهر را بدهد.

عده‌ای از زنها که ازدواج با آنان حرام است

(مسأله ۲۳۹۳) ازدواج با زنهائی که با انسان محرم هستند مثل مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و مادر زن حرام است.

(مسأله ۲۳۹۴) اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید، اگر چه با او نزدیکی نکند، مادر و مادرِ مادر آن زن و مادر پدر او هر چه بالا روند، به آن مرد محرم می‌شوند.

(مسأله ۲۳۹۵) اگر زنی را عقد کند و با او نزدیکی نماید، دختر و نوهٔ دختری و پسری آن زن هر چه پائین روند، چه در وقت عقد باشند یا بعداً به دنیا بیایند، به آن مرد محرم می‌شوند.

(مسأله ۲۳۹۶) اگر با زنی که برای خود عقد کرده نزدیکی نکرده باشد، تا وقتی که آن زن در عقد او است نمی‌تواند با دختر او ازدواج کند.

(مسأله ۲۳۹۷) عمه و خالهٔ انسان و عمه و خالهٔ پدر، و عمه و خالهٔ پدر پدر،

یا مادر پدر و عمۀ و خالۀ مادر، و عمه و خالۀ مادرِ مادر، یا پدر مادر هر چه بالا روند به انسان محرمند.

(مسأله ۲۳۹۸) پدر و جدّ شوهر، هر چه بالا روند و پسر و نـوۀ پسـری و دختری او هر چه پائین آیند چه در موقع عقد باشند، یا بعداً به دنیا بیایند به زن او محرم هستند.

(مسأله ۲۳۹۹) اگر زنی را برای خود عقد کند، دائمه باشد یا صیغه، تا وقتی که آن زن در عقد اوست، نمی‌تواند با خواهر آن زن ازدواج نماید.

(مسأله ۲۴۰۰) اگر زن خود را به ترتیبی که در کتاب طلاق گفته مـی‌شود طلاق رجعی دهد، در بین عدّه نمی‌تواند خواهر او را عقد نماید، ولی در عدّه طلاق بائن می‌تواند با خواهر او ازدواج نماید، اگر چـه احـتیاط مسـتحب آن است کـه خودداری کند تا عده تمام شود. و در عدّه متعه، احتیاط واجب آن است که ازدواج نکند.

(مسأله ۲۴۰۱) انسان نمی‌توانـد بـدون اجـازۀ زن خـود بـا خـواهـرزاده و برادرزادۀ او ازدواج کند ولی اگر بدون اجازۀ زنش آنان را عقد نماید و بعداً زن اجازه نماید اشکال ندارد.

(مسأله ۲۴۰۲) اگر زن بفهمد شوهرش برادرزاده یا خواهـرزادۀ او را عـقد کرده و حرفی نزند، چنانچه بعداً رضایت ندهد عقد آنان باطل است.

(مسأله ۲۴۰۳) اگر انسان پیش از آنکه دخترخالۀ خود را بگیرد با مادر آن زنا کند، دیگر نمی‌تواند با آن ازدواج نماید، و بنا بر احتیاط واجب دختر عمه نیز این حکم را دارد.

(مسأله ۲۴۰۴) اگر با دختر عمه یا دختر خالۀ خود ازدواج نماید و پس از نزدیکی با آنان با مادرشان زنا کند موجب جدائی آنها نمی‌شود و هم چنین است حکم، اگر پیش از آنکه با آنان نزدیکی کند با مادرشان زنا نماید، بنا بر احتیاط واجب در این صورت از ایشان به طلاق دادن جدا شود.

(مسأله ۲۴۰۵) اگر با زنی غیر از عمه و خالهٔ خود زنا کند، احتیاط واجب آن است که با دختر او ازدواج نکند، بلکه اگر زنی را عقد نماید و پیش از آنکه با او نزدیکی کند با مادر او زنا کند احتیاط واجب آن است که از آن زن جدا شود ولی اگر با او نزدیکی کند و بعد با مادر او زنا نماید، بی شبهه لازم نیست از آن زن جدا شود.

(مسأله ۲۴۰۶) زن مسلمان نمی‌تواند به عقد کافر درآید، مرد مسلمان هم نمی‌تواند با زن‌های کافره غیر اهل کتاب ازدواج کند ولی صیغه کردن زن‌های اهل کتاب مانند یهود و نصاری مانعی ندارد. و احتیاط واجب ترک ازدواج دائمی با آنها است درصورتی که برای ازدواج با زن مسلمان تمکّن داشته باشد. و بعضی از فرق از قبیل خوارج و غلات و نواصب که خود را مسلمان می‌دانند در حکم کفّارند، و مرد و زن مسلمان نمی‌توانند با آنها به طور دائم یا انقطاع ازدواج نمایند.

(مسأله ۲۴۰۷) اگر با زنی که در عده طلاق رجعی است زنا کند آن زن بر او حرام می‌شود و اگر با زنی که در عدهٔ متعه، یا طلاق بائن، یا عدهٔ وفات است زنا کند، بعداً می‌تواند او را عقد نماید، اگر چه احتیاط مستحب آن است که با او ازدواج نکند و معنای طلاق رجعی و طلاق بائن و عدهٔ متعه و عدهٔ وفات در احکام طلاق گفته خواهد شد.

(مسأله ۲۴۰۸) اگر با زن بی شوهری که در عدّه نیست زنا کند، بعداً می‌تواند آن زن را برای خود عقد کند، لکن بنا بر احتیاط لازم باید صبر شود تا آن زن حیض ببیند و بعد از آن عقد شود، چه خود زانی باشد و یا غیر زانی باشد، مگر در زن ایکه از زنا حامله شده که صبر کردن لازم نیست.

(مسأله ۲۴۰۹) اگر زنی را که در عدهٔ دیگری است برای خود عـقد کـند، چنانچه مرد و زن، یا یکی از آنان بدانند که عدهٔ زن تمام نشده و بدانند عقد کردن زن در عده حرام است آن زن بر او حرام ابدی می‌شود، اگر چه مرد بعد از عقد با آن زن نزدیکی نکرده باشد.

(مسأله ۲۴۱۰) اگر زنی را که در عدهٔ دیگری است برای خود عقد کند و با او

نزدیکی کند، آن زن بر او حرام ابدی می‌شود اگر چه نمی‌دانسته که آن زن در عده است یا نمی‌دانسته که عقد زن در عده حرام است.

(مسأله ۲۴۱۱) اگر انسان بداند زنی شوهر دارد و ازدواج با او حرام است و با او ازدواج کند، باید از او جدا شود و بعداً هم نباید او را برای خود عقد کند و همچنین است اگر نداند که آن زن شوهر دارد ولی بعد از ازدواج با او نزدیکی کرده باشد.

(مسأله ۲۴۱۲) زن شوهردار اگر زنا کند، بر مرد زنا کننده ـ بنابر احتیاط ـ حرام ابدی می‌شود ولی بر شوهر خود حرام نمی‌شود و چنانچه توبه نکند و بر عمل خود باقی باشد، بهتر است که شوهر، او را طلاق دهد ولی باید مهرش را بدهد.

(مسأله ۲۴۱۳) زنی را که طلاق داده‌اند و زنی که صیغه بوده و شوهرش مدت او را بخشیده یا مدتش تمام شده، چنانچه بعد از مدتی شوهر کند و بعد شک کند که موقع عقد شوهر دوم، عدّهٔ شوهر اول تمام بوده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

(مسأله ۲۴۱۴) مادر و خواهر و دختر پسری که لواط داده، بر لواط کننده حرام است و در صورتی هم که لواط داده یا لواط کننده بالغ نباشد، بنابر احتیاط واجب حرام است. ولی اگر گمان کند که دخول شده، یا شک کند که دخول شده یا نه، بر او حرام نمی‌شوند.

(مسأله ۲۴۱۵) اگر با مادر یا خواهر پسری ازدواج نماید و بعد از ازدواج با آن پسر لواط کند، آنها بر او حرام نمی‌شوند مگر اینکه آن ازدواج بواسطه طلاق یا مانند آن به هم بخورد و لواط کننده بخواهد دوباره با آنها ازدواج کند، در اینصورت احتیاط واجب آنست که با آنها ازدواج ننماید.

(مسأله ۲۴۱۶) اگر کسی در حال احرام که یکی از کارهای حج است با زنی ازدواج نماید، عقد او باطل است و چنانچه می‌دانسته که زن گرفتن بر او حرام

است، دیگر نمی‌تواند آن زن را عقد کند.

(مسأله ۲۴۱۷) اگر زنی که در حال احرام است با مردی که در حال احرام نیست ازدواج کند عقد او باطل است و اگر زن می‌دانسته که ازدواج کردن در حال احرام حرام است، واجب است که بعداً با آن مرد ازدواج نکند.

(مسأله ۲۴۱۸) اگر مرد طواف نساء را که یکی از کارهای حج است بجا نیاورد، زنش و زنان دیگر بر او حرام می‌شوند و نیز اگر زن طواف نساء را بجا نیاورد، شوهرش و مردان دیگر بر او حرام می‌شوند ولی اگر بعداً طواف نساء را انجام دهد حلال می‌شوند.

(مسأله ۲۴۱۹) نزدیکی با دختری که بالغ نشده حرام است، ولی اگر کسی دختر نابالغ را برای خود عقد کند و پیش از آنکه نه سالش تمام شده، با او نزدیکی کند، اگر افضاء شود (معنای افضاء در مسأله ۲۳۸۹ ذکر شد) احتیاط واجب آن است که تا آخر عمر از دخول با او خودداری نماید و اگر افضاء نشود، احتیاط مستحب آن است که از دخول با او خودداری نماید.

(مسأله ۲۴۲۰) زنی را که سه مرتبه طلاق داده‌اند بر شوهرش حرام می‌شود ولی اگر با شرائطی که در احکام طلاق گفته می‌شود با مرد دیگری ازدواج کند، بعد از مرگ یا طلاق شوهر دوم وگذشتن مقدار عده او، شوهر اول می‌تواند دوباره او را برای خود عقد نماید.

احکام عقد دائم

(مسأله ۲۴۲۱) زنی که عقد دائمی شده احتیاط در آن است که بدون اجازۀ شوهر برای کارهای جزئی نیز از خانه بیرون نرود هر چند که آن با حق شوهر منافات نداشته باشد و باید خود را برای هر لذتی که او می‌خواهد تسلیم نماید و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند و تهیه غذا و لباس و منزل زن، مادامی که بدون عذر از منزل او بیرون نرفته بر شوهر واجب است و اگر تهیه نکند چه توانائی

داشته باشد یا نداشته باشد، مدیون زن است.

(مسأله ۲۴۲۲) اگر زن در کارهائی که در مسأله پیش گفته شد اطاعت شوهر را نکند، حق همخوابی ندارد و گناهکار است، و اگر ناشزه باشد و تمکین نکند، وجوب نفقه بر شوهر ساقط است. اما مهر او بدون اشکال از بین نمی‌رود.

(مسأله ۲۴۲۳) مرد حق ندارد زن خود را به خدمت خانه مجبور کند.

(مسأله ۲۴۲۴) مخارج سفر زن اگر بیشتر از مخارج وطن باشد با شوهر نیست، ولی اگر شوهر مایل باشد که زن را به سفر ببرد، باید خرج سفر او را بدهد.

(مسأله ۲۴۲۵) زنی که خرج او بر عهدهٔ شوهر است و شوهر خرج او را نمی‌دهد، می‌تواند خرجی خود را بدون اجازه از مال او بردارد و اگر ممکن نیست، چنانچه ناچار باشد که معاش خود را تهیه کند، در موقعی که مشغول تهیهٔ معاش است اطاعت شوهر بر او واجب نیست.

(مسأله ۲۴۲۶) مرد اگر دو زن داشته باشد و نزد یکی از آنها یک شب بماند واجبست نزد دیگری نیز یک شب در ضمن چهار شب بماند و در غیر این صورت ماندن، نزد زن واجب نیست بلی لازم است او را به طور کلی متارکه ننماید و اولی و احوط اینست که مرد در هر چهار شب یک شب نزد زن دائمی خود بماند.

(مسأله ۲۴۲۷) شوهر نمی‌تواند بیش از چهار ماه با عیال دائمی جوان خود نزدیکی را ترک کند.

(مسأله ۲۴۲۸) اگر در عقد دائمی مهر را معین نکنند عقد صحیح است و چنانچه مرد با زن نزدیکی کند، باید مهر او را مطابق مهر زنهائی که مثل او هستند بدهد و اما در متعه، چنانچه مهر را معین نکنند عقد باطل می‌شود.

(مسأله ۲۴۲۹) اگر موقع خواندن عقد دائمی، برای دادن مهر، مدت معین نکرده باشند، زن می‌تواند، در صورتی که شوهر توانایی دادن مهر را دارد، پیش از گرفتن مهر، از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند، و در صورتی که شوهر توانایی دادن مهر را ندارد، جلوگیری کردن زن محل اشکال است. ولی اگر پیش ازگرفتن مهر

به نزدیکی راضی شود و شوهر با او نزدیکی کند، دیگر نمی‌تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی شوهر جلوگیری نماید.

متعه (ازدواج موقّت)

(مسأله ۲۴۳۰) صیغه کردن زن اگر چه برای لذت بردن هم نباشد صحیح است.

(مسأله ۲۴۳۱) احتیاط واجب آنست که شوهر بیش از چهار ماه با متعه خود نزدیکی را ترک نکند.

(مسأله ۲۴۳۲) زنی که صیغه می‌شود اگر در عقد شرط کند که شوهر با او نزدیکی نکند، عقد و شرط او صحیح است و شوهر فقط می‌تواند لذتهای دیگر از او ببرد، ولی اگر بعداً به نزدیکی راضی شود، شوهر می‌تواند با او نزدیکی نماید.

(مسأله ۲۴۳۳) زنی که صیغه شده اگر چه آبستن شود، حق خرجی ندارد.

(مسأله ۲۴۳۴) زنی که صیغه شده حق همخوابی ندارد و از شوهر ارث نمی‌برد و شوهر هم از او ارث نمی‌برد مگر در صورتی که ارث بردن را شرط کرده باشند که در این صورت هر که شرط کرده ارث می‌برد.

(مسأله ۲۴۳۵) زنی که صیغه شده اگر چه نداند که حق خرجی و همخوابی ندارد عقد او صحیح است و برای آنکه نمی‌دانسته، حقی به شوهر پیدا نمی‌کند.

(مسأله ۲۴۳۶) زنی که صیغه شده چنانچه بدون اجازهٔ شوهر از خانه بیرون برود، و به واسطهٔ بیرون رفتن، حق شوهر از بین می‌رود، بیرون رفتن او حرام است و بنا بر احتیاط مستحب، در صورتی هم که حق شوهر از بین نرود بدون اجازهٔ او از خانه بیرون نرود.

(مسأله ۲۴۳۷) اگر زنی مردی را وکیل کند که به مدت و مبلغ معیّن، او را برای خود صیغه نماید، چنانکه مرد او را به عقد دائم خود درآورد، یا بـه غـیر از مدت یا مبلغی که معین شده او را صیغه کند، وقتی آن زن فهمید، اگر اجازه نماید،

آن عقد صحیح است و احتیاط آن است که دوباره عقد را بخوانند واگر اجازه ننماید، باطل است.

(مسأله ۲۴۳۸) برای محرم شدن، می‌تواند پدر یا جدّ پدری، دختر نابالغ خود را یکساعت یا بیشتر به عقد کسی درآورد، ولی بنابر احتیاط لازم باید طوری باشد که قابل استمتاع باشد ولو به زیاده مدت عقد و همین طور در مورد پسر نابالغ که به جهت محرم شدن، زنی را عقد نمایند، بنابر احتیاط لازم، باید قابلیت استمتاع را داشته باشد.

(مسأله ۲۴۳۹) اگر پدر یا جد پدری، طفل خود را که در محل دیگری است و نمی‌داند زنده است یا مرده، برای محرم شدن به عقد کسی درآورد، در صورتی که مدت زوجیت قابلیت این را داشته باشد که به معقوده استمتاع شود، بر حسب ظاهر محرم بودن حاصل می‌شود و چنانچه بعدا معلوم شود که در موقع عقد، آن دختر زنده نبوده عقد باطل است و کسانیکه به واسطهٔ عقد ظاهراً محرم شده بودند، نامحرمند.

(مسأله ۲۴۴۰) اگر مرد مدت صیغه زن را ببخشد، چنانچه با او نزدیکی کرده باید تمام چیزی را که قرارگذاشته به او بدهد و اگر نزدیکی نکرده، واجب است نصف مهر را بدهد و احتیاط مستحب آنست که تمام مهر را بدهد.

(مسأله ۲۴۴۱) مرد می‌تواند زنی را که صیغهٔ او بوده و هنوز عدّه‌اش تمام نشده به عقد دائم خود درآورد، یا اینکه دوباره صیغه نماید.

احکام نگاه‌کردن

(مسأله ۲۴۴۲) نگاه کردن مرد به بدن زنان نامحرم و همچنین نگاه کردن به موی آنان چه با قصد لذت، چه بدون آن حرام است و نگاه کردن به صورت و دستهای آنان اگر به قصد لذت باشد حرام است بلکه احتیاط واجب آنست که بدون قصد لذت هم به آنها نگاه نکند و نیز نگاه کردن زن به بدن مرد نامحرم حرام

می‌باشد، در غیر صورت و دستها و سر و گردن و پا، و اما نظر زن به این مواضع از مرد، بنابر احتیاط واجب، بدون قصد لذت هم، ترک شود.

(مسأله ۲۴۴۳) اگر انسان بدون قصد لذت به صورت و دستهای زنهای کفار و جاهائی از بدن که عادت آنها به پوشانیدنش نیست نگاه کند، در صورتی که نترسد که به حرام بیفتد اشکال ندارد.

(مسأله ۲۴۴۴) زن باید بدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشاند و بهتر آن است که بدن و موی خود را از پسری هم که بالغ نشده ولی خوب و بد را می‌فهمد، بپوشاند.

(مسأله ۲۴۴۵) نگاه کردن به عورت دیگری حتی به عورت بچه ممیّزی که خوب و بد را می‌فهمد حرام است، اگر چه از پشت شیشه یا در آئینه یا آب صاف و مانند اینها باشد. ولی زن و شوهر و کنیز و مولایش می‌توانند به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

(مسأله ۲۴۴۶) مرد و زنی که با یکدیگر محرمند، اگر قصد لذت نداشته باشند، می‌توانند غیر از عورت به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند. و در حکم عورت است ما بین ناف و زانوهای آنها علی الاحوط.

(مسأله ۲۴۴۷) مرد نباید با قصد لذت به بدن مرد دیگر نگاه کند و نگاه کردن زن هم به بدن زن دیگر با قصد لذت، حرام است.

(مسأله ۲۴۴۸) مرد نباید عکس زن نامحرم را بیندازد. و اگر زن نامحرمی را بشناسد، بنا بر احتیاط نباید به عکس او نگاه کند.

(مسأله ۲۴۴۹) اگر زن بخواهد زن دیگر، یا مردی غیر از شوهر خود را تنقیه کند، یا عورت او را آب بکشد، باید چیزی در دست کند که دست آن زن به عورت او نرسد و همچنین است اگر مرد بخواهد مرد دیگر، یا زنی غیر زن خود را تنقیه کند یا عورت او را آب بکشد.

(مسأله ۲۴۵۰) اگر مرد برای معالجهٔ زن نامحرم ناچار باشد که او را نگاه کند

و دست به بدن او بزند اشکال ندارد، ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند، نباید دست به بدن او بزند و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند، نباید او را نگاه کند.

(مسأله ۲۴۵۱) اگر انسان برای معالجهٔ کسی ناچار شود که به عورت او نگاه کند، بنا بر احتیاط واجب باید آئینه را در مقابل گذاشته و در آن نگاه کند. ولی اگر چاره‌ای جز نگاه کردن به عورت نباشد، اشکال ندارد.

مسائل متفرقهٔ زناشوئی

(مسأله ۲۴۵۲) کسی که به واسطهٔ نداشتن زن به حرام می‌افتد واجب است زن بگیرد.

(مسأله ۲۴۵۳) اگر شوهر در عقد شرط کند که زن باکره باشد و بعد از عقد معلوم شود که باکره نبوده و بکارتش به نزدیکی مردی با او از بین رفته، بنا بر احتیاط، نمی‌تواند عقد را به هم بزند، ولی می‌تواند با ملاحظه نسبت، تفاوت بین مهر باکره و غیر باکره را از مهری که قرار داده‌اند بگیرد.

(مسأله ۲۴۵۴) ماندن مرد و زن نامحرم در محل خلوتی که کسی در آنجا نیست و دیگری هم نمی‌تواند وارد شود، در صورتیکه احتمال فساد برود، حرام است و به مجرد احتمال ورود کسی به آنجا، جائز نمی‌شود، اما اگر بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد در آنجا باشد و یا احتمال فساد نرود، اشکال ندارد.

(مسأله ۲۴۵۵) اگر مرد، مهر زن را در عقد معیّن کند و قصدش این باشد که آن را ندهد، در صورتی که رضایت زن به دادن مهر مقیّد نباشد، عقد صحیح است ولی باید مهر را بدهد، اما اگر رضایت زن مقیّد به دادن مهر باشد، در این صورت عقد خالی از اشکال نیست.

(مسأله ۲۴۵۶) مسلمانی که منکر خدا یا پیغمبر یا معاد یا از فرقه‌هائی بوده باشد که در مسأله «۲۴۰۶» گفته شد و یا حکم ضروری دین یعنی حکمی را که مسلمانان جزءِ دین اسلام می‌دانند مثل واجب بودن نماز و روزه، در صورتی که

بداند آن حکم ضروری دین است، انکار کند مرتد می‌شود، و احکامی که در مسائل آینده ذکر می‌شود بر او مترتب است.

(مسأله ۲۴۵۷) اگر زن پس از ازدواج به طوری که در مسألهٔ پیش گفته شد مرتد شود، عقد او باطل می‌گردد. و چنانچه شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد عدّه ندارد و همچنین است اگر بعد از نزدیکی مرتد شود ولی یائسه باشد. اما اگر یائسه نباشد، باید به دستوری که در احکام طلاق گفته خواهد شد، عدّه نگهدارد و مشهور آن است که اگر در بین عدّه مسلمان شود، عقد او به حال خود باقی می‌ماند و اشکال ندارد، ولی اولی و بهتر آن است که عقد خوانده شود و معنای یائسه در مسألهٔ «۴۴۱» گذشت.

(مسأله ۲۴۵۸) مردی که مسلمان زاده است اگر مرتد شود، زنش بر او حرام می‌شود و باید به مقدار عدّهٔ وفات که در احکام طلاق گفته می‌شود عدّه نگهدارد.

(مسأله ۲۴۵۹) مردی که از پدر و مادر غیر مسلمان به دنیا آمده و مسلمان شده، اگر بعد از ازدواج مرتد شود، عقد او باطل می‌گردد، و چنانچه با زنش نزدیکی نکرده یا اینکه زن یائسه باشد عدّه ندارد، و اگر بعد از نزدیکی مرتد شود، و زن او در سن زنهائی باشد که حیض می‌بینند باید آن زن به مقدار عدّهٔ طلاق که در احکام طلاق گفته می‌شود عدّه نگهدارد، و مشهور آن است که اگر پیش از تمام عده، شوهر او مسلمان شود عقد او به حال خود باقی می‌ماند و اشکالی ندارد، ولی اولی و بهتر آن است که عقد را دوباره بخوانند.

(مسأله ۲۴۶۰) اگر زن در عقد با مرد شرط کند که او را از شهری بیرون نبرد و مرد هم قبول کند، نباید زن را بدون رضایتش از آن شهر بیرون ببرد.

(مسأله ۲۴۶۱) اگر زنی از شوهر سابقش دختری داشته باشد، شوهر بعدی می‌تواند آن دختر را برای پسر خود که از این زن نیست عقد کند و نیز اگر دختری را برای پسر خود عقد کند، می‌تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید.

(مسأله ۲۴۶۲) اگر زنی از زنا آبستن شود، در صورتی که خود آن زن یا مردی

که با او زنا کرده، یا هر دوی آنان، مسلمان باشند، برای آن زن جایز نیست بچه را سقط کند.

(مسأله ۲۴۶۳) اگر کسی با زنی زنا کند، چنانچه بعد از استبراءِ به نحوی که در مسألهٔ «۲۴۰۸» گفته شد او را عقد کند و بچه‌ای از آنان پیدا شود در صورتی که ندانند از نطفهٔ حلال است یا حرام، آن بچه حلال زاده است.

(مسأله ۲۴۶۴) اگر مرد نداند که زن در عدّه است و با او ازدواج کند، چنانچه زن هم نداند و بچّه‌ای از آنان به دنیا آید، حلال زاده است و شرعاً فرزند هر دو می‌باشد. ولی اگر زن می‌دانسته که در عدّه است و تزویج در عدّه جایز نیست، شرعاً بچّه فرزند پدر است و در هر دو صورت عقد آنان باطل است و به یکدیگر حرام می‌باشند.

(مسأله ۲۴۶۵) اگر زن بگوید یائسه‌ام نباید حرف او را قبول کرد ولی اگر بگوید شوهر ندارم، حرف او قبول می‌شود.

(مسأله ۲۴۶۶) اگر بعد از آنکه انسان با زنی که گفت شوهر ندارم ازدواج کرد، و بعداً کسی بگوید آن زن شوهر داشته، چنانچه شرعاً ثابت نشود که زن شوهر داشته، نباید حرف آن کس را قبول کرد.

(مسأله ۲۴۶۷) تا وقتی که سنّ دو سالِ پسر یا دختر تمام نشده، پدر نمی‌تواند او را از مادرش جدا کند. و احتیاط واجب آن است که دختر را تا هفت سال از مادرش جدا نکند.

(مسأله ۲۴۶۸) مستحب است در شوهر دادن دختری که بالغه است یعنی مکلف شده، عجله کنند، از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که یکی از سعادتهای مرد آن است که دخترش در خانهٔ او حیض نبیند.

(مسأله ۲۴۶۹) اگر زن مهر خود را به شوهر صلح کند که زن دیگر نگیرد واجب است که زن مهر را نگیرد و شوهر هم با زن دیگر ازدواج نکند.

(مسأله ۲۴۷۰) کسی که از زنا به دنیا آمده، اگر زن بگیرد و بچه‌ای حاصل

شود، آن بچه حلال زاده است.

(مسأله ۲۴۷۱) هرگاه مرد در روزهٔ ماه رمضان یا در حال حیض زن، با او نزدیکی کند معصیت کرده، ولی اگر بچه‌ای از آنان به دنیا آید حلال زاده است.

(مسأله ۲۴۷۲) زنی که یقین دارد شوهرش در سفر مرده اگر بعد از عدّهٔ وفات که مقدار آن در احکام طلاق گفته خواهد شد، شوهر کند و شوهر اول از سفر برگردد، باید از شوهر دوم جدا شود و به شوهر اول حلال است، ولی اگر شوهر دوم با او نزدیکی کرده باشد، زن باید عده نگهدارد و شوهر دوم باید مهر او را مطابق زنهائی که مثل او هستند بدهد، ولی خرج عدّه ندارد.

احکام شیر دادن

(مسأله ۲۴۷۳) اگر زنی بچه‌ای را با شرائطی که در مسألهٔ «۲۴۸۳» ذکر خواهد شد، شیر دهد، آن بچه به این افراد محرم می‌شود: «**اول**» خود زن، و آن را مادر رضاعی می‌گویند. «**دوم**» شوهر زن که شیر مال او است، و او را پدر رضاعی می‌گویند. «**سوم**» پدر و مادر آن زن، هر چه بالا روند، اگر چه پدر و مادر رضاعی او باشند. «**چهارم**» بچه هائی که از آن زن به دنیا آمده‌اند یا بعد به دنیا می‌آیند. «**پنجم**» بچه‌های اولاد آن زن هر چه پائین روند، چه از اولاد او به دنیا آمده چه اولاد او آن بچه‌ها را شیر داده باشند. «**ششم**» خواهر و برادر آن زن اگر چه رضاعی باشند، یعنی به واسطهٔ شیر خوردن با آن زن خواهر و برادر شده باشند. «هفتم» عمو و عمهٔ آن زن، اگر چه رضاعی باشند. «**هشتم**» دائی و خالهٔ آن زن، اگر چه رضاعی باشند. «نهم» اولاد شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است هر چه پائین روند، اگر چه اولاد رضاعی او باشند. «**دهم**» پدر و مادر شوهر آن زن که شیر مال آن شوهر است، هر چه بالا روند. «**یازدهم**» خواهر و برادر شوهری که شیر مال او است، اگر چه خواهر و برادر رضاعی او باشند. «دوازدهم» عمو و عمه و دائی و خالهٔ شوهری که شیر مال او است هر چه بالا روند، اگر چه رضاعی باشند و نیز افراد دیگری هم ـ که در مسائل

بعد ذکر می‌شود ـ به واسطهٔ شیر دادن محرم می‌شوند.

(مسأله ۲۴۷۴) اگر زنی بچه‌ای را با شرائطی که در مسألهٔ «۲۴۸۳» ذکر می‌شود شیر دهد، پدر آن بچه نمی‌تواند با دخترهائی که از آن زن به دنیا آمده‌اند، ازدواج کند ولی جائز است با دخترهای رضاعی آن زن ازدواج کند، اگر چه احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج نکند. و نیز نمی‌تواند دخترهای شوهری را که شیر مال او است، اگر چه دخترهای رضاعی او باشند برای خود عقد نماید و در هر دو صورت چنانچه یکی از آنها فعلاً زن او باشد، عقد او باطل می‌شود.

(مسأله ۲۴۷۵) اگر زنی بچه‌ای را با شرائطی که در مسألهٔ «۲۴۸۳» ذکر می‌شود شیر دهد، شوهر آن زن که صاحب شیر است به خواهرهای آن بچه محرم نمی‌شود، ولی احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج ننماید و نیز خویشان شوهر، به خواهر و برادر آن بچه محرم نمی‌شوند.

(مسأله ۲۴۷۶) اگر زنی بچه‌ای را شیر دهد، به برادرهای آن بچه محرم نمی‌شود و نیز خویشان آن زن، به برادر و خواهر بچه‌ای که شیر خورده محرم نمی‌شوند.

(مسأله ۲۴۷۷) اگر انسان با زنی که دختری را شیر کامل داده ازدواج کند و با آن نزدیکی نماید، دیگر نمی‌تواند آن دختر را برای خود عقد کند.

(مسأله ۲۴۷۸) اگر انسان با دختری ازدواج کند، دیگر نمی‌تواند با زنی که آن دختر را شیر کامل داده ازدواج نماید.

(مسأله ۲۴۷۹) انسان نمی‌تواند با دختری که مادر، یا مادر بزرگ او، آن دختر را شیر کامل داده ازدواج کند. و نیز اگر زن پدر انسان از شیر پدر او دختری را شیر داده باشد، انسان نمی‌تواند با آن دختر ازدواج نماید. و چنانچه دختر شیر خواری را برای خود عقد کند، بعد مادر، یا مادربزرگ، یا زن پدر او، آن دختر را شیر دهد، عقد باطل می‌شود.

(مسأله ۲۴۸۰) با دختری که خواهر، یا زن برادر انسان، او را شیر کامل داده،

نمی‌شود ازدواج کرد. و همچنین است اگر خواهر زاده، یا برادرزاده، یا نوهٔ خواهر، یا نوهٔ برادر، انسان آن دختر را شیر داده باشد.

(مسأله ۲۴۸۱) اگر زنی بچهٔ دختر خود را شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می‌شود، و همچنین است اگر بچه‌ای را که شوهر دخترش از زن دیگر دارد شیر دهد. ولی اگر زنی بچهٔ پسر خود را شیر دهد، زن پسرش که مادر آن طفل شیرخوار است، بر شوهر خود حرام نمی‌شود.

(مسأله ۲۴۸۲) اگر زن پدر دختری، بچهٔ شوهر آن دختر را به شیر پدرش، شیر دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می‌شود، چه بچه از همان دختر و چه از زن دیگر باشد.

شرائط شیر دادنی که علت محرم شدن است

(مسأله ۲۴۸۳) شیر دادنی که علت محرم شدن است هشت شرط دارد:

«**اول**» بچه، شیر زن زنده را بخورد، پس اگر از پستان زنی که مرده است شیر بخورد فائده ندارد.

«**دوم**» شیر آن زن از حرام نباشد، پس اگر شیر بچه‌ای را که از زنا به دنیا آمده به بچه دیگر بدهند، به واسطهٔ آن شیر، بچه به کسی محرم نمی‌شود.

«**سوم**» بچه شیر را از پستان بمکد، پس اگر شیر را در گلوی او بریزند اثری ندارد.

«**چهارم**» شیر خالص باشد و با چیز دیگر مخلوط نباشد.

«**پنجم**» شیر از یک شوهر باشد. پس اگر زن شیردهی را طلاق دهند، بعد شوهر دیگری کند و از او آبستن شود و تا موقع زائیدن، شیری که از شوهر اول داشته باقی باشد و مثلا هشت دفعه پیش از زائیدن از شیر شوهر اول و هفت دفعه بعد از زائیدن از شیر شوهر دوم به بچه‌ای بدهد، آن بچه به کسی محرم نمی‌شود.

«**ششم**» بچه به واسطهٔ مرض شیر را قی نکند و اگر قی کند، بنابر احتیاط

واجب کسانیکه به واسطهٔ شیر خوردن به آن بچه محرم می‌شوند باید با او ازدواج نکنند و نگاه محرمیّت هم به او ننمایند.

«**هفتم**» پانزده مرتبه یا یک شبانه روز به طوریکه در مسأله بعد ذکر می‌شود سیر، شیر بخورد، یا مقداری شیر به او بدهند که بگویند از آن شیر استخوانش محکم شده وگوشت در بدنش روئیده است، بلکه اگر ده مرتبه هم به او شیر دهند، در صورتیکه بین آن ده مرتبه هیچ فاصله حتی به طعام دادن نباشد، احتیاط واجب آنست که کسانیکه به واسطهٔ شیر خوردن او به او محرم می‌شوند، با او ازدواج نکنند و نگاه محرمیّت هم، به او ننمایند.

«هشتم» دو سال بچه تمام نشده باشد و اگر بعد از تمام شدن دو سال او را شیر دهند به کسی محرم نمی‌شود. بلکه اگر مثلا پیش از تمام شدن دو سال، هشت مرتبه و بعد از آن هفت مرتبه شیر بخورد به کسی محرم نمی‌شود، ولی چنانچه از موقع زائیدن زن شیرده، بیشتر از دو سال‌گذشته باشد و شیر او باقی باشد و بچه‌ای را شیر دهد آن بچه به کسانیکه گفته شد، محرم می‌شود.

(مسأله ۲۴۸۴) باید بچه در بین یک شبانه روز، غذا یا شیرکس دیگر را نخورد. ولی اگر کمی غذا بخورد که نگویند در بین شیر خوردن، غذا خورده اشکال ندارد و نیز باید پانزده مرتبه را از شیر یک زن بخورد و در بین پانزده مرتبه، شیرکس دیگر را نخورد و در هر دفعه بدون فاصله شیر بخورد. ولی اگر در بین شیر خوردن نفس تازه کند، یا کمی صبر کند که از زمان اولی که پستان در دهان می‌گیرد تا وقتی سیر می‌شود، یک دفعه حساب شود اشکال ندارد.

(مسأله ۲۴۸۵) اگر زن از شیر شوهر خود بچه‌ای را شیر دهد، بعد شوهر دیگر کند و از شیر شوهر دوم بچهٔ دیگر را شیر دهد، آن دو بچه به یکدیگر محرم نمی‌شوند، اگر چه بهتر آنست که با هم ازدواج نکنند.

(مسأله ۲۴۸۶) اگر زن از شیر یک شوهر چندین بچه را شیر دهد، همهٔ آنان به یکدیگر و به شوهر و به زنی که آنان را شیر داده محرم می‌شوند.

(مسأله ۲۴۸۷) اگر کسی چند زن داشته باشد و هر کدام آنان با شرائطی که گفتیم بچه‌ای را شیر دهند، همهٔ آن بچه‌ها به یکدیگر و به آن مرد و به همهٔ آن زنها محرم می‌شوند.

(مسأله ۲۴۸۸) اگر کسی دو زن شیر ده دارد و یکی از آنان بچه‌ای را مثلا هشت مرتبه و دیگری هفت مرتبه شیر بدهد، آن بچه به کسی محرم نمی‌شود.

(مسأله ۲۴۸۹) اگر زنی از شیر یک شوهر پسر و دختری را شیر کامل بدهد، خواهر و برادر آن دختر به خواهر و برادر آن پسر محرم نمی‌شوند.

(مسأله ۲۴۹۰) انسان نمی‌تواند بدون اذن زن خود، با زنهائی که به واسطهٔ شیر خوردن، خواهر زاده یا برادرزادهٔ زن او شده‌اند ازدواج کند. و نیز اگر با پسری لواط کند، نمی‌تواند دختر و خواهر و مادر و مادربزرگ آن پسر راکه رضاعی هستند یعنی به واسطهٔ شیر خوردن، دختر و خواهر و مادر او شده‌اند، برای خود عقد کند.

(مسأله ۲۴۹۱) زنی که برادر انسان را شیر داده به انسان محرم نمی‌شود، اگر چه احتیاط مستحب آنست که با او ازدواج نکند.

(مسأله ۲۴۹۲) انسان نمی‌تواند با دو خواهر، اگرچه رضاعی باشند، یعنی به واسطهٔ شیر خوردن، خواهر یکدیگر شده‌اند، ازدواج نماید، و چنانچه دو زن را عقد کند و بعد بفهمد خواهر بوده‌اند، در صورتی که عقد آنها در یک وقت بوده، بنابر قول معروف، باطل است، ولی بنابر احتیاط، یکی را اختیار کند، اگر آن را می‌خواهد، عقد جدید بخواند و اگر نمی‌خواهد، طلاق بدهد، و این احتیاط ترک نشود. و اگر عقد آنها، در یک وقت نبوده، عقد «اولی» صحیح و عقد «دومی» باطل می‌باشد.

(مسأله ۲۴۹۳) اگر زن از شیر شوهر خود کسانی راکه در ذیل ذکر می‌شود شیر دهد، شوهرش بر او حرام نمی‌شود، اگر چه بهتر آنست که احتیاط کنند:

«**اول**» برادر و خواهر خود را.

«**دوم**» عمو و عمه و دائی و خالهٔ خود را.

«**سوم**» اولاد عمو واولاد دائی خود را.

«**چهارم**» برادرزادهٔ خود را.

«**پنجم**» برادر شوهر، یا خواهر شوهر خود را.

«**ششم**» خواهر زادهٔ خود، یا خواهرزادهٔ شوهرش را.

«**هفتم**» عمو و عمه و دائی و خاله شوهرش را.

«**هشتم**» نوهٔ زن دیگر شوهر خود را.

(مسأله ۲۴۹۴) اگر کسی دختر عمه یا دختر خالهٔ انسان را شیر دهد، به او محرم نمی‌شود، ولی احتیاط مستحب آنست که از ازدواج با او خودداری نماید.

(مسأله ۲۴۹۵) مردی که دو زن دارد، اگر یکی از آن دو زن فرزند عموی زن دیگر را شیر دهد، زنی که فرزند عموی او شیر خورده، به شوهر خود حرام نمی‌شود.

آداب شیر دادن

(مسأله ۲۴۹۶) برای شیردادن بچه بهتر از هر کس مادر اوست و سزاوار است که مادر برای شیردادن از شوهر مزد نگیرد و خوب است که شوهر مزد بدهد. و اگر مادر بخواهد بیشتر از دایه مزد بگیرد، شوهر می‌تواند بچه را از او گرفته و به دایه بدهد.

(مسأله ۲۴۹۷) مستحب است دایه‌ای که برای طفل می‌گیرند، دوازده امامی و دارای عقل و عفت و صورت نیکو باشد و مکروه است که کم عقل، یا غیر دوازده امامی، یا بد صورت، یا بدخلق، یا زنازاده باشد. و نیز مکروه است دایه‌ای بگیرند که شیرش از بچه‌ای است که از زنا بدنیا آمده باشد.

مسائل متفرقه شیر دادن

(مسأله ۲۴۹۸) مستحب است از زنها جلوگیری کنند که هر بچه‌ای را شیر

ندهند، زیرا ممکن است فراموش شود که به چه کسانی شیر داده‌اند و بعدا دو نفر محرم با یکدیگر ازدواج نمایند.

(مسأله ۲۴۹۹) کسانی که به واسطهٔ شیرخوردن، خویشی پیدا می‌کنند، مستحب است، یکدیگر را احترام نمایند، ولی از یکدیگر ارث نمی‌برند و حق‌های خویش که انسان با خویشان خود دارد برای آنان نیست.

(مسأله ۲۵۰۰) در صورتی که ممکن باشد، مستحب است بچه را دو سال تمام شیر بدهند.

(مسأله ۲۵۰۱) اگر به واسطه شیردادن، حق شوهر از بین نرود، زن می‌تواند بدون اجازهٔ شوهر، بچهٔ کس دیگر را شیر دهد، ولی جایز نیست بچه‌ای را شیر دهد که به واسطهٔ شیردادن به آن بچه، به شوهر خود حرام می‌شود، مثلا اگر شوهر او دختر شیرخواری را برای خود عقد کرده باشد، زن نباید آن دختر را شیر دهد، چون اگر آن دختر را شیر دهد، خودش مادرزن شوهرش می‌شود و بر او حرام می‌گردد.

(مسأله ۲۵۰۲) اگر کسی بخواهد زن برادرش به او محرم شود، باید دختری شیرخواره را با شرائطی که گذشت که عبارت بود از اینکه قابل استمتاع باشد یا مدت بیشتر باشد، برای خود صیغه کند و با شرائطی که در مسأله ۲۴۸۳ گذشت، زن برادرش، آن دختر را شیر دهد.

(مسأله ۲۵۰۳) اگر مرد پیش از آنکه زنی را برای خود عقد کند، بگوید به واسطهٔ شیرخوردن، آن زن بر او حرام شده، مثلا بگوید شیر مادر او را خورده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی‌تواند با آن زن ازدواج کند. و اگر بعد از عقد بگوید و خود زن هم حرف او را قبول نماید، عقد باطل است، پس اگر مرد با او نزدیکی نکرده باشد یا نزدیکی کرده باشد ولی در وقت نزدیکی کردن، زن بداند برآن مرد حرام است، مهر ندارد و اگر بعد از نزدیکی بفهمد که بر آن مرد حرام بوده، شوهر باید مهر او را مطابق زنهائی که مثل او هستند بدهد.

(مسأله ۲۵۰۴) اگر زن پیش از عقد بگوید به واسطهٔ شیرخوردن بر مردی

حرام شده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی‌تواند با آن مرد ازدواج کند و اگر بعد از عقد بگوید، مثل صورتی است که مرد بعد از عقد بگوید که زن بر او حرام است و حکم آن در مسأله پیش گفته شد.

(مسأله ۲۵۰۵) شیر دادنی که علت محرم شدن است به دو چیز ثابت می‌شود: «**اول**» خبر دادن عده‌ای که انسان از گفتهٔ آنان یقین پیدا کند. «**دوم**» شهادت دو مرد عادل یا یک مرد و دو زن یا چهار زن که عادل باشند، ولی باید شرائط شیر دادن را هم بگویند، مثلا بگویند ما دیده‌ایم که فلان بچه بیست و چهار ساعت از پستان فلان زن شیر خورده و چیزی هم در بین نخورده و همچنین سایر شرطها را که در مسأله «۲۴۸۳» ذکر شد شرح دهند.

(مسأله ۲۵۰۶) اگر شک کند به مقداری که علت محرم شدن است، بچه شیر خورده یا نه، یا گمان داشته باشند که به آن مقدار شیر خورده، بچه به کسی محرم نمی‌شود ولی بهتر آنست که احتیاط کنند.

احکام طلاق

(مسأله ۲۵۰۷) مردی که زن خود را طلاق می‌دهد، باید بالغ و عاقل باشد و به اختیار خود طلاق دهد و اگر او را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد، طلاق باطل است و نیز باید قصد طلاق داشته باشد، پس اگر صیغهٔ طلاق را مثلا به شوخی بگوید صحیح نیست.

(مسأله ۲۵۰۸) زن باید در وقت طلاق از خون حیض و نفاس پاک باشد و شوهرش در آن پاکی با او نزدیکی نکرده باشد و تفصیل این دو شرط در مسائل آینده ذکر می‌شود.

(مسأله ۲۵۰۹) طلاق دادن زن در حال حیض یا نفاس در سه صورت صحیح است:

«**اول**» آنکه شوهرش بعد از ازدواج با او نزدیکی نکرده باشد.

«**دوم**» معلوم باشد آبستن است و اگر معلوم نباشد و شوهر در حال حیض طلاقش بدهد، بعد بفهمد آبستن بوده، احتیاط واجب آنست که دوباره او را طلاق دهد.

«**سوم**» مرد به واسطهٔ غائب بودن یا حبس بودن، نتواند بفهمد که زن از خون حیض و نفاس پاک است یا نه.

(مسأله ۲۵۱۰) اگر زن را از خون حیض پاک بداند و طلاقش دهد و بعد معلوم شود که موقع طلاق در حال حیض بوده، طلاق او باطل است و اگر او را در حیض بداند و طلاقش دهد و بعد معلوم شود پاک بوده، طلاق او با تحقق قصد

انشاء در طلاق، صحیح است.

(مسأله ۲۵۱۱) کسی که می‌داند زنش در حال حیض یا نفاس است، اگر غائب شود مثلا مسافرت کند و بخواهد او را طلاق دهد، باید تا مدتی که معمولاً زنها از حیض یا نفاس پاک می‌شوند، صبر کند و بعد طلاق بدهد.

(مسأله ۲۵۱۲) اگر مردی که غائب است بخواهد زن خود را طلاق دهد، چنانچه بتواند اطلاع پیدا کند که زن او در حال حیض یا نفاس است یا نه، اگر چه اطلاع او از روی عادت حیض زن، یا نشانه‌های دیگری باشد که در شرع معین شده، باید تا مدتی که معمولاً زنها از حیض یا نفاس پاک می‌شوند، صبر کند.

(مسأله ۲۵۱۳) اگر با عیالش که از خون حیض و نفاس پاک است، نزدیکی کند و بخواهد طلاقش دهد، باید صبر کند تا دوباره حیض ببیند و پاک شود، ولی زنی را که نه سالش تمام نشده، یا آبستن است، اگر بعد از نزدیکی طلاق دهند، اشکال ندارد و همچنین است اگر یائسه باشد. (معنای یائسه در مسأله ۴۴۱ گذشت).

(مسأله ۲۵۱۴) اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است، نزدیکی کند و در همان پاکی طلاقش دهد، چنانچه بعد معلوم شود که موقع طلاق آبستن بوده، بنابر احتیاط واجب باید دوباره او را طلاق دهد.

(مسأله ۲۵۱۵) اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند و مسافرت نماید، چنانچه بخواهد در سفر، طلاقش دهد، باید به قدری که زن معمولاً بعداز آن پاکی خون می‌بیند و دوباره پاک می‌شود، صبر کند. و احتیاط واجب آنست که آن مدت کمتر از یک ماه نباشد.

(مسأله ۲۵۱۶) اگر مرد بخواهد زن خود را که به واسطهٔ اصل خلقت یا مرضی، حیض نمی‌بیند طلاق دهد، باید از وقتی که با او نزدیکی کرده تا سه ماه، از جماع با او خودداری نماید و بعد او را طلاق دهد.

(مسأله ۲۵۱۷) طلاق باید به صیغهٔ عربی صحیح و به کلمهٔ طالق خوانده

شود و دو مرد عادل آنرا بشنوند و اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخواند و اسم زن او مثلا فاطمه باشد، باید بگوید: «**زَوْجَتِي فاطِمَةُ طالِق**» یعنی زن من، فاطمه رها است و اگر دیگری را وکیل کند، آن وکیل باید بگوید: «**زَوْجَةُ مُوَكِّلي فاطِمَةُ طالِق**» و در صورتی که زن معین باشد، ذکر نام او لازم نیست.

(**مسأله ۲۵۱۸**) زنی که صیغه شده، مثلا یک ماهه یا یک ساله او را عقد کرده‌اند، طلاق ندارد و رها شدن او به این است که مدتش تمام شود، یا مرد مدت را به او ببخشد، به این ترتیب که بگوید: مدت را به تو بخشیدم و شاهدگرفتن و پاک بودن زن از حیض لازم نیست.

عدّهٔ طلاق

(**مسأله ۲۵۱۹**) زنی که نه سالش تمام نشده، و زن یائسه عدّه ندارد، یعنی اگر چه شوهرش با او نزدیکی کرده باشد، بعد از طلاق می‌تواند فورا شوهر کند.

(**مسأله ۲۵۲۰**) زنی که نه سالش تمام شده و یائسه نیست و شوهرش با او نزدیکی کند، اگر طلاقش دهد، بعد از طلاق باید عده نگهدارد و عدهٔ زن آزاد آن است که بعد از آنکه شوهرش در پاکی طلاقش داد، به قدری صبر کند که دوبار، حیض ببیند و پاک شود و همینکه حیض سوم را دید عدهٔ او تمام می‌شود و می‌تواند شوهر کند. ولی اگر پیش از نزدیکی کردن با او طلاقش بدهد، عدهٔ ندارد، یعنی می‌تواند بعد از طلاق فوراً شوهر کند.

(**مسأله ۲۵۲۱**) زنی که حیض نمی‌بیند، اگر در سن زنهائی باشد که حیض می‌بینند، چنانچه شوهرش بعد از نزدیکی با او طلاقش دهد، باید بعد از طلاق تا سه ماه عدّه نگهدارد.

(**مسأله ۲۵۲۲**) زنی که عدهٔ او سه ماه است، اگر اول ماه طلاقش بدهند، باید سه ماه هلالی، یعنی از موقعی که ماه دیده می‌شود تا سه ماه عده نگهدارد. و اگر در بین ماه طلاقش بدهد، باید باقی ماه را با دو ماه بعد از آن، و نیز کسری ماه اول را از

ماه چهارم عده نگهدارد تا سه ماه تمام شود، مثلا اگر غروب روز بیستم ماه، طلاقش دهند و آن ماه بیست و نه روز باشد، باید نه روز باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و بیست روز از ماه چهارم عده نگهدارد و احتیاط مستحب آن است که از ماه چهارم، بیست و یک روز عده نگهدارد، تا با مقداری که از ماه اول عده نگهداشته، سی روز شود.

(مسأله ۲۵۲۳) اگر زن آبستن را طلاق دهند، عده‌اش تا دنیا آمدن یا سقط شدن بچه او است، بنابر این اگر مثلا یک ساعت بعداز طلاق، بچۀ او به دنیا آید، عده‌اش تمام می‌شود.

(مسأله ۲۵۲۴) زنی که نه سالش تمام شده و یائسه نیست، اگر صیغه شود، مثلا یک ماهه یا یکساله، شوهر کند، چنانچه شوهرش با او نزدیکی نماید و مدت آن زن تمام شود، یا شوهر مدت را به او ببخشد، باید عده نگهدارد، پس اگر حیض می‌بیند، باید به مقدار دو حیض، عده نگهدارد و شوهر نکند و تا حیض دوم تمام نشده، نباید شوهر کند و در عده متعه، داخل شدن در حیض دوم کافی نیست. واگر حیض نمی‌بیند، چهل و پنج روز از شوهر کردن خودداری نماید، و در صورتی که آبستن باشد، احتیاط واجب آن است که به هر کدام از زائیدن یا چهل و پنج روز، که بیشتر است، عده نگهدارد.

(مسأله ۲۵۲۵) ابتدای عدۀ طلاق از موقعی است که خواندن صیغۀ طلاق تمام می‌شود. چه زن بداند طلاقش داده‌اند، یا نداند، پس اگر بعد از تمام شدن عده بفهمد که او را طلاق داده‌اند، لازم نیست دوباره عده نگهدارد.

عدّه زنی که شوهرش مرده

(مسأله ۲۵۲۶) زنی که شوهرش مرده، در صورتی که آزاد است، اگر آبستن نباشد، باید تا چهار ماه و ده روز عده نگهدارد، یعنی از شوهر کردن خودداری نماید، اگر چه یائسه یا صغیره باشد، یا شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد و اگر

آبستن باشد باید تا موقع زائیدن عده نگهدارد، ولی اگر پیش ازگذشتن چهار ماه و ده روز، بچه‌اش به دنیا آید، باید تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهرش صبر کند و این عده را، عدهٔ وفات می‌گویند.

(مسأله ۲۵۲۷) زنی که در عده وفات می‌باشد، حرام است لباس الوان (رنگی) بپوشد و سرمه بکشد و همچنین آنچه که زینت حساب شود بر او حرام می‌باشد.

(مسأله ۲۵۲۸) اگر زن یقین کند که شوهرش مرده و بعد از تمام شدن عدهٔ وفات شوهر کند، چنانچه معلوم شود شوهر او بعداً مرده است باید از شوهر دوم جدا شود و بنابر احتیاط در صورتی که آبستن باشد تا مقدار زائیدن برای شوهر دوم، عده طلاق و بعد برای شوهر اول، عده وفات نگهدارد و اگر آبستن نباشد، برای شوهر اول عده وفات و بعد برای شوهر دوم عده طلاق، نگهدارد.

(مسأله ۲۵۲۹) ابتدای عدهٔ وفات در صورتی که شوهر زن غائب یا در حکم غائب باشد، از موقعی است که زن از مرگ شوهر مطلع شود.

(مسأله ۲۵۳۰) اگر زن بگوید عده‌ام تمام شده، با دو شرط از او قبول می‌شود: «**اول**» آنکه بنا بر احتیاط، مورد تهمت نباشد. «**دوم**» از طلاق یا مردن شوهرش به قدری گذشته باشد که در آن مدت، تمام شدن عده ممکن باشد.

طلاق بائن و طلاق رجعی

(مسأله ۲۵۳۱) طلاق بائن آنست که بعد از طلاق، مرد حق ندارد به زن خود رجوع کند، یعنی بدون عقد او را به زنی قبول نماید و آن بر پنج قسم است: «**اول**» طلاق زنی که نه سالش تمام نشده باشد. «**دوم**» طلاق زنی که یائسه باشد. «**سوم**» طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد. «**چهارم**» طلاق زنی که او را سه دفعه طلاق داده‌اند. «پنجم» طلاق خلع و مبارات و احکام اینها بعداً ذکر خواهد شد و غیر اینها طلاق رجعی است، به این معنی که تا وقتی زن در عده

است، شوهرش می‌تواند به او رجوع نماید.

(مسأله ۲۵۳۲) کسی که زنش را طلاق رجعی داده، حرام است او را از خانه که موقع طلاق در آن خانه بوده بیرون کند، ولی در بعضی از مواقع که از قبیل فحاشی یا رفت و آمد نمودن با اجانب است، بیرون کردن او اشکال ندارد. و نیز حرام است، زن برای کارهای غیر لازم از آن خانه بیرون رود.

احکام رجوع کردن

(مسأله ۲۵۳۳) در طلاق رجعی، مرد به دو صورت می‌تواند به زن خود رجوع کند: «**اول**» حرفی که معنایش این باشد که او را دوباره زن خود قرار دهد. «دوم» کاری کند و با آن کار قصد رجوع کند، و با تقبیل و لمس هم، رجوع محقق می‌شود در صورتیکه با قصد رجوع باشد. ولو به فطور قلبی که عیان من است این کار را می‌کنم و بلکه خود این کارها رجوع است اگر چه قصد رجوع نکرده باشد ولی در حال غفلت و یا سهو و یا خواب، این کارها رجوع نمی‌شود و اگر عمداً قصد رجوع نکند و این کارها را مرتکب شود احتمال است رجوع شود چون در واقع مطلقه رجعیّه حکم عیال است و احتمال دارد نشود باید در مورد عمل باحتیاط بکنند رجوع جدیداً و یا طلاق ثانیاً.

(مسأله ۲۵۳۴) برای رجوع کردن لازم نیست مرد شاهد بگیرد، یا به زن خبر دهد، بلکه اگر بدون اینکه کسی بفهمد خودش رجوع کند، رجوعش صحیح است. ولی اگر بعد از تمام شدن عدّه، مرد بگوید که در عدّه رجوع نموده‌ام، لازم است اثبات نماید.

(مسأله ۲۵۳۵) مردی که زن خود را طلاق رجعی داده، اگر مالی از او بگیرد و با او صلح کند که دیگر به او رجوع نکند، این مصالحه اگر چه صحیح است، ولی حق رجوع از بین نمی‌رود و اگر رجوع کرد، احتیاط واجب آن است که، به عقد جدید رجوع کند.

(مسأله ۲۵۳۶) اگر زنی را دوبار طلاق دهد و به او رجوع کند، یا دو بار او را طلاق دهد و بعد از هر طلاق عقدش کند، یا بعد از یک طلاق رجوع و بعد از طلاق دیگر، عقد کند، بعد از طلاق سوم، آن زن بر او حرام است. ولی اگر بعد از طلاق سوم به دیگری شوهر کند، با پنج شرط به شوهر اوّل حلال می‌شود، یعنی می‌تواند آن زن را دوباره عقد نماید.

«**اوّل**» آنکه عقد شوهر دوم همیشگی باشد و اگر مثلاً یک ماهه یا یک ساله، او را صیغه کند بعد از آنکه از او جدا شد، شوهر اوّل نمی‌تواند او را عقد کند.

«**دوّم**» شوهر دوّم با او نزدیکی و دخول کند و احتیاط واجب آن است که نزدیکی از جلوی زن باشد.

«**سوّم**» شوهر دوّم طلاقش دهد یا بمیرد.

«**چهارم**» عدّهٔ طلاق یا عدّهٔ وفات شوهر دوّم تمام شود.

«**پنجم**» بنا بر احتیاط واجب، شوهر دوّم بالغ باشد.

طلاق خلع

(مسأله ۲۵۳۷) طلاق زنی راکه به شوهرش مایل نیست و مهر یا مال دیگر خود را به او می‌بخشد که طلاقش دهد، طلاق خلع گویند.

(مسأله ۲۵۳۸) اگر خود شوهر بخواهد صیغهٔ طلاق را بخواند چنانچه اسم زن مثلاً فاطمه باشد پس از بذل می‌گوید: «**زَوْجَتِیْ فاطِمَة خٰالَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ**» و بنا بر احتیاط مستحب نیز بگوید: «**هِیَ طالِق**» یعنی زنم فاطمه را در مقابل چیزی که بذل نموده، طلاق خلع دادم، او رها است و در صورتی که زن معیّن باشد، بردن نامش در اینجا و در طلاق مبارات نیز لازم نیست.

(مسأله ۲۵۳۹) اگر زنی کسی را وکیل کند که مهر او را به شوهرش ببخشد و شوهر، همان کس را وکیل کند که زن را طلاق دهد، چنانچه مثلاً اسم شوهر محمّد و اسم زن فاطمه باشد وکیل، صیغهٔ طلاق را این طور می‌خواند «**عَنْ مُوَکِّلَتِی فاطِمَة**

بَذَلَتُ مَهْرَها لِمُوَکِّلی مُحَمَّد لِیَخْلعَها عَلَیْهِ » پس از آن بدون فاصله می‌گوید: «**زَوجَةُ مُوَکِّلِی خَلَعْتُها علی مابَذَلَتْ هِیَ طالق**» و نیز اگر بگوید «**زَوجَتی فاطمة هِیَ مُخْتَلِعَة هِیَ طالق**» صحیح است و اگر زنی، کسی را وکیل کند که غیر از مهر، چیز دیگری را به شوهر او ببخشد که او را طلاق دهد، وکیل باید به جای کلمهٔ «**مهرها**» آن چیز را بگوید، مثلاً اگر صد تومان داده باید بگوید: «**بَذَلْتُ مِأَةَ تُومان**».

طلاق مبارات

(مسأله ۲۵۴۰) اگر زن و شوهر یکدیگر را نخواهند و زن مالی به مرد بدهد که او را طلاق دهد، آن طلاق را مبارات گویند.

(مسأله ۲۵۴۱) اگر شوهر بخواهد صیغهٔ مبارات را بخواند، چنانچه مثلاً اسم زن فاطمه باشد، باید بگوید: «**بارأْتُ زَوْجَتِی فاطِمَةَ عَلی مابَذَلَتْ فَهِیَ طالِقٌ**» یعنی من و زنم فاطمه در مقابل آنچه او بذل کرده، از هم جدا شدیم پس او رها است، و اگر دیگری را وکیل کند، وکیل باید بگوید: «**عَنْ قِبَلِ مُوَکِّلِی بارأْتُ زَوْجَتَهُ فاطِمَة عَلی ما بَذَلَتْ فَهِیَ طالِقٌ**» و در هر دو صورت اگر به جای عبارت «علی ما بذلت»، عبارت «بما بذلت» بگوید، اشکال ندارد.

(مسأله ۲۵۴۲) صیغهٔ طلاق خلع و مبارات باید به عربی صحیح خوانده شود ولی اگر زن برای آنکه مال خود را به شوهر ببخشد، مثلاً به فارسی بگوید برای طلاق، فلان مال را به تو بخشیدم اشکال ندارد.

(مسأله ۲۵۴۳) اگر زن در بین عدّهٔ طلاق خلع یا مبارات، از بخشش خود برگردد، شوهر می‌تواند رجوع کند و بدون عقد دوباره او را زن خود قرار دهد.

(مسأله ۲۵۴۴) مالی را که شوهر برای طلاق مبارات می‌گیرد، باید بیشتر از مهر نباشد، ولی در طلاق خلع اگر بیشتر باشد اشکال ندارد.

احکام متفرقهٔ طلاق

(مسأله ۲۵۴۵) اگر با زن نامحرمی به‌گمان اینکه عیال خود او است نزدیکی کند، چه زن بداند که او شوهرش نیست، یا گمان کند شوهرش می‌باشد، باید عدّه نگهدارد.

(مسأله ۲۵۴۶) اگر با زنی که می‌داند عیالش نیست زنا کند، چه زن بداند که آن مرد شوهر او نیست، یا گمان کند شوهرش می‌باشد، لازم نیست عدّه نگهدارد.

(مسأله ۲۵۴۷) اگر مرد، زنی را گول بزند که از شوهرش طلاق بگیرد و زن او شود، طلاق و عقد آن صحیح است، ولی هر دو معصیت بزرگی کرده‌اند.

(مسأله ۲۵۴۸) هرگاه زن در ضمن عقد با شوهر شرط کند که اگر شوهر مسافرت نماید، یا مثلاً شش ماه به او خرجی ندهد، اختیار طلاق با او باشد، این شرط باطل است. ولی چنانچه شرط کند، که اگر مرد مسافرت کند یا مثلاً تا شش ماه خرجی ندهد، در صورتی که از هنگام عقد وکیل او باشد، اگر سفر کرد یا شش ماه خرجی نداد، می‌تواند طلاق دهد. این در صورتی است که شوهر او را از وکالت عزل نکرده باشد.

(مسأله ۲۵۴۹) زنی که شوهرش گم شده، اگر بخواهد به دیگری شوهر کند، باید نزد مجتهد عادل برود و به دستور او عمل نماید.

(مسأله ۲۵۵۰) پدر و جد پدری دیوانه‌ای که دیوانگی او متصل بـه زمـان صغیر بودنش است، با مراعات مصلحت می‌توانند زن او را طلاق بدهند؛ و اگـر دیوانگی او متصل به زمان صغیر بودنش نیست، حاکم شرع و پدر و جدی پدری با مراعات مصلحت، می‌توانند زن او را طلاق بدهند.

(مسأله ۲۵۵۱) اگر پدر یا جد پدری برای طفل خود زنی را صیغه کند، اگر چه مقداری از زمان تکلیف بچه جزء مدت صیغه باشد، مثلاً برای پسر چهارده ساله خودش، زنی را به مدّت دو سال صیغه کند، در صـورتی کـه صـلاح بـچّه بـاشد،

بخواهد مدت آن زن را ببخشد، اشکال دارد. و در زن دائمی او نیز نمی‌تواند طلاق دهد.

(مسأله ۲۵۵۲) اگر از روی علاماتی که در شرع معین شده، مرد دو نفر را عادل بداند و زن خود را پیش آنان طلاق دهد، دیگری که عدالت آن دو نفر در نزدش ثابت نشده، اگر شک داشته باشد در عدالت آنها، می‌تواند آن زن را بعد از تمام شدن عدّه‌اش، برای خود یا برای کس دیگر عقد کند، اما اگر یقین کند که فاسق بودند، احتیاط واجب، خودداری کردن است.

(مسأله ۲۵۵۳) اگر کسی زن خود را بدون اینکه او بفهمد طلاق دهد، چنانچه مخارج او را مثل وقتی که زنش بوده بدهد و مثلاً بعد از یکسال بگوید یکسال پیش تو را طلاق دادم و شرعاً هم ثابت کند، می‌تواند چیزهائی را که در آن مدت برای زن تهیه نموده و او مصرف نکرده است از او پس بگیرد، ولی چیزهائی را که مصرف کرده نمی‌تواند از او مطالبه نماید.

احکام غصب

غصب آن است که انسان از روی ظلم، بر مال یا حق کسی مسلّط شود و این یکی ازگناهان بزرگ است که اگر کسی انجام دهد، در قیامت به عذاب سخت گرفتار می‌شود. از حضرت پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت شده است که هر کس یک وجب زمین از دیگری غصب کند در قیامت آن زمین را از هفت طبقهٔ آن مثل طوق به گردن او می‌اندازند.

(مسأله ۲۵۵۴) اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده استفاده کنند، حق آنان را غصب نموده و هم چنین است اگر کسی در مسجد، جائی را برای خود بگیرد و دیگری را نگذارد که از آنجا استفاده نماید.

(مسأله ۲۵۵۵) چیزی را که انسان پیش طلبکار گرو می‌گذارد، باید پیش او بماند که اگر طلب او را ندهد، طلب خود را از آن بدست آورد، پس اگر پیش از آنکه طلب او را بدهد آن چیز را از او بگیرد، حق او را غصب کرده است.

(مسأله ۲۵۵۶) مالی را که نزد کسی گرو گذاشته‌اند، اگر دیگری غصب کند، هر یک از صاحب مال و طلبکار می‌تواند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نماید و چنانچه آن چیز را از او بگیرد، باز هم درگرو است و اگر آن چیز از بین برود و عوض آن را بگیرند، آن عوض هم مثل خود آن چیز گرو می‌باشد.

(مسأله ۲۵۵۷) اگر انسان چیزی را غصب کند، باید به صاحبش برگرداند و اگر آن چیز از بین برود، باید عوض آن را به او بدهد.

(مسأله ۲۵۵۸) اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی به دست آید مثلاً از گوسفندی که غصب کرده برّه‌ای پیدا شود، مال صاحب مال است و نیز کسی که مثلاً خانه‌ای را غصب کرده، اگر چه در آن ننشیند باید اجارهٔ آن را بدهد.

(مسأله ۲۵۵۹) اگر از بچه یا دیوانه، چیزی را که مال آنها است غصب کند، باید آن را به ولیّ او بدهد و اگر از بین رفته، باید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۲۵۶۰) هرگاه دو نفر باهم چیزی را غصب کنند، اگر چه هر یک به تنهائی می‌توانسته آن را غصب نماید، هر کدام از آنها، ضامن نصف آن است.

(مسأله ۲۵۶۱) اگر چیزی راکه غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند مثلاً گندمی راکه غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنانچه جداکردن آنها ممکن است اگر چه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و به صاحبش برگرداند.

(مسأله ۲۵۶۲) اگر شخصی مثلاًگوشواره‌ای راکه غصب کرده خراب نماید، باید آن را با مزد ساختنش به صاحب آن بدهد و چنانچه برای اینکه مزد ندهد بگوید آن را مثل اوّلش می‌سازم، مالک مجبور نیست قبول نماید، و نیز مالک نمی‌تواند او را مجبور کند که آن را مثل اولش بسازد.

(مسأله ۲۵۶۳) اگر چیزی را غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود، مثلاً طلائی راکه غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگوید مال را بهمین صورت بده، باید به او بدهد و نمی‌تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد و همچنین بدون اجازه مالک حق ندارد آن را به صورت اولش در آورد، و اگر بدون اجازهٔ او آن چیز را مثل اولش کند، باید مزد ساختن آن را هم به صاحبش بدهد.

(مسأله ۲۵۶۴) اگر چیزی را غصب کرده به طوری تغییر دهد که از اولش بهتر شود، و صاحب مال بگوید باید آن را به صورت اوّل درآوری، واجب است آن را به صورت اولش درآورد و چنانچه قیمت آن به واسطهٔ تغییر دادن، از اوّلش کمتر شود باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد، پس طلائی راکه غصب کرده، اگرگوشواره

بسازد و صاحب آن بگوید باید به صورت اولش درآوری، در صورتی که بعد از آب کردن، قیمت آن از پیش ازگوشواره ساختن کمتر شود، باید تفاوت آن را بدهد.

(مسأله ۲۵۶۵) اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند، یا درخت بکارد، زراعت و درخت و میوه آن مال خود اوست، و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که غصب کرده باید فوراً زراعت یا درخت خود را اگر چه ضرر نماید از زمین دربیاورد و نیز باید اجارهٔ زمین را در مدتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد و خرابیهائی راکه در زمین پیدا شده، درست کند مثلاً جای درختها را پر نماید، و اگر به واسطهٔ اینها قیمت زمین از اولش کمتر شود، باید تفاوت آن را هم بدهد. و نمی‌تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد، یا اجاره دهد. و نیز صاحب زمین نمی‌تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.

(مسأله ۲۵۶۶) اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که آن را غصب کرده، لازم نیست درخت و زراعت را دربیاورد، ولی باید اجارهٔ آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد.

(مسأله ۲۵۶۷) اگر چیزی که غصب کرده از بین برود، در صورتی که مثل گاو و گوسفند باشد که از جهت خصوصیات شخصی قیمت آن در نظر عقلاء با قیمت فرد دیگر آن فرق دارد، باید قیمت آن را بدهد و چنانچه قیمت بازار آن فرق کرده باشد، باید قیمت وقتی راکه غصب کرده بدهد، و احتیاط مستحب آن است که بالاترین قیمتی راکه از زمان غصب تا زمان تلف داشته، بدهد.

(مسأله ۲۵۶۸) اگر چیزی راکه غصب کرده و از بین رفته مانند گندم و جو باشد که قیمت افرادش از جهت خصوصیات شخصی با هم فرق ندارد، باید مثل همان چیزی راکه غصب کرده بدهد، ولی چیزی راکه می‌دهد باید خصوصیات نوعی و سنخیش، مانند چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است. مثلاً

اگر از نوع اعلای برنج غصب کرده، نمی‌تواند از نوع پست‌تر بدهد.

(مسأله ۲۵۶۹) اگر چیزی را که مثل گوسفند است غصب نماید و از بین برود چنانچه قیمت بازار آن فرق نکرده باشد، ولی در مدتی که پیش او بوده مثلاً چاق شده باشد، باید قیمت وقتی را که چاق بوده بدهد.

(مسأله ۲۵۷۰) اگر چیزی را که غصب کرده دیگری از او غصب نماید و از بین برود، صاحب مال می‌تواند عوض آن را از هر یک از آنان بگیرد، یا از هر کدام آنان مقداری از عوض آن را مطالبه نماید و چنانچه عوض مالی را از اولی بگیرد، اولی می‌تواند آنچه را داده از دومی بگیرد، ولی اگر از دومی بگیرد، او نمی‌تواند آنچه را که داده از اولی مطالبه نماید.

(مسأله ۲۵۷۱) اگر چیزی را که می‌فروشند، یکی از شرطهای معامله در آن نباشد مثلاً چیزی را که باید با وزن خرید و فروش کنند، بدون وزن معامله نمایند معامله باطل است. و چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند اشکال ندارد، وگرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته‌اند مثل مال غصبی است، و باید آن را بهم دیگر برگردانند. و در صورتی که مال هر یک در دست دیگری تلف شود، چه بداند معامله باطل است چه نداند، باید عوض آن را بدهد.

(مسأله ۲۵۷۲) هرگاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند یا مدتی نزد خود نگهدارد تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

احکام مالی که انسان آن را پیدا می‌کند

(مسأله ۲۵۷۳) مال گم شده‌ایکه از قبیل حیوان نیست، چنانچه انسان پیدا کند و نشانه‌ای نداشته باشد که به واسطهٔ آن صاحبش معلوم شود، و قیمت آن کمتر از یک درهم «۱۲/۶ نخود نقره سکه دار» نباشد، احتیاط واجب آن است که آن را از

طرف صاحبش به فقراء صدقه بدهد و تملک نکند.

(مسأله ۲۵۷۴) اگر مالی پیدا کند که قیمت آن از یک درهم کمتر است، چنانچه صاحب آن معلوم باشد و انسان نداند راضی است یا نه، نمی‌تواند بدون اجازه او بردارد، و اگر صاحب آن معلوم نباشد، می‌تواند به قصد اینکه ملک خودش است بردارد در صورتی که آن مال طوری باشد که مردم به آن اعتناء نکنند و مورد مطالبه نباشد، و اگر مورد اعتناء باشد، مشکل است و احوط صدقه دادن است از طرف صاحب آن، اگر پیدا نکند صاحبش را، چون در زمان قدیم، درهم یا کمتر از درهم، مورد اعتناء نبوده، و در این زمان مورد اعتناء است و در بعضی از احادیث هم به عنوان اینکه مورد اعتناء نباشد و یا مورد مطالبه نباشد، این مساله وارد شده است. و اگر جائز بود که برای خودش بردارد، اگر زمانی صاحبش پیدا شد، و مال تلف نشده باشد، خود مال را بدهد و در صورت تلف شدن، عوض آن را بدهد.

(مسأله ۲۵۷۵) هرگاه چیزی که پیدا کرده نشانه‌ای دارد که به واسطهٔ آن می‌تواند صاحبش را پیدا کند، اگر چه بداند صاحب آن سنّی یا کافری است، اموالش محترم است و در صورتی که قیمت آن چیز به مقدار یک درهم برسد باید از روزی که آنرا پیدا کرده تا یک سال در محل اجتماع مردم اعلان کند.

(مسأله ۲۵۷۶) اگر انسان خودش نخواهد اعلان کند، می‌تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید که از طرف او اعلان نماید.

(مسأله ۲۵۷۷) اگر تا یک سال اعلان کند و صاحب مال پیدا نشود، در صورتی که آن مال را در غیر حرم مکه پیدا کرده باشد، می‌تواند آن را برای خود بردارد، و هر وقت صاحبش پیدا شد، باید خود مال و یا عوض آن و یا قیمت آن را بدهد و بلکه وصیّت هم بکند که هرگاه طلب کنند، آن را بدهند، ولی احتیاط مستحب آن است که آن را از طرف صاحبش، صدقه بدهد.

(مسأله ۲۵۷۸) اگر بعد از آنکه یکسال اعلان کرد و صاحب مال پیدا نشد، مال را برای صاحبش نگهداری کند و در اثناءِ نگهداری، از بین برود، چنانچه در

نگهداری آن کوتاهی نکرده و تعدّی یعنی زیاده روی هم ننموده، ضامن نیست، ولی اگر برای خود برداشته باشد ضامن است. و اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد صاحبش مخیَّر است بین آنکه به صدقه راضی شده یا عوض مالش را مطالبه کند و ثواب صدقه برای تصدق کننده باشد.

(مسأله ۲۵۷۹) کسی که مالی را پیداکرده، اگر عمداً به دستوری که گفته شد اعلان نکند، گذشته از این که معصیت کرده، باز هم واجب است اعلان کند.

(مسأله ۲۵۸۰) اگر دیوانه یا بچّه نابالغ چیزی پیدا کند، ولیّ او می‌تواند اعلان نماید. و پس از آن برای او تملک و یا از طرف صاحبش تصدق کند.

(مسأله ۲۵۸۱) اگر انسان در بین سالی که اعلان می‌کند، از پیدا شدن صاحب مال نا امید شود و بخواهد آن را صدقه بدهد یا تملک نماید، اشکال دارد.

(مسأله ۲۵۸۲) اگر در بین سالی که اعلان می‌کند مال از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده یا تعدی یعنی زیاده روی کرده باشد، باید عوض آن را به صاحبش بدهد و اگر کوتاهی نکرده و زیاده روی هم ننموده، چیزی بر او واجب نیست.

(مسأله ۲۵۸۳) اگر مالی را که نشانه دارد و قیمت آن به یک درهم می‌رسد، در مکانی پیدا کند که معلوم است به واسطهٔ اعلان، صاحب آن پیدا نمی‌شود، می‌تواند از روز اوّل آن را از طرف صاحبش به فقراء صدقه بدهد و لازم نیست صبر نماید تا سال تمام شود.

(مسأله ۲۵۸۴) اگر چیزی را پیدا کند و به خیال این که مال خود او است بردارد، بعد بفهمد مال خودش نبوده، باید تا یک سال اعلان نماید.

(مسأله ۲۵۸۵) لازم نیست موقع اعلان، جنس چیزی را که پیداکرده بگوید، بلکه همینقدر که بگوید چیزی پیداکرده‌ام کافی است.

(مسأله ۲۵۸۶) اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مال من است و نشانه‌های آن را بگوید، در صورتی باید به او بدهد که اطمینان داشته باشد مال او

است و لازم نیست نشانه هائی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم به آنها توجه ندارد، بگوید.

(مسأله ۲۵۸۷) اگر قیمت چیزی که پیدا کرده به یک درهم برسد، چنانچه اعلان نکند و در مسجد، یا جای دیگری که محل اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود، یا دیگری آن را بردارد، کسی که آن را پیدا کرده ضامن است.

(مسأله ۲۵۸۸) هرگاه چیزی را پیدا کند که اگر بماند فاسد می‌شود، باید با اجازه حاکم شرع، یا وکیل او قیمت آن را معین کند و بفروشد و پولش را نگهدارد و اگر صاحب آن پیدا نشد از طرف او صدقه بدهد.

(مسأله ۲۵۸۹) اگر چیزی را که پیدا کرده موقع وضوگرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، در صورتی که قصدش این باشد که صاحب آن را پیدا کند بی شبهه اشکال ندارد والاّ حکم مال غصب شده را دارد.

(مسأله ۲۵۹۰) اگر کفش شخصی را ببرند و کفش دیگری بجای آن بگذارند، چنانچه بداند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده و راضی است که کفشش را عوض کفشی که برده است بردارد، می‌تواند به جای کفش خودش بردارد. و همچنین است اگر بداند که کفش او را به طور ناحق و از روی ظلم برده است، ولی در این فرض باید قیمت آن از کفش خودش بیشتر نباشد والاّ حکم مجهول المالک، نسبت به زیادی قیمت جاری است، و در غیر این دو صورت حکم مجهول المالک بر آن کفش جاری خواهد بود.

(مسأله ۲۵۹۱) اگر مالی که در دست انسان است، مجهول المالک (یعنی صاحبش نا معلوم است) باشد، و گمشده بر آن مال صدق نکند، لازم است، صاحب آن را جستجو کند، و پس از مأیوس شدن از پیدا شدن صاحبش، آن را به فقراء صدقه بدهد و بدون اجازه حاکم شرع، می‌تواند صدقه بدهد، ولی احتیاط آن است که در صورت امکان، با اجازهٔ حاکم شرع، صدقه بدهد. و اگر بعداً صاحبش پیدا شود، ضمانی ندارد.

احکام سر بریدن و شکار کردن حیوانات

(مسأله ۲۵۹۲) اگر حیوان حلال گوشت را به دستوری که بعداً گفته می‌شود سر ببرند، وحشی باشد یا اهلی، بعد از جان دادن، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است، ولی حیوانی که انسان با آن وطی «نزدیکی» کرده و گوسفندی که شیر خوک خورده و همچنین حیوانی که نجاست خوار شده، اگر به دستوری که در شرع معیّن نموده‌اند، آن را استبراء نکرده باشند، بعد از سر بریدن، گوشت آنها حلال نیست.

(مسأله ۲۵۹۳) حیوان حلال گوشت وحشی مانند آهو و کبک و بز کوهی و حیوان حلال گوشتی که اهلی بوده و بعداً وحشی شده مثل گاو و شتر اهلی که فرار کرده و وحشی شده است، اگر به دستوری که بعداً گفته می‌شود آنها را شکار کنند، پاک و حلال است، ولی حیوان حلال گوشت اهلی مانند گوسفند و مرغ خانگی و حیوان حلال گوشت وحشی که به واسطهٔ تربیت کردن اهلی شده است، با شکار کردن پاک و حلال نمی‌شود.

(مسأله ۲۵۹۴) حیوان حلال گوشت وحشی در صورتی با شکارکردن پاک و حلال می‌شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید، بنابر این بچه آهو که نمی‌تواند فرار کند و بچه کبک که نمی‌تواند پرواز نماید، با شکارکردن پاک و حلال نمی‌شود، و اگر آهو و بچه‌اش را که نمی‌تواند فرار کند، با یک تیر شکار نماید، آهو حلال و بچه‌اش حرام است.

(مسأله ۲۵۹۵) حیوان حلال گوشتی که مانند ماهی خون جهنده ندارد، اگر به خودی خود بمیرد پاک است، ولی گوشت آن را نمی‌شود خورد.

(مسأله ۲۵۹۶) حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد مانند مار، مردهٔ آن پاک است ولی با سر بریدن حلال نمی‌شود.

(مسأله ۲۵۹۷) سگ و خوک به واسطهٔ سر بریدن و شکارکردن پاک نمی‌شوند و خوردن گوشت آنها هم حرام است و حیوان حرام گوشتی را که مانند گرگ و پلنگ، درنده و گوشتخوار است، اگر به دستوری که گفته می‌شود سر ببرند یا با تیر و مانند آن شکار کنند، پاک است ولی گوشت آن حلال نمی‌شود و اگر با سگ شکاری آن را شکار کنند، پاک شدن بدنش هم اشکال دارد.

(مسأله ۲۵۹۸) فیل و خرس و بوزینه و موش و حیواناتی که مانند سوسمار در داخل زمین زندگی می‌کنند، اگر خون جهنده داشته باشند و به خودی خود بمیرند نجسند. ولی اگر سر آنها را ببرند، یا آنها را با اسلحه شکار نمایند پاک هستند.

(مسأله ۲۵۹۹) اگر از شکم حیوان زنده بچه مرده‌ای بیرون آید یا آن را بیرون آورند، خوردن گوشت آن حرام است.

دستور سر بریدن حیوانات

(مسأله ۲۶۰۰) دستور سر بریدن حیوان آن است که چهار رگ بزرگ گردن آن را به طور کامل ببرند و اگر آنها را بشکافند کافی نیست. و معروف این است که بریدن این چهار رگ در خارج واقع نمی‌شود، مگر اینکه از زیر برآمدگی گلو ببرند و آن چهار رگ عبارت است از مجرای تنفّس و مجرای خوردن و دو رگ کلفتی که در دو طرف مجرای تنفّس می‌باشد.

(مسأله ۲۶۰۱) اگر بعضی از چهار رگ را ببرند و صبر کنند تا حیوان بمیرد و بعد بقیه را ببرند، فائده ندارد؛ اما در صورتی که چهار رگ را پیش از جان دادن حیوان ببرند ولی به طور معمول پشت سر هم نباشد، آن حیوان پاک و حلال است، اگر چه احتیاط مستحب آن است که پشت سر هم ببرند.

(مسأله ۲۶۰۲) اگر گرگ گلوی گوسفندی را به طوری بکند که از چهار رگی

که درگردن است و باید بریده شود، چیزی نماند، آن گوسفند حرام می‌شود. ولی اگر مقداری ازگردن را بکند و چهار رگ باقی باشد، یا جای دیگر بدن را بکند، در صورتی که گوسفند زنده باشد و به دستوری که گفته می‌شود سر آن را ببرند، حلال و پاک می‌باشد.

شرائط سر بریدن حیوان

(مسأله ۲۶۰۳) سر بریدن حیوان چند شرط دارد:

«**اول**» کسی که سر حیوان را می‌برد چه مرد باشد، چه زن، باید مسلمان باشد. و بچه مسلمان هم اگر ممیِّز باشد یعنی خوب و بد را بفهمد، می‌تواند سر حیوان را ببرد و اما کسی که ازکفار یا از فرقه هائی است که در حکم کفاراند، مانند غلات و خوارج و نواصب، نمی‌توانند سر حیوان را ببرند.

«**دوم**» سر حیوان را با چیزی ببرند که از آهن باشد، ولی چنانچه آهن پیدا نشود و طوری باشد که اگر سر حیوان را نبرند می‌میرد، یا ضرورتی اقتضاء کند که سر آن بریده شود، با چیز تیزی که چهار رگ آن را جدا کند مانند شیشه و سنگ تیز، می‌شود سر آنها را برید.

«**سوم**» در موقع سر بریدن، صورت و دست و پا و شکم حیوان رو به قبله باشد و کسی که می‌داند باید رو به قبله سر ببرد، اگر عمداً حیوان را رو به قبله نکند، حیوان حرام می‌شود. ولی اگر فراموش کند، یا مسألهٔ را نداند، یا قبله را اشتباه کند، یا نداند قبله کدام طرف است، یا نتواند حیوان را رو به قبله کند، اشکال ندارد. و احتیاط مستحب آن است که کسی که سر حیوان را می‌بُرد نیز رو به قبله باشد.

«**چهارم**» وقتی می‌خواهد سر حیوان را ببرد، یا کارد به گلویش بگذارد، به نیت سر بریدن، نام خدا را ببرد و همین قدرکه بگوید بسم الله کافی است و اگر بدون قصد سر بریدن نام خدا را ببرد، آن حیوان پاک نمی‌شود وگوشت آنهم حرام است، ولی اگر از روی فراموشی نام خدا را نبرد اشکال ندارد.

«**پنجم**» حیوان بعد از سر بریدن حرکتی بکند، اگر چه مثلاً چشم یا دم خود را حرکت دهد، یا پای خود را به زمین بزند و این حکم در صورتی است که زنده بودن آن حیوان در حال ذبح مشکوک باشد و الاّ لزومی ندارد و نیز واجب آن است که به اندازهٔ معمول، آن حیوان خون از بدنش بیرون آید.

«**ششم**» بنا بر احتیاط واجب، سر حیوان را در غیر پرندگان، پیش از بیرون آمدن روح از بدنش جدا نکنند، بلکه خود این کار فی نفسه حتی در پرندگان محل اشکال است، بلی اگر از روی غفلت یا به جهت تیزی چاقو سر جدا شود، اشکالی ندارد و ذبیحه حلال است و همچنین بنا بر احتیاط، رگ سفیدی را که از مهره‌های گردن تا دم حیوان امتداد دارد و او را نخاع می‌گویند، عمداً قطع نکند.

«**هفتم**» آنکه کشتن از محل ذبح باشد؛ اما اگر کارد را پشت گردن فرو نموده و به طرف جلو بیاورد که گردن از پشت بریده است، در صورتی که عمداً اینگونه بِبُرد، بنا بر احتیاط واجب، خوردن هم جائز نیست، اما در صورتی که عمداً نباشد و چهار رگ بریده شود، اشکال ندارد.

دستور کشتن شتر

(مسأله ۲۶۰۴) اگر بخواهند شتر را بکشند که بعد از جان دادن، پاک و حلال باشد، باید با شرائطی که برای سر بریدن حیوانات گفته شد، کارد یا چیز دیگری را که از آهن و برنده باشد، در گودی بین گردن و سینه‌اش فرو کنند.

(مسأله ۲۶۰۵) وقتی می‌خواهند کارد را به گردن شتر فرو ببرند، بهتر آن است که شتر ایستاده باشد ولی اگر در حالی که زانوها را به زمین زده، یا به پهلو خوابیده و دست و پا و سینه‌اش رو به قبله است، کارد را در گودی گردنش فرو کنند، اشکال ندارد.

(مسأله ۲۶۰۶) اگر به جای اینکه کارد در گودی گردن شتر فرو کنند، سر آن را ببرند، یا گوسفند و گاو و مانند اینها را مثل شتر کارد در گودی گردنشان فرو کنند،

گوشت آنها حرام و بدن آنها نجس است. ولی اگر چهار رگ شتر را ببرند و تا زنده است به دستوری که گفته شد کارد در گودی گردنش فرو کنند، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است و نیز اگر کارد درگودی گردن گاو یا گوسفند و مانند اینها فرو کنند و تا زنده است سر آن را ببرند، حلال و پاک می‌باشد.

(مسأله ۲۶۰۷) اگر حیوانی سرکش شود و نتوانند آن را به دستوری که در شرع معیّن شده بکشند، یا مثلاً در چاه بیفتد و احتمال بدهند که در آنجا بمیرد و کشتن آن به دستور شرع ممکن نباشد، هر جای بدنش را که زخم بزنند و در اثر زخم زدن جان بدهد حلال می‌شود و رو به قبله بودن آن لازم نیست، ولی باید شرطهای دیگری را که برای سر بریدن حیوانات گفته شد دارا باشد.

چیزهائی که موقع سر بریدن حیوانات مستحب است

(مسأله ۲۶۰۸) چند چیز در سر بریدن حیوانات مستحب است:

«**اول**» موقع سر بریدن گوسفند، دو دست و یک پـای آن را بـبندند و پـای دیگرش را باز بگذارند. و موقع سر بریدن گاو چهار دست و پایش را ببندند و دم آن را باز بگذارند. و موقع کشتن شتر در حال نشستگی، دو دست آن را از پائین تا زانو، یا زیر بغل به یکدیگر ببندند و پاهایش را باز بگذارند و مستحب است مرغ را بعد از سر بریدن رها کنند تا پر و بال بزند.

«**دوم**» پیش از کشتن حیوان آب جلوی آن بگذارند.

«**سوم**» کاری کنند که حیوان کمتر اذیت شود مثلا کارد را خوب تیز کنند و با عجله سر حیوان را ببرند.

چیزهائیکه در کشتن حیوانات مکروه است

(مسأله ۲۶۰۹) چند چیز درکشتن حیوانات مکروه است:

۱ـ پیش از بیرون آمدن روح، پوست حیوان را بکنند.

۲ـ در جائی حیوان را بکشند که حیوان دیگر آن را ببیند.

۳ـ در شب یا پیش از ظهر روز جمعه، سر حیوان را ببرند ولی در صورت احتیاج عیبی ندارد.

۴ـ خود انسان چهار پائی را که پرورش داده است بکشد.

احکام شکار کردن با اسلحه

(مسأله ۲۶۱۰) اگر حیوان حلال گوشت وحشی را با اسلحه شکار کنند و بمیرد با پنج شرط، حلال و بدنش پاک است:

«**اول**» آنکه اسلحهٔ شکار مثل کارد و شمشیر برنده باشد، یا مثل نیزه و تیر، تیز باشد که به واسطهٔ تیز بودن، بدن حیوان را پاره کند و اگر به وسیلهٔ دام یا چوب و سنگ و مانند اینها حیوانی را شکار کنند، پاک نمی‌شود و خوردن آنهم حرام است و اگر حیوانی را با تفنگ شکار کنند، چنانچه گلوله آن تیز باشد که در بدن حیوان فرو رود و آن را پاره کند پاک و حلال است و اگر گلوله تیز نباشد بلکه با فشار در بدن حیوان فرو رود و حیوان را بکشد یا به واسطهٔ حرارتش بدن حیوان را بسوزاند و در اثر سوزاندن، حیوان بمیرد، پاک و حلال بودنش اشکال دارد.

«**دوم**» کسی که شکار می‌کند باید مسلمان باشد یا بچه مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد و اگر کافر یا کسی که در حکم کافر است ـ مانند غلات و خوارج و نواصب ـ حیوانی را شکار نماید، آن شکار حلال نیست.

«**سوم**» اسلحه را برای شکار کردن حیوان بکار برد و اگر مثلاً جائی را نشان کند و اتفاقاً حیوانی را بکشد، آن حیوان پاک نیست و خوردن آنهم حرام است.

«**چهارم**» در وقت بکار بردن اسلحه نام خدا را ببرد و چنانچه عمداً نام خدا را نبرد شکار حلال نمی‌شود، ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد.

«**پنجم**» وقتی به حیوان برسد که مرده باشد، یا اگر زنده است به اندازهٔ سر بریدن آن وقت نباشد. و چنانچه به اندازهٔ سر بریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد

تا بمیرد، حرام است.

(مسأله ۲۶۱۱) اگر دو نفر حیوانی را شکار کنند، و یکی از آنان مسلمان و دیگری کافر باشد یا یکی از آن دو، نام خدا را ببرد و دیگری عمداً نام خدا را نبرد، آن حیوان حلال نیست.

(مسأله ۲۶۱۲) اگر بعد از آنکه حیوانی را تیر زدند مثلاً در آب بیفتد و انسان بداند که حیوان به واسطهٔ تیر و افتادن در آب، جان داده حلال نیست بلکه اگر نداند که جان دادن آن فقط به واسطهٔ تیر بوده، حلال نمی‌باشد.

(مسأله ۲۶۱۳) اگر با سگ غصبی یا اسلحه غصبی حیوان را شکار کند، شکار حلال است و مال خود او می‌شود ولی گذشته از اینکه گناه کرده، باید اجرت اسلحه یا سگ را به صاحبش بدهد.

(مسأله ۲۶۱۴) اگر با شمشیر یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح است با شرطهائی که در مسألهٔ (۲۶۱۰) گفته شد، حیوانی را دو قسمت کنند، و سر وگردن در یک قسمت بماند و انسان وقتی برسد که حیوان جان داده باشد، هر دو قسمت حلال است. و همچنین است اگر حیوان زنده باشد ولی به اندازهٔ سر بریدن وقت نباشد، اما اگر به اندازهٔ سر بریدن وقت باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند، قسمتی که سر وگردن ندارد، حرام و قسمتی که سر وگردن دارد، اگر سر آن را به دستوری که در شرع معین شده ببرند، حلال وگرنه آنهم حرام می‌باشد.

(مسأله ۲۶۱۵) اگر با چوب یا سنگ یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح نیست حیوانی را دو قسمت کنند، قسمتی که سر وگردن ندارد، حرام است و قسمتی که سر وگردن دارد، اگر زنده باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند، و سر آن را به دستوری که در شرع معین شده ببرند، حلال وگرنه آن قسمت هم، حرام می‌باشد.

(مسأله ۲۶۱۶) اگر حیوانی را شکار کنند، یا سر ببرند و بچهٔ زنده‌ای از آن بیرون آید چنانچه آن بچه را به دستوری که در شرع معین شده سر ببرند، حلال و

گرنه حرام می‌باشد.

(مسأله ۲۶۱۷) اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچهٔ مرده‌ای از شکمش بیرون آورند، چنانکه خلقت آن بچه کامل و مو یا پشم در بدن آن، روئیده باشد و به تذکیه مادرش مرده باشد، پاک و حلال است. اما اگر قبلاً بمیرد و یا اینکه در شکم بماند و بعداً بمیرد و یا اینکه مادرش بدون تذکیه بمیرد و بچه هم در شکم آن بمیرد، در این چند صورت، حرام و نجس است.

شکار کردن با سگ شکاری

(مسأله ۲۶۱۸) اگر سگ شکاری، حیوان وحشی حلال گوشتی را شکار کند، پاک بودن و حلال بودن آن حیوان شش شرط دارد:

«**اول**» سگ به طوری تربیت شده باشد که هر وقت آن را برای گرفتن شکار بفرستند برود و هر وقت جلوگیری کنند بایستد، و نیز باید عادتش این باشد که تا صاحبش نرسد از شکار نخورد، ولی اگر عادت به خوردن خون شکار داشته باشد یا اتفاقاً از شکار بخورد اشکال ندارد.

«**دوم**» صاحبش آن را بفرستد و اگر از پیش خود دنبال شکار رود و حیوانی را شکار کند خوردن آن حیوان حرام است. بلکه اگر از پیش خود دنبال شکار رود و بعداً صاحبش بانگ بزند که زودتر آن را به شکار برساند، اگر چه به واسطهٔ صدای صاحبش شتاب کند، بنابر احتیاط واجب باید از خوردن آن شکار خودداری نمایند.

«**سوم**» کسی که سگ را می‌فرستد باید مسلمان یا بچه مسلمانی باشد که خوب و بد را بفهمد و اگر کافر یا کسی که در حکم کافر است، مانند غالی و خارجی و ناصب ـ یعنی شخصی که اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌کند ـ سگ را بفرستد، شکار آن سگ حرام است.

«**چهارم**» وقت فرستادن سگ، نام خدا را ببرد و اگر عمداً نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد.

«**پنجم**» شکار به واسطهٔ زخمی که از دندان سگ پیدا کرده بمیرد، پس اگر سگ، شکار را خفه کند، یا شکار از دویدن یا ترس بمیرد حلال نیست.

«**ششم**» کسی که سگ را فرستاده، وقتی برسد که حیوان مرده باشد یا اگر زنده است به اندازهٔ سر بریدن آن وقت نباشد و چنانچه وقتی برسد که به اندازهٔ سر بریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حلال نیست.

(**مسأله ۲۶۱۹**) کسی که سگ را فرستاده، اگر وقتی برسد که بتواند سر حیوان را ببرد، چنانچه مثلاً به واسطهٔ بیرون آوردن کارد و مانند آن، وقت بگذرد و آن حیوان بمیرد، اگر به طور عادی و شتاب باشد، حلال است، و فرقی نمی‌کند که همراه او چیزی باشد تا سر حیوان را بِبُرد و یا نباشد.

(**مسأله ۲۶۲۰**) اگر چند سگ را بفرستد و با هم حیوانی را شکار کنند، چنانچه همهٔ آنها دارای شرطهائی که در مسألهٔ «۲۶۱۸» گفته شد بوده‌اند، شکار حلال است و اگر یکی از آنها دارای آن شرطها نبوده، شکار حرام است.

(**مسأله ۲۶۲۱**) اگر سگ را برای شکار حیوانی بفرستد و آن سگ حیوان دیگری را شکار کند، آن شکار حلال و پاک است. و نیز اگر آن حیوان را با حیوان دیگری شکار کند، هر دوی آنها حلال و پاک می‌باشد.

(**مسأله ۲۶۲۲**) اگر چند نفر با هم سگ را بفرستند و یکی از آنها کافر باشد یا عمداً نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است و نیز اگر یکی از سگهائی را که فرستاده‌اند به طوری که در مسألهٔ «۲۶۱۸» گفته شد، تربیت شده نباشد، آن شکار حرام می‌باشد.

(**مسأله ۲۶۲۳**) اگر باز یا حیوان دیگری غیر سگ شکاری، حیوانی را شکار کند، آن شکار حلال نیست. ولی اگر وقتی برسند که حیوان زنده باشد و به دستوری که در شرع معین شده سر آن را ببرند، حلال است.

صید ماهی و ملخ

(مسأله ۲۶۲۴) اگر ماهی فلس دار را زنده از آب بگیرند، و بیرون آب جان دهد، پاک و خوردن آن حلال است. و چنانچه در آب بمیرد پاک است ولی خوردن آن حرام می‌باشد مگر اینکه در تور ماهیگیر بمیرد، احتیاط لازم آن است که از خوردن آن اجتناب شود. ماهی بی فلس را اگر چه زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد، حرام است.

(مسأله ۲۶۲۵) اگر ماهی از آب بیرون بیفتد، یا موج آن را بیرون بیندازد، یا آب فرو رود و ماهی در خشکی بماند، چنانچه پیش از آنکه بمیرد، با دست یا به وسیلهٔ دیگر، کسی آن را بگیرد، بعد از جان دادن حلال است.

(مسأله ۲۶۲۶) کسی که ماهی را صید می‌کند، لازم نیست مسلمان باشد و در موقع گرفتن آن، نام خدا را ببرد ولی مسلمان بایدگرفتن آن را دیده باشد یا از راه دیگری یقین داشته باشد که زنده از آب گرفته شده است.

(مسأله ۲۶۲۷) ماهی مرده‌ای که معلوم نیست آن را زنده از آب گرفته‌اند یا مرده، چنانچه در دست مسلمان باشد، حلال است و اگر در دست کافر باشد، اگر چه بگوید آن را زنده گرفته‌ام حرام می‌باشد.

(مسأله ۲۶۲۸) خوردن ماهی زنده جائز است و اولی خودداری کردن است.

(مسأله ۲۶۲۹) اگر ماهی زنده را بریان کنند، یا در بیرون آب پیش از جان دادن بکشند، خوردنش جائز است، ولی اولی آن است که از خوردن آن خودداری نمایند.

(مسأله ۲۶۳۰) اگر ماهی را بیرون آب دو قسمت کنند و یک قسمت آن در حالی که زنده است در آب بیفتد. خوردن قسمتی راکه بیرون آب مانده جائز است و احتیاط مستحب آن است که از خوردن آن خودداری کنند.

(مسأله ۲۶۳۱) اگر ملخ را با دست یا به وسیلهٔ دیگری زنده بگیرند، بعد از

جان دادن آن، حلال است. و لازم نیست کسی که آن را می‌گیرد مسلمان باشد و در موقع‌گرفتن نام خدا ببرد. ولی اگر ملخ مرده‌ای در دست‌کافر باشد و معلوم نباشد که آن را زنده‌گرفته یا نه، اگر چه بگوید زنده‌گرفته‌ام حرام است.

(مسأله ۲۶۳۲) خوردن ملخی که بال در نیاورده و نمی‌تواند پرواز کند حرام است.

احکام خوردنیها و آشامیدنیها

(مسأله ۲۶۳۳) خوردن گوشت مرغ خانگی و کبوتر و اقسام گنجشک، حلال است، و بلبل و سار و چکاوک از قسم گنجشک است، و شب پره و طاووس و جمیع انواع کلاغ و هر پرنده‌ای که مثل شاهین و عقاب و باز، چنگال دارد یا هنگام پرواز بال زدنش کمتر از صاف نگهداشتن بالش باشد، حرام است و همچنین هر مرغی که چینه دان و سنگ دان خارِ پشت پا ندارد مگر آنکه معلوم باشد که بال زدنش بیشتر از صاف نگهداشتن او است که در این صورت حلال است. و خوردن گوشت پرستوک و هدهد مکروه است.

(مسأله ۲۶۳۴) اگر چیزی راکه روح دارد از حیوان زنده جدا نمایند مثلاً دنبه یا مقداری گوشت از گوسفند زنده ببرند، نجس و حرام می‌باشد.

(مسأله ۲۶۳۵) بعضی از اجزاء حیوانات حلال گوشت بی اشکال حرام و بعضی بنابر احتیاط واجب حرام است و مجموع آنها چهارده چیز است: «۱» خون. «۲» فضله. «۳» نری. «۴» فرج. «۵» بچه دان. «۶» غدد که آن را دشول می‌گویند و به ترکی وز می‌گویند. «۷» تخم که آن را دنبلان می‌گویند. «۸» چیزی که در مغز کله است و به شکل نخود می‌باشد. «۹» مغز حرام که در میان تیرهٔ پشت است. «۱۰» پی که در دو طرف تیرهٔ پشت است. «۱۱» زهره دان «۱۲» سپرز (طحال). «۱۳» بول دادن (مثانه). «۱۴» بنابر احتیاط لازم، حدقه چشم، «۱۵» چیزی که میان سم است و به آن ذات الاشاجع می‌گویند، بنابر احتیاط لازم، این هم حرام است، اگر چه نص در آن نیست، ولکن معروف است. ولی ظاهر این است که در پرندگان به جز خون و

فضله و زهره دان و سپرز و دنبلان از چیزهائی که ذکر شد وجود ندارد.

(مسأله ۲۶۳۶) خوردن بول شتر حلال است، و اجتناب از بول سایر حیوانات حلال گوشت و همچنین سائر چیزهایی که طبع انسان از آنها متنفر است، احوط و اولی است.

(مسأله ۲۶۳۷) خوردن خاک حرام است، و خوردن گل داغستان و گل ارمنی، اگر شفاء منحصر در اینها باشد، برای معالجه اشکال ندارد و خوردن کمی از تربت حضرت سید الشهداء علیه‌السلام برای استشفاء جائز است و بهتر این است که تربت را در مقداری از آب مثلاً، حل نمایند که مستهلک شود و بعداً آن آب را بیاشامند.

(مسأله ۲۶۳۸) فرو بردن آب بینی و خلط سینه که در دهن آمده، حرام نیست و نیز فرو بردن غذائی که موقع خلال کردن، از لای دندان بیرون می‌آید اشکال ندارد.

(مسأله ۲۶۳۹) خوردن چیزی که موجب مرگ می‌شود یا برای انسان ضرر کلی دارد حرام است.

(مسأله ۲۶۴۰) خوردن گوشت اسب و قاطر و الاغ مکروه است و اگر کسی آنها را وطی (نزدیکی) کند، خود و نسلشان حرام می‌شوند و بول و سرگین آنها نجس می‌شود و باید آنها را از شهر بیرون ببرند و در جای دیگری بفروشند و بر واطی لازم است قیمتش را به صاحبش بدهد و اگر با حیوان حلال گوشتی مانند گاو و گوسفند نزدیکی کنند، بول و سرگین آنها نجس می‌شود و خوردن گوشت و آشامیدن شیر آنها هم حرام است و همچنین است نسل آنها، و باید فوری آن حیوان را بکشند و بسوزانند و کسی که با آن وطی کرده، پول آن را به صاحبش بدهد.

(مسأله ۲۶۴۱) بزغاله و برهٔ شیر خوار، اگر از خوک به مقداری که گوشت و استخوانشان قوت بگیرد شیر بخورند، خود و نسلشان حرام می‌شوند و در صورتی که مقدار شیر خوردن کمتر از آن باشد، لازم است استبراءِ شوند و پس از آن حلال می‌گردند و استبراءِ آن این است که هفت روز از پستان بز یا گوسفند شیر بخورند و

اگر حاجت به شیر نداشتند هفت روز علف بخورند و حیوان نجاست خوار نیز خوردن گوشتش حرام است و چنانچه استبرائش نمایند، حلال می‌شود و کیفیت استبراء آن در مسأله «۲۲۶» بیان شد.

(مسأله ۲۶۴۲) آشامیدن شراب حرام است و در بعضی از اخبار بزرگترین گناه شمرده شده است و اگر کسی آن را حلال بداند کافر است. از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمودند: شراب ریشهٔ بدیها و منشأ گناهان است و کسی که شراب می‌خورد، عقل خود را از دست می‌دهد و در آن موقع خدا را نمی‌شناسد و از هیچ گناهی باک ندارد و احترام هیچکس را نگه نمی‌دارد، و حق خویشان نزدیک را رعایت نمی‌کند، و از زشتیهای آشکار رو نمی‌گرداند، و روح ایمان و خداشناسی از بدن او بیرون می‌رود و روح ناقص خبیثی که از رحمت خدا دور است در او می‌ماند، و خدا و فرشتگان و پیغمبران و مؤمنین او را لعنت می‌کنند و تا چهل روز نماز او قبول نمی‌شود و روز قیامت روی او سیاه است و زبان او از دهانش بیرون می‌آید و آب دهان او به سینه‌اش می‌ریزد و فریاد تشنگی او بلند است.

(مسأله ۲۶۴۳) نشستن سر سفره‌ای که در آن شراب می‌خورند، اگر انسان یکی از آنان حساب شود، حرام و چیز خوردن از آن سفره نیز حرام است.

(مسأله ۲۶۴۴) بر هر مسلمان واجب است، مسلمان دیگری را که نزدیک است از گرسنگی یا تشنگی بمیرد، نان و آب داده و او را از مرگ نجات دهد.

آداب غذا خوردن

(مسأله ۲۶۴۵) آداب غذا خوردن چند چیز است: «**اول**» هر دو دست را پیش از غذا بشوید. «**دوم**» بعد از غذا دست خود را بشوید و با دستمال خشک کند. «**سوم**» میزبان پیش از همه شروع به غذا خوردن کند و بعد از همه دست بکشد و پیش از غذا، اول میزبان دست خود را بشوید، بعد کسی که طرف راست او نشسته

و همین طور تا برسد به کسی که طرف چپ او نشسته، و بعد از غذا اول کسی که طرف چپ میزبان نشسته، دست خود را بشوید و همین طور تا به میزبان برسد.

«**چهارم**» در اول غذا بسم الله بگوید، ولی اگر سر یک سفره چند جور غذا باشد در وقت خوردن هر کدام آنهاگفتن بسم الله مستحب است. «**پنجم**» با دست راست غذا بخورد. «**ششم**» با سه انگشت یا بیشتر غذا بخورد و با دو انگشت نخورد. «**هفتم**» اگر چند نفر سر یک سفره نشسته‌اند، هر کسی از غذای جلوی خودش بخورد. «**هشتم**» لقمه را کوچک بردارد. «**نهم**» سر سفره زیاد بنشیند و غذا خوردن را طول بدهد. «**دهم**» غذا را خوب بجود. «**یازدهم**» بعد از غذا، خداوند عالم را حمد کند. «**دوازدهم**» انگشتها را بلیسد. «**سیزدهم**» بعد از غذا خلال نماید ولی با چوب ریحان و نی و برگ درخت خرما خلال نکند. «**چهاردهم**» آنچه بیرون سفره می‌ریزد جمع کند و بخورد. ولی اگر در بیابان غذا بخورد، مستحب است آنچه می‌ریزد، برای پرندگان و حیوانات بگذارد. «**پانزدهم**» در اول روز و اول شب، غذا بخورد و در بین روز و در بین شب غذا نخورد. «**شانزدهم**» بعد از خوردن غذا به پشت بخوابد و پای راست را روی پای چپ بیندازد. «**هفدهم**» در اول غذا و آخر آن نمک بخورد. «**هیجدهم**» میوه را پیش از خوردن با آب بشوید.

چیزهائی که در غذاخوردن مذموم است

(مسأله ۲۶۴۶) چند چیز در غذا خوردن مذموم است:

«**اول**» در حال سیری غذا خوردن. «**دوم**» پر خوردن و در خبر است که خداوند عالم، بیشتر از هر چیز از شکم پر بدش می‌آید. «**سوم**» نگاه‌کردن به صورت دیگران در موقع غذا خوردن. «**چهارم**» خوردن غذای گرم. «**پنجم**» فوت کردن چیزی که می‌خورد یا می‌آشامد. «**ششم**» بعد ازگذاشتن نان در سفره، منتظر چیز دیگر شدن. «**هفتم**» پاره‌کردن نان باکارد. «**هشتم**»گذاشتن نان زیر ظرف غذا. «**نهم**» پاک کردن گوشتی که به استخوان چسبیده به طوری که چیزی در آن نماند. «**دهم**»

پوست کندن میوه. «**یازدهم**» دور انداختن میوه پیش از آنکه کاملاً آن را بخورد.

آداب آشامیدن

(**مسأله ۲۶۴۷**) آداب آشامیدن چند چیز است: «**اول**» آب را به طور مکیدن بیاشامید. «**دوم**» در روز ایستاده آب بخورد. «**سوم**» پیش از آشامیدن آب بسم‌الله و بعد از آن الحمدالله بگوید. «**چهارم**» به سه نفس آب بیاشامید. «**پنجم**» از روی میل آب بیاشامد. «**ششم**» بعد از آشامیدن آب حضرت ابی عبدالله علیه‌السلام و اهل بیت ایشان را یاد کند و قاتلان آن حضرت را لعنت نماید.

چیزهائی که در آشامیدن مذموم است

(**مسأله ۲۶۴۸**) زیاد آشامیدن آب و آشامیدن آن بعد از غذای چرب و در شب به حال ایستاده مذموم است. و نیز آشامیدن آب با دست چپ و همچنین از جای شکسته کوزه و جائی که دسته آن است، مذموم می‌باشد.

احکام نذر و عهد

(مسأله ۲۶۴۹) نذر آن است که انسان بر خود واجب کند که کار خیری را برای خدا بجا آورد، یا کاری را که انجام ندادن آن بهتر است، مثل ترک حرام و ترک مکروه، برای خدا ترک نماید.

(مسأله ۲۶۵۰) در نذر باید صیغه خوانده شود و لازم نیست آن را به عربی بخوانند پس اگر بگوید چنانچه مریض من خوب شود، برای خدا بر من است که ده تومان به فقیر بدهم، نذر او صحیح است.

(مسأله ۲۶۵۱) نذرکننده باید مکلف و عاقل باشد و به اختیار خود نذر کند، بنابر این نذرکردن کسی که او را مجبور کرده‌اند، یا به واسطهٔ عصبانی شدن بی اختیار نذرکرده صحیح نیست.

(مسأله ۲۶۵۲) شخص مفلّس و آدم سفیه (کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند) اگر مثلاً نذر کند چیزی به فقیر بدهد صحیح نیست.

(مسأله ۲۶۵۳) اگر شوهر از نذرکردن زن جلوگیری نماید، زن نمی‌تواند در صورتی که وفا به نذرش منافی با حق شوهر باشد، نذر کند بلکه بدون اذن شوهر در این صورت، نذر زن منعقد نمی‌شود.

(مسأله ۲۶۵۴) اگر زن با اجازه شوهر نذر کند، شوهرش نمی‌تواند نذر او را بهم بزند، یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید، و اگر چه در هنگام عمل، وفا کردن به نذر منافی با حق شوهر باشد در این صورت هم نمی‌تواند بهم بزند.

(مسأله ۲۶۵۵) اگر فرزند بدون اجازهٔ پدر یا با اجازه او نذر کند، باید به آن

نذر عمل نماید، ولی در صورتی که پدر یا مادر از عملی که نذرکرده منعش کنند، اگر موجب اذیّت پدر یا مادر شود، نذرش ظاهراً منحل می‌شود.

(مسأله ۲۶۵۶) انسان کاری را می‌تواند نذر کند که انجام آن برایش ممکن باشد، بنابراین کسی که مثلاً نمی‌تواند پیاده کربلا برود، اگر نذر کند که پیاده برود، نذر او صحیح نیست.

(مسأله ۲۶۵۷) اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد یا کار واجب یا مستحب را ترک کند، نذر او صحیح نیست.

(مسأله ۲۶۵۸) اگر نذر کند که کار مباحی را انجام دهد یا ترک نماید، چنانچه بجا آوردن آن و ترکش از هر جهت مساوی باشد، نذر او صحیح نیست و اگر انجام آن از جهتی بهتر باشد و انسان به قصد همان جهت نذر کند، مثلاً نذر کند غذائی را بخورد که برای عبادت قوت بگیرد، نذر او صحیح است و نیز اگر ترک آن از جهتی بهتر باشد و انسان برای همان جهت نذر کند که آن را ترک نماید، مثلاً برای اینکه دخانیّات مضرّ است، نذر کند که آن را استعمال نکند، نذر او صحیح می‌باشد.

(مسأله ۲۶۵۹) اگر نذر کند نماز واجب خود را در جائی بخواند که به خودی خود ثواب نماز در آنجا زیاد نیست مثلاً نذر کند نماز را در اطاق بخواند، چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتی بهتر باشد مثلاً به واسطهٔ اینکه خلوت است انسان حضور قلب پیدا می‌کند، نذر او صحیح است، اگر حضور قلب باشد.

(مسأله ۲۶۶۰) اگر نذر کند عملی را انجام دهد، باید همان طور که نذرکرده به جا آورد، پس اگر نذر کند که روز اول ماه صدقه بدهد، یا روزه بگیرد یا نماز اول ماه بخواند چنانچه قبل از آن روز یا بعد از آن بجا آورد، کفایت نمی‌کند و نیز اگر نذر کند که وقتی مریض او خوب شد صدقه بدهد، چنانچه پیش از آنکه خوب شود صدقه را بدهد کافی نیست.

(مسأله ۲۶۶۱) اگر نذر کند که روزه بگیرد ولی وقت و مقدار آن را معین نکند، چنانچه یک روز روزه بگیرد کافی است و اگر نذر کند نماز بخواند و مقدار و

خصوصیات آن را معین نکند، اگر یک نماز دو رکعتی بخواند کفایت می‌کند و اگر نذر کند صدقه بدهد و جنس و مقدار آن را معین نکند، اگر چیزی بدهد که بگویند صدقه داده، به نذر عمل کرده است و اگر نذر کند کاری برای خدا بجا آورد، در صورتی که یک نماز یا یک روز روزه بگیرد یا چیزی صدقه بدهد، نذر خود را انجام داده است.

(مسأله ۲۶۶۲) اگر نذر کند روز معیّنی را روزه بگیرد، باید همان روز را روزه بگیرد و در صورتی که عمداً روزه نگیرد، باید گذشته از قضای آن روز، کفاره هم بدهد و اظهر این است که کفاره‌اش کفاره مخالفت یمین است، یعنی یا یک بنده آزاد کند و یا به ده فقیر طعام دهد و یا لباس دهد، و اگر از اینها عاجز شد، سه روز پی در پی روزه بگیرد که تفصیل آن خواهد آمد. ولی در آن روز معیّن می‌تواند مسافرت کند و روزه را نگیرد. و چنانچه در سفر باشد، لازم نیست قصد اقامه کرده و روزه بگیرد و در صورتی که از جهت سفر یا از جهت عذر دیگری مثل مرض یا حیض، روزه نگیرد، لازم است روزه را قضا کند.

(مسأله ۲۶۶۳) اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند، باید کفاره بدهد.

(مسأله ۲۶۶۴) اگر نذر کند که تا وقت معینی عملی را ترک کند، بعد از گذشتن آن وقت می‌تواند آن عمل را بجا آورد و اگر پیش ازگذشتن آن وقت از روی فراموشی یا ناچاری انجام دهد، چیزی بر او واجب نیست ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن عمل را بجا نیاورد و چنانچه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد باید کفاره بدهد.

(مسأله ۲۶۶۵) کسی که نذرکرد عملی را ترک کند و وقتی را برای آن معیّن نکرده، اگر از روی فراموشی، یا ناچاری، یا غفلت، آن عمل را انجام دهد، کفاره بر او واجب نیست، اما هرگاه از روی اختیار آن را بجا آورد، باید کفاره بدهد و اگر یکدفعه که انجام داد و کفاره داد، بعد از آن دیگر کفاره ندارد.

(مسأله ۲۶۶۶) اگر نذر کند که در هر هفته روز معینی مثلاً روز جمعه را روزه بگیرد چنانچه یکی از جمعه‌ها عید فطر یا قربان باشد یا در روز جمعه عذر دیگری مانند سفر یا حیض برای او پیدا شود، باید آن روز را روزه نگیرد و قضای آن را بجا آورد.

(مسأله ۲۶۶۷) اگر نذر کند که مقدار معینی صدقه بدهد، چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد، بنابر احتیاط لازم، آن مقدار را از مال او صدقه بدهند.

(مسأله ۲۶۶۸) اگر نذر کند به فقیر معینی صدقه بدهد، نمی‌تواند آن را به فقیر دیگر بدهد و اگر آن فقیر بمیرد، بنابر احتیاط باید به ورثهٔ او بدهد.

(مسأله ۲۶۶۹) اگر نذر کند که به زیارت یکی از امامان مثلاً به زیارت حضرت ابی عبدالله علیه‌السلام مشرف شود، چنانچه به زیارت امام دیگر برود کافی نیست، و اگر به واسطهٔ عذری نتواند آن امام را زیارت کند، چیزی بر او واجب نیست.

(مسأله ۲۶۷۰) کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده، لازم نیست آن‌ها را بجا آورد.

(مسأله ۲۶۷۱) اگر برای حرم یکی از امامان یا امامزادگان نذر کند، باید آن را بنا بر احتیاط در تعمیر و روشنائی و فرش حرم و مانند اینها مصرف کند.

(مسأله ۲۶۷۲) اگر برای خود امام علیه‌السلام چیزی نذر کند، چنانچه مصرف معینی را قصد کرده، باید به همان مصرف برساند و اگر مصرف معینی را قصد نکرده، بهتر آن است که به مصرفی برساند که نسبتی با امام علیه‌السلام داشته باشد مانند زوار فقیر یا به مصارف حرم آن امام از قبیل تعمیر و مانند آن برساند و همچنین است اگر چیزی را برای امامزاده‌ای نذر کند.

(مسأله ۲۶۷۳) گوسفندی را که برای صدقه، یا برای یکی از امامان نذر کرده‌اند، اگر پیش از آنکه به مصرف نذر برسد شیر بدهد یا بچه بیاورد، مال کسی است که آن را نذر کرده، ولی پشم گوسفند و مقداری که چاق می‌شود جزء نذر

است.

(مسأله ۲۶۷۴) هر گاه نذر کند که اگر مریض او خوب شود، یا مسافر او بیاید، عملی را انجام دهد، چنانچه معلوم شود که پیش از نذرکردن، مریض خوب شده، یا مسافر آمده است، عمل کردن به نذر لازم نیست.

(مسأله ۲۶۷۵) اگر پدر یا مادر نذر کند که دختر خود را به سید شوهر دهد بعد از آنکه دختر به تکلیف رسید، اختیار با خود او است و نذر آنان اعتبار ندارد.

(مسأله ۲۶۷۶) هرگاه با خدا عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد کار خیری را انجام دهد، بعد از آنکه حاجتش برآورده شد، باید آن کار را انجام دهد و نیز اگر بدون آنکه حاجتی داشته باشد، عهد کند که عمل خیری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می‌شود.

(مسأله ۲۶۷۷) در عهد هم مثل نذر باید صیغه خوانده شود و مشهور آن است که کاری راکه عهد می‌کند انجام دهد، باید یا عبادت باشد مثل نماز واجب و مستحب یا کاری باشد که انجام آن بهتر از ترکش باشد، ولی بنا بر احتیاط واجب در صورتی که متعلق عهد، مرجوح شرعی نباشد، آن عمل را انجام دهد.

(مسأله ۲۶۷۸) اگر به عهد خود عمل نکند، باید کفاره بدهد، یعنی شصت فقیر را سیر کند، یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد، یا یک بنده آزاد کند و اگر از اینها متمکن نباشد، حکم کسی که متمکن از کفاره نیست بر او جاری است.

احکام قسم خوردن

(مسأله ۲۶۷۹) اگر قسم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترک کند مثلاً قسم بخورد که روزه بگیرد، یا دخانیّات استعمال نکند، چنانچه عمداً مخالفت کند، باید کفاره بدهد یعنی یک بنده آزاد کند، یا ده فقیر را سیر کند یا آنان را بپوشاند و اگر اینها را نتواند، باید سه روز روزه بگیرد و باید روزه پی در پی باشد.

(مسأله ۲۶۸۰) قسم چند شرط دارد:

«**اول**» کسی که قسم می‌خورد باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد قسم بخورد، پس قسم خوردن بچه و دیوانه و مست و کسی که مجبورش کرده‌اند درست نیست و همچنین است اگر در حال عصبانی بودن، بی قصد قسم بخورد.

«**دوم**» کاری را که برای انجام آن قسم می‌خورد باید حرام یا مکروه نباشد و کاری را که قسم می‌خورد که ترک کند، باید واجب یا مستحب نباشد و اگر قسم بخورد کار مباحی را بجا آورد، باید ترک آن در نظر مردم بهتر از انجامش نباشد و نیز اگر قسم بخورد کار مباحی را ترک کند باید انجام آن بهتر از ترکش نباشد.

«**سوم**» به یکی از اسمهای خداوند عالم قسم بخورد که به غیر ذات مقدس او گفته نمی‌شود مانند (خدا) و (الله) و نیز اگر به اسمی قسم بخورد که به غیر خدا هم می‌گویند ولی به قدری به خدا گفته می‌شود که هر وقت کسی آن اسم را بگوید، ذات مقدس حق در نظر می‌آید مثل آنکه به خالق و رازق قسم بخورد، صحیح است بلکه احتیاط وجوبی در غیر این صورت هم، عمل به قسم است.

«**چهارم**» قسم را به زبان بیاورد و اگر بنویسد یا در قلبش آنرا قصد کند صحیح

نیست ولی آدم لال اگر با اشاره قسم بخورد صحیح است.

«**پنجم**» عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد و اگر موقعی که قسم می‌خورد ممکن باشد و بعدا از عمل به آن عاجز شود، از وقتی که عاجز می‌شود قسم او بهم می‌خورد و همچنین است اگر عمل کردن به نذر یا قسم یا عهد به قدری مشقّت پیدا کند که نشود آنرا تحمل کرد.

(مسأله ۲۶۸۱) اگر پدر از قسم خوردن فرزند جلوگیری کند، یا شوهر از قسم خوردن زن جلوگیری نماید، قسم آنان صحیح نیست.

(مسأله ۲۶۸۲) اگر فرزند بدون اجازهٔ پدر، و زن بدون اجازهٔ شوهر قسم بخورد، پدر و شوهر می‌توانند قسم آنها را به هم بزنند. اما اگر به هم نزنند، احتیاط آن است که عمل به قسم شود و همچنین است حکم کنیز و بنده نسبت به مولایشان.

(مسأله ۲۶۸۳) اگر انسان از روی فراموشی، یا ناچاری یا غفلت به قسم عمل نکند، کفاره بر او واجب نیست و همچنین است اگر مجبورش کنند که به قسم عمل ننماید. و قسمی که آدم وسواسی می‌خورد، مثل اینکه می‌گوید والله الان مشغول نماز می‌شوم، و به واسطهٔ وسواس مشغول نمی‌شود، اگر وسواس او طوری باشد که بی اختیار به قسم عمل نکند، کفاره ندارد.

(مسأله ۲۶۸۴) کسی که قسم می‌خورد که حرف من راست است، چنانچه حرف او راست باشد قسم خوردن او مکروه است و اگر دروغ باشد حرام و از گناهان بزرگ می‌باشد ولی اگر برای اینکه خودش یا مسلمان دیگری را از شر ظالمی نجات دهد، قسم دروغ بخورد اشکال ندارد بلکه گاهی واجب می‌شود، اما اگر بتواند توریه کند یعنی موقع قسم خوردن طوری نیت کند که دروغ نشود بهتر این است که توریه نماید مثلا اگر ظالمی بخواهد کسی را اذیت کند و از انسان بپرسد که او را دیده‌ای و انسان یک ساعت قبل او را دیده باشد، بگوید او را ندیده‌ام و قصد کند که از پنج دقیقه پیش ندیده‌ام.

احکام وقف

(مسأله ۲۶۸۵) اگر کسی چیزی را وقف کند، از ملک او خارج می‌شود و خود او و دیگران نمی‌توانند آنرا ببخشند، یا بفروشند و کسی هم از آن ملک ارث نمی‌برد، ولی در بعضی موارد که در مسأله «۲۱۰۲ و ۲۱۰۳» گفته شد فروختن آن اشکال ندارد.

(مسأله ۲۶۸۶) لازم نیست صیغهٔ وقف را به عربی بخوانند، بلکه اگر مثلا بگوید خانهٔ خود را وقف کردم کسی که خانه برایش وقف شده، یا وکیل، یا ولی آن کس بگوید قبول کردم، وقف صحیح است. بلکه وقف به عمل نیز محقق می‌شود مثلا چنانچه حصیری را به قصد وقف بودن در مسجد بیندازد و یا جائی را به قصد مسجد بودن بسازد و در اختیار نمازگزاران بگذارد، وقفیت محقق می‌شود. و در موقوفات عامه مثل مسجد و مدرسه یا چیزی که برای عموم وقف کند، یا مثلا بر فقرا یا سادات وقف نماید، قبول کردن کسی در صحت وقف لازم نیست.

(مسأله ۲۶۸۷) اگر ملکی را برای وقف معین کند و پیش از خواندن صیغهٔ وقف پشیمان شود، یا بمیرد، وقف واقع نمی‌شود.

(مسأله ۲۶۸۸) کسی که مالی را وقف می‌کند، باید از موقع خواندن صیغه، مال را برای همیشه وقف کند و اگر مثلا بگوید این مال بعد از مردن من وقف باشد، چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف نبوده صحیح نیست. و نیز اگر بگوید تا ده سال وقف باشد و بعد از آن نباشد، یا بگوید تا ده سال وقف باشد، بعد، پنج سال وقف نباشد و دوباره وقف باشد، وقف صحیح نیست.

(مسأله ۲۶۸۹) وقف در صورتی صحیح است که مال وقف را به تـصرف کسی که برای او وقف شده یا وکیل، یا ولی او بدهند ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند و به قصد اینکه آن چیز ملک آنان شود، از طرف آنـان نگـهداری نماید، وقف صحیح است.

(مسأله ۲۶۹۰) ظاهر این است که در اوقاف عامه از قبیل مدارس و مساجد و امثال اینها، قبض معتبر نباشد و وقفیت به مجرد وقف نمودن محقق می‌شود.

(مسأله ۲۶۹۱) وقف کننده باید مکلف و عاقل و با قصد و اختیار باشد و شرعا بتواند در مال خود تصرف کند، بنابراین سفیه (یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند) چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید، اگـر چیزی را وقف کند صحیح نیست.

(مسأله ۲۶۹۲) اگر مالی را برای بچه‌ای که در شکم مادر است و هنوز به دنیا نیامده وقف کند صحت آن محل اشکال و لازم است، رعایت احتیاط نمایند. ولی اگر برای اشخاصی که فعلا موجودند و بعد از آنها برای کسانی کـه بـعداً بـه دنـیا می‌آیند، وقف نماید اگرچه در موقعی که وقف محقق می‌شود در شکم مادر هم نباشد مثلا چیزی را بر اولاد خود وقف کند که بعد از آنان وقف نوه‌های او باشد و هر دسته‌ای بعد از دستهٔ دیگر از وقف استفاده کنند صحیح است.

(مسأله ۲۶۹۳) اگر چیزی را بر خودش وقف کند مثل آنکه دکانی را وقف کند که عایدی آنرا بعد از مرگ او خرج مقبره‌اش نمایند صحیح نیست، ولی اگر مثلا مالی را بر فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می‌تواند از منافع وقف استفاده نماید.

(مسأله ۲۶۹۴) اگر برای چیزی که وقف کرده متولی معین کند، باید مطابق قرارداد او رفتار نمایند. و اگر معین نکند چنانچه بر افراد مخصوصی مثلا بر اولاد خود وقف کرده باشد، اختیار با خود آنان است و اگر بالغ نباشند اختیار با ولی ایشان است و برای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست.

(مسأله ۲۶۹۵) اگر ملکی را مثلا بر فقرا یا سادات وقف کند، یا وقف کند که

منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملک، متولی معین نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شرع است.

(مسأله ۲۶۹۶) اگر ملکی را بر افراد مخصوصی مثلا بر اولاد خود وقف کند که هر طبقه‌ای بعد از طبقهٔ دیگر از آن استفاده کنند، چنانچه متولی وقف آنرا اجاره دهد و بمیرد اجاره باطل نمی‌شود. ولی اگر متولی نداشته باشد و یک طبقه از کسانی که ملک بر آنها وقف شده، آنرا اجاره دهند و در بین مدت اجاره بمیرند، چنانچه طبقهٔ بعدی، آن اجاره را امضاء نکنند اجاره باطل می‌شود. و در صورتی که مستأجر مال الاجارهٔ تمام مدت را داده باشد، مال الاجارهٔ از زمان مردنشان تا آخر مدت اجاره را از مال آنان می‌گیرد.

(مسأله ۲۶۹۷) اگر ملک وقف خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی‌رود مگر آنکه عنوانی را قصد کرده باشد که آن عنوان از بین برود مثل اینکه باغ را برای تنزه وقف کرده باشد که اگر آن باغ خراب شود، وقف باطل می‌شود و به ورثهٔ واقف برمی گردد.

(مسأله ۲۶۹۸) ملکی که مقداری از آن وقف است و مقداری از آن وقف نیست اگر تقسیم نشده باشد، حاکم شرع یا متولی وقف می‌تواند با نظر خبره سهم وقف را جدا کند.

(مسأله ۲۶۹۹) اگر متولی وقف، خیانت کند و عایدات آنرا به مصرفی که معین شده نرساند، حاکم شرع امینی را به او ضمیمه می‌نماید که مانع از خیانتش گردد و در صورتی که ممکن نباشد، می‌تواند به جای او متولی امینی معین نماید.

(مسأله ۲۷۰۰) فرشی را که برای حسینیه وقف کرده‌اند، نمی‌شود برای نماز به مسجد ببرند، اگر چه آن مسجد نزدیک حسینیه باشد.

(مسأله ۲۷۰۱) اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر ندارد و انتظار هم نمی‌رود که تا مدتی احتیاج به تعمیر پیدا کند، می‌توانند عایدات آن ملک را به مصرف مسجدی که احتیاج به تعمیر دارد

برسانند.

(مسأله ۲۷۰۲) اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند و به امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می‌گوید بدهند، در صورتی که بدانند یا اطمینان داشته باشند که برای هر یک چه مقدار معین کرده، باید همانطور مصرف کنند. و اگر یقین یا اطمینان نداشته باشند، باید اول مسجد را تعمیر کنند و اگر چیزی زیاد آمد، بین امام جماعت و کسی که اذان می‌گوید بطور مساوی قسمت نمایند و بهتر آن است که این دو نفر در تقسیم با یکدیگر صلح نمایند.

احکام وصیت

(مسأله ۲۷۰۳) وصیت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهائی انجام دهند، یا بگوید بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد، یا اینکه چیزی از مال او را به کسی تملیک یا صَرف در خیرات و مبرّات کنند، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با او است، قیّم و سرپرست معیّن کند و بطور کلی قیّم باید یا از طرف موصی و یا از طرف حاکم و یا از طرف کسی که بر اطفال ولایت دارد باشد، و اعتبار عدالت خالی از قوّت نیست و اگر امین باشد و مصلحت باشد، بعید نیست که بهمین مقدار اکتفاء شود. کسی را که به او وصیت می‌کنند، وصی می‌گویند.

(مسأله ۲۷۰۴) کسی که نمی‌تواند حرف بزند، اگر با اشاره مقصود خود را بفهماند، برای هر کاری می‌تواند وصیت کند بلکه کسی هم که می‌تواند حرف بزند اگر با اشاره‌ای که مقصودش را بفهماند وصیت کند، صحیح است.

(مسأله ۲۷۰۵) اگر نوشته‌ای به امضاء یا مهر میّت ببینند، چنانچه مقصود او را بفهماند و معلوم باشد که برای وصیّت کردن نوشته، باید مطابق آن عمل کنند، و اگر بدانند مقصودش وصیت کردن نبوده و چیزهایی را نوشته که بعداً مطابق آن وصیت کند، مشکل است که بدون رضایت ورثه، عمل کنند. ولی احتیاط عمل کردن با رعایت و حفظ حق صغار می‌باشد.

(مسأله ۲۷۰۶) کسی که وصیت می‌کند باید عاقل باشد و از روی اختیار وصیت کند و وصیت بچهٔ ده ساله برای ارحامش جائز است و اعتبار سفیه نبودن در

نفوذ وصیت، محل اشکال است و احتیاط واجب آن است که عمل به وصیت او ترک نشود.

(مسأله ۲۷۰۷) کسی که از روی عمد مثلاً زخمی به خود زده یا سمی خورده است که به واسطهٔ آن، یقین یا گمان به مردن آن پیدا می‌شود، اگر وصیت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند صحیح نیست[۱].

(مسأله ۲۷۰۸) اگر انسان وصیت کند که چیزی از اموالش مال کسی باشد، در صورتی که آن وصیت را قبول کند اگر چه قبولش در زمان زنده بودن موصی باشد، آن چیز را بعد از مردن موصی مالک می‌شود، بلکه ظاهر این است که قبول اصلاً معتبر نباشد و فقط ردّ مانع است.

(مسأله ۲۷۰۹) وقتی انسان نشانه‌های مرگ را در خود دید، باید فوراً امانتهای مردم را به صاحبانش برگرداند یا آنکه به آنها اطلاع دهد و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بدهی رسیده باید بدهد، و اگر خودش نمی‌تواند بدهد، یا موقع دادن بدهی او نرسیده، باید وصیت کند و بر وصیت شاهد بگیرد، ولی اگر بدهی او معلوم باشد، وصیت کردن لازم نیست.

(مسأله ۲۷۱۰) کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر خمس و زکاة و مظالم بدهکار است، باید فوراً بدهد و اگر نمی‌تواند بدهد، چنانچه از خودش مال دارد، یا احتمال می‌دهد کسی آنها را ادا نماید، باید وصیت کند و همچنین است اگر حج بر او واجب باشد.

(مسأله ۲۷۱۱) کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر نماز و روزهٔ قضاء دارد، باید وصیت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال

۱ـ عن ابی عبدالله علیه‌السلام یقول من قتل نفسه متعمداً فهو فی نارجهنم خالداً فیها (وسائل الشیعه ب ۵۲، احکام وصیت) ترجمه: امام صادق علیه‌السلام فرمود: کسی که به طور عمدی خودش را به قتل برساند، او برای همیشه در جهنم خواهد بود.

نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون آنکه چیزی بگیرد آنها را انجام می‌دهد، باز هم واجب است وصیت نماید. و اگر قضای نماز و روزهٔ او به تفصیلی که در باب نماز قضاء گفته شد، بر پسر بزرگترش واجب باشد باید به او اطلاع دهد یا وصیت کند که برای او به جا آورند.

(مسأله ۲۷۱۲) کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر مالی پیش کسی دارد یا در جائی پنهان کرده است که ورثه نمی‌دانند، چنانچه به واسطهٔ ندانستن، حقشان از بین برود، باید به آنان اطلاع دهد و لازم نیست برای بچه‌های صغیر خود قیّم و سرپرست معین کند، ولی اگر به‌گونه‌ای باشد که بدون قیّم مالشان از بین می‌رود، یا خودشان ضایع می‌شوند، برای آنان باید قیّم امینی معیّن نماید.

(مسأله ۲۷۱۳) وصی باید عاقل باشد. واحوط این است که بالغ نیز باشد و لازم است که وصی مسلمان باشد و در اموری که راجع به شخص موصی نیست، لازم است مورد اطمینان باشد.

(مسأله ۲۷۱۴) اگر کسی چند وصی برای خود معین کند، چنانچه اجازه داده باشد که هر کدام به تنهائی به وصیت عمل کنند، لازم نیست در انجام وصیت از یکدیگر اجازه بگیرند و اگر اجازه نداده باشد، چه گفته باشد که هر دو با هم به وصیت عمل کنند، یا نگفته باشد، باید با نظر یکدیگر به وصیت عمل نمایند و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیت عمل کنند، حاکم شرع آنها را مجبور می‌کند و اگر اطاعت نکنند، به جای یکی از آنان، شخص دیگری را معین می‌نماید.

(مسأله ۲۷۱۵) اگر انسان از وصیت خود برگردد مثلاً بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند، بعد بگوید به او ندهند وصیت باطل می‌شود. و اگر وصیت خود را تغییر دهد، مثل آنکه قیّمی برای بچه‌های خود معین کند، بعد دیگری را به جای او قیّم نماید، وصیت اولش باطل می‌شود و باید به وصیت دوم او عمل نمایند.

(مسأله ۲۷۱۶) اگر کاری کند که معلوم شود از وصیت خود برگشته مثلاً خانه‌ای را که وصیت کرده به کسی بدهند، بفروشد یا دیگری را برای فروش آن

وکیل نماید، وصیت باطل می‌شود.

(مسأله ۲۷۱۷) اگر وصیت کند چیز معینی را به کسی بدهند بعد وصیت کند که نصف همان را به دیگری بدهند، باید آن چیز را دو قسمت کنند و به هر کدام از آن دو نفر یک قسمت آن را بدهند.

(مسأله ۲۷۱۸) اگر کسی در مرضی که به آن مرض می‌میرد، مقداری از مالش را به کسی ببخشد و وصیت کند که بعد از مردان او هم مقداری به کس دیگر بدهند، باید مالی را که بخشیده از اصل ترکه خارج نمایند چنانکه در مسألهٔ (۲۲۶۴) گذشت، ولی مالی را که وصیت کرده باید از ثلث خارج کنند.

(مسأله ۲۷۱۹) اگر وصیت کند که ثلث مال او را نفروشند و عایدی آن را به مصرفی برسانند، باید مطابق گفته او عمل نمایند.

(مسأله ۲۷۲۰) اگر در مرضی که به آن مرض می‌میرد، بگوید مقداری به کسی بدهکار است، چنانچه متهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند و اگر متهم نباشد اقرار او نافذ است و باید از اصل مالش بدهند.

(مسأله ۲۷۲۱) کسی را که انسان وصیت می‌کند چیزی به او بدهند، لازم نیست در حال وصیت وجود داشته باشد، پس اگر وصیت کند به بچه‌ای که ممکن است فلان زن حامله شود چیزی بدهند، اگر آن بچه پس از مرگ موصی موجود باشد لازم است آن چیز را به او بدهند و اگر موجود نباشد، در مصرف دیگری که به نظر موصی نزدیکتر به مورد وصیت باشد صرف می‌کنند، ولی اگر وصیت کند که چیزی از مال او بعد از مرگش مال کسی باشد پس اگر آن شخص وقت مرگ موصی موجود باشد وصیت صحیح و در غیر این صورت باطل است و آنچه را که برای او وصیت کرده، ورثه میان خودشان قسمت می‌کنند.

(مسأله ۲۷۲۲) اگر انسان بفهمد کسی او را وصی کرده، چنانچه به اطلاع وصیت کننده برساند که برای انجام وصیت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از

مردن او به وصیت عمل کند. ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصی کرده یا بفهمد و به او اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیت حاضر نیست، در صورتی که مشقت نداشته باشد، باید وصیت او را انجام دهد و نیز اگر وصی پیش از مرگ موصی، موقعی ملتفت شود که موصی به واسطهٔ شدت مرض یا مانع دیگر نتواند به دیگری وصیت کند، بنا بر احتیاط باید وصیت را قبول نماید.

(مسأله ۲۷۲۳) اگر کسی که وصیت کرده، بمیرد، وصی نمی‌تواند دیگری را برای انجام کارهای میت معین کند و خود او کناره‌گیری کند، ولی اگر بداند مقصود میت این نبوده که وصی آن کار را انجام دهد، بلکه مقصودش فقط انجام کار بوده، می‌تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید.

(مسأله ۲۷۲۴) اگر کسی دو نفر را با هم وصی کند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد یا دیوانه یاکافر شود، حاکم شرع یک نفر دیگر را به جای او معین می‌کند و اگر هر دو بمیرند یا دیوانه یاکافر شوند، حاکم شرع دو نفر دیگر را معین می‌کند. ولی اگر یک نفر بتواند وصیت را عملی کند، معین کردن دو نفر لازم نیست.

(مسأله ۲۷۲۵) اگر وصی نتواند به تنهائی کارهای میت را انجام دهد حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگر را معین می‌کند.

(مسأله ۲۷۲۶) اگر مقداری از مال میت در دست وصی تلف شود چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده و یا تعدی نموده، مثلاً میت وصیت کرده است که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگر برده و در راه از بین رفته، ضامن است و اگر کوتاهی نکرده و تعدی هم ننموده، ضامن نیست.

(مسأله ۲۷۲۷) هرگاه انسان کسی را وصی کند و بگوید که اگر آن کس بمیرد فلانی وصی باشد، بعد از آنکه وصی اول بمیرد، وصی دوم باید کارهای میت را انجام دهد.

(مسأله ۲۷۲۸) حجّی که بر میت واجب است و بدهکاری و حقوقی را که اداکردن آنها واجب می‌باشد، مانند خمس، زکات و مظالم، باید از اصل مال میت

بدهند اگر چه میت برای آنها وصیت نکرده باشد.

(مسأله ۲۷۲۹) اگر مال میت از بدهی و حج واجب و حقوقی که مثل خمس و زکاة و مظالم بر او واجب است زیاد بیاید، چنانچه وصیت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند، باید به وصیت او عمل کنند و اگر وصیت نکرده باشد، آنچه می‌ماند مال ورثه است.

(مسأله ۲۷۳۰) اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، وصیت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه حرفی بزنند یا کاری کنند که معلوم شود وصیت را اجازه نموده‌اند و تنها راضی بودن آنها کافی نیست. و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه نمایند صحیح است و چنانچه بعضی از ورثه اجازه و بعضی رد نمایند، وصیت فقط در حصهٔ آنهائی که اجازه نموده‌اند صحیح و نافذ است.

(مسأله ۲۷۳۱) اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، و پیش از مردن او ورثه اجازه نمایند، اگر بعد از مردن از اجازهٔ خود برگردند، مشکل است و احتیاط لازم تصالح است بین ورثه و مصرف که بیشتر از ثلث است.

(مسأله ۲۷۳۲) اگر وصیت کند که از ثلث او خمس و زکاة یا بدهی دیگر او را بدهند و برای نماز و روزهٔ او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند، باید اول بدهی او را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و اگر از آن هم زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند و چنانچه ثلث مال او فقط به اندازهٔ بدهی او باشد، و ورثه هم اجازه ندهند که بیشتر از ثلث مال مصرف شود، و اگر کسی نباشد از ورثه که نماز و روزه را به جا آورد، بنا بر احتیاط واجب، بدهی را از اصل مال بدهند و نماز و روزه را از ثلث بجا آورند.

(مسأله ۲۷۳۳) اگر وصیت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزهٔ او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم انجام دهند، چنانچه وصیت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را

به مصرف نماز و روزه و کارهای مستحبی که معین کرده برسانند و در صورتی که ثلث کافی نباشد، پس اگر ورثه اجازه بدهند، باید وصیت او عملی شود و اگر اجازه ندهند، باید نماز و روزه را از ثلث بدهند و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند.

(مسأله ۲۷۳۴) اگر کسی بگوید که میت وصیت کرده فلان مبلغ به من بدهند چنانچه دو مرد عادل گفتهٔ او را تصدیق کنند یا قسم بخورد و یک مرد عادل هم گفتهٔ او را تصدیق نماید، یا یک مرد عادل و دو زن عادله، یا چهار زن عادله به گفتهٔ او شهادت دهند، باید مقداری را که می‌گوید به او بدهند و اگر یک زن عادله شهادت دهد، باید یک چهارم چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند، اگر دو زن عادله شهادت دهند، نصف آن را و اگر سه زن عادله شهادت دهند، سه چهارم آن را به او بدهند و نیز اگر دو مرد کافر کتابی که در دین خود عادل باشند گفتهٔ او را تصدیق کنند، در صورتی که میّت ناچار بوده است که وصیت کند و مرد و زن عادلی هم در موقع وصیت نبوده، باید چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند.

(مسأله ۲۷۳۵) اگر کسی بگوید من وصی میّتم که مال او را به مصرفی برسانم یا میّت مرا، قیّم بچه‌های خود قرار داده، در صورتی باید حرف او را قبول کرد که دو مرد عادل گفتهٔ او را تصدیق نمایند.

(مسأله ۲۷۳۶) اگر وصیت کند چیزی از مال او برای کسی باشد و آن کس پیش از آنکه قبول کند یا ردّ نماید بمیرد، تا وقتی ورثهٔ او وصیت را ردّ نکرده‌اند می‌توانند آن چیز را قبول نمایند ولی این حکم در صورتی است که وصیت کننده از وصیت خود برنگردد وگرنه حقی به آن چیز ندارد.

احکام ارث

(مسأله ۲۷۳۷) کسانی که بواسطهٔ خویشی ارث می‌برند سه دسته هستند:

دسته اول: پدر و مادر و اولاد میت است و با نبودن اولاد، اولاد اولاد هرچه پایین‌تر روند هرکدام از آنها که به میت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یک نفر از این دسته هست، دستهٔ دوم ارث نمی‌برد.

دستهٔ دوم: پدربزرگ و جدّه ـ یعنی مادر بزرگ و خواهر و برادر است و با نبودن برادر و خواهر اولاد ایشان هرکدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می‌برد و تا یک نفر از این دسته هست دستهٔ سوم ارث نمی‌برند.

دستهٔ سوم: عمو و عمه و دائی و خاله و اولاد آنان است و تا یک نفر از عموها و عمه‌ها و دائی‌ها و خاله‌های میت زنده‌اند، اولاد آنان ارث نمی‌برند ولی اگر میت عموی پدری و پسرعموی پدر مادری داشته باشد، ارث به پسر عموی پدر و مادری می‌رسد و عموی پدری ارث نمی‌برد.

(مسأله ۲۷۳۸) اگر عمو و عمه و دائی و خالهٔ خود میت و اولاد آنان و اولاد اولاد آنان نباشند، عمو و عمه و دائی و خاله پدر و مادر میت ارث می‌برند و اگر اینها نباشند اولادشان ارث می‌برند و اگر اینها هم نباشند عمو و عمه و دائی و خالهٔ جد و جدهٔ میت و اگر اینها نباشند اولادشان ارث می‌برند.

(مسأله ۲۷۳۹) زن و شوهر به تفصیلی که در صفحات بعدی گفته می‌شود از یکدیگر ارث می‌برند.

ارث دستهٔ اول:

(مسأله ۲۷۴۰) اگر وارث میت فقط یک نفر از دستهٔ اول باشد مثلاً پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر باشد، همهٔ مال میت به او می‌رسد و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، همهٔ مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر یک پسر و یک دختر باشند مال را سه قسمت می‌کنند، دو قسمت را پسر و یک قسمت را دختر می‌برد و اگر چند پسر و دختر باشند مال را طوری قسمت می‌کنند که هر پسری دوبرابر دختر ببرد.

(مسأله ۲۷۴۱) اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشند، مال سه قسمت می‌شود دو قست آن را پدر و یک قسمت را مادر می‌برد ولی اگر میت دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همهٔ آنان پدری باشند یعنی پدر آنان با پدر میت یکی باشد، خواه مادرشان هم با مادر میت یکی باشد یا نه، اگرچه تا میت پدر و مادر دارد، اینها ارث نمی‌برند، اما بواسطهٔ بودن اینها، مادر شش یک ($\frac{1}{6}$) مال را می‌برد و بقیه را به پدر می‌دهند.

(مسأله ۲۷۴۲) اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک دختر باشد چنانچه میت دوبرادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری نداشته باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند، پدر و مادر هرکدام یک قسمت و دختر سه قسمت آن را می‌برد و اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری داشته باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، پدر و مادر هرکدام یک قسمت و دختر سه قسمت می‌برد و یک قسمت باقی‌مانده را چهار قسمت می‌کنند، یک قسمت به پدر و سه قسمت را به دختر می‌دهند، مثلاً اگر مال میت را ۲۴ قسمت کنند، ۱۵ قسمت آن را به دختر و ۵ قسمت را به پدر و ۴ قسمت آن را به مادر می‌دهند.

(مسأله ۲۷۴۳) اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، پدر و مادر هرکدام یک قسمت و پسر چهار قسمت آن را می‌برد و

اگر چند پسر یا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را به‌طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می‌کنند که هر پسری دوبرابر دختر ببرد.

(مسأله ۲۷۴۴) اگر وارث میت فقط پدر و یک پسر، یا مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند یک قسمت آن را پدر یا مادر و پنج قسمت را پسر می‌برد.

(مسأله ۲۷۴۵) اگر وارث میت فقط پدر یا مادر با پسر و دختر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند یک قسمت آن را پدر یا مادر می‌برد و بقیه را طوری قسمت می‌کنند که هر پسری دوبرابر دختر ببرد.

(مسأله ۲۷۴۶) اگر وارث میت فقط پدر و یک دختر یا مادر و یک دختر باشد، مال را چهار قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر و بقیه را دختر می‌برد.

(مسأله ۲۷۴۷) اگر وارث میت فقط پدر و چند دختر یا مادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند یک قسمت را پدر یا مادر می‌برد و چهار قسمت را دخترها به‌طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.

(مسأله ۲۷۴۸) اگر میت اولاد نداشته باشد نوهٔ پسری او اگرچه دختر باشد، سهم پسر میت را می‌برد و نوهٔ دختری او اگرچه پسر باشد، سهم دختر میت را می‌برد مثلاً اگر میت یک پسر از دختر خود و یک دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را به پسر دختر و دو قسمت را به دختر پسر می‌دهند.

ارث دسته دوم:

(مسأله ۲۷۴۹) دستهٔ دوم از کسانی که بواسطهٔ خویشی ارث می‌برند، جدّت یعنی پدر بزرگ ـ و جده ـ یعنی مادر بزرگ ـ و برادر و خواهر میت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث می‌برند.

(مسأله ۲۷۵۰) اگر وارث میت فقط یک برادر یا یک خواهر باشد همهٔ مال به او

می‌رسد و اگر چند برادر پدر و مادری یا چند خواهر پدر و مادری باشند، مال به‌طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود، اگر برادر و خواهر پدر و مادری باهم باشند، هر برادری دوبرابر خواهر ارث می‌برد مثلاً اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد، مال را پنج قسمت می‌کنند، هریک از برادرها دو قسمت و خواهر یک قسمت آن را می‌برد.

(مسأله ۲۷۵۱) اگر میت، برادر و خواهر پدر و مادری دارد، برادر و خواهر پدری که از مادر با میت جدا است ارث نمی‌برد. و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد، چنانچه فقط یک خواهر یا یک برادر پدری داشته باشد، همهٔ مال به او می‌رسد و اگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد، مال بطور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر، هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد، هر برادری دوبرابر خواهر ارث می‌برد.

(مسأله ۲۷۵۲) اگر وارث میت فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشد که از پدر با میت جدا است همهٔ مال به او می‌رسد. و اگر چند برادر مادری یا چند خواهر مادری یا چند برادر و خواهر مادری باشند، مال بطور مساوی بین آنان قسمت می‌شود.

(مسأله ۲۷۵۳) اگر میت، برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و یک برادر یا یک خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند و مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و هر برادری دوبرابر خواهر می‌برد.

(مسأله ۲۷۵۴) اگر میت، برادر و خواهر پدری و مادری و برادر و خواهر پدری و برادر و خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برد و مال را سه قسمت می‌کنند. یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به‌طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند و هر برادری دوبرابر خواهر می‌برد.

(مسأله ۲۷۵۵) اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و یک برادر مادری یا یک خواهر مادری باشد، مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را برادر یا خواهر مادری می‌برد و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دوبرابر خواهر می‌برد.

(مسأله ۲۷۵۶) اگر وارث میت فقط برادر و خواهر پدری و چند برادر و خواهر مادری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را برادر و خواهر مادری به‌طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌کنند و بقیه را به برادر و خواهر پدری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

(مسأله ۲۷۵۷) اگر وارث میت فقط برادر و خواهر و زن او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که در صفحات آینده گفته می‌شود می‌برد. و خواهر و برادر بطوری که در مسایل گذشته گفته شد، ارث خود را می‌برند و نیز اگر زن بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و خواهر و برادر به‌طوری که در مسایل پیش گفته شد ارث می‌برند، ولی برای آنکه زن یا شوهر ارث می‌برد، از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی‌شود و از سهم برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری کم می‌شود، مثلاً اگر وارث میت، شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد، نصف مال به شوهر می‌رسد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می‌دهند و آنچه می‌ماند، مال برادر و خواهر پدر و مادری است، پس اگر همهٔ مال او شش تومان باشد، سه تومان به شوهر و دو تومان به برادر و خواهر مادری و یک تومان به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند.

(مسأله ۲۷۵۸) اگر میت، خواهر و برادر نداشته باشد سهم ارث آنان را به اولادشان می‌دهند و سهم برادرزادهٔ مادری به‌طور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود و از سهمی که به برادرزاده و خواهرزادهٔ پدری یا پدر و مادری می‌رسد، هر پسری دوبرابر دختر می‌گیرد.

(مسأله ۲۷۵۹)اگر وارث میت فقط یک جدّ یا یک جدّه است، چه پدری باشد یا مادری، همهٔ مال به او می‌رسد و با بودن جد میت، پدر جد او، ارث نمی‌برد.

(مسأله ۲۷۶۰)اگر وارث میت فقط جد و جدهٔ پدری باشد، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت را جد و یک قسمت را جده می‌برد و اگر جد و جدّه مادری باشد، مال را به‌طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.

(مسأله ۲۷۶۱)اگر وارث میت فقط یک جد یا جدهٔ پدری و یک جد یا جدهٔ مادری باشد، مال سه قسمت می‌شود، دو قسمت را جد یا جده پدری و یک قسمت را جدّ یا جدهٔ مادری می‌برد.

(مسأله ۲۷۶۲)اگر وارث میت، جد و جدهٔ پدری و جد و جدهٔ مادری باشد، مال سه قسمت می‌شود، یک قسمت آن را جدّ و جده مادری به‌طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و دو قسمت آن را به جد و جدهٔ پدری می‌دهند و جدّ دوبرابر جده می‌برد.

(مسأله ۲۷۶۳)اگر وارث میت، فقط زن و جده و جد پدری و جد و جدهٔ مادری او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که در صفحات آینده گفته می‌شود می‌برد و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جدهٔ مادری می‌دهند که به‌طور مساوی بین خودشان قسمت کنند و بقیه را به جد و جدهٔ پدری می‌دهند و جد دوبرابر جده می‌برد و اگر وارث میت شوهر و جد و جده باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و جد و جده که به دستوری که در مسایل گذشته گفته شد، ارث خود را می‌برد.

ارث دستهٔ سوم:

(مسأله ۲۷۶۴) دستهٔ سوم، عمو و عمه و دائی و خاله و اولاد آنان است به تفصیلی که گفته شد که اگر از طبقهٔ اول و دوم کسی نباشد، اینها ارث می‌برند.

(مسأله ۲۷۶۵)اگر وارث میت فقط یک عمو یا یک عمه است چه پدر و مادری باشد ـ یعنی با پدر میت از یک پدر و مادر باشد ـ یا پدری باشد یا مادری ـ همهٔ مال

به او می‌رسد و اگر چند عمو یا چند عمه باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری و یا همه مادری باشند، مال به‌طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و اگر عمو و عمه هردو باشند و همه پدر و مادری یا همه پدری باشند، عمو دو برابر عمه می‌برد.

(مسأله ۲۷۶۶) اگر وارث میت فقط چند عموی مادری یا چند عمهٔ مادری یا عمو و عمهٔ مادری باشند، مال به‌طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود بنابر قول مشهور ولکن احتیاط در عمو و عمهٔ مادری آنست که باهم صلح کنند.

(مسأله ۲۷۶۷) اگر وارث میت، عمو و عمه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و بعضی پدر و مادری باشند، عمو و عمهٔ پدری ارث نمی‌برند، پس اگر میت یک عمو یا یک عمهٔ مادری دارد، بنابر مشهور مال را شش قسمت می‌کنند، یک قسمت را به عمو یا عمهٔ مادری و بقیه را به عمو و عمهٔ پدر و مادری، می‌دهند ولی احتیاط صلح است و ترک نشود در مقدار زیادی از جهت عمو و عمه پدر و مادری، زیرا محتمل است عمو یا عمه مادری، مثل عمو یا عمه پدر و مادری و یا پدری بوده باشد و عموی پدر و مادری دوبرابر عمهٔ پدر و مادری می‌برد. و اگر هم عمو و هم عمهٔ مادری دارد، بنابر مشهور مال را سه قسمت می‌کنند، دو قسمت را به عمو و عمهٔ پدر و مادری می‌دهند و عمو دوبرابر عمه می‌برد و یک قسمت را به عمو و عمهٔ مادری می‌دهند که به‌طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند ولی احتیاط واجب آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند در مقدار زیادی از جهت عمو و عمهٔ پدر و مادری بودن و از جهت عمو و عمه اگر مادری باشند و اگر پدر و مادری باشند عمو دوبرابر عمه می‌برد.

(مسأله ۲۷۶۸) اگر وارث میت فقط یک دائی یا یک خاله باشد، همهٔ مال به او می‌رسد و اگر هم دائی و هم خاله باشد، و همه پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند، مال به‌طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و احتیاط واجب آنست که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

(مسأله ۲۷۶۹) اگر وارث میت، فقط یک دائی یا یک خالهٔ مادری و دائی و خالهٔ

پدر و مادری و دائی و خالۀ پدری باشد دائی و خالۀ پدری ارث نمی‌برد مشهور آنست که مال را شش قسمت می‌کنند یک قسمت را به دائی یا خالۀ مادری و بقیه را به دائی و خالۀ پدر و مادری می‌دهندولی احتیاط آن است که در تقسیم با یکدیگر صلح کنند و ترک نشود.

(مسأله ۲۷۷۰)اگر وارث میت، فقط دائی و خالۀ پدری و دائی و خالۀ مادری و دائی و خالۀ پدر و مادری باشد دائی و خالۀ پدری ارث نمی‌برد بنابر مشهور باید مال را به سه قسمت کنند یک قسمت آن را دائی و خالۀ مادری به‌طور مساوی بین خودشان قسمت نمایند و بقیه را به دائی و خاله پدر و مادری بدهند و احتیاط آن است که در تقسیم آن با یکدیگر صلح کنند و ترک نشود.

(مسأله ۲۷۷۱)اگر وارث میت، یک دائی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه باشد مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را دائی یا خاله و بقیه را عمو یا عمه می‌برد.

(مسأله ۲۷۷۲)اگر وارث میت، یک دائی یا یک خاله و عمو و عمه باشد، چنانچه عمو و عمه، پدر و مادری یا پدری باشند مال را سه قسمت می‌کنند یک قسمت را دائی یا خاله می‌برد و از بقیه دو قسمت به عمو و یک قسمت به عمه می‌دهند، بنابراین اگر مال را نُه قسمت کنند، سه قسمت را به دائی یا خاله و چهار قسمت را به عمو و دو قسمت را به عمه می‌دهند.

(مسأله ۲۷۷۳)اگر وارث میت، یک دائی یا یک خاله و یک عمو یا یک عمه مادری و عمو و عمۀ پدر و مادری یا پدری باشد مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت آن را به دائی یا خاله می‌دهند و در دو قسمت باقیمانده، عمو و عمه پدر و مادری با عمو و عمۀ مادری صلح کنند چون معلوم نیست حق عمو و عمه مادری کمتر از پدر و مادری و یا پدری باشد، ولی در صورتی که پدر و مادری بوده، عمو دو برابر عمه می‌برد و اگر مادری باشند صلح می‌کنند.

(مسأله ۲۷۷۴)اگر وارث میت، یک دائی یا یک خاله و عمو و عمۀ مادری و

عمو و عمهٔ پدری و مادری یا پدری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند، یک قسمت را دائی یا خاله می‌برد و دو قسمت باقیمانده را احتیاط واجب آن است که با صلح بین عمو و عمهٔ پدر و مادری یا پدری و یا مادری، قسمت کنند اگرچه قول مشهور آنست که مال را نه قسمت کنند، سه قسمت آن سهم خاله یا دائی و دو قسمت آن سهم عمو و عمهٔ مادری و چهار قسمت آن سهم عمو و عمهٔ پدر و مادری یا پدری می‌باشد.

(مسأله ۲۷۷۵) اگر وارث میت، چند دائی و چند خاله باشد که همه، پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند و عمو و عمه هم داشته باشد. مال سه سهم می‌شود، دو سهم به عمو و عمه می‌رسد و حکم عمو و عمه پدر و مادری، و یا مادری باز هم صلح است و یک سهم آن را دائی‌ها و خاله‌ها به‌طور مساوی بین خودشان قسمت می‌نمایند، این در صورتی است که اختلاف نداشته باشند از جهت پدر و مادری و در صورت اختلاف بودن، احتیاط به صلح ترک نشود.

(مسأله ۲۷۷۶) اگر وارث میت، دائی یا خالهٔ مادری و چند دائی و خالهٔ پدر و مادری یا پدری و عمو و عمه باشد، مال سه سهم می‌شود: یک سهم دائی و خاله هرچه باشند مساوی تقسیم کنند ولو از باب صلح بنابر احتیاط لازم و دو سهم را عمو و عمه مابین خودشان به دستوری که سابقاً گفته شد، تقسیم می‌کنند.

(مسأله ۲۷۷۷) اگر میت، عمو و عمه و دائی و خاله نداشته باشد، مقداری که به عمو و عمه می‌رسد، به اولاد آن‌ها و مقداری که به دائی و خاله می‌رسد، به اولاد آنان داده می‌شود.

ارث زن و شوهر

(مسأله ۲۷۷۸) اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف همه مال را شوهر او و بقیّه را ورثهٔ دیگر می‌برند و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر، اولاد داشته باشد چهاریک $\frac{1}{4}$ همهٔ مال را شوهر و بقیه را ورثهٔ دیگر می‌برند.

(مسأله ۲۷۷۹) اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، چهاریک ($\frac{۱}{۴}$) مال او را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند و اگر از آن زن یا از زن دیگر، اولاد داشته باشد هشت یک ($\frac{۱}{۸}$) مال را زن و بقیه را ورثهٔ دیگر می‌برند. و زن از زمینِ خانهٔ مسکونی ـ نه از خود زمین و نه از قیمت آن ـ ارث نمی‌برد و احتیاط مستحب بلکه مؤکّد آن است که در زمین باغ و زراعت و زمینهای دیگر هم، با ورثه میت صلح کند خصوصاً زنی که ذات الولد است و نیز از قسمت هوائی خانه مانند بنا و درخت، ارث نمی‌برد ولی از قیمت آنها ارث می‌برد و از درخت و زراعت و ساختمانی که در زمین باغ و زراعت و زمینهای دیگر است اگرچه ارث می‌برد، اما بهتر آن است که در اینها هم با ورثهٔ دیگر صلح نماید.

(مسأله ۲۷۸۰) اگر زن بخواهد در چیزهایی که از آنها ارث نمی‌برد، مانند زمینِ خانه مسکونی ـ تصرف کند ـ باید از ورثهٔ دیگر اجازه بگیرد و نیز احتیاط واجب آن است که ورثه تا سهم زن را نداده‌اند، در چیزهایی که زن از قیمت آنها ارث می‌برد مانند بنا و درخت، بدون اجازهٔ او تصرف نکنند و چنانچه پیش از دادن سهم زن، اینها را بفروشند، درصورتی که زن معامله را اجازه دهد صحیح است و اگر هم از قیمت عادلانهٔ آنها، ارث زن را بدهند صحیح است.

(مسأله ۲۷۸۱) اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند باید اول قیمت مجموع را حساب کنند یعنی قیمت درخت و یابنا را به همراه زمین، و بعد زمین خالی را قیمت کنند و از مجموع کم کنند و سهم زن را از قیمت آن بدهند.

(مسأله ۲۷۸۲) مجرای آب قنات و مانند آن، حکم زمین را دارد و آجر و چیزهایی که در آن به‌کار رفته، در حکم ساختمان است.

(مسأله ۲۷۸۳) اگر میت بیش از یک زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد، چهار یک ($\frac{۱}{۴}$) مال و اگر اولاد داشته باشد هشت یک ($\frac{۱}{۸}$) مال به شرحی که گفته شد به‌طور مساوی بین زنهای او قسمت می‌شود. اگرچه شوهر با هیچیک از آنها یا بعضی آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که به آن مرض از دنیا

رفته، زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده، آن زن از او ارث نمی‌برد و حق مهر هم ندارد.

(مسأله ۲۷۸۴) اگر زن در حال مرض شوهر کند و به همان مرض بمیرد، شوهرش اگرچه با او نزدیکی نکرده باشد از او ارث می‌برد.

(مسأله ۲۷۸۵) اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق گفته شد، طلاق رجعی بدهند و در بین عده بمیرد، شوهرش از او ارث می‌برد و نیز اگر شوهر در بین عدهٔ زن بمیرد، زن از او ارث می‌برد. ولی اگر بعد ازگذشتن عدهٔ رجعی یا در عدهٔ طلاق بائن، یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی‌برد.

(مسأله ۲۷۸۶) اگر شوهر در حال مرض، عیالش را طلاق دهد و پیش ازگذشتن دوازده ماه هلالی بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می‌برد.

«**اول**» آنکه در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد. «**دوم**» به‌واسطهٔ بی میلی به شوهر، مالی به او نداده باشد که به طلاق دادن راضی شود بلکه اگر چیزی هم به شوهر ندهد، ولی طلاق به تقاضای زن باشد باز هم ارث بردنش اشکال دارد. «**سوم**» شوهر در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده، به واسطهٔ آن مرض بمیرد ولی اگر در آن مرض به جهت دیگر بمیرد، احتیاط واجب آن است که ورثه با زن صلح کنند.

(مسأله ۲۷۸۷) لباسی که مرد برای پوشیدن زن خودگرفته، اگر چه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزءِ مال شوهر است.

مسایل متفرقه ارث

(مسأله ۲۷۸۸) قرآن و انگشتری و شمشیر میت و لباسی را که پوشیده، اگر لباسی هم تهیه کرده برای پوشیدن، ولی آن را نپوشیده، مال پسر بزرگتر است و اگر میت از این چهار چیز، بیشتر از یکی دارد، مثلاً دو قرآن یا دو انگشتری دارد، هردوی آنها به پسر بزرگتر می‌رسد و الحاق کتب و رحل و راحله به آن چهار چیز

خالی از وجه نیست و احتیاط واجب صلح با ورثه است در غیر چهارتا و لکن در مثل ماشین که مخصوص پدر باشد، مختص پسر بزرگ نمی‌شود چون راحله بـه اسب تفسیر شده و شمول آن به ماشین مشکل است.

(مسأله ۲۷۸۹) اگر پسر بزرگ میت بیش از یکی باشد مثلاً از دو زن او در یک وقت دو پسر به‌دنیا آمده باشد، باید لباس و قرآن و انگشتری و شـمشیر مـیت را به‌طور مساوی بین خودشان قسمت کنند.

(مسأله ۲۷۹۰) اگر میت قرض داشته باشد، چنانچه قرضش به اندازهٔ مال او یا زیادتر باشد، باید چهار چیزی هم که مال پسر بزرگتر است و در مسألهٔ پیش گفته شد، به قرض او بدهند و اگر کمتر از مال او باشد باید از آن چهار چیزی هم که به پسر بزرگتر می‌رسد به نسبت، به قرض او بدهند، مثلاً اگر همهٔ دارائی او شصت تومان است و به‌مقدار بیست تومان آن از چیزهایی است که مال پسر بزرگتر است و سی تومان هم قرض دارد، پسر بزرگ باید به مقدار ده تومان از آن چیز را بابت قرض میت بدهد.

(مسأله ۲۷۹۱) مسلمان ازکافر ارث می‌برد، ولی کافر اگرچه پدر یا پسر میت باشد، از او ارث نمی‌برد.

(مسأله ۲۷۹۲) اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً و به‌ناحق بکشد، از او ارث نمی‌برد ولی اگر از روی خطا باشد مثل آنکه سنگ را به هوا بیندازد و اتفاقاً به یکی از خویشان او بخورد و او را بکشد از او ارث می‌برد و ارث بردن او از دیه قتل که بعداً گفته می‌شود، محل اشکال است و بنابر احتیاط لازم از دیه ارث نمی‌برد.

(مسأله ۲۷۹۳) هرگاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، برای بچه‌ای که در شکم است که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می‌برد، سهم دو پسر را کنار می‌گذارند، ولی اگر احتمال بدهند که بیشتر است مثلاً احتمال بدهند که زن سه بچه را حامله باشد، سهم سه پسر را کنار می‌گذارند و چنانچه مثلاً یک پسر یا یک دختر بـه‌دنیا آمـد، زیادی را ورثه بین خودشان تقسیم می‌کنند.

حدی که برای بعضی از گناهان معین شده است

(مسأله ۲۷۹۴) اگر کسی با یکی از محرمهای خود مثل مادر و خواهر که با او نسبت دارند زنا کند، به حکم حاکم شرع باید او را بکشند و همچنین است اگر مرد کافر با زن مسلمان زنا کند. و در اخبار بسیار وارد شده است که انجام دادن یکی از حدها باعث می‌شود که مردم کار نامشروع نکنند و دنیا و آخرت آنان را حفظ می‌کند و منفعتش برای آنان بیشتر است از اینکه چهل روز باران ببارد.

(مسأله ۲۷۹۵) اگر مرد آزادی زنا کند، باید او را صد تازیانه بزنند و چنانچه سه مرتبه زنا کند، و در هر دفعه صد تازیانه‌اش بزنند، در دفعهٔ چهارم باید او را بکشند ولی کسی که زن عقدی دائمی یا کنیز مملوک دارد، و در حالی که بالغ و عاقل و آزاد بوده و با او نزدیکی کرده، و هر وقت هم بخواهد می‌تواند با او نزدیکی کند، اگر با زنی که بالغه و عاقله است زنا کند باید او را سنگسار نمایند.

(مسأله ۲۷۹۶) اگر مرد ببیند که کسی با زن او زنا می‌کند، اگر بداند زن هم راضی بوده، چنانچه نترسد که به او ضرری بزنند، می‌تواند هر دو را بکشد، و اگر نداند که زن به این عمل راضی است، نمی‌تواند زن را بکشد. و به هر حال آن زن بر او حرام نمی‌شود.

(مسأله ۲۷۹۷) اگر مرد مکلّف عاقل با مکلف عاقل دیگر لواط کند، باید هر دو را بکشند، این در صورتی است که لواط کننده زن داشته باشد و غیر این صورت، حکم تازیانهٔ زنا را بنا بر احوط دارد و بعد از مرّات می‌کشند و لکن مفعول کشته می‌شود اگر چه زن نداشته باشد، این در صورتی است که با اختیار باشد و مجبور

نباشد. حاکم شرع می‌تواند لواط کننده را با شمشیر بکشد و یا زنده به آتش بسوزاند، یا دست و پای او را ببندند و از جای بلندی به زیر اندازند و با شرایطی که در مسئله (۲۷۹۵) گفته شد، می‌توانند سنگسارش کنند.

(مسأله ۲۷۹۸) اگر یک نفر کس دیگر را امر کند که به ناحق کسی را بکشد در صورتی که قاتل و کسی که به او دستور داده، هر دو مکلف و عاقل باشند، قاتل را باید کشت و کسی که او را امر کرده، باید حبس کرد تا بمیرد.

(مسأله ۲۷۹۹) اگر فرزند، پدر یا مادر را عمداً بکشد، باید او را بکشند ولی اگر پدری فرزند خود را عمداً بکشد، باید به دستوری که در احکام دیه گفته می‌شود دیه بدهد و هر قدر حاکم شرع صلاح می‌داند او را بزند.

(مسأله ۲۸۰۰) هرگاه کسی پسری را از روی شهوت ببوسد، حاکم شرع از سی تازیانه تا نود و نه تازیانه هر قدر صلاح می‌داند، به او می‌زند. و روایت شده است که خداوند عالم دهانه‌ای از آتش به دهان او می‌زند و ملائکهٔ آسمان و زمین و ملائکه رحمت و غضب، بر او لعنت می‌کنند و جهنم برای او مهیا خواهد بود. ولی اگر توبه کند توبهٔ او قبول می‌شود.

(مسأله ۲۸۰۱) اگر مردی، مرد و زن را برای زنا یا مرد و پسر را برای لواط بهم برساند، باید هفتاد و پنج تازیانه به او بزنند و مشهور آن است که بعد از زدن هفتاد و پنج تازیانه، از آن محلی که در آن محل این کار را کرده بیرونش کنند ولی این حکم ثابت نیست.

(مسأله ۲۸۰۲) اگر کسی بخواهد با زنی زنا کند، یا با پسری لواط نماید و بدون آنکه او را بکشند جلوگیری از او ممکن نباشد، کشتن او جایز است.

(مسأله ۲۸۰۳) اگر کسی به مرد یا زن مسلمانی که بالغ و عاقل و آزاد است، نسبت زنا یا لواط بدهد، باید هشتاد تازیانه از روی لباس به او بزنند و اگر ولدالزنا بگوید، در صورتی که به عنوان فحش بگوید و نه به قصد قذف، حدقذف ندارد، اگر چه حرام است.

(مسأله ۲۸۰۴) کسی که مکلّف و عاقل است، اگر از روی اختیار و علم به حرمت، شراب بخورد، در دفعه اول و دوم و سوم باید هشتاد تازیانه به او بزنند و بنا بر احتیاط لازم، در دفعهٔ چهارم او را بکشند، و چنانچه مرد باشد، برای تازیانه زدن، بدن او را غیر از عورتش برهنه کنند.

(مسأله ۲۸۰۵) کسی که مکلف و عاقل است اگر سه نخود و سه پنجم نخود، طلای سکه دار یا چیز دیگری را که به این مقدار ارزش دارد سرقت کند، چنانچه شرطهائی را که در شرع برای آن معین شده دارا باشد، در دفعهٔ اوّل باید چهار انگشت دست راست او را از بیخ ببرند و کف دست و شصت او را باقی بگذارند و در دفعهٔ دوّم پای چپ او را از وسط ببرند و در دفعهٔ سوّم باید او را حبس کنند تا بمیرد و خرج او را از بیت المال بدهند و در صورتی که در مرتبهٔ چهارم در زندان یا غیر آن سرقت کند، باید او را بکشند.

احکام دیه

(مسأله ۲۸۰۶) اگر کسی که بالغ و عاقل است عمداً و بنا حق مسلمانی را بکشد، در صورتی که مقتول، مرد یا پسر باشد، ولیِّ کشته می‌تواند قاتل را عفو کند یا بکشد. ولی اگر مقتول کافر باشد، قاتل او را که مسلمان است نمی‌توان کشت و اگر مقتول، مسلمان زن یا دختر باشد اگر چه می‌شود قاتل مسلمان او را کشت، لکن اگر قاتل مرد باشد باید نصف دیهٔ او را به ولیِّ او بدهند و اگر قاتل دیوانه یا نابالغ باشد، در هر صورت باید دیه بدهند و دیهٔ آن بر عاقله است که معنای آن خواهد آمد و نیز ولی می‌تواند به مقداری که طرفین راضی شوند از قاتل دیه بگیرد. و در صورتی که رضایت آنها به دیه‌ای باشد که در شرع معین شده است چون تقدیرات شرعی در دیه مختلف است، اختیار تعیین آن با قاتل است و می‌تواند هر کدام که برای او آسان‌تر است اختیار نماید. امّا اگر از روی خطای محض بکشد مثلاً برای حیوانی تیر بیندازد و اشتباهاً کسی را بکشد، ولیّ کشته حق ندارد او را بکشد، امّا می‌تواند از عاقله (یعنی قوم و خویشان پدری قاتل) و در صورت ندادن آنها از خود قاتل، دیه بگیرد. و اگر از روی خطای شبیه به عمد بکشد به این معنی که شخصی کسی را با آلتی بزند که عادتاً کشنده نیست و قصد کشتن هم نداشته باشد و اتفاقاً بکشد، در این فرض خود قاتل باید دیه بدهد و ولیّ مقتول حق کشتن او را ندارد.

(مسأله ۲۸۰۷) دیه‌ای که قاتل باید بدهد در صورتی که مقتول مَرد و مسلمان و آزاد باشد یکی از شش چیز است:

«**اوّل**» در قتل عمدی، صد شتر که داخل سال ششم شده باشند و در قتل

خطای محض و شبه عمد، سنّ شترها کمتر از این است. «**دوّم**» دویست گاو. «**سوّم**» هزار گوسفند. «**چهارم**» دویست حله و هر حله دو پارچه است که در یمن می‌بافند. «**پنجم**» هزار مثقال شرعی طلا که هر مثقال ۱۸ نخود است. «**ششم**» ده هزار درهم که هر درهمی ۱۲/۶ نخود نقرهٔ سکّه دار است. و اگر مقتول، زن و مسلمان و آزاد باشد، دیهٔ او در هر یک از این شش چیز، نصف دیهٔ مرد است و اگر مقتول کافر ذمّی باشد در صورتی که مرد باشد دیهٔ او هشتصد درهم و در صورتی که زن باشد، دیهٔ او چهارصد درهم است و اگر کافر غیر ذمیّ باشد، دیه ندارد و دیهٔ مقتولی که غلام یا کنیز باشد، قیمت او است در صورتی که بیشتر از دیهٔ آزاد نباشد و در صورتی که قتل عمدی هم باشد، نمی‌شود قاتل آزاد (یعنی غلام نباشد) را بخاطر او کشت.

(مسأله ۲۸۰۸) دیهٔ چند چیز مثل دیهٔ کشتن است که مقدار آن در مسأله پیش گفته شد:

«**اوّل**» آنکه دو چشم کسی را کور کند، یا چهار پلک چشم او را از بین ببرد و اگر یک چشم او را کور کند، باید نصف دیهٔ کشتن را بدهد.

«**دوم**» دو گوش کسی را ببرد، یا کاری کند که هر دو گوش او کر شود و اگر یک گوش او را ببرد یا کر کند، باید نصف دیهٔ کشتن را بدهد و اگر نرمهٔ گوش او را ببرد، احوط این است که با او صلح نماید.

«**سوّم**» تمام بینی یا نرمهٔ بینی کسی را ببرد.

«**چهارم**» زبان کسی را از بیخ ببرد و اگر مقداری از آن را ببرد، باید به نسبت مخارج حروفی که به جهت قطع زبان از بین رفته است ملاحظه نمایند و دیه تمام را نسبت به مخارج حروف تقسیم کنند و نسبت آن مقدار را بدهد و اولی این است که با مقداری که در ملاحظهٔ مساحت، یعنی نصف یا ثلث یا ربع و مانند اینها واجب می‌شود ملاحظه نموده، هر کدام بیشتر است آن را بدهد.

«**پنجم**» تمام دندانهای کسی را از بین ببرد و در صورتی که بعضی از دندانها را از بین ببرد، در صورتی که صاحب دندان مرد باشد، باید برای هر دندانی از

دندانهای جلو که دوازده عدد است، پانصد درهم دیه بدهد و برای هر یک از دندانهای دیگر که هیجده عدد است، دویست و پنجاه درهم بدهد، و اگر باشد زن باشد دیهٔ آن، تا به مقداری که به ثلث دیه نرسد، با دیهٔ مرد مساوی است و در صورتی که به ثلث برسد، دیهٔ دندانهای او نصف دیهٔ دندانهای مرد است.

«**ششم**» هر دو دست کسی را از بند جدا کند و اگر یک دست را از بند جدا کند، باید نصف دیهٔ کشتن مثل او را بدهد.

«**هفتم**» ده انگشت کسی را ببرد و دیهٔ انگشت ابهام، بنابر احتیاط ثلاث دیه دست است و دیهٔ سایر انگشتها سدس ($\frac{۱}{۶}$) است و دیه در زن اگر به ثلث ($\frac{۱}{۳}$) برسد، نصف دیهٔ مرد است.

«**هشتم**» هر دو پستان زنی را ببرد و اگر یکی از آنها را ببرد، باید نصف دیهٔ کشتن مثل او را بدهد.

«**نهم**» هر دو پای کسی را تا مفصل یا همهٔ ده انگشت پا را ببرد و دیهٔ هر انگشت پا مثل دیهٔ آن انگشت، از انگشت دست است.

«**دهم**» تخم‌های مردی را از بین ببرد.

«**یازدهم**» طوری به کسی آسیب برساند که عقل او از بین برود. و اگر پشت کسی را طوری بشکند که دیگر درست نشود، باید تمام دیه را بدهد، اگر چه احوط این است که رجوع به صلح شود.

(مسأله ۲۸۰۹) اگر اشتباهاً کسی را بکشد باید علاوه بر دیه که در مسألهٔ «۲۸۰۶» گفته شد خود قاتل یک بنده آزاد کند و اگر نتواند بنده آزاد کند، دو ماه پی در پی روزه بگیرد و اگر این را هم نتواند، شصت فقیر را سیر کند و اگر عمداً و بنا حق بکشد، در صورت عفو یاگرفتن دیه، باید دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند و یک بنده را آزاد نماید.

(مسأله ۲۸۱۰) کسی که سوار حیوان است، اگر کاری کند که آن حیوان به کسی آسیب برساند، ضامن است. و نیز اگر دیگری کاری کند که حیوان به سوار

خود، یا به کس دیگر صدمه بزند، ضامن می‌باشد.

(مسأله ۲۸۱۱) اگر انسان کاری کند که زن حامله سقط کند، و آن جیزی که سقط شده، آزاد (یعنی غلام نباشد) و محکوم به اسلام باشد، چنانچه چیزی که سقط شده نطفه باشد، دیه‌اش بیست مثقال شرعی طلای سکّه دار است، که هر مثقال آن ۱۸ نخود می‌باشد، و اگر علقه یعنی خون بسته باشد، چهل مثقال، و اگر مضغه یعنی پارهٔ گوشت باشد، شصت مثقال و اگر استخوان شده باشد، هشتاد مثقال و اگر گوشت آورده ولی هنوز روح در او دمیده نشده، صد مثقال، و اگر روح در او دمیده شده، چنانچه پسر باشد دیه او هزار مثقال، و اگر دختر باشد، دیهٔ او پانصد مثقال شرعی طلای سکّه دار است. و در جمیع این صور، اگر عوض هر یک مثقال طلا، ده درهم نقره بدهد کافی است.

(مسأله ۲۸۱۲) اگر زن حامله کاری کند که بچه‌اش سقط شود، باید دیه آن را به تفصیلی که در مسألهٔ پیش گفته شد، به وارث بچه بدهد و به خود زن چیزی از آن نمی‌رسد.

(مسأله ۲۸۱۳) اگر کسی زن حامله را بکشد، باید دیهٔ زن و بچه را بدهد.

(مسأله ۲۸۱۴) اگر پوست سر، یا صورت مردی را پاره کند، باید یک صدم دیهٔ انسان را که در مسألهٔ «۲۸۰۷» گفته شد، به او بدهد. و اگر به گوشت برسد و قدری از آن را هم بریده شود، باید دو صدم بدهد و اگر خیلی ازگوشت را پاره کند، باید سه صدم بدهد و اگر به پردهٔ نازک استخوان برسد، چهار صدم و اگر استخوان نمایان شود، پنج صدم و اگر استخوان بشکند، ده صدم و اگر بعضی از ریزه‌های استخوان از جای خود بیرون آید، پانزده صدم و اگر به پردهٔ مغز سر برسد، باید سی و سه صدم بدهد.

(مسأله ۲۸۱۵) اگر به صورت کسی سیلی یا چیز دیگر بزند به طوری که صورت او سرخ شود، باید یک مثقال و نیم شرعی طلای سکّه دار که هر مثقال ۱۸ نخود است بدهد و اگر کبود شود، سه مثقال، و اگر سیاه شود، باید شش مثقال

شرعی طلای سکّه دار بدهد ولی اگر جای دیگر بدن کسی را به واسطهٔ زدن، سرخ یاکبود یا سیاه کند، باید نصف آنچه راکه گفته شد بدهد.

(مسأله ۲۸۱۶) اگر به حیوان حلال گوشت کسی، زخم بزنند، یا چیزی از بدن آن را ببرد، باید تفاوت قیمت سالم و معیوب آن را به صاحبش بدهد.

(مسأله ۲۸۱۷) اگر انسان سگ شکاری کسی را یا سگی که نگهداری خانه را می‌کند، یا سگ گلّه کسی را یا سگی که پاسبانی زراعت را می‌کند، بکشد باید قیمت او را بدهد و اگر قیمت سگ شکاری کمتر از چهل درهم باشد، لازم است چهل درهم بدهد.

(مسأله ۲۸۱۸) اگر حیوان، زراعت یا مال کسی را از بین ببرد، چنانچه صاحب حیوان در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد، باید مقداری راکه ضرر زده به صاحب مال یا زراعت بدهد.

(مسأله ۲۸۱۹) اگر بچه، یکی ازگناهان کبیره را انجام دهد، ولیّ یا مثلاً معلم او با اجازه ولیّ می‌تواند به قدری که ادب شود و دیه واجب نشود، او را بزند.

(مسأله ۲۸۲۰) اگر کسی بچه‌ای را طوری بزند که دیه واجب شود، دیه مال طفل است و اگر مرده، باید به ورثهٔ او بدهد و چنانچه مثلاً پدر بچه به قدری او را بزند که بمیرد، دیه او را ورثه دیگرش می‌برند و به خود پدر از دیه چیزی نمی‌رسد.

مسائل متفرقه

(مسأله ۲۸۲۱) اگر ریشهٔ درخت همسایه در ملک انسان بیاید، می‌تواند از آن جلوگیری کند و چنانچه ضرری هم از ریشهٔ درخت به او برسد، می‌تواند از صاحب درخت بگیرد.

(مسأله ۲۸۲۲) جهیزیه‌ای که پدر به دختر می‌دهد، اگر مثلاً به واسطهٔ صلح یا بخشش، ملک او کرده باشد، نمی‌تواند از او پس بگیرد و اگر ملک او نکرده باشد، پس گرفتن آن اشکال ندارد.

(مسأله ۲۸۲۳) اگر کسی بمیرد، ورثه بالغ او می‌توانند از سهم خودشان، خرج عزاداری میّت نمایند، ولی از سهم صغیر نمی‌شود چیزی برداشت.

(مسأله ۲۸۲۴) اگر انسان غیبت مسلمانی را کند، احتیاط واجب آن است که اگر مفسده نباشد و سبب کینه و فتنه نشود، از آن مسلمان خواهش کند که او را حلال نماید. و چنانچه ممکن نباشد، باید برای او از خدا طلب آمرزش کند، و اگر به واسطهٔ غیبتی که کرده توهینی به آن مسلمان شده، در صورتی که ممکن است، باید آن توهین را بر طرف نماید.

(مسأله ۲۸۲۵) انسان نمی‌تواند بدون اذن حاکم شرع از مال کسی که می‌داند خمس نمی‌دهد، خمس را بردارد و به حاکم شرع برساند.

(مسأله ۲۸۲۶) آوازی که مخصوص مجالس لهو و بازیگری است، غنا و حرام است. و اگر نوحه یا روضه یا قرآن را هم با غنا بخوانند و هکذا هر آوازی که عرف به آن غنا گوید، حرام است، ولی اگر آن را با صدای خوب بخوانند که غنا

نباشد، اشکال ندارد.

(مسأله ۲۸۲۷)کشتن حیوانی که اذیت می‌رساند و مال کسی نیست اشکال ندارد.

(مسأله ۲۸۲۸) جایزه‌ای را که بانک به بعضی از کسانی که در صندوق پس انداز، حساب دارند می دهد، چون برای تشویق مردم می دهد، اگر از خودشان باشد و از سود وام نباشد، حلال است.

(مسأله ۲۸۲۹) اگر چیزی را به صنعتگری بدهند که درست کند و صاحب آن نیاید آن را ببرد، چنانچه صنعتگر جستجو کند و از پیدا کردن صاحب آن نا امید شود، باید آن را به نیّت صاحبش به فقیر صدقه بدهد، و بهتر این است که از حاکم شرع استجازه کند.

(مسأله ۲۸۳۰) سینه زدن در کوچه و بازار با اینکه زنها عبور می‌کنند، اشکال ندارد ولی بنا بر احتیاط، سینه زن باید پیراهن پوشیده باشد و نیز اگر جلوی جمعیت عزادار بیرق و مانند آن ببرند، مانعی ندارد ولی باید آلات لهو استعمال نشود.

(مسأله ۲۸۳۱)گذاشتن طلا و دندانی که روکش طلا دارد برای زن، هر چند زینت به حساب آید، مانعی ندارد، و برای مرد، در صورتی که زینت به حساب نیاید، مانعی ندارد. و اگر زینت به حساب آید، اشکال دارد.

(مسأله ۲۸۳۲) حرام است انسان استمناء کند، یعنی با خود یا دیگری غیر زن یا کنیزی که وطی آن جائز است به غیر از جماع کاری کند که منی از او بیرون آید.

(مسأله ۲۸۳۳) تراشیدن ریش و ماشین کردن آن اگر مثل تراشیدن باشد، در حال اختیار جائز نیست و حرام است.

(مسأله ۲۸۳۴) احتیاط واجب آن است که ولیّ بچه پیش از آنکه بچه بالغ شود او را ختنه نماید و اگر او را ختنه نکند، بعد از بالغ شدن بر خود بچه واجب است.

(مسأله ۲۸۳۵) اگر پدر و مادر فقیر باشند و نتوانند کاسبی کنند، فرزند آنان اگر بتواند، باید خرجی آنان را بدهد.

(مسأله ۲۸۳۶) اگر کسی فقیر باشد و نتواند کاسبی کند پدر او باید خرجی او را بدهد و اگر پدر ندارد، یا نمی‌تواند خرجی او را بدهد، چنانچه فرزندی هم نداشته باشد که بتواند خرجی او را بدهد، مشهور آن است که جد پدری او باید خرجی او را بدهد و اگر جد پدری ندارد، یا نمی‌تواند خرجی او را بدهد، مادرش باید خرجی او را بدهد و اگر مادر هم ندارد، یا نمی‌تواند خرجی او را بدهد، باید مادرِ پدر، و مادرِ مادرِ، و پدر مادر، با هم خرجی او را بدهند و اگر بعضی از اینها نباشند یا نتوانند، باید بعض دیگر خرجی او را بدهند. و قول مشهور موافق احتیاط است.

(مسأله ۲۸۳۷) دیواری که مال دو نفر است، هیچکدام آنان حق ندارند بدون اذن شریک دیگر آن را بسازد یا سر تیر یا پایه عمارت خود را روی آن دیوار بگذارد یا به دیوار میخ بکوبد، ولی کارهائی که معلوم است شریک راضی است مانند تکیه دادن به دیوار و لباس انداختن روی آن اشکال ندارد، امّا اگر شریک او بگوید به این کارها هم راضی نیستم، انجام این‌ها هم جایز نیست.

(مسأله ۲۸۳۸) نقاشی تمام بدن از حیوان یا انسان هر چند مجسمه نباشد،حرام است ولی عکاسی فتوگرافی اشکال ندارد.

(مسأله ۲۸۳۹) درخت میوه‌ای که شاخه آن از دیوار باغ بیرون آمده، اگر انسان نداند صاحبش راضی است، نمی‌تواند از میوه آن درخت بچیند و اگر میوه آن روی زمین هم ریخته باشد، نمی‌تواند آن را بردارد.

مسائل جدید

حوالجات داخلی و خارجی

(مسأله ۱) در این جا چند مسأله وجود دارد و حواله به چند نوع می‌باشد:

اوّل): این که مشتری پولی در بانک داشته باشد و از بانک تقاضا کند که چک بانکی یا حواله‌ای به عهده‌ی یکی از شعب خود در داخل کشور و یا به یکی از بانک‌های طرف حساب خود در خارج از کشور صادر کند و مشتری مبلغ چک یا حواله را در آن محل دریافت می‌کند و بانک بابت این عمل، کارمزد و حق العمل از مشتری دریافت می‌کند، گرفتن این کارمزد و حق العمل را ممکن است به این نحو تصحیح کرد که چون بانک شرعاً ملزم نیست پولی که از مشتری گرفته در شهر دیگر یا کشور دیگر بپردازد و حق دارد که در همان محلی که از مشتری پول گرفته بپردازد و برای رفع ید از این حق شرعی جایز است که مبلغی کارمزد بگیرد که پول مشتری را در شهر دیگر و یا در کشور دیگر به او بپردازد.

(دوم): این که مشتری پولی در نزد بانک نداشته باشد و بانک برای مشتری چک یا حواله‌ای صادر می‌کند که در داخل یا خارج از کشور به مشتری خود قرض دهد و برگشت این کار وکالت دادن به مشتری است که پول را به عنوان قرض دریافت کند و برای این عمل، بانک کارمزدی از مشتری می‌گیرد و ممکن است گرفتن این کارمزد را نیز به این نحو تصحیح کرد که بانک با اجازه دادن به مشتری که چنین مبلغی را در محل مورد درخواست خود بتواند قرض بگیرد و این یک نوع

خدمتی است به مشتری که بانک انجام می‌دهد و جایز است برای این خـدمت، مبلغی به عنوان کارمزد بگیرد.

و اگر چنانچه حواله‌ای که در خارج از کشور به مشتری می‌دهد به پول کشور خارج بوده باشد و مشتری وکالتاً از بانک آن پول را برای خود قرض می‌گیرد، پس بانک حق دارد که طلب خود را به همان پول خارجی از او مطالبه کند و چون از آن حق خود صرف نظر می‌کند، جایز است که مبلغی به عنوان کارمزد بابت آن دریافت کند و یا این که می‌تواند آن پول خارجی را با پول کشـور مشـتری بـه ضـمیمه‌ی اضافه‌ای که به نام کارمزد می‌گیرد، تبدیل و معاوضه کند.

(سوم): این که شخصی مبلغی را در شهر خود به بانک می‌دهد تا معادل آن را در داخل یا خارج کشور از بانک طرف آن بانک دریافت کند، مثلا پولی را در نجف اشرف به بانک می‌دهد که در بغداد بگیرد، یا در شام و لبنان و یا کشور دیگر بگیرد و بانک بابت این کار، کارمزد و حق العمل می‌گیرد، عمل حواله‌ی مزبور اشکال ندارد و جایز است و همین طور گرفتن کارمزد و اجرت بر این عمل اشکال ندارد و جواز گرفتن اجرت و مبلغ اضافی از دو راه قابل تصحیح است:

اوّل این که گفته شود که این یک نوع معامله است که بانک پول محل مشتری را به مبلغی از پول کشور خارج می‌فروشد، پس گرفتن کارمزد، اشکالی پیدا نمی‌کند.

دوم این که ربای حرام در قرض، آن زیادی است که قرض دهنده از قرض گیرنده علاوه بر اصل پول اضافه می‌گیرد، ولی اگر قرض گیرنده از قرض دهـنده زیادی و اضافه بگیرد، آن حرام نیست و داخل در قرض ربوی نیست.

(چهارم): این که کسی مبلغی در محلی از بانک می‌گیرد و حواله می‌کند که بانک آن مبلغ را در محل دیگری بگیرد و بانک بابت قبول این حواله، مبلغی کارمزد از آن شخص می‌گیرد، گرفتن این کارمزد به یکی از دو راه جایز است:

اول این که اگر حواله در پول‌های خارجی بوده باشد مانند این که ریال ایرانی بگیرد و پول غیر ایرانی حواله کند، در این صورت عنوان معامله بیع پیدا می‌کند که

بانک آن پول خارجی را با اضافه‌ای که می‌گیرد، می‌خرد به پولی که به آن شخص تحویل می‌دهد و در این صورت گرفتن کارمزد، داخل در معامله می‌شود و جایز است.

دوم این که بانک ملزم نیست شرعاً پولی که از آن شخص گرفته را در محل دیگر بپردازد و حق دارد این کار را قبول نکند و می‌تواند برای تنازل از این حق، مبلغی به عنوان کارمزد از او بگیرد، در این صورت گرفتن آن کارمزد جایز است.

پس آن چه گفته شد از اقسام حواله‌های بانکی و تطبیق آن‌ها با عناوین فقهی، عیناً در اشخاص هم جاری است مانند این که کسی مبلغی در محلی به شخصی می‌دهد که آن مبلغ و یا معادل آن را در شهر و محل دیگری دریافت کند و یا مبلغی از شخصی در محلی بگیرد و معادل آن را در شهر دیگری بپردازد و برای این کار اجرت و کارمزد بگیرد، در تمام این صور، گرفتن کارمزد جایز است.

(مسأله ۲) در آن چه گفته شد فرق نمی‌کند در این که حواله کننده مبلغی نزد شخصی که بر او حواله می‌کند داشته باشد یا این که پولی و مالی در نزد آن شخص نداشته باشد و در هر دو صورت عمل حواله صحیح است.

جایزه‌های بانکی

گاهی بانک‌ها به منظور تشویق و ترغیب مشتریان که بیشتر پولشان را به بانک بسپارند و یا حساب باز کنند، از طریق قرعه کشی جایزه‌ای قرار می‌دهند و به کسی که قرعه به نام او اصابت کند، جایزه می‌پردازند.

(مسأله ۳) آیا جایز است که بانک چنین عملی را انجام دهد و گرفتن آن جایزه شرعاً جایز است یا نه؟

در این مسأله تفصیل هست به این که اگر عمل قرعه کشی پس از اعلام بانک به صورت شرط از طرف مشتریان نباشد و پول خود را به این شرط نگذارند که قرعه کشی انجام شود، بلکه قرعه کشی فقط به عنوان تشویق مشتریان بوده باشد که

بیشتر پول در آن بانک بگذارند و یا اشخاصی حساب در آن بانک باز کنند، در این صورت عمل قرعه‌کشی جایز است و کسی که قرعه به نام او اصابت کند، جایز است آن جایزه را به عنوان مجهول المالک به اذن حاکم شرع یا به اذن وکیل او در صورتی که بانک، دولتی و یا مشترک بوده باشد، بگیرد و اگر بانک، دولتی و یا مشترک نبوده باشد، درگرفتن جایزه احتیاج به اذن حاکم شرع ندارد و اگر عمل قرعه کشی چنانچه به نحو شرط ضمن عقد مانند عقد قرض و یا عقد دیگری بوده باشد، انجام بگیرد و از باب وفا به آن شرط قرعه‌کشی نمایند، جایز نمی‌باشد و گرفتن جایزه نیز برای کسی که قرعه به نام او اصابت کرده است، به عنوان وفا به آن شرط جایز نمی‌باشد.

تحصیل و نقدکردن سفته‌ها به وسیله‌ی بانک‌ها

از خدماتی که بانک انجام می‌دهد، وصول کردن سفته‌های مشتری‌ها می‌باشد، به این ترتیب که قبل از سر رسید آن، وجود آن سفته‌ها را در آن بانک و شماره و مقدار و سر رسید آن را به متعهد و امضاء کننده‌ی سفته اعلام و ابلاغ می‌کنند تا متعهد سفته، خود را برای پرداخت آن در سر رسید آماده کند و پس از وصول سفته مبلغ آن را در حساب مشتری منظور می‌کند و یا نقداً به مشتری می‌پردازد و برای این خدمت، کارمزد دریافت می‌کند. از این قبیل است وصول کردن چک هائی که مشتری‌ها در بانک می‌گذارند و چنانچه چکی به عهده‌ی بانکی در شهر دیگر باشد و بانک، آن چک را برای مشتری وصول کند، از مشتری کارمزد می‌گیرد.

(مسأله ۴) این عمل بانک که وصول کردن سفته و یا چک‌ها برای مشتریان می‌باشد، جایز است وگرفتن کارمزد نیز برای این عمل جایز می‌باشد به شرط این که بانک فقط درگرفتن اصل مبلغ سفته و یا چک، دخالت داشته باشد و اما چنانچه برای آن مبلغ سود و فائده نزولی قرار داده باشند، در این صورت تصدی بانک جایز

نمی‌باشد و گرفتن کارمزد برای وصول مبلغ سفته و یا چک ـ از نظر فقهی ـ از باب جعاله می‌باشد.

(مسأله ۵) گاهی متعهد سفته، پولی در نزد بانک دارد و در آن سفته قید شده است که در سر رسیدش به آن بانک مراجعه کند و بانک سفته را از حساب او برداشت کرده و به طلبکار نقداً بپردازد و یا در حساب طلب کار منظور نماید و این کار به این معنی است که متعهد سفته‌ی طلبکار خود را به بانک حواله کرده و چون در نزد بانک پول داشته و بانک بدهکار او می‌باشد، عمل حواله صحیح بوده و احتیاج به قبول ندارد. و بنابر این فرض جایز نیست که بانک برای پرداخت بدهی خود کارمزد دریافت کند و گاهی به طوری که قبلاً اشاره شد، مشتری سفته را بدون این که حواله‌ای از جانب متعهد شده باشد، جهت وصول به بانک می‌دهد و گفتیم که گرفتن کارمزد در این صورت جایز است. و صورت سومی هست و آن این که متعهد سفته، بدون آن که پولی در بانک داشته باشد و بانک به او بدهکار باشد، مبلغ سفته را به بانک حواله می‌کند و بانک نیز این حواله را قبول می‌کند و مبلغ آن را می‌پردازد و بابت قبولی حواله، از متعهد سفته کارمزد می‌گیرد و گرفتن این کارمزد نیز جایز است.

فروش پول‌ها و ارزهای خارجی و خرید آن‌ها

از خدمات بانکی، خرید و فروش پول‌های کشورهای خارجی است و این به دو منظور، انجام می‌شود: یکی در اختیار قرار دادن آن به اندازه کافی به موجب احتیاجات مردم و تقاضای روز و دیگری به دست آوردن سود از راه خرید و فروش آن.

(مسأله ۶) خرید و فروش پول‌های خارجی به زیادتر از آن چه خریداری شده، جایز است. حال اگر چنانچه به بیشتر از آن چه خریده است بفروشد یا به مساوی بفروشد، فرق ندارد که معامله با مدت باشد یا بدون مدت، چون بانک

همان طوری که معاملات به غیر مدت انجام می دهد، معاملات مدت دار نیز انجام می دهد.

حساب‌های جاری

کسی که حساب جاری در بانکی دارد و پولی در بانک گذاشته، حق دارد که هر مبلغی که بخواهد و بیشتر از موجودی او نباشد، از بانک برداشت کند، بلی گاهی بانک اجازه می‌دهد که مشتری او مبلغ معینی با نداشتن موجودی در حساب، برداشت کند و این بر حسب اعتمادی است که به مشتری خود دارد و این را برداشت آزاد می‌نامند و بانک برای این مبلغ فائده می‌گیرد.

(مسأله ۷) آیا جایز است که بانک این فائده را بگیرد؟

ظاهراً بلکه قطعاً گرفتن این فائده جایز نیست برای این که فائده‌ای است برای قرض و آن ربا است مگر اینکه ناچار باشد گیرنده زیاده را به بانگ ببخشد و یا بعنوان کارمزد چیزی به بانک بدهد.

خرید و فروش سفته‌ها

مالیت هر چیزی به یکی از دو چیز ثابت می‌شود: اوّل این که آن چیز منافع و آثار خاصی داشته باشد که عقلاء برای آن منافع و آثار، به آن چیز رغبت پیدا می‌کنند مانند چیزهای خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی و آن چه از این قبیل است. دوم این که از ناحیه مقامی که اعتبار در دست اوست، بر آن چیز اعتبار مالی داده شود مانند اسکناسهائی که دولت‌ها در اختیار مردم می‌گذارند و تمبرهای دولتی و هر شئ بها داری که دولت برای آن بها و مالیت اعتبار کرده است.

(مسأله ۸) بیع و معامله و خرید و فروش از جهاتی با قرض و وام دادن فرق دارد و امتیاز پیدا می‌کند و آن جهات عبارت است از.

اوّل: این که در بیع و فروش، چیزی را به ملک دیگری در می‌آورند در ازاء چیز دیگر، نه به طور رایگان و مجانی ولی در قرض، چیزی و مالی را به ملک کسی در می‌آورند به اینکه آن مال در ذمه گیرنده باشد و آن کس ضامن و عهده دار مانند آن چیز و مال بوده باشد در صورتی که مانند داشته باشد و یا ضامن و عهده دار قیمت عین آن چیز بوده باشد در صورتی که مانند نداشته باشد.

دوم: این که در بیع و فروش آن چه فروخته می‌شود باید با آن چه به جای او گرفته می‌شود ـ کالا و بها ـ با هم فرق داشته باشند و نمی‌شود هر دو یک چیز بوده باشند، در غیر این صورت بیع محقق نمی‌شود. ولی در قرض لازم نیست که مال و عوض آن، یک چیز نباشد و اگر خود آن چه را قرض گرفته‌اند و یا مانند آن راکه هیچ فرقی با هم نداشته باشند به جای مال قرض بدهند، صحیح است، ولی اگر صد عدد تخم مرغ را به صد و ده تخم مرغ در ذمه بفروشند که هیچ فرقی بین آن‌ها نباشد، صحیح نیست و این قرض است که به صورت بیع انجام شده و چون زیادی در آن اعمال شده، ربا و حرام است.

سوم: این که نوع ربا در بیع و فروش با نوع ربا در قرض فرق می‌کند، در قرض هر نوع زیادی که شرط و رعایت شده باشد، ربا و حرام است به خلاف بیع که هر زیادی در آن حرام نیست مگر این که چیز فروخته شده و عوض آن از یک جنس و باکیل و وزن فروخته می‌شود که در این صورت اگر زیادی بگیرند حرام است ولی اگر از یک جنس نبودند ویا به صورت پیمانه و کشیمنی فروش نمی‌شوند زیادگرفتن در آن حرام نیست مثلا اگر صد عدد تخم مرغ را به صد و ده عدد به مدت دو ماه قرض دهند ربا و حرام است ولی اگر صد عدد را به صدو و ده عدد به مدت دو ماه بفروشند، در صورتی که بین آن‌ها، یعنی عوض و معوض از جهت حجم کوچکی و بزرگی و یا نوعیت آن‌ها فرق داشته باشد، معامله صحیح است و اگر فرق نداشته باشند، گفتیم قرض ربوی است که به صورت بیع انجام می‌شود.

چهارم: این که ربا در معامله غیر از ربا در قرض است، چنانچه معامله ربوی

باشد، اصل معامله باطل است، نه فروشنده مالک و صاحب بها می‌شود و نه خریدار صاحب مال می‌شود، یعنی هیچ یک از مال فروشنده و مال خریدار به دیگری شرعاً منتقل نشده است، ولی در قرض این طور نیست، چنان چه قرض ربوی باشد فقط مقدار زیادی که به عنوان ربا گرفته می‌شود به پول دهنده منتقل نمی‌شود و قرض گیرنده می‌تواند در پول و یا مالی که به قرض گرفته تصرف نماید.

(مسأله ۹) پول‌های کاغذی، مانند اسکناس‌ها، کسی که پولی از کسی طلب دارد، اگر آن را به کمتر از آن نقداً بفروشد، مثلاً ده تومان طلب خود را در ذمه کسی به نُه تومان یا صد تومان را به نود تومان بفروشد، خالی ازاشکال نیست. و احوط آن است که ما به التفاوت را ببخشد.

(مسأله ۱۰) سفته‌های ریالی که ما بین مردم و تجار معمول است و با آن‌ها معامله می‌کنند مانند اسکناس نیست که برای خود آن‌ها مالیت قائل شده باشند، بلکه آن‌ها یک نوع مدرک و سندی است که گواهی می‌کند که مبلغ ثبت شده در آن، بدهی و دین است که در ذمه‌ی متعهد و امضاء کننده‌ی سفته می‌باشد، پس مشتری موقعی که سفته‌ای بفروشنده‌ی کالا می‌دهد، در واقع بهای کالای خریداری شده را نداده است و لذا چنان چه آن سفته در دست فروشنده گم شده باشد یا سوخته باشد، چیزی از مال فروشنده تلف نشده و ذمه‌ی مشتری فارغ و بری نشده است، به خلاف این که اگر بهای کالا را اسکناس داده بود و گم می‌شد، از مال فروشنده رفته و او ضرر کرده است.

(مسأله ۱۱) سفته‌ها بر دو نوع است: اوّل: این که حکایت کند از یک بدهی واقعی، یعنی امضاء کننده مبلغ ذکر شدۀ در سفته را حقیقتاً به صاحب سفته بدهکار است و سفته مدرک آن بدهکاری است. **دوم)**این که واقعیت ندارد، فقط یک عمل صوری که به منظوری صادر شده است.

اما نوع اول که حقیقتاً صاحب سفته به موجب آن طلبکار است، جایز است که طلب مدت دار خود را که در ذمه‌ی بدهکار دارد، به مبلغ کمتری به وجه نقد به

بانک یا شخص دیگری بفروشد وبه جای صاحب سفته، خریدار آن طلبکار می‌شود ولی فروختن آن به طور نسیه و به مدت، بنا بر احتیاط واجب جایز نیست، چون شامل فروش بدهی به بدهی می‌باشد.

اما نوع دوم که سفتهٔ صوری می‌باشد، جایز نیست صاحب سفته آن را به دیگری بفروشد، چون در واقع طلبی در ذمه‌ی امضاء کنندهٔ آن سفته ندارد بلکه این سفته به این منظور صادر شده که صاحب سفته و کسی که به حواله‌کرد او می‌باشد، بتواند از آن استفاده کرده و با کم کردن مقداری از مبلغ، به دیگری بفروشد و لذا به این نوع سفته‌ها، سفتهٔ صوری و مجامله‌ای گفته می‌شود و فروختن آن به بانک در واقع، قرض کردن صاحب سفته است از بانک و حواله کردن بانک است به عهدهٔ امضا کنندهٔ آن، با این که در ذمّهٔ اوطلبی ندارد، بنابراین مبلغی که بانک بابت مدت آن سفته کم می‌کند، ربا و حرام است.

قرار دادهای بیمه‌ای

بیمه یک نوع قرار دادی است بین بیمه‌گر (دولت یا شرکت) و بین بیمه کننده (شخص یا اشخاص) که بیمه کننده با پرداخت مبلغی به طور ماهیانه یا سالیانه، به نام اقساط بیمه به بیمه‌گر، طبق قرارداد خسارت هر نوع ضرر و زیانی که بر بیمه کننده وارد شود و در قرار داد ذکر شده باشد، از بیمه‌گر دریافت می‌کند.

(مسأله ۱۲) بیمه، انواع و اقسام متعددی دارد: بیمه‌ی حیات و سلامت بدن، بیمه اموال، چه اموالی که از خارج خریداری شده باشد و یا موجود در انبارهای کالای شخصی و یا عمومی و یا اثاث منزل، بیمه‌ی خطر آتش سوزی و غرق در آب و نقص حاصل در کالا و حصول عیب و خرابی در آن، بیمه‌ی ماشین و شخص ثالث یا تمام بدنه، بیمهٔ کشتی‌های تجارتی و آن چه از این قبیل است و بیمه اقسام دیگری نیز دارد و چون حکم آن‌ها یکی است لزومی ندارد که تمام آن‌ها ذکر شود.

(مسأله ۱۳) قرار داد بیمه چند رکن و پایه دارد:

۱ـ ایجاب از بیمه کننده یعنی انشاء عقد بیمه بر طبق بیمه نامه به وسیله‌ی بیمه کننده.

۲ـ قبول بیمه‌گر یعنی آن چه بیمه کننده انشاء کند، او قبول کند.

۳ـ معلوم کردن آن چه بیمه می‌شود: حیات و سلامتی بدن، اموال، ماشین و یا چیزهای دیگر.

۴ـ تعیین بیمه‌ی ماهیانه و یا سالیانه...

(مسأله ۱۴) لازم است در قرار داد بیمه، آن چه که بیمه می‌شود و خطرهای احتمالی که آن چیز به خاطر آن خطرات بیمه می‌شود و همین طور لازم است اقساط بیمه و ابتداء و انتهاء و مدت بیمه، تعیین گردد.

(مسأله ۱۵) می‌توان قرار داد بیمه را با تمام اقسام آن از باب عقد هبۀ معوضه تصحیح کرد به این صورت که بیمه کننده، مبلغی را به طور ماهیانه یا سالیانه یا یک جا به بیمه‌گر هبه می‌کند و در ضمن عقد هبه، به بیمه‌گر شرط می‌کند که در صورت پیش آمد و رخداد هر نوع خسارتی که در بیمه نامه ذکر شده، باید بیمه‌گر آن را جبران کند و بر بیمه‌گر نیز واجب است به این شرط وفا کند و خسارت بیمه کننده را جبران کند، بنابراین عقد بیمه به تمام اقسام آن یک نوع هبۀ معوضه است، و جایز صحیح است.

(مسأله ۱۶) چنانچه بیمه‌گر در صورت پیش آمد خسارتی بر بیمه کننده، از جبران آن خودداری کند و به شرط هبه عمل ننماید و خسارت را نپردازد، بیمه کننده، خیار تخلف شرط دارد و می‌تواند قرار داد بیمه را فسخ کند و آن چه از اقساط بیمه پرداخت کرده است، مسترد داشته و پس بگیرد.

(مسأله ۱۷) در صورتی که بیمه کننده به پرداخت اقساط بیمه کمّا و کیفاً اقدام نکند، واجب نیست بر بیمه‌گر که خسارات وارده را جبران کند و پس ندادن بیمه کننده، اقساط بیمه را، با فرض این که تا حال جبران چیزی نکرده است،

بی‌اشکال نیست.

(مسأله ۱۸) برای صحت قرارداد بیمه، مدت معینی اعتبار نشده است که باید یکساله باشد یا دو ساله و یا بیشتر، بلکه تابع است به آن چه طرفین بیمه‌گر و بیمه کننده، بر آن اتفاق کرده باشند.

(مسأله ۱۹) اگر عده‌ای و چند نفری جمع شوند و اتفاق کنند بر تـأسیس شرکتی که سرمایهٔ شرکت را به طور مشترک از مال خودشان بگذارند و هر یک از شرکاء و یا یکی از آن‌ها در ضمن عقد شرکت، بر شرکاء دیگر شرط کند که چنان که پیش آمد و ضرر و حادثه‌ای بر جان و یا مال و یا ماشین و یا چیز دیگر او وارد شود، با تعیین نوع حادثه، شرکت باید خسارت آن حادثه را از سود عاید خود جبران کند، و در صورت وقوع حادثه واجب است شرکت به این شرط عمل کند و خسارت او را جبران کند.

احکام سر قفلی

از معاملات رایج بین تجار و کسبه کـه مـورد ابـتلاء است و از مسـائل روز می‌باشد، موضوع سر قفلی است که محل‌های تجارتی و کسب، سر قفلی پیداکرده است و قاعده‌ی کلی و ملاک برای مشروعیت‌گرفتن سرقفلی و عدم مشروعیت آن این است که در هر موردی که مالک و موجر حق داشته باشد وجه الاجاره را زیاد کند و یا ملک را تخلیه کند، ومستأجر حق نداشته باشد از زیاد شدن وجه الأجاره جلوگیری و یا از تخلیهٔ ملک خودداری کند، در این صورت جایز نیست مستأجر سرقفلی بگیرد و تصرف او در آن ملک بدون رضایت مالک حرام است، ولی چنان که مالک حق زیادکردن وجه الاجاره و حق خالی کردن ملک را نداشته باشد، و بلکه مستأجر حق تخلیه کردن ملک برای غیر و واگذاری اجاره‌ی آن را بر دیگری داشته باشد، در این صورت،گرفتن سر قفلی بر مستأجر جایز است و برای روشن شدن در این باب به مسائل بعدی مراجعه شود...

(مسأله ۲۰) ملک‌ها و محل‌ها ئی که در زمان سابق پیش از جعل قانون جلوگیری مالک از اجبار مستأجر بر تخلیهٔ محل اجاره و یا اضافه کردن حق الاجاره، اجاره داده شده و بلکه مالک می‌توانست مبلغ اجاره را بالا ببرد و یا مستأجر را وادار به تخلیه کند و هیچ گونه شرط و شروطی بین مالک و مستأجر در بین نبود، و پس از جعل قانون مالک و مستأجر به پشتیبانی این قانون، مستأجر حاضر نیست ملک را تخلیه کند و مبلغ اجاره را بالا ببرد و با این که اجارهٔ محل هائی مانند آن چندین برابر بیشتر ازاین محل شده است و به همین جهت محل سر قفلی پیدا کرده است، در این صورت سرقفلی گرفتن مستأجر جایز نبوده و تصرف او در آن محل بدون رضایت مالک غصب و حرام است.

(مسأله ۲۱) محل هائی که پس از جعل قانون مالک و مستأجر اجاره داده شده است و با این که مبلغ اجاره‌ی آن محل در هر ماه مثلا یک هزار تومان ارزش داشته است ولی موجر باگرفتن مبلغی مثلا پنجاه هزار تومان از مستاجر با رضایت خود محل را به کمتر از آن مبلغ اجاره می‌دهد و در ضمن شرط می‌کند که سال به سال اجاره را برای مستاجر تجدید کند یا برای کسی که مستأجر به او واگذار می‌کند، بدون افزودن بر مبلغ اجاره به همان شخص دوم اجاره دهد. در این صورت جایز است مستأجر برای تخلیهٔ محل دیگری و رفع ید از سکونت در آن محل، سر قفلی راکه داده یاکمتر و یا بیشتر از آن دریافت کند و مالک بر طبق شرطی که کرده است، حق مخالفت و ممانعت ندارد.

(مسأله ۲۲) محل هائی که بدون گرفتن سر قفلی به اجاره داده می‌شود، اگر در عقد اجاره چنین شرط شده که مالک حق ندارد مستأجر را مجبور به تخلیه محل کند و مستأجر حق دارد با تجدید اجاره مطابق سال اول تا مدتی که بخواهد سالیانی در آن محل بماند، چنانکه شخصی مبلغی به مستأجر ولو به اسم سر قفلی بدهد که از حق سکونت و اشتغال در آن محل تنازل کند و دست بردارد و با این که پس از تخلیه محل، مالک نسبت به اجاره دادن آن آزاد است و آن شخص از خود مالک

اجاره خواهد کرد، در این صورت جایز است که مستأجر آن مبلغ و سر قفلی را در مقابل تخلیه‌ی محل بگیرد نه در مقابل انتقال حق تصرف و استفاده از محل مستأجر...

احکام تشریح

(مسأله ۲۳) جایز نیست بدن مردهٔ مسلمان را تشریح کنند و اگر تشریح کنند، برگردن تشریح کننده دیه لازم می‌شود به طوری که تفصیل آن را در کتاب دیات بیان کرده‌ایم.

(مسأله ۲۴) جایز است بدن مردهٔ کافر را تشریح کنند به تمام انواع تشریح و اگر مرده‌ای که اسلام او مشکوک باشد، اگر در بلاد غیر اسلامی باشد، تشریح بدن آن جائز است، اما اگر در بلاد اسلامی بوده باشد، جواز تشریح بدن مشکوک الاسلام، مشکل است و بلکه جائز نیست.

(مسأله ۲۵) اگر زنده ماندن یک مسلمانی متوقف شود به تشریح بدن مردهٔ مسلمانی و تشریح بدن غیر مسلمان و یا مشکوک الاسلام ممکن نباشد و راه دیگری برای زنده نگه داشتن آن مرد مسلمان نباشد، در این صورت، تشریح بدن مرده مسلمان خالی از اشکال نیست و احتیاط آن است که تشریح نکنند و این احتیاط ترک نشود.

(مسأله ۲۶) جایز نیست بریدن عضوی از اعضاء بدن مردهٔ مسلمان مانند چشم و یا عضو دیگر، به منظور پیوند زدن آن عضو به بدن شخص زنده دیگر.

(مسأله ۲۷) اگر شخصی راضی شود که در حال حیات خود عضوی از اعضاء او را بریده و به دیگری پیوند زنند، چنانچه عضوی که به رضایت خود او بریده می‌شود از اعضاء رئیسه بوده باشد که بریدن آن صدمه‌ای به حیات او می‌زند و یا نقص و عیبی در او ایجاد می‌کند، بریدن آن عضو جایز نیست. و اگر با بریدن آن عضو ضرر و عیبی بر او وارد نمی‌شود مانند بریدن مقداری از پوست و یا گوشت

ران که جای آن روئیده می‌شود، در این صورت بریدن آن عضو به رضایت خود او جایز است و می‌تواند برای بریدن آن عضو مبلغی نیز دریافت کند.

(مسأله ۲۸) جایز است تبرع کردن خون به بیمارانی که احتیاج بـه تـزریق خون دارند ولی باید دادن خون به صاحب آن ضرر جانی نداشته باشد.

(مسأله ۲۹) جایز است بریدن عضوی از بدن مردهٔ کافر و یا مشکوک الاسلام که در بلاد کفر باشد، به منظور پیوند زدن آن به بدن شخص مسلمان و پس از پیوند زدن، چون جزو بدن مسلمان می‌شود، احکام بدن مسلمان بـر او جـاری است و همین طور جایز است عضوی از اعضاء بدن حیوان نجس العین را به بدن شخص مسلمان پیوند زنند، چون پس از پیوند زدن جزو بدن مسلمان می‌گردد و احکام بدن مسلمان بر آن عضو جاری است و نماز خواندن با آن عضو نیز جایز است.

(مسأله ۳۰) جایز نیست نطفه و منی مرد اجنبی را به زنی تلقیح و تـزریق نمایند و فرق نمی‌کند که عمل تلقیح به وسیله‌ی شخص اجنبی انجام بگیرد یا به وسیله‌ی خود شوهر زن، و اگر عمل تلقیح انجام شود و زن تلقیح شده، حامله و بچه دار گردد، آن بچه مال صاحب نطفه است و تمام احکام اولاد بر او جاری است و از یکدیگر ارث هم می‌برند و فقط آن چه در مورد ارث استثناء شده است، بچه‌ای است که از زنا به وجود آمده باشد و در عـمل تـلقیح گـر چـه خـود عـمل حـرام می‌باشد، ولی زنا تحقق پیدا نکرده است و همچنین زنی که به وسیله‌ی تلقیح بچه دار شده باشد، مادر آن بچه است و احکام اولاد بر او جاری است و از این قبیل است اگر زنی به طور مساحقه نطفه‌ی شوهر خود را به فرج زن دیگر بریزد و آن زن از این نطفه حامله و بچه دار شود، آن بچه مال صاحب نطفه است و آن زن هم مادر آن بچه است و احکام اولاد بر او جاری است.

(مسأله ۳۱) جایز است گرفتن نطفهٔ مردی در صورتی کـه مـقدمات حـرام نداشته باشد وگذاشتن آن نطفه در رحم مصنوعی و تربیت کردن آن به منظور تولید بچه و چنانچه از این راه بچه‌ای تولید گردد، آن بچه مـال صـاحب نـطفه است و

احکام پدر و فرزندی بین آن‌ها برقرار می‌شود ولکن این بچه مادر ندارد.

(مسأله ۳۲) جایز است تلقیح نطفهٔ شوهری به زن او، ولی غیر از شوهر جایز نیست کس دیگر متصدی این عمل باشد در صورتی که مستلزم نگاه کردن به صورت آن زن و یا مس کردن بدن او بوده باشد و حکم بچه‌ای که با تلقیح تولید می‌گردد، حکم بقیّهٔ اولاد را دارد و فرقی بین آن‌ها نیست.

مسائل جدید نماز و روزه

(مسأله ۳۳) اگر شخص روزه داری در ماه رمضان بعد از غروب و بعد از افطارکردن در محل خود، با هواپیما به طرف مغرب و به محلی که در آن جا آفتاب هنوز غروب نکرده، مسافرت می‌کند، پس از رسیدن به آن محل، آیا لازم و واجب است که تا غروب آفتاب امساک کند؟

ظاهر این است که واجب نباشد چون این شخص طبق آیه‌ی مبارکهٔ (واتموا الصیام الی اللیل) روزه‌ای راکه گرفته و تا غروب رسانده است و مقتضی ندارد که در آن محل امساک کند.

(مسأله ۳۴) اگر شخص مکلف نماز صبح را در محل خود به جا آورد و سپس به طرف مغرب و به محلی که هنوز آفتاب طلوع نکرده است، مسافرت کند و یا نماز ظهر و عصر را خوانده و بعداً به طرفی که هنوز در آن جا ظهر نشده مسافرت کند و یا نماز مغرب را خوانده و بعداً به محلی که هنوز آفتاب در آن جا غروب نکرده مسافرت می‌کند، آیا لازم و واجب است که در تمام این موارد نمازهای خود را اعاده کند؟ دو وجه دارد و احتیاط واجب آن است که نمازهای خوانده شده را دوباره بخواند.

(مسأله ۳۵) اگر شخصی در شهر و محل خودش، وقت نمازگذشته باشد به این صورت که آفتاب طلوع کرده و او نماز صبح را نخوانده و یا آفتاب غروب کرده و او نماز ظهر و عصر را نخوانده و سپس با هواپیما به محلی مسافرت می‌کند که در آن

جا آفتاب طلوع نکرده و یا غروب نکرده، آیا لازم است بر او نمازهائی که از او فوت شده، به طور اداء یا قضاء یا به قصد ما فی الذمه به جا آورد؟ در این جا چند وجه دارد و احتیاط آن است که نمازها را به قصد ما فی الذمه اعم از قضاء و یا اداء به جا آورد و بعداً باز هم نماز هایی را که در آن جا نخوانده بود، بنا بر احتیاط واجب قضاء کند.

(مسأله ۳۶) اگر کسی با هواپیما مسافرت کرد و خواست نماز خود را در آسمان در داخل هواپیما بخواند، چنانچه بتواند نماز را رو به قبله و با دیگر شرائط به جا آورد، نماز او صحیح است و اگر نتواند در آسمان در داخل هواپیما نماز را رو به قبله به جا آورد، اگر وقت نماز به اندازه‌ای وسعت دارد که پس از پیاده شدن می‌تواند نماز را رو به قبله به جا آورد، در این صورت نماز خواندن در هواپیما صحیح نیست و اگر وقت نماز تنگ باشد و تا موقع پیاده شدن وقت آن تمام می‌شود، واجب است نماز را در هواپیما به آن طرفی که علم دارد قبله در آن طرف باشد به جا آورد و اگر علم نداشته باشد به هر طرفی که گمان دارد قبله باشد نماز را بخواند و اگر گمان هم نداشته باشد، می‌تواند به هر طرفی که بخواهد نماز را بخواند، اگر چه احتیاط مستحب آن است که در چنین حال به چهار طرف نماز بخواند و اگر اصلاً متمکن از خواندن نماز در آسمان به سوی قبله نمی‌باشد، این شرط از او ساقط است.

(مسأله ۳۷) کسی که وظیفه‌ی او روزه‌گرفتن در مسافرت است مانند مکاری و کسانی که سفر، شغل آنان می‌باشد اگر پس از طلوع صبح و نیت روزه با هواپیما به محل دیگری مسافرت بکند که در آن جا صبح نشده باشد، آیا خوردن و آشامیدن و به جا آوردن سایر مفطرات بر او جایز است یا نه؟ ظاهر آن است که جایز باشد بلکه شبهه‌ای در جایز بودن آن نیست چون او در محلی وارد شده است که آن جا شب است و شب روزه‌گرفتن جایز نیست.

(مسأله ۳۸) اگر کسی در ماه رمضان بعد از ظهر مسافرت کرد و به شهر

دیگری رسید که در آن جا ظهر نشده است، آیا واجب است که امساک کند و روزه را به آخر برساند؟ ظاهر آن است که واجب است امساک کند و اطلاق دلیلی که دلالت کرده است وظیفه‌ی کسی که بعد از ظهر در ماه رمضان از محل خود مسافرت می‌کند، امساک و خودداری از انجام مفطرات تا شب می‌باشد، شامل این مورد نیز می‌شود.

(مسأله ۳۹) اگر فرض شود که شخص مکلف در محلی است که روز در آن شش ماه و شب در آن شش ماه است و می‌تواند هجرت کند و منتقل شود به شهری که نماز و روزه را به وقتش به جا آورد، واجب است که هجرت کند و اگر نمی‌تواند مهاجرت کند، احتیاط واجب آن است که در هر بیست و چهار ساعت، نماز پنج گانه را به جا آورد و رجوع کند به نزدیک‌ترین مکان به آن جا.

الحمد لله علی نعمائه وآلائه والصلوة والسلام علی نبیه وأولیائه.

بسم الله الرحمن الرحیم

«واژه‌ها و اصطلاحات فقهی»

«الف»

آب جاری آب در حال جریان، مانند آب چشمه و قنات که از زمین می‌جوشد و رودخانه که از کوه‌ها جاری است و آب لوله‌کشی شهری.

آب قلیل آبی است کمتر از کر، که از زمین هم نجوشد.

آب کر مقدار معینی از آب است که اندازه و کیفیت آن در احکام آبها بیان شده است.

آب مضاف آبی است که با چیزی آمیخته شده باشد مانند شربت و یا از چیزی گرفته شده مانند گلاب.

آب مطلق به آن آب خالص نیز گفته می‌شود.

الات لهو اسباب عیاشی و خوشگذرانی نامشروع مانند تار و ضرب و غیره.

اِبْنُ السَبیل مسافری که در سفر درمانده باشد، و مخارج سفر زندگی نداشته باشد.

اَتقی با تقوی‌تر.

اجاره قراردادی است که طی آن منافع مال یا کار یک طرف در قبال أجرت و مدت معین به طرف دیگر واگذار می‌شود.

اُجْرَتَ المِثْل اجرت همانند. مثل اینکه شخصی بدون تعیین اجرت، کاری انجام دهد،

برای تشخیص قیمت کار انجام شده گفته می‌شود. اگر همین کار را شخص مشابه این فرد است انجام می‌داد چقدر می‌شد؟ پاسخ هرچه باشد، قیمت و اجرت المثل همان است.

اَجزاءِ و شرابط هر امری که فقدان آن به اصل یک چیز لطمه زند، جزء آن محسوب می‌گردد مثلاً عدم انجام رکوع و سجود به اصل نماز خلل می‌آورد و هر امری که در صحت چیزی دخیل است و جزء آن نیست شرط آن محسوب می‌شود مثل وضوء و قبله در نماز.

اجیر به مزد گرفته شده مانند کسی که طبق قرارداد در برابر کاری که انجام می‌دهد مستحق اجرت می‌شود.

اِحتلام نشانهٔ بلوغ ـ خارج شده منی از انسان در حالت خواب.

احتیاط رعایت جوانب نمودن در اینصورت موجب اطمینان انسان به رسیدن به واقع می‌شود.

احتیاط مستحب احتیاطی است غیر فتوای فقیه و رعایت آن واجب نیست.

احتیاط واجب عبارت از امری است که مطابق احتیاط است اما فقیه همراه آن فتوی نداده است. در چنین مواردی مقلّد می‌تواند به فتوای مجتهد دیگر که در رتبهٔ بعد قراردارد عمل نماید.

احتیاط را ترک نکند هر موردی که فتوایی از فقیه نسبت به آن ذکر نشده است به معنی احتیاط واجب است و اگر در همان مورد، فتوایی ذکر شده باشد به معنی تأکید بر حُسن احتیاط می‌باشد.

احراز بدست آوردن، فراهم آوردن، دریافتن.

احوط منطبق با احتیاط.

ادّعا دادخواهی.

اذن اجازه.

ارباح مکاسب منافع کسب و کار، هر نوع درآمدی که از طریق حرفه و کار عاید شود.

ارتماس فرو رفتن در آب (غسل) ـ فرو کردن در آب (وضوء).

أرث ما ترک متوفی که برای ورثه باقی می‌ماند.

استبراء سعی در برائت و پاکی از آلودگی و نجاست. در سه مورد بکار رفته است:

۱ـ استبراء از بول.

۲ـ استبراء از منی یعنی ادرار کردن پس از خروج منی به قصد اطمینان از اینکه ذرّات منی در مجرای بول نمانده باشد.

۳ـ استبراء حیوان نجاستخوار یعنی بازداشتن آن از خوردن نجاست انسان تا وقتی که به خوراک طبیعی خود عادت کند.

استحاضه نام حالات خون دیدگی زنان؛ این خون اگر زیاد باشد استحاضهٔ کثیره و اگر کم باشد استحاضهٔ قلیله و در صورت بینابین استحاضهٔ متوسطه نامیده می‌شود.

استحاله دگرگؤنی شیی بصورتی که به حقیقت دیگری مبدل شود. مانند چوب نجسی که بسوزد و خاکستر شود یا سگی که در نمگزار فرو رفته و تبدیل به نمک شود که با اینگونه استحاله شدن پاک می‌شوند بر خلاف جایی که حقیقت آن عوض نشود مثل آرد شدن گندم نجس.

استفتاء مطالبه فتوی، سؤال کردن و کسب نظر مجتهد دربارهٔ حکم شرعی یک مسئله.

استطاعت توانایی انجام فریضهٔ حج از حیث بدن، مال و راه.

استمناء انجام عملی با خود که موجب انزال منی می‌شود، که به آن جلق زدن نیز می‌گویند.

اشکال دارد چنانچه عملی انجام شود، آن عمل موجب اسقاط تکلیف نیست و نمی‌شود به آن اکتفا کرد.

اضطرار ناگزیری، ناچاری.

اَظهَر ظاهرتر، روشن‌تر، فتواست، مقلد بایستی طبق آن عمل نماید.

اَعْدَل عادل‌تر.

اِعراض از وطن تصمیم انسان بر روی گردانی از وطن و ترک همیشگی آن.

اعلان آگاه ساختن.

اَعلَم عالم‌تر.

اِفْضٰاء باز شدن ـ یکی شدن و تداخل مجاری بول و حیض یا مجاری حیض و غائط یا هر سهٔ این مجاری.

افطار بازکردن روزه.

اقامهٔ معروف بپاداشتن سنتی که از نظر شرعی معتبر شناخته شده است.

اقرب این است فتوای این است (مگر آنکه قرینه‌ای بر عدم فتوی باشد).

اقوی این است نظر قوی بر این است. فتوای صریح است بایستی طبق آن عمل شود.

اکتفا به رفع ضرورت کند با اندازهٔ اجبار اکتفا کند و بیشتر از آن انجام ندهد.

الزام‌کردن اجبار نمودن.

امام جماعت کسی که در نماز به او اقتدا می‌کنند.

امرار معاش گرداندن زندگی.

امر به معروف واداشتن افراد به انجام احکام و سنتی که از نظر شارع پسندیده است.

امساک امتناع کردن، خودرا از انجام کاری بازداشتن.

اموال محترمه اموالی که بنابر ضوابط اسلامی دارای احترام است.

انتقال جا به جایی، جابه جاشدن چیز نجس به نحوی که دیگر شیء اول محسوب نشود مانند انتقال خون انسان به پشه.

اِنزال بیرون ریختن منی.

اَوداج اَربَعه شاهرگ‌های چهارگانه حیوانات.

اَورَع پرهیزکارتر. کسی که تقوای او بیشتر است.

اَولی سزاوارتر ـ بهتر.

اِیقاع هر نوع قراری که یک جانبه انجام گیرد و نیاز به قبول طرف دیگر نداشته باشد، مانند طلاق که شرعاً احتیاجی به قبول زوجه ندارد.

اهل کتاب غیر مسلمانی که خودرا پیرو یکی از پیامبران صاحب کتاب می‌داند مانند یهود و مسیحی.

«ب»

بالغ رسیده ـ فردی که به سن بلوغ رسیده باشد.

بدل از وضوء به جای وضوء. در جایی که آب نباشد وظیفهٔ مکلّف تیمم است و این تیمم جایگزین وضوء غسل خواهد شد.

بدل از غسل به جای غسل. در جایی که آب نباشد، وظیفهٔ مکلّف تیمم است و این تیمم جایگزین غسل خواهد شد.

برائت ذمّه در موارد شک، مکلّف بایستی عمل را بگونه‌ای انجام دهد که یقین پیدا کند تکلیف خودرا انجام داده است.

بعید است دور از ذهن است ـ فتوا بر آن منطبق نیست.

بعید نیست فتوی این است (مگر قرینه‌ای بر خلاف آن در کلام پیدا شود).

بلادکبیره شهرهای بسیار بزرگ.

بلوغ ظهور یکی از علائم سه گانه در انسان که نشانهٔ بالغ شدن است ـ رسیدن به سن تکلیف به ظهور یکی از نشانه‌های سه گانه بلوغ در انسان.

بیع مثل به مثل خرید و فروش دو شیء هم جنس به صورت مبادله، مانند گندم با گندم.

به نحو متعارف به صورت معمول

بهیمه حیوان چهارپا.

«ت»

تبعیت پیروی کردن ـ پاک گشتن چیز نجس به تبع پاک شدن چیز نجس دیگر مانند پاکی ظرفی که در آن انگور جوشیده است، پس از آنکه دو سوم آب انگور تبخیر شده باشد.

تَجافی نیم خیز نشستن ـ مأمومی که به رکعت اول نماز جماعت نرسیده، هنگام تشهد خواندن امام به حالت نیم خیز می‌نشنید.

تحت الحنک زیر چانه. آن قسمت از عمامه که زیر گلو آویخته می‌شود.

تَخلی تخلیه کردن ـ بول و غائط کردن.

تَخْمیس یک پنجم کردن ـ خارج کردن خمس مال ـ خمس مال را تأدیه کردن.

تَروِّی تفکر ـ تفکر در افعال نماز برای کشف چگونگی نمازی که خوانده شده است.

تزکیه شده حیوانی که با رعایت موازین شرع ذبح شده باشد.

تسبیحات اربعه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر.

تسبیح حضرت زهرا علیها السلام گفتن سی و چهار مرتبه الله اکبر و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله.

تَسَتُّر خودرا پوشاندن.

تسمیه نام بردن ـ جاری کردن اسم خدا بر زبان.

تشریح پاره کردن بدن انسان یا حیوان مُرده برای اطلاعات پزشکی و غیره.

تصدیق گواهی نمودن، تأیید کردن.

تطهیر پاک کردن.

تعدّی زیاده‌روی، ستم کردن، دست درازی، تجاوز.

تعقیب دنبال کردن ـ پس از نماز با ذکر دعا و قرآن، خودرا مشغول کردن.

تفاوت قیمت (صحیح‌ومعیوب) مقدار اختلافی که از نظر قیمت بین جنس سالم و غیر سالم وجود دارد.

تفریط کوتاهی کردن، مسامحه نمودن.

تَقاص قصاص کردن ـ تَهاتُر ـ مال مدیون را بابت طلب خود برداشتن.

تقلید تبعیت از فتاوی مجتهد و عمل نمودن به دستور وی.

تکبیرة الاحرام به قصد اقامهٔ نماز الله اکبر گفتن.

تلف شدن از بین رفتن.

تلقیح نطفهٔ مرد را با وسیله‌ای نظیر سرنگ به رحم زن رساندن.

تمکّن دارایی.

تیمم در موارد عدم دسترسی به آب به جای وضوء و غسل در هفت مورد باید تیمم کرد.

تیمم بدل از غُسلَ در جایی که غسل، ممکن نباشد و یا اَبی برای غسل موجود نباشد، تیمم جایگزین غسل خواهد شد.

تیمم جبیره‌ای تیمم کسی که بر اعضاء تیمم او مرهم یا پوشش است.

توکیل وکیل یا نماینده قراردادن.

توریه نوعی حرف زدن است که در آن نه دروغ گفته می‌شود و نه راست. این روش نوعی پنهان کاری است که به منظور خلاص شدن از دروغ بکار گرفته می‌شود.

تهمت افترا بستن، نسبت نارواادادن.

«ث»

ثلثان دو سوم ـ تبخیر شدن دو سوم آب انگور و کشمش جوشیده که موجب پاکی آن است.

ثَمَن قیمت کالا.

«ج»

جاعل کسی که قرارداد جعاله را منعقد می‌کند.

جاهل به مسئله نا آشنا به مسئله. کسی که مسئلهٔ شرعی خودرا نمی‌داند.

جاهل قاصر جاهلی که در شرایط عدم امکان دسترسی به حکم خدا قراردارد و به جهل خود نیز وقوف دارد.

جاهل مقصّر جاهلی که امکان آموختن مسائل را داشته ولی عمداً در فراگیری آن کوتاهی کرده است.

جَبیره مرهم ـ پارچه و پوششی که زخم یا شکستگی را با آن ببندند.

جَرح ـ جروح جراحت. زخم.

جُنُب کسی که محتلم شده یا با دیگری مقاربت کرده است.

جعاله قراری که طی آن فردی اعلام می‌کند هر کس برای او کار معینی را انجام دهد، اجرت مشخصی به او پرداخت می‌شود. مثلاً هر کس گمشدهٔ مرا پیدا کند، هزار تومان به او مژدگانی می‌دهم.

قرارگذارنده را «جاعل» و عمل کنندهٔ به آن را «عامل» می‌گویند.

جَلاّل حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده است.

جماع مقاربت ـ آمیزش جنسی.

جَهر صدای بلند ـ با صدای بلند چیزی را قرائت کردن.

«ح»

حائض زنی که در عادت ماهیانه باشد.

حاکم شرع مجتهدی که بر اساس موازین شرعی دارای فتوای است.

حج زیارت خانهٔ خدا و انجام اعمالی مخصوص در زمانی خاص.

حج نیابتی زیارت خانهٔ خدا به نیابت از طرف شخصی دیگر با انجام مناسک آن.

حدث اصغر هر علّتی که باعث وضو شود و آن هفت چیز است:

۱ـ بول. ۲ـ مدفوع. ۳ـ باد شکم. ۴ـ خواب کامل. ۵ـ امور زایل کنندهٔ عقل. ۶ـ استاحضه. ۷ـ موجبات غسل.

حَدَث اکبر هر کاری که سبب غسل شود برای نماز مانند احتلام و جماع.

حدّتَرَخُّص حدّی از مسافت که در آن صدای مؤذن و دیوار محل اقامت قابل تشخیص نباشد.

حرام ممنوع ـ هر عملی که از نظر شرعی ترکش لازم باشد.

حَرَج مشقت ـ سختی، دشواری.

حِصَّه سهم.

حَضَر محل حضور (وطن).

حنوط مالیدن کافور بر اعضای مرده از جمله به پیشانی، کف دستها، سرزانوها و سر دو انگشت بزرگ پاها.

حواله ارجاع طلبکار به شخص ثالث برای دریافت طلبش.

حیض قاعدگی، عادت ماهیانهٔ زنان.

حین عروض شک وقت پدید شدن شک.

«خ»

خارق العاده خلاف عادت ـ غیر معمول ـ بیش از انتظار.

خالی از قوت نیست معتبر است ـ فتوی این است (مگر در ضمن کلام قرینه‌ای بر غیر این معنی دیده شود).

خالی از وجه نیست بی‌مورد نیست. فتوی این است (مگر در ضمن کلام قرینه‌ای بر غیر این معنی مشاهده شود).

خُبره کارشناس.

خبیث پلید، زشت.

خسارت زیان، ضرر.

خصوصیات ویژگیها.

خُمس یک پنجم ـ بیست درصد درآمد سالیانه و غیره که باید به مجتهد جامع الشرائط.

خَوراج کسانی که علیه امام معصوم علیه السلام قیام مسلحانه نمایند مثل خوارج نهروان.

خَوفْ ترس، هراس، واهمه.

خون جهنّده یعنی حیوانی که وقتی رگ آن را بُبرند خون از آن جستن می‌کند.

خِیار بهتر گزینی ـ ا ختیار برهم زدن معامله که در یازده مورد مشخص شود برای طرفین یا یکی از آنها ممکن است.

«د»

دائمه زنی که طی عقد دائم به همسری مردی درآمده باشد.

دُبُر پشت، مقعد.

دعوی دادخواهی.

دیه مالی که بنابر تقویم شرعی به جبران خون مسلمان یا نقص بدنی او تأدیه شود.

«ذ»

ذبح شرعی کشتن حیوانات حلال گوشت با رعایت ضوابط شرعی.

ذِمّه تعهّد به ادای چیزی یا انجام عملی.

ذِمّی کافران اهل کتاب مانند یهود و نصاری در مقابل تعهدّشان نسبت به رعایت قوانین اجتماعی اسلامی از حمایت و امنیت حکومت اسلامی برخودار می‌شوند و در بلاد مسلمین زندگی خواهند کرد.

«ر»

رباء قرضی اضافه‌ای که پرداخت آن در ضمن قرض شرط گردد.

رجوع بازگشتن، بازگشت.

رضاعی همشیر، پسر و دختری که از یک زن شیرخورده باشند با شرائطی که در مسألهٔ بیان شده نسبت به هم برادر و خواهر رضاعی می‌شوند و محرم ابدی می‌باشند.

رفع ضرورت برطرف شدن حال اضطرار.

رکن ـ ارکان پایه ـ اساسی‌ترین جزء هر عبادت.

رکوع خم شدن ـ یکی از ارکان نماز که برای انجام آن شخصی نمازگزار در برابر عظمت خداوند خم می‌شود که دستهایش به زانو برسد.

رهن گرو، گروی

ریبه تردید شک، شبهه.

«ز»

زائد بر مئونه مازاد بر مخارج، اضافه بر هزینهٔ زندگی.

زکوة پاکی از آلودگی ـ مقدار معینی از اموال خاص انسان که به شرط رسیدن به حد نصاب باید در موارد مشخص خود مصرف شود. این اموال اختصاص به نُه مورد دارد.

زکوة فطره مقدار حدود ۳ کیلوگرم گندم، جو، ذرّت و غیره یا قیمت آن که باید در عید فطر به فقرا بدهند و یا در مصارف دیگر زکوة صرف کنند.

زمان غیبت‌کبری مثل زمان ما، که امام دوازدهم علیه‌السلام در پردهٔ غیبت به سر می‌برند.

«س ـ ش»

سال شمسی مدت یک بار حرکت انتقالی زمین به دور خورشید که ۳۶۵ روز و چند

ساعت که برابر ۱۲ برج از فروردین تا اسفند می‌باشد.

سال قمری مدت ۱۲ با گردش ماه به دور زمین که ۳۵۴ روز و چند ساعت برابر ۱۲ ماه عربی از محرم تا ذی حجه می‌باشد

سال خُمسی یک سال تمام که از تاریخ رسیدگی انسان به حساب اموال خود برای پرداخت خمس آغاز می‌گردد و باید هر سال همان تاریخ را مبدأ رسیدگی مجدّد قرار دهد.

سجده ـ سجود بر زمین گذاردن پیشانی و کف دستها و سرِ زانوها و سرِ دو انگشت بزرگ پاها برای ستایش خداوند. یکی از ارکان نماز.

سجدهٔ سهو سجده‌ای که نمازگزار در برابر اشتباهاتی که سهواً از او سر زد به جای آورد.

سجدهٔ شکر پیشانی بر زمین نهادن به منظور سپاسگزاری از نعمتهای خداوند.

سِرگین مدفوع حیوانات.

سفیه کم عقل، کسی که قدرت نگهداری مال خودش را ندارد و سرمایه‌اش را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند.

سقط شده افتاده، جنین نارس یا مُرده که قبل از موعد تولّد از رحم خارج شده باشد.

شاخص چوب یا آلتی که برای تعیین وقت ظهر در زمین نصب می‌کنند.

شارع بنیانگذار شریعت اسلامی ـ خداوند. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.

شاهد گواه.

شرایط ذمّه شرایطی که اگر اهل کتاب در بلاد مسلمین به آنها عمل کنند جان و مالشان در پناه حکومت اسلامی است.

شهادت گواهی دادن.

شهادتین شهادت به یگانگی الله و رسالت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.

شیوع شایع شدن، همگانی شدن.

شهرت مشهور شدن، آشکار شدن برای همهٔ افراد.

شیرکامل منظور انجام یافتن تمام شرایط نُه گانه‌ای است که در مسألهٔ گفته شده و موجب محرم شدن است.

«ص ـ ض»

صاع پیمانه‌ای دارای گنجایش حدود ۳ کیلوگرم.

صحت درستی.

صغیره دختری که به سنّ بلوغ نرسیده است.

صلح سازش طرفین ـ اینکه کسی مال یا حق خودرا برای توافق و سازش به دیگری واگذار کند.

صیغه خواندن کلماتی که وسیلهٔ تحقق عقد است.

ضامن عهده‌دار ـ متعهد.

ضرورت وجوب، حتمیت.

ضروری دین آنچه بدون تردید جزء دین است مانند وجوب نماز و روزه.

«ط»

طلاق رهایی ـ گسستن پیمان زناشویی.

طلاق بائن طلاقی است که پس از آن مرد حق رجوع به همسرش را ندارد مگر آنکه وی را به عقد مجدّد کند.

طلاق خُلع طلاق زنی که به شوهرش مایل نیست و مهر یا مال دیگری را در قبال این کراهت به او می‌بخشد تا طلاق بگیرد.

طلاق رِجعی طلاقی است که مرد در عدهٔ زن می‌تواند به او رجوع نماید.

طلاق مُبارات طلاقی است که در نتیجهٔ عدم سازش زن و مرد با یکدیگر و دادن مقداری مال از طرف زن به شوهر واقع می‌شود.

طواف نساء آخرین طواف حج و عمرهٔ مفرده است که ترک آن موجب استمرار

حرمت همبستری برای طواف کننده با همسرش می‌شود.

طوق گردن بند، آنچه در گردن بیاویزند.

طهارت پاکی ـ حالت معنوی که در نتیجهٔ وضوء و غسل یا تیمم حاصل شود.

طهارت ظاهری چیزی که بر اساس نظر شارع مقدّس محکوم به پاکی است هر چند در واقع نجس باشد مثل اینکه شخصی وارد خانهٔ مسلمانی شود مادام که او نجاست چیزی را مطرح ننماید تمام اشیاء آن خانه محکوم به پاکی است.

«ظ»

ظاهر این است فتوی این است. مگر اینکه در کلام قرینه‌ای برای مقصود دیگر باشد.

ظهر شرعی وقت اذان ظهر که سایهٔ شاخص محو می‌شود یا به کمترین حد آن می‌رسد و ساعت آن نسبت به فصول مختلف و افق‌های گوناگون فرق می‌کند.

«ع»

عاجز ناتوان، درمانده.

عادت ماهیانه قاعدگی، حیض.

عادت وقتیه و عددیه زنهایی که عادت ماهیانهٔ آنها دارای وقت مشخص و زمان معین باشد، عادتشان «وقتیه و عددیه» است.

عادل شخصی که دارای ملکهٔ عدالت است.

عاریه دادن مال خود به دیگری برای استفاده موقت و بلا عوض از آن.

عاصی عصیان کننده، کسی که نسبت به احکام الهی نافرمان است.

عامل عمل کننده: ۱ـ کسی که به قرار داد جعاله عمل می‌کند. ۲ـ کسی که متصدی جمع آوری، حسابرسی و تقسیم و سایر امور مربوط به زکوة

است. ۳ـ اجیر.

عایدات درآمد.

عدول اشخاص عادل. و به معنای برگشت هم آمده، مثل آنکه از نظر خود عدول نموده.

عذر شرعی توجیه شرعی، بهانهٔ شرعی.

عرق جنب از حرام عرقی که پس از آمیزش نامشروع یا استمناء از بدن خارج گردد.

عَزْل کنارگذاشتن. ۱ـ انزال نمودن در خارج از رحم برای جلوگیری از آبستنی زن. ۲ـ برکنار کردن وکیل یا مأمور خود از کار مانند برکناری وصیّ یا متولّی خائن توسط حاکم شرع.

عُسرت سختی، تنگدستی.

عقد گره، پیمان زناشویی، پیوند.

عقد بیع قرارداد خرید و فروش.

عقد دائم ازدواج مادام العمر

عقد غیر دائم ازدواج موقت، متعه، صیغه.

عُقُود قراردادهای دو طرفه مثل خرید و فروش، ازدواج، مصالحه.

عُمّال کارگزاران

عمداً از روی قصد، کاری را با علم و آگاهی انجام دادن.

عُمره زیارت خانهٔ خدا و انجام اعمال مخصوص خانهٔ کعبه که تا حدودی شبیه حج است و آن بر دو قسم است: عمرهٔ تمتّع که قبل از حج تمتّع انجام می‌گیرد و عمرهٔ مفرده که پس از حج قِران و اِفراد یا بدون حج انجام می‌گیرد.

عمل به احتیاط مکلّف تکلیف خودرا بگونه‌ای عمل نماید که یقین پیداکند تکلیف شرعیش را انجام داده است. طریقهٔ احتیاط در کتابهای فقهی مطرح شده است.

عِنین مردی که قادر به انجام آمیزش جنسی نیست.

عورت آنچه انسان از ظاهر کردنش حیاء می‌کند ـ اعضاء تناسلی.

عهد پیمان، تعهد انسان در برابر خداوند برای انجام کار پسندیده یا ترک ناپسند که با صیغهٔ مخصوص اداء می‌شود.

عیال زن ـ همسر

عید فطر نخستین روز ماه شوال که یکی از دو عید بزرگ اسلامی است.

عید قربان دهمین روز ماه ذی الحجه که یکی از دو عید بزرگ اسلامی است.

«غ»

غایب شدن پنهان شدن، غایب شدن شوهر برای مدتی معین که موجب درخواست طلاق زوجه از حاکم شرعی می‌شود.

غائط مدفوع

غرض عقلائی هدفی که از نظر عقلا قابل قبول و پسندیده باشد.

غُساله آبی که معمولاً پس از شستن چیزی خود به خود یا با فشار از آن می‌چکد.

غُسل شستن ـ شستشو ـ شستشوی بدن با قصد قربت با کیفیت مخصوصی که بر دو نوع است: ۱ـ ترتیبی. ۲ـ ارتماسی.

غُسل واجب غسلی که انجام دادن آن الزامی است و اقسام آن عبارت است از: ۱ـ غسل جنابت. ۲ـ غسل حیض. ۳ـ غسل نفاس. ۴ـ غسل استحاضه. ۵ـ غسل مسّ میت. ۶ـ غسل میت. ۷ـ غسلی که بواسطهٔ نذر و قسم و مانند اینها واجب می‌شود.

غُسل مستحب غسلی که به مناسبت ایام و لیالی خاص یا عبادات و زیارات مخصوص رواست مانند غسل جمعه و غسل زیارت و غیره.

غُسل ارتماسی به نیّت غسل یک مرتبه در اب فرو رفتن.

غُسل ترتیبی به نیّت غسل، اول سر و گردن، بعد طرف راست و سپس طـرف چپ را شستن.

غُسل جبیره غسلی که با وجود جبیره بر اعضای بدن انجام می‌گیرد و الزاماً بـاید بـه صورت غسل ترتیبی باشد.

غُلات گروهی از مسلمانان هسـتند کـه دربـارهٔ امـیر المـؤمنین عـلی علیه‌السلام غـلوّ می‌کنند و آن حضرت را خدا می‌شمارند.

«ف»

فتوی رأی مجتهد در مسائل شرعیه.

فجر سپیده صبح.

فجر اول و دوم نزدیک اذان صبح از طرف مشرق سپیده‌ای رو به بالا حرکت می‌کند کـه آن را فجر اول می‌گویند. موقعی که آن سپیده گسـترده شـد، فـجر دوم و اول نماز صبح است.

فجر صادق منظور فجر دوم است.

فجر کاذب منظور فجر اول است.

فُرادی نمازی که انسان به طور انفرادی می‌گذارد.

فَرْج عورت انسان (زن و مرد ـ قُبُل و دُبُر).

فَرْض امر الزامی، امری که انجام یا ادای آن واجب است.

فَضله مدفوع حیوانات.

فطریه زکوة فطره.

فُقاع آب جو.

فقیر محتاج ـ کسی که نیازمند تأمین مـخارج سـال خـود و عـیالاتش است. و چیزی هم ندارد که به طور روزانه قادر به تأمین هزینهٔ زندگیش باشد.

«ق»

قُبُل پیش (کنایه از عضو جنسی که در جلو بدن قرار دارد).

قتل کشتن.

قتل نفس محترمه کشتن کسی که خونش از نظر شرعی محترم است و نباید کشته شود.

قرائت خواندن ـ خواندن حمد و سوره در نمازهای یومیه.

قُروح دُمَلها، زخمهای چرکین.

قریب نزدیک به واقع و حقیقت.

قرینه نشانه، علامت، همانند.

قسم سوگند ـ سوگند به یکی از اسامی خداوند برای انجام امور پسندیده، یا ترک ناپسند.

قِصاص کیفر، نوعی از مجازات است که مشابه با جنایت انجام شده می‌باشد مثل اینکه شخصی کسی را عمداً بکشد اورا خواهند کشت.

قصد اقامه قصد مسافر به ماندن ده روز یا بیشتر در یک محل.

قصد انشاء تصمیم به ایجاد یک امر اعتباری مانند بیع و شراء و غیره همراه با ادای کلمات مربوطه.

قصد وجه در جایی که مکلّف عمل را با حفظ وصف وجوب و یا استحباب انجام دهد، یعنی بگوید این عمل واجب و یا این عمل مستحب را انجام می‌دهم.

قصد رجاء در موردی است که مکلّف عمل را به احتمال اینکه به خدا نزدیک می‌کند انجام می‌دهد.

قصد قربت عنوان عمل را می‌داند و آن را به قصد قربت انجام می‌دهد.

قضاء ۱ـ بجاآوردن عملی که در وقت فوت شده است. ۲ـ قضاوت کردن.

قنوت اطاعت ـ تواضع در برابر خدا ـ در رکعت دوم نماز پس از قرائت سوره‌ها، دستها را در مقابل صورت قراردادن و ذکر و دعا خواندن.

قیام متصل به رکوع قیامی که باید نمازگزار در آخرین لحظهٔ قبل از رکوع داشته باشد و رکن نماز است.

قِی استفراغ.

قَیّم سرپرست ـ کسی که بر اساس وصیت یا حکم حاکم شرع مسئول امور یتیم و غیره می‌شود.

«ک»

کافر کسی که به توحید و نبوّت یا هر دوی آنها معتقد نیست، یعنی:

۱ـ کسی که وجود خدارا انکار می‌کند.

۲ـ کسی که برای خدا شریک می‌تراشد.

۳ـ کسی که پیغمبری پیغمبرِ اسلام را قبول ندارد.

۴ـ کسی که در ا مور فوق شک دارد.

۵ـ کسی که منکر ضرورت دین است و انکار او به انکار خدا و رسول صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم می‌انجامد.

کافر حربی کافری که اهل کتابی نباشد.

کافر ذمّی اهل کتابی که در بلاد اسلامی با شرایط مخصوص اهل ذمّه در پناه حکومت اسلامی قرار گرفته و زندگی می‌کند.

کثیر الشک کسی که زیاد به شک می‌افتد.

کشف خلاف شدن آشکار شدن خلاف یک چیز.

کفّاره کاری که انسان برای جبران گناهش انجام دهد.

کفّارهٔ (جمع) کفارهٔ سه گانه (۶۰ روز روزه گرفتن، ۶۰ فقیر را سیرکردن و بنده‌ای را آزاد نمودن).

کفالت ضمانت.

کفیل ضامن.

کیفیت چگونگی.

«ل»

لازم‌الوفاءبودن باید به آن عمل شود.

لَغو بی‌فایده، بی‌معنا، بیهوده.

ما به التفاوت مقدار تفاوت بین دو شییء رجوع به «تفاوت قیمت صحیح و معیوب».

مال الاجاره مالی که باید مستأجر بابت اجاره بپردازد.

مال المصالحه مالی که مورد صلح قرار گرفته است.

ماه هلالی ماه قمری که از ماه محرّم شروع می‌شود و به ماه ذی الحجه ختم می‌گردد در مقابل ماه شمسی است که از فروردین شروع و در اسفند پایان می‌یابد.

مأموم پیرو ـ کسی که در نماز به امام جماعت اقتدا نماید.

مئونه مخارج یا هزینه.

مُباح هر فعلی که واجب و حرام و مستحب و مکروه نباشد.

مبتدئه زنی که برای اولین بار عادت شود.

مبطلات اموری که باطل کنندهٔ عبادت می‌باشد.

مُتعه زنی که با عقد موقت به همسری مردی درآمده است.

متنجّس هر چیزی که ذاتاً پاک است اما در اثر برخورد با شیء نجس آلوده شده است.

متولّی سرپرست.

مجتهد کوشا ـ کسی که در فهم احاکم الهی به درجهٔ اجتهاد رسیده و دارای قدرت علمی مناسبی است که می‌تواند احکام اسلام را از روی کتاب و سنت استنباط نماید.

مجرای طبیعی مسیر طبیعی هر چیز.

مجهول المالک مالی که معلوم نیست به چه کسی متعلق است.

مَجزِی است کافی است ـ ساقط کنندهٔ تکلیف است.

مُحتَضَر کسی که در حال جان کندن است.

مُحتَلِم کسی که در خواب از او منی خارج شده باشد.

مَحذور مانع

مُحرَّم چیزی که حرام است ـ اولین ماه از سال قمری.

مَحْرَمْ فامیل‌های نزدیک، کسانی که ازدواج با آنها حرام ابدی است مانند: خواهر، مادر، دختر و دخترِ دختر، جدات، عمه و عمات، خاله و خالات، رَبائب، مادر زن و مادر او، دختر و خواهر رضاعی.

مُحرِم کسی که در حال احرام حج یا عمره باشد.

محجور کسی که از تصرف در اموال ممنوع شود.

محضور ممنوع.

محفوظ حفظ شده، نگهداری شده.

محل اشکال است اشکال دارد ـ قبول صحّت و تمامیّت آن مشکل می‌باشد.

محل تأمل است باید احتیاط کرد.

مخیّر است فتواست. مقلّد بایستی یکی از دو طرف و یا بیشتر را انتخاب نماید.

مخرج بول و غائط مجرای طبیعی خروج ادرار و مدفوع.

مُخمَس مالی که خمس آن خارج شده باشد.

مُدّ پیمانه‌ای که تقریباً ده سیر گنجایش داشته باشد.

مُدّعی خواهان، کسی که برای خودش حقی قائل است.

مذی رطوبتی که پس از ملاعبه از انسان خارج می‌گِدد.

مُرتدّ مسلمانی که منکر خدا و رسول یا حکمی از ضروریات دین شده که انکارش به انکار خدا و رسول باز می‌گردد.

مرتدّ فطری کسی که از پدر یا مادر مسلمان متولد شده و خودش نیز مسلمان بوده و

سپس از دین خارج شده است.

مرتدّ ملّی کافری که از پدر و مادر غیر مسلمان متولد شده ولی پس از اظهار اسلام مجدداً کافر گردیده است.

مُردار حیوانی که خود به خود مرده یا بدون شرایط لازم کشته شده باشد.

مُزارعه قراردادی که بین مالک زمین و زارع منعقد می‌شود که بر اساس آن مالک در صدی از محصول زراعی را صاحب می‌شود.

مَس لمس کردن.

مس میّت لمس کردن انسان مرده.

مُساقات ابیاری کردن ـ قراردادی بین صاحب باغ و باغبان که بر اساس آن باغبان در برابر آبیاری و تربیت درختان، حق استفاده از مقدار معینی از میوهٔ باغ را پیدا می‌کند.

مستحب پسندیده، مطلوب ـ چیزی که مطلوب شارع است ولی واجب نیست ـ هر حکم شرعی که اطاعت آن موجب ثواب است ولی مخالفت آن عِقاب ندارد.

مُستطیع توانا ـ کسی که امکانات و شرایط سفر حج را دارا باشد.

مُستهلک از میان رفته، نابود شده، نیست شده.

مَسح دست کشیدن بر چیزی ـ دست کشیدن به فرق سر و روی پاها با رطوبت باقیمانده از شستشوی صورت و دستها در وضوء.

مِسکین بیچاره ـ مفلوک ـ کسی که از فقیر هم، زندگی را سخت‌تر می‌گذراند.

مُسکرات چیزهای مَست کننده.

مَشقّت سختی، رنج، دشواری.

مُصالحه سازش، آشتی.

مُضطربه زنی که عادت ماهیانه‌اش بی نظم است.

مضمضه چرخانیدن آب در دهان.

مُطهّرات پاک کننده‌ها.

مَظالم آنچه که در ذمّهٔ انسان است ولی صاحب آن معلوم نیست و یا دسترسی به آن تمکّن نمی‌باشد. مانند اینکه کسی بدهکار است و لی صاحب آنـرا نمی‌شناسد و دسترسی به او ندارد.

مُفْطر چیزی که روزه را می‌شکند.

مُفلس کسی که دارائیش کمتر از بدهکاریش می‌باشد.

مقررات شرعیه آنچه از طرف خداوند به عنوان تکلیف شرعی معین گِدیده است.

مکروه ناپسند، نا مطلوب ـ آنچه انجام آن حرام نیست ولی ترکش اولی است.

مُکَلَّف هر انسانی که بالغ و عاقل است.

مُلاعبه بازی کردن ـ معاشقه کردن.

مُمیّز خردسالی که خوب و بد را تمیز می‌دهد.

موالات پشت سر هم ـ پیاپی انجام دادن.

مؤجر اجاره دهنده.

موقوفٌ علیهم کسانی که به نفع آنها وقف شده است.

موقوفه وقف شده.

مُوَکِّل وکیل کننده.

منع‌کردن جلوگیری کردن، بازداشتن.

میّت مرده، جسد بی‌جان انسان.

«ن»

ناسیه زنی که وقت عادت ماهیانهٔ خود را از یاد برده است.

نافله نماز مستحبی.

نذر واجب نمودن کار مطلوب یا ترک کار غیر مطلوب بر خود برای خدا.

نَری بیضه.

نبش قبر شکافتن قبر.

نِصاب حدّ مشخص ـ حدّ یا مقدار معیّن.

نصاب زکوة حدّ مشخصی که برای هر یک از موارد وجوب زکوة در نظر گرفته شده است.

نظر به ریبه نگاه کردن به گونه‌ای که موجب فتنه شود و یا قصد لذّت باشد.

نجس پلید، ناپاک.

نفاس خونی که پس از زایمان از رحم زن خارج می‌گردد.

نَفساء زنی که خون نفاس ببیند.

نکاح ازدواج کردن ـ زناشویی.

نماز آیات دو رکعت نماز مخصوص که در مواردی نظیر زلزله و کسوف و خسوف واجب است.

نماز احتیاط نماز بدون سوره‌ای که برای جبران رکعات مورد شک به جا آورده می‌شود.

نماز اِسْتِسْقاء نماز که با کیفیت مخصوص برای طلب باران خوانده شود.

نماز جماعت نماز واجبی که دو نفر یا بیشتر با امامت یکی از آنها بجا می‌آورند.

نماز جمعه دو رکعت نماز مخصوص که در زوال جمعه به جای نماز ظهر و به طور جماعت برگزار می‌گردد و با کمتر از ۵ نفر انجام‌پذیر نیست.

نماز خَوفْ نماز یومیهٔ انسان در حال جنگ و امثال آن که با کیفیت مخصوص و به طور مختصر به جا آورده شود.

نماز شب هشت رکعت نماز مستحبی که به صورت ۴ دو رکعتی در ثلث آخر شب گزارده می‌شود.

نماز شفع دو رکعت نماز مستحبی که پس از هشت رکعت نافله‌ای شب، پیش از نماز وتر گزارده می‌شود.

نماز طواف دو رکعت نماز مخصوص که در مراسم حج و عمره پس از طواف گزارده

می‌شود.

نماز عید دو رکعت نماز مخصوص که روز عید فطر و قربان می‌خوانند.

نماز غفیله دو رکعت نماز مخصوص که پس از نماز مغرب تا وقتی که سرخی مغرب از بین نرفته مستحب است.

نماز قَصر (مسافر) نماز کوتاه ـ نمازهای چهار رکعتی که در سفر دو رکعت خوانده می‌شود.

نماز قضا نمازی است که به جبران نمازهای فوت شده گزارده می‌شود.

نماز مستحب هر نمازی که بجاآوردن آن پسندیده است ولی واجب نیست.

نماز میّت نماز مخصوصی که باید بر جنازهٔ مسلمان خوانده شود.

نماز واجب نمازی که بجاآوردن آن بر هر مکلّفی لازم است و اقسام آن عبارت است از:

۱ـ نمازهای یومیه. ۲ـ نماز آیات. ۳ـ نماز میّت. ۴ـ نماز طواف. ۵ـ نماز قضای پدر و مادر. ۶ـ نمازی که انسان با نذر و عهد و قسم بر خود واجب کرده است.

نماز وحشت دو رکعت نماز که برای شب اول قبر متوفی خوانده می‌شود.

نماز یومیه نماز روزانه ـ نمازهای واجب در هر شبانه روز که مجموعاً ۱۷ رکعت است.

نوافل یومیه نمازهای مستحبی روزانه که هر شبانه روز ۳۴ رکعت و در جمعه ۳۸ رکعت است.

نهی از منکر بازداشتن، دیگران از هر عملی که به حکم شارع ناپسند است.

نیّت قصد ـ تصمیم انجام عمل دینی با هدف تقرّب به خداوند.

«و»

واجب هر امری که انجام آن از نظر شرع الزامی و اجباری است.

واجب‌تخییری امری که وجوب بین آن و دیگری دوران دارد مانند کفّارهٔ روزه که مخیر است بین سه امر:

۱ـ آزاد کردن برده. ۲ـ شصت روز روزه گرفتن. ۳ـ شصت مسکین را طعام کردن.

واجب عینی واجبی که بر هر فردی با قطع نظر از دیگران واجب است مانند نماز و روزه.

واجب کفایی واجبی که اگر به حدّ کافی کسانی نسبت به آن اقدام نمایند از دیگران ساقط می‌شود مانند غسل و سایر تجهیزات میّت که بر همه واجب است ولی وقتی که عده‌ای اقدام کنند، از دیگران ساقط می‌شود.

واجب موسّع واجبی است که وقت انجام آن وسیع است مانند نماز ظهر و عصر که از ظهر تا غروب وقت دارد.

واجب مضیّق واجبی است که دارای وقت مشخص و محدود است مانند روزه گرفتن در ماه رمضان.

وارث کسی که ارث می‌برد.

وُرّاث کسانی که ارث می‌برد.

واقف وقف کننده.

وثیقه سپرده، گرویی.

وجه صورت ـ دلیل ـ عنوان.

ودی رطوبتی که گاهی پس از خروج بول مشاهده می‌شود.

ودیعه امانت.

وذی رطوبتی که گاهی پس از خروج منی مشاهده می‌شود.

وصل به سکون حرکت آخر کلمه‌ای را انداختن و بدون توقف آن را به کلمهٔ بعد چسباندن.

وصی کسی که مسئول انجام وصیتی شود.

وصیت سفارش ـ توصیه‌هایی که انسان برای کارهای پس از مرگش به دیگی می‌کند.

وضوء شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها برای برپاداشتن نماز.

وضوء ارتماسی وضویی که انسان به عوض آنکه آب را روی صورت و دستهایش بریزد، صورت و دستهایش را در آب فرو می‌برد و در حال فروبردن یا بیرون آوردن آن قصد وضوء می‌کند.

وضوء ترتیبی وضویی که انسان با ریختن آب به قصد وضوء روی صورت و دستهایش آنها را می‌شوید.

وضوء جبیره آن است که در محل وضوء جبیره باشد.

وطن جایی که انسان برای اقامت و زندگی خود اختیار کند.

وَطی لگدمال کردن ـ کنایه از عمل جنسی است.

وقف به حرکت در حین ادای حرکت آخرین حرف یک کلمه بین آن و کلمهٔ بعد فاصله انداختن.

وکیل نماینده، کسی که از طرف شخصی اختیار انجام کاری را داشته باشد.

ولایت سرپرستی، صاحب اختیار بودن.

ولیّ کسی که به دستور شارع مقدّس، سرپرست دیگری است مانند پدر و پدر بزرگ و مجتهد جامع الشرایط.

هبه بخشش.

هدیه تحفه، ارمغان.

«ی»

یائسه زنی که سنش به حدی رسیده که دیگر عادت ماهیانه نمی‌شود.